ایران در عصر پهلوی

جلد دوازدهم

دولت‌های حزبی و حزب‌های دولتی

یاد مانده هائی ازدولت های
حسنعلی منصور وامیرعباس هویدا

نوشته و تحقیق
دکتر مصطفی امیر

بحران در ۵۷

جلدسیزدهم (ایران در عصرپهلوی) اختصاص به یکی ازمهمترین ایام تاریخ معاصر ایران دارد که درآن رژیم سلطنت دچار تزلزل گردید.

درباره آتش سوزی سینما رکس آبادان - اسرار ربودن دکتر آموزگار و زکی یمانی در کنفرانس نفتی اوپك در وین - چگونگی تهیه مقاله (رشیدی مطلق) درباره خمینی - سقوط حکومت آموزگار و نخست وزیری شریف امامی - ماجرای کشتار میدان ژاله و جریان جمعه خونین - روی کارآمدن دولت نظامی ارتشبد ازهاری و علل انصراف شاه از نخست وزیری ارتشبد اویسی - چگونگی تهیه پیام شاه درباره شنیدن صدای انقلاب - لیست خارج کنندگان ارز از کشور- گفتگوهای شاه با نامزدهای نخست وزیری و پیشنهادات دکتر سنجابی ودکترصدیقی ودکتربختیار درباره نحوه اداره کشور - انحلال حزب رستاخیز و صدها موضوع دیگر دراین جلد مطالبی تنظیم گردیده است.

برای تهیه هر جلد ازکتاب (ایران در عصر پهلوی) با مراجعه به کتابفروشیهای معتبر (فروش کتاب فارسی) و یا به نشانی زیر و ارسال ۱۰ پوند به اضافه هزینه پستی مکاتبه فرمائید:

BOOK PRESS (PAKA PRINT)
4 MACLISE Rd.
LONDON W14 OPR

ایران در عصر پهلوی

جلددوازدهم

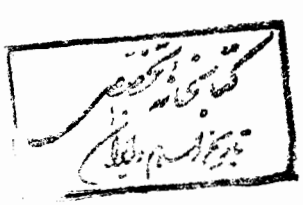
دولت‌های حزبی و حزب‌های دولتی

یاد مانده هائی ازدولت های

حسنعلی منصوروامیرعباس هویدا

نوشته و تحقیق

دکتر مصطفی فاتح



من به سخن زمزمه برداشتم
پرده ز روی همه برداشتم
ملك الشعرا بهار

جلد دوازدهم ایران در عصر پهلوی
دولت های حزبی و حزب های دولتی
یاد مانده هائی از دولت های
حسنعلی منصور و امیرعباس هویدا
تاریخ انتشار خرداد ۱۳۷۱ - می ۱۹۹۲
لندن - چاپ پکا
حقوق قانونی برای نویسنده محفوظ است.

ای ملت آزاده بپا خیز، بپا خیز
ای قوم فرومانده فراخیز، فراخیز
این سستی و اهمال تو را مایه ننگ است
ای خلق ستمدیده زجا خیز، زجاخیز
از مهلکه ظلم رها خیز، رها خیز
مردانه بپا خیز نه هنگام درنگ است
ادیب برومند

فهرست مندرجات

	صفحه
پیشگفتار	
نامه ای دیگراز استاد جمال زاده	
۱ - حسنعلی منصور چگونه نخست وزیرشد؟	از ۱ تا ۲۳
۲ - دولت منصور و لایحه کاپیتولاسیون	از ۲٤ تا ۵۷
۳ - تبعید خمینی از ایران	از ۵۸ تا ٦۲
٤ - حزب سازی درایران و نقش احزاب دولتی	از ٦۳ تا ۷۲
۵ - از گروه مترقی تا حزب ایران نوین	از ۷۳ تا ۷٦
٦ - ترورمنصورهنگام ورود به مجلس شورایملی	از ۷۷ تا ۱۰٤
۷ - کابینه محلل و ۱۳ سال نخست وزیری	از ۱۰۵ تا ۱۳٤
۸ - نقش حزب ایران نوین دردوران انقلاب شاه وملت	از ۱۳۵ تا ۲۰۵
۹ - حزب مردم یا حزبی همیشه در اقلیت	از ۲۰٦ تا ۲۳۱
۱۰ - املاك شوقی افندی و۱۰۰میلیون تومان مالیات	از ۲۳۲ تا ۲٤۱
۱۱ - بحرین و سه جزیره خلیج فارس	از ۲٤۲ تا ۲۷۲
۱۲ - استقرار حاکمیت ایران برسه جزیره خلیج فارس	از ۲۷۳ تا ۳۰۰
۱۳- قرارداد ۱۹۷۵ الجزیره وحل مشکل مرزی ایران و عراق	از ۳۰۱ تا ۳۲٤
۱٤ - جنگ های ظفار و مداخله ایران	از ۳۲۵ تا ۳۳۰
۱۵ - حزب رستاخیز چرا وچگونه تشکیل شد؟	از ۳۳۱ تا ۳٦۹
۱٦ - انتخابات دوره رستاخیز	از ۳۷۰ تا ٤۰۱
۱۷ - نخست وزیر ابد مدت چگونه تغییر کرد؟	از ٤۰۲ تا ٤۰٦
۱۸ - ماجرای توقیف هویدا در زمان شاه	از ٤۰۷ تا ٤۲۸
۱۹ - محاکمه و قتل یا اعدام هویدا	از ٤۲۹ تا ٤۵۳
۲۰ - گفته ها و نوشته ها درباره هویدا	از ٤۵٤ تا ٤۷۸
۲۱ - چند خاطره ازنمایندگان آخرین دوره مجلس	از ٤۷۹ تا ٤۹۷
۲۲ - نامه های رسیده	از ٤۹۸ تا ۵۰۹
۲۳ - گفتگوئی درباره حزب ایران نوین	از ۵۱۰ تا ۵۱۵
۲٤ - ضمائم کتاب	از ۵۱٦ تا ۵۳۵
۲۵ - منابع و مآخذ	۵۳٦

پیشگفتار

جلد دوازدهم (ایران در عصر پهلوی) به ایامی ازسلطنت پهلوی دوم اختصاص یافته که شاه درکمال قدرت بود. قوای سه گانه مملکت با نظر او اداره می شد. درآمد نفت با رهبری شاه درسازمان اوپك به طرز فوق العاده ای افزایش یافت و برای توسعه برنامه های عمرانی کشور و تجهیز شبکه نظامی مملکت منابع قابل توجهی فراهم گردید و ضمنا سایر ممالك نفتی هم به درآمد هنگفتی رسیدند.

وقتی برنامه های انقلاب سفید یکی بعدازدیگری به مرحله اجرا گذارده شد و هرروز گروهی ازطبقات مختلف مردم ازقبیل کارگران و کشاورزان و بانوان ازمزایای تازه ای بهره مند می گردیدند شاه به این فکر افتاد که زمام امور کشور را به نسل تازه ای بسپارد تا بهتر بتواند افکار و اندیشه های خود را پیاده کند. جوانانی که برای تکمیل تحصیلات به اروپا و آمریکا رفته با تخصص و اطلاعات جدید وارد صحنه سیاست ایران شده بودند.

روش محمدرضاشاه پهلوی طوری بود که تدریجا می خواست در مجلس و دولت و سازمانهای لشگری و کشوری دیگر ازنسل قدیم هیچکس مصدر کاری نباشد و تنی چند هم که در زمان رضاشاه خدماتی انجام داده و مورد علاقه خاص شاهان پهلوی بودند به مجلس سنا راه یافتند و در حقیقت (مجلس شیوخ) پایگاه نزدیکان به سرسلسه پهلوی گردید که درکنارآنان هم تنی چند ازسیاستمداران جدید عصر پهلوی دوم قرارداشتند.

دراین زمان طولانی ازسلطنت محمدرضاشاه که (دوران سازندگی و

آرامش و امنیت و توسعه) نام دارد کارهای مهمی صورت گرفت و کشور ما در سطح جهانی بلندآوازه شد. خیلی از برنامه های عمران و آبادانی که قرنها و سالها مورد درخواست مردم بود و جزو آمال و آرزوها به شمارمی رفت به مرحله اجرا درآمد. کارخانه ذوب آهن که دربرنامه هرحزب و دولتی قرارداشت تأسیس گردید. سدهای بزرگی که نامی ازآن شنیده می شد به سرعت احداث شد. درامر راهسازی و راه آهن و شبکه های وسیع آبیاری و تولید نیرو و برنامه های کشاورزی و اصلاحات ارضی واحیای جنگلهاگامهای بزرگی برداشته شد. با توسعه برنامه های فرهنگی و آموزشی و ایجاد دانشگاهها و مدارس عالی و هنرستان های صنعتی و تأسیس بیمارستانها و درمانگاهها اقدامات مهمی صورت گرفت. با تشویق و کمك به بخش خصوصی صنایع مهمی درکشور به وجودآمد و نقش انسانهای فعال جامعه ما در امر توسعه صنعت و کشاورزی و کارهای عمرانی و آموزشی آشکارگردید به نحوی که بخش خصوصی توانست در کنار دولت و مقامات دولتی نقش مهمی برعهده بگیرد.

همین اقدامات و پیشرفتها موجب شد که محمدرضا شاه پهلوی بگوید داریم به سوی (تمدن بزرگ) پیش می رویم و به زودی ایران را در آسیا به مقامی خواهیم رسانید که (ژاپن دوم) نام خواهدگرفت.

پهلوی دوم که آرامش و امنیت و ثبات کشور و موقعیت ممتاز بین المللی ایران را می دید و از روی عشق وعلاقه به یاری کارگران و کشاورزان و بانوان و کارمندان وسایر طبقات مردم شتافته بود تصور می کرد تاروزی که زنده است در مقام سلطنت ایران قرارخواهد داشت به همین جهت به فکر تأسیس احزاب سیاسی افتاد تازیربنای رژیم را محکمتر و استوارترسازد. او می خواست احزابی تأسیس گردد که به او وفادار باشند و بادشمنان انقلاب سفید نیز مبارزه کنند، احزابی که هم پاسدار انقلاب سفید بوده و هم حامی سلطنت مشروطه و هم نگهبان قانون اساسی باشند. البته قانون

اساسی به آن صورتی که خود او اجرای آن را می خواست، نه به آن صورتی که درمتن قانون و اصول آن مصرح بود. احزابی که تا او براریکه سلطنت قراردارد ازافکار و اندیشه های او حمایت کنند و پس از او نیز فرزندش را یاری نمایند تا بتواند دوران سلطنت را با اقتدار طی کند و نظرش این بود که میراث گرانبهائی برای جانشین خود باقی بگذارد. ولی متأسفانه چنین نشد و وقتی هم شاه دربیمارستان نیویورك و یا درقاهره با نزدیکان خود صحبت می کرد می پرسید چرا وضع چنین شد؟

وقتی پهلوی دوم قدرت داشت خیلی ازطبقات مردم می دیدند که شاه در مقام رهبری کشور سکان کشتی وطن را در دست گرفته و دراقیانوس متلاطم و پرازامواج خروشا ن با درایت و هوشمندی هدایت می کند و ازهرطوفان سهمگینی نجات می دهد و همچنین هرروز گام تازه ای در راه توسعه برنامه های عمرانی و رفاه عمومی برداشته می شود با این که احزاب آن روز (حکیم فرموده) بود ولی آن را پایگاهی برای خدمت به مملکت دانسته و ضمنا نیز نردبانی برای ارتقاء و ترقی صاحبان مقام به شمار می رفت به همین جهت هرکس با هرسلیقه ای که داشت به یکی ازآن احزاب می پیوست و با فعالیت صمیمانه درآن سازمانهای سیاسی درراه اهداف سیاسی و برنامه های اجتماعی خود گام برمی داشت.

باصراحت باید گفت در احزاب ساخته و پرداخته آن روز که در درجه اول شخص شاه نقش مهمی در تشکیل و توسعه آن داشت و درکنار او هم بعضی ازنزدیکانش که در مقام رهبری و دبیرکلی این احزاب قرار می گرفتند کوشش داشتند که این احزاب درکشور پایه و اساسی پیدا کند و باگذشت ایام بتواند دردورترین شهرهای کشور و اعماق روستا ها گسترش یابد. تا آنجائیکه در جریان هستم و ازنزدیك شاهد بودم حزب ایران نوین بامرور ایام و به علت دوام حکومت حزبی توانسته بود سازمانی وسیع درسراسر کشور پیداکند و همبستگی خاصی بین گروههائی ازمردم ایران به وجود آورد که

هرچه زمان می گذشت می توانست موجبات یك همبستگی ملی را فراهم سازد. ولی متأسفانه چون درحکومتهای فردی نظر یك شخص بر هر تصمیمی اثر مطلق دارد ناگهان یك شبه دیدیم که چهار چوب احزاب موجود کشور درهم کوبیده شد و بایك گفته شاه آنچه را طی سالیان دراز مقامات و رهبران و اعضای احزاب آنهم احزاب وفادار به شاه رشته بودند پنبه شد و همه نیروها در درون حزبی جای گرفت که یك شبه تولد یافت و بانام (حزب فراگیر) همه تشکیلات و سازمانها را در درون خودجای داد.

این مشگل کاربود. آیا باید احزابی را که سالها برای ساختن آن تلاش شده بود یك شبه بهم زد و مردمی را که باعلاقه و یا به امید شغل و مقام و یا خواسته های ملی و یا محلی و یا به دلائل سیاسی و اجتماعی دیگر به این احزاب روی آورده و در راه توسعه آن حرفها زده و مقالاتی نوشته و تلاشهائی کرده بودند ناگهان فراموش کرد و حتی دستور داد که همه آنها در درون حزب واحدی جای گیرند که اساس آن روشن نبود و حتی گفته شد اگر کسانی نخواهند وارد این تشکیلات شوند می توانند گذرنامه خودرا بگیرند و ازکشور خارج گردند.

متاسفانه باید این حقیقت را قبول کرد چنین حزبی با آن مقدماتی که تأسیس شد اگر تعداد کانونهای حزبی اش به بالاترین حد خود رسید، اگر آمار اعضای آن هم برابر تمام جمعیت واجد شرایط عضویت در احزاب دردفاتر حزبی ثبت شد باید گفت یك سرپوش ظاهری بود که همه دست اندرکاران آن روز مملکت به احترام گفته رئیس کشور وحفظ مقام و موقعیت خویش و همه کسانی که می خواستند در ایران به زندگی آرامی ادامه دهند قبول عضویت کرده بودند و مسلما خیلی ها هم اعتقادی به این تشکیلات و سازمان نداشتند و به اقتضای (مصلحت روز) عضو حزب فراگیر شده بودند بهمین جهت و قتی نامی از (فضای بازسیاسی) برده شد و نسیم ملایمی ازآزادی فکر و اندیشه وزید تشکیلات وسیع حزب

رستاخیز چون خانه های کاغذی درهم کوبیده شد و باتندبادی تاروپود آن برباد رفت و شاه هم درپاسخ به تاریخ صریحا نوشت (تأسیس حزب رستاخیز یك اشتباه بزرگ بود)

بنائی که محکم ندارد اساس بلندش مکن ورکنی زو هراس

نویسنده کتاب که خود عضویت این حزب را پذیرفته و درهیئت اجرائی و دفتر سیاسی آنهم عضویت داشته ام هرگز نمی خواهم ازیاد ببرم که خود در تحکیم اساس این حزب کوشیده و برای توسعه و دوام آن هم تلاش کرده ام. حقیقت این است که نظیر خیلی ازکسانی که در این حزب عضویت داشتند می دانستیم که حیات و ممات این حزب نظیر احزاب قبلی به اراده شاه بستگی دارد. تصور همه ما این بود که شاه اززاویه و دید بازتری مصالح سیاسی کشور را می بیند و چون درخیلی ازجریانات سیاستهای داخلی و خارجی قراردارد مسلما برای حفظ مصالح کشور در راهی گام برمی دارد که متضمن منافع ملی است ازاین جهت نباید اورا تنها گذاشت. ما چون حسن نیت و رهبری شاه راقبول کرده و می دانستیم که باعلاقه کامل و دلسوزی می خواهد عقب ماندگی های قرون و اعصارکشور را جبران کند می گفتیم به هرصورت باید ازاو حمایت کرد تابتواند درخدمت به کشور توفیق بیشتری داشته باشد منتها جای تأسف این بوده و هست که قدرتهای فردی هیچگونه کنترلی ندارد. راهنمائیهای دوستان نادان و دشمنان دانا تصمیم گیرنده را درمسیری قرارمی دهد که هنگام اتخاذ تصمیم متوجه زیان آن نیست ولی وقتی به گوشه ای ازدنیا پناه برد و ازوسوسه اطرافیان در امان ماند و کارنامه اعمال خودرا موردنقد و بررسی قرارداد می بیند در کنار هزاران خدمتی که باشوق و ذوق انجام داده اشتباهات بزرگی هم مرتکب گردیده است که این قبیل اشتباهات به او وهمه کسانی که در مسیر تصمیمات و اجرای برنامه هایش قرارداشتند لطمه زیادی زد و وضع سیاسی کشور را متزلزل ساخت و موقعیت کسانی را که دراین راه گام برداشته بودند در پیشگاه افکار عمومی خدشه دار

نمود.
ارزش مشاوره با گروههای مختلف و تکیه برافکار عمومی در آن است که انسان دچار اشتباه نشود. چنانکه فرخی یزدی دراین باره چنین گوید:

هرکس نکند تکیه برافکار عمومی اورا خطر حادثه مغلوب نماید

اکنون که بیش از۱٤ سال است ازمیهن عزیز به دورم و وضع احزاب سیاسی جهان را دقیقا مطالعه کرده و نتیجه کارها و اقداماتشان را بررسی می کنم می بینم که احزاب مزبور سوابق طولانی دارند. مردان و زنانی که نسل اندر نسل در این احزاب عضویت داشته و فعالیت می کنند اعتقادی راسخ و عمیق به حزب خود دارند و ازجان و دل ازایده ئولوژیهای حزبی دفاع کرده و در روزهای سخت می توانند به کشور و ملت خود خدمت کنند. آنها با مرور ایام توانسته اند در میان مردم اجتماع خود نفوذ و رسوخ یافته چون کوهی استوار سدراه مشکلات کشور باشند.احزابی نیستند که با حرفی بیایند و با سخنی بروند. اینها ریشه های عمیق سیاسی و تاریخی و ملی و ایده ئولوژیکی دارند.

اعضای این احزاب رامسائل مختلفی بهم پیوند داده که با برنامه های مشخص و روشن و کابینه های (پیش ساخته) و یا به قولی (سایه) مرکب ازشخصیتهای آزموده وکارآمد حزب برای انجام خدمت به مردم وطن خود به میدان می آیند تا برنامه های تقدیمی به ملت را به مرحله اجرا درآورند معهذا با تمام این اقدامات گاهی به علت اشتباهاتی که صورت می گیرد درکارهای خود قرین موفقیت نیستند و با کوچکترین لغزشی دچار شکست و عدم موفقیت می گردند زیرا قاضی اعمال آنها مردم و افراد جامعه هستند که کارها و اقداماتشان را مورد بررسی قرار می دهند. وقتی دیدند حزب و دولتی نمی تواند تمایلات ملی را برآورد باقدرت افکار عمومی و رأی آزاد زمام کشور را ازاو می گیرند و به دست دولت و حزبی می سپارند که احتمال می دهند بهتر ازحزب و دولت قبلی بتواند خدمت

کند.

شب و روز این احزاب سیاسی و دولتهای متکی به آن در محك آزمایش قراردارند و باید به ملت خود حساب پس بدهند به همین جهت هرحزب و دولتی می کوشد که روز به روز باکاردانی بیشتر و با برنامه های مترقی تر ازحمایت و پشتیبانی بیشتر مردم جامعه بهره مند باشد.

البته کسانی که دراین احزاب هستند داوطلب شغل و مقام نیزبوده وباید چنین انگیزه هائی دراحزاب سیاسی وجود داشته باشد تا پیکره آن ازاستحکام و دوام برخوردار گردد. این ایراد صحیح نیست که بگوئیم افرادبرای رسیدن به شغل و مقام به احزاب وارد می شوند. وجود احزاب برای این است که افراد وارد یك تشکیلات سیاسی شده بادادن آزمایش و ابراز لیاقت و جلب توجه مردم خودرا به مشاغل پارلمانی و سیاسی برسانند و مقامات مملکتی را دراختیار بگیرند تابتوانند برنامه و عقاید و هدفهای خویش را درسطح کشور پیاده کنند.

متأسفانه باید این حقیقت را قبول کرد که درایران ما پس از مشروطیت بادادن تلفات فراوان و باداشتن هزاران متفکر و اندیشمند و بااشاعه افکار و اندیشه های آزادمنشی تاکنون ازمزایای واقعی دموکراسی بهره مند نبوده ایم، نه درایامی که شاهان پهلوی قدرت داشتند و می خواستند کارهای عمرانی را توسعه دهند درکشور ما دموکراسی به معنی صحیح آن حاکم بود و نه امروز که گروهی بانام دین و مذهب می خواهند افکار و اندیشه های قشری و قرون وسطائی خودرا به ملت بزرگ ایران تحمیل کنند.

غیرازمدت کوتاهی که نسیم آزادی درکشورما وزید و چند صباحی به علت عدم قدرت حاکمان وقت مردم توانستند طعم آزادی و دموکراسی را بچشند و متأسفانه آنهم منجر به هرج و مرج و گسیختگی شیرازه امور کشور گردید بایدگفت هرروز به شکلی اراده زمامداران و حاکمان کشور برملت تحمیل گردید و موضوعی که

هیچوقت و هرگز به حساب نیامد افکار و اندیشه های مردم و تبعیت ازآزادمنشی و اصول دموکراسی بوده است. در نتیجه می بینیم و می دیدیم که همیشه ازحکومتها یك حالت عدم رضایت عمیق وجود داشته که بین دولت و ملت فاصله بوده که به صورت آتش زیرخاکستر جلوه می کرده و درروزهای سخت شاهد بوده ایم که همین نارضائیها اساس حاکمیت را در کشور ما بهم ریخت.

آتش اندرپنبه چون پنهان شود هرچه افزون پوشی اش افزون شود

دراین جلدکتاب می خوانید با تمام اقداماتی که شد متأسفانه روش چندحزبی و همچنین سیستم (تك حزبی) هیچکدام داروی دردهای اجتماعی ما نبود و هریك ازاین احزاب (حکیم فرموده) اشکالاتی داشته اند که باید تدریجا به حل مشکلات خود می پرداختند نه اینکه یك شبه اساس آن برهم زده می شد.

با صراحت باید گفت نه حزب حاکم یك حزب اکثریت به معنی واقعی بود که تمام تصمیمات دولت حزبی را دقیقا بررسی کرده و صحه بگذارد و نه حزب اقلیت آن حزبی بود که بادرایت و هوشمندی و نکته سنجی و باقدرت کامل بتواند اعمال و افعال دولتها را زیرذره بین بگذارد و مانع تند رویها و اشتباهات گردد.

درآن ایام مسائلی ازقبیل امور نیروهای نظامی وخرید سلاحها و توسعه شبکه امنیتی و امر نفت و قراردادها ازوظایف خاص رهبرمملکت بود که فقط شخص شاه تصمیم می گرفت و دولت و پارلمان و احزاب و مقامات دولتی وظیفه دار بودند که بهترین راههارا برای اجرای آن فراهم سازند درحالی که باید گفت همان تصمیمات و مصوبات دارای اشکالات و ایرادات فراوان بود که قاعدتا باید احزاب سیاسی و نمایندگان مجلسین و روزنامه نگاران و نویسندگان پیرامون آن بی پروا و با صراحت اظهار نظر می کردند و باتجزیه و تحلیل دقیق زیان و منافع آن را تشریح می کردند که حقیقتا چنین نبود.

به هرحال گذشته ها گذشته است. حال هرچه گفته شود تأثیری

ندارد فقط از نظر تاریخی باید ثبت و ضبط گردد تا مسائل بهتر و بیشتر روشن شود. به سروده عشقی شاعر ناکام:

ازاظهار درد، دردمداوا نمی شود بانام مرده مملکت احیاء نمی شود

تصور می کنم این گفته ها و نوشته ها که درتاریخ جاویدان خواهد ماند این حسن را دارد که لااقل حاکمان امروز و همچنین حاکمان فردا خواهند دانست که تصمیمات فردی و خلق الساعه که برای ملت و کشور گرفته می شود چه زیانهائی داشته تا ازتکرار آن جلوگیری شود زیرا اظهار نظر مقامات صلاحیتدار و کارشناسان در سازمانهای سیاسی و اداری و حزبی و اعضای پارلمان و رسانه های گروهی موجب خواهد شد که اززیانهای احتمالی خیلی ازتصمیمات ناگهانی جلوگیری کرده و کشور و ملت را ازهرگونه خسارات جبران ناپذیر رها سازد.

این دیگر بی نتیجه است که حاکمان روز هنگام قدرت تصمیمی بگیرند و دستوری بدهند که آن را مفید بدانند ولی روزی که ازقدرت برکنار شدند آن تصمیمات را غلط دانسته و اقرار به اشتباه کنند. زیرا اشتباه شخص متوجه خود اوست ولی اشتباهات مقامات عالی مملکت زیانش متوجه همه افراد جامعه می گردد.

چون هرکشوری متعلق به همه ساکنین آن می باشد و هیچ فرد یا خانواده یا گروه و دسته ای نمی توانند خودرا مالك یك کشور و تعیین کننده سرنوشت یك ملت بدانند پس باید همه مردم دراتخاذ تصمیمات نقش اساسی داشته باشند و اگر تصمیمی گرفته می شود همه آن را صحه بگذارند تا درنفع و زیان آن سهیم باشند تا هیچگاه نتوانند خودرا از آثار وارده برکنار بدانند.

ما اکنون در کشورهای غربی شاهد نقش مهم مطبوعات و رسانه های گروهی و پارلمان و قوه قضائیه هستیم و می بینیم که یك روزنامه نگار با افشاگریهای خود می تواند شخصیت مقتدر و نیرومندی چون نیکسن رئیس جمهور آمریکا را از اریکه قدرت به زیر بکشد و اورا ازکاخ سفید با داشتن رأی اکثریت مردم به خارج

پرتاب کند. یا پارلمانها چنان قدرت دارند که نخست وزیران ورهبران مقتدر کشور را یك شبه راهی خانه خود می سازند. یا قضات ازچنان استقلالی برخوردارهستند که می توانند هرصاحب مقامی را به پای میزمحاکمه بکشند و هر رائی را که قوانین مملکت اجازه می دهد درباره آنان صادر کرده منحرفین را به زندانها روانه سازند. نتیجه این است که هرکس در هرشغل و مقامی که قراردارد دقیقا مراقب اعمال و افعال و گفته ها و نوشته های خود می باشد تا ازانتقاد مطبوعات و پارلمان و تعقیب مقامات قضائی در امان باشد. به همین جهت هرصاحب قدرتی می کوشد که کوچکترین انحرافی ازمقررات و قوانین نداشته باشد زیرا درآن صورت می داند که به مجازات قانونی خواهد رسید.

این کشور ها متعلق به شخص و گروه خاصی نیست و فرد باداشتن هر مقامی نمی تواند سرنوشت کشور و ملت را تعیین کند بلکه این احزاب و سازمانهای سیاسی واقعی هستند که خط مشی هارا مشخص می سازند و مرتب هم بیلان کارهای انجام شده را به ملت ارائه می دهند و مخالفین و منقدین نیز باچشمان باز مراقب رفتار و اعمال صاحبان قدرت هستند تا هرگونه اشتباه و نادرستی و انحراف بی پاسخ و بی مجازات نماند.

بررسی تاریخ عصر پهلوی نشان می دهد که دراین مدت (۵۷سال) خدمات زیادی شده است. حسن نیت شاهان پهلوی و علاقه خاص آنان به توسعه کارهای عمرانی و تولیدی و خدمات صادقانه مجریان صدیق وقت موجب گردیده که کشور ما تاسال ۱۳۵۷ باوجود هزاران اشتباه به سرعت پیش برود و هنوز هم آثار همان اقدامات است که رژیم جدید می تواند سرپا بایستد و ازبقایای آن بهره مند باشد ولی این دلیل نمی شود که اکنون ازلغزشها و اشتباهات و نادرستیها پرده برنداریم و کسانی که با روشهای ناسالم خود موجبات عدم رضایت مردم را فراهم ساخته و آب به آسیاب دشمن ریخته اند فراموش کنیم و بخواهیم زیرسرپوش کارهای انجام

شده اشتباهات و لغزشها را به نسیان و فراموشی بسپاریم. وقتی عیبها بیان شد مردم خدمات راهم به حساب می آورند.

آنکه کوشید و عیب خویش شناخت هیچکس عیب او(نما) نکند

یا به سروده شهریار شاعر بلندآوازه ایران

درهمه کاری هنر وعیب هست عیب ببین تا هنر آری به دست

تجربه گذشته موجب گردید که ملت ایران در هرجریانی مراقب اعمال و افعال و رفتار خودباشد. گول هرشیاد و هرنوع صحنه سازی را نخورد. مدافعین واقعی حقوق خودرا خوب بشناسد. اگر یك بار ازچاله درآمده به چاه افتاد درآینده نیز هشیار باشد که به چاه عمیق تری فرونرود.

تاریخ کهن سال ما خوب نشان داده است که این نشیب و فرازها در زندگی یك ملت اثر زیادی ندارد. ملت ایران حوادث زیادی را دیده است. همانطوری که در روزهای سخت با خونسردی و نرمش حوادث ناگوار را پشت سر نهاده این بار نیز درمیدان آزمایش روسفید و سربلند خواهد بود و باردیگر در راه تجدید عظمت خود گام برخواهد داشت.

نجات ایران ازگرداب مشکلات احتیاج به تلاش و کوشش همه مردان و زنان ایران درداخل و خارج دارد تا بار دیگر ایران ما به شاهراه سعادت سوق داده شده و هم آهنگ باکاروان تمدن جهان به پیش برود و در ردیف کشورهای پیشرو و مترقی جهان قرارگیرد.

این سروده ملك الشعراء بهار شاعر بزرگ عصر ما باید آویزه گوش هرایرانی باشد:

جنبشی کن هست ایران (مادر) و تاریخ ایرانت (پدر)

جنبشی کن گر تورا ارث از پدر وزمادر است.

مصطفی الموتی

لندن - فروردین ماه ۱۳۷۱

بازهم نامه ای ازاستاد جمال زاده

ژنو - نخستین روز سال ۱۹۹۲ مسیحی برابر ۱۱ دی ماه ۱۳۷۰ هجری شمسی خودمان

باسلام و دعا و ارادتمندی خالصانه به حضور انورآقای دکتر مصطفی الموتی

به عرض می رساند که این نامه معروضه در واقع پاسخ نامه حضرتعالی است که با تأخیر ارسال می گردد. خدا روی بعضی پیریهارا سیاه کند که چه بسا اسباب سیه روئی می گردد. نمی خواهم بابیان گرفتاریها و مشکلات خود سرتان را به درد بیاورم. خودتان حدس می زنید معذورم می دارید.

مقصود ازمزاحمت و فرستادن این معروضه این است که جلد دهم کتاب عالیقدرتان به دستم رسید. باز یکبار دیگر برهمت سرشار و فعالیت کم نظیر و اراده تزلزل ناپذیرتان از صمیم دل و جان آفرین گفتم. سابقا خوانده بودم که کتاب مستطابتان در یازده یا ۱۲ جلد خواهدبود ولی حالا دستگیرم شد که بیشتر ازاین تعداد خواهدبود. مایه مسرت واقعی ارادتمندتان گردید.

* * *

استاد جمال زاده درباره هرقسمت ازجلد دهم مطالبی را تذکر داده که ازتفصیل آن صرفنظر می گردد ولی نوشته اند در آخر جلد دهم یك صفحه جداگانه اززبان گالیگولا قیصر مشهور روم چاپ کرده اید که بسیار به جا و به مورد بود و صدها نکته مهم درآن وجود داشت و واقعا این ذوق سلیم را به حضرتعالی تبریك می گویم.

ضمناً به خاطرم آمد در یکی از کتابهایم (غیر ازخدا هیچکس نبود) یك فصل آن به (قیصر و ایلچی گالیگولا امپراطور روم) اختصاص یافته که داستان مفصلی دارد. منظور آشنا ساختن هموطنان ایرانی به روزگار واوضاع احوال «امپراطوری روم» درآن تاریخ بوده است.

جناب الموتی لابد می دانید که یکی ازکتابهای ارادتمند که بیشتر ازکتابهای دیگرموجب هیاهو شد عنوان (خلقیات ما ایرانیان) را داشت که در تهران به چاپ رسید ولی انتشار آن ممنوع گردید. کتابهارا جمع کردند و هنوز نمی دانم چه بلائی سر آن کتابها آوردند ولی بعد درسال ۱۹۸۵ این کتاب درآمریکا به چاپ رسید. درآن ایام گذرنامه من و همسرم را در ژنو ضبط کردند و مدت زیادی دچار دردسر شدیم. ولی عیبی ندارد دنیا گذران است و این جمله (این نیز بگذرد) ورد زبان ما ایرانیان و مردم دنیا گردیده است.

به هرصورت گفته امپراطور(گالیگولا) این حقیر سراپا تقصیر را به یاد داستانی انداخت و فکر کردم آنچه را از زبان قیصر روم درآن داستان آورده ام برای دکتر الموتی عزیز بفرستم.

در زمان پادشاهان اشکانی به شهادت تاریخ یکی از شاهان ولیعهد خودرا برای تعلیم یافتن به پایتخت روم فرستاد. یك تن از درباریان نامدار را که مردی شجاع وآداب دان بود و بازبان رومی هم آشنائی داشت همراهش روانه ساخت.

این ایلچی پس از رسیدن به روم حضور قیصر (گالیگولا) شرفیاب می گردد. چون قیصر از ادب و راستی و سادگی ایلچی خوشش می آید یك شب اورا به شام دعوت نموده و قدغن می کند که احدی دیگر آنجا نباشد. پس از خوردن شراب و پسته هائی که ازایران فرستاده شده بود امپراطور می گوید من تورا مرد راستگو و شجاعی دیدم که از تملق به دور هستی دلم می خواهد آنچه در مدت اقامت خود در روم از زبان مردم شنیده ای برایم راست و پوست کنده حکایت کنی. ایلچی باقدری مکث می گوید (مردم از بالا گرفته تا

پائین عموما با بی ادبی هرچه تمامتر از قیصر عظیم الشأن صحبت می دارند).

گالیگولا امپراطور می گوید سخنان شمارا شنیدم ولی برایم تازگی نداشت. بسیار خوشوقتم که از زبان چون تو،مرد و مردانه و صاف و خالص و راست و درست مطالبی را شنیدم ولی چیزهائی باقیمانده که نه کسی می داند و نه تو شنیده ای و نه کسی جز خودم ازآن باخبر است مگر تنی چند از محرم هایم که هیچکدام زنده نمانده اند. ما رومیها را فرزندان (گرگ) خوانده اند و می گویند نیاکان ما از پستان گرگ شیر نوشیده اند و اگرما دارای صفت گرگ هستیم تقصیر مانیست.

گالیگولا می گفت از مزاحمت اطرافیان بی حقیقت که خوشایندگوئی و تمجید و تحسین دروغی را بزرگترین صفات بارزه و محامد خود می شمارند به جان آمده ام. اطرافیان من حالت سنگ را پیدا کرده اند. در مقابل بدترین دشنامها و زشت ترین اهانتها خم به ابرو نمی آورند. ازبس بله قربان شنیده ام از کلمه بله بیزارم و لرزه براندامم می افتد. حسرت روزگار مردم کوچه و بازار را دارم که برای مختصری آری و نه به سروکله ی یکدیگر می زنند و صدایشان بلند می شود و ازنعمت قهر و آشتی برخوردارند.من اگر چند تن یاران بی ریائی مثل تو داشتم از غم و غصه سلطنت رهائی می یافتم. تشنه حرف راست و کار درستم. می ترسم عاقبت خونم به دست افراد کج و بی همه چیز ریخته شود. من آدمی بودم شیفته ی راستگوئی و حقیقت و از دروغ و تزویر گریزان بودم ولی چنان میان دروغ و تملق و چاپلوسی و نفاق و دوروئی و تعارف ساختگی بی اساس و قربان قربانهای قالبی گیر افتاده ام که راستی راستی گاهی می ترسم دیوانه شوم و حتی گاهی آرزوی جنون می کنم.

اگر چند روزی به بلای سلطنت و مصیبت تاج و تخت گرفتار شدی و بایك مشت مردم درباری سروکار پیداکردی خواهی فهمید که چه می گویم و دردم کجاست و حرفم چیست؟ از بس که جملات

(آستان مبارك و منویات شاهانه) را شنیده ام خسته شده دلم می خواهد یك نفر پیدا شود که مرا نیز چون خودم فقط یك نفر آدم به حساب بیاورد و مثل دو نفر آدم بایکدیگر سخن بگوئیم.

درآغاز سلطنتم نیت های خوبی داشتم و کارهای نیکی انجام دادم. می دانید چرا تغییر کردم؟ این مردم مارا خراب کردند. پادشاهی که مردم نتوانند خرابش کنند باید خیلی بزرگ باشد و چنین پادشاهانی فوق العاده کم و نادرند. اگر چنین پادشاهی باشد می تواند مردم را عوض کند. من خوب وپاك و نیکخواه بودم ولی این اطرافیان خرابم کردند. حتی زن و خواهرم بامن راست نبودند. هرکارشان ازروی مصلحت وسخنانشان از روی تملق و خوشایندگوئی بود. وقتی چشمم را باز کردم دیدم در چه جهنمی غوطه ور هستم. خواستم خودرا به دیوانگی بزنم ولی کاری مشکل بود. در هرکاری مشورت می کردم تا مزه دهانم را نمی چشیدند اظهار نظر نمی کردند. نفع و ضررایشان یکسان بود. به شرط آنکه نفع و مقام خودشان محفوظ بماند. می گوئید چرا به آنها اهانت می کردم. آنها مستحق بودند و تنها راه انتقامجوئی من همین بود. چیزها دیده ام که باور کردنی نیست.

من وقتی جوان بودم یکباراحساس کردم که مرده ام و مرا در قبر گذارده اند. این اطرافیان نابکار مانند مارومور به جانم افتاده و مرا می گزند و عذابم می دهند. من اکنون زنده ام ولی هرمشروبی که می خورم می ترسم زهری درآن ریخته باشند. هرآدمی حتی کودکان خردسال را برای خود قاتل غداری می دانم. تا چشمم به خواب می رود خواب توطئه و کشتار را می بینم. چه بسا که سراسیمه بیدار می شوم و دیگر خوابم نمی برد. از نزدیکانم بیشتر هراس دارم تا از مردم ناشناس. چون اگر کاردان و هوشمند باشند هر دقیقه ممکن است به امید مقام و اقتدار بیشتری مرا ازمیان بردارند. من بالفطره پول دوست نیستم و ازجمع کردن مال بیزارم. اینها به سخاوت ذاتی من اسم ولخرجی می دهند و وقتی در حق

خودشان بخشش می کنم صدایشان در می آید که از کجا آورده ام و مال کی را خرج می کنم؟ توانگر کسی است که مال را می دهد نه آن کسی که می نهد تا به دیگران برسد. من نمی دانم این همه طلا و نقره و زر و زیور و جواهرات گرانبها که در دخمه پادشان خفته به چه دردمی خورد؟ اگر خزانه روم را ببینی دچار حیرت می شوی علی الخصوص که در اطراف آن کرورها مردم گرسنه و برهنه اند. اگر چون من کسی که بدون کدیمین و عرق جبین دارای چنین گنجهای بادآورده ای شده است خرج نکنم پس کی باید خرج کند؟ من که صاحب تخت و تاجم و نیمی از جهان ازآن من است بیم تهی دستی نخواهم داشت و اگر روزی هم این تاج و تخت از دستم بیرون رفت تازه مثل میلیونها مردمی که کار می کنند و نان می خورند مزه کار و نان حلال را خواهم چشید.

چرا باید این میلیونها نفوس همه گدا و گرسنه و برهنه باشند؟ و تنها چند ده هزار نفر به قدری داشته باشند که حساب از دستشان خارج باشد؟ تا بتوانم خواهم گرفت و خواهم داد ولو آنکه کسانی که می گیرند نفهمیده دشنامم دهند و مرگم را از خدا بخواهند. برای مدح و ثناها ارزشی قائل نیستم و به مرحبا وآفرین تاریخ نویسان هم اهمیتی نمی دهم. وقتی ضعف نفس برمن چیره شود و فریب گزافه گوئی هارا بخورم و در دام و تزویر حیله گران اسیر شوم که از یکسو در مقابل چشم ترا تحسین می کنند و تا چشم مرا دور می بینند بنای تفتین و بدگوئی را می گذارند عرق شرم بر بدنم می نشیند. یقین دارم که سرانجام به دست همین چاکران آستانم به هلاکت خواهم رسید.

سرانجام گالیگولا که در سن ۲۵ سالگی امپراطور روم گردید پس از چهارسال سلطنت به قتل رسید.

آنچه از زبان گالیگولا بیان شده همه ازکتابهای معتبر تاریخی نقل شده است. ایلچی ایرانی (اورباز) نام داشت که درسال ۲۸۸ تاریخ اشکانی به خاك روم رسیده بود.

استاد جمال زاده با ارسال عکس خود برای نویسنده کتاب در پشت آن چنین نوشته است:

عکس ناقابل حقیر را خواسته بودید. این عکس درسن صدو سه سالگی (به تقویم هجری قمری) و صد سالگی به موجب هجری شمسی و میلادی است. خدا را شکر که زنده ام و زنده بودن را درست می دارم و خوب می دانم که همه رفتنی هستیم وسرنوشت رفتن و ناپدیدشدن و فراموش شدن است و عیبی هم ندارد.

خدا یار و یاور تو مرد بلندهمت باد

سیدمحمدعلی جمال زاده



ص



حسنعلی منصورچگونه نخست وزیر شد؟

بعداز ۲۸ مرداد شاه سعی داشت که از طبقه تحصیل کرده مملکت به خصوص آنهائی که درخارج دارای تحصیلات عالی بودند برای گردش کارهای کشور استفاده کند و درعین حال هم خودرا ازنصایح و اندرزهای رجال سابق نجات دهد. تدریجاً عده ای ازجوانان مملکت به کابینه ها راه یافتند وتوانستند نتیجه بررسی ها ومطالعات خودرا درباره کارهای مملکت به اطلاع شاه برسانند.

حسنعلی منصور اززمانی که به شورای اقتصاد راه یافت در صدد برآمد تاگروهی ازجوانان تحصیلکرده را جمع کرده مرتباً طرحها و برنامه هائی را که برای کارهای مملکت آماده ساخته بود به عرض شاه برساند. به حدی این برنامه ها توجه شاه را جلب کرده بود که می گفت حسنعلی منصور در طرز کارش مثل (خواجه نظام الملك) می باشد ، واین امر برحس اعتماد منصور افزود و وقتی هم به عنوان وزیر برای نخستین بار در کابینه دکتراقبال راه یافت به فکر افتاد که خودرا به کرسی صدارت برساند تا به شاه نشان دهد که می تواند مثل (خواجه نظام الملك) خدمت کند.

ازروزهائی که شاه برنامه انقلاب سفید را مطرح ساخت حسنعلی منصور می کوشید بیش ازپیش خودرا به شاه نزدیك کند چنانکه در کنگره آزاد زنان وآزادمردان راه یافت وتوانست گروهی ازهمفکران خودرا که آن روزها عضو(کانون مترقی) بودند به مجلس شورای ملی بفرستد.

حسنعلی منصور برای تکیه زدن بر کرسی نمایندگی به مجلس نیامده بود، بلکه برای آن آمده بود که با تشکیل حزب ایران نوین و فراکسیون پارلمانی در مقام رهبری اکثریت قرار گیرد و به مقام نخست وزیری برسد و در این کار هم ازهرجهت موفق گردید.

تنها کسی ازنخست وزیران ایران را که می دیدم چندماه قبل از دریافت فرمان نخست وزیری ازشغل خود آگاهی داشت حسنعلی منصور بود. درحالی که به عنوان رهبر فراکسیون پارلمانی ایران نوین در مجلس شرکت می کرد مشغول مطالعه برای تعیین همکاران خود و برنامه دولت بود. با اشخاصی هم مرتباً صحبت می کرد و صریحاً می گفت به زودی نخست وزیر خواهم شد و اعلیحضرت ازمن خواسته اند که خودرا آماده کنم.

مطلعی می گفت در ماههای آخرکابینه علم وضع طوری شده بود که وزراء میزهای خودرا خلوت کرده و آماده تودیع بودند و حتی گفته شد که علم به اعلیحضرت گفته بود تقاضادارم زودتر فرمان نخست وزیر جدید را صادر فرمائید زیرا کار وزارتخانه ها تقریباً تعطیل شده و حتی راننده ها هر روز صبح دیر به خانه وزراء می روند و منتظرند که راه خانه وزرای جدید را پیش گیرند.

***

(ا - ع تافته) درکتاب حاشیه ای برتاریخ چنین می نویسد:

(ژنرال یاتسویچ که اهل چکوسلواکی بوده و بعداز جنگ به آمریکا رفته و تبعیت آمریکارا پذیرفته، مدت ۸ سال نماینده سیا در ایران بود که چون خانه منصوررا اجاره کرده بود با او آشنائی نزدیك

داشت. اقدامات او موجب گردید که منصور نخست وزیرایران گردد. یاتسویچ تحقیق کرده بود که از ۴۰۰ نفر اعضای جبهه ملی ۳۰ نفر کمونیست و عضوحزب توده هستند که این اسامی را به شاه داد و او هم در اختیار ساواك گذاشت. یاتسویچ به مناسبت خدماتی در ایران به دریافت نشان دولت امریکا نائل شد. درزمستان سال۱۳۴۲ یك روز منصور با فردوست قائم مقام ساواك ملاقات کرده و می گوید قرار است من نخست وزیر شوم و چون نمی توانم با اعلیحضرت تماس بگیرم خواهش می کنم شما به اعلیحضرت تلگراف کنید که فرمان نخست وزیری مرا که در سویس صادر کرده اند به تهران بفرستند. فردوست می گوید هفته دیگر جواب شمارا می دهم. بعداً در جواب می گوید اعلیحضرت فرموده اند (پس ازمراجعت به تهران فرمان شمارا صادر خواهم کرد. چند رو بعد هم فرمان صادر می گردد.)

***

فردوست درخاطراتش می نویسد:

در بهمن ماه ۱۳۴۲ روزی حسنعلی منصور نزد من آمد. شاه برای اسکی به سویس رفته بود. درآنجا معمولاً جلساتی با رئیس MI6 و شاپور جی برگزار می شد. منصور گفت (ازطرف من ازشاه سئوال کنید که فرمان نخست وزیری من کی صادر می شود؟) گفتم از موضوع بی اطلاع هستم. گفت (خودشان می دانند شما تلگراف کنید کافی است) تلگراف شد پاسخ چنین بود (پس از مراجعت به تهران) مراتب را به منصور اطلاع دادم. پرسید شاه چند روز دیگر بر می گردد؟ گفتم حدود ۱۰ روز دیگر گفت (خیلی دیر می شود تلگراف کنید فرمان را ازهمانجا صادر کنند). تلگراف شد چنین جواب رسید: (بگوئید چه عجله ای دارد. به اضافه ممکن است زودتر به تهران مراجعت کنیم). با این طرز منصور دیگر چیزی نگفت ولی ناراحت شد. پس از مراجعت شاه فرمان نخست وزیری او صادر گردید. آمریکائیها و انگلیسیها برای تصدی نخست

وزیری منصور با اختیارات ویژه موافقت کرده بودند. منصور برنامه های مهمی به سود غرب داشت. تصویب قرارداد کاپیتولاسیون و تبعید خمینی ازآن جمله بود.

سرهنگ یاتسویچ افسر نیروی هوائی یوگوسلاوی که در جنگ دوم جهانی با هواپیمای خود به آمریکا پناهنده شده بود تبعه این کشور گردید و به استخدام سیا در آمد و باریاست سیا وارد تهران شد.

یاتسویچ درتاریخ ۳٦/۷/۱۷ به عنوان دبیر اول سفارت آمریکا وارد تهران شد. مدتی هم وزیر مختار آمریکا درتهران بود. او نقش فعالی در فعالیت احزاب رنگارنگ و صعود دکتر امینی داشته است. همچنین در ماههای آخر اقامتش در تهران در رسیدن حسنعلی منصور به نخست وزیری نقش فعالی داشت و در اوایل سال ۱۳٤۲ از کشور خارج گردید. در سال های بعد یاتسویچ مرتب به ایران سفر می کرد. در اکثر این سفرها میهمان اسدالله علم بود و در خانه جمشید خبیر اقامت می گزید. بعدازکناره گیری از سیا به تجارت پرداخت و واسطه خرید گندم برای ایران بود و مقداری گندم به ایران حمل شد که صادر کنندگان آمریکائیها و خریدار بانك عمران بود. یاتسویچ حدود ۷۰ میلیون دلار گندم به ایران فروخت.

***

طبق گزارش مورخ ۱۳٤۲/۱۱/۱۳ ساواك، سناتور سیدجلال الدین تهرانی به یکی از دوستانش که روزجمعه ٤۲/۱۱/۱۱ به ملاقاتش رفته بود اظهار داشته دخالت خارجیها چقدر در امور کشور ما علنی شده است. یاتسویچ وزیر مختار آمریکا که از مستاجرین حسنعلی منصور دبیرکل حزب ایران نوین است و با او سروسری دارد علناً گفته که من منصور را به نخست وزیری خواهم رساند. همانطوری که دکتر امینی را نخست وزیر ایران کردم.

***

حسنعلی منصور فرزند رجبعلی منصورملقب به منصورالملك

بود. منصورالملك ازفارغ التحصیلان دوره سوم علوم سیاسی مشیرالدوله بود که درسال ۱۲۸٦ وارد خدمت وزارت امورخارجه شد. اولین سمت او مترجمی بود. بعد به ریاست اداره انگلیس که ازادارات مهم وقت وزارت خارجه بود منصوب گردید و سپس معاون و کفیل وزارت خارجه شد.



مدتی معاون وزیر کشور و استاندار آذربایجان گردید. هنگامی که وزیر طرق بود به اتهام رشوه مورد تعقیب قرار گرفت و در دیوان کیفر به اتفاق آراء تبرئه شد.

با اینکه در اثر برائت منصور الملك رضاشاه عصبانی شده و صدرالاشراف وزیر دادگستری و رضاقلی هدایت رئیس دیوانعالی کشور را برکنارساخته بود ولی پس از چندی منصور به دستور رضاشاه وزیر پیشه و هنر شد.

منصوردرآخرین سال های سلطنت رضاشاه نخست وزیر گردید و انتشار داشت که رضاشاه چون منصورالملك را طرفدار انگلیسها می دانست به جای متین دفتری که طرفدار آلمانها به شمار می رفت به نخست وزیری برگزید که واقعه شهریور ۲۰ درزمان نخست وزیری منصور اتفاق افتاد.

بعداز شهریور ۲۰ نیز مدتی نخست وزیر و استاندار خراسان و آذربایجان و سفیر ایران در ترکیه و ایتالیا و دفتر اروپائی سازمان ملل در ژنو بود.



حسنعلی منصورپسرارشد اونخست وزیرشد.جوادمنصورفرزند دیگرش مدتی وزیراطلاعات گردید. یك دخترش مدتی همسر فریدون هویدا و دختر دیگرش همسر وکیل نماینده ایران در سازمان ملل بود.

***

موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی در جلد دوم (ظهور و سقوط سلطنت پهلوی) چنین می نویسد: حسنعلی منصور در اردیبهشت ماه سال ۱۳۰۲ در تهران به دنیا آمد. تحصیلات متوسطه را در دبیرستان ایرانشهر گذرانیده و لیسانس در رشته حقوق و علوم سیاسی می باشد. ابتدا در وزارت خارجه شروع به

کارکرد و چندماموریت به خارج رفت. مدتی منشی وزیر خارجه و نخست وزیر شد. عضو جمعیت (یاران دبیرستان ایرانشهر) بود. به مقام و قدرت علاقه زیادی داشت. فرانسه خوب می دانست و به زبان انگلیسی آشنائی داشت. دبیر کل شورای اقتصاد بود که از طرف دکتر اقبال به عنوان وزیر انتخاب گردید.

دراوایل سال ۱۳٤۰ کانون مترقی را تشکیل داد که درسال ۱۳٤۲ به حزب ایران نوین تبدیل گردید. طرح تاسیس یك حزب از نخبگان جوان و تحصیلکرده یك طرح آمریکائی در راستای طرح (روستو - کندی) بود که نخستین بار توسط دکتر امینی در سال ۱۳۳۸ مطرح گردید.

به اعتقاد ما تاسیس کانون مترقی و سپس حزب ایران نوین طرحی بود که سرشاپور ریپورتر و اسدالله علم با کمك یاتسویچ آمریکائی در ایران ریخته اند. کانون مترقی به عنوان سمبل یك جریان آمریکائی در محافل سیاسی روشنفکری دانسته شد تا بهترین جانشین برای فعالیت علی امینی باشد.

سند مورخ ٤۰/۱۲/۲۱ ساواك حاکی است که حسنعلی منصور مشغول فعالیت است تا گروهی از روزنامه نگاران را به عضویت کانون مترقی دعوت کند. تاکنون حدود ۲۰۰ نفر از شخصیت های جوان عضویت کانون مترقی را پذیرفته اند.

سند دیگری حاکی است: رهبری کانون مترقی با حسنعلی منصور - امیرعباس هویدا - محسن خواجه نوری - دکتر فتح الله ستوده - دکتر منوچهر شاهقلی می باشد. در انتخابات دوره بیست ویکم قریب ٤۰ نفر ازاعضای کانون به نمایندگی مجلس انتخاب گردیدند و تعدادی ازمهندسین اصلاحات ارضی نیز عضویت کانون مترقی را پذیرفتند. به همین جهت کانون مترقی اکثریت مجلس شورایملی را در دست داشت.اقدام آنهادرمجلس پشتیبانی ازلوایح ششگانه بود.

سند مورخ ٤۲/۱۰/۹ ساواك حاکی است که حسنعلی

منصور در جلسات خصوصی گفته که نظر مقام سلطنت این است که در مقامات عالیه هیچیك از افراد دوره سلطنت رضاشاه نباشند و افراد جدیدی روی کار بیایند.

سرانجام (یاتسویچ) که در خانه حسنعلی منصور مستاجر بود نخست وزیری قریب الوقوع اورا بشارت داد. منصور نیز برنامه زمامداری خودرا آماده ساخته و به دوستان خود گفته بود باید فراکسیونی در مجلس تشکیل دهیم. وقتی منصور نخست وزیر شد و لایحه کاپیتولاسیون را به مجلس آورد چندتن از وزرایش گفتند ما استعفا می کنیم که این ننگ برای ما باقی نماند.

***

یوسف مازندی چنین می نویسد: شاه تصمیم گرفت که با کنار گذاردن علم و تعیین نخست وزیر جدید پرونده ۱۵ خرداد را برای همیشه محو کند. اما چه کسی می توانست به جای (خدمتگذار وفادار) انتخاب گردد. حسنعلی منصور توانست پاسخگوی این پرسش شاه باشد.

حسنعلی منصور بارهبری گروهی که بعداً (حزب ایران نوین) نام گرفت به سرعت گامهائی برای ظهور در سیاست ایران برداشت. این گروه بیشتر از تحصیل کرده های خارج و اغلب متخصص از آمریکا بودند که به عنوان نسل دوم بعد از جنگ جهانی و همزمان با انقلاب سفید شاه مطالعات نسبتاً وسیعی درباره اقتصاد و سیاست و اجتماع ایران انجام دادند و برنامه های مفصلی برای تغییر شکل جامعه ایران تدوین نمودند. مسلماً آمریکائی ها نیز از چنین مطالعات و برنامه هائی اطلاع داشتند و بی میل نبودند که نسل جوان ایرانی موافق آمریکا اداره امور کشور را به عهده بگیرند و به تحولات اساسی ایران و رفع نارضائی مردم سرعت بیشتری به خرج دهند. گفته می شد که شاه صرفنظر از اینکه منصور را برای احراز آن مقام جوان و کم تجربه می دانست ولی نمی توانست توصیه یك دولت بیگانه را با رضایت کامل بپذیرد.

طرح و برنامه های ارائه شده توسط منصور تا آن حد جالب بود که توانست شاه را برای نخست وزیری او موافق کند. ازهمان زمان چهره هائی نظیر امیرعباس هویدا - منصور روحانی - فتح الله ستوده - هوشنگ نهاوندی - منوچهر گودرزی - ناصر یگانه و دیگران در صحنه سیاست ایران ظاهر شدند.

ازنظر من منصور مردی آگاه بود و نشانه هائی ازبلند پروازی در وی آشکارا مشاهده می شد. به نظر من یك اصلاح طلب تندرو و در عین حال صدیق می آمد. وی که در آمریکا تحصیل کرده بود، دموکراسی غرب را آنطور که روال جامعه آمریکا بود می پسندید و آرزو می کرد روزی چنان شیوه ای ازآزادی حاکم بر ایران شود.

منصور ازدخالت نیروهای سه گانه مملکت در امور یکدیگر انتقاد می کرد و جدا کردن وظایف و مسئولیت قوه مجریه را از قوای قضائیه و مقننه واجب می دانست. او ازضعف دستگاه دادگستری و عدم استقلال قضات شکوه داشت و بارها گفته بود فقط در یك صورت می توان به ایران نظام واقعی بخشید که دیوانعالی کشور مستقل و قدرتمند باشد که حتی من نخست وزیر را بدون ترس به پای میز محاکمه بکشاند.

به نظر من حسنعلی منصور می توانست (بمب ساعت شماری) برای بسیاری از (متنفذین فسادگرا) باشد. قتل او توانست آن (بمب ساعتی) را خنثی کند.

چندروز قبل ازآن که حسنعلی منصور به نخست وزیری برسد در دفتر تیمسار نصیری رئیس شهربانی بودم و درباره موضوعی گفتگو می کردم. تلفن زنگ زدمعلوم شد شاه است. چون نصیری ازجای خود بلند شد و به ادای جملاتی از قبیل (بله قربان - اطاعت می کنم - امر بفرمائید قربان) پاسخ می گفت. وقتی گوشی را گذاشت گفت تو حتماً می دانی که منصور روز ۱۷ اسفند نخست وزیر می شود و اعلیحضرت در این مورد اوامری فرمودند.

نمی دانم چه سری وجود داشت که حتی رئیس پلیس مملکت

گمان می کرد من ازتمام مسائل پشت پرده آگاه هستم . در حالی که برای من قابل قبول نبود که حسنعلی منصور به زودی نخست وزیر خواهد شد.

همان شب در یك میهمانی خصوصی دکتر متین دفتری ازمن پرسید چه خبر؟ گفتم حسنعلی منصور روز ۱۷اسفند نخست وزیر می شود. بعضی ها باناباوری مرا نگاه کردند. چندروز بعد ازانتصاب منصور به نخست وزیری متین دفتری به من گفت مگر تو جادوگری؟ ازکجا فهمیدی که منصور روز ۱۷ اسفند نخست وزیر می شود؟

ازنکات جالب تاریخ این که ۱۳ سال قبل علی منصور پدر حسنعلی منصور می گفت: (سفارت آمریکا در تهران شبیه لانه مار می باشد) حال آمریکائیها از فرزند او برای نخست وزیری حمایت می کردند.

***

حسنعلی منصور جوانی شیك پوش و تحصیل کرده و خوش بیان و با ادب بود و خیلی پرکار و جدی به نظر می رسید. در جمع و جور کردن جوانان تحصیل کرده کوشش فراوان می نمود خصوصاً این که دوست نزدیکی چون امیرعباس هویدا داشت که در هرجریانی در کنار او بود و اورا در کارهایش یاری می کرد.

سرانجام روز ۱۷ اسفند ماه ۱۳٤۲ فرمان نخست وزیری حسنعلی منصور صادر شد. منصور چون ازقبل خودرا آماده کرده بود بلافاصله وزرای کابینه را که اکثراً چهره های جدیدی بودند که برای اولین بار به وزارت می رسیدند به حضور شاه معرفی کرد. درمیان آنها عده ای ازنمایندگان مجلس شورای ملی بودند که به یاری حسنعلی منصور و به عنوان عضوگروه مترقی به مجلس راه یافته بودند. اسامی آنها چنین است:

دکترعاملی وزیر دادگستری - دکترهادی هدایتی وزیرفرهنگ و بعداً وزیر امور اجرائی - دکتریگانه وزیر مشاور در امور پارلمانی

- دکتر شادمان شهردار تهران - خانم دکترفرخ رو پارسا معاون وزارت آموزش و پرورش و بعداً وزیر همین وزارت خانه - دکتر سام معاون آموزش و پرورش و بعداً وزیر کشور - دکتر فریدون معتمد وزیری معاون وزارت بازرگانی.

وقتی این عده از نمایندگی مجلس مستعفی شدند چون سه نفرشان عضو هیئت رئیسه مجلس بودند به جای آنها نفرات بعدی که مقداری رأی داشتند به هیئت رئیسه دعوت شدند. دکتر خطیبی نایب رئیس - خانم نفیسی به عنوان منشی - میرهادی کارپرداز. تا آن وقت آئین نامه داخلی مجلس به این صورت بود که نفرات بعدی با هرتعدادی رأی می توانستند به جای نفر قبلی دعوت شوند که آنها چون عضو فراکسیون ایران نوین نبودند هریك با چند رأی وارد هیئت رئیسه شدند. بعداً آئین نامه داخلی مجلس اصلاح شد که در صورت استعفای یکی از اعضای هیئت رئیسه باید مجدداً مجلس بارأی اکثریت نفر دیگری را انتخاب کند.

دراین کابینه امیرعباس هویدا به عنوان وزیر دارائی معرفی شد.

عباس آرام وزیرخارجه - عطاءالله خسروانی وزیر کار - مهردادپهلبد وزیر فرهنگ و هنر - دکتر جمشیدآموزگار وزیربهداری - سپهبدریاحی وزیر کشاورزی - حسن شالچیان وزیر راه - دکتر عالیخانی وزیر اقتصاد - نصرت الله معینیان وزیر اطلاعات - مهندس روحانی وزیرآب وبرق - مهندس اصفیاء وزیرمشاور و رئیس سازمان برنامه که سابقه وزارت داشتند ولی افرادی نظیر دکتر باقر عاملی وزیر دادگستری - دکترجواد صدر وزیرکشور - سپهبدصنیعی وزیر جنگ - عبدالعلی جهانشاهی وزیرفرهنگ - دکتر هوشنگ نهاوندی وزیرآبادانی و مسکن - فرهنگ شفیعی وزیر پست و تلگراف و بعداً مهندس فتح الله ستوده - منوچهر گودرزی وزیر مشاور و دبیر کل امور اداری و استخدامی - محمود کشفیان وزیر مشاور برای اولین بار به وزارت رسیده بودند. برخی ازآنها

سابقه ای دروزارتخانه های خودداشته وبه معاونت هم رسیده بودند ولی برخی هیچگونه سابقه ای در کار وزارتخانه ای که منصوب شده بودند نداشتند. دکتر نصیری مدیر کل بانك ملی در زمان دکتر مصدق هم در این کابینه عنوان وزیر مشاور یافت. دکتر قاسم رضائی نماینده سابق مجلس هم عنوان معاون نخست وزیر و سر پرست جلب سیاحان رایافت.

دراین کابینه خیلی مشخص بود که نقش اول را حسنعلی منصور و بعداً امیرعباس هویدا بر عهده دارد که (دویار دیرین) همیشه در سفر و حضر و در مأموریتهای مختلف وزارت خارجه در کنار هم قرار داشتند. شایعه سازان می گفتند مخصوصاً منصور عنوان وزیر دارائی را به هویدا داد تا غیر مستقیم برشرکت ملی نفت ایران ریاست داشته باشد تا اورا در مقامی قرار دهد که درجلسات شورایعالی نفت بر دکتر اقبال ریاست کند زیرا دکتراقبال پس از انتصاب به مقام مدیرعاملی شرکت نفت طوری عمل می کرد که هویدا ازقائم مقامی مدیر عامل شرکت نفت استعفا کرد و هویدا ازاین کار رنج هم می برد. ولی حسنعلی منصور برای این که این کار را برای هویدا جبران کرده باشد اورا در رأس وزارت دارائی قرار داد والا همه فکر می کردند کار مهمی که در شأن و مقام هویدا بود وزارت امورخارجه است که باتسلط بر چندزبان خارجی با اینکه کاریر اصلی او در وزارت خارجه بود می توانست کمك مهمی برای نخست وزیر در امور خارجی باشد.

***

ازجمله کسانی که درکابینه منصوربرای اولین بار سمت وزارت یافت (سپهبد صنیعی) بود که اورا ازنزدیك می شناختم و شنیده ام که اکنون هم در کانادا زندگی می کند. انسانی شریف و متواضع بود که در مشاغل مختلف با صداقت و حسن خلق با مردم رفتار می کرد. مخالفین مخصوصاً روحانیون به وزارت او اعتراض داشتند و می گفتند چرا وزیر جنگ بهائی است؟ بعدها انتشار یافت که درباره

وزارت او با محفل بهائی ها نیز مکاتباتی شده که از جمله سند زیر می باشد:

سرّی

محفل روحانی ملی بهائیان ایران - نمره ۸۹۸/خ

تاریخ ۸ شهرالاسما ۱۲۲ مطابق ۶/۵ ماه ۱۳٤٤

ساحت مقدس بیت العدل اعظم الهی شیدالله ارکانه

در نهایت خضوع و خشوع محترماً معروض می دارد همان قسم که قبلاً به عرض رسید جناب آقای صنیعی استعفای خودرا تقدیم داشتند و توسط جناب دکتر ایادی به عرض ملوکانه رسید و شرح لازم در اطراف عدم مداخله احباء در امور سیاسیه جهت ایشان توضیح داده شد ولی اعلیحضرت همایونی قانع نشده و صریحاً اظهار داشتند که در کشور ایران من اجازه دخالت در امور سیاسیه به احدی نمی دهم و هیچکس دخالتی ندارد و استعفای ایشان را قبول نفرمودند و صریحاً اظهار داشتند که باید مأموریت خودرا ادامه دهد و تمرد ننماید.

به این ترتیب جناب صنیعی در اقدام به استعفا به هیچ وجه مضایقه ننموده است و آقای پاکروان هم در این باره مذاکره نموده و جریان امر از هرحیث به طور کامل به استحضار ایشان رسیده است. قرار شد مجدداً در این مورد مشاوره لازم به عمل آید.

با عرض عبودیت - منشی محفل

بااین طرز سپهبد صنیعی مدتی درکابینه منصور و هویدا وزیر جنگ بود و مدت کوتاهی هم وزیر تولیدات کشاورزی شد.

***

پس از معرفی وزرای جدید شاه خطاب به آنان چنین گفت: دولتی که استعفا داد در راه انقلاب خیلی زحمت کشید و خدماتش مورد قدردانی واقع شد. وظیفه دولت حاضر تطبیق تشکیلات

مملکتی برای بهره برداری از این انقلاب و آماده کردن عموم طبقات مردم برای پیشرفت در این راه است که البته وظایف خود شما و بیشتر اعضای هیئت دولت از این جهت دارای دو جنبه است یکی وظیفه دولتی و دیگر وظیفه سیاسی با حفظ رژیم مشروطه و دموکراتیك. ما این انقلاب را به حد اکثر ثمر خواهیم رسانید. انتظار من از وزراء جدید این است که هر دقیقه ازاین وقتی را که در اختیار ما می باشد گرانبها بدانند زیرا یك ثانیه وقت تلف کردن گناه است.

***

در دولت جدید سه وزارتخانهء جدید به وجود آمد (آبادانی و مسکن - آب و برق - اطلاعات) قبلاً وزارت اطلاعات نبود بلکه (سازمان انتشارات و تبلیغات) وجودداشت که تفضلی و معینیان با عنوان وزارت سر پرستی آن را بر عهده داشتند.

***

علی کمالوند نماینده سابق مجلس راجع به بحث درباره برنامه دولت منصور در مجلس چنین می نویسد: چندماهی ازآغاز کار مجلس بیست ویکم گذشته بود که کابینه علم استعفا کرد و حسنعلی منصور دبیر کانون مترقی و لیدر فراکسیون ایران نوین در مجلس نخست وزیر شد. هنگام طرح برنامه دولت زهتاب فرد که جزء منفردین بود به عنوان مخالف پشت تریبون رفت و نطقی ایراد کرد که در آن موقع با توجه به جوّ سیاسی حاکم و تمرکز قدرت در مملکت بسیار سئوال انگیز و ابهام آمیز بود.

تاجائی که به خاطر دارم سخنان زهتاب فرد با جملاتی تقریباً به این صورت شروع شد: من خبر نخست وزیر شدن جناب حسنعلی منصور را وقتی شنیدم پشتم لرزید. به یاد سوم شهریور افتادم و دولت منصورالملك، علی منصور پدر ایشان و اقدامات او در باره مملکت و رضاشاه که مورد تعبیر و تفسیر قرار گرفته است. مقداری حملات تند به منصورالملك نمود و به دنبال آن اضافه کرد: حالا

فـرزند خلف ایشـان نخـست وزیر شـده اند. می دانم گناه پدر را نبایستی بر پسر گرفت اما به هرحال من نگرانم به خصوص که می بینم چه عاملی در روی کار آمدن ایشان دخالت داشته است. بعضی ها ایراد می گیـرند که آقای منصور برای نخست وزیرشدن خیلی جوان هستند. خوب جوانی که عیب نیست ولی می گویند درایران کمتر سابقه داشته است جوان چهل و دوساله ای نخست وزیر بشود. (یکی ازوکلاء : مرشد شما سیدضیاء در سی سالگی نخست وزیر شد) اما اگر من هم که جوان هستم مستأجر و همسایه ای مانند مسـتر یاتسـویچ رئیس سـازمـان سیـا در ایران می داشـتم و هم دبیرکانون مترقی بودم بعد نخست وزیر می شدم. بابیان این مطلب ناگهان مجلس به شدت متشنج شد واعضای فراکسیون ایران نوین هوادار منصور بافریادهای اعتراض آمیز و کوبیدن بر روی دسته صندلی ها جنجالی به راه انداختند و جالب تر بازتاب خود حسنعلی منصور بود. او برخلاف سنت پارلمانی که نخست وزیران در مقابل حـملات و انتـقـادات نمایندگـان، هر اندازه هم تند و زننده باشـد خونسردی و تحمل نشان می دهند از جا در رفت و خونسردی خودرا ازدست داد. بلند شد در حالی که خون به رگهای گردن و صورتش هجوم آورده بود با مشت گره کرده به طرف تریبون مجلس رفت و مشت گره کرده را تکان می داد و فریاد میزدمن ازطرف اعلیحضرت همایون محمدرضاشاه شاهنشاه ایران نخست وزیر شده ام.این تهمت ها خیانت است، اهانت است. همچنین به حمایت منصورطرفدارانش مجلس را همچنان متشنج نمودند.

در تمام مدتی که تشنج ادامه داشت زهتاب فرد ساکت و بدون هیچ بازتابی در پشت تریبون قرار داشت. بعدازآن که مجلس آرام شد برای چند لحظه سکوت مطلق فضای مجلس را فرا گرفت و زهتاب فرد هم ساکت پشت تریبون ایستاده بود. سپس با حالتی آرام و بیانی شمرده که می خواست نشان بدهد در برابر آنهمه اعتراض خونسرداست گفت بله اعلیحضرت همایون محمدرضاشاه پهلوی

شاهنشاه ایران سرور همه هستند. مظهر مملکت و مورد علاقه ملت ایران می باشند (ناگهان صدایش رابلند کرد و فریاد زد) چیزی که هست گاهی جریانات سیاست خارجی مهره هائی را به ایشان تحمیل می کند. باز مجلس متشنج شد و فریاد اعتراض طرفداران منصور برای مدتی نطق زهتاب را قطع کرد.

پس ازآرام شدن مجلس ناطق به سخنان خود ادامه داد و به طور مفصل مطالب دیگری در مخالفت بابرنامه های دولت و وزرائی که معرفی شده بودند بیان داشت.

آن روزها ازجریانی که درمجلس گذشت و ازآن قسمت نطق زهتاب فرد که مربوط به دخالت یاتسویچ در نخست وزیری منصور بود در هیچ نشریه ای مطلبی درج نگردید. ولی برای کسانی که شنیده بودند این سئوال مطرح گردید که چگونه یك نماینده مجلس در جو سیاسی حاکم آن روزها جرات بیان چنین سخنانی را پیداکرده است؟

دربرابر این سئوال تفسیرات و تأویلاتی می شد که بیشتر بر اساس حدس و گمان و تخیل بود و مخصوصاً برمبنای بیماری مزمنی که ما ایرانیان داریم و هر حرکتی را در ایران از چشم های خارجی می بینیم. به طور کلی دو اظهار نظر می شد. یکی این که چون کابینه علم که هواخواه انگلیس ها بود رفته است و منصور که طرفدار آمریکائیها می باشد روی کار آمده است، این افشاگری از طرف منابع وابسته به انگلیس به عمل آمده است و برای اثبات مدعای خود هواداری و اخلاص شدید زهتابفرد را ازسیدضیاء الدین طباطبائی دلیل می آوردند. زهتاب در ایام نوروز کارت تبریك عید که می فرستاد روی آن عکس سیدضیاء را چاپ می کرد.

نظر دیگر این بود که می گفتند خودشاه می خواسته آن افشاگری بشود چون ازفشارآمریکائیها برای روی کار آوردن منصور ناراضی بوده است ، مایل به برکناری علم که موردعلاقه اش بود و انتصاب منصور نبوده است. استدلال هم این بود که زهتاب با

دستگاه امنیتی نزدیك است ، ممکن نبود زهتاب فرد بدون اجازه چنان سخنانی را در مجلس ایراد نماید.

این ها اظهار نظرها و تعبیراتی بود که آن موقع ابراز می شد بدون آنکه اتکاء به مدرك و سند مسلمی داشته باشد.حالا جنابعالی که مشغول تنظیم وقایع عصر پهلوی هستید شاید امکان بیشتری داشته باشید که راجع به این موضوع تحقیق کافی بفرمائید وگوشه ای ازجریان کارهای عصر پهلوی را روشن نمائید.

***

در مجلس شورای ملی گروهی ازنمایندگان به دولت رأی ممتنع و مخالف دادند ولی درمجلس سنا از ۵۱ نفرعده حاضر۵۰ نفر رأی موافق و یك نفررأی ممتنع داد که سیدجلال تهرانی بود. بعداً او گفت مورد‌ایراد شاه قرار گرفتم که چرا به نخست وزیری که فرمان داده ام رأی ممتنع داده ای؟ سیدجلال گفته بود چون شایع است که خارجی ها این دولت را به اعلیحضرت تحمیل کرده اند رأی ممتنع داده ام. شاه ازاین گفته او ناراحت شد.

***

مسعود بهنود می نویسد: سلام نوروز سال ۱۳۴۳ در کاخ گلستان چهره های تازه ای را در لباس های ملیله دوزی و کلاه های پردار به چشم قدیمی ها نشاند.

شاه شبیه پدرش تمام مواضع قدرت را فتح کرده بود. شاهزادگان قاجار را کنار گذارده و طبقه تازه ای را به قدرت رسانده بود. چهل و دوسال پس ازکودتای ۱۲۹۹ دومین نسل ازرجال قدیم در برابر قدرت مطلقه پهلوی عوض می شدند. محمد رضاشاه چون به صف حاضران در سلام نظر می انداخت نسل تازه ای را می دید که همه در دوران سلطنت او به شغل و مقامات مهمی رسیده بودند. رجال دوران پدرش یا یك یك می مردند، یا پیر وبیمار در صف سناتورها ایستاده و به او تعظیم می کردند. با این طرز شاه توانسته بود دوران سخت انتقال قدرت را طی کند. دردولت تازه تحصیل

کردگان دانشگاههای معتبر اروپا و آمریکا با طرح ها و نقشه های بزرگ و پررقم حاضر بودند. شاه نه تنها رکورد سلطنت پدر را شکسته بود بلکه سلطنت خودرا باثبات تر ازسلطنت پدر می دید. این اقدام غروری را در او بیدار کرده بود که تنها در تشریفات پرزرق و برق ارضاء می شد.

دولت حزب ایران نوین با مطالعاتی که حسنعلی منصور ازدوران دولت دکتر اقبال در شورایعالی اقتصاد شروع کرده بود برای امور مملکت طرح هائی داشت که خود باید اجراء می کرد.

***

نخست وزیری منصور با یك سلسله مخالفت ها و درگیری ها شروع شد. افزایش بهای نفت و بنزین در سرمای آن سال موجب گردید که دولت با مخالفت شدید افکار عمومی روبرو گردد و پس از اقدامات کوتاهی با این که مجلسین افزایش قیمت را تصویب کرده بودند دولت مجبور شد آن را لغو کند و این یك عقب نشینی برای دولت بود. اقدام بعدی پیشنهاد دریافت عوارض خروجی بود که از هر مسافر ده هزار ریال گرفته شود. من هم که جزو منفردین بودم در مخالفت با این لایحه صحبت کردم ولی منصور خیلی پافشاری داشت. سرانجام پیشنهاد کردم که حال که می خواهید ازهمه مردم این عوارض را بگیرید بهتر است استثناء را کنار بگذارید و ازمأمورین دولت هم این عوارض گرفته شود که پیشنهاد مزبور نیز موردتأیید مجلس قرار گرفت. تصادفاً در همان ایام به عنوان نماینده مجلس و روزنامه نگار به کشور ترکیه دعوت شدم که همراه دکتر رضائی معاون نخست وزیر و رئیس سازمان جلب سیاحان به ترکیه برویم و هردو نفر جزو اولین کسانی بودیم که عوارض ده هزارریالی گذرنامه را پرداختیم که این عوارض با افزایش رقم آن به ۲۵۰۰ تومان ادامه داشت که اکنون مبلغ آن تاحدود ۲۵۰ هزارریال از هر مسافر گرفته می شود. درآن ایام به تدریج فراکسیون ایران نوین در مجلس قدرت یافت و در حقیقت

حزب ایران نوین هم دولت را در دست داشت و هم مجلس را. آنها تصمیم گرفتند با توجه به داشتن رأی اکثریت، تمام مشاغل پارلمانی را هم در اختیار بگیرند که به همین صورت عمل شد. اعضای هیئت رئیسه مجلس شورای ملی و ریاست کلیه کمیسیون های مجلس را در اختیار گرفتند. تنها نگارنده که منفرد بودم با توجه به رابطه دوستانه با حسنعلی منصور ازاین قاعده مستثنی ماندم. در حالی که درسفر یوگوسلاوی باهیئت پارلمانی بودم مجدداً به عضویت هیئت رئیسه انتخاب گردیدم وبعداً هم رئیس کمیسیون برنامه شدم. ولی بقیه مشاغل پارلمانی در اختیار فراکسیون ایران نوین بود.

***

از طرف آیت الله خوئی و روحانیون تلگرافی به این مضمون به حسنعلی منصور نخست وزیر ایران مخابره شد:

دولت سابق به حریم دین و قانون اساسی و اصول دموکراسی تجاوزاتی نموده و با سلب آزادی قلم و بیان و پر کردن زندان ها و شکنجه های قرون وسطائی روش خودرا نشان داد. ملت مسلمان ایران دیگرتاب تحمل زندانی بودن آیات عظام را ندارد. اگر بناست در دولت شما به خواسته های ملی توجه شود باید همه زندانیان آزاد و تصویبنامه های ضد دینی ملغی گردد.

***

به همین جهت ازاقدامات اولیه دولت منصور آزادی خمینی و روحانیون بود که در۱۶ فروردین ۴۳ در مجلس چنین گفت: ما معتقدیم که ملت و دولت ایران مسلمان بوده و دین اسلام یکی از مترقی ترین و برجسته ترین ادیان جهان است. مقام روحانیت برای ما بسیار با ارزش می باشد. این جانب مأموریت دارم که مراحم و عطوفت شاهنشاه را به مقامات روحانی ابلاغ نمایم.

از طرف نخست وزیر به دکتر جواد صدر وزیر کشور که پدرش صدرالاشراف رابطه نزدیکی باخمینی داشت مأموریت داده شد که به دیدن خمینی در قیطریه برود که گفت به زودی موجبات

آزادی مطلق حضرتعالی فراهم خواهد شد و به قم خواهید رفت. خمینی درپاسخ می گوید ما نه با آن دولت دشمنی داشتیم و نه با این دولت عقد اخوت خوانده ایم. ما مراقب اعمال و کردار دولت هستیم. اگر اعمال شما تکرار گذشته باشد ما مخالفت خواهیم کرد ولی اگر دربرابراسلام خاضع شدید ما همه برادریم واختلافی نداریم.

روز دوشنبه ۱۷ فروردین دکتر صدر به اتفاق سرهنگ مولوی نزد خمینی رفته پس از ده ماه زندانی و تحت نظر بودن می گویند شما آزادید و می توانید به قم بروید. خمینی گفت اگر دولت بخواهد به کارهای سابق ادامه دهد بودن من در این جا اصلح است. مولوی گفت به درجه ام قسم که دیگر این حرفها مطرح نیست. ساعت ده شب اتومبیل حامل آیت الله به قم رفت و مقابل بیمارستان فاطمیه ازاتومبیل پیاده شده عازم خانه می شود که عده زیادی به دیدن ایشان می روند. روز دوم ورود به قم بار دیگر دکتر صدر به دیدن خمینی می رود و مراتب علاقه دولت و شخص نخست وزیر را به اطلاع ایشان می رساند و حتی دستور داده می شود که کوچه منزل محل اقامت خمینی اسفالت شده و چند چراغ پر نور نصب گردد.

* * *

نشریات رژیم خمینی چنین می نویسند:

روز جمعه ۲۱ فروردین ٤۳ خمینی برای اولین بار پس از آزادی درخانه خود طی نطقی چنین گفت:

از زندانی بودن طالقانی افسرده نباشید. تازندان رفتن ها نباشد پیروزی به دست نمی آید. هدف اسلام است و استقلال مملکت. اتحاد باکشورهای اسلامی و طرد اسرائیل. عمال اسرائیل تمام اقتصاد مملکت را قبضه کرده اند: از قبیل تلویزیون - کارخانه ارج - پپسی کولا. اینها حتی تخم مرغ ازاسرائیل می آورند. آقایان تظاهر به نمازخوانی بکنید، خدمت مذهبی لازم است. بعداز این که تمام ممالك اسلامی و غیر اسلامی فشار آوردند و دستگاه دید بیش ازاین نمی تواند فضاحت را تحمل کند شبانه مرا به اینجا آوردند.

بعد دیدم روزنامه اطلاعات نوشته با روحانیت تفاهم شده و روحانیون با انقلاب شاه و ملت موافق هستند. کدام انقلاب؟ کدام ملت؟ به همه بگوئید که روحانیت با این انقلاب موافق نیست. تلویزیون دست آن نانجیب و رادیو هم که دست خودشان هست. مطبوعات ما کثیف است. روحانیون با این مفاسد دوستی ندارند. اگر خمینی راگردن بزنند تفاهم نخواهدکرد. باسرنیزه نمی شود اصلاحات کرد. روزی که مرا اززندان به قیطریه آوردند نوشتند که روحانیون درسیاست دخالت ندارند. جریان این بود که یك نفر آمد گفت آقا سیاست یعنی خدعه و فریب و نیرنگ و پدر سوختگی. گفتم ماوارد این سیاست که شما می گوئید نبوده ایم. اسلام تمامش سیاست است. من ازآن آخوند ها نیستم که اینجا بنشینم و تسبیح به دست بگیرم. من پاپ نیستم که فقط روزهای یکشنبه مراسمی انجام بدهم و بقیه ایام را برای خود سلطانی باشم و به امور دیگران کاری نداشته باشم. باید این مملکت را ازقید این گرفتاری ها نجات داد. مردم آب ندارند بخورند از سرما تلف می شوند و آن وقت اینها برای استقبال از اربابان خود باطیاره از هلند گل می آورند. پول ملت فقیر را هدر می دهند. اجاره هواپیما که ازهلند گل می آورد سیصد هزارتومان است. غلط های خودرا جبران کنید. اسلام را رعایت کنید.

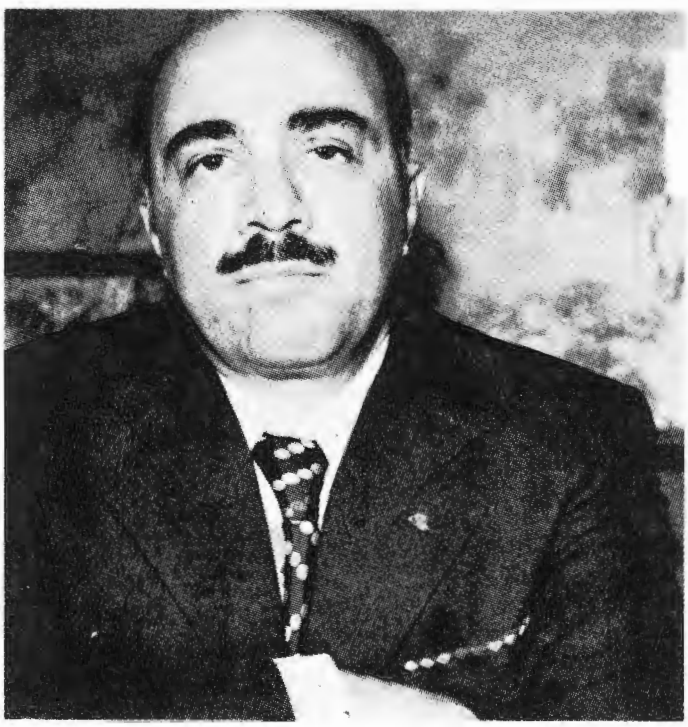
همچنین خمینی در نطق های دیگر خود چنین گفت: مارا کهنه پرست و مرتجع معرفی می کنند. مارا مخالف اصلاحات می دانند با این که اسلام دررأس اصلاحات واقع شده است. می گویند آخوند مخالف ترقی مملکت است. می گویند ما برق نمی خواهیم، طیاره نمی خواهیم، اینها می خواهند مارا به قرون وسطی برگردانند. خیر آخوند با این سیه روزی ها مخالف است. با این زدن ها و کشتن ها، قلدری ها و دیکتاتوری ها مخالف است. شما که دسته جمعی مردم را حبس می کنید، سلول ها پر است اززندانی و بیگناهان. ما با آثار تمدن مخالف نیستیم. اسلام با تمدن مخالف نمی باشد. شما که

عمال استبداد هستید با زور سرنیزه و قلدری بااین ملت بیچاره عمل می کنید. ما که گوئیم به احکام اسلام و قانون اساسی عمل کنید مرتجعیم. شما کارشناس از اسرائیل به این جا می آورید و محصل به اسرائیل می فرستید. ما با این ها مخالفیم. ما با ترقی زن ها مخالف نیستیم با فحشا مخالفیم. مگر مردها آزادند که زن ها آزادباشند. ملت اسلام زنده است. اگر من هم برگردم ملت اسلام بر نمی گردد. اگر خمینی هم باشما سازش کند ملت اسلام با شما سازش نمی کند. اشتباه نکنید ما در همان سنگری که بودیم هستیم. مگر می توانید اسلام و مسلمین و علمای اسلام را تحت نظر وزارت فرهنگ قرار دهید. غلط می کند آن وزارت فرهنگی که در امر دیانت و اسلام دخالت می کند. مگر ما می گذاریم که این مطالب بشود؟ شما خیال می کنید آن زنی که عفت خودرا می فروشد و آن دزدی که ازدیوار مردم بالا می رود تقصیر دارند. وضع معیشت بد است که این همه مفاسد هست. مردم از سرما می میرند و آقایان درکاخ های خود نشسته و می گویند ملت مترقی است. علی علیه السلام نان جو می خورد ولی شما برای میهمانان خود پانصدهزار تومان و یك میلیون تومان خرج می کنید. مگر بارفتن چند زن به مجلس کشور مترقی می شود؟ مردك شاه دست از حرفهایش برنمی دارد و به افکار اسلامی رنگ ارتجاعی می زند. با نوشتن خمینی خائن به دیوارها که مملکت اصلاح نمی شود.

سرانجام درمدرسه فیضیه جشنی برپاشد که با حضور خمینی قطعنامه ای در ده ماده تهیه و اعلام گردید که چنین بود: اجرای قوانین اسلامی و قانون اساسی - الغاء تصویبنامه های ضد دینی و انحلال مجلسین - تأمین آزادی های فردی و ایجاد یك ایران آباد و آزاد و مستقل - جلوگیری ازتولید و استعمال موادالکلی و کنترل دستگاه های تبلیغاتی - جلوگیری ازفحشاء - آزادی زندانیان به خصوص آیت الله طالقانی - رسیدگی به وضع شهدای ۱۵ خرداد.

سپس در ۱۵ خرداد سال ۴۳ اعلامیه ای به امضای خمینی -

میلانی - مرعشی - قمی منتشر و روز ۱۵ خرداد را روز عزای عمومی اعلام نموده و یادآور شدند که نگذارید مارا مرتجع و کهنه پرست بدانند. ازعواقب این اعمال جابرانه خائف هستیم.



مهندس منصور روحانی ازجمله (افرادخودساخته ای) بودکه دردولت منصور به وزارت آب و برق منصوب گردید و درامرتوسعه شبکه های آب و برق خدماتی انجام داد. دردولت هویدا به وزارت کشاورزی منصوب شد که ازوزرای فعال و کاردان کشوربه شمار می رفت. دردولت ازهاری به زندان افتاد. درروز۲۲ بهمن ازبازداشتگاه گریخت و به خانه مادرش رفت که درآنجا دستگیر گردید و متأسفانه در جمهوری اسلامی به جوخه اعدام سپرده شد.



دولت منصور و لایحه (کاپیتولاسیون)

ازجمله اقدامات دولت منصور که موجب سروصدای فراوان شد پافشاری درتصویب لایحه (اجازه استفاده مستشاران نظامی آمریکا در ایران از مصونیت های خاص و معافیت های قرارداد وین) بود که با تأیید فراکسیون پارلمانی حزب ایران نوین به تصویب پارلمان

رسید. هنگام طرح و تصویب این لایحه نویسنده نیزباهیئت پارلمانی ایران به یوگوسلاوی رفته بودم و در مجلس حضور نداشتم و به آن هم رأی نداده ام ولی این لایحه با جنجال فراوان ازتصویب مجلس شورای ملی گذشت. وقتی ازسفر بازگشتم می گفتند دولت منصور و مجلس انقلاب در حقیقت با تصویب این لایحه خیلی بدنام شده است. زیرا ازافتخارات رضاشاه این بود که کاپیتولاسیون را در کشور ملغی ساخته ولی حالا دولت منصور کاپیتولاسیون را احیاء کرده است. دولتی ها می گفتند طبق قرارداد وین به همه کارکنان سفارتخانه ها در تمام دنیا این مصونیت ها و معافیت ها داده شده و مطلب تازه ای نیست. مستشاران نظامی آمریکا هم که وجودشان برای استفاده از سلاح های نوین در ارتش ایران لازم است می گویند تا مصونیت کارکنان سفارتخانه ها به آنها داده نشود به ایران نخواهند آمد. برای استفاده از وجود این کارشناسان همان معافیت ها و مصونیت های کارکنان سفارتخانه ها به آن ها داده شده است.

میرفندرسگی معاون وزارت خارجه درجلسه ۲۱ مهرماه ۱۳۴۳ مجلس شورای ملی چنین گفت: سفارت آمریکا در اسفند ماه سال ۱۳٤۰ ازدولت ایران خواست که مستشاران نظامی را ازمصونیت های پیش بینی شده در قرارداد وین برخوردار سازد. مذاکرات و مکاتبات باسفارت آمریکا مدتها طول کشید تا سرانجام هیئت وزیران در تاریخ ۱۳ مهرماه ۱۳٤۲ در دولت علم آن را تصویب کرد.

لایحه مربوط در ۲۵دی ماه ۱۳٤۲ به مجلس سنا تقدیم گردید که متن آن چنین است:

ساحت مقدس مجلس سنا به تاریخ ۲٦/ ۸/ ۱۳٤۲ شماره ۸۲۹٦

به طوری که خاطر نمایندگان محترم مستحضر است طبق قوانین مصوبه به دولت اجازه داده شد هیئت هائی ازوزارت دفاع ایالات متحده آمریکا به عنوان مستشار برای وزارت جنگ و اداره کل ژاندارمری ایران استخدام نماید. چون در قوانین فوق الذکر و نیز

موافقت نامه مربوط به این هیئت ها وضع کارمندان آن ها کاملاً روشن نبود اخیراً که موضوع تمدید مدت خدمت آنان طبق معمول و به موجب همان قوانین مطرح گشت با توجه به مشکلات ومسائل ناشی ازاین امر به موجب تصویبنامه شماره ٤/ ٢٥٦٢ مورخ ١٣٤٢/٧/١٢ هیئت وزیران موافقت شد که یادداشت هائی بین وزارت امور خارجه شاهنشاهی و سفارت کبری دولت ایالات متحده آمریکا درتهران مبادله شود و اجرای مفاد آن موکول به زمانی گردد که ابتدا قرارداد وین درباره روابط سیاسی منعقده در ٢٩ فروردین ١٣٤٠ و متعاقب آن مفاد یادداشت های مورد بحث ازتصویب قوه مقننه بگذرد. علیهذا متن یادداشت وزارت امورخارجه وترجمه فارسی یادداشت سفارت کبری ایالات متحده آمریکا را دراین زمینه تقدیم و تقاضادارد بعد از تصویب قرارداد وین ماده واحده زیررا مطرح و موردتأیید قرار دهند.

ماده واحده - مجلس سنا در جلسه خود متن یادداشت شماره ٨٢٩٦ مورخ ١٣٤٢/٨/٢٦ وزارت امورخارجه شاهنشاهی و یادداشت شماره ٢٩٩ مورخ ١٨ دسامبر ١٩٦٣ سفارت کبری ایالات متحده آمریکا در تهران را تصویب و به دولت اجازه اجرای مفاد و تعهدات ناشی ازآن را می دهد.

نخست وزیر اسداله علم - وزیرامورخارجه عباس آرام - کفیل وزارت جنگ اسدالله صنیعی

یادداشت - وزارت امور خارجه شاهنشاهی تعارفات خودرا به سفارت کبری دولت ایالات متحده اظهار و در مورد معافیت و مصونیت هیئت های مستشاران نظامی دولت ایالات متحده آمریکا در ایران احتراماً به استحضار می رساند که با توجه به در خواستی که در یادداشت شماره ٤٢٣ مورخ ١٩ مارس ١٩٦٢ به عمل آورده و مرقوم داشته بودند که کارمندان هیئت های مستشاران ازامتیازات و مصونیت های مربوط به کارمندان اداری واعضای فنی مشروحه در قرارداد منضم به قرار نهائی کنفرانس سازمان ملل متحد منعقد

در وین در خصوص روابط ومصونیت های سیاسی مصوب ۱۸ آوریل ۱۹۶۱ برخوردار باشند و به بعضی ازاعضای عالیرتبه این هیئت ها به موجب قراردادی بین دو دولت وضع مأمور سیاسی داده شود تا ازمصونیت ها و امتیازاتی که قرارداد مزبور برای این طبقه در نظر گرفته متمتع گردند و به خاطر حفظ مصالح اداری و حفظ اتحاد شکل در مورد هریك ازمستخدمین نظامی و یا کشوری وزارت دفاع ایالات متحده و اعضای خانواده همراه او به شرطی که حضورآنان در ایران با موافقت دولت شاهنشاهی باشد اصل فوق الذکر قابل اجراء باشد. مطالعات لازم به عمل آمد و در نتیجه این مطالعات به استحضار آن سفارت کبری رسید که قرارداد بین المللی وین پس از تصویب قوه مقننه ایران شامل اعضای هیئت های مستشاران نظامی دولت ایالات متحده در ایران که در استخدام وزارت جنگ ایران می باشند نخواهد گشت و برای اینکار مجوز جداگانه لازم است و علیهذا قرار شد هنگام تقدیم موافقت نامه بین المللی وین به مجلس شرح لازم ضمیمه شود که رئیس و اعضای هیئت های مستشاران نظامی درایران ازمزایا و مصونیت و معافیت هائی که برای (کارمندان اداری و فنی) موضوع بندF ماده اول موافقت نامه مورد بحث پیش بینی شده برخوردار باشند و البته شمول این مزایا و معافیت ها بسته به تصویب مجلسین خواهد بود. وزارت امور خارجه دولت شاهنشاهی خوشوقت است اکنون به استحضار آن سفارت کبری برساند که هیئت وزیران به موجب تصویب نامه مورخ ۱۳۴۲/۷/۱۳ با این پیشنهاد موافقت فرموده اند و قرار است که هنگام تقدیم موافقت نامه وین منعقد در ۱۸ آوریل ۱۹۶۱ به مجلسین این یادداشت ویادداشتی که آن سفارت کبری درپاسخ مرقوم خواهند داشت نیز برای تصویب ضمیمه شود.

وزارت امورخارجه شاهنشاهی موقع را برای تجدید احترامات مغتنم می شمارد.

ترجمه یادداشت شماره ۲۹۹ مورخ ۱۸ دسامبر ۱۹۶۳

سفارت کبری ایالات متحده آمریکا در تهران.

سفارت کبری ایالات متحده آمریکاضمن تقدیم تعارفات خودبه وزارت امورخارجه شاهنشاهی احتراماً عطف به یادداشت آن وزارت شماره ۸۲۹۶ مورخ ۱۷ نوامبر ۱۹۶۳ (۲۶ آبان ٤۲) اظهار می دارد:

یادداشت مزبور حاکیست که درتاریخ ٥ اکتبر ۱۹۶۳ (۱۳ مهر ۱۳٤۲) هیئت وزیران موافقت نموده که به مجلس شورای ملی پیشنهاد کند رئیس و اعضای هیئت های مستشاران نظامی ایالات متحده در ایران ازامتیازات و مصونیت ها و معافیت هائی که در قرارداد وین در خصوص مناسبات سیاسی برای اعضاء اداری و فنی «توصیف شده در بند - و - ازماده اول قرارداد مزبور» این سفارت کبری مقرر داشته برخوردار گردند.

دریادداشت وزارت امورخارجه همچنین اظهار شده است هنگامی که قرارداد وین به مجلس شورای ملی و مجلس سنا تقدیم می شود یادداشت شماره ۸۲۹۶ آن وزارت و هم چنین یادداشت جوابیه سفارت کبری برای تصویب به آن قرارداد پیوست خواهد گردید.

به نظر این سفارت کبری عبارت (اعضاء هیئت های مستشاران نظامی ایالات متحده در ایران) شامل است برکلیه کارمندان نظامی یا مستخدمین غیر نظامی وزارت دفاع و خانواده هایشان که با ایشان در یك جا می زیسته و برطبق موافقت نامه ها و ترتیبات مربوط به کمك و مشاوره نظامی بین دو دولت در ایران مسکن دارند. لذا نظر سفارت کبری این است که یادداشت شماره ۸۲۹۶ هنگامی که به تصویب مجلس شورای ملی و مجلس سنا برسد جواب مساعد و قابل قبولی به یادداشت سفارت کبری به شماره ٤۲۳ مورخ ۱۹ مارس ۱۹۲٦ (۱۸ اسفد ۱۳٤۲) خواهد بود. موقع برای تجدید احترامات فائقه مغتنم است.

***

مواردی از قرارداد وین

ماده ۲۹ - شخص یا مأمور سیاسی مصون است و نمی توان اورا به هیچ وجه مورد تعقیب یا بازداشت قرارداد. کشور پذیرنده با وی رفتار محترمانه ای که در شأن اوست خواهدداشت و اقدامات لازم را برای ممانعت ازوارد آمدن لطمه به شخص و آزادی و حیثیت او اتخاذ خواهد کرد.

ماده ۳۰ - ۱ - محل اقامت خصوصی مأمور سیاسی مانند اماکن مأموریت سیاسی مصون و مورد حمایت خواهد بود.

۲ - اسناد و مکاتبات و همچنین بارعایت بند ۳ ماده ۳۱ اموال مأمور سیاسی مصون خواهد بود.

ماده ۳۱ - ۱ - مأمور سیاسی درکشور پذیرنده از مصونیت تعقیب جزائی برخوردار است و از مصونیت دعاوی مدنی و اداری نیز بهره مند خواهد بود مگر در موارد زیر:

الف - دعوی راجع به مال غیرمنقول خصوصی درقلمرو کشور پذیرنده مگر آنکه مأمور سیاسی مال را به نمایندگی کشور فرستنده وبرای مقاصد مأموریت در تصرف داشته باشد.

ب -دعوی راجع به ماترکی که درآن مأمور سیاسی به طور خصوصی و نه به نام کشور فرستنده وصی و امین ترکه و وارث یا موصی له واقع شده باشد.

ج -دعوی راجع به فعالیت های حرفه ای یا تجاری از هرنوع که مأمور سیاسی در خاك کشور پذیرنده و خارج از وظایف رسمی خود به آن اشتغال دارد.

۲ - مأمور سیاسی مجبور به ادای شهادت نیست.

۳ - علیه مأمور سیاسی مبادرت به هیچگونه عملیات اجرائی نخواهد شد جزدر موارد مذکور بندهای الف و ب و ج قسمت اول این ماده وبه شرط آنکه این عملیات اجرائی به مصونیت شخص یا محل اقامت او لطمه ای وارد نیاید.

٤ - مصونیت قضائی مأمور سیاسی در کشور پذیرنده اورا ازتعقیب قضائی کشور فرستنده معاف نخواهد داشت.

ماده ۳۳ - ۱ - مأمور سیاسی با رعایت بند ۳ این ماده در مورد خدمات انجام شده برای کشور فرستنده ازمقررات بیمه های اجتماعی که ممکن است در کشور پذیرنده لازم الاجرا باشد معاف است.

۲ -معافیت مندرج در بند۱ماده نیزشامل خدمتکاران شخصی که درخدمت انحصاری مأمورین سیاسی می باشند می گردد مشروط بر این که خدمتکاران:

الف - تبعه کشور پذیرنده نبوده یا در آن اقامت دائم نداشته باشند.

ب - مقررات بیمه های اجتماعی کشور فرستنده یا کشورثالث در مورد آنان اعمال گردد.

۳ - مأمور سیاسی باید در مورد اشخاصی که در خدمت او هستند و مشمول معافیت مندرج دربند ۲ این ماده نمی باشند تکالیفی ناشی از مقررات بیمه های اجتماعی کشور پذیرنده را که به کارفرما تحمیل می شود رعایت نماید.

ماده ٤ - معافیت مذکور در بندهای ۱و۲ این ماده مانع از قبول بالاختیار و استفاده ازبیمه های کشور پذیرنده تا حدودی که مورد قبول این کشور باشد نخواهد شد.

۵ - مقررات این ماده مخل قراردادهای دوجانبه و چندجانبه که در گذشته راجع به بیمه های اجتماعی منعقد شده نبوده ، مانع ازانعقاد چنین قراردادهائی در آینده نخواهد بود.

ماده ۳٤ - مأمورسیاسی ازپرداخت کلیه عوارض شخصی یا مالی یا مملکتی یا منطقه ای یا شهری جز در مورد زیر معاف است:

الف - مالیات های غیرمستقیم که معمولاً جزء قیمت کالا یا خدمت محسوب می شود.

ب - مالیات ها و عوارض اموال غیرمنقول خصوصی واقع در قلمرو کشور پذیرنده جز درمواردی که مأمورسیاسی مال را به نمایندگی کشور فرستنده و برای مقاصد مأموریت در تصرف داشته باشد.

ج - مالیات بر ارث که از طرف کشور پذیرنده دریافت می گردد بارعایت مفاد بند ٤ ماده ۳۹.

د - مالیات و عوارض مأخوذه از درآمدهای شخصی حاصل درکشور پذیرنده و همچنین مالیات برسرمایه های به کار افتاده در بنگاه های تجارتی آن کشور.

هـ -مالیات و عوارض که دربرابرانجام خدمات خاصی وصول می شود.

و - هزینه های ثبت و داوری و رهن و تمبر در موارد اموال غیرمنقول با رعایت مفاد ماده ۲۳.

ماده ۳۵ - کشور پذیرنده مأمورین سیاسی را ازانجام خدمات شخصی و خدمات عمومی به هر صورت و شکلی و الزامات نظامی ازقبیل مصادره و بی گاری و اسکان افراد نظامی معافیت خواهد داد.

ماده ۳٦ - ۱ - کشور پذیرنده طبق قوانین و مقرراتی که ممکن است وضع نماید ورود اشیاء زیررا با معافیت ازحقوق گمرکی و عوارض و سایر هزینه های فرعی جزمخارج انبارداری و باربری و هزینه های ناشی ازخدمات مشابه اجازه خواهد داد.

الف - اشیاء مورداستفاده رسمی مأموریت.

ب - اشیاء مورد استفاده شخصی مأمور سیاسی یا بستگان او که اهل خانه او هستند و ازجمله اثاثیه ای که برای منزل خودلازم دارد.

۲ - توشه شخصی مأمور سیاسی ازتفتیش معاف است مکر این که دلائل جدی دال بروجود اشیاء درآن که مشمول معافیت های

مندرج دربند یك ماده نیست در دست بوده ویاورود و صدورآن اشیاء به موجب قوانین یا مقررات قرنطینه کشور پذیرنده ممنوع باشد. در چنین صورتی تفتیش جز در حضور مأمور سیاسی یا نماینده مجاز او صورت نخواهد گرفت.

***

ماده واحده مربوط به قرارداد وین در جلسه ۲۱ بهمن ماه ۱۳٤۲ به مجلس سنا تقدیم شد که در جلسه ۲۵ خرداد ۱۳٤۳ به تصویب رسید. شش هفته بعد در حالی که مجلس سنا تعطیلات تابستانی راشروع کرده بود دولت ازرئیس مجلس سنا کتباًدرخواست کرد که به منظور تسهیل وصول مالیات و لایحه اصلاحی بودجه کل کشور اقدام به تشکیل جلسه فوق العاده سنا گردد.در نتیجه جلسه فوق العاده مجلس سنا صبح روز سوم مرداد ماه ۱۳٤۳ تشکیل و مذاکرات طول کشید و حتی سناتورها ناهار را هم در مجلس صرف کردند. مذاکرات تاپاسی از شب ادامه داشت.

در آن هنگام رئیس گفت متن نامه رئیس دولت خوانده می شود که چنین بود:

ریاست محترم مجلس سنا - پیرو درخواست قبلی دولت مبنی برتشکیل جلسه فوق العاده مجلس محترم سنا به منظور رسیدگی به لایحه تسهیل مالیات ها و لایحه اصلاحی بودجه کل کشور اینك از نظر فوریت امر خواهشمند است مقررفرمائید پس از رسیدگی به لایحه بودجه کل کشور لایحه مربوط به تأسیس مرکزآمار ایران و هم چنین ماده واحده مربوط به تصویب دو فقره یادداشت بین وزارت امورخارجه شاهنشاهی و سفارت کبری ایالات متحده آمریکا در تهران نیز درجلسه فوق العاده مجلس محترم سنا مطرح گردد. مزید تشکر است . نخست وزیر

رئیس - با بررسی که خودبنده کردم لایحه مربوط به تأسیس مرکزآمار ایران هنوز برای طرح آماده نیست و به علاوه تصور می کنم که برای دولت آن طور ضرورت ندارد. در اولین فرصتی که

مجلس شروع به کار کند آن رامطرح می کنم. امالایحه دیگر گزارش حاضر است و چون کار مختصری است اجازه بفرمائید الان تمامش کنیم که متن آن چنین خوانده شد:

گزارش ازکمیسیون شماره یك خارجه به مجلس سنا

لحه شماره ۱۸/ ۲۲۹۱مورخ ۲۵/ ۱۱/ ۱۳٤۲دولت مربوط به استفاده مستشاران نظامی آمریکا در ایران از مصونیت ها و معافیت های قرارداد وین، در این کمیسیون با حضورآقای دکتر انصاری معاون وزارت امورخارجه مورد شور و رسیدگی واقع و پس از بحث کافی ماده واحده با اصلاحات عبارتی به تصویب رسید و برای اظهار نظر به کمیسیون جنگ ارسال شد. کمیسیون مزبور لایجه را با حضور تیمسار صنیعی وزیر جنگ و آقای میرفندرسکی معاون وزارت امورخارجه مورد شور قرارداد و ضمن تأیید نظر کمیسیون خارجه آن را تصویب نمود که اینك گزارش آن به شرح زیر برای شوراول تقدیم مجلس محترم سنا می شود.

مخبر موقت کمیسیون خارجه - عباس مسعودی

متن لایحه خوانده شد.

نخست وزیر - روی فرمایش جناب رئیس لایحه آماربه بعد موکول می شود که در اولین فرصت ازتصویب بگذرد ولی نسبت به لایحه ای که خوانده شد استدعای فوریت می کنم. چون یك مطلب کاملاً ساده و عادی است و زودتر تصویب شود.

رئیس - رأی می گیریم به فوریت لایحه که قرائت شد (اکثریت برخاستند - تصویب شد)

رئیس - کلیات لایحه مطرح است- نظری نیست؟

دکتر صدیق - خوب است آقای معاون وزارت خارجه توضیحاتی بدهند که معافیت های بند واو ماده اول قرارداد وین چیست؟

میرفندرسکی معاون وزارت خارجه - به طوری که استحضار

دارند قرارداد وین که قبلاً از مجلس سنا گذشت ضمیمه اش یك یادداشتی بود که بین وزارت خارجه و سفارت آمریکا درتهران مبادله شده بود. یادداشت مزبور عبارت ازاین است که مستشاران نظامی آمریکائی که درخدمت دولت شاهنشاهی ایران هستند ازمزایا و معافیت هائی که طبق قرارداد وین به کارکنان فنی سفارت خانه ها تعلق می گیرد برخوردارشوند. این کارمندان به طوری که تعریف شده در بند واو ازماده اول اصطلاح مأمور اداری و فنی یعنی آن دسته ازکارمندان مأموری که به امور اداری و فنی مأموریت اشتغال دارند. این یادداشت ها بین وزارت خارجه و سفارت آمریکا ردوبدل شد ولی البته قوه قانونی وقتی پیدا می کند که به تصویب مجلسین برسد. (دکترکاظمی - آن مصونیت ها و معافیت ها رابفرمائید) مصونیت و معافیت ها همانطور که جناب نخست وزیر فرمودند خیلی ازتصورات و اندیشه ها هست که آقایان سناتورها می دانند که باید درآن جرح و تعدیل کرد. شاید در نظر اول خیلی گران بیاید که ما برای یك عده خارجی درایران تقاضای مصونیت و معافیت کنیم ولی ما این مصونیت ها و معافیت هارا به خاطر خارجی ها تقاضا نمی کنیم بلکه مابرای خاطر خدمتی تقاضا می کنیم که آنها برای ما انجام می دهند. مازیاد برای این موضوع فکر کردیم و مشاوره نمودیم و با دستگاههای مختلف بحث کردیم ولی سرانجام به این نتیجه رسیدیم که اعطای این مصونیت ها واین مزایاضرری برای دولت شاهنشاهی ایران ندارد.معافیت ازمالیاتی است که از حقوق آنها گرفته می شود. یا این که برای مسکن و تغذیه معافیت دارند که مهم نیست. این کاری است که دولت های دیگرهم کرده اند ازجمله ترکیه و یونان و این مستلزم همکاری است که ما بادولت آمریکاداریم. اگر فرض بفرمائید که ما این را به دولت دیگری هم بدهیم صحیح نیست برای این که ما بادول دیگر قرارداد دوجانبه دفاعی نداریم و هیچ دولت دیگری رادردفاع ازکشور خودمان که مساعی لازم را داریم سهیم نکرده ایم.

***

با این طرز لایحه مزبور باقیام و قعود در مجلس سنا به تصویب رسید و به مجلس شورای ملی ارسال شد که با سروصدا و اعتراضاتی روبرو گردید.

فراکسیون پارلمانی حزب ایران نوین که تازه تشکیل شده بود می خواست قدرت پارلمانی خودرا نشان دهد و بافشار دولت منصور اقدام می کرد که لایحه زودتر تصویب شود. فراکسیون مردم که تازه به فعالیت پرداخته بود و فراکسیون مستقل و منفردین که با دولت منصور هم نظری موافق نداشتند با صف آرائی در مقابل دولت می خواستند این لایحه را ردکنند. مهندس ناصر بهبودی عضو فراکسیون مردم پیشنهاد کرد که به این لایحه رأی محرمانه گرفته شود تاموافق و مخالف شناخته نشوند و همه نمایندگان با آزادی کامل به آن رأی بدهند. این پیشنهاد مورد تصویب قرارگرفت وپس ازاخذ رأی لایحه با ۷٤ رأی موافق و ٦۳ رأی مخالف به تصویب رسید که در حدود ۲۰ نفر ازاعضای فراکسیون حزب ایران نوین هم چون می دانستند شناخته نمی شوند به لایحه رأی مخالف دادند و نزدیك بودکه لایحه ردشود ، همین امر برای مهندس بهبودی وپدرش سلیمان بهبودی که ازخدمتگذاران صدیق رضاشاه و محمدرضاشاه بود مشکلاتی فراهم ساخت.

مذاکرات وکلای مخالف دراین مجلس خیلی شدید بود که به علت دردسترس نداشتن متن صورت مذاکرات مجلس، فقط بعضی ازجملات را که ازمتن صورت مذاکرات مجلس خوانده بودم وبه خاطردارم می نویسم:

یکی از نمایندگان گفت هیچ سابقه ناگواری در این مدت ۵۰ سال نسبت به هیچیك ازکارشناسان خارجی پیش نیامده که دلیل وحشیگری ملت ایران و یا سوء رفتارممکنه این مملکت با خارجی ها باشد که آقای منصور امروز اجازه بدهند آمریکائیها چنین تقاضائی ازما بکنند که در عین این که موجب شرمندگی ملت و مملکت می

باشد این یك سابقه بسیار غلط و ناگواری خواهد بود که مملکت ایران را در دوره زمامداری جنابعالی در ردیف مستعمرات و ممالك تحت الحمایه قراردهد. یکی دیگر ازنمایندگان گفت در یادداشت های مبادله شده بین وزارت خارجه و سفارت آمریکا قیدشده که هیئت مستشاران نظامی شامل کارمندان نظامی و غیر نظامی وزارت دفاع و خانواده شان که با آنها در یك جا زیست می کنند و درایران مسکن دارند می باشد. لازم بود دولت قبل ازاین که لایحه را به این جا بیاورد آن را در روزنامه ها منتشر می کرد و الاباید به افکار عمومی حق بدهد که متأسفانه سوء ظنی پیداکنند که اگرخدای نکرده یکی ازمشمولین این قانون منحرف سیاسی بود و اسرار این مملکت را در کیف خود گذاشت و مورد استفاده خاص قرارداد ما نتوانیم اورا تعقیب کنیم این خطرمهمی است.

رامبد - صادق احمدی - مهندس بهبودی - زهتاب فرد - پاینده - سرتیپ پور - صفی پور - و چندتن دیگر با ایراد مطالبی به شدت بالایحه مخالفت کردند.

دکترمظفر بقائی کرمانی طی نشریه ای به عنوان (هست و نیست) دراین باره چنین می نویسد:

قرارداد وین قراردادی است معقول و متین که برای روشن ساختن وضع مأمورین سیاسی کشورها تنظیم شده وبیشتر دولت های عضو سازمان ملل متحد هم آن را امضا کرده و جای کوچك ترین ایرادی هم ندارد. دولت علم تصویبنامه ای صادر کرد که هنگام تقدیم قرارداد وین به مجلسین ماده واحده ای ضمیمه آن می نماید که کارمندان مستشاری آمریکاکه درخدمت ایران هستند ازامتیازات و مصونیت های مربوط به کارمندان اداری و اعضای فنی مشروحه در قرارداد وین متمتع گردند و همین ماده واحده است که می تواند مبنای کاپیتولاسیون بشود.

قرارداد وین و ماده واحده ضمیمه آن در جلسه ۲۱ بهمن ٤۲ به مجلس سنا تقدیم شد و در جلسه ۲۵ خرداد ٤۳ قرارداد وین به

تصویب رسید ولی ماده واحده را به تصویب نرساندند. بلکه هفته بعد در تعطیلات تابستانی سنا دولت برای لایحه اصلاحی بودجه و لایحه تسهیل مالیات ها تقاضای جلسه فوق العاده کرد. وقتی لایحه بودجه تصویب شد و نخست وزیر تشکر کرد که سناتورهای محترم تاساعت ۱۲ شب زحمت کشیدند رئیس مجلس سنا گفت کار مختصر دیگری هم هست که اجازه بفرمائید الان تمامش کنیم، متن لایحه خوانده شد که مربوط به استفاده مستشاران نظامی از مصونیت و معافیت های قرارداد وین بود.

ماده واحده - با توجه به لایحه شماره ۲۸/ ۲۲۹۱ - ۲۱۵۷ - ۲۵- ۱۱- ۱۳٤۲ دولت و ضمائم آن که درتاریخ ۲۱/ ۱۱/ ٤۲ به مجلس سنا تقدیم شده به دولت اجازه داده می شود که رئیس و اعضای هیئت های مستشاری نظامی ایالات متحده را در ایران که به موجب موافقت نامه های مربوط در استخدام دولت شاهنشاهی می باشند از مصونیت ها و معافیت هائی که شامل کارمندان اداری و فنی موصوف در بند - و - ماده اول قرارداد وین که درتاریخ ۱۸ آوریل مطابق ۲۹ فروردین ماه ۱۳٤۰ به امضا رسیده است می باشد برخوردار نماید. براساس بند دوم اصلاحی کارمند اداری و فنی یعنی آن دسته از کارمندان ومأمورین که به امورفنی اداری اشتغال دارند. منصور نخست وزیر گفت درباره لایحه استدعای فوریت دارم. چون یك مطلب کاملاً ساده و عادی است و لازم است زودتر تصویب شود. رئیس - رأی می گیریم به فوریت. همه قیام کردند تصویب شد.

در مجلس شورایملی زهتاب فرد در نطق شهامت آمیزخود از حسابداری مجلس خواست که نطق ایشان به صورت آگهی در روزنامه ها چاپ شود که نشد و حتی در روزنامه خودش هم منتشر نگردید.

نخست وزیر گفت ٦ ماه قبل از تشکیل این دولت یعنی در دولت علم این لایحه به مجلس داده شده بود و این دولت هم روی

احترام به تصمیم دولت گذشته مدافع آن می باشد. ضمن دفاع ازاین قانون به هیچیك ازاعتراضات نمایندگان پاسخ داده نشد. یکی ازنمایندگان گفت البته قرارداد وین مورد تأیید می باشد زیرا مأمورین سیاسی کمتر مرتکب جرم و جنایت می شوند ولی اعضای مستشاری نظامی که شامل کارمندان نظامی و مستخدمین غیر نظامی و خانواده ایشان است به هیچوجه قابل مقایسه بامأمورین سیاسی نیستند. صادق احمدی گفت آقای نخست وزیر چه اصراری دارند این لایحه عیناً تصویب شود. عده ای از نمایندگان پیشنهاد تعطیل جلسه را دادند ولی محسن خواجه نوری اصرار کرد که جلسه ادامه یابد. صفی پور گفت اینکه (مشورت با شکنجه) است اجازه بدهید ناهار بخوریم و برگردیم. ولی جلسه تاساعت ۵ بعداز ظهر ادامه یافت و حدود ۳۰ نفر بالایحه مخالفت کردند. فقط ۵ نفر در موافقت صحبت کردند و اگر ۷ نفر دیگر هم به مخالفین می پیوستند لایحه رد می شد و این خفت به وجود نمی آمد.

دکتربقائی درپایان می نویسد: حزب زحمتکشان ملت ایران که همواره مدافع قانون اساسی بوده هنگامی که ازجریان طرح لایحه در مجلس شورای ملی اطلاع حاصل کرد انتظار داشت کسی که خودرا پیشوای ملت می داند و به غلط ایشان را (نهروی ایران) نام نهاده اند اقلاً وسیله ء اعلامیه ای همانطوری که برای ترحیم شمشیری اعلامیه صادر کرد ابراز مخالفت نماید ولی مثل این که اشتغال به فروش چغندر احمدآباد و کارهای ملکی و گرفتاری اصلاحات ارضی مانع از توجه ایشان به این موضوع شده است. چون برای ما امکان سکوت نبود این نشریه انتشار یافت و ازنمایندگان مجلسین انتظار داریم که این قانون را لغو کنند.

***

به هرحال پافشاری دولت منصور در تصویب این لایحه به دولت لطمه فراوان زد و شایعه این که با فشار سیای آمریکا دولت منصور روی کار آمده است دولت را به کلی در افکار عمومی

ضعیف و ناتوان کرد به نحوی که منصور ناچار شد در جلسه علنی مجلس سنا طی نطقی در صدد دفاع مجدد برآمده چنین بگوید: در مورد مصونیت مستشاران نظامی که در خدمت دولت ایران هستند خیلی حرفها زده شده ولی با این ثبات و آرامشی که در کشور هست این حرکات به قدری مذبوحانه و مغرضانه است که احتیاج به دفاع ندارد. وقتی به هیئت های اقتصادی امتیازات وسیع تری را می دهیم چرا نسبت به مسئله امنیت خودغافل باشیم. این حرفها از حلقوم کسانی خارج می شود که مایلند ایران راه و روش سالم و متین و با ثبات را نپیماید. با وجود این که این قانون از مجلسین گذشته و به دولت ابلاغ گردیده با مذاکراتی که با مقامات آمریکائی به عمل آمد دولت آمریکا موافقت نمود نسبت به هر موردی که دولت ایران تشخیص داد نسبت به آن فرد سلب مصونیت بشود. در حقیقت ما نسبت به خدمتگذاران در ارتش حقوقی قائل هستیم با حق این که هر موقع ضروری تشخیص بدهیم سلب مصونیت می کنیم. من با احساس افتخار این مطلب را اعلام می کنم تا دیگر وسیله ای به دست حسودان و بدبینان داده نشود این مسائل کوچك را که در روابط بین المللی بسیار ناچیز است و مشابه آن در تمام کشورها به عناوین مختلف داده می شود دستاویز قراردهند و در مقابل یك چنین عظمتی که امروز ایران دارد و ایرانی باید به آن ببالد عنوان کنند و به این مسایل جامهء سیاسی بپوشانند. اینها دون شأن مملکت و دولت است و بدون تردید از طرف نمایندگان دو مجلس مردود می باشد. متأسفانه هنوز هم افکار ارتجاعی و افکاری که به هیچوجه من الوجوه با قدرت نیروی فعلی ایران تطبیق نمی کند به گوش می خورد. بنده صریحاً عرض می کنم که ملت و دولت و شاهنشاه ایران واقعاً بالاتر ازآن هستند که افکاری بتواند کوچك ترین رسوخی در بنیان این مملکت بکند. بودن چندکارشناس خارجی در قسمت های اقتصادی یا نظامی باقراردادهای گوناگون منطبق با مصالح ملت یا درکادر بین المللی و منطقه ای یا به طور متقابل و

دوجانبه مسائل را طوری برای ما روشن کرد که دیگر هیچگونه توهمی ازاین که واقعاً در این راه بشود چنین افکاری تأثیر کوچکی داشته باشد ازبین برده است. یك ملت و دولتی که به استقلال سیاسی و اقتصادی خود واقف است و کوچك ترین توهمی در این مورد نمی رود واین مسائل دون شأن اوست و باید جلوی سمپاشی هارا گرفت. به علاوه در کشورهای دیگر به انحاء مختلف دادن این امتیازات سیاسی نسبت به یك هیئت هائی کاملاً جنبه عادی و معمولی دارد و حتی ما هم درسال ۱۳۳۰ به هیئت فنی و اقتصادی آمریکا درایران این امتیازات را داده ایم و چیزتازه ای نیست. چون هیئتی بوده که در ایران خدمت می کرده است. در موقعی که نیازمند کمك های وسیع اقتصادی در ایران بودیم این امتیازات را داده ایم. درباره این هیئت ها درممالك دیگر هم عمل کرده اند.دولت دکتر مصدق هم این امتیازات و مصونیت های سیاسی را به آنها داده بلکه خیلی امتیاز کامل تر و آنها را در ردیف سفرا و وزراء مختار و اعضای سفارت آمریکا قرارداده است. بنده عین قانون را نمی خوانم ولی نامه هائی که در سال ۱۳۳۰ بین رئیس دولت وقت و دولت آمریکا مبادله شده می خوانم (درتاریخ ۲۶/ ۱۰/ ۱۳۳۰ آقای دکترمصدق نخست وزیر نامه ای به آقای وارن رئیس هیئت همکاری فنی آمریکا در ایران چنین نوشته است: دولت ایران موافقت می نماید که برای انجام مسئولیت ها و وظایفی که از برنامه های همکاری های فنی برای دولت کشورهای متحده آمریکا ناشی می شود، یك هیئت مخصوص همکاری فنی ازکشور نامبرده پس از آن که دولت کشورهای متحده مراتب را اعلام نمود بپذیرد و دولت ایران تا آخرین حدامکان به موجب قانون اساسی ایران و سایر قوانین موجود، این هیئت مخصوص و کارمندان آن را جزء هیئت های سیاسی کشور های متحده آمریکا خواهند شناخت تا ازمزایا و مصونیت هائی که به هیئت های سیاسی و کارمندان آن داده می شود با تطبیق درجات برخوردار گردند.)

پس ازچندی موافقت نامه اقتصادی دیگری بین ایران و آمریکا در ۳۰ آذرماه ۱۳٤۰ دردولت دکترامینی به تصویب هیئت وزیران رسیده که ماده چهارم آن چنین است: (دولت شاهنشاهی ایران یك هیئت مخصوص و کارمندان آن را که برای اجرای تعهداتی که دولت متحده آمریکا به موجب این موافقت نامه دارد خواهد پذیرفت و این هیئت مخصوص و کارمندان آن را از نظر مزایا و مصونیت های سیاسی به تناسب رتبه و مقام آنها جزو هیئت های سیاسی دولت آمریکا خواهد شمرد و با این هیئت مخصوص و کارمندان آنها همکاری کامل به عمل خواهدآورد که شامل فراهم ساختن تسهیلات برای کارمندانی که اجرای مأموریت آنها ضرورت دارد باشد)

همچنین درسال ۱۳٤۱ در دولت اسبق بین دولت شاهنشاهی ایران برای تسهیلات و به وجودآوردن شرایط اقتصادی و پیشرفت هیئت همکاری اقتصادی آمریکا تصویبنامه قانونی گذشت که همین امتیازات سیاسی را به این هیئت به طور کامل داد. چون طرز کار عوض شده بود و اصل چهار به هیئت همکاریهای فنی تبدیل شده بود یك تصویبنامه قانونی دیگر گذشت که شامل تمام مصونیت های سیاسی به علاوه معافیت های مالیاتی و گمرکی بود و درتاریخ ۷/ ٤/ ٤۳ و در مهرماه همین سال ازمجلس شورای ملی هم تصویب شده به مجلس سنا هم فرستاده شد و هیچ نکته ای هم درباره آن گفته نشد. در دولت گذشته هم روی نیازی که دولت ایران نسبت به هیئت مستشاری آمریکا به عنوان کارشناس در ارتش ایران آن هم روی احتیاجی که وسایل و تجهیزات ما تماماً ازآمریکا وارد شده است یا اعطاء شده و یا خریداری شده است دولت وقت (دولت علم) تصویب نامه ای راگذراند. موافقتنامه بین دولت ایران و سفارت آمریکا امضاء و مبادله گردید که آن هم مربوط می شد به تقدیم چنین لایحه ای به مجلس سنا که پس ازتصویب سنا به مجلس شورای ملی تقدیم گردید و ازمجلس شورای ملی هم گذشت و به

دولت هم ابلاغ گردید.

بنده تصور نمی کنم باتمام سوابقی که درسایر کشورها دیده می شود و سوابقی که عیناً و بسیار شدیدتر در خودایران ازسال ۱۳۳۰ تا به حال سه قرارداد و سه موافقت نامه و سه قانون امتیازات اساسی گذشته و خیلی کامل تر و شدیدتر می باشد چطور نسبت به این موضوع تا این حد افکار عمومی را متأسفانه منحرف می کنند و افرادی بودند که به نظر بنده غیرازاخلال در امنیت مملکت نظری نداشتند. خوشبختانه نمایندگان محترم وحدت نظر خودرا نشان دادند و افکاری را که درخارج ممکن بود اثر بکند ازبین برد همانطوری که در مجلس سنا اضافه شد رئیس و اعضاء هیئت مستشاری آمریکا در ایران که باتأیید دولت واقعاً انجام وظیفه می کنند طبق قرارداد بین المللی وین ازمزایای مربوط به کارمندان اداری و فنی به شرح مندرج دربند دو ماده ۳۷ قرارداد مزبور فقط ازاین امتیازات استفاده می کنند که البته پس ازابلاغ قانون که لایحه آن منضم به دوفقره یادداشت وزارت امورخارجه ایران و سفارت کبری آمریکا درتهران که به مجلس تقدیم شده بود ودرمتن قانون با توجه به مفاد آن به تصویب رسیده ازطرف دولت عیناً عمل خواهدشد و چیزخاصی واقعاً نیست و بدیهی است همانطوری که درمجلس سنا اشاره کردم کارمندان غیرفنی که درهیئت مستشاری خدمت می کنند و جزء اعضاء هیئت مورد تأیید دولت نمی باشند مشمول این مقررات نیستند. متأسفانه این طورعنوان کرده بودند که هرکس آنجا کار می کند شامل این مزایا و معافیت می شود. اما این ها نه خودشان و نه خانواده شان مشمول قانون مصوب نخواهند بود. آنچه که قانون حکم می کند ما فقط درمورد اعضاء و رئیس هیئت مستشاری عمل می کنیم و آن هم عیناً در قرارداد وین مندرج است. و نه دولت می تواند ازقانون مصوب مجلسین پا فراتر بگذارد و تغییری درآن بدهد و نه توجیه و یا توضیح دیگری می تواند کوچك ترین تغییری دراین قانونگذاری بدهد. بازهم تکرار می کنم که کارمندان غیرفنی و

خانواده آنها جزو لیست اعضاء و رئیس هیئت مستشاری نیستند و بهیچوجه من الوجوه مشمول آن مزایای قرارداد وین نمی شوند.

***

دراین باره دکتر مصدق در همان وقت نامه ای به نخست وزیر نوشت که بعداً به چاپ رسیده است.

احمدآباد ۲۲ آبان ماه ۱۳٤۳

جناب آقای منصورنخست وزیر

اکنون که متجاوزازیازده سال است درزندان به سر می برم و قادر نیستم ازمنافع وطن خود دفاع نمایم اجازه بفرمائید که لااقل به وسیله این چند سطر ازخود دفاع کنم. بیانات آن جناب در جلسه روز سه شنبه ۱۹ ماه جاری درمجلس شورای ملی راجع به این که در موقع تصدی کار این جانب قراردادی راجع به مصونیت سیاسی نظامیان دولت آمریکا درایران امضا نموده ام موجب کمال تعجب گردید چون که این جانب اول کسی بودم که دراین مملکت زبان به اعتراض مصونیت اتباع دول بیگانه گشودم و آن در اوایل جنگ اول بین الملل بود که دولت ترکیه رژیم کاپیتولاسیون را در آن کشور الغاء نمود و این جانب رساله ای به نام (کاپیتولاسیون و ایران) و به تعداد پنج هزار نسخه منتشر کرده و ازاولیای امور الغای این رژیم مخالف آزادی و استقلال مملکت را در خواست نمودم. قراردادی که این جانب امضا نموده ام مربوط به وظایف اصل ٤ در ایران بود که اصل ٤ رونوشتی ازقرارداد باسایر دول را برای این جانب فرستاد و تقاضا نمود ازطرف دولت ایران هم به همان نهج تنظیم شود که چون احتیاج به اصلاحات داشت پس از اصلاح این جانب آن را امضاء نمودم و درآن وقت صحبتی ازمصونیت سیاسی مأمورین نظامی دولت آمریکا درایران نبود و این عیناً مثل حکایت آن کسی است که در ده راهش نمی دادند ادعای کدخدائی می کرد. چقدر خوبست که مقرر فرمایند پرونده آن را مطالعه کنند و بیاناتی که در مجلس فرموده اید اصلاح نمایند. دکتر محمد مصدق

دکتر باهری هم می گفت تصویبنامه اعطای مصونیت به مستشاران نظامی در دولت علم هرگز به تصویب نرسید. چندبار به دستور نخست وزیر جلساتی با حضور ارتشبد حجازی رئیس ستاد بزرگ و همچنین رئیس سازمان مستشاران نظامی آمریکا درایران در دفتر وزیر دادگستری تشکیل شد ودراین باره مذاکره به عمل آمد. صریحاً گفتم احتیاجی به این تصویبنامه و الحاقیه قرارداد وین نیست ولی حداکثر تسهیلات درباره مستشاران نظامی فراهم خواهدشد. هربار که درهیئت دولت مطرح گردید با آن مخالفت شد و چنین تصمیم اتخاذ گردید که به محض تشکیل مجلسین دراین باره تصمیم گرفته شود. شاید بعضی ها این امررا دلیل موافقت دولت دانسته اند و الا اگر تصویبنامه ای صادر شده بود که باید جزو ششصد تصویبنامه دوران فترت تقدیم مجلسین می شد که شما خود می دانید که چنین تصویبنامه ای از طرف دولت علم به مجلسین داده نشده است.

***

پس از این جریانات خمینی که در اوایل حکومت منصورآزاد شده و به قم رفته بود روز ٤ آبان به مسجد فیضیه رفته چنین گفت: قانونی تصویب شده که مارا ملحق کرده اند به قرارداد وین و این که تمام مستشاران آمریکائی و خانواده شان و کارمندان فنی و اداری باخدمه شان و یاهرکس که به اینها بستگی دارند ازهرجنایتی که درایران بکنند مصونیت دارند. اگر یك خادم آمریکائی یا یك آشپزآمریکائی مرجع تقلید شمارا در وسط بازار ترور کند و زیرپای خود منکوب سازد پلیس ایران حق ندارد جلوی اورابگیرد. دادگاه های ایران حق محاکمه ندارند و باید پرونده به آمریکا برود و آنها تعیین تکلیف کنند. دولت سابق این طرح را تصویب کرد و به هیچ کس نگفت. دولت حاضر این تصویبنامه را به مجلس سنابرد و بایك قیام و قعود مطلب را تمام کرد و بازنفسشان درنیامد. درمجلس شورای ملی صحبت هائی شد، بعضی ازوکلاء مخالفت هائی کردند

لیکن مطلب را گذرانیدند. دولت باکمال وقاحت ازاین امر ننگین دفاع کرد. ملت ایران را ازسگهای آمریکائی پست تر کردند. اگر یك کسی یك سگ آمریکائی را زیر اتومبیل بگیرد مورد بازخواست واقع می شود ولی چنانکه آشپز آمریکائی شاه ایران را زیربگیرد، یا هرمقام بزرگی را زیر بگیرد کسی حق تعرض ندارد. چرا برای این که خواستند وام بگیرند. بعدازتصویب آن دولت ایران ازآمریکا یك وام ۲۰۰ میلیون دلاری تقاضاکرد تا ظرف ده سال ۳۰۰ میلیون دلار پس بگیرند. یعنی صد میلیون دلار (۸۰۰ میلیون تومان) سود به این وام تعلق خواهدگرفت. درمقابل این دلارها ایران استقلال خودش را فروخت. ما راجزو دول مستعمره کرد.ایران را دردنیا ازوحشی ها عقب مانده تر معرفی کرد. نظامی ها و مستشاران نظامی آمریکا برای شما چه نفعی دارند؟ اگر این کشور اشغال آمریکاست چرا از اربابها بالاترشان می برند؟ اگر نوکرند با آنها مثل نوکر عمل کنید. اگر هم اشغال آمریکاست بگوئید تا ما ازاین مملکت بیرون برویم. مارا بیرون بریزند. ما چون مملکت ضعیفی هستیم و دلار نداریم باید زیر چکمه آمریکا برویم. آمریکا از انگلیس بدتر و شوروی از هردو بدترو همه ازهم پلیدترند لیکن امروز سروکار ما با آمریکاست. رئیس جمهور آمریکا بداند امروز در پیش ملت ما ازمنفورترین افراداست که چنین ظلمی به ملت اسلامی کرده است. امروز قرآن و ملت ایران با او خصم است. دولت آمریکا را در ایران ضایع و مفتضح کردند. باید برای آشپز و کارمندان آمریکائی و خانواده شان مصونیت باشد لیکن علمای اسلام در تبعید و زندان به سر برند. طرفداران اسلام دربندرعباس باشند به جرم این که روحانی و طرفدار روحانیت هستند. امروز تمامی گرفتاری ما ازآمریکاست. ازاسرائیل است. این وکلا و این وزراء همه دست نشانده آمریکا هستند. اگر نیستند چرا در مقابل آنها نمی ایستند و داد بزنند. سایر ممالك خیال می کنند که این ملت ایران است که در مقابل آمریکا این طور خودرا پست کرده نمی داند

که این دولت ایران است.اینها دیدند که با نفوذ روحانیون نمی توانند کاری بکنند می خواهند آنهارا ازبین ببرند. من تأثرات خودرا نمی توانم انکارکنم. روزشماری می کنم که چه وقت مرگ پیش آید. این ها استقلال مارا فروختند. من با این قرارداد اعلام خطر می کنم. یك آشپزآمریکائی ازیك ارتشبدایرانی بالاتراست. خدایا این ها را که به قرآن خیانت می کنند نابود کن. دیگر عظمت ایران ازبین رفت. ارتش را پایکوب کردند. اگر نفوذروحانیون باشد نمی گذارند این ملت یك روز اسیر انگلیس و روز دیگر اسیرآمریکا باشد. نمی گذارند اسرائیل اقتصاد ایران را قبضه کند. نمی گذارند دختر و پسر درآغوش هم قرار بگیرند. چنانکه در شیراز شده است. اگر نفوذ روحانیون باشد تو دهن این دولت می زند. نمی گذارد یك دست نشانده آمریکا این غلط هارا بکند. من بار دیگر دست تمام روحانیون را می بوسم. آن روز اگر دست روحانیون را بوسیدم امروز دست یك کاسب را هم می بوسم. ای ارتش ایران، ای سیاسیون ایران، ای علمای اسلام، ای بازرگانان ایران من اعلام خطر می کنم. در مجلس گفتند نگذارید پرده ها را بالا بزنند. معلوم می شود برای ما خواب هائی دیده اند. نظامی ها و مستشاران نظامی آمریکا برای شما چه نفعی دارند؟ ای سران اسلام به داد ما برسید. ای علمای نجف به داد اسلام برسید. ای علمای قم و سران ملل اسلام به داد ما برسید. ای شاه ایران به داد خودت برس. در پیمان وین ماده ۳۲ راذکر نکرده اند من نمی دانم آن ماده چیست؟ حتی رئیس مجلس هم نمی داند معهذا تصویب کرده اند. امروز کشور ما دست رجال وطن خواه نیست. اگر من نظامی بودم استعفا می کردم. اگر وکیل مجلس بودم استعفا می کردم. وکلا و سناتورهائی که به این لایحه رأی داده اند خیانت کرده اند. تا مجتهدین در مجلس نظارت نداشته باشند هیچ قانونی اعتبار ندارد. خدایا خائنین را نابودکن.

به دنبال این نطق اعلامیه خمینی در ٤٠ هزار نسخه چاپ و انتشاریافت بدین مضمون:

با تصویب این لایحه سند بردگی ملت ایران به امضا رسید. سند وحشی بودن ایران به آمریکا داده شد. به ارتش محترم ایران اهانت شد. مجلس به ننگین ترین تصویبنامه دولت سابق و با پیشنهاد دولت حاضر رأی داد. ملت ایران در اسارت آمریکائیها قرار گرفت. به من اطلاع دادند که به پاکستان و ترکیه و آلمان غربی و اندونزی همین پیشنهاد را دادند ولی هیچکدام زیربار نرفتند. تنها دولت ایران است که این قدر با حیثیت و ملیت و اسلامیت مبارزه می کند. علما و روحانیون می گویند نباید سرنیزه در مقدرات ملت ایران دخالت کند، برای این است که این ننگ ها را بر ملت ایران تحمیل نکنند. افسران ارتش به جای سوگند به قرآن مجید به کتاب آسمانی قسم می خورند. این همان خطری است که برای اسلام و استقلال مملکت دارد. نمی دانم دستگاه جبار ازقرآن کریم و اسلام چه ضرر و بدی دیده اند که این قدر پافشاری در محو آن دارد. من اعلام می کنم که رأی مجلسین مخالف اسلام و قرآن است و قانونیت ندارد. برپیشوایان دول اسلامی است که فریاد مارا به دنیا برسانند. برعلماء و خطبای ملل اسلامی است که با سیل اعتراض این ننگ را ازجبهه ملت ایران بردارند. امروز ملت ایران اسیر دست آمریکاست.

به دنبال انتشار این نطق و اعلامیه، منصور نخست وزیر در ۹ آبان سال ٤٣ در مجلس سنا چنین گفت:

تصویب لایحه مصونیت سیاسی مستشاران نظامی خاص این مملکت نیست و در کشورهای همسایه سابقه دارد ولی متأسفانه مسائلی شنیده می شود که تأسف انگیز بوده و دون شأن این مملکت است. چون احتمال دارد که عمال بعضی ازستون پنجم که عده ای ازآنها شناخته شده اند تأثیری داشته باشند لذا توضیح می دهم که دولت ایران تمام رشته های ناامنی را گسیخته و بادادن مصونیت های سیاسی به چند مستشار نظامی کوچك ترین زیانی به حقوقش وارد نمی شود. کشورهای بزرگ و کوچك دیگری هم برای تقویت

قوای دفاعی خود چنین امتیازاتی را داده اند. ارتش و دولت ایران و مجلسین در مواقع ضروری و لازم جوابگوی دشمنان داخلی و خارجی خواهند بود. ملت ایران یك دل و یك جهت پشتیبان دولت خدمتگذار است.

***

روزنامه قیام ایران در تاریخ آبان ماه سال ۱۳۵۷ دراین باره چنین نوشت:

دولت علم در مهرماه ٤٢، بنا به درخواست سفارت آمریکا، تصویبنامه ای صادر کرد که به موجب آن مستشاران نظامی آمریکا درایران ازامتیازات و مصونیت های مأمورین سیاسی، مندرج در کنوانسیون روابط دیپلماتیك ۱۹٦۰ وین برخوردارباشند.

اولین نیرنگ در نحوه تنظیم ماده واحده این بود که بایستی به پارلمان تقدیم می شد. دراین ماده واحده نوشتند که به دولت اجازه داده می شود رئیس و اعضای هیئت های مستشاری نظامی آمریکا در ایران را «ازمصونیت ها و معافیت هائی که شامل کارمندان اداری و فنی موصوف دربند (و) ماده اول قرارداد وین» می باشد برخوردار نماید.

در حالی که ماده اول و بندهای آن - ازالف تاط - به توضیح طبقات اعضاء یك مأموریت دیپلماتیك اختصاص دارد و امتیازات و مصونیت های مربوط به کارمندان بند (و)، در موارد دیگری (از۲۹ تا ۳۵) بیان شده است. این ابهام نمی توانست عمدی نباشد و ظاهراً «ذهن پیرمردهای خواب آلود سنارا هدف داشت»

دومین نیرنگ این بود که رئیس سنا در تاریخ ۳ مرداد ٤۳، در حالی که مجلس سنا در تعطیلات تابستانی بود، به درخواست دولت یك جلسه فوق العاده، به عنوان « رسیدگی به لایحه اصلاحی بودجه کل کشور» تشکیل داد. دنبال سناتورها این طرف و آن طرف فرستادند فقط ۲٦نفرشان را که در مرکز بودند پیدا کردند و باهمان ها جلسه را تشکیل دادند. لایحه اصلاحی بودجه تصویب شد. بعد

رئیس سنا، به عنوان این که «موضوع بسیار مختصری مانده است» جلسه را ادامه داد و ماده واحده مصونیت مستشاران آمریکائی را حدود نیمه شب، که پیرمردها یا خواب بودند یا چرت می زدند مطرح کرد. یکی ازسناتورها که تصادفاً بیدار بود خواست بداند چه مصونیت هائی به مستشاران آمریکائی داده می شد.

سومین نیرنگ نیز این بود که نماینده دولت به دروغ جواب داد:

«اعطای این مصونیت ها و این مزایا ضرری برای دولت شاهنشاهی ندارد و معافیت مالیاتی است که ازحقوق آنها مالیات گرفته نشود یا برای مسکن و تغذیه معافیت داشته باشند»

نماینده دولت به سناتورها دروغ می گفت زیرا اهم مصونیت های مورد نظر به شرح زیر بود:

۱ - کارمند و همچنین اعضاء خانواده اش که با او زیر یك سقف زندگی می کنند مصون ازتعقیب هستند و نمی توان آنهارا به هیچ عنوان مورد توقیف یا بازداشت قرارداد.

۲ - ازمصونیت تعقیب جزائی برخوردار است و ازمصونیت دعاوی مدنی و اداری و عملیات اجرائی مگر درموارد خاصی برخوردار است.

سناتورها بایك قیام و قعود ماده واحده را تصویب کردند.

نیرنگ بعدی این بود که خبر تصویب لایحه بودجه در جلسه ۳ مرداد سنا، در ورزنامه ها منعکس گردید ولی ازتصویب ماده واحده خبری درج نشد.

لایحه ، بنا به در خواست نخست وزیر (حسنعلی منصور) در آخر جلسه ۲۱ مهرماه مجلس شورای ملی، در دستور قرار گرفت. طبیعی است که چون دولت ازحزب دولتی ایران نوین بود قرارشد مجلسیان عضو حزب ایران نوین موافق باشند و مجلسیان عضو حزب مردم مخالف. بعضی ازمخالفین ایراد کردند که: لایحه مربوط

به مستشاران نظامی است و از طرفی مصونیت قضائی به جمعی خارجی می دهد باید به کمیسیون های جنگ و دادگستری هم برود در حالی که فقط به کمیسیون خارجه رفته است.

نایب رئیس مجلس ، که در غیاب رئیس، جلسه را اداره می کرد جواب داد که استنباط آقای رئیس مجلس این طور بوده است. اکثریت مجلس هم به همین دلیل «استنباط» قانع شد و دم درکشید.

بعد مخالفین خواستند بدانند که این مصونیت شامل چند نفر می شود. نخست وزیر پاسخ داد:

این لایحه که امروزمطرح است اصولاًاین فقط اعطای امتیاز مصونیت سیاسی است... به عده معدود و محدودی ازکسانی که برای امور فنی در خدمت دولت ایران به آن عده نیازمند هستیم.

و این اظهار «معدود و محدود» دروغ دیگری بود. زیرا درهمان موقع عدهء مستشاران آمریکائی و خانواده های آنها به چند هزار بالغ می شد. جمعیتی که به مرور تاسال ۱۳۵۷ از ۵۰ هزار نفر تجاوز کرد.

یکی ازمخالفان (صادق احمدی) ضمن نطق خود می گوید: (بنده می خواهم عرض کنم در خارج ازجلسه با یکی دونفر ازاعضای محترم حزب ایران نوین که بنده نسبت به همه شان احترام دارم بحث می کردیم دیدم این عضو محترم حزب ایران نوین با این که مرد فوق العاده مطلعی است اطلاع ندارد که این لایحه شامل چند نفر می شود. می گفت شامل ٤٠ نفر است بنده گفتم در متن مطالعه کردید گفت نه مطالعه نکردم. این لایحه شامل تمام افراد هیئت مستشاری می شود، من نمی گویم خانواده شان چون آقای نخست وزیر فرمودند شامل خانواده نمی شود.)

در حالی که اگر یادداشت های متبادله بین وزارت خارجه و سفارت آمریکا را که ضمیمه ماده واحده تقدیم مجلس شده بود، خوانده بودند به نیرنگ آقای نخست وزیر که برخلاف واقع گفته

بود «شامل خانواده ها نمی شود» دل نمی دادند.

قسمت اخیر یادداشت شماره ۲۹۹ مورخ ۱۸ دسامبر ۱۹۶۳ سفارت ایالات متحده آمریکا به وزارت خارجه ضمیمه ماده واحده چنین بود:

به نظر این سفارت کبری عبارت «اعضاء هیئتهای مستشاری نظامی ایالات متحده درایران شامل است برکلیه کارمندان نظامی یا مستخدمین وزارت دفاع و خانواده های ایشان که با ایشان در یك جا می زیسته و برطبق موافقت نامه ها و ترتیبات مربوط به کمك و مشاور نظامی بین دو دولت در ایران مسکن دارند.

خلاصه کلام مجلس آخر وقت لایحه را تصویب کرد.

چندعبارت ازنطق یکی ازمخالفان را به نقل از روزنامه رسمی می آوریم. ازنطق سرتیپ پور:

قانون اساسی در مملکت ما مبنای عزت ماست و اگرخدای ناکرده یکی ازارکانش صدمه ببیند، ای بسا سایر رکن ها دچار صدمه بشود. در قانون اساسی حقی برای ملت ایران قائل شده اند که بنده آن حق را دراین جا عرض می کنم. اصل ۷۱ مرجع تظلمات مملکت دیوان عدالت عظمی است. در جای دیگر قید می کنند اصل ۱۱متمم قانون اساسی هیچکس را نمی توان ازمحکمه ای که باید درباره او حکم صادر کند منصرف کرد. اصل دیگر اصل ۵۰ فرمانروائی کل قشون بری و بحری با شخص پادشاه است و لایحه ای که عرضه شده به مجلس مزاحم این سه اصل قانون اساسی است. دلیلش این است که اگر بناباشد یکی ازمستشاران خارجی احیاناً به یکی ازایرانیان تصادم کند مرجع تظلم آن دیوان عدالت است و اگرما این لایحه را تصویب کنیم به آن ایرانی فهمانده ایم که مرجع تظلم دیوان عدالت عظمی نیست. کجاست؟ هرجائی باشد نمی تواند بروفق قانون اساسی باشد. هرچیزی که قانون اساسی را نفی کند مطرود است... اگر بنا باشد ما تا این حد سهل انگاری بنمائیم ای بسا بسیاری ازمواد و اصول اساسی، قانونی که باعزت

ایران، پرچم ایران، حاکمیت ایران مرتبط است متزلزل می شود. قلمرو قضائی ایران محدوده ای است دربین مرزهای ما آن چنان که قلمرو قضائی ملتهای دیگر محدوده ایست درداخل مرزهای خودشان و مستعمراتشان...

آمدیم یك وقتی یکی ازاتباع خارجه یکی ازمسئولین خارجه مقیم ایران را زیراتومبیل گرفت. آنها درپناه کی هستند؟ دراین مملکت درپناه قانون هستند. ازچه کسی مطالبه می کند مجرم را؟ ازمن به عنوان مقام قانونی مطالبه می کند. من چه می توانم بگویم به آن سفیری که یکی ازاتباعش، یکی ازمسئولینش در مملکت من، درقلمرو قضائی من توهین دیده یا جرمی دیده یا قتلی پیش آمده است. روی چیزی که مسئولیتش به عهده من نیست؟ آیا من به او مجال نداده ام مشکل ترین کاررا که همان پیدا کردن بهانه است به رخ من بکشد و ملت مرا زیر فشار بگذارد و مصائبی به وجود بیاورد؟

و حالا پاسخ یکی ازموافقان لایحه را هم که برای رد اعتراض ناطق، مبنی برتخطی به قانون اساسی به استدلال حکیمانه ای پرداخته نقل می کنیم: قرا چورلو عضو فراکسیون ایران نوین چنین گفت:

ذیل این لایحه را وزیر جنگ امضاء کرده است .وزیر جنگ مأموری که تحت ریاست مستقیم اعلیحضرت همایون شاهنشاهی انجام وظیفه می کند. پس این توهم که چنین لایحه ای خدای نخواسته به حریم قانون اساسی تجاوز بکند صحیح نیست چون بزرگتر ازهمه و بالاتر ازهمه واقعاً شاهنشاه مملکت مراقب اوضاع و اجرای قوانین مملکتی هستند... اعلیحضرت همایون شاهنشاه در نطق افتتاحیه مجلس سنا فرمودند مقدرات مملکت ما در داخل و به اراده‌ء خودمان تعیین می شود. وقتی شاه مملکت می گوید مقدرات خودمان را خودمان تعیین می کنیم، توهم این که لایحه ای به مجلس بیاید و این لایحه اختیار مارا به دست خارجیها بسپارد این

خبط و خطاست.

روزنامه قیام ایران می افزاید: این که در نشریه ای مرقوم داشته اند لایحه چندین روز در مجلس مورد بحث و مشاجره بود صحیح نیست. جلسه مجلس ساعت نه و پانزده دقیقه روز سه شنبه ۲۱ مهرماه ۱۳٤۳ تشکیل شد و تاساعت ٥ بعدازظهر با تصویب لایحه پایان یافت.

این که گفته اند جراید هم در اطراف آن بحث می کردند اشتباه است. حالا اصل سیزدهم قانون اساسی که به موجب آن روزنامه ها تمام مذاکرات مجلس را می توانند بدون تحریف و تغییر به چاپ برسانند، جای خود. (زهتاب فرد مدیراراده آذربایجان) اجازه نیافته بود که در روزنامه اش دراین باره چیزی بنویسد.

لایحه با ۷٤رأی موافق در مقابل ٦۱ رأی مخالف یعنی با تفاوت ۱۳ رأی تصویب شد.

***

در کتاب (عقاب و شیر - تراژدی روابط ایران و آمریکا) که توسط جیمزبیل استاد دانشگاه آمریکا و ویلیام اندرمری کارشناس مسائل خاورمیانه انتشار یافته درباره کاپیتولاسیون چنین نوشته شده است: درمارس ۱۹٦۲ سفارت آمریکا در تهران ازدولت ایران خواست تا کارمندان ارتش آمریکا ازامتیازات و مصونیت های ویژه «اعضای اداری و کادر فنی» - که در تبصره آخرین ماده «کنوانسیون وین» مصوب ۱۸ آوریل ۱۹٦۱ آمده و به روابط و مصونیت های دیپلماتیك مربوط می شود برخوردارشوند. سفارت آمریکا، باطرح این پیشنهاد که به منظور ایجاد هماهنگی و سهولت در اداره امور، اصل مزبورتمامی افراد ارتشی و غیر ارتشی وزارت دفاع آمریکا و وابستگان و خدمه آنان را که با اجازه دولت شاهنشاهی ایران، دراین کشور اقامت دارند شامل گردد، ابعاد این خواست خودرا گسترش داد.

وزارت خارجه ایران در پی مراجعات مکرر دولت آمریکا یك

سال بعد پاسخ داد که در خواست مزبور دردست مطالعه و بررسی است. مقامات ایرانی، با توجه به انفجاری که این اقدام درپی می آورد، می کوشیدند تا پاسخ به این درخواست را به تعویق اندازند.

دولت ایران پس ازیك سال وقت گذرانی، در ۱۷ نوامبر ۱۹٦۳ طی یادداشت دیپلماتیك مفصلی، پاسخ خودرا تسلیم آمریکا کرد. دراین یادداشت، مقامات ایرانی توضیح داده بودند که باید این موضوع به صورت لایحه ای به مجلسین داده شود و بر مجلسین ایران است که این لایحه که به موجب آن باید درمورد مستشاران نظامی آمریکائی درایران و امتیازات مصونیت ها و معافیت های آنان مطابق ماده مربوط به «به کارمندان اداری و فنی» ذکر شده در پیمان ۱۹٦۱ وین رفتار شود، رأی مثبت یا منفی دهند. یك ماه بعد سفارت آمریکا رضایت خود را به این امراعلام کرد، اما یادآورشد که مأموران نظامی آمریکا باید «آن گروه افراد ارتش آمریکا، یا کارمندان غیر ارتشی وزارت دفاع، که همراه باخانواده و خدمتکاران شان و براساس قراردادها و توافق های نظامی بین دو دولت، در ایران اقامت دارند،» تلقی شوند.

دولت ایران بار دیگر به وقت گذرانی روی آورد.

در ۱۳ اکتبر ۱۹٦٤ بنابرقانونی که از مجلس شورای ملی ایران گذشت، کلیه افرادآرتش امریکا و وابستگان آنان که در ایران اقامت داشتند، در برابر قوانین ایران ازمصونیت کامل دیپلماتیك برخوردارشدند. به این ترتیب، در صورتی که مستشاران نظامی آمریکائی یا بستگان شان درایران جرمی مرتکب می شدند، دادگاه های ایران حق بازخواست و محاکمه آنان را نداشتند. وزارت دفاع آمریکا برای آن که چنین قراردادی را به ایران تحمیل کند تلاش فراوان کرده بود. اما واداشتن دولت ایران به قبول سیاستی که آشکارا ناقض حاکمیت ملی است کار دشواری بود. شاه و مشاورانش در وزارت امورخارجه که می دانستند قبول چنین سیاستی با اعتراض شدید و گسترده درداخل ایران روبرو خواهد

شد، در صدد نرم کردن آمریکا برآمدند، با این همه فشار امریکا ادامه داشت و سرانجام مقامات ایرانی با اکراه به قانونی که درآمریکا به آن «قراردادنیروهای مسلح» می گفتند و درایران به قرارداد «کاپیتولاسیون» معروف بود، تن دادند. حتی نمایندگان سر به راه مجلس دست نشانده پهلوی نیز به دشواری به این لایحه رأی دادند. تعدادی از نمایندگان نیز آن روز عمداً ازمجلس غیبت کرده بودند. این اقدام با واکنش فوری مردم ایران روبروشد و ملی گرایان ایرانی ازهر دسته و گروهی که بودند نفرت خودرا علیه این قرارداد نشان دادند.

این تنفر هنگامی گسترده تر و عمیق تر شد که دوازده روز پس از تصویب لایحه کاپیتولاسیون مجلس بادرخواست وام ۵۰۰ میلیون دلاری ایران ازبانك های خصوصی آمریکا و به ضمانت دولت آمریکا موافقت کرد. این وام می بایست به مصرف خرید مدرن ترین انواع تجهیزات نظامی امریکایی می رسید. برایرانیان آشکار بود که این وام پاداشی است که آمریکا در ازای تصویب قانون جدید کاپیتولاسیون به دولت ایران می پردازد.در واقع طرح «قرارداد وضعیت نیروهای مسلح آمریکائی» در اوایل دهه ۱۹۵۰ و برای نیروهای آمریکایی مستقر در کشور های عضو ناتو تهیه شده بود.

به موجب این «قراردادها» اقدامات قضایی در مورد نیروهای نظامی آمریکائی ناتو، بایستی با دخالت دو جانبه دولت آمریکا و کشورمورد نظر عضو ناتو انجام می گرفت. بدین ترتیب که اگر دولت آمریکا ازانجام اقدامات قضایی سرباز زند، کشوری که جرم درآن صورت گرفته خود به انجام آن مبادرت ورزد. اما شکل قرارداد بین ایران و آمریکا به گونه ای دیگر بود. برخلاف قراردادهای منعقده بین آمریکا و ناتو، که شامل حال تعداد زیادی ازمأموران دولت آمریکا درخارج ازآمریکا می گردید، درقرارداد مربوط به ایران تنها آمریکا بود که از حق انحصاری رسیدگی به

جرائم تمامی مأموران خود درایران، برای همیشه برخوردار شده بود. به موجب این قرارداد خواه این جرائم ازسوی دولت آمریکا مورد رسیدگی قرار می گرفت یانمی گرفت، در هرحال دولت ایران حق هیچگونه اقدام قانونی دربرابر جرائم آمریکائیان ساکن ایران نداشت.

مسأله مصونیت و دخالت های خارجی در ایران، برای ایرانیان که کشور خودراقربانی کاپیتولاسیون روسیه و انگلستان درسال های بین ۱۸۲۸ تا ۱۹۲۸ می دانستند، ازدیرباز مسئله ای حساس بود. چنانکه یکی ازمتخصصان ایران درسال ۱۹٦٦ درتهران به من گفت: آیا شما آمریکائی ها به همین دلیل علیه انگلیسی ها نجنگیدید؟ مگرنه آن که سربازان سرخپوش انگلیسی ازقبول قوانین محلی سرباز می زدند و هرچه می خواستند درمستعمرات می کردند؟ حال چراشما آمریکائی ها می خواهید که خود پا بر قوانین ایران بگذارید؟ با توجه به حساسیت این مسئله مسئولان وزارت خارجه آمریکا کوشیدند تا وزارت دفاع را برآن دارند تا دراجرای خواست هایش نرمش بیشتری نشان دهد، اما به خاطر فشارهایی که ازسوی کنگره اعمال می شد و نیز به خاطر تصمیم قاطع کاخ سفید در اجرای این سیاست، موفقیتی به دست نیاوردند.

***

تصویب لایحه معروف به (کاپیتولاسیون) خیلی به ضرر شاه و دولت منصور و حتی خود دولت آمریکا تمام شد. به نحوی که – – «تی. کایلریانگ» استاددانشگاه پرینستون آمریکا، که خودشاهدعینی بالا گرفتن موج ضد آمریکائی در ایران به مناسبت قرارداد کاپیتولاسیون بوده مقاله مستدلی دراین باره، درآوریل ۱۹٦۵ به دانشگاه هاروارد تسلیم کرد. در این مقاله آمده است: عمق و دامنهء نفرت شدید مردم ایران ازآمریکا برای کسی که چند هفته پس از تصویب این قرارداد واردایران می شود، سخت نگران کننده است.

یانگ، در اوایل سال ۱۹۶۹ به دانشجویان خود در پرینستون گفت: «کاپیتولاسیون اشتباه فاجعه آسائی علیه منافع آمریکا درایران بوده است و اصرار برانجام دادن آن یك عمل ناشیانه و نشانه کوری امپریالیسم هار است.»

* * *

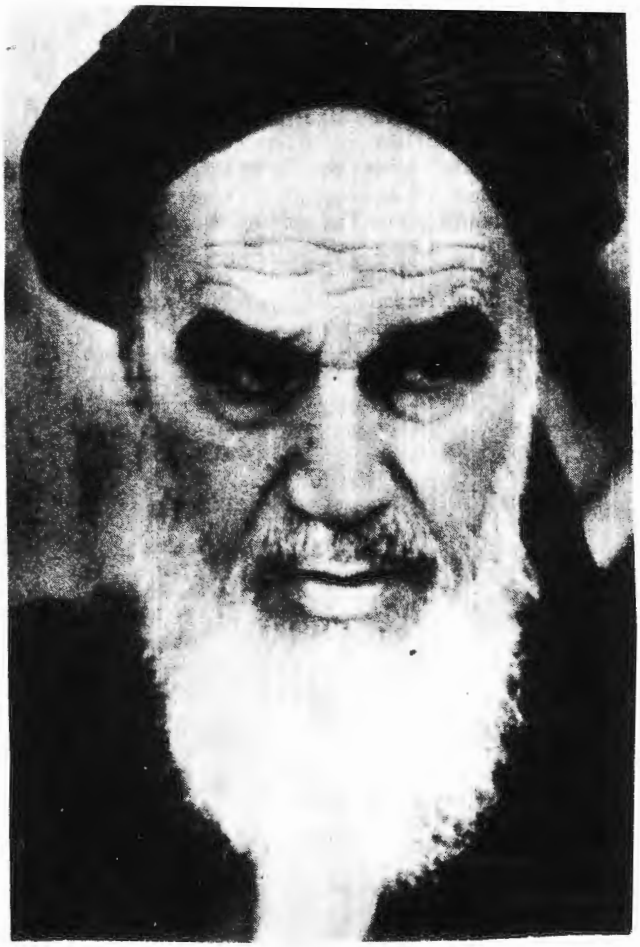
به هرحال قانون مصونیت ومعافیت مستشاران نظامی آمریکا پس از آن همه سروصداو اعتراض بالاخره درتاریخ۲۳/ ۲/ ۱۳۵۸ پس از سقوط رژیم ازطرف شورای انقلاب لغو شد به این صورت:

ماده واحده - قانون مصوب ۲۱مهرماه ۱۳٤۳ راجع به استفاده مستشاران نظامی آمریکا درایران ازمصونیت های خاص و معافیت قرارداد وین لغو می گردد. نخست وزیر - وزیردادگستری

شورای انقلاب با تصویب این متن ماده واحده به این امر خاتمه داد.

هویدا هم در دادگاه اسلامی دراین باره چنین گفت:

من موقع طرح لایحه در مجلس چون وزیردارائی بودم در کنفرانس اوپك در خارج ازکشور به سر می بردم. بنده هم معتقدم اگر می خواستند به مستشاران مصونیت بدهند آنهارا عضو سفارت می کردند که به طور دیپلماتیك مصونیت داشته باشند که قلب عده ای جریحه دار نگردد. اگرچه بالایحه مخالف بودم ولی چون عضویت دولت را داشتم باید مسئولیت را قبول کنم.



تبعید خمینی (ازایران)

بااین که حسنعلی منصور دراوایل زمامداری خودسعی داشت با روحانیون حسن رابطه داشته باشد و ازوجود افرادی نظیر دکتر جواد صدر و نصیر عصار که با روحانیون روابطی داشتند استفاده کند ولی نطق های تند خمینی علیه اقدامات دولت منصور مخصوصاً درباره تصویب لایحه مصونیت مستشاران نظامی موجب شد که تصمیم به تبعید خمینی ازایران گرفته شود.

به همین جهت روزنامه های آن روزتهران چنین نوشتند:
(طبق اطلاع موثق و شواهد و دلائل کافی چون رویه آقای خمینی و تحریکات مشارالیه برعلیه منافع ملت ایران و امنیت و استقلال و تمامیت ارضی کشور تشخیص داده شده لذا درتاریخ ۱۳ آبان ۱۳٤۳ ازایران تبعید گردید.)

* * *

ماهنامه روزگارنو مطلب زیررا از کتاب (حاشیه ای برتاریخ) چنین نقل کرده است:

درآبان ماه ٤۳ در یکی از میهمانیهای شبانه کاخ سعدآباد منصور مدتی باشاه صحبت می کند. شاه فردوست را می خواهد و می گوید (حسین ببین نخست وزیرچه می گوید)منصور به فردوست می گوید فرداصبح خمینی باید ازایران تبعیدگردد. فردوست چون مایل به این کار نبود می گوید این قبیل امور با پاکروان است. شاه می گوید این دستوررا به پاکروان ابلاغ کن. فردوست بلافاصله تلفن پاکروان را می گیرد و به اتاق شاه وصل می کند و شاه می گوید باید فوراً خمینی ازایران تبعید گردد. روزبعد پاکروان به سرهنگ مولوی دستور می دهد و اوهم با صدنفر (رنجر) به قم می رود و خمینی را با خشونت دستگیر کرده به تهران می آورد. فردوست ازروش خشونت ناراحت می شود زیراشاه دستور خشونت نداده بود. اول می خواهنداورا با اتومبیل به ترکیه ببرند ولی بعداًتصمیم گرفته می شود با هواپیمای نظامی آیت الله را به آنکارا ببرند و شاه هم می گوید کار صحیحی است.

* * *

نشریات رژیم اسلامی می نویسند: شب ۳۱ آبان ۱۳٤۳ عده ای کماندو و چترباز مسلح به قم رفته و ازبام ودیوار منزل آیت الله خمینی بالارفته و آیت الله با سپردن مهر و امضای خود به رسم امانت به بانو خمینی و گفتن این که (شمارا به خدا می سپارم) به اتفاق مأمورین ازخانه خارج می گردد. ازآنجا یکسره با اتومبیل بنز

به فرودگاه مهرآباد رفته و درآنجا سرهنگ مولوی گذرنامه را به ایشان داده و می گوید شما اکنون به ترکیه می روید و به زودی خانواده شما به شما ملحق خواهند شد.آیت الله درهواپیما کنار سرهنگ افضلی می نشیند و سرهنگ افضلی می گوید اگر مایل باشید می توانید تاپایان سفر در کابین هواپیما باشید و مناظر را تماشا کنید. به همین جهت آیت الله تا رسیدن به فرودگاه در کابین هواپیما بود.

به دنبال این اقدام دستوربازداشت مصطفی خمینی هم صادر می گردد و پس از این که ۵۷ روز زندانی بود روز ۸ دی ماه اززندان آزاد می گردد. سرهنگ مولوی ازاو قول گرفته بود که پس از پایان دیدوبازدید در قم به تهران بیاید و به ترکیه برود. چون روز موعود نیامد سرهنگ بدیع رئیس ساواك قم اورا دستگیر کرده به تهران اعزام و با هواپیما به ترکیه فرستاده شد. به دنبال تبعید آیت الله علماء و روحانیون به انتشار اعلامیه هائی پرداخته که در این بین فعالیت آقایان میلانی - شریعتمداری - قمی - گلپایگانی خیلی زیاد بود. آیت الله میلانی طی تلگرافی به روحانیون یادآورشد (با تبعید آیت الله خمینی به ترکیه نسبت به ایشان که از مراجع تقلید هستند و مصونیت قانونی دارند تهمت های ناروا می زنند و بی احترامی می نمایند. اولیای اموربباید بدانند ایشان تنها نیستد بلکه لسان ناطق همه مجامع روحانی و مذهبی هستند)

***

آیت الله قمی که اکنون شدیدترین مبارزات را با رژیم خمینی دارد و در کهولت عمر جانش در خطر است چنین یادآور شده است. خبر تبعید آیت الله خمینی موجب تأثر می باشد. بسیار جای تأسف است که یك مرجع تقلید را که هدفی جز دفاع ازاسلام و قرآن و عظمت کشور ندارد مورد تهمت های ناروا قرارداده با این که مصونیت قانونی دارد مورد هتك احترام قرار می دهند. مگر نمی دانند که ایشان زبان گویای روحانیت و بیان کننده خواسته های

واقعی همه مسلمانان جهان هستند.

آیت الله شریعتمداری که بزرگ ترین حامی و پشتیبان خمینی یود با انتشار اعلامیه ای به (مصونیت روحانیون) اشاره کرده و اقدام دولت و رژیم را تقبیح نمود. شریعتمداری هرگز باور نمی کرد رژیم خمینی که ساخته و پرداخته خوداو می باشد چه به روزش می آورد. اورا مورد شدیدترین اهانت ها و اتهامات قرار می دهد که تا کنون درتاریخ شیعه سابقه نداشته است.

خمینی که سالیان دراز در سایه (مصونیت مرجع تقلید بودن) توانست خودرابه مقام ریاست کشور برساند دستور داد شدیدترین اهانتهارا به شریعتمداری بکنند و نشریات رژیم نیز زشت ترین اتهامات را به این مرجع تقلید بزنند و ثابت کنند که یك مرجع بزرگ تقلید مثل شریعتمداری راهم می توان (خلع لباس) کرد یا تهدید به این امر نمود.می توان مرجع تقلید را وادار نمود که به رادیو بیاید و ازرئیس مملکت وحاکمان بااشك وزاری و التماس تقاضای بخشش کند.



آیت الله قمی



وقتی آیت الله خمینی ازایران تبعید شد آیت الله شریعتمداری وآیت الله قمی به شدت اعتراض کردند وازمقامات مملکتی خواستار بازگشت خمینی شدند.

وقتی خمینی به قدرت رسید اقداماتش مورد اعتراض آنها قرار گرفت.آیت الله شریعتمداری مورد شدیدترین حملات واقع وسرانجام تهدید به (خلع لباس شد). آیت الله قمی در مشهد تحت نظر قرارگرفت که هنور هم این وضع ادامه دارد.

حزب سازی در ایران

ونقش احزاب دولتی در کشور

ازبدو مشروطیت که افکار و اندیشه های آزاد منشی در کشورما نشو و نما کرد فکر تأسیس حزب نیز همواره مورد بحث و گفتگو بود ولی هیچگاه یك حزب مهم و اساسی تأسیس نشد. هرچند بار گروهی از دولتمردان و مردان سیاسی دور هم جمع می شدند و نام حزبی را بر روی خود می نهادند ولی پس از چندی این تشکیلات بهم می خورد. تنها حزبی که با اصول حزبی در کشور ما تأسیس گردید حزب توده ایران بود که در جلدنهم به تفصیل درباره آن مطالبی انتشار یافت که این حزب هم با پشتیبانی شوروی ها نضج گرفت و به همان علت هم تشکیلات آن ازهم گسست.

در جلد قبلی کتاب به نام احزاب و جمعیت هائی که در دوران مشروطیت به وجود آمده اشاره شد ولی در روزنامه ها و مطبوعات نام احزاب مزبور زیر دیده شده که برای تکمیل مطالب قبلی انتشار می یابد.

حزب استقلال به رهبری عبدالقدیرآزاد - حزب خلق زیر نظر حائری زاده و دکتر شایگان - مجمع مسلمانان مجاهد به رهبری شمس قنات آبادی و مصطفی کاشانی - حزب زحمتکشان ملت ایران به

رهبری دکتر بقائی با همکاری علی زهری - خلیل ملکی - دکتر سپهبدی - محمدعلی خنجی - حسین ملك که بعد ازجدائی از دکتر بقائی، گروهی ازآنها به رهبری خلیل ملکی حزب نیروی سوم راتأسیس نموده با دکتر مصدق همکاری کردند. همچنین سازمان نظارت برآزادی انتخابات و سازمان نگهبانان آزادی از طرف دکتر بقائی تأسیس گردید.

حزب پان ایرانیست که در سال های پس از شهریور ۲۰ تأسیس شد و دردوران حکومت مصدق به دوگروه تقسیم شدند. محسن پزشکپور - دکتر فضل الله صدر - دکتر محمد رضا عاملی تهرانی و گروهی دیگربه عنوان پان ایرانیست ماندند و داریوش فروهر وچندتن دیگر حزب ملت ایران را تأسیس نمودند که با مصدق همکاری کردند و هنوز هم ازطرفداران مصدق می باشند. بعداً دکتر صدر نیز حزب ایرانیان راتشکیل داد.

حزب آریا به رهبری هادی سپهر تشکیل شد که ازدو چشم نابینا بود ولی فعالیت شدیدی داشت. حزب سومکا به رهبری دکتر منشی زاده تشکیل گردید و افرادی نظیر داریوش همایون با او همکاری داشتند.

ولی حزب ایران نوین و حزب مردم و حزب رستاخیز نقش مهمی در تاریخ معاصر ایران داشته اند.

مجله هفتگی ارتباط چاپ لندن درباره وضع دبیران کل احزاب پس از سقوط رژیم چنین می نویسد:

دبیران کل احزاب مستقل، چپ، راست، این روزها چه می کنند؟

درمیان احزاب مختلف ایران، دبیران کل حزب توده سرنوشت تلخی داشتند، دو تن ازآنان دکتر رادمنش و ایرج اسکندری در غربت مردند و سومی دکتر کیانوری سال های جوانی را در تبعید گذرانید و سر پیری به زندان جمهوری اسلامی افتاده است.

دبیران کل احزاب ایران نوین، مردم و رستاخیز اغلب زنده بوده و بیشتر درخارج به سر می برند.

امیرعباس هویدا تنها دبیرکلی از احزاب می باشد که اعدام شده است. دکترکاسمی دبیر کل حزب ملیون، پروفسور عدل و محمد فضائلی دبیران کل حزب مردم در تهران به سر می برند. عطاءالله خسروانی و دکتر منوچهر کلالی دبیران کل حزب ایران نوین در فرانسه ، دکتر کنی دبیر کل حزب مردم در سویس و دکتر جمشیدآموزگار و دکتر محمد باهری دبیران کل حزب رستاخیز در واشنگتن زندگی می کنند. دکتر احمد امامی دبیر کل حزب ملیون و دکتر ناصر عامری دبیرکل حزب مردم قبل ازانقلاب در ایران درگذشتند که علت مرگ دکترعامری تصادف اتومبیلش با یك گاو در جاده بندر پهلوی - رشت بود. محسن پزشکپور دبیرکل حزب پان ایرانیست که بعداز انقلاب به خارج ازکشور آمده بود، سال گذشته براثر تنگناهای زندگی و سرخوردگی، به ایران بازگشت. دکترفضل الله صدر دبیرکل حزب ایرانیان نیز که مدتها درلندن زندگی می کرد، اکنون همراه باخانواده اش درکانادا به سر می برد.

درمیان دبیران کل احزاب، دکتر منوچهر کلالی بعداز انقلاب به فعالیت سیاسی پرداخت و مدتها گروه مشروطه خواهان را رهبری می کرد و با رضا پهلوی همکاری نزدیك داشت. دکتر مظفر بقائی دبیر کل حزب زحمتکشان نیز در زندان جمهوری اسلامی به سر برد و پس ازآزادی از زندان درگذشت. خلیل ملکی سال ها قبل از سقوط رژیم باسختی و تنگدستی زندگی را ترك گفت. دکتر منشی زاده نیز درآلمان تدریس می کرد که چندسال قبل فوت کرد.

حزب دولتی

اولین حزب دولتی که درایران به وجودآمد (حزب دموکرات ایران) بود که قوام السلطنه در هنگام نخست وزیری و زمانی که قدرت کامل را در دست داشت تأسیس نمود.

روز ۲۰ تیرماه ۱۳۲۵ قوام السلطنه درکاخ ییلاقی وزارت امورخارجه تشکیل حزب دموکرات را اعلام داشت.

روزنامه داد درهمان موقع چنین نوشت: ازساعت ۵ بعدازظهر دیروز در کاخ ییلاقی وزارت امور خارجه در حضور نخست وزیر و هیئت دولت و بیش ازپانصد نفر ازاعضای هیئت موسس حزب دموکرات ایران و شرکت متجاوز ازچند صدنفر افراد ورزیده کلاس رهبری و پهلوانان باشگاه ببر که برای عضویت در حزب نام نویسی کرده بودند جلسه عمومی حزب تشکیل و سازمان اصلی به شرح زیراعلام گردید:

کمیته مرکزی: قوام السلطنه - مظفر فیروز - ابوالحسن صادقی - سردار فاخرحکمت - محمدولی میرزا فرمانفرمائیان - ابوالحسن حائری زاده - موسوی زاده - محمود محمود - زین العابدین فروزش - ابوالحسن عمیدی نوری - سیدهاشم وکیل - حسن ارسنجانی.

کمیسیون های حزب عبارت اند از:

کمیسیون تشکیلات مرکز : احمد آرامش - محمد درخشان - جواد گنجه ای - خسرو هدایت - حسین مکی - مصطفی فرداد - دکتر هدایتی - کاظم نراقی - موسوی زاده.

کمسیون تبلیغات مرکز : عبدالرحمن فرامرزی - حسن ارسنجانی - محمود محمود - احمد ملکی - فروزش - قهرمان - ارباب زاده - فرهنگ - حمید رضوی - منوچهر قیائی.

کمیسیون بازرسی و انتظامی و محاکمات : دکتر حسین پیرنیا - اسدالله مبشری - دکتر افخم حکمت - مهندس انصاری - دکتر نصیری - وزیری - مهندس شریف امامی - اسفندیار بزرگمهر - حائری زاده - عمیدی نوری.

اعضای کمیسیون مالی : غلامحسین فروهر - ابوالقاسم امینی - رضا صفی نیا - مهندس نیر نوری - دکتر محمد شاهکار

- گوهریان - محمد ولی فرمانفرمائیان - احمدآرامش.

رسول مهربان می نویسد: حضور فعالانه افرادی نظیر ملك الشعرای بهار - عبدالرحمن فرامرزی - محمود محمود - حائری زاده - دکتر پیرنیا - دکتر مهدی بهار - عباس شاهنده - محمد فرهمند - احمد ملکی - مهندس شریف امامی - دکتر شاهکار - شمس الدین امیرعلائی - دکتر شایگان - مهندس رضوی - اسدالله مبشری و گروه کثیری ازتکنوکرات های جوان وخانزاده های تحصیل کرده در حزب دموکرات ایران و تأیید قابل توجهی ازعلمای درباری و تعهدات قوام درباره آزادی اجتماعات و احزاب و اصلاحات اجتماعی حیثیتی کاذب و مسحور کننده برای حزب دموکرات ایران به وجود آورد که هیچ مدعی خدمتگذاری نمی توانست با آن مخالفت کند. بنا براین احزاب موتلفه به ویژه حزب توده ایران با تصرف چند وزارتخانه شروع به همکاری با دولت نمودند. اما همین همکاری ۷۵ روزه سه وزیر حزب توده با دولت قوام، موجب عکس العمل شدید امپریالیسم شد.

***

حزب دموکرات ایران که در سراسر کشور تشکیلات وسیعی داشت سرانجام در انتخابات پیروز شد و قوام السلطنه با استفاده ازکلیه امکانات دولتی کرسی های مجلس شورای ملی را به دوستان و نزدیکان خود اختصاص داد تا بتواند سال های دراز در مقام نخست وزیری آن هم نخست وزیری مقتدر به کار ادامه دهد. ولی سرانجام همان مجلس خودساخته رأی عدم اعتماد به قوام داد و (جناب اشرف) را معزول و ناکام به خانه خود فرستاد و حزب دموکرات هم بساط خودرا جمع کرد و اسناد و مدارك حزبی هم به دنبال اعلام جرم ها به کاخ دادگستری فرستاده شد.

سال ها ازتأسیس حزب دولتی خبری نبود تا این که در زمان نخست وزیری دکتر اقبال که پایه های رژیم سلطنت ازهر حیث محکم شده بود شاه به فکر تأسیس حزب افتاد و حزب (ملیون) از طرف

دکتر اقبال و با رهبری نخست وزیر تشکیل و حزب مردم نیز بارهبری امیراسدالله علم به وجودآمد که در جلد قبلی درباره آن مطالبی انتشار یافت. ولی با تغییر دولتها این دو حزب هم بساطشان جمع شد. حتی امیراسدالله علم وقتی دولت خود را - تشکیل داد با این که عده ای فکر می کردند دولت حزب مردم است ولی علم که نخست وزیری خودرا در اثر نزدیکی به شاه به دست آورده بود هیچگونه حقی برای حزب مردم قائل نبود و خودرا نخست وزیر غیرحزبی معرفی کرد

حزب سوسیالیست ایران

بعدازشهریور ۲۰ گاهگاهی احزاب و سازمان هائی تشکیل می شد ولی در کوتاه مدت متلاشی می گردید یا حین تشکیل ازبین می رفت. ازجمله تشکیل حزب سوسیالیست ایران بود که رهبری آن را سردارفاخرحکمت رئیس مجلس شورایملی بر عهده داشت وبا انتشار اعلامیه ای چگونگی تأسیس حزب رااعلام نمود که قبل ازاین که صاحب تشکیلاتی بشود ازبین رفت. روزنامه هدف ارگان حزب سوسیالیست ایران درتاریخ یکشنبه ۲۳ مرداد ۱۳۲۸ اعلامیه زیررا منتشر ساخت.

هموطنان:

وضع ایران برمردم بصیر و بی غرض این کشور پنهان نیست و همه می دانند که دراین کشور باستانی که روزی درپهنهء وسیع آن مردمی خوشبخت و مرفه با کمال فراغت خاطر زندگی می کردند و ازنظر آسایش مادی که داشتند درپیش راه جهانیان چراغ هدایت می گرفتند و مشعل علم و هنر درآن مانند آتش مقدس ایرانیان باستان همواره فروزان بود، امروز مردمی زندگی می کنند که قریب به نه عشر آنها ازآنچه در دنیای متمدن برای افراد بشر ازلوازم عادی و معمولیست برخوردارنیستند. قوانین مملکت یا به طور کامل تدوین نشده و یا ازنظر آنکه قاطبهء مردم هنوز رشد فکری نیافته اند

مورد احترام نیست و بدون تبعیض به موقع اجرا گذاشته نمی شود. عدالت اجتماعی که موجب بقاءو نیك بختی مردم است مورد توجه نیست و مردم این کشور نمی توانند به اقتضای لیاقت و ابتکارشان ازمواهب خدادادی که دراین کشور به ودیعت نهاده شده است بهره مند باشند. قسمت عمده ای ازاراضی پهناور ایران عملاً به قطعات بسیار بزرگ تقسیم شده و هرقسمت به تملك سرمایه دارانی درآمده است که نه توانائی آن رادارند که ازاستعداد طبیعی زمین حد اکثر استفاده راببرند و اراضی را آباد نمایند و نه حاضرند آنچه رادر نتیجهء کار و زحمت افراد حاصل می شود به تناسب زحمات و ارزش کار هرکس توزیع و تسهیم نمایند.

متأسفانه فقر و ناپاکی و بیماری و پریشانی برکشور مسلط است. برای اصلاح این معایب و مبارزه باعواملی که برای فرو ریختن شالوده حیات اجتماعی درکارند تنها راه علاج این است که بین طبقات روشنفکر این کشور و کلیه علاقمندان به بقا وسعادت ایران وحدت فکری و توحید نظر و اراده پدید آید و همه دست به دست همدیگر داده با معاضدت هم و بدون اینکه نیت خیرآنها آلوده به اغراض و مطامع فردی و آنی باشد برای بهبود اوضاع اجتماعی و اقتصادی این کشور خدمت کنند وبه رفع مفاسد بپردازند.این وحدت ملی که منظور عملی روشنفکران و اصلاح طلبان واقعی ایران است چنان که اوضاع روزگار و تحولات جهانی ثابت کرده است جز با استقرار عدالت اجتماعی صورت پذیر نیست و به دست آوردن این هدف نیز با پیروی روش سوسیالیسم که بااوضاع ایران و سلطنت مشروطه منطبق و با سنن ملی ماسازگار و ملایم گردد ممکن خواهد بود. چنان که باید مالکیت اختصاصی و آزادی فردی تاحدودی که به مصالح اجتماعی مضر نباشد محترم شناخته شود و کلیه دستگاههای تولید به نفع اکثریت جامعه به کار بیفتند و طبقه فقیر کنونی در نتیجه کار به تدریج دارای زندگانی مرفه و مزد بیشتر و صاحب دارایی و پس انداز گشته روی هم رفته خود و خانواده آنها

زندگانی آسوده و سالمی داشته باشد.

برای وصول به آرزوهای فوق، حزب سوسیالیست ایران ازیك عده علاقمندان به ترقی و سربلندی ایران وسعادت و رفاه مردم این مرز و بوم تشکیل یافته است تا به کمك ایرانیان پاکدامن و شرافتمند، این مفاسد را ازایران مرتفع سازند و یك جامعهء مترقی و مرفه به وجودآورند و اینك هموطنان عزیز را دعوت می کنند که با شرکت در حزب سوسیالیست ایران که هیچ نیتی جز خدمتگذاری به این وطن عزیز شائق تشکیل دهنده آن نبوده در ترقی و تعالی ایران سهمی داشته باشند تا به یاری خداوند متعال زنگ رذایل و تیرگی مفاسد ازچهرهء این کشور زدوده گردد و در میان عالم مترقی، مردم این سرزمین هم ازعدالت اجتماعی و آزادی و علم و دانش و وسائل بهره مند شوند و سطح زندگی مردم دائماً بالاتر برود و سیر ترقی و تکامل آن به هیچ وجه متوقف نماند.

ما در این نیت به مشیت خداوند متعال و اراده و ایمان تزلزل ناپذیر خود و پشتیبانی افراد صالح ایرانی متکی هستیم و چون نیت ما ازمقاصد و اغراض پیراسته است اطمینان داریم که دراین مبارزه مقدس پیروزخواهیم بود.

رضا حکمت (سردارفاخر) - دکترجلال عبده - دکترعبدالحمید زنگنه - دکترغلامرضا کیان - دکتر فتح الله جلالی - دکترلطفعلی صورتگر - دکتر علیقلی اردلان - دکتر محمدعلی هدایتی - دکتر اسدالله آل بویه - دکتر محمود مهران - سیف الله نواب - علی اکبر خسروپور - دکتر ابراهیم چهرازی - دکتر ابراهیم خلیل عالمی - دکتر تقی بهرامی - دکتر علی اصغر پور همایون - دکتر غلامحسین افخم حکمت - دکتر علی جلالی - دکتر خلیل فلسفی - مسعود معاضد - حسین گونیلی - محسن علامیر - دکتر خان بابا بیانی - دکتر محمود کیهان - دکترموسی عمید - دکتر عیسی سپهبدی - اسفندیاری - دکتر حسین پیرنیا - دکتر فضل الله مشاور - دکتر محمدعلی ملکی - احمد اعظم زنگنه - محمدقلی

قوامی - مهدی معین زاده باقری - دکتر عبدالحسین طبا - سلیمان ضیاء ابراهیمی - عسگر صاحب جمع - عبدالله عدل اسفندیاری - دکتر رضا سرداری - دکتر احمد دیبا - مهندس احمدآهی - جلال الدین کیهان - اکبرسالار بهزادی - مهندس ابوطالب گوهریان - عباس نراقی - دکتر مهدی بیانی - دکتر صادق آهی - دکتر حسین افشار - دکتر سیداحمدامامی - دکتر رحمت الله امین فر - دکترمحمد صدری - دکتر ابوالقاسم رستگار - مهندس محسن فروغی - دکتر جهانشاه صالح - دکتر ابوالحسن شیخ - دکتر محمد شاهکار - دکتر حسن ستوده - دکتر زین العابدین شیدفر - ابوالحسن رضوی شیرازی - عباس اسلامی - دکتر محمود کورس - علی بزرگ نیا - جلال الدین عقیلی - حسین نواب یزدی - مهندس رضا گریست - علی اصغر اربابی - محمد یزدان فر - مصطفوی - مهندس محمد مظفری زنگنه - دکتر فریدون زرین - مهندس عباس زاهدی - مهندس نصرت الله دوستدان - مهندس علی اصغرشیمی.



حسنعلی منصور و امیرعباس هویدا که هنگام خدمت در وزارت امورخارجه باهم دوست شده بودند همه جا در کنار هم قرارداشتند. هردونخست وزیر شدند - با دوخواهر ازدواج کرده باجناق شدند. هردوباترور و اعدام زندگی را ترك گفتند.

دراین عکس حسنعلی منصور و امیرعباس هویدا درکنار مرشد خود عبدالله انتظام دیده می شوند که مردی شریف و انسانی وارسته و نیکنام بود.

ازگروه (مترقی) تا حزب ایران نوین

ازروزی که حسنعلی منصور نزدیکی خودرا به شاه حس کرد و احتمال می داد که روزی بتواند به مقام نخست وزیری برسد به جمع آوری دوستان و نزدیکان خود و افراد تحصیل کرده ازهرگروه و دسته ای پرداخت تا توانست شالوده (حزب ایران نوین) را بریزد.

وقتی هم فرمان نخست وزیری را دریافت کرد کوشش بیشتر داشت تا باتحکیم پایه های حزب ایران نوین سالیان دراز در مقام نخست وزیر باقی بماند.

حسنعلی منصور بدواً درمقام نمایندگی مجلس (فراکسیون ششم بهمن) راتأسیس کرد و ازهمه گروههائی که نقشی درانقلاب سفیدداشته و درمجلس نمایندگانی ازآنها حضورداشتند دعوت کرد که جزو موسسین گروه باشند. (گروه اصلاحات ارضی - گروه کارگران - گروه تعاونی ها و دیگران)

منصور می خواست بگوید فقط گروه او(پاسدارانقلاب شاه و مردم) هستند و ازهمین جهت درنطق های خود می گفت این گروه برای پاسداری ازاصول انقلابی به وجودآمده که شاهنشاه اساس آن رابنیان نهادند که این امر به سایرگروهها ازجمله حزب مردم که خودرا شریك دربرنامه های انقلاب سفید می دانستند ناگوارآمد. به همین جهت نام فراکسیون(ازششم بهمن) به(ایران نوین) تبدیل شد.

بدواً رهبر فراکسیون در مجلس حسنعلی منصور بود که پس ازاین که به مقام نخست وزیری رسید محسن خواجه نوری درمقام رهبری فراکسیون قرارگرفت.

فراکسیون مستقل

وقتی منصور درداخل مجلس به گردآوری وکلا می کوشید گروهی ازنمایندگان مجلس که نمی خواستند با او همکاری کنند به فکر افتادند که دورهم جمع شده فراکسیونی تأسیس کنند. نویسنده کتاب ازآن جمله بودم که اعتقاد داشتم در مقابل آن فراکسیون که جنبه دولتی به خود خواهدگرفت فراکسیونی تأسیس کنیم و نام (مستقل) راپیشنهاد کردم که مورد قبول قرارگرفت و در کوتاه مدت حدود ٦٠ تن ازنمایندگان ابراز تمایل به همکاری کردند.

یك روز حسنعلی منصور در مجلس ازنگارنده خواست که با او ودولتی که بعداً تشکیل خواهدداد همکاری کنم. به اوگفتم علاقه ای به کار دولتی ندارم و می خواهم در مجلس باشم و اکنون نیز با دوستان دیگری که در مجلس داریم فراکسیون مستقل راپایه گذاری کرده ایم. منصور گفت این کار شما نتیجه ای ندارد و مصراً ازمن خواست که ازشرکت در فراکسیون مزبور خودداری کنم. گفتم چون پایه گذار آن بوده ام برایم امکان پذیر نیست. چندروز بعد دکتر اقبال گفت حضور اعلیحضرت بودم و فرموده اند به الموتی بگوئید او وگروه روزنامه نگار مجلس وارد هیچیك از دسته های پارلمانی نشوند چون روزنامه نگاران بایدآزادی عمل داشته باشند و اگر وارد این گروهها گردند نقش مستقل روزنامه نگاری آنها ازبین می رود. موضوع را با دوستان روزنامه نگار نماینده مجلس مطرح کردم، آنهاهم تأیید نمودند وبه همین جهت ازشرکت درفراکسیونهای مجلس صرفنظر کردیم. بعداً منصور به من گفت مراتب را به عرض رساندم و گفتم مصلحت این است که روزنامه نگاران وارد هیچیك از فراکسیون ها نگردند.

پس ازچندی فراکسیون حزب مردم به رهبری رامبد تشکیل خودرا اعلام داشت و بالنتیجه ازاعضای فراکسیون مستقل کاسته شد و تعداد آن از ۶۰ نفر به حدود ۲۰ نفر رسید که نتوانست نقش مهمی در مجلس داشته باشد. فقط هنگام طرح لایحه کاپیتولاسیون اعضای فراکسیون مستقل همه به لایحه رأی کبود دادند.

اما تأسیس حزب دولتی با روی کار آمدن دولت منصور وضع جدی تری به خود گرفت و نخست وزیری که متکی به برنامه های اقتصادی و مالی بود و دوران نخست وزیری اش را طولانی می دانست (گروه مترقی) را که ازدوستان نزدیك خود تشکیل داده بود به (حزب ایران نوین) مبدل ساخت و با عنوان این که (پاسدار انقلاب شاه و مردم) می باشد در مجلس فراکسیون پارلمانی حزب ایران نوین را تشکیل داد

***

ازاسناد به دست آمده ازسفارت آمریکا درتهران این مطلب درباره گروه مترقی انتشاریافته است: درسال ۱۹۶۳ شاه اعلام کرد که (گروه مترقی) مورد حمایت او می باشد. اعضای گروه به بحث پیرامون آینده سیاسی ایران پرداختند که در همان سال حزب ایران نوین تأسیس شد. به دستورشاه عطاءالله خسروانی و نصرت الله معینیان به این حزب پیوستند. خسروانی بعدها دبیرکل حزب ایران نوین شد و چندی بعد به علت اختلاف با هویدا کابینه را ترك گفت ولی همچنان مورد اعتماد شاه بود درسال ۱۹۷۴ شاه به طور پنهانی به وی دستورداد که حزب ایران نوین را برای تجدید سازمان مورد بررسی قراردهد. گزارشی که وی دراین زمینه به شاه داد احتمالاً یکی ازعوامل انحلال حزب در سال ۱۹۷۵ بود.

سه تن ازاعضای کابینه منصور و هویدا ازاعضای گروه به حساب نمی آمدند (جمشیدآموزگار - مهرداد پهلبد - منصور روحانی). تمام اعضای کابینه تحصیلات دانشگاهی و اکثراً هم درخارج داشته اند. پهلبد و هوشنگ انصاری ازموارد استثنائی

بودند.

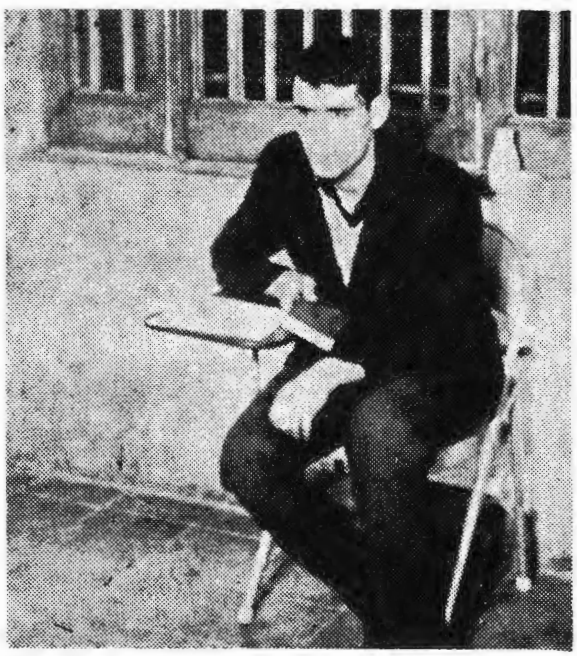
شاه درانتصاب اعضاء کابینه نقش اساسی ایفامی کند. علت طولانی شدن وزارت بعضی ها دلائلی دارد. پهلبد به خاطر همسری شمس پهلوی - جمشیدآموزگار ازدیرباز موردلطف شاه بود.

***

گزارش ۱۱ آوریل ۱۹۷۵ - ۲۲ فروردین ۱۳۵٤ سفارت آمریکا درایران به وزارت امورخارجه آمریکا:

حزب ایران نوین یك حزب سیاسی وسیع به مفهوم غربی نبود و نمی توانست ازچنان وسعتی برخوردارگردد. با این حال نوعی سازمان گسترده بود که به استثناء حزب غیرقانونی توده هرگز در ایران چنین سازمانی وجود نداشته است. اعضای آن اصولاً برای طی مدارج عالیه به آن می پیوستند ولی این حزب عامل گسترش نفوذ و قدرت رهبران خودعلی الخصوص نخست وزیر هویدا بود. حزب ایران نوین باسازمان سراسری اش با بافت های قدرت محلی مرتبط شده بود، در نتیجه تماس با مراکز تجاری، رابطه صمیمانه با سازمان امنیت (به واسطهء رابطه نزدیك هویدا با پرویزثابتی) و موفقیت در پرکردن تمام موقعیت های مهم دولتی توسط اعضاء خود قدرتی عجیب برای خود فراهم آورده بود. این حزب در زمینهء سیاست خارجی نفوذی نداشت لیکن طی مدت ده سالی که به قدرت رسیده و به عنوان پاسدار انقلاب شاه و مردم عمل کرد با اجراء اهداف وسیع خود توانسته بود به انقلاب هویت بدهد. اکثر افرادی که در سمت های عالی بافت حزب قراردارند موقعیت خودرا مرهون هویدا دانسته چون در مدت نخست وزیری اش پایگاه قدرت بسیار عظیمی را در حزب بنا نهاده است.

می گویندهویدامعتقد است که اونیزفردی واقع گراست که در نتیجه خدمت، موفقیت سیاسی بسیاری به دست آورده وقدرت خود راآن چنان محدود ساخته تا موجبات نارضایتی شاه رافراهم نسازد.



محمد بخارائی، قاتل حسنعلی منصور نخست وزیر

ترورحسنعلی منصور هنگام ورود به مجلس

درحالی که حسنعلی منصور در اجرای برنامه های خود تلاش می کرد و خودرا از هرجهت موفق می دانست و با تحکیم پایه های حزب ایران نوین تصور می کرد دولت او سال ها دوام خواهد داشت و خود را برای شرکت در مراسم جشن ششم بهمن آماده می ساخت روزاول بهمن ماه سال ۱۳۴۳ هنگام پیاده شدن ازاتومبیل در مقابل در ورودی مجلس شورای ملی مورد اصابت چند گلوله از طرف محمد بخارائی قرار گرفت.

بخارائی عضو فدائیان اسلام بود که قبلاً هم اعضای دیگر گروه، رزم‌آرا و هژیر نخست وزیران قبلی را ترور کرده و با این که رهبران فدائیان اسلام ازجمله نواب صفوی اعدام شده بودند ولی اقدامات تروریستی آنها ادامه داشت.

وقتی منصور ترور شد نویسنده کتاب در جلسه علنی مجلس شرکت داشتم که برای لحظه ای ازتالار خارج شدم. یکی ازکارکنان مجلس به من گفت نخست وزیر را جلوی مجلس ترور کردند.به سرعت خودرا به تالار جلسه علنی رسانیده به مهندس ریاضی گفتم چنین وضعی پیش آمده و بهتر است جلسه را به عنوان تنفس تعطیل کنید. رئیس مجلس هم که خیلی ناراحت شده بودناگهان زنگ جلسه را به صدا در آورد و(گفت با اجازه همکاران محترم چند لحظه تنفس داده می شود). وقتی جلسه ختم شد متفقاً به کنار در ورودی مجلس رفتیم معلوم شد هنگامی که نخست وزیر ازاتومبیل خود پیاده شده و قصد داشت به سوی مجلس بیاید مورد اصابت گلوله قرار گرفته که به زمین می افتد و ضارب قصد فرار داشته توسط راننده دکتر بقائی یزدی نماینده مجلس که درآنجا حضور داشته دستگیرمی گردد. منصور با عجله به بیمارستان پارس برده می شود.

وقتی جلسه مجلس تعطیل شد و همه وکلا به سرسرا آمدند این طورصحبت شد که خوب نیست جلسه را تعطیل کرده و مجدداً تشکیل ندهیم و این نشانه ترس و کلا خواهد بودبهتر است مجدداً جلسه تشکیل شود. به نخست وزیری تلفن کردیم و ازدکتریگانه خواستیم که فوراً به مجلس بیاید و همان لایحه ای را که نخست وزیر می خواست به مجلس بدهد تقدیم کند. ازقرار معلوم لایحه هم مربوط به نفت و روابط کنسرسیوم بود که وقتی لایحه تقدیم شد نگارنده و چندتن دیگر ازنمایندگان به صحبت پرداخته و یادآور شدیم که ازخبر ترور منصورهمه ناراحت هستند ولی تروریست ها باید بدانند که با این قبیل اقدامات کارهای مملکت دچار وقفه نمی شود و چرخ انقلاب سفید ازحرکت نمی ایستد. با ترور منصور که امیدواریم

حالش بهبود یابد همکارانش به کار ادامه می دهند و اگر هم خدای نخواسته سلامت خودرا باز نیابد صدها منصور دیگر هستند که می توانند در گردش چرخ های مملکت به تلاش و اقدام مشغول گردند. نمایندگان از موافق و مخالف هم آهنگ با یکدیگر حادثه ترور را محکوم نموده و دولت هم لوایح خودرا تقدیم داشت. سپس اعلامیه دولت درساعت ۲ بعد از ظهر به این شرح از رادیو پخش گردید:

ساعت ۱۰ صبح امروز در موقعی که جناب آقای نخست وزیر در مقابل در ورودی مجلس شورای ملی از اتومبیل پیاده می شدند مورد سوء قصد جوانی که طبق اوراق محتوی جیب او(محمد بخارائی) نام دارد قرار گرفتند. ضارب بلافاصله دستگیر و آقای نخست وزیر به بیمارستان پارس منتقل و طبق اظهار پزشکان معالج حال آقای نخست وزیر رضایت بخش است. ❁ ❁ ❁

وقتی جلسه علنی ختم شد همراه رئیس مجلس عازم بیمارستان پارس شدیم. رئیس مجلس جریان را ازدکتر شاهقلی رئیس بیمارستان پرسید که او وضع را وخیم دانست. دکتر محمود ضیائی رئیس کمیسیون خارجه مجلس هم می گفت تصور نمی کنم ازاین واقعه منصور جان سالم بدر ببرد. منصور به سرعت مورد عمل جراحی قرار گرفت و چند پزشك جراح هم ازخارج خواسته شد که با عجله به تهران آمدند و گفته شد پزشك فرانسوی گفته است عمل جراحی غلط بوده و در حقیقت منصور دو دفعه ترورشد یکی جلوی مجلس و دیگری هنگام عمل جراحی که کار صحیحی نبوده است. در همانجا گفته شد که از طرف اعلیحضرت به امیرعباس هویدا یار دیرین حسنعلی منصور دستور داده شده که فعلاً سرپرستی کابینه را به عهده بگیرد که همه توجه یافتند نخست وزیر بعدی هویدا خواهد بود

***

مسعود بهنود می نویسد: پس از ترورحسنعلی منصور ازجمله موفقیت های ساواك کشف هیئت های موتلفه و حزب ملل اسلامی

بود. هیئت های موتلفه جمعیت های اسلامی پس ازحادثهء ۱۵ خرداد در ارتباط با خمینی توسط گروهی از یاران نواب صفوی و پیروان کاشانی که در غیاب آن دو خمینی را رهبر می شناختند تشکیل شده بود. در کمیته مرکزی آنها جمعاً ۱۲نفر شرکت داشتند که عبارت بودند از: عراقی . عسگر اولادی - بخارائی - صادق امانی - نیك نژاد - هرندی و چند تن دیگر. در شورای روحانی مطهری - بهشتی - انواری - مولائی و عده ای دیگر بودند که آن ها هم خمینی را رهبر می شناختند. با تبعید خمینی فتوای قتل منصور ازآیت الله میلانی گرفته شد. پس از ترور منصور اعضای جمعیت دستگیر و بخارائی - هرندی - نیك نژاد - امانی اعدام و بقیه به حبس محکوم شدند. حزب ملل اسلامی ٦ ماه بعد کشف شد و رهبران آن حجتی کرمانی و محمدکاظم بجنوردی به دام افتادند که دادستان نظامی برای ۸ تن ازاعضای آن تقاضای اعدام و برای ۲۸ نفر دیگر نیز تقاضای حبس کرد.

درکنار این عده گروه شریعتی قرار داشت که با دکتر کاظم سامی و حبیب الله پیمان همکاری داشتند که دستگیرشدند. در کنار آنها گروه مجاهدین خلق قرار گرفتند که سرپرستی آن را طالقانی برعهده داشت.

درطبقه دوم بیمارستان پارس که متعلق به چندتن ازاعضای گروه مترقی بود جسد حسنعلی منصور در اتاقی نگهداری می شد. دکتر شاهقلی و دیگران چنان رفتار می کردند که همه حتی پرستاران و کارکنان بیمارستان باور کنند که نخست وزیر دوران سازندگی هنوز نمرده است. وزیران کابینه و اعضای رهبری حزب ایران نوین با چهره های بهت زده در راهروهای بیمارستان مشغول گفتگو باهم بودند و نگران که مبادا با این قتل حکومت از دست (گروه مترقی) خارج گردد. در این جریان شاه با خواهرش اشرف که تنها مشاور او بود تصمیم گرفت که هویدارا به کفالت نخست وزیری برگزیند. علم دکتر عالیخانی را مناسب می دانست، اشرف با اطلاع

از نظر آمریکائیها جمشیدآموزگار را، بسیاری نیز اردشیر زاهدی را بهترین انتخاب می دانستند. آن هر سه بیش از هویدا برای شاه آشنا بودند و بیشتر از او امتحان وفاداری داده بودند اما در هویدا چیزی بود که شاه را خوش آمد.

فرزند عین الملك که همچون پدرش دیپلمات حرفه ای شده بود، از کودکی بیرون از ایران زندگی کرده بود. در جوانی به شاخه ای ازحزب توده در بیروت پیوست. در تهران پس از طی دوران نظام بادرجه افسری شاگرد اول شده و از دست شاه مدال گرفته بود. وقتی انتظام رئیس شرکت نفت شد هویدا را ازوزارت خارجه به شرکت نفت آورد و تامقام قائم مقامی رئیس شرکت نفت ترقی کرد. هویدا از نوجوانی با حسنعلی منصور دوست گرمابه و گلستان بود. آنها دو خواهر را دوست داشتند (لیلا و فریده امامی دختران نظام الدین امامی - نوه های دختری وثوق الدوله) که منصور با فریده ازدواج کرد و هویدا بالیلا زندگی روشنفکرانه ای داشت. منصور و هویدا در دوران جنگ دوم جهانی اتهام قاچاق ارز در اروپا پیدا کردند.

وقتی منصور ازبین رفت شاه دیده بود که هویدا دیپلمات مردم داری است که با دانستن پنج زبان خارجی میتواند تمام گروهها را راضی نگه دارد.برای دورانی که شاه می خواست تمام سرنخ های حکومت را در دست داشته باشد هویدا بهترین مجری بود. او در عین حال می توانست ویترینی هنرمندانه و دنیا پسندانه برای رژیم باشد که در شباهت کامل دیکتاتوری نظامی عمل می کرد. با این همه نه شاه و نه هیچ کس دیگر به دولتی که هویدا در رأس آن باشد عمری بیش ازچند ماه نمی دادند.

از اولین مشکلات هویدا آرام کردن فریده منصور بود که بایادآوری سخنان شب قبل شوهرش اصرار داشت که شاه درماجرا دستی داشته است زیرا شب قبل منصور کلافه ازدربار برگشته بود و در خلوت به همسرش گفته بود که شاه مغرور حاضر به قبول هیچ نظامی و ترتیبی نیست. منصور به پیروی ازآمریکائیان معتقد بود

کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران

که اختصاص در صد زیادی از درآمدهای ارزی کشور برای خرید اسلحه با عقب افتادن برنامه های عمرانی مدام بربدهی های خارجی می افزاید و منصور می خواست با به دست آوردن یکصد میلیون دلار ازمحل مناقصه های نفتی بودجه ای متوازن به مجلس تقدیم دارد اما شاه پیشاپیش برای آن در آمد ها سفارش اسلحه داده بود. به هرحال هویدا کوشید که فریده منصور به خارج برود. هویدا در هیچ مورد باشاه دچار اختلاف نمی شد. عبدالله انتظام از سال ها پیش تفاوت این دو دوست را کشف کرده بود زیرا هویدا را برای خود نگه داشت و منصور را به نخست وزیری فرستاد.

وجود هویدا برای شاه چنان آرامش دهنده بود که می توانست برای اسکی به سن موریتس برود. هویدا در غیاب شاه چنان دولت را راه برد که هیچ چیز نا خوشایندی روزهای خوش شاه را در قصر زمستانی اش درسن موریتس بهم نمی زد.

رویای رهبری نظامی شاه در منطقه و افزایش تجهیزات نظامی یك بار کندی را برآشفت و برایش پیام فرستاد که (با تانك و توپ و هواپیما نمی توان جلوی مردم فقیر را گرفت). کندی نگران تکرار داستان کوبا بود که هفتاد ریشو هر کدام با یك مسلسل حکومت را با داشتن ارتش مجهز سرنگون کردند زیرا مردم فقیر به خشم آمده را پشت سر داشتند.

***

هویدا نخست وزیر در جلسه دهم فروردین ماه ۱۳٤٤ در مجلس چنین گفت: محمد بخارائی - مرتضی نیك نژاد - رضا صفار هرندی عاملین اجرای توطئه و هاشم و صادق امانی و مهدی عراقی محرکین توطئه هستند. در تحقیقاتی که ازآنها به عمل آمده اعتراف کرده اند که قصد داشتند پس از قتل منصور عده ای دیگر را هم نیز مورد سوء قصد قراردهند و به همین جهت دست به تهیه اسلحه زده بودند. در بازجوئی ازمتهمین معلوم شد که محمد بخارائی با راهنمائی سه تن محرك توطئه به حمید ایپکچی سفارش

۴۰ عدد نارنجك دستی داده بود. آن نارنجك ها قبل ازآماده شدن باقتل منصور کشف و علاوه براسلحه و نارنجك توطئه کنندگان به تهیه اسلحه خصوصی پرداخته که قوه تخریبی فراوانی دارد. نقشه وسیعی که توسط محرکین تهیه شده بودشامل چند مرحله بود و هرکدام ازمتهمین وظیفه خاصی داشتند. در چمدان منزل یکی ازآشنایان هاشم و صادق امانی که درشکاف دیواری پنهان شده بود ۸ قبضه اسلحه و مقداری نوار فشنگ و قالب نارنجك به دست آمد. تعدادی نامه خارجی کشف شد که قبل از ارسال ضبط گردید.

***

محاکمه متهمین در دادرسی ارتش آغاز و دادگاه عادی شماره ۳ به ریاست سرهنگ احمد بهرون و دادستانی سرهنگ میر حسین عاطفی تشکیل گردید. بخارائی صریحاً گفت منصور را با دو تیر به قتل رسانیده و روی اسلحه خود هم شعار نوشته است. هرندی و نیك نژاد و صادق امانی هم شرکت خودرا در این جریان مورد تأیید قراردادند. روز دهم خرداد ۱۳۴۴ حکم دادگاه صادر و بخارائی و هرندی و نیك نژاد و صادق امانی محکوم به اعدام ولی مهدی عراقی و هاشم امانی و حبیب الله عسگراولادی و عباسی مدرسی فرد و ابوالفضل حیدری و محمدتقی کلافچی به حبس ابد با اعمال شاقه و محی الدین انواری به ۱۵ سال و حمید اپکچی به ۵ سال زندان محکوم شدند. همکاری انواری و هاشمی رفسنجانی با گروه مزبور ثابت شده بود ولی درباره هاشمی رفسنجانی مدرکی به دست نیامد. دردادگاه روشن شد که اسلحه بخارائی متعلق به نواب صفوی بوده که روی آن چنین حك شده بود (حکومت اسلامی باید ایجاد گردد).

***

نشریات جمهوری اسلامی چنین می نویسند: پس از دستگیری امام تظاهرات در مساجد و نطق هادرباره بازداشت ایشان شدت یافت و همه خواستار آزادی او بودند. عده ای ازروحانیون

بازداشت و به زندان و تبعید افتادند. عده ای ا زبازاریان در تظاهرات مسجدشاه دستگیروبه زندان شهربانی فرستاده شدند که سرهنگ طاهری رئیس پلیس تهران به زندان رفت و به آنها چنین گفت: (شماخیال می کنید که با این بچه بازیها می توانید در مقابل نیروی مقتدر پلیس مقاومت کنید. مسخره بازی در آورده اید. این آخوندهای مفتخوررا با لباس مبدل به مسجد می آورید و پای منبر عمامه به سرشان می گذارید و به منبر می فرستید. شما خیال کردید ما نمی توانیم به این مسخره بازی خاتمه بدهیم. حال دستور می دهم که یکایك شمارا به گاری ببندند و اموالتان را مصادره کنند و زندگی تان را به آتش می کشم، بلائی بسرتان می آورم که دیگر هوس مخالفت و آشوبگری را نکنید.) ازقرار معلوم وعاظ با لباسی مبدل وارد مساجد شده و درپای منبر به آنها لباس روحانیت می پوشانیدند و پس ازپایان وعظ با تغییر لباس از مساجد خارج می شدند که شناخته نشوند.

این جریانات در دولت منصور موجب شد که روحانیون و مخالفین دولت که می خواستند ازمنبر و مساجد علیه دولت استفاده کنند به شدت سرکوب شوند.

***

نشریات رژیم اسلامی می نویسند: ازسال ۱۳٤۲ گروهی از روحانیون به دستورآیت الله خمینی یك شبکه ترور تشکیل داده اند. تعدادی روحانی ازقبیل مطهری - بهشتی - محی الدین انواری در آن شرکت داشتند. رهبری گروه را شخص خمینی برعهده داشت که ترور اسدالله علم نخست وزیر وقت جزو برنامه آنها بود که با برکناری ازنخست وزیری و مشکلاتی که وجود داشت از دستور خارج گردید ولی حکم اعدام حسنعلی منصور توسط بهشتی و مطهری صادر و جهت اجرا به صادق امانی و افرادی که تحت نظر او بودند ابلاغ گردید.

آیت الله حکیم از نجف تلگرافی به شرح زیر به آقای حاج

میرزا احمدآشتیانی مخابره نمود: (خبر صدور ادعانامه دادستانی درباره حکم اعدام شیخ انواری و دیگر متهمین شدیداً مارا متاثر کرد. انتظارداریم به مسئولین امر اخطار شدید مارا ابلاغ نموده از طرف ما آنان را به عواقب وخیم و سرانجام ناگوار این کار برحذر دارید)

آیت الله سیدعبدالله شیرازی درباره استفتای مدرسین حوزه قم اظهار نظری کرده که قسمتی ازآن منتشر می گردد:

استفتاء - پس از حادثه قتل منصور که استقلال مملکت را به خطر انداخت و جامعه روحانیت راستون پنجم بیگانگان نامید و آیت الله خمینی را تبعید کرد و دولت هویدا بالغ بر صد نفر ازروحانیون و مردم مسلمان را زندانی و برای ۱۳ نفر به اتهام قتل تقاضای اعدام نموده است که ٤ نفر به اعدام و بقیه به حبس های طولانی محکوم شده اند با توجه به این که حسنعلی منصور در حال مبارزه با اسلام و ضد استقلال مملکت بوده و با توجه به این که بازداشت شدگان ازبهترین افراد سرشناس روحانیت و بازار تهران اند و درصورت صحت اتهام عمل متهمین از روح دینی و احساسات مذهبی بوده بیان فرمائید که آیا رأی دادگاه با موازین شرعی تطبیق دارد یا خیر؟ و آیا اعدام یا حبس این عده جایز است یانه؟

جواب - چنانچه می دانید حکومت ایران در دوساله اخیر آن چنان زبانه ظلم و استبدادش بالا گرفته و به منظور بقاء خود و انجام اوامر و دوستی نصاری و یهود از هیچگونه عمل خلاف انسانیت و دین فروگذاری نکرده و نصایح این جانب و سایر مراجع تقلید اثری جز مزید شرارت نداشت. پس از فاجعه فیضیه قم و حبس و تضییق علماء و بزرگان ملت و با تصویب لایحه مصونیت اتباع آمریکا به دستور شاه، مملکت مستقل چند هزارساله را تحت استعمار قرار داده و آیت الله خمینی را به جرم نصیحت به خارج تبعید نموده، درحالی که مراجع تقلید به نص قانون مصونیت دارند. البته به مقتضای علاقه به دیانت و ناموس و آب و خاك چنانچه حوادثی از قبیل قتل

منصور و مانند آن پیش آید جای هیچگونه تعجبی نیست و به طور مسلم حکم دادگاه در این باره نسبت به اعدام و حبس از نظر شرعی هیچگونه ارزشی ندارد و نمی توان آن را مفسد خواند. بلکه مفسد واقعی (دستگاه جبار حکومت است که خود مسبب این حوادث می شود.)

ولی دادگاه تجدیدنظر در روز ۱۰ خرداد ٤٤ حکم اعدام ٤ نفر و حبس طولانی بقیه متهمین را تأیید نمود و به همین جهت عده ای در منزل سه تن از روحانیون طراز اول قم متحصن شده به تبعید خمینی و حکم دادگاه نظامی معترض بودند. در سومین روز اعتصاب سرهنگ پرتو رئیس شهربانی قم و سرهنگ بدیع رئیس ساواك باسه تن ازعلمای مزبور ملاقات و یادآور شدند که اگر متحصنین خارج نشوند آنها دست به اقدام دیگری خواهند زد. در منزل یکی ازآنان سخنان تندی بین سرهنگ بدیع و روحانیون رد و بدل شد. سرهنگ بدیع گفت من نمی دانم شما به عمق کاری که دست زده اید می دانید چه جرم سنگینی دارد. این کار برای شما ها گران تمام خواهد شد. شما از افرادی که با اسلحه نخست وزیر مملکت را کشته و دردادگاه اعتراف کرده اند که می خواستند شخص اول مملکت را به قتل برسانند و رژیم سلطنت را تغییر بدهند جانبداری می کنید و مسلماً بزه شما ناچیز نخواهد بود. بالاخره اعتصاب بدون اخذ نتیجه پایان یافت و سحرگاه روز ۲۷ خرداد ٤٤ بخارائی - صادق امانی - هرندی - نیك نژاد اعدام شدند.

آیت الله قمی ضمن ابراز انزجار چنین اعلام داشت: دستگاهی که به نص صریح قانون اساسی باید حامی اسلام باشد به خود اجازه داده در مقابل مردم مسلمان صف آرائی نموده و کمال تضییق و فشار و خفقان را به وجود آوره و اخیراً به اعدام چندتن از مسلمان های غیور و مبارز و محکوم ساختن عده ای به حبس های طولانی قلب حضرت ولی عصر را جریحه دار نموده است. با این که مراجع و رهبران مذهبی نفرت خودرا ازاین عمل ابراز نموده و تذکر

داده اند که رأی صادره برخلاف شرع انور است. البته اولیای امور انتظار جزا و پاداش خودرا داشته باشند. اکنون هم ما همه طبقات را به وظیفهء دینی آنان توجه داده و ازآنان می خواهیم که در برابر تجاوز به حریم اسلام و قرآن و قانون اساسی و تسلط بیگانه و عمال صهیونیسم بایستند زیرا یکی از مراجع بزرگ را تبعید و عده ای را به زندان کشیده اند. علما و فضلا و دانشمندان و صدها افراد دیگر متدین و رشید ساکت ننشسته به وظایف دینی خود عمل می نمایند.

***

سید حمید روحانی در نشریات جمهوری اسلامی چنین می نویسد: رژیم مدعی شده که قتل منصور ازطرف (ته مانده) فدائیان اسلام صورت گرفت. البته بعضی ازاعضای کادر با فدائیان اسلام همکاری داشته اند ولی آنچه موجب شد که بخارائی و یارانش که بیش از بیست سال ازعمرشان نمی گذشت دست به اسلحه ببرند همانا نهضت امام خمینی بود که گروه بخارائی در درون جمعیت های موتلفه اسلامی شکل گرفت. برنامه ای تعیین شده بود که نصیری - علم- دکتر اقبال و بعضی از روزنامه نگاران که به امام توهین کرده بودند از پای درآیند وبعضی ازمراکز دربارو امپریالیسم منفجر گردد. لیکن پیش ازآن که این برنامه اجرا گردد همگی افراد دستگیرشدند.مهدی عراقی که مأمور کشتن شاه بود روزهای متمادی بین تهران و آبعلی رفت و آمد می کرد ولی نتوانست به او دست یابد. در دادگاه هنگامی که وکیل تسخیری عراقی گفت این محمد بخارائی بود که به علت داشتن عقاید افراطی دست به ترور زد موکل من ازعمل او متنفر بوده عراقی تکذیب کرد و گفت این وظیفه ما بود ولی محمد موفق شد و ما متأسفانه نتوانستیم وظایف خودرا انجام دهیم.

***

علی دوانی در کتاب (نهضت روحانیون ایران) می نویسد: در سال ۱۳۳۹ با سیدعلی اندرزگو آشنا شدم. دربازار آهنگرها

بابرادرش یك مغازه نجاری داشت. در مسجد کوچکی در همان جا نزد حاج صادق امانی درس عربی می خواند. عراقی مارا به هیئت موتلفه اسلامی دعوت کرد وبه عضویت این سازمان درآمدیم. اعلامیه امام درباره کاپیتولاسیون وسیله همین هیئت پخش شد. روز عاشورای سال ٤٢ به قم به دیدار امام خمینی رفتیم. به هرکدام از ما یك جلد نشریه (کارنامه استعمار) نوشته هاشمی رفسنجانی را داد و گفت قدر این هاشمی را بدانید. رهبران جبهه موتلفه مثل دکتر بهشتی - حاج صادق امانی - عسگراولادی - عراقی - انواری به عنوان کادر مرکزی با اندرزگو در تماس بودند. پس از تبعید او فکر مبارزه مسلحانه مطرح شد. تمرینات در معدن زغال شمشك متعلق به عراقی انجام می گرفت. اندرزگو از طراحان اصلی کارهای نظامی بود. مدتها حسنعلی منصور و نصیری را زیر نظرداشت و گاهی لباس های خیلی شیك می پوشید که به او شك نبرند. قبل ازترور منصور در جلسه کمیته مرکزی تصمیم گرفته شد که ازمراجع مذهبی کسب نظر کنیم. من حامل نامه ای به آیت الله میلانی بودم. ایشان موافقت خودرا اعلام داشت.روز ترور (اندرزگو - بخارائی) مشترکاً منصوررا کشتند، یکی ازگلوله های اندرزگو به ناودان مجلس خورد. ازجمله کسانی که در جریان ترور منصور بودند می توانم از دکتر بهشتی - هاشمی رفسنجانی - دکترباهنر - انواری - برادران امانی نام ببرم. بعداز ترور منصور اندرزگو تغییر لباس داد و مدتی را درقم گذرانید و مدتی در منزل خود من مخفی بود و سرانجام به نجف رفت. معادیخواه هم می گوید شیخ عباس تهرانی (اندرزگو) ازقاتلین حسنعلی منصور و ازنزدیکان امام بود و در متن اکثر انفجارها و ترورها ازجمله ترور سرهنگ طاهری و انفجار بمب در محل مستشاران نظامی آمریکا درتهران شرکت داشت. اوایل شهریور ۱۳۵۷ توسط مأمورین ساواك کشته شد. آیت الله منتظری هم گفت شیخ علی اندرزگو از قتله حسنعلی منصور می باشد. به او امر شد که (سران کفر را بکش)

***

روزنامه کیهان لندن چنین می نویسد: علی حیدری از دوستان حاج مهدی عراقی چنین گفت: (زمان نواب صفوی با عراقی آشنا شدم که فعالیت زیادی داشت. گروه موتلفه را تشکیل دادیم. اعضای این گروه عبارت بودند از بخارائی - حاج صادق امانی - نیك نژاد - هرندی . یك شب گروه، من و یکی دیگررا مأمور کرد تا نزد آیت الله میلانی به مشهد رفته حکم ترور منصور را بگیریم تا مجوزی داشته باشیم و این از نظر بستن دهان گروهی بود که وظیفه شان را تشخیص نمی دادند. چون مشغله آیت الله زیاد بود و دوربرایشان کسانی بودند که نمی بایستی باخبر شوند با تهیه زنبیلی به نام خرید از بقالی نامه ای راکه ایشان می بایست تأیید می کرد در زنبیل مخفی کرده و به ایشان رساندیم و با ایشان در ساعت ۵ بعد از ظهر قرار ملاقات گذاشتیم. در ساعت مقرر مرحوم آیت الله میلانی ضمن رساندن سلام به دیگر برادران هیئت موتلفه نامه مزبور را صحه نهاد که چند روز بعد منصور ترور شد. اواخر سال ۵۷ عراقی از زندان آزاد شد.)

روزنامه جمهوری اسلامی چنین نوشت:

بخارائی دربازپرسی ودادگاه گفت علت ترور منصور تبعیدآیت الله خمینی است. اگر مرا بکشید امثال من فراوانند. یقین بدانید تا خمینی به ایران برنگردد روی آسایش نخواهید دید. ما می دانیم که عامل اصلی شاه می باشد. ما سه بار به دنبال او رفتیم و روی اسلحه مان هم نوشته شده اولین کسی که باید کشته شود شاه است ولی موفق نشدیم.

پرسیده شد آیا فتوائی هم داشتید؟ بخارائی گفت چه فتوائی بالاتر ازسخنرانی امام در روز ٤ آبان که گفت هر فرد که به اسلام ایمان داشت و از عقل بر خوردار بود باید این خائنین را به سزای خیانتشان می رسانید.



ازراست به چپ:
محمد بخارائی - رضا صفارهرندی - مرتضی نیك نژاد -

نشریات رژیم اسلامی می نویسند: یکی از متهمین به قتل منصور، اندرزگو بود که غیاباً به اعدام محکوم شده بود و در شهرهای مختلف مأمورین به دنبال او بودند که با نام استوار جوادی رفت و آمد می کرد. نزدیك خیابان عین الدوله در اثر درگیری با مأمورین به مسلسل بسته می شود. اندرزگو در حالی که به زمین افتاده بود دفترچه بغلی خودرا درآورد و چندبرگ آن را پاره کرده و می خورد.

دکتر بهشتی هم گفت امام احتمالاً با استفاده صحیح ازسلاح در مبارزه بارژیم موافقت داشتند. ایشان معتقد بودند که پایگاه اصلی مبارزه باید مبارزه قاطع و آشتی ناپذیر اسلامی واجتماعی و سیاسی باشد و اجازه دادند که وجوه شرعیه برای تهیه سلاح به کار رود.

***

علی اکبر ناطق نوری نماینده مجلس شورای اسلامی در (جمعیت هیئت های موتلفه اسلامی) چنین گفت:

حسنعلی منصور که به ضرب گلوله بخارائی کشته شد طبق فتوائی این کار صورت گرفت که از طرف آیت الله میلانی در مشهد صادر گردید. ازجمله کسانی که در این فتوا دست داشت هاشمی رفسنجانی بود که برای ضارب اسلحه تهیه کرد.

اسلحه ای که محمد بخارائی وسیله آن حسنعلی منصور را هدف قرار داد توسط هاشمی رفسنجانی در اختیار صادق امانی و حاج مهدی عراقی گذاشته شد که به بخارائی سپردند.

هاشمی رفسنجانی امین خمینی در همه زمینه ها بود و حتی یك لحظه هم ازانقلاب جدا نشده است. هاشمی گفته من کسی هستم که هروقت کار کشور به مشکلی برخورد می کرد امام مرا برای حل مشکل انتخاب می کرد.

***

روزنامه (ایران تایمز) چاپ واشنگتن ضمن تشریح وقایع تاریخی در این باره چنین می نویسد:

بعداز قتل حسنعلی منصور در دولت هویدا، محاکمه ۱۳ نفر اعضای گروه «محمد بخارائی» که وابسته به «گروه موتلفه اسلامی» بودند، در دادگاه عادی شماره ۳ دادرسی ارتش، در فروردین ماه سال ٤٤ دنبال شد و سرانجام براساس رأی صادره، «محمد بخارائی - رضا صفار هرندی - مرتضی نیك نژاد - صادق امانی » محکوم به اعدام و ٦ نفر دیگر به نام های «مهدی عراقی - هاشم امانی - حبیب الله عسگر اولادی - عباس مدرسی فر - ابوالفضل حیدری و محمد تقی کلافچی» محکوم به حبس ابد با اعمال شاقه شدند. در میان اعضای گروه یك روحانی به نام محی الدین انواری نیز وجود داشت که به ۱۵ سال حبس محکوم شد.

با انتشار خبر محکومیت اعضای گروه مذکور فعالیت های پراکنده ای از سوی روحانیون برای جلو گیری ازحکم صادره از سوی دادگاه ویژه دادرسی ارتش صورت گرفت، ازجمله این که در زمینه این احکام از «آیت الله حکیم» در عراق استفتاء شد و آیت الله حکیم نیز تنها در مورد محکومیت یك روحانی در میان گروه نظر خودرا مبنی بر اظهار تأثر اعلام کرد، ولی در عین حال خواست از سوی وی به مسئولین، در مورد«اعدام روحانیون» اخطار شود.

گروهی از روحانیون نیز از جمله ربانی شیرازی و علی اکبر هاشمی رفسنجانی، با انجام یك سلسله اقدامات در قم از روحانیون و طلاب خواستند در منازل مراجع تقلید دست به اعتصاب نشسته بزنند و خواستار آزادی گروه محمد بخارائی شوند.

این اعتصاب ها به مدت ۳ روز ادامه یافت. اما به علت مخالفت گروهی دیگر از روحانیون، برگزاری چنین اعتصابهایی بدون نتیجه پایان یافت وسرانجام حکم صادره روز ۲٦ خرداد سال ۱۳٤٤ درمورد چهارنفر ازاعضای گروه به نام های « صادق امانی - محمد

بخارائی - رضا صفار هرندی و مرتضی نیك نژاد» به اجرا گذاشته شد.

عکس العمل طلاب و روحانیون طرفدار خمینی بعداز اجرای حکم اعدام ٤ تن از اعضای گروه به صورت صدور یك اعلامیه ای ازسوی آیت الله قمی نشان داده شد. دراین اعلامیه آمده است:

دستگاهی که به نص قانون اساسی بایستی حامی اسلام و مروج احکام آن باشد، به خوداجازه داده که در جبهه مقابل دین مردم متدین و آزاده و مصلح صف آرائی نموده تا آنجا که قدرت دارد به اساس دیانت و پیکره جامعه اسلامی وعلیه مصالح مملکتی، ضربات وحشیانه خودرا وارد سازد و کمال تضییق وفشار و خفقان را نسبت به ملت مسلمان به وجود آورده و اخیراً با اعدام چندتن ازمسلمان های مبارز و غیور و محکوم ساختن چند تن دیگر به حبس ابد یا طویل المدت قلب مقدس حضرت ولی عصر ارواحنا فدارا جریحه دار نموده، داغی بر داغ های این ملت بیفزاید. با این که مراجع و رهبران مذهبی نارضایتی و نفرت خودرا ار این عمل ابراز داشته و تذکر دادند که رأی صادره و عمل برطبق آن برخلاف شرع انور است، چه آن که تنها برای مقتولی که عمداً به قتل رسیده و به یکی ازموجبات شرعی خونش مباح نگردیده باشد منحصراً برای ولی دَمْ و آنهم در مورد شخص قاتل می توان قصاص نمود. در عین حال اولیای امور به نام اجرای قانون چه جنایاتی مرتکب شده اند و البته انتظار جزا و پاداش اعمال خودرا داشته باشند.

اکنون هم ما همه طبقات را به وظیفه دینی آنان توجه.داده و ازآنان می خواهیم که در برابر تجاوز به حریم اسلام و قرآن و قانون اساسی کشور و تسلط ایادی بیگانه و عمال صهیونیسم بر شئون مملکتی و فروش حیثیت و استقلال و سرمایه های مملکت به اجنبیان و تبعید یکی از مراجع بزرگ حضرت آیت الله خمینی و محدودیت های سایر زعماء و مراجع تقلید و به زندان کشیدن علما، فضلا، دانشمندان و صدها تن ازافراد متدین و رشید ساکت ننشسته به

وظایف دینی خود عمل نمایند.در خاتمه اعلام می داریم بحول الله و قوته و مشیته ما در هر موقعیتی به وظایف شرعی خود عمل نموده و تضییقات و ستمگیریهای هیئت حاکمه، مارا از پای نخواهند نشاند».

عکس العمل هماهنگ دیگر همزمان با فرارسیدن سال روز واقعه فیضیه در قم نشان داده شد، به این ترتیب که تظاهراتی در میدان آستانه قم برگزار گردید. بلافاصله نیروهای امنیتی با پخش گاز اشگ آور اجتماع تظاهرکنندگان را بهم زدند.

اولین برنامه توسط روحانیون در مسجد « بالاسر »قم برپا گردید و در آن از اعدام شدگان به عنوان «فرزندان خمینی» یاد شد و یك روحانی که در مسجد سخنرانی می کرد، ٤ اعدام شده را «شهیدان راه اسلام» نامید.

مأموران امنیتی تظاهرات گروهی را که از مسجد خارج شده بودند و همچنان شعار می دادند، سرکوب کردند و در پی آن ٤ تن از روحانیون که بیش از سایرین تشویق به برگزاری اعتصاب و تظاهرات می کردند، به اسامی ربانی شیرازی - شیخ اکبر هاشمی رفسنجانی - شیخ صادق خلخالی و انصاری شیرازی را دستگیر و روانه زندان کردند.

اقدامات روحانیون و طلاب حوزه علمیه قم همچنان در اطراف باز گرداندن خمینی از تبعید ادامه یافت و گاه عمداً شایعاتی در مورد مریض شدن آیت الله خمینی در ترکیه به گوش می رسید و دولت هربار نماینده ای از روحانیون را برای تکذیب شایعات به ترکیه و به دیدار خمینی می فرستاد.

ادامه ارسال نامه ها و تلگراف ها به مقامات مختلف از جمله دبیرکل سازمان ملل در دوره تبعید خمینی موجب شد که «کمیسیون حقوق بشر» سازمان ملل در اردیبهشت ماه سال ١٣٤٤ اعلامیه ای به شرح زیر خطاب به دبیرکل سازمان ملل نوشت:

دبیرکل عزیز

ما توجه شمارا به اعمالی که می تواند از طرف سازمان ملل متحد علیه روش های اخیر دولت ایران در مورد پایمال کردن حقوق انسانی اعمال شده تعقیب گردد جلب می کنیم. گزارش این حقایق در شماره نوامبر روزنامه های نیویورك تایمز، تایمز لندن و لوموند پاریس درج شده به همراه با گزارش هایی است که از سایر منابع به ما رسیده است. به نظر می رسد که دولت ایران به بهانه حفظ امنیت و تحت راهنمایی نیروهای انتظامی به خصوص سازمان امنیت رهبران مذهبی ایران را به جرم مخالفت با روش های دولت ایران که مغایر با حقوق مصرح در قانون اساسی ایران است اخراج کرده است. رهبران دیگر نیز درخانه تحت نظر می باشند. ولی ناهنجار ترین این تضییقات عبارت از تبعیدآیت الله خمینی رهبر مذهب شیعه اسلامی که٦٥ در صد ازمردم ایران به آن معتقدند به ترکیه می باشد. درتاریخ ٤ نوامبر آیت الله خمینی توسط نیروهای انتظامی به ترکیه تبعید شد و اکنون در ازمیر تحت نظر می باشد. این عمل نقض آشکار ماده ٤١ قانون اساسی ایران است که می گوید {هیچ ایرانی را نمی توان تبعید و یا مجبور به ترك محلی و یا اقامت در محلی نمود مگر در مواردی که قانون تصریح کرده است}. این عمل بدون انجام تشریفات قضائی واستناد به قانون انجام گرفت.

آیت الله خمینی ازسال ١٩٦٢ به اتهام ایجاد شورش و آشوب در اثر مخالفت با پایمال شدن حقوق مردم ایران، در قم تحت نظر به سر می بردند. در آن موقع حکومت نظامی برقرار بود و بعداً لغو شد. مشکل است تصور کرد که چگونه رهبری که تا این اندازه محدود و مقید بوده می توانسته مجرم برای تحریك فعالیت های بعدی باشد. با توجه به همکاری دولت ترکیه در قبول و مقید کردن یك رهبر مذهبی که بدون محاکمه و اتهام و بدون هیچ رابطه با منافع دولت ترکیه گرفتار شده است، مسئله بیش از اندازه مهم جلوه می کند. ما تقاضا داریم تحقیقات لازم از هردو دولت به عمل آید و تصمیمات

مقتضی مطابق با مقررات سازمان ملل توسط دبیرخانه سازمان انجام گیرد.

تغییر محل تبعید

درآغاز نیمه دوم سال ۱۳٤٤ شایع شد که خمینی همراه با مصطفی خمینی فرزند وی از ترکیه به عراق منتقل شده اند. تاریخ این انتقال که روحانیون آن را «تبعید به عراق» دانستند ۹ جمادی الثانی سال ۱۳۸۵ قمری اعلام شده است. دولت در این زمینه سکوت کرد. ولی روحانیون طرفدار خمینی در قم موضوع را فاش ساختند و آیت الله قمی طی اعلامیه ای موضوع را به اطلاع علاقمندان رساند. اعلامیه مزبور چنین است:

«ملت مسلمان ایران، به طوری که اطلاع دارید در حدود دوهفته قبل حضرت آیت الله خمینی را به عراق بردند و انتشار این خبر موجب مسرت عموم گردید و ما هم ضمن اظهار مسرت و خوشوقتی از موفقیت ایشان به زیارت عتبات مقدسه و اینکه تاحدی از محدودیت های معظم له کاسته شده لازم می دانیم که افکار عمومی را به دو نکته توجه دهیم:

۱ - تشرف آیت الله خمینی را به عراق نباید به منزله پایان یافتن دوران تبعید معظم له تلقی کرد.

۲ - هرچند روحانیت در دوران مبارزه مقدس خود علیه هیئت حاکمه موفقیت هائی به دست آورده و مانع ازاجرای پاره ای از نقشه های شوم آنان گشته، ولی مبارزه مقدس روحانیت علیه مخالفین اسلام و قرآن و علیه استعمار واختناق و تضییع حقوق ملت مسلمان ایران و سلب رفاه وآزادیهای فردی و اجتماعی ادامه دارد، بنا براین نه تنهابردن آیت الله خمینی به عراق مارا قانع نمی سازد، بلکه باید توجه داشت که آن هدف های مقدس که ایشان به خاطرآن به ترکیه تبعید شد وجمعی ازمراجع روحانیت دچارحصر و محدودیت شدیدو

سلب آزادیهای فردی و اجتماعی گردیده و عده زیادی دچار زندان و شکنجه های شدید گردیدند هنوز انجام نیافته، بنابراین ما اعلام می کنیم که روحانیت با استمداد از پیشگاه مقدس خداوند متعال و التجاء به حضرت ولی عصر ارواحنا فداه همچنان مبارزه مقدس خود را تا مرحله موفقیت نهایی تعقیب خواهد نمود.»

***

روزنامه اطلاعات در شهریور ٦٦ در سال روز ترور عراقی چنین نوشت: حاج مهدی عراقی درسال ۱۳۰۹ در پاچنار متولد شد و ازنوجوانی در هیئت های عزاداری فعال بود. در همان وقت با فدائیان اسلام آشنا می شود و از ١٦ سالگی به عضویت شورای مرکزی فدائیان اسلام درآمده و در همان وقت در طرح ریزی ترور هژیر - رزم آرا - علاء شرکت داشته است. اشغال زندان قصر در سال ۱۳۳۰ تحت هدایت او بوده که منجر به شش ماه حبس او شد.

در سال های ١٣٤١ هیئت های موتلفه اسلامی را پایه گذاری نمود و کلیه فعالیت های یارانش با راهنمائی های خمینی و مطهری و بهشتی بود. پس از دستگیری امام در تظاهرات مختلف شرکت داشت و در سال ٤٣ بازداشت و پس از سه ماه آزاد گردید. در بهمن ماه ٤٣ شاخه های نظامی هیئت های موتلفه اسلامی تحت هدایت عراقی سازماندهی شد و ترور حسنعلی منصور را انجام داد که منجر به دستگیری عراقی شدو ۱۳ سال در زندان بود. در سال ۵۷ همراه سایر زندانیان آزاد گردید و یکسر به پاریس نزد خمینی رفت و اداره امور تدارکات نوفل لو شاتورا عهده دار گردید و با هواپیمای امام همراه فرزندش حسام به تهران آمد و مسئولیت هائی از قبیل سرپرستی زندان قصر - عضویت در شورای مرکزی و رئیس واحداجرائی بنیاد مستضعفان - شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی - مدیریت مالی روزنامه کیهان و... را به عهده داشت.
بالاخره در ٤ شهریور ۱۳۵۸ در سن ٤٨ سالگی توسط گروه فرقان همراه فرزندش حسام مورد اصابت گلوله قرار گرفت.

***

یوسف مازندی می نویسد:

وقتی منصور ترور شد شایعه سازان گفتند چون منصور مورد حمایت آمریکائیها بود شاه نمی توانسته اورا تحمل کند زیرا وی را تهدید بالقوه ای علیه خود می دانست ولی به نظرم شایعه صحت ندارد.

دربیمارستان هنگام مرگ منصور، با امیرعباس هویدا برخورد کردم. به من گفت پس از مراجعت شاه به منزل من خواهد آمد. وقتی آمد اورا خیلی متفکر یافتم. گفت (من در یکی از بحرانی ترین دوران زندگی خود قرار گرفته ام. نگرانی من ازهم پاشیده شدن حزب ایران نوین و یا زندگی آینده ام نیست. من نگران موضوع مهمتر ازاینها هستم. می توانی باور کنی اعلیحضرت به من امر کرده اند کابینه را تشکیل دهم. عرض کردم شایستگی این محبت اعلیحضرت را ندارم. فرمودند می دانم از درگذشت منصور متأثر هستید. بروید چند ساعت دیگر اینجا بیائید.)

گفتم باید خوشحال باشی که اعلیحضرت این قدر به تو محبت دارند. گفت تو متوجه نیستی، نه تنها خوشحال نیستم بلکه خیلی هم نگرانم، من اصلاً نمی توانم نخست وزیر بشوم، من مایه اش را ندارم اصلاً این کار من نیست، خیال می کنی نخست وزیرشدن کار شوخی است، نه والله، نمی توانم.

گفتم برو به اعلیحضرت بگو این کار من نیست. استدعا دارم مرا معاف کنید.

هویدا آهی کشید و گفت « نه، نه جرئت این طور حرف زدن را هم ندارم.»

فردا صبح از رادیو خبر تشکیل کابینه و نام وزرای هویدارا شنیدم. همان شب اورا دیدم، گفت حضور اعلیحضرت شرفیاب شدم و عرض کردم بنده را معاف بدارید. اعلیحضرت آنقدر با مهربانی با

من صحبت کردند که ناچار قبول کردم. در مقابل آنهمه بزرگواری تسلیم شدم. عنایت اعلیحضرت مرا تسخیر کرد ومنطقی نمی دانستم خودرا معاف کنم. عرض کردم خودرا شایسته این مقام نمی دانم و آگاهی کامل ازاین امور ندارم. فرمودند چه کسی ازاول همه چیزرا می داند؟ شما هم به زودی همه چیز را یاد می گیرید.

سرانجام امیرعباس هویدا پردوام ترین نخست وزیر تاریخ معاصر ایران شد. اوایل کمتر نشانه ای ازتکبر در رفتارش مشاهده می شد، به صندلی صدارت نچسبیده بود، گوش شنوا داشت، در صورت لزوم نظرات خودرا اصلاح می کرد. ولی درسال های ششم و هفتم نخست وزیری می گفت (شما ها در جریان نیستید، مسائل رانمی بینید) و نظرات دیگران را رد می کرد. اواخر نخست وزیری آزادی کامل برای شنیدن مطالب نداشت. قدرت چنان براو احاطه شده بود که نمی توانست خودرا از آن دایره ها رها سازد. اواخر دوران نخست وزیری بی مهری هائی ازشاه نسبت به هویدا پدیدارشده بود. به نظر می رسید شاه با (ادراك درست) خود و با شناخت روحیه و کارآئی هویدا توانسته بود شخصیتی را کشف کند که حداقل انگیزه جاه طلبی و کسب قدرت را داشته باشد. وفادار، امین، سربراه و حرف شنو باشد و سال ها به عنوان نخست وزیر پابرجا بماند و ثبات سیاسی ایران را ظاهر سازد. ضمناً بریکی از فرضیه های مخالفین خط بطلان کشید که شاه نمی تواند برای مدتی طولانی به نخست وزیران اعتماد کند زیرا ممکن است آنان قدرت یابند و مشکلاتی برای شاه ایجاد نمایند.

***

درکتاب (حاشیه ای برتاریخ) چنین نوشته شده است: پس از ترور حسنعلی منصور بین دوستان شایع شد که پدرش منصورالملك که در آن زمان سفیر ایران در دفترسازمان ملل در ژنو بود به پسرش تلفن می کند و می گوید ازنخست وزیری استعفا بده ولی حسنعلی زیربار نمی رود. وسیله تیمورتاش دامادش به او کتباً می

نویسد (به مجرد وصول این نامه در هر وضعی که هستی ازنخست وزیری استعفا بده) تیمورتاش وقتی به تهران می رسد که دوروز ازتیر خوردن منصور گذشته بود. شاه چون علت ترور منصور را نارضایتی روحانیون تشخیص داده بود گزارشی دراین باره می خواهد که خلاصه اش چنین است. از وجوهی که در اختیارروحانیون است (خمس - سهم امام - درآمداوقاف و غیره) درقم ماهی ۳۰ تومان و در مشهد ماهی ۲۵ تومان به هریك ازطلاب داده می شود. شاه به فردوست می گوید چگونه ممکن است یك نفر باماهی بیست و پنج تومان زندگی کند. بهتر است برای خرج هر طلبه تاماهی پانصد تومان از بودجه محرمانه نخست وزیری پیش بینی کرد و به هریك ازعلمای مذهبی به تعداد شاگردان آنها مبلغ مورد لزوم راپرداخت. هویدا به همین طریق عمل می کند. تا ۱۳ سال این مقرری داده می شد. ولی دولت آموزگار این مقرری را قطع می کند که مهمترین عامل تغییر رژیم بود. وقتی شاه با نارضایتی ملاها مواجه می گردد دستود می دهد کمیسیونی از هویدا و آموزگار و فردوست تشکیل و موضوع را بررسی کنند. آموزگار در این جلسه می گوید دولت درسال های گذشته سالی ۸۰ میلیون تومان به ۱۵ نفر ازعلمای طراز اول شیعه کمك کرده که این پول ها به هدر می رفته است به همین جهت من قطع کرده ام. هویدا می پرسد برای جلب نظر علمای شیعه چه باید کرد؟ آموزگار می گوید باید باآیت الله خوئی در نجف تماس گرفت. هویدا با این نظر موافقت می کند و فردوست هم می گوید من چون هیچکدام ازاین روحانیون را ندیده ام با نظر شما موافق هستم و گزارش لازم به شاه داده می شود ولی معلوم نیست دراین باره چه اقدامی شده است.

از طرف کارتر به روسای کشورهای انگلستان وآلمان و فرانسه پیشنهاد می شود که برای رهبری جنبش مذهبی در ایران اول به آیت الله خوئی مراجعه شود و لی ایشان ازقبول آن خودداری می کند.

دکتریاوری به نقل ازمجله (پولیتیکس تودی) می نویسد:

ازسال ۱۹۵۳ تا ۱۹۷۷ از طرف سازمان سیا به علمای مذهبی ایران کمك می شده که به دستور کارتر قطع شد. این کمك ها می شد تا آنها از رژیم شاه حمایت کنند. وقتی کارتر خواست این کمك هارا قطع کند سیا مخالفت کرد و گفت اگر این کمك ها قطع شود ملاها باعث اضمحلال ایران و رژیم شاه خواهند شد.

اسرار پرداخت پول از طرف سیا به ملاها و آیت الله های ایران توسط ٦ تن از کارکنان سیا و اعضای وزارت خارجه آمریکا و کاخ سفید فاش شده است.

***

دکتر نیك نژاد که در شورای اقتصاد با حسنعلی منصور همکاری داشت و بعداً ازاو جدا شد می گفت سعی منصور این بود که با استفاده از پیشنهادات و نظرات و مطالب جوانان تحصیلکرده کشور و گزارشات سازمان برنامه طرح های جالبی از نظر اقتصادی برای شاه تهیه کند و مدتها دبیرکل شورای اقتصاد بود که جلسات آن با حضور اعلیحضرت تشکیل می شد. او می گفت شاه ازاین گزارشات خیلی خوشش می آمد و حتی یك بار در شورای اقتصاد گفت این گزارشات شبیه مطالبی است که خواجه نظام الملك برای امور مملکت تنظیم می کرد. منصور ازاین عنایت شاه خیلی خوشحال بود و به تدریج به فکر نخست وزیری افتاد. به خصوص این که یك مقام موثر آمریکائی هم مستأجر خانه او بود و رابطه حسنه ای بین آنها برقرار شده بود و او هم منصور را برای تصدی امور مملکت تشویق می کرد و گزارشات جالبی برای او و تحصیل کرده هائی که با او همکاری داشتند به آمریکا می فرستاد. سرانجام فرمان نخست وزیری حسنعلی منصور صادر گردید. تند رویهای حسنعلی منصور ناراحتی هائی تولید کرده بودو اواخر حکومت منصور روزی به دیدار پدرش رفتم که سفیر ایران در دفتر اروپائی سازمان ملل بود.این شغل تشریفاتی برای سپهبد زاهدی و علی منصور ساخته شده بود و کاری هم نداشت. علی منصور که می دانست در گذشته

روابط حسنه ای با پسرش داشتم می گفت من ازتندرویهای حسنعلی خیلی نگران هستم. باید دوستان نزدیك به او کمك کنند که یا از تندرویها دست بردارد و یا ازکار کنار برود، می ترسم جانش به خطر بیفتد.

استنباط من ازگفته او که مردی با تجربه بود و دو بار به مقام نخست وزیری رسیده این بود که از همکاری فرزندش با آمریکائیها نگرانی داشت. باتوجه به این که پدر را هنگام نخست وزیری آنگلوفیل می دانستند و پسر از نزدیکان سیاست آمریکا شده بودغیر مستقیم نگرانی خودرا از این طرز کار ابراز می داشت و می گفت اگر کنار برود جانش را ازخطر نجات داده ولی سرانجام پیش بینی پدر درست در آمد و با ترور حسنعلی منصور شیرازه زندگی او هم گسسته شد.

***

یکی دیگر ازبستگان منصور می گفت خانمی از بستگان آنها که در وزارت کار خدمت می کرده به سویس برای دیدار علی منصور رفته بود. او به پسرش پیغام داده بود که من در این تندرویها برای تو خطر جانی می بینم، تا دیر نشده از نخست وزیری استعفا کن. این خانم به حسنعلی منصور تلفن می کند و می گوید از پدرتان پیغامی دارم. منصور می گوید عازم مجلس هستم و امروز وقت ندارم فردا صبح منتظر دیدار شما هستم. این همان دیداری است که به قیامت افتاد و همان روز حسنعلی منصور جلوی مجلس ترور شد.

***

کاظم پزشکی شاعر شیرازی که دردوره بیستم هم مدت کوتاهی وکیل مجلس ازشهرستان لار بود پس از ترور حسنعلی منصور اشعاری سرود که چند بیت آن چنین است:

برآمد بامدادان بانگ آژیر

که زد تیر افکنی منصور را تیر

زپا افتاد با یك تیر نخجیر
گشاید دست چون صیاد تقدیر
درآنجا پای هرتدبیرلنگ است
کلوخ انداز را پاداش سنگ است
بهای نفت وبنزین را گران کرد
بسی بیداد بر خرد و کلان کرد
کنونش پاره پیکر زان خدنگ است
کلوخ انداز را پاداش سنگ است

***

این ماده واحده پس از ترور حسنعلی منصور به تصویب مجلسین رسید.

ماده واحده - به پاس خدمات شادروان حسنعلی منصور نخست وزیر فقید که در موقع انجام وظیفه به شهادت رسیده است به وزارت دارائی اجازه داده می شود علاوه برحقوق وظیفه قانونی که به وراث آن مرحوم تعلق می گیرد ازتاریخ ۷ بهمن ٤۳ ماهیانه معادل حقوق و مزایای قانونی نخست وزیر وقت به ورثه مفصلة الاسامی زیر به تساوی مقررات مربوط به حقوق وظیفه قانونی پرداخت نماید. اعتبار مربوطه هرسال در بودجه وزارت امور خارجه منظور خواهد گردید.



هویدا از ترور منصور بسیار ناراحت شد. هنگامی که جنازه منصور به خاك سپرده شد قرآن به دست با حالتی اشکبار دوست قدیم و ندیم خودرا ترك می گفت.

سالی یکبار مراسمی در مقبره منصور انجام می شد که همه علاقمندان در آنجا شرکت کرده ازمنصور تجلیل می کردند.

کابینه محلل و ۱۳ سال نخست وزیری

به «پیپ» و«عصای» هویدا قسم
به «ارکیده ای» از گلستان «لیلی» قسم

پس ازدرگذشت حسنعلی منصور، شاه به سرعت فرمان نخست وزیری امیر عباس هویدا یار دیرین اورا که همه جا دوشادوش هم بودند صادر کرد و از۷ بهمن ۱۳۴۳ هویدا مأموریت خودرا برای تشکیل کابینه آغاز نمود. هویدا همان وزرای قبلی را به کار دعوت کرد فقط سرلشکر پاکروان به جای معینیان به وزارت اطلاعات منصوب شد. جواد منصور برادر حسنعلی منصور که معاون نخست وزیر بود وزیر مشاور گردید. وزارت دارائی را هم خود نخست وزیر عهده دار شد که بعداً دکتر شاهقلی به وزارت بهداری منصوب و دکترآموزگار وزیر دارائی شد. هویدا در مجلس هم صریحاً گفت برنامه این دولت همان برنامه دولت قبلی است.

چون روحانیون خودرا عامل مهم و ترور منصور و تغییر دولت می دانستند بلافاصله ازطرف آیت الله خوئی تلگراف زیر به هویدا مخابره شد:

جناب آقای امیرعباس هویدا نخست وزیر محترم - تهران.

مکرر ازباب ارشاد و نصیحت به دولت های سابق تذکر دادیم که مدت فشار و تعدی محدود و عاقبت آن تاریك است. شما برملتی حکومت می کنید که مسلمان و معتقد به قرآن است و برای قانونی که مخالف قرآن و اسلام باشد ارزشی قائل نیست. بایستی عواطف و مقدسات و شخصیت آنهارا در نظر گرفت و از جریحه دار ساختن قلوب و پیمودن راهی برخلاف رأی قاطع ملت مسلمان خودداری بنمائید. انتظار می رود بابرطرف ساختن نفوذ صهیونیست و الغاء قوانین مخالف شریعت اسلام و ارجاع حضرت آیت الله خمینی عالم روحانیت و قلوب مسلمانان جهان را مسرور سازید. خوئی

هویدا که شهرت داشت پدرش (بهائی) بوده تلاش فراوان کرد که روابط دولت را با روحانیون بهبود بخشد و در این راه اقداماتی انجام داد که منجر به برقراری مستمری برای خیلی ازآخوندها شد که تاپایان دوران حکومتش این وجوه به طرق مختلف به آنان پرداخت می شد.

مخالفین منصور و هویدا می گفتند این دو در فرانسه هنگامی که درسفارت کار می کردند متهم به قاچاق شده اند. هویدا دردادگاه درپاسخ گفت این مطلب به کلی دروغ است. این را روزنامه رهبر متعلق به حزب توده نوشته و مجله خواندنیها هم نقل کرده و ساخته و پرداخته اهورهوش و روزنامه های آتش و فرمان و رهبر می باشد. می توانید فوراً به پرونده ای در فرانسه (اگر باشد) مراجعه کنید. همین یك مورد کافی است که بدانید اتهامات دروغ است ومن اصلاً در عمرم به کار قاچاق دست نزده ام و تکذیب می کنم.

هویدا فرزند عین الملك بود که پدرش از سران بهائی به شمار می رفت ولی مادرش شیعه اثنی عشری بود که به مکه و کربلا سفر می کرد و خبر مسافرت او به خصوص در روزنامه ها نوشته می شد که به شایعه بهائی بودن هویدا خاتمه داده شود. به نظر من هویدا نه تنها بهائی نبود بلکه اساساً پای بند اعتقادات مذهبی نبود ولی در کشوری که قانون اساسی آن به شیعه دوازده امامی و مذهب جعفری



امیر عباس هویدا

اشارت فراوان دارد می کوشید وضع خودرا باقانون اساسی منطبق سازد، به همین جهت مورد گله بهائی ها هم بوده است. چنانکه نشریه محفل بهائیان آلمان تحت عنوان (آئین بهائی یك نهضت سیاسی نیست) چنین صراحت دارد: (امیرعباس هویدا اصولاً در یك خانواده بهائی نشو و نما نیافت. جدش آقامحمدرضا قناد مردی مومن ومخلص درآئین بهائی بود و حتی ملازمت پیشوای روحانی امربهائی را داشت و مدفنش در قبرستان عکا می باشد. فرزندش عین الملك که در سنین جوانی منشاء خدماتی در ارض مقصود بود لکن چون مشاغل دولتی برگزید و درآغاز دوران شوقی ربانی دست از سیاست نکشید ازجامعه بهاء مردود شد. ازدواج و تربیت فرزندان او در ظل این امر صورت نگرفته تا بتوان عنوان بهائی به این فرزندان داد. در دوران صدارت خود از تفویض خدمات عمده دولتی به افراد معروف بهائیت استیحاش داشت. در ایام نخست وزیری او بود که سازمان امنیت از استخدام جوانان بهائی در ادارات ممانعت می نمود. او به زیارت مکه رفت و با روحانیون نشست و برخاست نمود و بسیاری ازآنان را از خوان اعانات دولتی بهره مند ساخت. در زمان نخست وزیری او وزارت دارائی با جمشید آموزگار بود که سنگین ترین مالیات را براملاك مسلوب المنفعه بهائی به عنوان مالیات برارث تحمیل و دریافت شد در حالی که این املاك متعلق به جامعه بهائی بوده و فقط مدتی به نام شوقی ربانی دردفاتر ثبت شدند. مبلغ مزبور حدود ۲۸ میلیون تومان بود. حظیرة القدس که ده سال قبل به تحریك فلسفی واعظ بسته شده بود در دوره صدارت هویدا کماکان بسته بود و درهمین دوره غالباً از اجتماع بهائی ها درنقاط مختلف توسط پلیس جلوگیری می شد.)

هویدا باداشتن این دو اتهام که توسط مخالفین او تبلیغ می شد پس از ۸ ماه که کابینه منصور درمیان توفان شدید مخالفت به آن صورت سقوط کرد زمام امور را به دست گرفت. مردی خلیق و درس خوانده و زباندان ودنیا دیده بود که بیش از هر نخست وزیری

در ایران زبان خارجی می دانست. به زبان های فرانسه - انگلیسی - آلمانی - عربی - ایتالیائی و ترکی آشنا بود به خصوص تسلط کامل به زبان های فرانسه و انگلیسی و عربی داشت. در کنگره حزبی با شش زبان خارجی صحبت کرد و به میهمانیها خیر مقدم گفت که حیرت همه را برانگیخت. بازیگر ماهری بود که می دانست با موافق و مخالف چگونه رفتار کند و همه را در سلك دوستان و طرفداران خود در آورد ویا لااقل جلوی مخالفت آنهارا بگیرد. مردی باهوش و گشاده دست و خوش رفتار بود که ازمال دنیامقدار زیادی پیپ و عصا و یك آپارتمان کوچك و کتاب و کراوات فراوان داشت. آلودگی مالی نداشت. به او اتهام سوءاستفاده زده نشده ولی بعضی ازنزدیکان و اطرافیانش بدنام بودند و اتهامات مالی فراوان داشتند. به مادرش که در حقیقت نقش اصلی تربیت اورا برعهده داشت عشق می ورزید. امیرعباس هویدا دارای تحصیلات عالی و اطلاعات وسیع در سطح بین المللی بوده است. هویدا مدت کوتاهی بالیلا امامی ازدواج کرد ولی بابهم خوردن آن تا آخر عمر بایکدیگر حسن مناسبات داشتند. با حسنعلی منصور نیز باجناق شد و هردونفر مدتی داماد نظام امامی بودند.پس از ترور منصور رابطه فریده منصور و هویدا شکراب شد و اوهم که یك پسر و یك دختر ازحسنعلی منصور داشت درخارج از کشور به مرض سرطان در گذشت.

تاسالی که هویدا سر کار بود درسالروزترور منصور در مقبره او در حضرت عبدالعظیم مراسمی برپا می شد. جواد منصور برادر حسنعلی منصورسال ها وزیرکابینه هویدا بود ولی درسال های آخر رژیم از کشور خارج گردید که اکنون در آمریکا به سر می برد.

دوستان هویدا اورا سیاستمدار قابلی می دانستند که توانسته بود۱۳سال ایران را باانجام کارهای مهمی اداره کند. ولی دشمنانش می گویند اقدامات دولت هویدا و طولانی شدن مدت نخست وزیر اش وعدم توجه به اصول ومبانی قانون اساسی موجب گردید که

رژیم به سراشیبی سقوط کشانده شود.

دکتر شاهقلی که ازنزدیك ترین دوستان هویدا می باشد می گفت سردنیس رایت سفیر انگلیس درتهران که از ایران شناسان به نام می باشد می گفت هویدا یکی از سیاستمداران برجسته است که آن زیاد مهم نیست ولی مهمترآن است که هویدا انسان خوبی است. سرآنتونی پارسون سفیر دیگرانگلیس هم در کتاب خود از هویدا خیلی تمجید کرده است ولی مخالفینش می گفتند او با بازیگریهای خود شاه و همه مقامات را در اختیار گرفته بود که توانست ۱۳ سال تمام خودرا بر مسند صدارت حفظ کند. او جاه طلبی بود که سرانجام مشکلات فراوانی برای مملکت به ارث گذاشت.

امیراسدالله علم که هویدارا در خاطراتش مورد حمله قرار داده به شدت بااو مخالف بود و به طوری که می نویسد کراراً نزد شاه ازاو سعایت می کرده و حتی پیشنهاد نموده که اورا از وزارت دربار عزل و هویدارا منصوب کند تا شخص دیگری نخست وزیر گردد که مملکت از دست هویدا خلاص شود. ولی شاه باوجود تمام نزدیکی علم گفته های اورا ندیده می گرفت و ۱۳ سال تمام توانست در مقام نخست وزیری قرار گرفته و بعدا هم وزیر دربار شود.

دوستان هویدامی گویند علت مخالفت علم باهویدا برای آن بود که چندتن از نزدیکان علم درکارهای مملکت دخالت کرده و از نظر مالی بهره می بردند که هویدا مرتب جریان را به عرض می رسانید و ازشاه می خواست که جلوی این قبیل کارها گرفته شود و این امر موجب عصبانیت و ناراحتی علم بود

***

روزنامه لوموند درباره هویدا چنین نوشت: (هویدا که ثلث آخر حکومت شاه نخست وزیر بود در لبنان درس خوانده که خیلی خوب فرانسه حرف می زد. دوستان زیادی در محافل روشنفکری فرانسه داشت. این کمونیست سابق در ٤٤ سالگی به دبیرکلی حزب ایران نوین منصوب شد. گلی که بر یقه و لبخندی که برلب داشت

نگاه همیشه نگران اورا نمی پوشاند. باآن که عصا به دست می گرفت انرژی کم نظیری داشت و جاه طلبی فوق العاده اش را تنها شغلی که داشت برآورده می کرد. او خودرا همیشه (خدمتگذار اعلیحضرت) می خواند به همین خاطر ۱۳ سال نخست وزیر ماند.)

***

دکتر قربان رئیس سابق دانشگاه پهلوی (شیراز) درلندن به نویسنده کتاب می گفت: وقتی برای تحصیل طب به بیروت رفته بودم عین الملك هویدا وزیرمختار ایران دربیروت بود که باشایستگی امور سفارت ایران را اداره می کرد. در ایام نوروز هم محصلین را به سفارتخانه دعوت کرده از همه ما صمیمانه پذیرائی می نمود. یکبار وقتی به جشن دعوت شده بودیم ازهمه ما خواست که با کلاه پهلوی به مراسم جشن برویم که همه کلاه تهیه کرده وقتی وارد تالار پذیرائی شدیم دیدیم عین الملك لباس رسمی خودرا پوشیده و دو پسرش امیرعباس و فریدون هویدا هم با لباس های شیك در حالی که کلاه پهلوی به سر داشتند حاضر بودند. آن وقت سن آنها حدود ۱۰ تا ۱۵ سال بود.

عین الملك به علت لیاقتی که از خود نشان داد هنگامی که روابط ایران و عربستان سعودی التیام یافت و خواستند سفیری به عربستان سعودی بفرستند گفته شد که عین الملك به زبان عربی تسلط کامل دارد و وضع کشورهای عربی و مردم منطقه را خوب می شناسد و بهتر از هر کسی برای این مأموریت مناسب است که رضاشاه هم اورا انتخاب کرد و در مدتی که در عربستان بود روابط ایران را خیلی توسعه داد.

درتمام مدتی که عین الملك را شناختم با این که می دانستم پدرش از مبلغین بهائی بود ولی خود او فعالیتی نداشت و شاید هم به علت قبول مشاغل وزیر مختاری و سفارت رابطه زیادی هم با محافل بهائی نداشت چون بهائی ها ازمداخله در امور سیاسی منع شده اند. عین الملك قبول سمت و خدمت در وزارت خارجه را ترجیح

داد. بعدها که امیرعباس هویدا و فریدون هویدا را می دیدم هیچ کدام آنها به فعالیت مذهبی علاقه ای نداشتند و به علت اینکه مادرشان مسلمان متعصبی بود آنها هم که احترام زیادی برای مادر خود داشتند از روش مادر تبعیت می کردند و هیچگاه ندیدم که امیر عباس هویدا که زیاد با او حشر ونشر داشتم تعصبی در بهائیت از خود نشان داده باشد.

***

موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی در جلد دوم کتاب (ظهور و سقوط سلطنت پهلوی) چنین می نویسد:

پرونده اداری امیرعباس هویدا با دانشنامه علوم سیاسی از دانشگاه آزاد بروکسل آغاز می شود.

هویدا در تاریخ ۱۲/ ۱۰/ ۱۳۲۱ در زمان وزارت ساعد در وزارت خارجه تقاضای استخدام داشت ولی در ۲٤ سالگی در شهریور ۱۳۲۲ در وزارت امورخارجه با پایه ۳ استخدام گردید. در اول مهر ۱۳۲۲ به خدمت سربازی رفت و چون وزارت خارجه بعداً از او رضایت کامل داشت دوران خدمت سربازی را جزو سوابق استخدامی او در نظر گرفت.

در اوایل مرداد ۱۳۲٤ به عنوان وابسته سفارت ایران عازم فرانسه شد و همچنین کارمند اداره حفاظت منافع ایران در آلمان گردید. در همین ایام با ایرج اسکندری آشنا شد و سروسری با حزب توده پیدا کرد. پنج ماه پس از اقامت در پاریس به اتفاق حسنعلی منصور اتهام قاچاق پیدا کرد ولی در تاریخ ۳/ ۱۲/ ۲۵ مورد تکذیب طبق نامه مشترك آن دو قرار گرفت.

امیرعباس هویدا در ۱/ ۱/ ۱۳۲۸ با سمت کنسولیار ایران دراشتوتکارت منصوب شد و با عبدالله انتظام فرزند انتظام السلطنه وزیر مختار ایران در آلمان آشنا گردید که این دوستی درآینده هویدا نقش اساسی داشت. وقتی انتظام وزیر خارجه شد هویدا منشی مخصوص او گردید. مدتی معاون اداره سوم سیاسی ودرسال ۱۳۳۰

مأمور کمیساریای عالی پناهندگی سازمان ملل شد که چند تشویق نامه درباره او وجود دارد. پس از ۵ سال رجبعلی منصور سفیر ایران در ترکیه از وزیر خارجه خواست که هویدا با سمت رایزن به آنکارا منتقل گردد و به جای جمشید قریب به این سمت منصوب گردید. در اواخر سال ۱۳۳٦ عبدالله انتظام در رأس شرکت ملی نفت قرار گرفت و هویدا را به شرکت نفت منتقل نمود و عضو هیئت مدیره و قائم مقام مدیر عامل شد و ٦ سال در شرکت ملی نفت کار کرد.

درلیست ۱٤۸ نفر کارمندان استخدامی ساواک نام امیرعباس هویدا فرزند حبیب الله به شناسنامه شماره ۳٥٤۲ تهران ردیف ۱۷ ثبت است که تاریخ استخدام در ساواک ۱۳۳۸/٦/٦ ذکر گردیده است.

هویدا مدتی نشریه کاوش را منتشر ساخت. در اوایل سال ۱۳٤۰ با همکاری حسنعلی منصور در زمره موسسین کانون مترقی درآمد.

وقتی دکتر اقبال رئیس شرکت ملی نفت شد هویدا را می خواهد و می گوید چون خیلی خسته شده اید مدتی استراحت کنید و ریاست یکی از موسسات نفت را به او پیشنهاد می نماید. پس از این جریان هنگامی که حسنعلی منصور مأمور تشکیل دولت می شود هویدا را وزیر دارائی می کند تا غیر مستقیم بر دکتر اقبال ریاست داشته باشد. این اقدام موجب ناراحتی دکتر اقبال شد.

پدر بزرگ هویدا میرزا رضا قناد ازبهائیان مجذوب عباس افندی بود و در عکا با او همکاری می کرد. عباس افندی تصمیم گرفت حبیب الله خان پدر او را برای تحصیل به اروپا بفرستد که زبان های انگلیسی و فرانسه را آموخته و به تهران آمد. در دستگاه سردار اسعد بختیاری نفوذ یافت وبرای سردار اسعد چندکتاب ترجمه نمود و در روزنامه رعد سید ضیاء نیز مطالبی ترجمه می کرد. با کمك بختیاری ها به وزارت خارجه رفت و مأمور سوریه و لبنان

گردید. بعدها به جده رفت و باملك سعودآشنائی پیداکرد ولی به علت تبلیغ بهائیت مورد اعتراض واقع شد.

بعداز ترور حسنعلی منصور هویدا نخست وزیر شد. گزارش مورخ ۴۶/۷/۱۲ ساواك حاکی است که هویدا برای کار مملکت نقشه ای ندارد تا به منافع دسته ای بر بخورد. هویدا در حزب و فراکسیون پارلمانی اظهار عقیده نمی کند وبرای همه روشن است که شاه مملکت را اداره می کند. بودو نبود هویدا تأثیری در کار مملکت ندارد. به همین جهت وکلای مخالف نیز در مذاکرات خصوصی با هویدا ابراز دوستی می کنند.

رقبای او در نخست وزیری ازجمله عطاءالله خسروانی و جمشید آموزگار بودند که مقارن با نخست وزیری هویدا شاه خسروانی را به دبیر کلی حزب ایران نوین منصوب نمود. این امر عدم رضایت جواد منصور و دکتر حسن زاهدی را فراهم ساخت.

طبق گزارش ۱۳۴۴/۴/۳۱ خسروانی هفته ای چند ساعت با سرهنگ سابق حبیب الله فضل اللهی که جزو سازمان نظامی حزب توده بود و اکنون در وزارت کار خدمت می کند مذاکره و از راهنمائیهای او جهت امور تشکیلاتی حزب ایران نوین استفاده می کند.

به دنبال این جریانات برادر عطاءالله خسروانی که اکنون سفیر ایران در آمریکا می باشد با سفیر آمریکا در تهران خیلی نزدیك است و از مهندس ریاضی رئیس مجلس دعوت کرد که برای به آب انداختن کشتی ریاضی به آمریکا سفر کند. پس ازمراجعت رئیس مجلس به شدت انتشار یافت که خسروانی نخست وزیر خواهد شد و هویدا به لندن می رود. شاهنشاه ازشنیدن این مطالب ناراحت شدند. رئیس ساواك وقت می نویسد دیگر بابند و بست کسی نخست وزیر نمی شود فقط یك نفر نخست وزیر را تعیین می کند وبلوك شرق و غرب تأثیری ندارند.

دومین رقیب هویدا جمشید آموزگار بود که گزارش

۱/ ۱۰/ ۱۳٤٥ ساواك چنین حاکی است:

شایعات زیادی درباره اختلاف نخست وزیر و وزیر دارائی انتشار یافته است و در صورت ترمیم، آموزگار ازکابینه خارج می گردد. دکتر آموزگار به دوستان خود گفته مایل است بار دیگر به کار آزاد مشغول شود . قراردادی را که قبلاً قرار بود سازمان برنامه به شرکت مقاطعه کاری وابسته به آموزگار بدهد به شرکت مقاطعه کاری اطلس داده است. این قرارداد ۵۰۰ میلیون تومانی باشرکت فرانسوی بسته شده که قبلاً آن را باشرکت وابسته به دکتر آموزگار به ۱۰۰ میلیون تومان بسته بودند.

***

ابوالفضل قاسمی در کتاب خاندان های حکومتگرایران درباره خاندان هویدا چنین می نویسد:

بعداز پیدایش میرزاعلیمحمد باب اوضاع شیراز دگرگون شد. خلق و خوی و فصاحت بیان پسر بزاز شیرازی دل های ساده را می ربود. بعضی گمان کردند همان مهدی موعود است. آقامحمد رضا شیرازی جوانکی قناد بود که جزء جرگه بابیان درآمد و دراندك مدتی هم جزء خواص بابیان شد.

وقتی هم در گذشت در عکا به خاك سپرده شد و از پسرانش میرزاحبیب که صاحب حسن خط و کمال بود کاتب آثار گردید و لی بعداً در وزارت خارجه مأموریت یافت. پسر دیگرش میرزا خلیل خیاط در عکا به سر برد.

محمد حسین خان سردار دختری کاردان به نام افسرالملوك داشت که به عقد حبیب الله آل رضا درمی آید. چون خاندان سرداری و سپهبدی هر دو از الیگارشی دویست ساله ایران هستند و با هم خویشاوندی نزدیك داشتند نیای خاندان سپهبدی (عین الملك) لقب داشت که بعد از چند تن این لقب به (حبیب الله خان آل رضا) داده شد که پدر امیرعباس هویدا می باشد. عین الملك هویدا در مقام کنسولگری در کشورهای عربی فعالیت داشت. ادیب السلطنه

سرداری (یحیی رادسر) نیز دائی هویدا بود.

عین الملك چون کاتب (عباس افندی) بود نام فرزند خود را (امیرعباس) می گذارد.

آقا محمدرضا قناد شیرازی از مقربان نزدیك(باب) بود که به قول ادوارد براون یکی از چند رازدار او بشمار می رفت که پس از او نیز عهده دار حفاظت و رسالت اسرار بهائیت می شود. مدفنش در عکا قرار دارد.

حبیب الله خان (آل رضا) بسیار جاه طلب بود. با ازدواج با افسرالملوك سرداری در شمار درباریان قاجار درآمد. ابتدا به همان (آل رضا) مشهور بود ولی بعداً نام (هویدا) را بر گزید.

***

هویدا کراراً در نطق های خود جریان مراجعت به ایران را چنین بیان می کرد:

من از سوریه و عراق و بصره و ازآنجا با بلم وارد خاك ایران شدم. اتومبیلی فرسوده مارا به اهواز آورد. بدبختانه نشان مخصوص و علامتی که مرز راتعیین کند و یا حتی سرحد گمرك را معلوم نماید در این حدود نبود.

می خواستم در مرز لحظه ای توقف کنم و اشك های شادی و غم خودرا نثار کنم. شادی از این که بالاخره وطنم را می دیدم. وطنی که از ورای صفحات کتاب های پادشاهان،از زبان فردوسی شناخته و دوست داشته بودم و اشعار آن را در میان بازوان مادرم فرا گرفته بودم. غم و درد از این که اوراضعیف و ناتوان می دیدم. هویدا سپس به تشریح اوضاع آشفته خوزستان و فقر مردم می پردازد و خطاب به جوانان می نویسد:

ای طبقه جوان ایران امروز، شماکه آن روزهای خفت بار را ندیده اید و یا شما کسانی که آن را فراموش کرده اید، بکوشید تا این ایام پرافتخار و سربلندی را در نظر داشته باشید.

در خوزستان دو قدرت مشخص وجود داشت: ارتش اشغالگر و شرکت نفت .

***

وقتی رئیس فراکسیون پارلمانی حزب ایران نوین شدم هفته ای یك بار روزهای سه شنبه هویدارا در دفتر سیاسی حزب می دیدم که ضمن صرف ناهار و تشکیل جلسات دفتر سیاسی مطالب را رك و راست بیان می کرد و روش او طوری بود که هر کس را جلب و جذب می نمود.

یك روز بعداز خاتمه کار در دفتر سیاسی، به اتاقش رفتم و گفتم درباره فراکسیون پارلمانی مطالبی دارم که باید با شما مطرح کنم. او گفت برای حل مشکلات آماده ام. گفتم دراین مدتی که رئیس فراکسیون شده ام در داخل مجلس وکلای اکثریت و اقلیت مطالب را با من در میان می گذارند. از چند نفر ازوکلای مجلس که خیلی تظاهر به نزدیکی باشما می کنند ناراحت هستند. از من خواست که اسم آن هارا بیان کنم. من هم گفتم امیرحسین شیخ بهائی و هدایت اسلامی نیا که هردو متأسفانه سابقه خوبی ندارند و خودرا از وابستگان به شما می دانند و سوابق آنها طوری است که اگر در مجلس مورد اعتراض و ایراد قرار بگیرند نمی توانم از آنها دفاع کنم. هویدا گفت شما که به مشکلات کارآگاه نیستید، خیال می کنید من افراد را نمی شناسم. خودتان رئیس بازرسی نخست وزیر بوده اید و گزارشات را می دیدید. درباره همه افراد گزارشاتی تهیه می شود و من هم آن را می خوانم و می دانم ولی چه کنم؟ شیخ بهائی مورد علاقه خاص ارتشبد نصیری می باشد که مرتب سفارش اورا می کند، برای او باید با رئیس ساواك در بیفتم که مصلحت نیست. شیخ بها ئی به قدری با نصیری نزدیك است که در هر جریانی از او حمایت می کند و من هم ناچار هستم اورا قبول کنم. اما اسلامی نیا که مورد اعتراض نصیری هم می باشد و گزارشاتی علیه او می فرستد رابطه بسیار نزدیکی با آیت الله

خونساری دارد که خودتان می دانید از روحانیون شریف و خوش نام و موثر می باشد. نمی دانم چگونه اسلامی نیا توانسته او را در اختیار بگیرد که هرگونه مشکلی که دربازار و بین روحانیون داشته باشم برایم حل می کند. به همین جهت مرتب به دفتر من می آید و درباره اقدامات خود و گفتگو با آیت الله و سایر روحانیون مطالبی می گوید. اگر شما می توانید شخص دیگری راپیدا کنید که بتواند رابط من با روحانیون و بازار و شخص آیت الله خونساری باشد معرفی کنید. گفتم حال که توجه یافتم روی مصالح سیاسی این هارا پذیرفته اید لااقل ازآنها بخواهید این قدر تظاهر به دوستی و نزدیکی باشما نکنند. مطالبی می گویند که ناراحت کننده است. همچنین کمتر به مجلس بیایند و در نطق ها و اقدامات پارلمانی دخالتی نکنند که موجب بروز مشکلاتی نشود. هویدا گفت حرف شمارا قبول دارم و به آنها تذکر می دهم و شما هم مشکلات مرا درك کنید.

بعداز این که تحقیق کردم معلوم شد هردو مورد صحت دارد. نصیری پشتیبان شیخ بهائی است و خود شیخ بهائی هم می گفت تمام کارهای نصیری دست من است. درباره اسلامی نیا هم معلوم شد او با پسر آیت الله خونساری شرکتی دارد و مبالغی زیاد پول اوقاف را توسط پسرآیت الله خونساری بین روحانیون تقسیم می کند در حالی که آیت الله هیچگونه اطلاعی ازجریان امر ندارد.

این طرز کار هویدا نشان می داد که حساب همه کس و همه مقامات را داشت و به هرکس محبتی می کرد تا نظر اورا جلب کند و حمایتش را در اختیار داشته باشد. در حالی که حسنعلی منصور نمی توانست چنین نقش هائی را درسیاست بازی کند.

هویدا حتی تعدادی ازافراد اقلیت مجلس را در اختیار داشت به طوری که اگر آنها به دولت اعتراضاتی داشتند حساب هویدا را جدا می کردند و غیر مستقیم از او تمجید می نمودند. در جریان انتخابات هم شاهد بودم که هویدا ازبعضی ازنمایندگان اقلیت بیش

ازنمایندگان اکثریت حمایت می کرد و می گفت وجود این قبیل افراد از گروه اقلیت برای مجلس لازم است. البته منظورش آن افرادی از اقلیت بود که به هرصورت حریم اورا رعایت می کردند. هویدا ظاهراً با هیچکس مخالف نبود و هیچگونه تظاهری به دشمنی و انتقامجوئی با کسی نمی کرد و حتی دشمنان خود را می پذیرفت و اگر می توانست به آنها محبتی می کرد که از مخالفت با او دست بردارند.

امیرعباس هویدا با تظاهرات مذهبی خود ازقبیل رفتن به زیارت مشهد و حضرت عبدالعظیم و فرستادن مادر خود به مکه می خواست ثابت کند که اتهام بهائیت صحت ندارد. حقیقتاً مادر هویدا یك متعصب مذهبی شیعه بود. از بدو پیدایش بابیت درایران این امر یك وسیله مبارزه سیاسی بود و هر که را که می خواستند از میدان بدر کنند می گفتند بهائی است و به بابیت تمایل دارد در حالی که می دانیم خیلی ازمقامات مملکتی تعصب مذهبی نداشتند وبهائی ها هم نمی توانستند شغل سیاسی بپذیرند.

درباره سپهبد صنیعی و دکتر ایادی و چندتن دیگر ازبهائی ها که مشاغل دولتی مهمی داشتند انتشار داشت که بعضی ازآنها توانسته بودند موافقت محفل بهائی را بگیرند و برخی نیز ازبهائیت طرد شدند. ولی هویدا هیچگونه ارتباطی با بهائیت نداشت.

هویدابه مادرش عشق می ورزید زیرامادرش تربیت امیرعباس و فریدون را پس از فوت پدر بر عهده گرفت و ازمادران شایسته ای بود که عمر خودرا وقف تربیت این دو فرزند کرده بود. هویدا در ایام نخست وزیری هفته ای یك روز به منزل مادرش در دروس می رفت که خیلی از دوستان نزدیك هویدا در آنجا موفق به دیدار هویدا می شدند. اتهام ارز قاچاق در پاریس هم بی پایه بود و با این اتهام مخالفین می خواستند منصور و هویدارا از میدان بدر کنند.

هویدا که پس از فوت پدرش با بحران مالی روبرو شده بود می گفت لیاقت مادرش موجب گردید که توانست به تحصیلات ادامه

دهد و حتی خانه آنها به پانسیون تبدیل شده بود که چندتن دیگر از محصلین با آنها زندگی می کردند و از این راه به زندگی آنها رونقی داده می شد. هویدا می گفت در زمان جنگ دوم جهانی با مشکلات فراوان به ایران آمد و هنگامی که در خرمشهر و خوزستان شاهد اشغال ایران و حضور قشون خارجی در کشور بود از غصه اشك می ریخت و آرزو داشت که روزی اشغال ایران پایان پذیرد.

هویدا پس ازمراجعت از اروپا به خدمت وظیفه رفت و تعدادی از نزدیکان او از قبیل دکتر حسن متین - مسعود هدایت و عزت کاسمی از دوستان دوران خدمت او در دانشکده افسری می باشند. هویدا در دانشکده افسری شاگرد اول شد و محمد رضاشاه پهلوی پارابلومی به عنوان جایزه به اوداد که این عکس کراراً در مطبوعات به چاپ رسیده است. هویدا می گفت روزی که شاه به او به عنوان یك افسر جوان اظهار محبت می کرد هرگز باور نداشت که روزی برسد که او نخست وزیر شاه و از نزدیکان و محارم او گردد.

هویدا آئین دوست یابی را با تمام شرایطش رعایت می کرد. نه تنها دوست، بلکه آشنائی اگر دردورترین بیمارستانهای دنیا زیر عمل جراحی قرار می گرفت گل هویدا نخست وزیر ایران اولین گلی بود که کنار تخت او قرار می گرفت. در داخل مملکت هم شخصاً به عیادت خیلی از بیمارها می رفت و به قول معروف سعی داشت از هر راهی در دل دوستان راه پیدا کند. پیپ و عصا و گل ارکیده هویدا معروف بود و روزنامه ها با طنز و شوخی کراراً در اشعاری که می سرودند به آن اشاره می کردند که ازآن جمله شعر معروفی است که دکتر جهانشاه صالح گفته است:

(به پیپ و عصای هویدا قسم...)

هویدا سعی داشت هر روز با عده ای از طبقات مختلف در نخست وزیری ناهار صرف کند. این دعوت هم به منزله احترامی بود که به آن افراد می گذاشت و هم سعی داشت کارهای آنهارا انجام دهد. در این ناهارها از همه گروهها دیده می شدند. روش او با

خارجی ها خیلی جالب بود. به علت زندگی در خارج ازکشور می دانست با دیپلمات ها و روزنامه نگاران خارجی چگونه برخورد داشته باشد و احترام همه آنهارا جلب کند. او استفاده ازماشین کادیلاك بزرگ نمره ۱ نخست وزیری را که آرزوی خیلی ها بود ترك کرده بود و همیشه با یك پیکان کوچك در خیابان ها به رانندگی می پرداخت و یك اتومبیل بنز ساواك با مأمورین هم مراقب جان او بودند. سر چهار راهها سعی داشت با مردم و رانندگان صحبت کند و از این طریق خودرا به مردم نشان بدهد و به مردم بگوید نخست وزیر خیلی مردمی است. در حالی که در همان موقع سایر مقامات حتی وزرای کابینه درون اتومبیل های دولتی و بعضی مواقع با اتومبیل های بزرگ در خیابان ها رفت و آمد می کردند. وقتی پسر من کاوه الموتی در امپریال کالج لندن در رشته مهندسی معدن شاگرداول شده بود و نام او در روزنامه تایمز در ردیف سایر دانشجویان ممتاز انگلستان چاپ شد تنها تبریکی که دریافت داشت از امیرعباس هویدا نخست وزیر ایران بود که با عنوان (دوست جوان من) به او تبریك گفته بود. وقتی از نخست وزیر تشکر کردم و پرسیدم ازکجا مطلع شدید گفت از طریق سازمان دانشجویان و روزنامه تایمز و گفت وظیفه من این است که این قبیل دانشجویان راتشویق کنم. در حالی که سایر موسسات آموزشی از این جریانات بی اطلاع بودند. منظور این است که هویدا در کارها دقت فراوان داشت و می خواست با تشویق یك دانشجو اورا هم به کار مملکت دلگرم سازد.

وزراء و مقامات دولتی ازچند طبقه تشکیل می شدند. گروهی که منتخب شاه بودند و هویدا در مقابل آنها خیلی نرمش داشت و چون می دانست زورش به آنها نمی رسد با آنها خیلی باملایمت و فروتنی رفتار می کرد. عده ای به علت تخصص خود ارتقاء یافته بودند که حریم آنهارا رعایت می کرد. تنی چند ازمنصوبین او بودند که خیلی با آنها به شدت رفتار می نمود و کراراً می دیدم که با تلفن

با عصبانیت به آنها می تاخت. ولی با مربوطین شاه و دربار و ساواك و مقامات مهم مملکتی روش او خیلی ملایم بود. با تنی چند روابط خصوصی و دوستی نزدیك داشت که خیلی ازآن ها حمایت می کرد. با این که بعضی شان مورد شکایات فراوان بودند معهذا با قدرت و نفوذی که داشت مخالفت ها را خنثی می کرد. رویهمرفته می توان گفت سیاستمداری زیرك و با هوش وبازیگری ماهر و توانا بود که توانست ۱۳ سال خودرا در مقام نخست وزیری ایران حفظ کند و در طول مدت نخست وزیری اش هم کارهای زیادی در کشور انجام دهد و سرانجام ازکاخ نخست وزیری به عنوان وزیر دربار به کاخ سلطنتی رفت و اگر اوضاع دگرگون نمی شد و رژیم ادامه می یافت در آینده ایران باز هم نقش مهمی می داشت.



تاهویدا نخست وزیر بود برخی از روحانیون ازبودجه های سرّی دولت بهره مند بودند.

هویدا روش تند حسنعلی منصور را در اداره کشورکنار گذارد و خود را خیلی انعطاف پذیر نشان می داد. یکی از دوستان متفکر هویدا می گفت (گلوله بخارائی موجب شد که هویدا روش نرم و ملایم را برگزیند و همین امر دولت اورا «ابد مدت» ساخت.)

رازبقای هویدا در مدت ۱۳ سال در مقام نخست وزیری علاوه براطلاعات و دانش سیاسی اومی توان گفت مردم داری زیاده ازحدی بود که می دانست با هر کسی چگونه رفتار کند. به قول معروف او هزاران کلید در دست داشت و خوب آگاه بود که هرقفلی را با چه کلیدی باز کند.

همانطوری که یکی از کلیدسازان شهر تهران بر سر در مغازه اش نوشته بود:

به ناامیدی از این (در) مرو امید اینجاست

فزون تر از عدد قفل کلید اینجاست

هرکس سراغ هویدا می رفت مثل همان کلیدساز مشکل او را می گشود و برای هرکاری کلیدی در دست داشت و اگر هم نمی توانست برای کسی کاری انجام دهد آنقدر حسن خلق نشان می داد که مراجعه کننده بارضایت کامل اورا ترك می گفت.

هویدا سعی داشت درباریان واطرافیان وبستگان شاه وموافقین و مخالفین دولت را به صورت مستقیم وغیرمستقیم دراختیار بگیرد و بازرنگی های مخصوص خود ازنیروی همه آنها برای بقای خود در مقام نخست وزیری استفاده کند. وقتی هویدا حضور شاه شرفیاب می شد می دانست بارئیس مملکت چگونه صحبت کند که بیش از پیش موجبات جلب حمایت شاه را فراهم سازد. هر دستوری که شاه می داد پس از ترك کاخ سلطنتی وسیله تلفن داخل اتومبیل اوامر را ابلاغ می کرد و ظرف مدت ٤٨ ساعت پاسخ شاه را در انجام کارها به اطلاع شاه می رسانید و شاه را راضی نگهمیداشت که او فکر

می کرد بهترین و شایسته ترین نخست وزیری است که انتخاب کرده است. هویدا سعی داشت همه روزنامه نگاران را راضی نگه دارد و در انجام خواسته های آنان می کوشید. حتی نویسنده توانائی مثل عبدالرحمن فرامرزی در سالهای نخستین حکومت هویدا به نویسنده کتاب گفت: هویدا یك مستوفی الممالك جوان است که هم سوادش زیادتر و هم جهان بینی اش بیشتر است و بهترین فردی است که شاه برای نخست وزیری انتخاب کرده است. هر وقت هویدارا می دیدم چون می دانست از طرفداران پروپا قرص دکتر اقبال هستم می گفت من به دکتر اقبال خیلی ارادت دارم. اورا در همه جا باکلمه ارباب (PATRON) صدا می کنم. می گفت دکتر اقبال مردی است پاك و پاکیزه وازخدمتگذاران صادق شاه است که بازندگی مختصری ساخته و ما همه جوانان مدیون او هستیم که راه را برای ورود جوانان به کادر دولت و مقامات مهم مملکتی باز کرد. در حالی که وقتی مدیرعامل شرکت نفت شد هویدارا برکنار ساخت و درآن روزها هویدا خیلی ناراحت گردید و نزد دوستان دکتر اقبال گله می کرد ولی بعداً که وزیر دارائی شد این موضوع را فراموش کرد و سعی داشت که دوستی دکتر اقبال را هم برای خود ذخیره کند که نزد شاه از او سعایتی نشود.باعلم ونصیری و ایادی و همه اعضای خاندان سلطنت روابط مخصوصی داشت.با اینکه علم در خاطراتش می نویسد که مرتب نزد شاه ازهویدا بد گفته ولی هویدا آن را هم علنی نمی کرد و هیچگاه از علم هم گله ای نداشت.

هویدا دشمنان سرسخت و متنفذی داشت که هنگام نخست وزیری می کوشیدند اورا از قدرت بر کنار سازند و پس از برکناری نیز اورا به شدت مورد حمله قرار دادند در حالی که دوستانش می گفتند از باسواد ترین سیاستمداران ایرانی است. مخالفین می گفتند روش هویدا موجب شد که کشور به خود کامگی رسید و زیربنای انقلاب ازهرجهت استحکام یافت. مخالفین تا آنجا پیش رفتند که این مرد هشیار و با فرهنگ و شایسته به جوخه اعدام سپرده شد.

هویدا در دوران نخست وزیری اش ۲٤ مرتبه کابینه را ترمیم کرد. انتخابات سه دوره قانوگذاری را انجام داد و با نمایندگان چهار دوره قانونگذاری سرو کارداشت (از۲۱ تا ۲٤).

دولت هویدا سه سال از دوره بیست و یکم و دوسال از دوره بیست و چهارم را بامجلس گذرانید و ۱۳ بارلایحه بودجه را تقدیم داشت و هربار می گفت بودجه سال بعد بهترازامسال خواهدبود.

ازوزرای کابینه هویدا کسانی که درتمام این مدت در دولت او ثابت ماندند عبارت بودند ازجمشیدآموزگار - مهردادپهلبد - صفی اصفیاء - هادی هدایتی -منصور روحانی - عبدالمجید مجیدی که ازمیان آنها فقط جمشیدآموزگار به نخست وزیری رسید.

کابینه هویدا تنها کابینه ای بود که دونفر از زنان کشور درآن به مقام وزارت رسیدند (فرخ روپارسا وزیرآموزش وپرورش - مهناز افخمی وزیر مشاور).تعدادی از زنان به معاونت وزارتخانه و یك تن به سفارت رسید (مهرانگیزدولتشاهی سفیرایران در دانمارك).



مهناز افخمی



بانوفرخ روپارسا

خانم دکترفرخ رو پارسا اولین زنی است که درعصر پهلوی به مقام وزارت رسید. متأسفانه درجمهوری اسلامی به جوخه اعدام سپرده شد.ازبانوان لایق و شایسته ایران بود.

***

علی باستانی در روزنامه اطلاعات در دهمین سال نخست وزیری درباره هویدا چنین نوشت:
هویدا همیشه خندان نیست درواقع این چهره شاد نیمرخی ازچهره هویدا می باشد. گرچه دیر عصبانی می شود ولی وقتی شد توفانی به پا می کند. نزدیکانش کوشش دارند که هنگام آتشفشانی دم چك او قرار نگیرند. هویدا یك بار ازدواج کرد که ثمره عشق بود و با عنوان نخست وزیر پای سفره عقد نشست و مشکلات مملکتی را به خانه بخت برد و بالاخره شداید آن موجب شد که زندگی زناشوئی او عمر طولانی نداشته باشد. خود هویدا می گوید این جدائی تقصیر من بود به همین جهت بعد از جدائی احترام متقابلی بین آن دو برقرار می باشد. هویدا به سفر و کتاب و موسیقی علاقه وافری دارد. زندگی ساده و جمع و جوری دارد که می توان چنین خلاصه کرد. کتاب - پیپ - عصا - موسیقی . نزدیکانش می گویند اگر این هارا کنار بگذارید زندگی اورا می توان در دوجامه دان خلاصه کرد. هویدا ۳۵۰ پیپ و ۱۵۰ عصا دارد. هویدا گاهی به سفر دلخواه خود بادوستانش به یونان می رود. علاوه برآن همیشه گل (ارکیده) را فراموش نمی کند که بین کراوات های او و ۱۶ رنگ گل ارکیده هم آهنگی وجود دارد. هویدا فرانسه را مثل یك ادیب می داند. پدرش را در ۱۴ سالگی از دست داد. سرپرستی او بامادرش بود که برای تأمین مخارج تحصیلی خانه اش را به صورت پانسیون درآورده بود. هویدا تا دریافت دیپلم در بیروت بود. فارسی را نزد دکتر محمدی آموخت. در بلژیك و فرانسه لیسانس و دکترای خود را در رشته تاریخ گرفت. به زبان انگلیسی درمأموریت های سیاسی آشنا شد. هنگام مراجعت به ایران در گفتن و نوشتن فارسی ضعیف بود و دکتر خانلری را معلم زبان فارسی خود می داند. زبان آلمانی و ایتالیائی و عربی را هم می داند. به طور کلی ۶ زبان خارجی می داند ولی بین زبان فرانسه با ایتالیائی اش

تفاوت از زمین تا آسمان است. هویدا اولین نفری است که روزنامه های صبح را می خواند و بعضی ازوزراء را درباره مطالبی که درباره آنها نوشته شده ازخواب بیدار می کند. هویدا علاوه برشرفیابی گزارشات مهم مملکتی را وسیله تلفن به عرض شاه می رساند و اوامر همایونی را از همین طریق دریافت می دارد. هویدا اخیراً آپارتمان کوچکی هم برای خود تهیه کرده که اقساطش را می پردازد. در اتاق نخست وزیر سه نوع تلفن نصب است. یك تلفن قرمز رنگ اختصاص به ارتباط های خیلی مهم دارد و به ۷ مقام عالی مملکتی متصل می باشد. تلفن دیگر باموج کوتاه که اگر تلفن تمام شهر قطع شود از این طریق می تواند تماس برقرار کند. تلفن دیگر که نخست وزیر را با ۲۰۰ مقام مهم مملکتی مربوط می سازد که بافشار یك دکمه زنگ طرف به صدا در می آید. علاوه برآن دستگاه دیگری وجود دارد که در یك لحظه می تواند با چند نفر صحبت کند. وقتی باهویدا در باره دوران بعدازنخست وزیری اش صحبت می شود می گوید باید این حرف را در روزش بزنم نه حالا.

***

یوسف مازندی می نویسد:

به تدریج رابطه هویدا با دولتمردان و رجالی چون دکتر اقبال و امیراسدالله علم و تنی چند از اطرافیان شاه نیز صمیمیت گذشته را از دست داد. حتی این اواخر با تمسخر با علم حرف می زد. عطوفت بیش از حد شاهنشاه به یکی ازاین سه تن می توانست تأثیر مستقیم در رفتار متقابل آنان نسبت به یکدیگر داشته باشد.

رابطه هویدا با بستگان شاه زمان های مختلف تفاوت یافته بود. اوایل زمامداری کمتر تحت تأثیر قرار می گرفت اما چند سال بعد رابطه هویدا با بعضی از اعضای خاندان سلطنت نزدیکتر شد. این صمیمیت باشاهدخت اشرف پهلوی بیشتر به نظر می رسید.

هویدا در آغاز نخست وزیری می گفت (برای بقای مملکت و سلطنت باید نارضایتی هارا به حداقل رسانید) اما به تدریج مانند

شاه تاکید می ورزید (با کارهائی که انجام می گیرد چه کسی می توانست ناراضی باشد؟)
به نظر من هویدا مسحور شاه شده بود. ولی اواخر نخست وزیری به نظر می رسید که در شاه به تدریج بی مهری هائی نسبت به هویدا پدیدار شده است. همان روزی که از نخست وزیری معاف شد در میهمانی او را دیدم ناگهان اشك از چشمانش جاری شد و گفت (ازمن چیزی نپرس... فقط) برای من قطعی بود که در رنج جانکاهی به سر می برد و مقام وزارت در بار توانست اعتماد به نفس هویدای وفادار را تا حدی باز گرداند.

شاه توانسته بود با روحیه و کارآئی هویدا شخصیتی را کشف کند که حداقل انگیزه جاه طلبی و کسب قدرت را داشته باشد. وفادار، امین، سربه راه، حرف شنو باشد و سالها به عنوان نخست وزیر پابرجا بماند و ثبات سیاسی ایران را ظاهر سازد.

علت دیگرش نرمش و انعطاف پذیری کم نظیر شخص هویدا بود. او کمتر برای شاه و اطرافیان شاه مسئله ایجاد می کرد. رفتارش با نزدیکانش آن قدر تند نبود. وقتی نخست وزیر شد خصومت علنی به کسی نشان نداد. فروتن و مردم دار بود. خلق و خوی رفیق بازی را به حد افراط داشت. علت دیگر درخشان بودن اوضاع اقتصادی و مالی بود. گشاده دستی هویدا در نگاهداری دوست و رفیق خواه وناخواه از او (معبودی) برای بسیاری از اطرافیان ساخته بود که کمتر موجب سعایت او نزد شاه می شدند.

***

دراسناد به دست آمده ازسفارت آمریکا که ازطرف دانشجویان پیرو خط امام به نام (اسناد لانه جاسوسی) انتشار یافته درباره امیرعباس هویدا چنین نوشته شده است:

هویدا ازیك خانواده بهائی است ولی نمی خواهد درباره آن جنجال راه بیاندازد. پدر هویدا منشی رهبر بهائیان بوده است به همین علت هویدا تحصیلات اولیه را در بیروت گذرانیده و تدریجاً

پدرش وارد محفل دیپلمات ها شد.

هویدا از زمانی که وارد خدمت در وزارت امور خارجه شد به صورت یك دیپلمات حرفه ای در آمد. نکته مهم برای هویدا دوستی با عبدالله انتظام و حسنعلی منصور بود که هر سه تن پس از جنگ جهانی دوم درآلمان در کنسولگری ایران در اشتوتکارت خدمت می کردند.

عبدالله انتظام سریعاً مدارج ترقی را طی کرد. مدیرعامل شرکت نفت شد وهویدارا به عنوان معاون ویژه خود برگزید. هویدا در سال ۱۹۶۰ عضو هیئت مدیره شرکت ملی نفت ایران شد.

وقتی حسنعلی منصور از خانواده سرشناش وطبق نوشته های سفارت آمریکا به جای هزارفامیل که پدرش نخست وزیر ایران بود توجه شاه را برای نخست وزیری جلب کرد و مأمور تشکیل کابینه شد ازهمکار قدیمی خود خواست که وزیر دارائی کابینه شود. وقتی هم منصور به قتل رسید شاه هویدارا به سمت نخست وزیر انتخاب کرد. بنا بر این در مدت کمتر از ۲۰ سال هویدا باکمك دو تن از دوستان با نفوذ خود ازسمت معاونت کنسولگری به دومین مقام عالیرتبه کشورش دست یافت. هویدا پس از این که نخست وزیر شد به محفل درونی شاه راه یافت. میزان اعتماد شاه نسبت به او زمانی مشخص می شود که بتواند پس از برکناری بازهم در محفل درونی باقی بماند. ازسال ۱۹۵۳ سه نخست وزیر قبل از هویدا هنوز از دوستان نزدیك شاه بودند. تنها علی امینی از این قاعده مستثنی ماند. امینی از رقبای شاه به حساب می آید. در محفل درونی شاه افرادی راه داشته اند که عبارتند از: ملکه فرح - اشرف پهلوی - دکتر منوچهر اقبال - امیراسدالله علم - جعفر شریف امامی - امیرعباس هویدا - فردوست - ایادی - دکتر حسن امامی - اردشیر زاهدی - نصرت الله معینیان - ارتشبد محمد خاتمی - جمشید اعلم - امیر هوشنك دولو - فلیکس آقایان - هوشنك انصاری - پرویز ثابتی - نعمت الله نصیری.

هویدا طولانی ترین ایام نخست وزیری را داشته است.

۲۲ شخص مختلف به محمدرضاشاه به عنوان نخست وزیر در ۳۱ دولت در طول ۳۷ سال خدمت کرده اند.

کابینه هویدا در حقیقت یادگار سازمانی است که توسط حسنعلی منصور بنیان نهاده شد. نه نفر ازافراد گروهی که به خاطر ارتباط حرفه ای و اجتماعی دورهم جمع شده بودند که می توان آنهارا اصلاح طلب و در عین حال افراد مترصد کسب منافع سیاسی خواند که عبارتند از حسنعلی منصور - امیرعباس هویدا - دکتر منوچهر کلالی - محمدتقی سر لك - محسن خواجه نوری - فتح الله ستوده - ضیاءالدین شادمان - غلامرضا نیك پی - هادی هدایتی ... حداقل سه تن از افراد گروه یعنی (کلالی - نیك پی - هدایتی) از خانواده های مهم بوده و سرلك نیز با یکی از اعضای خانواده خلعت بری که از ٤٠ خانواده سرشناس است ازدواج کرده بود. محسن خواجه نوری که هم پدرش تاجر و زمین دار بود در ارتباط با کلالی و هدایتی در وزارت کار وارد این گروه شد.

در مدت دوسالی که دوره دوستانه منصور به عنوان یك(گروه مترقی) درآمد هدفش در رفع مشکلات اقتصادی و اجتماعی ایران بود. اعضای آنها به حدود دویست نفر تحصیل کرده داخل و خارج رسید که همه آنها از نظر شخصی و حرفه ای با منصور و هویدا ارتباط داشتند.

یکی ازرقبای سرسخت هویدادر طول نخست وزیری اش جمشید آموزگار بود و تاقبل از تأسیس حزب رستاخیز هیچگاه به گروه سیاسی نگروید ولی در حزب رستاخیز رهبر یکی از جناح ها شد. انتصاب او به وزارت کشور برای این بود که امر انتخابات به فرد غیر سیاسی سپرده شود. شاه نمی خواست او بر نفوذی که در چند پست کابینه به دست آورده بود کنترل داشته باشد و به صورت رقیب هوشنگ انصاری درآید. منصور روحانی به خاطر توانائی اش به این مقام رسیده بود. اورا از افراد مهم کابینه هویدا می دانند که

شاه نیز اورا بسیار دوست می داشت. او از چند مشاجره جان سالم بدر برد. یکی ازآنها با عبدالعظیم ولیان بود. به همین جهت ولیان به استان خراسان رفت. روحانی در یك مشاجره هم بامهدی سمیعی که سرپرست سازمان برنامه و بودجه بود پیروز شد.

وزارتخانه های جنگ و دارائی تشریفاتی داشتند. شاه در امور این دو وزارتخانه مخصوصاً در امور نفتی مستقیماً دخالت دارد. گمان نمی رود که قبل از اتخاذ هرگونه تصمیمی حتی با وزراء مربوطه مشورت نماید.

یکی ازمعاونین وزارت خارجه می گفت شاه بدون درجریان قرار دادن وزارت خارجه سیاست های خارجی را پی ریزی می کند. پس از آن وزارت خانه موظف به یافتن راههای اجرائی آن تصمیم است. سفرا قبل ازهرکاری باشاه مشورت می نمایند. همچنین شاه امور نفتی را کنترل می کند.

یکی ازمنابع غیر حکومتی ایرانی در اظهار نظر در این باره می گفت شاید شاه گروهی مشاور خارجی را در این رابطه به مشورت پنهانی به کار گرفته باشد. چون این امر سبب می شود که شاه بدون اتکاء به ایرانیان تصمیمات لازم را اتخاذ نماید و در عین حال خود را به عنوان یك رهبر توانا و یك سیاستمدار مشهور سازد. بنا براین کابینه به جای این که یك هیئت سیاست گذار باشد اجرا کننده تصمیمات شاه است. اگر بعضی از اعضای کابینه در زمینه طرز فکر شاه مفید واقع می شوند به خاطر این است که به عنوان فرد مورد توجه شاه قرار دارند نه این که عضو کابینه هستند.

پارلمان ایران در ۱۸ سال یعنی از دوره پنجم تا سیزدهم در زمان رضاشاه به صورت مهر لاستیکی رضاشاه عمل می کرد. ولی بعداً مجلس مملو از جناح های متخاصم شد که سعی داشتند منافع شخصی را حفظ کنند. چند لایحه سازنده هم تصویب شد که نمونه آن طرح ملی شدن صنعت نفت بود.

درسال ۱۹٦۳ یعنی ٤۰ سال بعد از آن که پدر شاه مجلس را

تحت کنترل داشت محمدرضاشاه نیز پارلمانی ایجاد کرد و خودآن را کاملاً در اختیار داشت.

پارلمان از دیر باز تحت سلطه زمین داران و ٤٠ فامیل اصلی بود. از دوره اول تادوره بیست و یکم هریك ازاین ٤٠ فامیل اصلی چندتن نماینده در مجلس داشتند. در دوره آخر اطلاعاتی در دست نیست ولی زمین داران از بین رفته بودند.

یك سوم نمایندگان مجلس دوره بیست و یکم تحصیلات عالی خارج داشتند.

علی امینی مجلس دوره بیستم را منحل کرد و طی مدت دوسال فرامین قوه مجریه جای قوه مقننه را گرفت که این امر نامشروع بود. زیرا پارلمان در صورت انحلال ظرف سه ماه باید تشکیل شود ولی شاه ازانحلال مجلس این فایده را بردکه برنامه انقلاب سفید را اعلام و به رفراندم گذاشت.

دردوره رستاخیز چهره های جدیدی به پارلمان راه یافتند. شاه به طرز موثری تمام پایگاه های قدرت مستقلی را که می توانست توسط نمایندگان در نتیجه طولانی شدن مدت عضویت در مجلس به وجود آمده باشد در هم شکست و تأکید نمود که او تنها منبع قدرت و نفوذ در سطح ملی می باشد.

***

احمد سمیعی درباره هویدا چنین می نویسد:

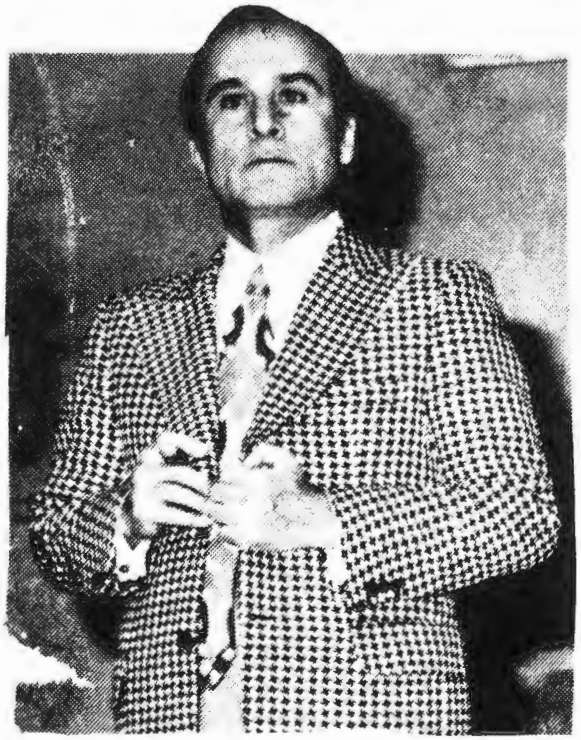
امیرعباس هویدا که درآغاز به نظر می رسید محللی بیش نباشد در تاریخ حکومت مشروطه ایران بیش از هر صدر اعظم دیگری برمسند صدارت تکیه زد. او فرزند حبیب آل رضا (عین الملك) که درسال ۱۲۹۹ زاده شد. عده ای معتقدند که پدر امیر عباس به اصرار همسرش از فرقه بهائی تبری جست که سندی در دست نیست ولی مسلماً مادر او بهائی نبوده و خود هویدا وابستگی اش را به بهائی ها تکذیب می کرد. اگرچه به نظر می رسید که امیر عباس هویدا پای بند هیچ آئین الهی یا فرقه ای نبود. هویدا

در مدرسه فرانسوی بیروت و دانشگاههای پاریس و بروکسل در رشته علوم سیاسی و تاریخ درس خوانده بود و در مجموع شخص زبان دان و آگاهی بود. او زمانی درحزب کمونیست لهستان و عضو یکی ازلژهای فراماسونری بود. در ۲۲ سالگی پس از پایان خدمت افسری به وزارت خارجه وارد شد و به سمت وابسته مطبوعاتی ایران در پاریس منصوب گردید که در همان جا با حسنعلی منصور طرح دوستی می ریزد که بعدها منجر به تأسیس کانون مترقی و حزب ایران نوین می گردد. به طور قطع هنگامی که شاه پس از گلوله خوردن منصور هویدا را مأمور اداره جلسات هیئت دولت نمود به درستی اورا نمی شناخت و نمی دانست که بعد از آن ایام پرحادثه این مرد همیشه متبسم، شیکپوش، خوش محضر و خواننده دائمی تازه ترین کتاب های منتشر شده در اروپا و ایران ۱۳ سال لایحه بودجه را به مجلس می دهد و هر سال با اظهار اطمینان می گوید که لایحه بودجه سال آینده راهم خواهد آورد.

در سال هائی که نخست وزیر ایران بود با وجود شاه هیچیك از قدرت های خارجی اصولاً نیازی به داشتن ارتباط خصوصی با نخست وزیر نداشتند اما هویدا هرچه بیشتر در مسند صدارت می ماند قوی تر می شد. هویدا درآغازکا رآشنائی چندانی با دولتمردان ایران نداشت و شاید تمایلی هم نشان نمی داد. تنها کسانی که طرف مشورت دائمی او بودند عبارتند از(رجبعلی منصور - زین العابدین رهنما - عبدالله انتظام).

هویدا در نخستین کابینه اش متوجه می گردد که بهتر است وزراء از نخست وزیر حرف شنوی داشته باشند و باشاه فقط خود او ارتباط مستقیم داشته باشد و به تدریج کسانی را که با شاه در ارتباط بودند برکنار می ساخت ولی در همه موارد توفیق حاصل نمی کرد. ابتدا شاه اورا در میان چند رقیب پرقدرت قرار داده بود ولی او که خودرا آماده اجرای نقشی طولانی کرده بود، بیدی نبود که از این بادها بلرزد. تنها اردشیر زاهدی بود که با او پنجه درافکند.

هویدا به علت تسلط برچند زبان خارجی باسفرا و نمایندگان خارجی در هر نشستی ازکم و کیف قضایا آگاه می شد. در تمام دوران ۱۳ سال صدارتش کمتر کسی یافت می شد که باوی ملاقات کرده و او را ناراضی ترك کرده باشد. هویدا آسوده ترین نخست وزیران در دوره زمامداری اش به حساب می آید. ولی مسائل و مشکلاتی در بطن جامعه وجود داشت که از سوی سازمان های امنیتی بر روی آنها سرپوش گذاشته می شد.



یوسف مازندی می نویسد: همان روزی که هویدا ازنخست وزیری معاف شد اورا دیدم، اشك ازچشمانش جاری شد و گفت (ازمن چیزی نپرس)

نقش (حزب ایران نوین)

دردوران (انقلاب شاه و ملت)

نخست وزیری هویدا و روش ملایم او و جلب گروههای مختلف به حزب موجب گردید که روز به روز پایه های حزب ایران نوین محکمتر شود. کوشش رهبران حزب این بود که مقامات مملکتی ازقبیل وزارت و استانداری و معاونت و شهرداریها به افراد حزبی سپرده شود و همین امر موجب می شد که علاقمندان به شغل و مقام هم به حزب ایران نوین بگروند.همچنین رهبران حزب می خواستند که در پارلمان مخصوصاً مجلس شورای ملی تمام مشاغل دراختیار نمایندگان عضو فراکسیون ایران نوین قرار گیرد که در جریان انتخابات داخلی مجلس شورایملی این کار انجام شد.

نویسنده کتاب وقتی که به ریاست کمیسون برنامه انتخاب شدم ازوکلای منفرد بودم که با توافق اعضای دو فراکسیون ایران نوین و مردم در کمیسیون برنامه این کار صورت گرفت.

در مدتی که رئیس کمیسیون برنامه مجلس بودم خاطرات خوبی ازمهندس اصفیا داشتم . علاوه بر مقام علمی و روش متین او می دیدم که برخلاف خیلی ازوزراء که اگر لایحه ای می آوردند می گفتند (به عرض شاه رسید و باید تصویب شود) با وجود احترام خاصی که شاه و نخست وزیر و همه مقامات برای او قائل بودند نه

تنها تظاهری به قدرت نمی کرد بلکه در مواردی هم می گفت هرچه می توانید در لایحه برنامه ریزی مملکت دست مقامات دولتی را ببندید که احتیاج به تصویب و مراجعه به قوه مقننه داشته باشند تا افراد ذی نفوذ نتوانند مارا درفشار قراردهند. اومی گفت اختیارات مجلس وکمیسیون برنامه هر چقدر زیادتر باشد مارا درمقابل کسانی که زوردارند و می خواهند و می توانند دولت را در فشار قرار دهند قویتر می سازد و به آنها صریحاً خواهیم گفت مابابد ازمجلس اجازه بگیریم ولی اگر دست ما ومقامات دولتی بازباشد بافشارمارا مجبور به انجام کار مورد نظر خود می کنند. اصفیا می گفت کراراً به اعلیحضرت گفته ام که طراحان برنامه مملکت با شرکت در کمیسیون برنامه مجلس و استفاده از نظرات نمایندگان مجلسین توانسته اند در تنظیم برنامه های عمرانی مملکت استفاده فراوانی ببرند و در حقیقت نمایندگان مجلسین که از وضع منطقه و حوزه های انتخابی خود اطلاع دقیق دارند مشاورین مجانی ما هستند و در تقویت این فکر می کوشید ولی خیلی از وزراء با این اقدام کمیسیون برنامه موافق نبودند.



از جمله اقدامات مفیدی که در این دوره صورت گرفت و در حقیقت پیشنهاد کمیسیون برنامه بود افتتاح فصل جدیدی در برنامه های عمرانی به نام (عمران روستائی) است که اعتبارات زیادی به امر عمران در روستاها اختصاص داده شد که مقدار زیادی راههای روستائی و غسالخانه و لوله کشی آب و برق و مدرسه و درمانگاه ازبودجه این محل ساخته شد و بعداً هم به صورتی در آمد که خودیاری روستائیان نیز در این امر مورد استفاده قرار گرفت. ولی البته احتیاجات مردم روستاهای کشور با امکانات مالی و فنی کشور منطبق نبود و نمی توان هم انتظار داشت که ظرف یکی دو برنامه همه روستاهای کشور آباد گردد. ولی شروع این کار از داخل کمیسیون برنامه مجلس بود.

به تدریج ثابت شد که دولت هویدا نه تنها (محلل نیست) بلکه از هر دولتی پایدارتر و با دوام تر می باشد و روز به روز هویدا وضع خود را در میان طبقات مختلف محکمتر می سازد. با نزدیك شدن انتخابات دوره بیست و دوم و دوام ثبات و آرامش و امنیت کشور و توسعه کارهای عمرانی و تقویت اصول حزبی این طور زمزمه می شد که سیاست کلی کشور این است که در انتخابات دوره بیست و دوم فقط کسانی می توانند نامزد نمایندگی مجلس شوند که عضو یکی از احزاب قانونی کشور بوده و با معرفی احزاب به فعالیت انتخاباتی بپردازند. به همین جهت وضع مشکلی برای وکلای منفرد کشور پیش آمد که یکی ازآنها این نویسنده بود.چون می خواستم بار دیگر خودرا کاندیدای نمایندگی مجلس بنمایم از این جهت با سوابق دوستانه ای که با عطاءالله خسروانی دبیر کل حزب و دکتر کلالی ومهندس معینی قائم مقام های دبیرکل حزب ایران نوین داشتم داوطلب عضویت در حزب ایران نوین شدم و از نزدیك می دیدم که در این حزب گروهی از جوانان تحصیل کرده کشور عضویت دارند که می خواهند خدمتی به کشور انجام دهند. وقتی عضویت نگارنده در حزب ایران نوین اعلام شد امیرعباس هویدا به من تلفن کرد و

ضمن تبریك گفت عضویت شما برای دولت و حزب علاوه بر وضع خودتان نمودار این است که دکتر اقبال هم به حزب ایران نوین علاقه دارد و باعضویت شما دوستان دکتر اقبال به ما خواهند پیوست و این امر نشانه خوبی برای حزب ایران نوین خواهد بود. با عطاء الله خسروانی که مردی متین و دوستی صمیمی بود از زمانی که کار روزنامه نگاری می کرد آشنائی داشتم. در زمان دکتر اقبال که معاون نخست وزیر بودم او معاون وزارت کار بود و در سفرهای هیئت دولت روابط صمیمانه ای باهم داشتیم. با دکتر کلالی در مجلس آشنا شدم. بعضی ها به او لقب (سوسلف) تئوریسین معروف حزب کمونیست شوروی را داده و اورا تئوریسین و مغز متفکر حزب ایران نوین می دانستند. بعداً هم به من ثابت شد که لیاقت این کار رادارد. محسن خواجه نوری و مهندس حیدر علی ارفع را که هرکدام مدتی رهبر فراکسیون پارلمانی حزب ایران نوین بودند انسان های شایسته ای شناختم. مهندس معینی قائم مقام دبیرکل نیز مردی خلیق بود که به علت حسن نیت فراوان مورد اعتماد همه قرارداشت. به این جهت محیط حزب ایران نوین را برای فعالیت خیلی مناسبتر دیدم و احساس می کردم که همکاری با این گروه برای پیشرفتهای کار مملکت خیلی بهتر از این است که بتوان به صورت منفرد فعالیت کرد. وقتی انتخابات بیست و دومین دوره قانونگذاری آغاز گردید معلوم شد که در پشت پرده بین مقامات مملکتی و حزبی درباره تعداد نمایندگان سه حزب قانونی وقت (ایران نوین - مردم - پان ایرانیست) توافق شده ولی انتخاب نفرات و حوزه های انتخابی بستگی به نظر احزاب داشت. درباره شهرستان قزوین که امور انتخاباتی آن به من سپرده شده بود در مورد کار انتخابات (تاکستان) با مشکلی روبرو شدیم. عطاء الله خسروانی به من گفت دکتر عاقلی کاندیدای آنجاست و شما به ایشان کمك کنید که ازآن منطقه انتخاب گردد. گفتم تا آنجا که خبر دارم ناصرقلی فرهاد پور از طرف حزب مردم کاندیدای آنجاست و با توجه به وضع فعلی خود

و موقعیت پروفسور جمشید اعلم دائی او در نزد شاه و مقامات مملکتی تصور می کنم دکتر عاقلی با این که اهل محل است و بستگان زیادی هم در آنجا دارد نتواند توفیق حاصل کند.خسروانی گفت اگر شما کمك کنید عاقلی حائز اکثریت شود زور جمشیداعلم و فرهاد پور به حزب ایران نوین نخواهد رسید. شما کار خود را انجام دهید و از پشتیبانی من و حزب هم مطمئن باشید. با این طرز به فعالیت انتخاباتی در منطقه شهرستان قزوین پرداخته و دکتر عاقلی هم منطقه تاکستان را به نفع خود خیلی خوب مجهز کرده بود. یك روز قبل ازاخذ رأی وقتی من در اجتماعی از مردم الموت و عاقلی نیز در اجتماعی از مردم تاکستان در شهر قزوین شرکت داشتیم به من پیغام داده شد که دکتر ضیاء شادمان استاندار استان مرکز با تلفن می خواهد باشما صحبت کند. وقتی پای تلفن رفتم گفت خواهش می کنم فوراً همراه دکتر عاقلی به تهران بیائید که کار لازمی هست. با عجله به تهران آمده یکسر به دفتر حزب ایران نوین به اتاق عطاء الله خسروانی دبیرکل حزب رفتیم. وقتی مارا دید گفت باید باکمال تأسف بگویم که پیش بینی شما درست درآمد و زور ما به جمشید اعلم و فرهادپور نرسید و متأسفانه کار انتخابات تاکستان به اشکال برخورده و مصلحت نیست که دکترعاقلی به تاکستان برود. گرچه این اقدام با اعتراض شدید من مواجه شد ولی دبیرکل حزب گفت بالاخره باید مصالحی را در نظر داشت و ما که اکثریت کرسی هارا در انتخابات داریم برنده می شویم در بعضی نقاط هم باید فداکاری کنیم. برای عاقلی در دستگاه دولت هم کار پیدا می شود. با این طرز معلوم شد که تمام فعالیت های انتخاباتی در منطقه بی نتیجه بوده و همان شب برنامه پشت پرده و از قبل تعیین شده اجرا خواهد شد. پس از پایان انتخابات معلوم شد که ۵ نفر ازحزب پان ایرانیست (محسن پزشکپور از خرمشهر - دکتر فضل الله صدر از کهك قم - دکتر عاملی تهرانی از مهاباد - دکتر فریور از رضائیه - دکتر طالع یزدی ازرودسر) از انتخاب

شدگان می باشند.

سرانجام نتیجه انتخابات بیست و دومین دوره قانون گذاری چنین اعلام شد- حزب ایران نوین ۱۸۰ کرسی - حزب مردم ۲۹ کرسی - حزب پان ایرانیست ۵ کرسی به دست آوردند.

همچنین در مجلس سنا حزب ایران نوین دارای ۲۳ کرسی و حزب مردم دارای ٤ کرسی می باشند.

بااین طرز هویدا نخست وزیر، با قدرت زیادتری شروع به کار کرد و کابینه را پس از استعفا با ترمیمی معرفی نمود و به تدریج دامنه اختلافات هویدا و خسروانی توسعه یافت تا این که سرانجام خسروانی از دبیرکلی حزب استعفا نمود و فقط به عنوان وزیر در کابینه باقی ماند و دکتر منوچهر کلالی به دبیر کلی حزب انتخاب گردید. در این دوره قانوگذاری ازبیات که در شرکت واحد اتوبوسرانی عضو هیئت مدیره بود به اتهام سوءاستفاده سلب مصونیت شد که دکتر رهنوردی و امامی رضوی با نحوه این طرز سلب مصونیت مخالفت کردند و خواجه نوری رئیس فراکسیون هم نظر موافقی با این کار نداشت و در این باره کشمکشی در مجلس در گرفت که به دنبال تصویب سلب مصونیت بیات و ارجاع پرونده او به دادگستری و سرانجام محاکمه و محکومیت او تغییراتی در فراکسیون پارلمانی صورت گرفت.

پس از مدتی محسن خواجه نوری ازریاست فراکسیون پارلمانی کنار رفت و مهندس حیدر علی ارفع ازمهندسین اصلاحات ارضی به جای او منصوب شد.

دکترکلالی وقتی دبیرکل حزب شد با تلاش شبانه روزی می کوشید که به حزب سر و صورتی بدهد چون هیچگونه کار دولتی و غیر دولتی هم نداشت تمام وقت خود را صرف حزب می کرد و به جمع و جور کردن افراد فعال می پرداخت.

بین دکتر کلالی و مهندس ارفع درباره چگونگی اداره کردن فراکسیون پارلمانی اختلاف سلیقه بود. ارفع هم خیلی به ریاست

فراکسیون پارلمانی علاقه ای نداشت و آن را کار پردردسری می دانست. من هم در فراکسیون با کمك ارفع به قائم مقامی ریاست فراکسیون انتخاب شده قسمت مهمی ازکارهای فراکسیون را انجام می دادم. ضمناً چون ٦٠ تن از روزنامه نگاران کشور هم عضو حزب ایران نوین شده بودند به عنوان (گروه مطبوعاتی حزب ایران نوین) ریاست این گروه هم با نویسنده کتاب بود. یك روز (اشتراوس) شخصیت معروف حزبی آلمان برای مصاحبه به دفتر گروه مطبوعاتی حزب آمده بود. در خاتمه جلسه دکترکلالی ازمن خواست که با اتومبیل من به شمیران برویم. در بین راه گفت چون مهندس ارفع از کار فراکسیون کنار می رود من فکر کردم که شما به سمت ریاست فراکسیون انتخاب شوید. گفتم احتیاج به این کار نیست. من چون با ارفع خیلی دوست هستم با همین سمت کارهارا انجام می دهم و تغییر او ضرورتی ندارد. کلالی گفت ارفع مورد احترام من هم هست ولی جریاناتی وجود دارد که باید این کار صورت گیرد. تشریفات کار انجام شده وتا چند روز آینده باید این کار صورت بگیرد. به دکتر کلالی گفتم چون کار پر مسئولیتی است ٢٤ ساعت به من فرصت بدهید تا مطالعه کنم. گفت مطالعه احتیاج ندارد این کار هم به نفع شما و هم به نفع حزب و هم به نفع ارفع است.این پیشنهاد خود من است و به اعلیحضرت هم گفته ام موافقت کرده اند بعداً هویدا در جریان قرار گرفت و تا چند روز دیگر هم انجام خواهد شد. وقتی از کلالی جداشدم به مهندس ارفع تلفن کرده برای کار فوری به منزلش رفتم. جریان را گفتم اظهار بی اطلاعی کرد ولی گفت از خدا می خواهم که این کار انجام شود چون به درد من نمی خورد و چه بهتر که شما دوست نزدیك من عهده دارابن سمت شوید، من هم قول می دهم از هرجهت شمارا یاری کنم. ارفع گفت ناراحتی من از مقامات حزبی این است که چرا چند ماه قبل این کار را انجام ندادند. آن وقت من هم نایب رئیس مجلس و هم رئیس فراکسیون بودم صحبت بود که باید یکی از این دو مقام را داشته باشم. در

دفتر سیاسی حزب مرا تشویق کردند که ریاست فراکسیون را داشته باشم. حالا که از مقام نیابت ریاست مجلس استعفا کرده ام کناره گیری ازاین کار صورت خوشی ندارد. به ایشان گفتم چون من داوطلب نیستم شما هم اقدام کنید، من هم اقدام می کنم شاید منتفی شود. روز بعد دکتر اقبال به من تلفن کرد و مرا به دفتر شرکت نفت خواست و گفت شنیده ام می خواهند شمارا رئیس فراکسیون کنند گفته اید قبول نمی کنید. گفتم کار پردردسری است و به زحمتش نمی ارزد.دکتراقبال گفت وقتی کاری تشریفاتش تمام شده و حتی به عرض هم رسیده اگر قبول نکنید برایتان مشکلاتی فراهم می گردد. گفتم نمی خواهم جای ارفع بروم که نهایت محبت را به من کرده است. گفت اتفاقاً ارفع دریك میهمانی به من می گفت که به شما بگویم این کار را قبول کنید که داوطلب زیاد هم دارد. اگر شما به آنجا بروید به نفع ارفع هم خواهد بود ولی اگر دیگری برود معلوم نیست که به نفع او باشد. با این طرز کار ریاست فراکسیون پارلمانی انجام شد. مهندس ارفع در جلسه ای که با حضور دکترکلالی دبیرکل و وزیر مشاور در محل حزب تشکیل شد گفت چون کار فراکسیون خیلی سنگین است و وضع مزاجی من هم اجازه نمی دهد کنار می روم و هم مسلك الموتی را که جوانتر و فعالتر است معرفی می کنم. رأی گرفته شد و به اتفاق آراء تأیید گردید. دکتر کلالی هم با تقدیر ازخدمات مهندس ارفع گفت با این طرزباید فراکسیون دامنه فعالیت خودرا توسعه دهد. دکتر رشتی ومهندس برومند هم که مورد احترام اعضای فراکسیون بودند به قائم مقامی ریاست فراکسیون انتخاب گردیدند.

نیابت ریاست مجلس

از جمله مشاغلی که مورد توجه اعضای فراکسیون پارلمانی حزب ایران نوین قرارداشت کرسی نیابت ریاست مجلس بود. وقتی مهندس ارفع به جای دکتر شفیع امین به این سمت انتخاب گردید

دکتر سعید که علاقمند به این شغل بود و در دفتر سیاسی عضویت داشت اقداماتی می کرد و می گفت یك نفر نباید (شغل ریاست فراکسیون پارلمانی و نیابت ریاست) را بر عهده بگیرد و بااین طرز مهندس ارفع ناچارشد ازشغل نیابت ریاست استعفاکند و چون می دانست که عامل اصلی این کار دکتر سعید است تلاش داشت که نگذارد به این سمت انتخاب گردد. به همین جهت در آن وقت که قائم مقام ریاست فراکسیون پارلمانی بودم مرا تشویق کرد نامزد این مقام شوم. قبلاً حزب در این باره تصمیم می گرفت ولی بین من و دکتر سعید قرار شد در فراکسیون رأی گرفته شود و هر کس رأی زیادتری داشت از طرف فراکسیون در جلسه علنی معرفی و بارأی اکثریت توفیق حاصل کند. به همین جهت فعالیت شدید برای نیابت ریاست در داخل فراکسیون شروع شد. طرفداران دکتر سعید شایع ساختند که اگر الموتی در فراکسیون دکتر سعید را شکست بدهد مثل این است که فراکسیون پارلمانی به دست دکتراقبال افتاده است و باید به هر صورتی است اقدام کرد که دکتر سعید توفیق حاصل کند. هویدا که از ته دل مایل بود دکتر سعید موفق شود ظاهراً بیطرفی خودرا حفظ کرد.در جلسه فراکسیون پس از اخذ رأی قبل از هر کس من و دکتر سعید رأی خود را دادیم و متفقاً از جلسه فراکسیون خارج شده و به کلوپ فرانسه رفتیم تا در جلسه رأی گیری شرکت نداشته باشیم. به نمایندگی از طرف دکتر سعید یك نفر یعنی عزت الله کاسمی ، به نمایندگی ازطرف من کاظم مسعودی معرفی شدند که در اخذ آراء و نظارت بر قرائت آن حضور داشته باشند. پس از ساعتی که به جلسه فراکسیون مراجعت کردیم معلوم شد که دکتر سعید چند رأی ازمن زیادتر داشته و مرا شکست داده است. بدون کوچکترین ناراحتی پشت تریبون رفته از صمیم قلب به دکتر سعید تبریك گفته و اظهارداشتم خوشوقت هستم که مقامات مهم پارلمانی در داخل فراکسیون با رأی اکثریت به اشخاص سپرده می شود تا داوطلبان کوشش کنند با خدمت بیشتر آراء زیاد تر

کسب نمایند. من دراین انتخابات شکست خورده ام ولی خوشوقتم که اصول دموکراسی در حزب ایران نوین رعایت می گردد. من یك عمر است بدون این که نایب رئیس مجلس باشم در کارهای سیاسی و پارلمانی و مطبوعاتی فعالیت دارم و حال چندماه دیگر صبر می کنم و در انتخابات بعدی هیئت رئیسه بازهم کاندیدای نیابت ریاست هستم و امیدوارم روش من در فراکسیون پارلمانی طوری باشد که در انتخابات بعدی بتوانم توفیق حاصل کنم.

دکتر سعید هم در پاسخ تشکر من گفت ارزش دوستی و همکاری بادکتر الموتی خیلی مهمتر و بیشتر ازمقام نیابت ریاست مجلس است. منتها ما می خواستیم که در حزب همه کارها بارأی اکثریت صورت گیرد و من مطمئن هستم که ایشان در آینده نزدیك به این مقام و یا مقامات مهم دیگر حزبی خواهند رسید و دوستی من و ایشان خیلی عمیق تر و با ارزش تر از این مقامات می باشد. چنان که دیدید متفقاً باهم از جلسه رفته و متفقاً برگشته و با صمیم قلب یکدیگر را تأیید می کنیم.

شب هنگام هویدا به من تلفن کرد و گفت روش شما و دکتر سعید حسن اثر فراوان داشت و حتی اعلیحضرت ابراز خوشوقتی کرده فرموده ما باید یاد بگیریم که تسلیم رأی اکثریت شویم و اظهارات هردو نفر شما و روش صمیمانه و دوستانه تان موجب ابراز مسرت شاهانه گردید. مخصوصاً فرمودند که به شما ابلاغ کنم.

در انتخابات بعدی که دکتر سعید می دید من رقیب سرسختی برای او هستم به این فکر افتاد که به حمایت از من اقدام کند منتها برنامه اش این بود که به جای او جانشین دکتر خطیبی شوم که به کار شیر و خورشید بیش از کار مجلس علاقه داشت و در حقیقت مقام نیابت ریاست مجلس برای او یك شغل ضمیمه بود نه شغل اصلی. به همین جهت در انتخابات بعدی عده زیادی از اعضای فراکسیون تصمیم گرفتند که به دکتر سعید و من رأی بدهند و بدون

شك در انتخابات داخلی موفق می گردیدم. ولی مهندس ریاضی در این کار دخالت کرد و از من خواست که به نفع دکتر خطیبی کنار بروم و پس از یك ماه که از جریان انتخابات گذشت خطیبی استعفا داده من به این سمت انتخاب گردم. به علت احترام به مهندس ریاضی این پیشنهاد را پذیرفتم و مراتب را به مقامات حزبی یادآورشدم و قرار شد به همین صورت عمل گردد. در این جریانات بود که ماجرای تغییر مهندس ارفع از ریاست فراکسون مطرح شد و با انتخاب من به ریاست فراکسیون دیگر استعفای خطیبی منتفی گردید و او توانست تا آخرین روز مجلس در این سمت باشد.

مهندس ارفع مردی صریح اللهجه و تندخو بود. هنگام طرح مسائل پارلمانی در مجلس در مقابل اقلیت با عصبانیت صحبت می کرد. به طور کلی به زندگی راحت و بی دردسر علاقه داشت و حتی المقدور می خواست خود را از این قبیل در گیری ها کناربکشد. کار فراکسیون را یك کار فرعی می دانست و علاقه زیادی نشان نمی داد و این امر با روش دکتر کلالی که خیلی پرکار و جدی بود هم آهنگی نداشت. مهندس ارفع چون در کار کشاورزی خیلی مطلع و وارد بود به خصوص در برنامه های کشاورزی در مقابل وزراء ایستادگی می کرد و این امر موجب می شد که وزرای کشاورزی و اصلاحات ارضی و مقامات این دو وزارتخانه شایع سازند که چون مهندس ارفع خود کاندیدای وزارت کشاورزی و اصلاحات ارضی است چوب لای چرخ این وزارتخانه ها می گذارد. او هم می گفت موضوع وزارت مطرح نیست بلکه می خواهد مانع کارهای غلط مقامات این وزارتخانه ها بشود. همین جریانات به کناره گیری او از ریاست فراکسیون کمك کرد.

فراکسیون پارلمانی حزب ایران نوین نقش مهمی در تصویب قوانین داشت. حسنعلی منصور - محسن خواجه نوری - مهندس حیدر علی ارفع از رهبران قبلی فراکسیون در مجلس شورایملی زحمات زیادی برای پیشرفت کار فراکسیون کشیده بودند. گروه

پارلمانی حزب ایران نوین در سنا که از تعدادی سناتور انتخابی و چند سناتور انتصابی تشکیل می شد در دوران حیات خود دو رئیس داشت (مطیع الدوله حجازی - سرتیپ صفاری) که از مجموع وکلا و سناتورهای عضو حزب ایران نوین فراکسیون پارلمانی تشکیل می یافت. کلیه لوایح دولت پس از تنظیم به فراکسیون پارلمانی فرستاده می شد که برای مطالعه و بررسی وکلای عضو حزب ارسال می گردید. فراکسیون پارلمانی در مجلس شورایملی از ۱۵ حوزه پارلمانی تشکیل می شد که هر حوزه یك رئیس داشت که هفته ای یك روز جلسات حوزه های پارلمانی تشکیل و نمایندگان نظریات و پیشنهادات خود را در باره لوایح ارسالی دولت بیان نموده و طبق صورتجلسه ای برای کمیته مرکزی فراکسیون ارسال می گردید که از اعضای هیئت رئیسه فراکسون های پارلمانی در مجلسین و روسای ۱۵ گانه حوزه های پارلمانی مجلس شورای ملی و سه حوزه مجلس سنا و نمایندگان دولت تشکیل می گردید. کمیته مرکزی فراکسیون با حضور این عده دقیقاً لوایح دولت را بر رسی می کرد. ایرادات و اعتراضات و پیشنهادات و نظرات اصلاحی نمایندگان در باره لوایح بیان می گردید ونمایندگان دولت هم توضیحات لازم را می دادند. اگر لایحه ای رد می شد ازهمانجا برای دولت پس می فرستادیم و اگر تصویب می گردید به جلسه علنی فراکسیون می رفت که هفته ای یك روز باحضورکلیه سناتورها و وکلای عضو حزب درمحل حزب تشکیل می شد و نمایندگان دولت هم حضورمی یافتند. در صورتی که فراکسیون پارلمانی در جلسات مشترك و علنی خود لایحه دولت را تصویب می کرد دولت حق تقدیم آن لایحه را به مجلسین داشت و فراکسیون خود را موظف می دانست که از اصول لایحه ای که تصویب کرده دفاع کند ولی اظهار نظر و دادن پیشنهاد درلوایح دولت در تمام مراحل برای وکلا و سناتورهای عضو فراکسیون محفوظ بود. به همین جهت وقتی دولت لایحه ای را پس از طی این مراحل به پارلمان تقدیم می داشت وکلای عضو فراکسیون پارلمانی

از آن دفاع می کردند. به این دلیل بود که مدت ها در داخل حزب در باره لایحه بحث کرده و نظرات خودرا داده بودند که قسمتهائی از آن هم در لوایح منظور شده به همین جهت مدافع لایحه بودند ولی مخالفین می گفتند هر چه دولت حزبی می آورد وکلای عضو حزب چشم بسته تصویب می کنند. البته باید با صداقت بگویم که لوایح مربوط به امور نظامی و امنیتی و مسائل نفتی از جمله مطالبی بود که نمایندگان مجلسین با توجه به اقدامات دستگاه رهبری مملکت در این موارد به طور دربست نظرات دولت را می پذیرفتند و کمتر در این مسائل بحث مخالف حتی از طرف نمایندگان اقلیت ابراز می گردید. در مواردی هم بعضی از وزراء از این موقعیت و احترام مقام رهبری مملکت سوء استفاده کرده به عنوان این که (مطلب قبلاً به عرض رسیده) می خواستند مطالب مورد نظر خود را به قوه مقننه بقبولانند و در مواردی هم توفیق حاصل می نمودند ولی همیشه بین دولت و حزب و پارلمان درباره این قبیل مسائل کشمکش وجود داشت و مخصوصاً بعضی از وزراء که خودرا وابسته به مقامات عالیه می دانستند تولید ناراحتی زیادی بین اعضای قوه مقننه می نمودند.

طبق عادت معمول که از دکتر اقبال فرا گرفته بودم ساعت ٦ صبح در مجلس بودم و به کار فراکسیون می رسیدم. مخصوصاً روزهائی که جلسه علنی بود. وکلای عضو فراکسیون در باره نطق ها و مطالب خود با رئیس فراکسیون مشاوره می کردند واگر مطالبی را می دانستم به علت شرکت در دفتر سیاسی حزب بیان می نمودم و اگر نمی دانستم از دبیرکل و نخست وزیر ورئیس مجلس می پرسیدم و اگر آنها هم نمی دانستند به عرض اعلیحضرت می رسانیدند. خلاصه باید گفت یك هم آهنگی کامل بین شاه و نخست وزیر و حزب و دولت و پارلمان پیدا شده بود که به سرعت کارهای مملکت کمك می کرد. ولی در عین حال موجب گردیده بود که از این حالت سکون خیلی افراد و دستگاهها سوء استفاده کنند و مشکلاتی

برای رژیم فراهم سازند. این همکاری و هم آهنگی به صورتی بود که حتی بین من و رامبد و دو فراکسیون پارلمانی ایران نوین و مردم هم در مسائلی از قبیل نفت و نظام و سیاست خارجی وحدت نظر پیدا می شد. روابط هردو رئیس فراکسیون صمیمانه بود. در عین حالی که مسائل پارلمانی و بحث و جدال فراوان داشتیم ولی همیشه اصول کلی را که احترام به یکدیگر بود رعایت می کردیم و جدال پارلمانی به آن صورت شدیدی که سالهای پس از شهریور در مجلس ایران وجود داشت هرگز به وجود نمی آمد. این وضع به صورتی بود که وقتی دکتر نهاوندی گروه اندیشمندان را به کاخ صاحبقرانیه دعوت کرده بود از رامبد و من هم به عنوان رهبران گروه پارلمانی دعوت نمود که وقتی اعلیحضرت مارا در کنار هم دیدند گفتند مگر شما هم در گروه اندیشمندان هستید؟ ازنگارنده پرسیدند مگر با آنهمه کار دردانشگاه هم تدریس می کنید؟ که دکتر نهاوندی گفت روسای فراکسیون های پارلمانی هم دعوت شده اند که از نزدیك به جریان کار اندیشمندان وارد باشند. اعلیحضرت خطاب به ما دو نفر گفتند شنیده ام شما اغلب باهم هستید و رابطه صمیمانه ای دارید و این همکاری شما خوب است ولی موجب می شود که مردم فکر کنند کار دو حزب و دو فراکسیون پارلمانی خیلی جدی نیست. به عرض رساندم که حساب اختلافات پارلمانی با روابط شخصی تفاوت دارد، در داخل مجلس باهم مجادله داریم ولی در خارج دوست هستیم. البته این رابطه صمیمانه بین رامبد و نگارنده همیشه بوده و هنوز هم خوشبختانه وجود دارد. اعلیحضرت گفتند به هر حال مراقبت کنید که روابط شما دو نفر طوری نباشد که مردم فکر کنند در داخل پارلمان باهم (جنگ زرگری) دارید.این توجه شاه در حقیقت هشداری به رهبران دوفراکسیون بود که مراقب کارهای خود باشند که حتی گزارش جلسات دوستانه ما هم به اطلاع شاه می رسد.

رامبد نیز سخنور ماهری است که در مقام لیدری اقلیت می توانست با نطقهای موثرخود خیلی از مطالب رابیان نماید ولی سعی

داشت که روابط خود را بامقامات مملکتی حفظ کند. هویدا نیز می کوشید با اکثر اعضای گروه اقلیت روابط دوستی خود را محکمتر نماید. حتی باید بگویم رابطه بعضی از نمایندگان اقلیت با هویدا و تعدادی از وزرای کابینه صمیمانه تر از وکلای اکثریت بود که کراراً این امر مورد اعتراض بعضی از وکلای فراکسیون ایران نوین قرارمی گرفت که می گفتند چون دولت و وزرای حزبی می دانند که وکلای اکثریت به علت انضباط حزبی ازآنها انتقاد نمی کنند آنها توجهی به وکلای اکثریت ندارند و چون از انتقادات و ایراد وکلای اقلیت ناراحت می گردند سعی دارند به آنها توجه بیشتری نموده و مخصوصاً در انجام کارهای حوزه انتخابی شان کمك زیادتر بنمایند. این قبیل ایرادات کراراً به دفتر سیاسی حزب کشیده می شد که نخست وزیر هم به وزرای کابینه دستوراتی در این موارد می داد ولی این قبیل مطالب هرگز در جلسه علنی مجلس و فراکسیون گفته نمی شد و به همین جهت در خارج اظهار می شد مجلس خاموش است.

احزاب آن روز مملکت که باشاه و رژیم همبستگی کامل داشتند توانستند نظمی در داخل مجلس به وجود بیاورند. هنگام طرح لایحه بودجه که وکلای اقلیت مطالب را مورد انتقاد و ایراد قرار می دادند وکلای اکثریت هم سعی داشتند با جمع آوری اطلاعات به وکلای اقلیت پاسخ بدهند. هنگام طرح بودجه اگر یك مهندس کشاورزی از اقلیت صحبت می کرد پاسخگوی او یك مهندس کشاورزی از اکثریت بود. اگر یك فرهنگی و یا وکیل دادگستری و یا کارگر و امثالهم بود سعی می شد پاسخ دهنده از همان گروه و دسته و درهمان رشته باشد که بین نطقهای موافق و مخالف در طرح مسائل هم آهنگی وجود داشته باشد. درباره تعداد ناطقین هم بین اکثریت و اقلیت توافق می شد که مثل گذشته دیگر احتیاج به پیشنهاد کفایت مذاکرات نبود. نخست وزیر هم سعی داشت به همه تذکرات نمایندگان به طور جدی و شوخی و باعدد و رقم و احساسات

پاسخ بگوید.همیشه در نطق های بودجه هویدا که خود را نخست وزیر دائمی می دانست این جمله بود (امسال که بودجه را با این اقلام تقدیم نمودم امیدوارم سال آینده که بودجه را تقدیم می کنم مطالب مورد نظر نمایندگان محترم به خصوص وکلای اقلیت را در آن بگنجانم).

البته این نکته را هم باید بگویم که نمایندگان اقلیت هم سعی داشتند که در انتقادات و اعتراضات و ایرادات خود تند روی نکنند و اگر موردی پیش می آمد مورد تذکر قرار می گرفتند. چنانکه یکبار هنگام طرح لایحه بودجه به علت نطقهای تند نمایندگان اقلیت و موردی که اکنون به خاظر ندارم پروفسور عدل دبیر کل وقت حزب مردم همه نمایندگان اقلیت را خواست و گفت از طرف اعلیحضرت از سن موریتس تلگراف شده که به نمایندگان عضو فراکسیون حزب مردم یادآور شوم که روش مخالف خودرا مورد تجدید نظر قرار دهند. پای خودرا جای پای حزب توده نگذارند. یعنی مطالب و بیاناتشان طوری نباشد که کارهای مملکت و دولت را فلج سازند و الا همان بلائی که سر حزب توده آمد به سر حزب مردم خواهد آمد. این لحن تهدید آمیز خیلی از وکلای اقلیت را ناراحت کرده بود. ولی به هرحال ناچار بودند که درقبال این پیغام شخص شاه در روش خود تجدید نظر کنند.

مدیریت دکتر دادفر در اداره کمیسیون بودجه و دعوت کلیه مقامات به کمسیون و توضیح خواستن درباره اعداد و ارقام بودجه پیشنهادی آنها موجب شده بود که وکلاء مرتباً در کمسیون بودجه حاضر شده و مقامات مملکتی را سئوال پیچ کنند و مطالب هم با انتشار در رادیو وتلویزیون و مطبوعات توجه همه را جلب کند. ضمن انتشار مذاکرات کمیسیون بودجه یك روز صبح زود هویدا با تلفن به من گفت قبل از رفتن مجلس به خانه من بیائید.او در خانه سازمانی نخست وزیر زندگی می کرد که قبلاً به والاحضرت شمس تعلق داشت و دولت آن را خریداری کرده برای اقامت نخست وزیر

آماده ساخته بود.

تا آن روز آن خانه را ندیده بودم. وقتی وارد خانه شدم دیدم هویدا در اتاقی روی تخت خوابیده و مقداری دارو در کنار تختش قرار دارد. جریان را پرسیدم گفت دچار (آنفلوآنزا) شده و دو روز است که به استراحت پرداخته و به نخست وزیری هم نرفته است. با وضع ناراحتی گفت من در این حال هستم و اعلیحضرت هم تلفن فرموده با عصبانیت گفتند این فراکسیون حزب ایران نوین دارد به کجا می رود؟ در جوابشان عرض کردم می دانید که بیمار هستم و از جریانات بی خبر. اعلیحضرت فرمودند به من گزارش داده اند که درکمیسیون بودجه عده ای ازوکلا به شدت اعتراض کرده و سروصدا راه انداخته و اسامی کسانی را که از اوقاف زمین گرفته و هم چنین به صاحبان صنایع به خصوص ایران ناسیونال حمله کرده و خیلی ازمقامات را به گرفتن رشوه و دزدی متهم ساخته اند. در رأس این حمله کنندگان سه نفر از اعضای حزب ایران نوین (عبدالله جوانشیر - اکبر مسعودی - علی اصغر مظهری) هستند باید از اینها سلب مصونیت شده و از مجلس اخراج گردند. به نخست وزیر گفتم به نظر من اینها که مطلب مهمی نبود و معلوم نیست گزارش دهندگان چه مطلبی نوشته اند که این طور رئیس مملکت را ناراحت کرده اند به خصوص اینکه این سه نفر را که اسم برده اید از اعضای خوب فراکسیون ایران نوین هستند. تا آنجائی که من خبر دارم در کمیسیون بودجه عده ای از تقسیم اراضی بین متنفذین ناراحت شده بودند و به دولت اعتراض کرده اند. دکتر آزمون معاون نخست وزیر هم با وکلاء همصدا شده و گفته است این اراضی قبل از من بین متنفذین تقسیم گردیده و در اوقاف سوء استفاده فراوانی شده که باید جریان امر مورد تعقیب قرار گیرد. به همین جهت وکلا از معاون شما خواسته اند که اسامی کسانی را که زمین گرفته اند به مجلس بفرستد. درباره ایران ناسیونال هم گفته شده که اینها به عنوان حمایت ازصنایع داخلی مشغول سوءاستفاده هستند. اتومبیل

پیکان که برای ایران ناسیونال چندهزارتومان تمام می شود و به شیخ نشین ها حدود ۱۰ هزارتومان به فروش می رسد دربازار تهران قیمتی حدود ۲۰ هزارتومان دارد و چرا مردم ایران باید دوبرابر مردم شیخ نشین ها به اتومبیل ساخت کشور خود پول بدهند؟ به نظر من هم که رئیس فراکسیون هستم این حرفها منطقی است و باید سوءاستفاده کنندگان تعقیب شوند.

به نخست وزیر گفتم اساساً اخراج وکیل از مجلس و سلب مصونیت از نظر قانون اساسی و نظامنامه مجلس تابع تشریفاتی است که به این سهولت امکان پذیر نمی باشد. اگر دستگاه قضائی مملکت برای تعقیب پرونده ای احضار یك وکیل مجلس را لازم دید باید دلائل و مدارك خودرا در جلسه علنی تقدیم کند تا به کمیسیون دادگستری برود و پس از رسیدگی به دلائل و مدارك در صورتی که آن اسناد برای تعقیب و احضار وکیل کافی بود گزارش امر به جلسه علنی بیاید تا تشریفات سلب مصونیت طی شود.به هرحال اگر مجلس چنین موضوعی را تصویب کرد و وکیل برای ادای توضیحات به دادگستری رفت و برائت حاصل نمود می تواند به مجلس برگردد. با این طرز بفرمائید چگونه می توان از این سه نفر آنهم به عنوان حمله به اوقاف و ایران ناسیونال سلب مصونیت کرد؟ به خصوص این که طبق قانون اساسی نمی توان هیچ وکیلی را به خاطر مطالبی که در مجلس عنوان کرده مورد تعقیب قرار داد. هویدا ناراحت شد و گفت من هم از قانون اساسی و تشریفات سلب مصونیت بی اطلاع نیستم ولی با این حرفها نمی شود به اعلیحضرت جواب داد. گفتم در مقابل گزارشی که به ایشان داده شده یا خودتان کتباً و شفاهاً توضیحاتی بدهید یا موافقت فرمائید فراکسیون یا حزب مراتب را به عرض ایشان برساند تا رفع سوءتفاهم بشود. هویدا گفت من که مریض هستم و حالا با تلفن مراتب را به عرض می رسانم. بلافاصله با اعلیحضرت تماس تلفنی گرفت و جریان را تشریح کرد و اظهار داشت که رئیس فراکسیون هم اینجاست و می گوید مطالب در حدی

نبوده که خاطر اعلیحضرت را ناراحت کند اجاره می فرمائید خود فراکسیون ترتیبی بدهد که اینها در روش خود تجدید نظر کنند. اعلیحضرت گفتند به این وکلا بگوئید اگر شرکتهائی نظیر ایران ناسیونال نباشد پس چه کسی مالیات خواهد داد که حقوق گزاف وکلا و وزراء داده شود؟ چرا سعی می کنند چوب لای چرخ صنایع کشور بگذارند. به رئیس فراکسیون هم بگوئید هرطوری حزب مصلحت می داند آنهارا از تند روی برحذر دارد. در باره اراضی اوقاف هم به عنوان تبدیل به احسن به عده ای ازهنرمندان و افرادی که احتیاج به خانه داشته اند زمین داده شده است. بگوئید مجلس صورت اسامی ارسالی را به اوقاف برگرداند.

هویدا که دید شاه دیگر عصبانیت قبلی را ندارد قدری آرام شد و گفت به این دوستان حزبی بگوئید مراقب وضع خود باشند و بی جهت برای خود و دولت و حزب مشکلی فراهم نسازند. گفتم شما هم قدری مراقبت فرمائید که باگزارشات غلط موجبات ناراحتی نمایندگانی که صادقانه قصد خدمت دارند و می خواهند جلوی کارهای غلط گرفته شود فراهم نگردد.

ازخانه نخست وزیر به مجلس آمدم و جریان را به مهندس ریاضی گفتم. او هم گفت از اوقاف نامه لاك و مهر شده ای فرستاده اند که طبق نظر اعلیحضرت و نخست وزیر به اوقاف مسترد می گردد. با این طرز موضوع منتفی شد.یکبار هم قراچورلو وکیل تهران به طرز فروش اتومبیل های پیکان در جلسه فراکسیون پارلمانی اعتراض کرد که هویدا به من گفت به قراچورلو بگوئید ازاین حرفها نزند که شاه از گفته اوعصبانی شده یادآورشده اند تذکرلازم به اوداده شود.

به یاد دارم وقتی هیئت اجرائی حزب رستاخیز در نخست وزیری تشکیل بود تا بررسی نهائی کار کاندیداهای انتخاباتی حزب رستاخیز را به پایان برساند نخست وزیر مرا به اتاق خود خواست. وقتی به آنجا رفتم دیدم هویدا نخست وزیر و دکتر آموزگار وزیر

کشور در کنار هم نشسته بودند. هویدا از من پرسید که اعلیحضرت سئوال فرموده اند در لیست کاندیداهای تهران اسم عبدالله جوانشیر هست مگر او همان کسی نبود که یکبار قرار شد از او سلب مصونیت شود؟ گفتم چرا اگر به خاطر داشته باشید هنگامی که حزب ایران نوین فعالیت داشت مسئله انتقاد او در کمیسیون بودجه مطرح بود و با توضیحاتی که داده شد اعلیحضرت فرمودند که به او و دونفر دیگر تذکر بدهید که دیگر منفی بافی نکنند و با این طرز موضوع منتفی شد. گفتم جوانشیر از وکلای مطلعی است که در رشته های تعاونی اطلاعات عمیقی دارد و حتی مطالبی درباره تز تعاونیها تهیه و تقدیم اعلیحضرت کرده است و روی گزارشات غلط نباید حقی از او تضییع گردد. هویدا نیز عین مطلب را به عرض رسانید و معلوم شد که ساواك گزارش تندی علیه جوانشیر داده بود که سرانجام به عنوان نامزد انتخاباتی رستاخیز در تهران معرفی گردید ولی در انتخابات توفیقی حاصل ننمود زیرا کارگردان انتخابات تهران در دوره رستاخیز دکتر آزمون بود که با ساواك و ثابتی روابط بسیار نزدیکی داشت.

متأسفانه باید این حقیقت تلخ را قبول کرد که همین روش ها موجب می گردید که نمایندگان مجلس همواره دچار تزلزل و ترس باشند و نتوانند جلوی مقامات مملکتی و متجاوزین به حقوق عمومی بایستند به خصوص اگر مقاماتی مورد اعتراض بودند که باشاه و نخست وزیر ارتباط نزدیك می داشتند.

یك بار دکتر ایادی پزشك مخصوص شاه برای تصویب لایحه شیلات جنوب به مجلس آمد. او که در همه کارهای ارتش به خصوص در امور درمانی و داروئی ارتش دخالت داشت و در همه جای ایران، زمین های مرغوب را تصرف می کرد برای تصویب لایحه شیلات جنوب به مجلس آمد و با رئیس مجلس تماس گرفت و به کمیسیون منابع طبیعی رفت که لایحه را از تصویب بگذراند. معمولاً در کمیسیون ها وزراء یا معاونین پارلمانی شرکت می کنند

و در صورت ضرورت می توانند مشاورین یا مطلعینی را هم همراه خود بیاورند. چون بین دکترایادی و مهندس گلسرخی وزیر منابع طبیعی اختلاف نظر شدیدی بود مهندس گلسرخی به کمیسیون نمی آمد و ایادی همراه معاون پارلمانی وزارتخانه به کمیسیون آمده بود. رئیس کمیسیون مهندس اخوان مردی معقول و ملایم بود که هنگام شرکت ایادی به او نهایت احترام را می گذارد. ایادی هنگام بحث درباره لایحه می گوید من لایحه دولت را قبول ندارم و لایحه ای از جیب خود درآورده می گوید من می خواهم این لایحه تصویب شود. مهندس اخوان می گوید این خلاف آئین نامه داخلی مجلس است، ما فقط می توانیم لایحه دولت را مطرح کرده در آن اصلاحاتی بکنیم پس بهتر است شما با دولت مذاکره کنید که این لایحه را پس بگیرد و آن لایحه ای را که شما می خواهید به مجلس بفرستد که به کمیسیون بیاید و ما آن را مورد بررسی قرار بدهیم. با این طرز من جلسه را ختم می کنم و گزارش را به رئیس مجلس می دهم و شما هم با دولت تماس بگیرید و لایحه جدید را به مجلس بیاورد. وقتی جلسه ختم شد و دکتر ایادی از مجلس رفت به فاصله یکی دوساعت هویدا تلفن کرد و گفت در داخل مجلس چه خبر است؟ گفتم خبری نیست. گفت الان ایادی از سرای نظامی به من تلفن می کرد که برای تصویب لایحه شیلات جنوب به مجلس رفته و رئیس کمیسیون به تحریک گلسرخی وزیر منابع طبیعی جلسه را ختم کرده است. گفتم این طور نیست ایادی برخلاف نظامنامه مجلس لایحه ای را که حتی دولت شما تصویب نکرده می خواسته از تصویب مجلس بگذراند. ایادی که به تشریفات پارلمانی آشنا نیست بی جهت به مجلس آمده و برای اعلیحضرت و شما مزاحمت فراهم کرده است. هویدا گفت می دانید او شب و روز زیر گوش اعلیحضرت قرار دارد، کاری کنید که سر و صدایش بخوابد. گفتم شما این لایحه دولت را پس بگیرید ولایحه جدید را به مجلس بدهید. گفت آخر در دولت هم من مشکلاتی دارم. سرانجام قرار شد ایادی به مجلس

بیاید و با حضور رئیس مجلس و رئیس کمیسیون منابع طبیعی راه حلی پیدا کنیم تا تشریفات لایحه در مجلس طی گردد.

هنگام طرح لایحه در کمیسیون دادگستری عطاءالله اخلاقی نماینده دزفول به شدت به شیلات جنوب حمله کرد و گفت این شیلات جنوب روزگار مردم جنوب را تباه کرده و من نمی دانم که چرا دولت از سر مردم دست بر نمی دارد. من نماینده خوزستان هستم و می دانم که صیادان جنوب فریادشان به عرش بلند است. چرا این قدر برای مردم مزاحمت فراهم می کنید؟ آخر ارتش و شیر وخورشید به کار ماهیگیری جنوب چکار دارند؟ چرا وزیر منابع طبیعی به کمسیون نیامده که در این باره توضیحات بدهد.

در این موقع ایادی که در کمیسیون شرکت داشته می گوید اجازه بدهید من توضیح بدهم تا شمارا قانع کنم. اخلاقی که ایادی را نمی شناخت می گوید شما کی هستید؟ که جواب بدهید آقای رئیس کمسیون خواهش می کنم خود وزیر را بخواهید. ایادی می گوید اول من توضیح می دهم اگر شما قانع نشدید آن وقت وزیر را بخواهید. اخلاقی می گوید شما کی هستید؟ ایادی کارت ویزیت خودرا به او می دهد.اخلاقی که متوجه حضور ایادی در مجلس شده بود با ادب واحترام می گوید (تیمسار عرض سلام می کنم، ببخشید که شمارا نشناختم. شمارا به وجدانتان قسم حقایق را بگوئید.)

این مطلب در مجلس شایع شد که وقتی اخلاقی اسم ایادی را شنید ناگهان ازجا بلند شده و گفته (تیمسار تعظیم عرض می کنم - مرا ببخشید)

اخلاقی که وکیلی محقق و دانشمند و ازخانواده های سرشناس خوزستان بود به خود من گفت من دیدم وزیر منابع طبیعی به کمیسیون نیامده و دکتر احمدی معاون وزارتخانه هم سکوت کرده یك مرد کوتاه قدی با بیانات ناقص خود به دفاع ازلایحه پرداخته که خیلی عصبانی شده و اوراموردحمله قرار دادم. اما وقتی فهمیدم دکتر ایادی است که می گویند شب و روز باشاه می باشد قدری

دچار ترس شده می خواستم رفع سوء تفاهم کنم تا از شاکیان من نزد شاه نباشد. حالا برای این کار من در مجلس شایعاتی ساخته اند.

سرانجام پس از مدتی رفت و آمد ایادی توانست لایحه شیلات جنوب را از تصویب بگذراند. ولی نه آن لایحه ای که او می خواست بلکه با تغییرات زیادی که بر اساس لایحه دولت به مجلس آمده بود.

یك بار هم فراکسیون پارلمانی در باره لایحه ذوب آهن دچار مشکل شد. یك شب هویدا ساعت ۱۱ شب ازکاخ سلطنتی به من تلفن کرد که امشب شام در حضور اعلیحضرت بودم می گفتند بازهم وکلای مجلس دسته گلی به آب داده اند و لایحه ای را که ذوب آهن داده که تروریستها اعدام شوند به کلی تغییر داده که اصل لایحه دیگر ارزشی ندارد. گفتم این طورنیست. لایحه ای به مجلس داده شده که اگر در ذوب آهن کسانی به طور عمد یا غیر عمد مرتکب اقدامی شوند که صدماتی به کار ذوب آهن وارد گردد به مجازات شدید حتی اعدام محکوم خواهند شد. مجلس این لایحه را اصلاح کرده و (مرتکبین غیر عمد) را از لایحه حذف کرده است. برای این که مسخره است که اگر مهندسی به طور غیر عمد اقدامی کرد که به ذوب آهن صدمه رسید بروند اورا بگیرند و اعدام کنند. به قدری این جمله لایحه مسخره بود که قبل از همه مهندس ریاضی رئیس مجلس به اعضای کمیسیون گفته بود خیال می کنم این جمله غیر عمد اشتباهی در لایحه گنجانیده شده است آن را حذف کنید. وقتی مهندس ریاضی در شرفیابی جریان را برای شاه تشریح کرده بود اعلیحضرت گفته بودند حق بامجلس است. به من طور دیگر گزارش داده اند.

لایحه دیگر مربوط به نظام وظیفه بود که سپهبد مشاور رئیس نظام وظیفه شب و روز دنبال آن بود که برای مشمولین مقررات شدیدی گذاشته بود. مسافرت جوانان به خارج از کشور را برای

تحصیل قبل از دیپلم ممنوع کرده بود. وکلا می گفتند بعداز دیپلم فراگرفتن زبان مشکل است و اغلب محصلین پشت در دانشگاههای خارج می مانند و بهتر است از سیکل دوم بروند که راحت تر بتوانند وارد دانشگاهها بشوند. رئیس نظام وظیفه می گفت باید جوانان اول دیپلم را بگیرند بعد ازاینکه احتیاجات سپاههای دانش و سایر سپاههای انقلاب تأمین شد آن وقت اگر کسی خواست می تواند به خارج برود ولی اگر قبل از دیپلم بروند نظام وظیفه نمی تواند احتیاجات سپاههای انقلاب را تأمین کند. در این باره خیلی در دومجلس بحث شد و پیشنهادات وکلا و سناتورها موجب گردید که به اعلیحضرت گزارش بدهند که چون وکلا و سناتورها نمی خواهند فرزندانشان به نظام وظیفه بروند با این پیشنهادات می خواهند راه قانونی برای فرار فرزندان خود پیدا کنند. در همان وقت انتشار یافت که حتی اعلیحضرت به شریف امامی رئیس سنا گفته اند که به من گزارش داده اند پافشاری رئیس سنا برای اصلاح لایحه نظام وظیفه این است که فرزندشان به نظام وظیفه نرود. شریف امامی هم گفته بود من فقط یك پسر دارم که او هم اکنون در دانشگاههای آمریکا به تحصیل مشغول است و پسر منحصر به فرد هم از خدمت نظام معاف است و تغییر قانون نظام وظیفه عمومی در وضع او تأثیری ندارد. سرانجام تصویب شد که جوانان بتوانند از سیکل دوم برای تحصیل به خارج بروند. موضوع دیگر درباره مشمولین عادی بود که اداره نظام وظیفه پیشنهاد کرده بود که اگر به موقع افراد مشمول به خدمت نروند ازدواج و استفاده از وام تعاونی و خرید و فروش خانه و اراضی و مسافرت و امثالهم برای آنها ممنوع باشد. خلاصه پیشنهاد نظام وظیفه طوری بود که اگر آن ماده به تصویب می رسید دیگر حق حیات از جوانان در هنگام رسیدن به سن نظام وظیفه به خصوص در روستاها سلب می شد. با پافشاری رئیس نظام وظیفه این ماده در مجلس شورای ملی و مجلس سنا به تصویب رسید و قبل از این که برای تصویب نهائی

به مجلس شورای ملی باز گردد جریان را در دفتر سیاسی حزب ایران نوین مطرح کردم و یادآور شدم که با تصویب این ماده ژاندارمها بلای جان خانواده ها در دهات خواهند شد. هویدا گفت چون اعلیحضرت در سن موریتس هستند مطالب شمارا عیناً تلگراف خواهم کرد و شما هم لایحه را در مجلس نگه دارید تا جواب برسد. چند روز بعد هویدا به من خبر داد که اعلیحضرت موافقت کردند این ماده را از لایحه حذف کنید. مراتب را به رئیس مجلس گفتم وقتی لایحه برای تصویب نهائی در مجلس مطرح شد پیشنهاد حذف آن قسمت را دادم که به تصویب رسید و برای توشیح همایونی فرستاده شد.

دوروز بعد برای ختم یکی از روحانیون به مسجد شاه می رفتم. کنار پله ها سپهبد مشاور نزد من آمد و با اعتراض گفت شما با حذف این ماده فاتحه لایحه نظام وظیفه را خواندید و من از شما به اعلیحضرت شکایت خواهم کرد. گفتم شما می خواستید فاتحه مملکت را بخوانید ولی خوشبختانه جلوی کار شما گرفته شد. چند تن از معاونین وزارتخانه ها شاهد این گفتگوی تند من و او بودند. گفت من الان به اعلیحضرت تلگراف می کنم و تکلیف شمارا معلوم می کنم. گفتم خیالتان راحت باشد شما به آن مقامی که می خواهید تلگراف کنید قبلاً از ایشان کسب اجازه شده است. وقتی رئیس نظام وظیفه فهمید که با اجازه اعلیحضرت این کار صورت گرفته است دیگر از لجاجت دست برداشت و با ناراحتی ازمن دوری گرفت. من که سپهبد مشاور را از زمان تصدی بازرسی نخست وزیری می شناختم تعجب کردم چرا او که دارای تحصیلات حقوقی است و مردی منطقی به نظر می رسید در این لایحه نظام وظیفه با آن همه سختگیری می خواست عرصه را بر مردم به خصوص مردم روستاها تنگ کند که اگر از نظام اجباری ناراحتی داشتند با این سختگیری ها بیشتر ناراضی و عصبانی شوند.

منوچهر پرتو وزیر دادگستری دولت هویدا می گفت به علت

شکایاتی که از چندتن از وکلای مجلس درباره صدور چك های بلا محل رسیده بود سپهبد یزدان پناه رئیس سازمان بازرسی شاهنشاهی شرحی به دادگستری نوشت که باید از این وکلا سلب مصونیت شودکه به ایشان پاسخ لازم داده شد که این امر از وظایف وزارت دادگستری است و طبق قوانین عمل خواهد شد.

یك روز هنگام شرفیابی این مطلب مورد گفتگو قرار گرفت. به اعلیحضرت عرض کردم که صدور چك بلامحل قابل تعقیب می باشد ولی از نظر قضائی به صورتی است که در هر مرحله بدهکار مبلغ چك را بپردازد پرونده مختومه خواهد بود و این از مواردی نیست که بتوان از وکیل مجلس سلب مصونیت نمود. اجازه خواستم که خودم موضوع را حل کنم. با یکایك صادر کنندگان چکها که فقط چند نفر بودند صحبت کردم و برای هرکدام ترتیبی داده شد و ظرف مدت کوتاهی بدون جار و جنجال و سر و صدا موضوع خاتمه یافت. از جمله این بدهکاران مهندس زنجانچی وکیل آذربایجان بود که از قرار معلوم گروهی کلاه سرش گذارده بودند و مبلغ یکصد هزار تومان چك در دست طلبکاران داشت. وکلای آن استان که می دیدند کلاه اورا برداشته اند همت کرده هریك مبلغی پرداخت کرده و بدهی او را تصفیه کردند.

وزارت دادگستری در آن موقع سعی داشت جلوی کارهای تند بازرسی شاهنشاهی را بگیرد زیرا در خیلی از موارد پیشنهادات واصله آن سازمان با قوانین و مقررات جاری تطبیق نمی کرد. هر وقت هم موضوع به اعلیحضرت گفته می شد معظم له وقتی می دیدند مطلب وزارت دادگستری منطقی و قانونی است می گفتند خودتان بروید موضوع را حل کنید. با این طرز خیلی از کارها فیصله می یافت.

* * *

این مطلب مورد تأیید کسانی است که باشاه تماس داشتند. شاه اهل استدلال و منطق بود. وقتی موضوع را برای او روشن می

کردند زود موافقت می کرد. چون وزراء بیشتر با او تماس داشتند می توانستند مطالب خود را بگویند و نظر موافق شاه را بگیرند. گاهگاهی روسای مجلس مخصوصاً شریف امامی مطالب را با صراحت به شاه می گفت و اصلاحاتی در لوایح به عمل می آورد ولی در مواردی شاه خیلی پافشاری داشت که به هرصورت نظر شاه مورد قبول قرار می گرفت.

هرچه زمان می گذشت و دولت حزبی نیز ادامه می یافت قدرت تشکیلاتی حزب ایران نوین روزافزون می شد. سعی براین بود که نمایندگان مجلسین هم به صورتی انتخاب گردند که از پشتوانه مردمی بیشتر بهره مند باشند. در انتخابات بیست و سومین دوره قانونگذاری که حزب ایران نوین در اوج قدرت بود به پیشنهاد دکتر کلالی و تصویب دفتر سیاسی قرار شد نمایندگانی از طرف حزب به سراسر کشور اعزام شوند تا با نظر و رأی سازمانهای حزبی هر منطقه و با اخذ رأی از مسئولین حزبی منطقه نامزدهای نمایندگی انتخاب و به تهران معرفی شوند. بر این اساس نویسنده برای تعیین نامزدهای نمایندگی شهرستان سنندج تعیین گردیدم. با همسرم با اتومبیل شخصی از تهران به راه افتاده و بدون کوچکترین احساس نا امنی فاصله بین تهران تا سنندج را پس از اقامت های کوتاهی در قزوین و همدان و کرمانشاه طی کردیم. در سنندج در محل حزب کلیه سران حزب منطقه اجتماع کرده و پس از ایراد بیاناتی به آنها گفتم نظرحزب و دفتر سیاسی این است که کاندیدا های نمایندگی را خودتان انتخاب کنید و مرکز هیچ نظری در باره نامزدهای نمایندگی ندارد.

نمایندگان دوره بیست و دوم سنندج مهدی شیخ الاسلامی و محمد اصولی بودند که هردو از قضات معروف بوده و در حوزه انتخابی نیز حسن شهرت داشتند و در تهران هم از وکلای خوب مجلس به شمار می رفتند. ولی اصولی مخالفین سرسختی درمنطقه داشت. به هرحال نامزدهای نمایندگی خود را معرفی نمودند و پس از

اخذرأی سرانجام مهدی شیخ الاسلامی و دکتر سراج الدینی حائز اکثریت شدند. خانم بابان و اصولی و دیگر کاندیدا ها رأی کمتری داشتند که پس از خاتمه اخذ رأی بعضی از کاندیداها اعتراض داشتند و اظهار می کردند که بین گروههای مختلف حزبی دسته بندی شده و حق آنها تضییع گردیده است. به آنها گفتم در رأی گیری هیچگونه اعمال نظر و دخالتی نشده و اگر در پشت پرده بعضی از سازمان های حزبی با افرادی زد و بند کرده اند در کار انتخابات از این قبیل کارها زیاد می شود که غیرقابل اجتناب است ولی اگر دخالت غیر اصولی و غیر منطقی و تقلب شده باشد وظیفه دفتر سیاسی است که این اخذ رأی را نادیده گرفته راه حل دیگری پیدا کند. هرکس شکایتی دارد با ذکر مورد و اسم و مشخصات خود بنویسد همراه خواهم برد و تصمیم نهائی با دفتر سیاسی است.

بعداز خاتمه کار رئوفی استاندار کردستان از من و همسرم دعوت کرد که با او ناهار صرف کنیم. از این استاندار مردم منطقه داستانهای شیرینی نقل می کردند که به راستی حیرت آور بود. ازقرار معلوم او در دانشکده افسری همدوره محمدرضاشاه پهلوی بوده است. به همین جهت از ملاقاتهایش باشاه در تهران مطالب اغراق آمیزی می گفت که سوژه مردم کردستان شده بود. اوهم در باره نامزدهای نمایندگی نظریاتی داشت که به او گفتم تصمیم گرفته شده وسران حزب درمنطقه رأی خودرا داده اند شماهم که استاندار منطقه هستید اگر واقعاً مطالب مستندی درباره کاندیداها دارید بگوئید یا بنویسید که دفتر سیاسی بتواند با اطلاعات وسیع تری تصمیم بگیرد. به نظر من هر دونفرانتخاب شده افرادموجهی بودند. مهدی شیخ الاسلامی از خانواده های اصیل کردستان و از قضات مطلعی است که بارها ریاست کمیسیون دادگستری مجلس رابه عهده داشت و در روزهای آخر رژیم هم معاون وزارت دادگستری شد. می گفتند خیلی به کارهای حوزه انتخابی اش نمی رسد. دکتر سراج الدینی برادر شیخ عثمان نقشبندی رهبر فرقه قادری نقشبندی است



همه ساله در روز ششم بهمن درمیدان شهیاد مراسمی برپا می گردید که دهها هزارنفر ازبرابر تمثال شاه و نخست وزیر و روسای مجلسین عبور می کردند. در این عکس هویدا - مهندس شریف امامی - مهندس ریاضی - عباس مسعودی - سناتور ضیائی دیده می شوند. اعضای حزب ایران نوین در صف مقدم این تظاهرات قرارداشتند.

که چند میلیون مرید در منطقه کرد نشین ایران و عراق و سوریه دارد. او هم مردی تحصیل کرده و آشنا به چند زبان خارجی بود و برنامه های کردی و عربی رادیو تهران را اداره می کرد. شیخ عثمان در منطقه کردستان نفوذ فراوانی داشت (این دو نفر در دوره بعد یعنی در انتخابات رستاخیز هم معرفی شدند که شیخ الاسلامی انتخاب شد ولی به جای دکتر سراج الدینی خانم بابان انتخاب گردید). اهالی سنندج و معترضین می گفتند دکتر سراج الدینی باید از مریوان که مرکز کردهای نقشبندی است انتخاب گردد نه سنندج.

شیخ عثمان نقشبندی را چند بار در تهران و یك بار هم پس از سقوط رژیم در لندن دیدم. یك روحانی مطلع و روشن بین و طرفدار سلطنت مشروطه و قانون اساسی است. او می گفت در دوران سلطنت محمدرضاشاه پهلوی آرامش و امنیت فراوان به منطقه کردستان بازگشته بود و خود را از طرفداران سر سخت شاهان پهلوی می دانست. او که علا وه بر انجام وظایف مذهبی به کارهای کشاورزی و باغداری می پرداخت می گفت وقتی رژیم تازه روی کار آمد خمینی برایم پیغام فرستاد که از تو می خواهم با من همکاری کنی و حال که دولت جمهوری اسلامی روی کار آمده از هرگونه کمکی دریغ ننمائی. پیغام دادم به چند شرط حاضر به همکاری هستم. یکی این که از کشتن مردم دست برداری و دیگر این که موضوع اختلاف شیعه و سنی را کنار بگذاری و به طور حقیقی و واقعی (جمهوری اسلامی) تأسیس گردد نه (جمهوری شیعه). زیرا بین شیعه و سنی همیشه اختلاف بوده و اگر بخواهید شیعه گری را توسعه بدهید برای ما قابل تحمل نیست و اختلاف ادامه خواهد داشت. وقتی پیغام من به خمینی رسید گفت می دانستم که شیخ عثمان طرفدار شاه است و با ما همکاری نخواهد کرد. دستور داد که پاسداران به جان و مال و خانه من و طرفدارانم حمله کنند و موجباتی را فراهم ساخت که مجبور شوم از کشور خارج گردم ولی اکنون یکی از پسرهایم و عده ای از دوستان و بستگانم و عشایر

نقشبندی بارژیم خمینی در نبرد هستند و اعلامیه های شیخ عثمان نیز علیه رژیم فعلی در خارج از کشور منتشر شده است.

***

دراین دوره از انتخابات پارلمانی گروهی از جوانان تحصیل کرده و تنی چند از بانوان و مهندسین اصلاحات ارضی و نمایندگان کارگران و عده ای هم از نمایندگان سابق در مجلس شرکت داشتند. در دوره های بیست دوم و بیست و سوم فراکسیون های پارلمانی در مجلس قدرت را در دست داشتند و نمایندگان در کارهای پارلمانی در فراکسیون های خود نظامی برقرار ساخته بودند.

این نکته را باید یادآور شوم که طبق قانون مقرر بوده که هر ده سال یك بار براساس جمعیت کشور قانون تقسیمات کشوری مورد تجدید نظر قرار گرفته تا هر یك صد هزار جمعیت، یك نفر نماینده در مجلس داشته باشند. بر طبق این قانون تعداد نمایندگان مجلس شورای ملی در دوره بیست و سوم به ۲۶۸ نفر افزایش یافت. در نتیجه در انتخابات بیست و سومین دوره قانونگذاری حزب ایران نوین ۲۲۸ کرسی و حزب مردم ۳۹ کرسی و حزب ایرانیان یك کرسی در اختیار داشتند.

هنگام انتخابات روسای هر دو مجلس (مهندس شریف امامی - مهندس ریاضی) که عضو حزب نبودند جزو کاندیداهای حزب اعلام می شدند به همین جهت مهندس ریاضی طی نطقی چنین گفت: عضویت در حزب وظیفه هر فرد است. اگر من در حزب عضویت ندارم به علت وظیفه ایست که برعهده دارم و الا همان طوری که رئیس محترم سنا تأکید کردند من وظیفه خود می دانستم که با کمال علاقه به عضویت حزب درآیم . زیرا امروز حزب بر عکس سابق در راه نیازهای ملی و مصالح مملکت گام برمی دارد.

در دوره بیست و سوم از رهبران قبلی فراکسیون حزب ایران نوین (مهندس ارفع - محسن خواجه نوری) و هم چنین خانم هاجر تربیت به مجلس سنا رفتند.

دکتر کلالی در خاتمه انتخابات طی پیامی چنین اعلام داشت:

آمار به دست آمده از انتخابات به خوبی نشان می دهد که جامعه ما از حالت بی تفاوتی بیرون آمده است. طنین جانبخش آهنگ انقلاب در جان مردم نشسته است و به تدریج همه همپای این کاروان رستاخیز پیروزی به راه افتاده اند. حزب پاسدار انقلاب اطمینان می دهد که در چهار سال آینده با عنایت به پشتیبانی و حمایت قاطبه مردم ایران و بهره گیری بیشتر از مجالس قانونگذاری در انجام خواسته های ملت ایران واجرای برنامه هائی که برای خوشبختی و سعادت توده های زحمتکش در دومین کنگره حزب ایران نوین اعلام گردیده لوایح مفید و طرحهای مناسب با مقتضیات و احتیاجات مردم تهیه و تصویب کند و همان طوری که تا امروز با رهبری های پیشوای انقلاب ایران پیروز به پیش رفته ایم درچهار سال آینده نیز سریع تر و محکم تر و قاطع تر پیش خواهیم رفت.

در دفتر سیاسی حزب دکتر کلالی و مهندس معینی که گردانندہ انتخابات بودند از این پیروزی خیلی خوشحال به نظر می رسیدند. اعضای دفتر سیاسی هم از این که حزب ایران نوین در مجلسین اکثریت قابل توجهی یافته از دبیر کل و کارگردانان حزب تقدیر نمودند و اعلیحضرت هم طی مصاحبه ای موفقیت حزب ایران نوین را چشمگیر دانسته گفتند (چرا مردم از حزب ایران نوین که این همه در انجام کارهایش و در خدمت به مردم موفق بوده روی گردان شوند).

ولی مخالفین و کسانی که در انتخابات شکست خورده بودند می گفتند دو حزب ایران نوین و مردم کرسی های پارلمان را بین خود تقسیم کرده و کارگردانان احزاب هم بستگان و نزدیکان خود را به مجلس فرستاده اند و به صلاحیت چند تن ازمنتخبین ایرادمی گرفتند و نامه های بی امضا و با امضا می فرستادند و نسبتهای دور و نزدیك کاندیداها را با مقامات حزبی یادآور می شدند. ولی در آن

زمان این قبیل نامه پراکنی ها اثری نداشت.

***

شرکت رهبران فراکسیونهای پارلمانی درهیئت رئیسه مجلس

وقتی در بیست و دومین دوره قانونگذاری فعالیت فراکسیون پارلمانی حزب ایران نوین در مجلس افزایش یافت با توجه به تعداد نمایندگان فراکسیون که اکثریت را تشکیل می دادند کلیه مقامات و مشاغل پارلمانی در اختیار نمایندگان حزب ایران نوین قرار گرفت. اعضای دو فراکسیون مردم و پان ایرانیست به این امر اعتراض داشتند که حزب ایران نوین هم دولت و مقامات مملکتی را در دست دارد و هم هیئت رئیسه مجلس شورای ملی و هم کلیه روسای کمیسیون های مجلس را که این امر دور از انصاف است و باید مشاغلی هم به اعضای اقلیت سپرده شود. گروهی از نمایندگان اکثریت معتقد بودند که دموکراسی یعنی حکومت عدد و معنی ندارد که حزب اکثریت، اعضای خود را از مشاغل پارلمانی محروم کند و رأی خود را به اعضای حزب اقلیت بدهد. سرانجام پس از مدتی گفتگو این طور توافق شد که با اصلاح نظامنامه داخلی مجلس کلیه روسای فراکسیونهای پارلمانی عضو هیئت رئیسه مجلس باشند. در نتیجه طبق یك تصمیم قانونی در تاریخ ۴۸/۸/۲۲ مجلس شورای ملی تصویب کرد که روسای فراکسیون ها خود به خود عضو هیئت رئیسه باشند که برای اولین بار مهندس ارفع - هلاکو رامبد - محسن پزشکپور رهبران فراکسیون های احزاب ایران نوین - مردم - پان ایرانیست به عضویت هیئت رئیسه مجلس در آمدند و در کلیه تصمیمات آن شرکت داشته نظیر سایر اعضای هیئت رئیسه مجلس که هرسال انتخاب می شدند به مصوبات هیئت رئیسه رأی می دادند. نویسنده هنگامی که به ریاست فراکسیون پارلمانی انتخاب گردیدم مذاکرات درباره شرکت اعضای اقلیت در مشاغل پارلمانی ادامه یافت و تصمیم گرفته شد یك کرسی منشی

هیئت رئیسه و یك پست ناظر مجلس شورای ملی در اندوخته اسکناس به حزب مردم داده شود که در ۳۰ بهمن ۵۲ در جلسه علنی مجلس شورای ملی گفتم طبق تصمیم دفتر سیاسی حزب ایران نوین فراکسیون پارلمانی یك پست ناظر اندوخته اسکناس را به اقلیت اختصاص داده و دکتر رشتی که دارای این سمت بوده استعفا نموده و محمد حسین اخوی کاندیدای این شغل می باشد که نمایندگان اکثریت به او رأی خواهند داد. با این طرز برای اولین باریك نما بنده اقلیت در هیئت نظارت اندوخته اسکناس شرکت نمود. همچنین فراکسیون پارلمانی حزب ایران نوین به یك منشی از حزب مردم رأی داد و در جلسه علنی اعلام کردم که به دکتر رئیسی نماینده حزب مردم نیز مانند ۵ منشی دیگر که عضو حزب ایران نوین هستند رأی خواهیم داد. این اقدامات موجب شد که بین نمایندگان مجلس متعلق به سه حزب سیاسی حسن مناسبات بیشتری برقرار گردد.

دبیران کل حزب ایران نوین

این حزب از بدو تأسیس تا ادغام در حزب رستاخیز چهار دبیرکل داشت. اولین دبیر کل حسنعلی منصور بود که پس از این که به مقام نخست وزیری رسید در تاریخ ٤ اسفند ۱۳٤۳ هیئت موسس حزب عطاءالله خسروانی را به سمت دبیر کل انتخاب کرد.

بعد از استعفای او دکتر منوچهر کلالی انتخاب گردید که مدتی طولانی این سمت را بر عهده داشت. آخرین دبیرکل حزب ایران نوین امیر عباس هویدا نخست وزیر بود که پس از انحلال حزب ایران نوین نخستین دبیرکل حزب رستاخیز شد.

عطاءالله خسروانی در لندن به نویسنده کتاب گفت: وقتی منصور ترور شد در بیمارستان به دیدارش رفتم. دکتر شاهقلی که حضور داشت گفت عطاء به دیدن شما آمده است. بادست اشاره ای کرد که به نظر من حالش بد نبود و احتمال بهبودی داده می شد.

همان روز اعلیحضرت هویدا و مرا احضار کرده فرمودند

هویدا برای چند ماهی نخست وزیر خواهد بود و شما بایکدیگر همکاری کرده تا به کار حزب سر و صورتی داده شود و آن وقت وضع از هر حیث مشخص خواهد شد (این گفته شاه این چنین تعبیر شد که هویدا برای مدتی کوتاه نخست وزیر خواهد بود)

وقتی در مقام دبیر کلی حزب قرار گرفتم و هویدا هم نخست وزیر شد اساسنامه به صورتی تغییر یافت که دبیر کل هم رئیس شورای مرکزی و هم رئیس دفتر سیاسی بود و هویدا با سمت نخست وزیر به سمت عضو شورای مرکزی و عضو دفتر سیاسی در جلسات شرکت می کرد. ولی بعداز این که از دبیر کلی مستعفی شدم اساسنامه تغییر کرد ونخست وزیر رئیس دفتر سیاسی حزب هم شد.

خسروانی می گفت هویدا مرد هوشیار و زرنگی بود و توانست تمام عوامل را به نفع خود به کار اندازد به نحوی که همان نخست وزیر موقت رکورد نخست وزیران ایران را شکست. من با طولانی شدن نخست وزیری او مخالف بودم و به اعلیحضرت و حتی خود هویدا هم گفتم که ادامه نخست وزیری شما به صلاح کشور و حتی به صلاح خود شما هم نیست. ولی هویدا عاشق این مقام بود و سعی داشت به هر صورتی است ادامه یابد.

در دومین سال زمامداری هویدا یك بار اقدام شد و در کمیسیون بودجه چند تن ازنمایندگان با مذاکرات قبلی دولت هویدارا با حضور خود او مورد حمله قرار دادند و من هم به عنوان وزیر کابینه مطالب آن هارا تأیید کردم و قرارهائی هم بود که کابینه تغییر کند ولی هویدا از راههائی که می دانست اقدام کرد و کابینه از سقوط رهائی یافت. یك روز با هویدا در دفتر نخست وزیری بودیم که گفت از امروز صفی اصفیا عنوان قائم مقام نخست وزیر را خواهد یافت و در غیاب نخست وزیر جلسات دولت را اداره خواهد کرد. به او گفتم با این طرز دیگر ماندن من در کابینه صلاح نیست زیرا ارشد وزراء هستم و با تمام احترامی که برای اصفیا قائل هستم این را حق خود می دانم و اگر غیر از این باشد به ناچار کنار می

روم. تصادفاً در همین موقع ارتباط تلفنی بین شاه و نخست وزیر برقرار شد و هویدا گفته مرا به عرض رسانید و به دنبال آن دیگر موضوع قائم مقام نخست وزیر موقوف شد.

یکی از مسائلی که هنگام وزارت کشور من مورد بحث قرار گرفت گزارشاتی بود که درباره سوء رفتار و نادرستی بعضی ازمأمورین انتظامی از شهرستان ها می رسید که مرتباً مراتب را به عرض می رساندم. اعلیحضرت گفتند حاضرید این مطالب را حضور فرماندهان نیروها بگوئید؟ گفتم چون اینها حقایقی است که باید گفته شود از هرجهت آمادگی دارم. اعلیحضرت یك روز فرماندهان ژاندارمری و شهربانی و ساواك را احضار کردند که در حضورشان صف کشیده بودند و فرمودند مطلب را بگوئید. من هم گزارشات را به همان صورتی که رسیده بود مطرح کردم و اسامی کسانی را که به سوء استفاده پرداخته بودند ذکر کردم. فرماندهان خواستار رسیدگی شدند و اویسی فرمانده ژاندارمری گفت به فردوست مأموریت رسیدگی داده شود. من چون دیدم که ممکن است این کار به جائی نرسد به عرض رساندم اگر کمیسیونی تعیین شود که چند تن درآن شرکت داشته باشند بهتر است که مورد تأیید قرار گرفت. طبعاً فرماندهان از این کار من ناراحت شدند.

تصادفاً در همان موقع اعتبارات هنگفتی وجود داشت که باید به صرف عمران و آبادی در روستاها برسد ولی با اعمال نفوذهائی در شهر تهران قسمتی از آن به مصرف اسفالت بعضی از خیابانها رسیده بود. به علاوه کمیسیونی هم تشکیل گردید به ریاست شهبانو که این اعتبارات با نظر آن کمیسیون به مصرف کارهائی در شهرها برسد. در آن جلسه به شدت مخالفت کرده گفتم این کار خلاف قانون است و نمی توان از آن وجوه برای غیر مصرفی که معین شده پرداخت کرد. شهبانو ار این گفته ناراحت شده جلسه را ترك کردند. خودم شرفیاب شده مطلب را به عرض اعلیحضرت رساندم. بعداً کمیسیونی در نخست وزیری تشکیل شد که در آن جلسه بین من و

نیك پی شهردار تهران کار به گفتگوی تندی کشید. او می گفت من نوه ظل السلطان هستم و چنین و چنان می کنم که من هم عصبانی شده به ظل السلطان و نوه او حمله کردم که نزدیك بود کار به زد و خورد بکشد که ازجلسه خارج شدم.

به دنبال این جریانات تصمیم گرفتم از وزارت کشور استعفا کنم. مراتب را به عرض اعلیحضرت رساندم ولی سکوت کردند به دفتر وزارت کشور آمدم که خبر دادند ناصر یگانه وزیر مشاور چند بار تلفن کرده و الان هم منتظر دیدارشما در اتاق انتظار می باشد. او به اتاق من آمد و ضمن تأسف از جریاناتی که روی داده گفت چرا می خواهید کنار بروید گفتم دیگر ادامه کار امکان پذیر نیست. گفت بهتر است دو سطر به جناب نخست وزیر بنویسید که از سمت خود استعفا می کنم. گفتم من وزیر هستم و استعفای خود را به شخص اعلیحضرت می نویسم نه به نخست وزیر. شما بروید و من وظیفه خودرا می دانم.

به طور مفصل جریان را به اعلیحضرت نوشتم و استعفای خود را تقدیم داشتم. معینیان رئیس دفتر مخصوص با تلفن گفت نظر اعلیحضرت این است که استعفارا کوتاه و صرفاً کناره گیری خود را بنویسید.



به دفتر معینیان رفته گفتم هرچه می خواهید بنویسید تا امضاء کنم. او هم شرحی نوشت من امضاء کردم آن وقت گفت استعفا نامه قبلی خودرا پس بگیرید. گفتم من به آن صورت استعفا کرده ام حال چون گفته اید که نظر اعلیحضرت به آن صورتی است که گفته اید من هم امضاء کردم اشکال ندارد که نامه من هم در دفتر دربار ثبت شود. با این طرز از دربار خارج شدم. اشتباه من این بود که از دبیر کلی حزب استعفا کردم. باید می ماندم و به کار ادامه می دادم.

چند روز بعد به علت کسالتی که عارض شده بود عازم اروپا شدم. معلوم شد که در گلویم پلیپی هست که حرف زدن را مشکل ساخته است. آن را عمل کرده به تهران باز گشتم. اعلیحضرت مرا احضار کرده و جریان کسالت را پرسیدند. گفتم اطبای خارجی می گویند این عصبی است و خواننده ها بیشتر به آن دچار می شوند. اعلیحضرت گفتند (شما که برای ما بد نخوانده اید که دچار این بیماری شدید) به عرض رساندم که بحمدالله به لطف اعلیحضرت سلامت خودرا باز یافتم.

پس از چند روز هویدا نخست وزیر بامن تلفنی صحبت کرد که خوب است همدیگر را ببینیم. من به مادر هویدا از سال ها قبل به علت روابط فامیلی که محبتی در اروپا هنگام تحصیل به ما و خانواده ما داشت احترام می گذاشتم و گاهگاهی نزدش می رفتم. پس از این گفتگوی هویدا به دفترش رفتم. دکتر کلالی هم حضور داشت. هویدا گفت اعلیحضرت فرموده اند شمارا به سفارت ایران در دفتر اروپائی ژنو بفرستم . (در آن تاریخ بیش از ده نفر ایرانی در ژنو بودند که عنوان سفارت را یدك می کشیدند و از مزایای سفارت بهره مند بودند) من گفتم اگر امر است اطاعت می کنم ولی اگر خواسته من است موافق نیستم و می خواهم در تهران بمانم. معهذا برای این که سوء تفاهم نشود فوراً به وزارت خارجه رفتم تا پرونده مربوطه را مطالعه کنم. ضمناً به اردشیر زاهدی وزیر خارجه

جریان را به همان طرز گفتم.

چند روز بعد مهندس خسرو هدایت که رئیس بازرسی شرکت ملی نفت بود به من تلفن کرد و گفت درباره بعضی ازمسائل کارگری می خواهم باشما صحبت کنم. گفتم من کاره ای نیستم ولی می توانم با دکتر مجیدی صحبت کنم که با هم در کلوپ فرانسه ناهار بخوریم و مذاکره کنیم. روز موعود وقتی وارد کلوپ فرانسه شدم قدری دیر رفتم.دیدم خسرو هدایت و مجیدی نشسته و می خندند و هدایت به من گفت من خواستم با شما مشورت کنم ولی شما پای خودتان را توی کفش من کرده اید. گفتم من چه کاری کرده ام؟ گفت مگرخبر نداری که رئیس هیئت بازرسی شرکت نفت شده ای؟

من قسم خوردم که هیچ اطلاعی ندارم. گفت شما رئیس بازرسی شرکت نفت شده اید و من سفیر ایران در دفتر اروپائی سازمان ملل در ژنو. با هم خداحافظی کرده از هم جدا شدیم.

وقتی خسرو هدایت جریان را به همسر خود می گوید او ناراحت شده اظهار می دارد هرکس این شغل را قبول کرده در همان سمت مرده است. سپهبد زاهدی و رجبعلی منصور هر دو این سمت را داشته اند و فوت کرده اند. خسرو هدایت و همسرش مراتب را به عرض می رسانند و قرار می شود که خسرو هدایت به سمت سفیر ایران در واتیکان منصوب گردد. ولی پس از مدتی از این شغل خسته شده همان مقام سفارت دفتر اروپائی سازمان ملل در ژنو را می پذیرد و اتفاقاً او هم در همان سمت فوت می کند و این هم شغل شومی در وزارت خارجه به شمار می آمد.

وقتی رئیس هیئت بازرسی شرکت نفت شدم فقط به قبول حقوق ماهیانه اش که ۱۲ هزارتومان بود اکتفا می کردم. در حالی که با اضافات باید ماهی ٤٠ هزار تومان داده می شد که هیچوقت به دکتر اقبال ننوشتم و نگفتم. وقتی هوشنگ انصاری آمد و لیست حقوق هارا دید خودش آن رقم ٤٠ هزار تومان را تصویب کرد که فقط یك ماه آن را دریافت داشته و از کار کنار رفتم. دکتر اقبال از

بعضی از مقامات شرکت نفت ناراحت بود و می گفت آنها نادرست هستند ولی زورش نمی رسید آنهارا تغییر بدهد. هیئت بازرسی مرتب از نادرستیهای آنها گزارش می داد ولی تصمیمی گرفته نمی شد.

عطاء خسروانی می گفت پس از سقوط رژیم در ایران ماند ولی چون در صدد آزارو اذیت او برآمدند خودرا به خارج از کشور رسانید و سال هاست که در پاریس اقامت دارد.

دفتر سیاسی حزب ایران نوین

حزب ایران نوین دارای یك دفتر سیاسی بود که از دو گروه تشکیل می شد. گروه انتخابی و گروه انتصابی. تعدادی از اعضای دفتر سیاسی به مناسبت شغل شان در این دفتر شرکت می کردند که عبارت بودند از هویدا نخست وزیر و رئیس دفتر سیاسی - دکتر کلالی دبیر کل - دکتر ناصر یگانه رئیس شورای مرکزی حزب - سناتور صفاری رئیس فراکسون پارلمانی در مجلس سنا - نگارنده به عنوان رئیس فراکسیون پارلمانی در مجلس شورای ملی.

گروه انتخابی از کسانی تشکیل می شد که با نظر نخست وزیر و دبیر کل انتخاب می شدند و عبارت بودند از امیرقاسم معینی وزیر کار - مهندس صدقیانی وزیر تعاون روستا ها (قبلاً دکتر ولیان بود) - دکتر شریفی وزیر آموزش و پرورش - (قبلاً خانم دکتر فرخ رو پارسا بود) - دکتر مجیدی وزیر مشاور در امور برنامه ریزی - دکتر یزدان پناه و دکتر جواد سعید.

مدتی عطاءالله خسروانی به عنوان دبیر کل سمت ریاست دفتر سیاسی را داشت ولی بعداً نخست وزیر سمت ریاست دفتر سیاسی را عهده دار گردید که هم در دولت بر وزراء ریاست داشت و هم در دفتر سیاسی بر وزراء و مقامات حزبی.

مذاکرات دفتر سیاسی توسط دکتر یزدان پناه چه هنگام

نمایندگی مجلس و چه هنگام وزارت مشاور در امور پارلمانی ثبت می شد.

جلسات دفتر سیاسی هفته ای یك روز (سه شنبه ها) درنخست وزیری تشکیل می گردید و ضمن صرف ناهار و پس از آن مدت سه ساعت درباره کلیه مسائل حزبی و مملکتی بحث به عمل می آمد و تصمیماتی هم اتخاذ می گردید که دبیر کل و نخست وزیر و مقامات حزبی (اعم از دولتی و پارلمانی) مکلف به اجرای آن بودند.

هریك از اعضای دفتر سیاسی مسائلی را که به نظرشان می رسید در جلسات دفتر سیاسی مطرح می کردند و پس از بحث و اظهار نظر درهر مورد تصمیم گرفته می شد. نگارنده خیلی از مسائل پارلمانی را که اعضای فراکسیون یادآور می شدند و شخصاً نمی توانستم در باره آن تصمیم بگیرم و دبیر کل حزب هم مصلحت می دید در جلسات دفتر سیاسی مطرح می کردم و نظر اعضای دفتر سیاسی را به اطلاع اعضای فراکسیون پارلمانی می رساندم و با این طرز در تحکیم رابطه دولت و پارلمان از طریق حزب اقدام می شد و هر مشکلی که فیمابین به وجود می آمد از این طریق حل و فصل می گردید. هویدا نخست وزیر و دکتر کلالی دبیر کل با اعلیحضرت در ارتباط بودند و نظرات شخص شاه را در باره حزب و کارهای مملکتی در جلسات دفتر سیاسی مطرح می ساختند و با این طرز کوشش به عمل می آمد که بین قوای مجریه و مقننه از طریق حزب هم آهنگی کامل به وجود آید.

در جلسات دفتر سیاسی حزب ایران نوین به علت روابط صمیمانه ای که بین اعضای آن وجود داشت مسائل با ملایمت و بحث های آرام حل و فصل می شد ودر حالی که در دفتر سیاسی حزب رستاخیز که از گروههای مختلف تشکیل می گردید گاهی بحث ها و گفتگو ها خیلی تند و داغ بود و رقابت های محرمانه کاندیداهای نخست وزیری که در جلسات دفتر سیاسی در کنار هم

نشسته بودند از این بحث ها آشکار می گردید.

***

قبل از شروع انتخابات نام نامزدهای حزبی در دفتر سیاسی خوانده می شد و در باره هریك ازکاندیداها اظهار نظر می گردید. چون صورت تنظیمی از طرف حزب با توجه به سوابق افراد آماده شده بود اکثراً به تصویب می رسید. ولی در چند مورد بحث زیادی به عمل آمد. از جمله درباره انتخاب سناتورهای تهران نام هریك از نامزدهای سناتوری خوانده می شد و در هر مورد با اخذ رأی تصویب می شد. در باره نفر پانزدهم بین دکتر صدیق اعلم و سید حسین دها رئیس کانون باز نشستگان کارمندان بحث در گرفت. بعضی از اعضای دفتر سیاسی معتقد بودند که چون دکتر صدیق مورد علاقه شخص شاه می باشد بهتر است با عنوان سناتور انتصابی به مجلس سنا برود و دها چون رئیس کانون کارمندان باز نشسته است و جمعیتی همراه دارد از طرف حزب ایران نوین برای تهران نامزد سناتوری گردد. به این پیشنهاد رأی مخفی گرفته شد و دها حائز اکثریت گردید. بعداً دکتر صدیق هم با عنوان سناتور انتصابی راهی مجلس سنا شد.

یك بار هم در بین اعضای دفتر سیاسی انتشار یافت که ولیان وزیر تعاون و امور روستاها خود را نامزد عضویت دفتر سیاسی کرده است . برخی از اعضای دفتر سیاسی با شرکت او موافق نبودند. پس از چندی ولیان در دفتر سیاسی شرکت کرد و یك روز هم ضمن شوخی به نخست وزیر گفت جنابعالی که از شرکت من در این جلسات خیلی خوشحال نیستید ولی اجازه بدهید من حرفهایم را بزنم. معلوم شد هویدا هم با شرکت ولیان موافقتی نداشته ولی با فشارهائی که صورت گرفته ولیان وارد دفتر سیاسی حزب ایران نوین شده است.

ولیان از کسانی بود که خیلی سریع ترقی کرد ولی چون روش تندی داشت مخالفین زیادی پیدا کرده بود مخصوصاً هنگام تصدی

استانداری خراسان و نیابت تولیت آستان قدس رضوی . چون توانسته بود اطراف حرم را سر و صورتی بدهد مخالفین زیادی در منطقه مشهد داشت و او را یکی از عوامل نارضائی می شناختند.

* * *

سرتیپ ساسان یحیائی در مجله ره آورد درباره ولیان چنین نوشت:

سرهنگ ولیان افسر توپخانه ارتش بود. در سال ۱۳۰۲ در تهران متولد شد. پس از پایان دوره تحصیل در دانشکده افسری بین همدوره های خود شاگرد اول شد و پس از آن در دانشکده حقوق در رشته سیاسی دکترای خودرا گرفت.

در سال ۱۳٤۱ به ریاست سازمان اصلاحات ارضی کشور منصوب شد و بعداً وزیر اصلاحات ارضی و نایب التولیه خراسان شد. او همیشه شاگرد با استعدادی در مدرسه بود و شاگرد اول می شد و در دبیرستان دو کلاس را به علت استعداد در یك سال طی نمود.

* * *

ولیان که در دولت ازهاری به زندان افتاده بود توانست به طرز ماهرانه ای گریخته خود را به آمریکا برساند.



دوستی که در واشنگتن زندگی می کند می گفت ارتشبدازهاری و دکتر ولیان نزدیك هم بسرمی برند، ولیان چند بار خودرا به ازهاری رسانده و گفته است (راستی تیمسار من را برای چه توقیف کردید؟ اگرفرارنمی کردم که تابحال کشته شده بودم. جواب زن وبچه من را کی می داد؟) ازهاری پاسخی نمی داد ومی کوشید که هیچگاه باولیان روبرونشود.

مطلعی می گفت ولیان مبلغی به دلار داشت که در یکی از بانك های واشنگتن به سپرده گذارده و از بهره آن زندگی می کرد که با ورشکستگی بانك ثروت ولیان از بین رفت. به علت افسردگی فراوان در حالی که روی (دوچرخه ورزشی) برای ادامه سلامتی پا می زد دچار سکته شد و در واشنگتن در گذشت.

شورای مرکزی حزب ایران نوین

یك رکن حزب ایران نوین شورای مرکزی بود که منتخبین ــ تهران و شهرستان ها در آن شرکت می کردند. پس از پیروزی حزب در انتخابات بیست و سومین دوره قانونگذاری، شورای مرکزی به ریاست دکتر ناصر یگانه تشکیل شد.

دکترکلالی دبیر کل حزب ضمن گزارشی درباره کارهای حزب چنین گفت:

حزب ما درانتخابات اخیر از ۲۶۸ کرسی مجلس شورای ملی ۲۲۹ کرسی را به دست آورد. همچنین در مجلس سنا ۲۸ کرسی نصیب حزب ایران نوین شد.

یك سازمان مهم حزب ما فراکسیون پارلمانی درمجلسین می باشد که وظایف خود را به نحو احسن انجام می دهد. در حزب ما انتقاد سازنده مورد تأیید هست ولی عوامفریبی خریدار ندارد. خلاصه می خواهم بگویم (انتقاد سازنده بله - عوامفریبی و خرابکاری خیر).

امیرعباس هویدا گفت باید بدانیم که اکنون سرنوشت ایرانی به دست ایرانی است و ما هستیم که باید کشور خود را بسازیم و این سازندگی هم احتیاج به وحدت و یگانگی دارد. هر متجاوزی اگر از ماهم قوی تر باشد اگر بخواهد به ما از خارج حمله کند باید بداند که ایرانی ها مصمم هستند پل ها و پالایشگاه ها و همه چیز را که در برابر آنهاست ویران کنند تا واقعه شهریور ۱۳۲۰ پیش نیاید که

خارجیها به راحتی ایران را اشغال کرده و از آن وسایل استفاده کنند.

ما در سایه وحدت قادریم تاریخ را عوض کنیم چنانچه آن را تغییر داده و مملکت خود را به سوی ترقی و تعالی پیش می بریم. اکنون کشور ما برشالوده محکمی استوار است و همه باید حافظ و نگهبان آن باشیم. اغفال شدگان هم باید بدانند که ایران نیرومند است و آنها که قصد خرابکاری دارند بامشت پولادین روبرو خواهند شد. این پیشرفتهای فوق العاده مملکت نتیجه دسترنج فردفرد مملکت است. مابرنامه های بزرگی برای کشور خود داریم. سلامت شاهنشاه را آرزو می کنیم که بیش از پیش مارا ارشاد و راهنمای فرمایند تا ایران بزرگ و مقتدر و مرفهی را که می خواهیم به زودی همه شاهد آن باشیم.

گروه مطبوعاتی حزب ایران نوین

ازجمله کارهائی که در قدرت حزب ایران نوین صورت گرفت کوشش در ایجاد وحدت و اتفاق بین روزنامه نگاران و همکاری بین پارلمان و مطبوعات بود. حدود ۷۰ نفر از روزنامه نگاران کشور در تهران و شهرستان ها عضو حزب ایران نوین بودند که از طرف حزب باشگاهی برای آنها دایر گردیده بود که روزنامه نگاران مرتباً در آنجا گردهم می آمدند و خیلی از مصاحبه های مطبوعاتی با مقامات مملکتی در آن باشگاه صورت می گرفت. به تدریج تعدادی از روزنامه نگاران توانستند به عضویت مجلس شورای ملی انتخاب گردند و مقامات حزبی می کوشیدند بیش از پیش برای نزدیکی و همکاری روزنامه نگاران و اعضای دو مجلس گام بردارند. روزنامه ایران نوین در باره یکی از این جلسات چنین می نویسد:

روز یکشنبه ۸ آذر ماه ۱۳۵۰ به دعوت هم مسلك الموتی رئیس فراکسیون پارلمانی حزب در مجلس شورای ملی مدیران و خبر

نگاران در ضیافت ناهار مجلس شورای ملی شرکت کردند. در این ضیافت دوستانه دکتر الموتی با عرض تشکر از همکاران مطبوعاتی خود چنین گفت: مجلس و مطبوعات دو رکن مهم مشروطیت هستند کـه هر وقت با یکدیگر همکاری کنند پایه های دمـوکـراسی و مشروطیت استوار تر می گردد. بعضی ها به ما ایراد می گیرند که چرا خبرهای مجلس داغ نیست. چرا ما در مجلس جلسات پر هیجان نداریم. باید به آنها بگویم اکنون مملکت در شرایطی است که بیش از هر وقت احتیاج به کار و فعالیت دارد. برنامه های وسیع عمرانی که جهت توسعه اقتصادی کشور تهیه گردیده احتیاج به همکاری همه سازمان ها به ویژه مطبوعات و مجلسین دارد. ما باید سعی کنیم که در انجام این کار ها سرعت به عمل آید نه این که چوب لای چرخ دولت بگذاریم. البته این به آن معنی نیست که ما به صورت یك مهره لاستیکی باشیم که هر چه دولت بیاورد چشم بسته تصویب کنیم. در باره لوایحی که دولت حزبی می آورد بیش از حد در حوزه های حزبی و فراکسیون پارلمانی و کمیسیون های مجلس بحث می شود و دولت لایحـه ای را به مـجلس می آورد کـه مـدت ها بین مقامات حزبی و پارلمانی و دولتی در باره آن بحث و اظهار نظر شده و سرانجام لایحـه ای کـه به جلسـه علنی مـجلس می آید از کمیسیون های متعدد گذشته و تازه نوبت نمایندگان اقلیت است که آن را مورد بحث و اظهـار نظر قرار دهند. اگر دیده می شود کـه نمایندگان اکثریت از این قبیل لوایح دفاع می کنند تنها به خاطر این نیست که دولت حزبی است بلکه بیشتر از این جهت است که آنها به حد کافی درباره لوایح چه در کمیسیون های حزب وچه در فراکسیون پارلمانی و چه در کمیسیون های مجلس شورایملی بحث و اظهارنظر کرده اند و با توجه به این که ما خود را از تظاهر و عوامفریبی به دور می دانیم لوایح را از نظر پیشرفت کار مملکت مورد دقت قرار می دهیم نه در جهت منفی. ما معتقدیم که شاهنشاه سعی دارند با اندیشه های بلند خود گام های اساسی برای عـمران و آبادی و

توسعه اقتصاد و رفاه مردم بردارند و دولت حزبی هم می خواهد که به این افکار به صورت علمی و منطقی جامه عمل بپوشاند. بنا براین لازم می دانیم که پارلمان نیز با دقت و موشکافی در این راه گام بردارد. مطبوعات کشور نیز مسلماً خواهان رفاه و سعادت مردم و پیشرفت و توسعه اقتصادی کشور هستند بنا براین از چنین افکار و اندیشه و اقدامی حمایت خواهند کرد و اگر به نکاتی هم بر خورد کردند که صحیح نبود باید به شدت انتقاد کرد ه و با ارشاد و راهنمائی، دولت و حزب و پارلمان را در جهت صحیح هدایت نمود. ما نمی گوئیم کارهای مملکت خالی از عیب و نقص است ولی می گوئیم موقعیت طوری است که باید نسبت به بعضی از کارها اغماض کرد و توسعه و ترقی را بیش از دیگر مسائل مورد توجه قرار داد. ما به سازندگی و توسعه اقتصادی و استقرار امنیت بیش از عیبجوئی اهمیت می دهیم.

مهندس ریاضی گفت: در تأیید اظهارات همکار محترم دکتر الموتی که رابط پارلمان و مطبوعات هستند و می کوشند روز به روز مارا به هم نزدیك تر سازند می گویم شما روزنامه نگاران رکن چهارم مشروطیت هستید. اگر تمام ارکان مشروطیت در کنار هم در راه ترقی و توسعه کشور بکوشند مسلماً پیشرفت ما سریع تر خواهد شد. شما روزنامه نگاران می توانید ما را صمیمانه راهنمائی کنید و ما هم از صمیم قلب قبول می کنیم و انتقادات و ایرادات شمارا از جان و دل خریداریم. صمیمانه می گویم در های مجلس و حتی کمیسیون های مجلس به روی همه ارباب قلم باز است. بیائید و مارا صمیمانه راهنمائی کنید. ما هیچ ادعائی نداریم که به همه مسائل وارد هستیم. ممکن است خیلی از مطالب را شما بهتر از ما بدانید. مارا راهنمائی کنید تا بهتر و بیشتر بتوانیم با هدایت شاهنشاه این مملکت را بسازیم و رفاه بیشتر نصیب مردم این مملکت بنمائیم.

* * *

برای توسعه روابط دولت حزب و مجلس و مطبوعات هر چندماه یك بار روزنامه نگاران غیر حزبی همراه روزنامه نگاران حزب و گروهی از نمایندگان اقلیت و اکثریت برای ناهار به مجلس دعوت می شدند و مذاکراتی صورت می گرفت و سعی و کوشش این بود که همه در راه سازندگی کشور بسیج شوند تا عقب ماندگیهای قرون و اعصار کشور جبران شود. ولی کسانی هم بودند که به شدت به ما ایراد می گرفتند که این هماهنگی بین دولت و مجلس و مطبوعات و حزب موجب می گردد که راه هر گونه انتقاد و ایراد مسدود گردد و در حقیقت آزادی و دموکراسی فدای توسعه و سازندگی گردد.

وضع حزب ایران نوین از نظر بین المللی

وقتی حزب ایران نوین قدرت یافته بود و دولت و مجلس و تقریباً اکثر مقامات مملکتی را در دست داشت احزاب مهم دنیا روی این حزب دولتی خیلی حساب می کردند و دعوت های مکرری از سران حزب می شد که برای بازدید و برقراری روابط با احزاب دیگر دنیا به آن کشورها سفر کنند. یك بار در دفتر سیاسی حزب ایران نوین به نویسنده مأموریت داده شد که به دعوت دبیرکل حزب اکثریت کره جنوبی که ریاست افتخاری آن با (پارك چون هی) رئیس جمهور وقت کره جنوبی بود به آن کشور بروم. روزی که قصد سفر داشتم هویدا مرا به دفتر خود خواند و گفت خوشحال هستم که به کره جنوبی سفر می کنی و چند روز به استراحت می پردازی. به وزارت خارجه گفته ام مقداری اطلاعات برایت بفرستند که قبل از رفتن به آنجا دقیقاً در جریان وضع کره جنوبی باشی و سعی کن بین دو حزب رابطه بسیار صمیمانه ای برقرار نمائی. ولی مرتب با دکتر کلالی در تماس باش که هر وقت تو را خبر کرد به سرعت به تهران

بیائی. برای این که حمید رهنما وزیر اطلاعات که از دوستان قدیم من می باشد می خواهد کنار برود و من هم از طرز کار او خسته شده ام برای او کار دیگری در نظر گرفته ام می خواهم شما به وزارت اطلاعات بروی و باسابقه مطبوعاتی که داری وضع مطبوعات را سرو صورتی بدهی. ولی با رفتن شما از فراکسیون پارلمانی من نگرانی دارم یك نفر را مثل خودت انتخاب کن که خیال می کنم در مراجعت از کره جنوبی دیگر در مجلس نباشی و در دولت باشی. از نخست وزیر تشکر کردم و گفتم از این که می خواهید مرا به دولت ببرید خیلی سپاسگذارم ولی می دانید با یك عمر سابقه روزنامه نگاری اگر به این وزارتخانه بروم باید نهایت کوشش را برای کمك به روزنامه نگاران به عمل بیاورم و خیلی هم دلم می خواهد این کار را بکنم که روزنامه ها از این شکل خارج شده به صورت دنیا پسندی در آیند. ولی دو مطلب هست که اگر به آن عنایت کنید کار مرا تسهیل می کند. یکی این که شنیده ام می خواهند حدود ۷۰ روزنامه را تعطیل کنند که این کار با عمری روزنامه نگاری و داشتن روابط دوستی با همه روزنامه نگاران برای من کار مشکلی است اگر موافقت می فرمائید این کار به وقت دیگری موکول شود. هویدا با خنده بلندی گفت این کار تمام شده است و اعلیحضرت دستور داده اند خیلی از این روزنامه ها به درد نمی خورند و باید تعطیل شوند و ساواك هم سوابق را بررسی کرده و در اولین فرصت باید این کارصورت بگیرد. گفتم با عرض معذرت ازمن روزنامه نگاراین کار ساخته نیست. گفت در این باره نمی توان دیگر صحبت کرد ولی مطلب دوم چیست؟ گفتم وقتی مطلب اول انجام نشد دیگر مورد ندارد که در باره آن صحبت کنم گفت حالا بگوئید شاید تجدید نظری شد. گفتم سازمان رادیو وتلویزیون است که وزیر اطلاعات مسئولیت دارد ولی دخالت ندارد آن هم باید تکلیفش روشن شود. هویدا که دید من به درد وزارت اطلاعات نمی خورم گفت حالا هرکجا درسفر هستید به دکتر کلالی بگوئید که وقتی شمارا خواستم

به تهران بیائید. جریان را با دکتر کلالی مطرح کردم و به ایشان تأکید نمودم که با این طرز محبت کنید که من به وزارت اطلاعات نروم و داوطلب وزارت مشاور در امور پارلمانی هم نیستم. ولی اگر وزارتخانه دیگری باشد که شما صلاح بدانید خواهم رفت. دکتر کلالی که مردی منصف و منطقی است می گفت من کراراً به نخست وزیر گفته ام اگر می خواهید حزب نضج بگیرد باید افراد حزبی را به دولت ببرید تا دیگران تشویق به کار های حزبی بشوند. نه این که هرکس را می خواهید وزیر کنید یك آنکت حزبی به او بدهید و آدرس محل حزب را بگیرد و بیاید به حزب به نحوی که عضویت در حزب با عنوان وزیر حزبی توأم باشد. کراراً به نخست وزیر گفته ام به نظر من دکتر یزدان پناه - دکتر جواد سعید - مهندس قاسم معینی - دکتر الموتی که از فعالین حزب هستند باید در دولت باشند و حالا هم که کار به اینجا رسیده با این اشکالات مهم روبرو است من هم به شما حق می دهم که وزارت اطلاعات با شرط حذف روزنامه ها برای شما کار مشکلی است. ولی به سفر بروید تا ببینیم چه می شود.

پس از چندروز که از سفر کره جنوبی گذشت من و دکتر یحیی شمس همسفرم که درمیهمانی رئیس اتاق بازرگانی کره جنوبی بودیم با بلند گو مرا پای تلفن خواستند. وقتی گوشی را برداشتم دیدم از تهران اصغر دانشمند رئیس دفتر دکتر کلالی است ضمن احوالپرسی گفت جناب دبیر کل می خواهند باشما صحبت کنند. دکتر کلالی گفت شما سعی کنید فوراً به تهران بیائید چون تا چند روز دیگر کابینه ترمیم می شود و شما هم معرفی خواهید شد. گفتم آیا تقاضای من مورد قبول قرار گرفت؟ گفت پای تلفن نمی شود صحبت کرد به تهران بیائید مشکلات خیلی زیاد است. گفتم با نخست وزیر کره جنوبی و مقامات دیگر هم برنامه های ملاقات هست سعی می کنم تا ٤ روز دیگر در تهران باشم. یك سره از سئول به تهران آمدم و پاسی بعد از نیمه شب به تهران وارد شدم.

راننده تاکسی که مرا به خانه ام می برد گفت دیروز دولت تغییر کرده و خیلی از وزراء عوض شده اند ولی نمی دانست چه شده است. وقتی به خانه رسیدم و روزنامه هارا خواندم دیدم کابینه شب قبل ترمیم شده و نام من هم در بین وزراء نیست و همه وزارتخانه ها هم وزیر دارند. متوجه شدم که کار پارلمانی من ادامه خواهد یافت.

صبح اول وقت به دیدن دکتر کلالی رفتم. گفت برای وزارت اطلاعات دکتر کیان پور در نظر گرفته شده بود که با روزنامه نگاران بتواند سر و کله بزند. نخست وزیر یك بار فکر کرد که شمارا به وزارت تعاون و امور روستاها بفرستد و از من پرسید. راستش را بخواهید چون من می خواستم شما وارد دولت بشوید دیدم شما می توانید آن را اداره کنید برای حزب هم مفید خواهد بود موافقت کردم. ولی این وقتی بود که نخست وزیر فکر می کرد می تواند مهندس روحانی را کنار بگذارد دکتر احمدی و یامهندس صدقیانی را وزیر کشاورزی کند. وقتی مهندس روحانی قرارشد درکابینه بماند مهندس صدقیانی برای وزارت تعاون و امور روستاها در نظر گرفته شد.

دکتر احمدی به نویسنده کتاب گفت: (من مدتی بود که از بخش های دولتی به بخش خصوصی رفته و وضع مالی ام تاحدودی بهبود یافته بود. وقتی به من پیشنهاد وزارت کشاورزی شد به شدت ناراحت شدم و نمی خواستم آن را قبول کنم اقداماتی کردم که مرا از این کار معاف کنند که سرانجام مهندس روحانی به کار خود برگشت و من هم به کار آزاد ادامه دادم تا این که در دولت آموزگار به وزارت کشاورزی منصوب گردیدم.)

در باره وزیر امور پارلمانی نخست وزیر مرا در فشار گذارده بود که بین شما و دکتر یزدان پناه یك نفر را انتخاب کنم. اتفاقاً هر دو نفر هم در سفر بودید. با توجه به این که شما گفته بودید داوطلب شغل وزیر مشاور در امور پارلمانی نیستید گفتم پس بهتر است دکتر یزدان پناه را معرفی کنید که نخست وزیر هم همین کار

را کرد.

به هویدا نخست وزیر تلفن کردم گفت سفر خوش گذشت؟ گفتم دیشب رسیده ام گفت فوراً به نخست وزیری بیائید. وقتی نزد ایشان رفتم گفت بالاخره باز در مجلس ماندی؟ و از دست وزارت اطلاعات خلاص شدی حالا کیان پور باید به تصفیه روزنامه ها اقدام کند ومی دانم کار مشکلی است. گفتم از لطف شما متشکرم که مرا ازوزارت اطلاعات معاف کردید وصریحاً باید بگویم انتخاب شما دروزارت تعاون و روستائی خیلی عالی بود. زیرامهندس صدقیانی به مراتب بهتر ازمن برای آن وزارتخانه است و ازهر جهت تناسب دارد. گفت فعلاً در فکر دیگری هستم که بعداً شمارا در جریان می گذارم. شما هم در فکر این باشید که به زودی وارد دولت می شوید و یك نفر دیگر باید جای شما رئیس فراکسیون شود. منظورش دبیر کلی حزب ایران نوین بود. به هویدا گفتم حیف است کلالی تغییر کند ولی اگر من دبیر کل بشوم از کار فراکسیون نگران خواهم بود. هویدا گفت من هم خیلی علاقمند هستم که کلالی به کار خود ادامه دهد. ولی خودش مایل نیست و مراتب را هم شخصاً به اعلیحضرت گفته و در باره دبیر کلی شما هم مذاکره شده است. حالا فکری برای فراکسیون بکنید. من جریان را با کلالی درمیان گذاشتم. اوهم گفت که در شرایط فعلی پست در خارج را به دبیرکلی ترجیح می دهد زیرا دستگاههای مختلف از جمله ساواك برای پیشرفت حزب کار شکنی می کنند و من نمی توانم این وضع را تحمل کنم. با کنار رفتن من شاید این وضع تغییر کند. پس از چند روز مطالعه به هویدا گفتم به نظر من سه نفر هستند که می توانند فراکسیون را اداره کنند. دکتر رشتی - دکتر دادفر - مهدی شیخ الاسلامی.

دکتر رشتی بعداً به عنوان سفیر ایران در افریقای جنوبی منصوب شد و مدتی هم سر کنسول ایران در هنگ کنگ بود. دکتر دادفر رئیس کمیسیون بودجه و شیخ الاسلامی رئیس کمیسیون

دادگستری مجلس بودند.

چند روز بعد هویدا به من تلفن کرد که به خانه اش بروم. وقتی اورا دیدم قدری نگران بود و می گفت نمی دانم چه شده که اعلیحضرت در باره کار حزب قدری دچار تردید شده و فرموده اند در وضع حزب هیچگونه تغییری ندهید و اگر کلالی هم می خواهد برود خودتان به طور موقت دبیر کل حزب باشید تا تکلیف روشن شود. هیچ نتوانستم منظور اعلیحضرت را درك کنم فقط احساس می کنم که می خواهند تغییراتی در وضع احزاب بدهند و از فرمایشات ایشان استنباط کرده ام که این تصمیم ایشان به ضرر حزب ما نخواهد بود.

با این طرز معلوم شد که شاه تصمیم به تأسیس حزب رستاخیز گرفته و هیچکس حتی نخست وزیر را هم در جریان نگذارده فقط اشاره ای کرده است تا او غیر مستقیم متوجه تغییرات حزبی در مملکت شود. ولی دکتر کلالی عقیده دارد هویدا شخصاً علاقمند بود که علاوه بر شغل نخست وزیری دبیر کلی حزب را هم داشته باشد که این جریان تا تأسیس حزب رستاخیز ادامه داشت.

کشمکش درباره کرسی نمایندگی شهسوار

با شرکت دکتر یزدان پناه در دولت هویدا کرسی نمایندگی شهسوار خالی شد. از نظر دولت و حزب ایران نوین و اکثریت مجلس خالی شدن یك کرسی هیچ تاثیری در کار دولت و حزب و مجلس نداشت. به همین جهت اصراری به انجام انتخابات شهسوار نبود. ولی رقابت های پنهانی هویدا و آموزگار درباره کرسی نخست وزیری از یك طرف و مخالفین حزب ایران نوین از طرف دیگر موجب شد که اعلیحضرت دستور بدهند هر چه زودتر انتخابات شهسوار انجام گردد. گویا دکتر آموزگار هم به عرض رسانیده بود که خوب است این انتخابات به صورتی انجام شود که هیچ مقام

دولتی و امنیـتی و مـحلی در آن دخـالت نکند تا نمونه ای برای انتخابات آزاد دوره آینده باشد.

یك روز هویدا در دفتر سیاسی حزب ایران نوین گفت تا چند روز دیگر انتخابات شهسوار شروع خواهد شد و چون به اعلیحضرت گزارش داده شده بود که حزب ایران نوین با استفاده از قدرت دولت و تجهیز سازمان های کارگری و شرکت های تعاونی و اصناف و کارمندان دولت درانتخابات اکثریت یافته و اگر کمك ها و مداخلات دولت نباشد بهیچ وجه نمی تواند برنده انتخابات باشد فرموده اند که به وزیر کشور که غیر حزبی است دستور داده اند تا نهایت دقت و مراقبت را به عمل آورد که بدون کوچك ترین اعمال نفوذی این انتخابات برگذار شود و مقامات امنیتی دستور دارند که جلوی هر گونه اعمال نفوذ را به نفع هر حزب و دسته و کاندیدائی بگیرند. بنا براین حزب ایران نوین وظیفه دارد که در این مورد عمل کند تا بتواند نشان بدهد که در همه جا اکثریت دارد. دکتر آموزگار هم که می خواست بی طرفی خود را نشان بدهد و مخصوصاً در میان مخالفین حزب ایران نوین موقعیت سیاسی خودرا برای برنامه های آینده اش تحکیم کند در باره اقدامات حزب ایران نوین نهایت سختگیری را به عمل آورد. مخالفین دولت هم می خواستند حزب ایران نوین در این انتخابات شکست بخورد تا به شاه ثابت کنند در انتخابات قبلی با زور دولت در انتخابات پیروزی نصیب حزب ایران نوین شده است. گرچه شاه در جریان کارها بود و می دانست که انتخابات قبلی با توافق دو حزب و مقامات بالای مملکتی انجام شده ولی رقابت های پنهانی صاحبان مقام موجب شده بود که کشمکش شدیدی درباره کرسی خالی شهسوار بین دو حزب ایران نوین و مردم به وجود آید که همه مخالفین دولت هم زیر جلی برای پیروزی کاندیدای حزب مردم کمك می کردند.

وقتی موضوع در دفتر سیاسی حزب ایران نوین مطرح شد چون اعضای حزبی دولت و اعضای دفتر سیاسی حزب هریك در

استانی مأموریت داشتند تا برکارهای حزبی و عمرانی منطقه نظارت کنند و این وظیفه از دفتر سیاسی در استان مازندران به نگارنده سپرده شده بود دفتر سیاسی حزب تصویب کرد وظیفه برگزاری انتخابات شهسوار نیز بر عهده من باشد. دکتر کلالی دبیر کل حزب که می خواست به هرصورتی است حزب ایران نوین در این انتخابات پیروز شود گروهی از اعضای فعال حزب را برای فعالیت در منطقه تعیین کرد که رهبری این گروه با دکتر رضا تنکابنی نماینده قزوین و رئیس سازمان های وابسته حزب که مردی فعال و پرکار بود سپرده شد که با تلاش و کوشش شبانه روزی خود توانست به تشکیلات انتخاباتی شهسوار رونقی بدهد.

مشکل مهم در چنین انتخابات تعیین کاندیداهای هر دو حزب بود. حزب مردم کبیری را معرفی کرد که در میان کشاورزان منطقه نفوذ فراوانی داشت. او کارشناس دادگستری بود که طی سالیان دراز توانسته بود به کشاورزان خدمت کند و در چنان شرایطی از همه آنها انتظار کمك داشت. ضمناً با دربار و بنیاد پهلوی نیز رابطه نزدیکی داشت که از کمك آنها نیز بهره مند بود. برای کاندیدای حزب ایران نوین شخص معینی مورد نظر نبود. بلکه از میان داوطلبان دو نفر (دکتر منصور خلعت بری - دکتر داروئی) در تهران انتخاب شدند که قرار شد در شهسوار برای انتخاب یکی از آنها رأی گرفته شود. هردو نفر تحصیلکرده و افراد شایسته ای بودند. دکتر داروئی در شهسوار داروخانه ای داشت و مورد توجه گروه زیادی بود و دکتر خلعت بری در پزشکی قانونی کار می کرد و بستگی به خانواده بزرگ خلعت بری داشت و در میان مردم به حسن شهرت معروف بود. در جلسه بزرگی که در شهسوار تشکیل شد درباره کاندیداها رأی گرفته شد و سرانجام با رأی مخفی که در حضور همه شرکت کنندگان در جلسه خوانده شد دکتر خلعت بری آراء زیادتری داشت و از طرف حزب ایران نوین نامزد نمایندگی مردم شهسوار شد. پس از معرفی کاندیداهای دو حزب مبارزه شدید

انتخاباتی بین دو حزب در گرفت که نظیر انتخابات میان دوره ای سایر ممالك دموکراسی جریان یافت. با صراحت باید بگویم اگر مبارزه انتخابات بین این دو نفر بود حتماً کبیری موفق می شد زیرا در این کار تجربه داشت و کشاورزان هم حامی او بودند چنانچه در انتخابات دوره رستاخیز همین طور شد. ولی چون حزب ایران نوین توانست تشکیلات منظمی برای مبارزه انتخاباتی خود فراهم سازد با تفاوت رأی کمی پیروزی به دست آورد.

با وجود تأکید فراوانی که در حفظ بی طرفی شده بود ولی مأمورین وزارت کشور به خصوص معاونین وزیر کشور (عالیمرد - افخمی) مثل این که ترجیح می دادند در این انتخابات حزب ایران نوین شکست بخورد تا نشان بدهند وزارت کشور با اینکه وزیرش در دولت حزبی شرکت دارد به علت بی طرفی جلوی اعمال نفوذ دولتی ها و حزب دولتی را گرفته و سرانجام نامزد حزب مخالف توفیق یافته است. این امر به هنگامی آشکار شد که قرائت آراء در خیلی از حوزه های انتخاباتی به پایان رسیده فقط صندوق منطقه اشکور که کوهستانی بود باقی مانده بود که به ما خبر دادند مخالفین دولت در نظردارند بین راه صندوق را از ژاندارم ها بگیرند و نابود کنند. چون رأی این حوزه نقش مهمی در پیروزی حزب ایران نوین داشت. وقتی در دفتر فرمانداری شهسوار ازمعاونین وزارت کشور برای رعایت حفظ بی طرفی کمك خواستم آنها چنان روش مخالفی در پیش گرفتند که نزدیك بود بین وکلای حزب ایران نوین و آنها در گیری سختی به جود آید که باملایمت به این در گیری خاتمه داده شد.

پای هرصندوقی علاوه برنمایندگان احزاب چند نماینده مجلس با داشتن مصونیت پارلمانی و همچنین بازرسان بی طرف وزارت کشور نشسته بودند که هیچکس اعمال نفوذ نکند. وقتی نتیجه انتخابات روشن شد و خلعت بری با چند صد رأی اضافی برنده انتخابات شهسوار گردید شب هنگام هویدا از کرمانشاه به من تلفن کرد که از

نتیجه انتخابات آگاه شود وقتی جریان پیروزی حزب ایران نوین را گفتم خیلی خوشحال شد و گفت این موفقیت خیلی مهم بود و آبروی حزب ایران نوین را حفظ کرد. زیرا گزارشات واصله حاکی از شکست ایران نوین و پیروزی حزب مردم بود. به او گفتم در این انتخابات بنیاد پهلوی و ساواك و بعضی دیگر از سازمانها و حتی وزارت کشور نسبت به حزب ایران نوین بی طرف نبودند بلکه سختگیر تر بودند و مثل این که شکست حزب ایران نوین را دال بر بی طرفی می دانستند. ولی تلاش دوستان حزبی ما موجب این پیروزی شد. هویدا گفت حال که پیروز شده ایم شما طی تلگرافی از زحمات کبیری در امر انتخابات تشکر کنید و از مبارزات او که نمودار از اقدام به سوی دموکراسی و انتخابات صد در صد آزاد است تجلیل کنید که من هم این کار را کردم ولی از او جوابی دریافت ننمودم. عده ای معتقدند که این روش وپافشاری حزب ایران نوین در پیروزی انتخابات شهسوار که علیرغم خواسته ها و گزارشات ساواك و بنیاد پهلوی و بعضی از اطرافیان شاه به دست آمده بود بیش از پیش موجب مخالفت با حزب ایران نوین شد و مخالفین در صدد برآمدند که اساس حزب را بهم بزنند.

* * *

دکتر منوچهر کلالی که در دوران دبیرکلی او حزب ایران نوین توسعه فوق العاده ای یافت می گفت هروقت حضور اعلیحضرت شرفیاب می شدم و مطالبی در باره حزب و کارهای مملکت بیان می کردم مرایاری وحمایت می کردند. به راستی محمد رضاشاه انسانی رئوف و مطلع و منصف و منطقی بود. صریحاً می گویم او به هیچ وجه دیکتاتور نبود ولی متأسفانه کشور با اصول فردی اداره می شد. درباره مسائل حزبی وقتی به عنوان دبیر کل حزب تصمیم می گرفتم و مراتب را به عرض می رسانید معظم له نظری نداشتند و یا اگر به موضوعی آگاهی قبلی داشتند موافقت خود را اعلام می کردند.

بعضی ها تصور می کنند شاه در جریان کلیه امور بود و حتی به جزئیات هم رسیدگی می کرد. در حالی که چنین نبود. به یاد دارم در زمانی که وزیر مشاور و دبیرکل حزب بودم یك روز صبح به من خبر دادند که امروز کارکنان شرکت واحد اتوبوسرانی اعتصاب کرده اند و شهر تهران فلج شده است. با تلفن باهرکس که دردسترس بود تماس گرفتم همه اظهار بی اطلاعی می کردند. حتی نخست وزیر هم علت را نمی دانست. نمایندگان کارگران را خواستم. یکی از آنها گفت یك مقام ساواك که امور کارگری را اداره می کند مارا به این کار تشویق کرده است. به سرعت نخست وزیر و سایر مقامات را در جریان گذاردم و با آن مقام تماس گرفته شد که به کلی موضوع را تکذیب کرد. اعلیحضرت و نخست وزیر از این جریان خیلی ناراحت شدند و سرانجام با کمك و همکاری نمایندگان کارگران تاظهر همان روز به اعتصاب خاتمه داده شد و شهر تهران به حال عادی بازگشت. باالاخره هیچ کس نفهمید که چه کسی تصمیم به این اعتصاب گرفته و از اتخاذ چنین تصمیم چه هدفی داشته است. مقامات ساواك هم به کلی خود را از این ماجرا بی خبر نشان می دادند.

به طور کلی باید بگویم ساواك که با من روابطی نداشت و شاید هم از قیافه من خوشش نمی آمد در خیلی ازکارها دخالت می کرد و وقتی با مشکلی روبرو می شد خود را کنار می کشید.

اعلیحضرت به کار حزب علاقه زیادی داشت و می خواستند کارهای سیاسی از مجرای حزب انجام شود. ولی کسانی بودند که نمی خواستند قدرت های فردی را که ناشی از قدرت شاه بود از دست بدهند به همین جهت از پیشرفت تشکیلات و سازمان های سیاسی ناراضی بودند و در فرصت های مناسب مطلبی می گفتند به همین جهت احزاب به آن صورت که شخص شاه می خواست توفیق نمی یافتند.

محمد رضاشاه در عین حالی که به سازمان ها اختیارات می داد می خواست این طور وانمود شود که همه کارها بانظر وموافقت

شخص شاه صورت می گیرد. مثلاً درباره انتخابات وقتی پایان یافت و حزب ایران نوین پیروز گردید از فرمایشات ایشان چنین استنباط کردم که می خواستند وکلای مجلسین بدانند که موافقت اعلیحضرت نیز موجب گردیده که آنها توانسته اند در انتخابات نامزد نمایندگی شده و به پارلمان بروند. صریحاً باید بگویم که دخالت اطرافیان از شخص شاه در کارها خیلی زیادتر بود و هرجا که زورشان نمی رسید نام شاه را وسیله نیل به هدف های خود قرار می دادند.

در تمام مدتی که دبیر کل حزب ایران نوین بودم عقیده داشتم که باید رابطه مردم را با سازمان های مملکتی تحکیم بخشید. می گفتم باید مردم را به بازی گرفت. در حالی که خیلی از مقامات مملکتی در آن روزها می گفتند (روی مردم حساب نکنید) ولی من اعتقاد داشتم که نقش مردم خیلی مهم است به همین جهت در حوزه های حزبی خیلی با مردم صحبت می شد. درشهرستان ها و روستاها برنامه ما این بود که باید به میان مردم رفت و آنهارا به همکاری با حزب دعوت کرد و خواسته ها و تقاضاهای آنان را مورد رسیدگی قرار داد. خیلی از استانداران و فرمانداران از این روش حزب ایران نوین که باید مردم را به حساب آورد و حرف هایشان را گوش داد گله داشتند و می گفتند حزب ایران نوین مردم را پر رو کرده است. خودتان شاهد هستید که در فراکسیون پارلمانی همواره از وکلاء خواسته می شد که به حوزه های انتخابی بروند و مردم را در جریان کارهای مملکت بگذارند و ضمناً خواسته ها و تقاضاهای مشروع آنها را برای اطلاع مقامات مملکتی به تهران بیاورند. پیوستن رشته مردم بادولت در رژیم، از طریق حزب از جمله کارهای اساسی بود که به آن اعتقاد داشتم و در این باره ضربه هائی را هم از طرف بعضی از سازمان ها و مقامات متحمل می شدم.

دکتر کلالی می گفت هنگام دبیرکلی حزب دوگانگی عجیبی در خیلی از سازمان ها می دیدم. نصیری به عنوان رئیس ساواك با

فردی مخالف بود و ثابتی قائم مقام ساواك از آن شخص دفاع می کرد. نمونه آن دکتر آزمون بود که در یکی از حوزه های حزبی به خیلی از مقامات و حتی وزراء حمله می کرد. نصیری توانسته بود توسط یکی از مأمورین خود نوار حرفهای آزمون را به دست آورده به عرض شاه برساند و شاه هم با شنیدن حملات به مقامات مملکتی دستور محاکمه و اخراج او را ازحزب داده بود. من در شرفیابی خود مطلب را طوری به عرض رسانیدم که با توبیخ و تذکر موضوع خاتمه یابد و سر و صدائی در اطراف قضیه راه نیفتد. در حالی که ثابتی از این کار به خاطر روابط نزدیك با آزمون خوشحال بود، نصیری به شدت عصبانی شده به خود من می گفت چرا شما موضوع را نزد شاه ماست مالی کردید و این کار به ضرر حزب تمام خواهد شد. من به خوبی احساس می کردم که شاه به شدت از حزب ایران نوین حمایت می کرد و در عین حال شهبانو و اطرافیانش به همان شدت با حزب مخالفت می کردند.

وقتی سوابق کاندیداهای انتخابات را بررسی کرده و سعی داشتم بهترین آنها را از نظر حزبی و مملکتی معرفی کنم ساواك نسبت به خیلی از نامزدهای انتخابی به خصوص فعالین حزب نظر مخالف می داد و حتی عجیب است که بگویم خود من را که دبیرکل و گرداننده انتخابات بودم (مشکوك) اعلام کرده بود. با این طرز تکلیف سایر کاندیداها روشن بود و اساساً حزب نمی توانست تصمیمی که مقتضی می داند بگیرد.

بعضی از مقامات مملکتی فریادشان از فساد بلند بود. وقتی هیئتی را تعیین می کردیم و دقیقاً بررسی می کردند معلوم می شد بعضی از اطرافیان و نزدیکان خود آنها به فساد آلوده هستند که در آن مورد دچار سکوت می شدند. به راستی دوگانگی در همه شئون سیاسی و اجتماعی و اداری به چشم می خورد. شاه با افکار بلند و مترقیانه ای که داشت می کوشید چرخ های مملکت را به حرکت درآورد و کارها را جلو ببرد و دقیقاً هم به این دو گانگی

آشنا بود و با صبر و حوصله و متانت خیلی از مسائل و مشکلات را تحمل می کرد.

کلالی می گفت هویدا بسیار باهوش و مطلع و زبان دان و کتاب خوان بود. او می کوشید که به هر صورتی است شاه را راضی نگه دارد. او می دانست که شاه چه می خواهد. شاه انسانی مترقی و عاشق ترقیات کشور و پیشرفت و سعادت مردم بود. هرگزارشی در این جهت به شاه داده می شد خوشحال می گردید. از منفی بافی و انتقاد خوشش نمی آمد ولی اگر دلایلی ابراز می شد خیلی زود قانع می گردید و می گفت راه حلی برای مشکلات پیدا کنید. یك بار به اعلیحضرت عرض کردم شما که یك شورای اقتصادی دارید چرا یك شورای اجتماعی تشکیل نمی دهید تا مسائل و مشکلات مملکتی را در آن شورا مطرح سازید؟ شاه بدواً نظر موافقی نداشت ولی پس از ابراز دلائل کافی موافقت کرد و دستور داد که تشکیل شود. من که پیشنهاد دهنده طرح بودم قرار بود دبیر شورا باشم. وقتی نخستین جلسه شورای اجتماعی در حضور اعلیحضرت تشکیل شد از ترکیب آن دچار حیرت شدم. باز همان وزراء وهمان درباریان و همانهائی که دست اندر کارها بودند و با این طرز مسلماً نتیجه ای از این جلسات گرفته نمی شد. به همین جهت دیگر دومین جلسه شورای اجتماعی تشکیل نگردید و موضوع منتفی شد.

در تمام دوران دبیر کلی خود در تماسی که با اعلیحضرت داشتم معظم له را خیلی علاقمند به حزب ایران نوین می دیدم واز پیشرفت حزب هم ابراز مسرت می کردند ولی در اطراف شاه کسانی بودند که با حزب و پیشرفت آن نظرموافق نداشتند از قبیل شهبانوی ایران - علم - ارتشبد نصیری و افراد دیگری که دار و دسته داشتند و می خواستند همواره در سیاست ایران نقشی داشته باشند و سرانجام همان ها بودند که موجبات انحلال حزب ایران نوین را با آن همه گسترش و پیشرفت فراهم ساختند و حزب رستاخیز هم که تشکیل یافت همه گروهها و سازمان ها و همه متنفذین در آن شرکت نموده و

به اصطلاح در حزب واحد کارگردان شدند ولی سرانجام آن حزب هم ناکام شد.

هویدا نخست وزیری بود که اوامر و دستورات را به نحو احسن اجرا می کرد. همچنین اطرافیان شاه را راضی نگه می داشت. طرز برخورد با خارجیها به خصوص سفرا و نمایندگان سیاسی را خوب می دانست. در نتیجه وضع هویدا طوری بود که هر کس نزد اعلیحضرت می رفت غیر از تعریف و تمجید از هویدا مطلبی به گوش شاه نمی رسید. فقط تنی چند از اطرافیان بودند که از ادامه نخست وزیری هویدا ابراز ناراحتی می کردند که شاه هم از نظرات آنان آگاه بود. هویدا با چنین روش و اسلوبی توانست حدود ۱۳ سال در مسند نخست وزیری باقی بماند و بعداً هم وزیر دربار شد و قدرت خود را به صورت دیگری حفظ کرد.

بازداشت هویدا هم خلاف میل شاه صورت گرفت و شاه می خواست هویدا پس از استعفا از وزارت دربار از کشور خارج شود ولی خودش زیربار نرفت. ولی بعداً ابراز نارضایتی شهبانو و مخالفت شدید اردشیر زاهدی و سپهبد مقدم و اقدام مخالفین هویدا، از قبیل پیراسته و شهرستانی که در آن ایام کمیسیونی تشکیل داده و تنی چند از افراد سرشناس کشور در آن شرکت داشتند موثر واقع شد و اصولاً هویدا باور نمی کرد که دچار چنان سرنوشتی شود. شاید هویدا تصور می کرد اگر در ایران بماند و میدان را خالی نکند بار دیگر در سیاست ایران نقش موثری خواهدداشت . ولی متأسفانه سرنوشت چیز دیگری بود.

دکتر کلالی درباره تأسیس حزب رستاخیز چنین عقیده دارد:

با این که اعلیحضرت از حزب ایران نوین به شدت حمایت می کردند ولی گروههای مخالف می کوشیدند که موجبات انحلال حزب ایران نوین را فراهم سازند.

در انتخابات شهسوار که حزب مردم و مخالفین حزب ایران نوین همه قدرت خود را به کار انداختند تا حزب ایران نوین را

شکست دهند وقتی توفیق نیافتند بیشتر عصبانی شدند و احساس می کردند که در انتخابات بعدی حزب ایران نوین پیروزی زیادتری خواهد داشت. شاه هم از نتیجه انتخابات شهسوار راضی بود و می گفت به من گزارش داده اند که در امر انتخابات نهایت سختگیری شده ولی حزب ایران نوین توانسته انتخابات را ببرد. باید بدانید که در انتخابات دوره بعد روش انتخابات مثل انتخابات شهسوار خواهد بود ولوآن که ازحزب مردم و سایر احزاب هم هیچکس انتخاب نگردد.

شاه به طور کلی از حزب مردم خیلی ناراضی بود و می گفت آنها نظم و ترتیبی ندارند. می خواست همه احزاب زیر یك چتر باشندکه رهبر اصلی هم خود شاه باشد. دربادی امر شاه در نظر داشت که حزب مردم را ضمیمه حزب ایران نوین کند ولی ساواك حزب ایران نوین را می کوبید. ملکه فرح گروهی از روشنفکران را جمع کرده که آنها نیز از قدرت یابی حزب ایران نوین ناراضی بودند. دکتر نهاوندی که گروه اندیشمندان را اداره می کرد و داعیه نخست وزیری داشت کارهای حزب ایران نوین و دولت را مورد انتقاد قرار می داد. گروه (آسپن) که با شهبانو همکاری داشتند زیرپای حزب ایران نوین را جارو می کردند. گزارشاتی که شب و روز به شاه می رسید، رهبر مملکت را به این نتیجه رساند که بهتر است همه احزاب و سازمان ها در یك حزب ادغام شوند که بالنتیجه حزب رستاخیز به وجود آمد.

در تشکیل هیئت اجرائی حزب افرادی از همه گروه ها در نظر گرفته شدند. شهبانو و دکتر نهاوندی و ساواك و مقامات احزابی که فعالیت داشتند توانستند افرادی را وارد هیئت اجرائی کنند. شخص ثابتی با قدرتی که در ساواك یافته بود افرادی را وارد مقامات حزبی کرد و از روز تأسیس حزب رستاخیز انتقامجوئی از افراد حزب ایران نوین آغاز شد. با این که شخص هویدا دبیر کل حزب بود ولی در همه جا افراد حزب ایران نوین را می کوبیدند که خود

شما در هیئت اجرائی و دفتر سیاسی حزب ناظر بودید که در تصمیم گیری برای معرفی نامزدهای انتخابات بیست و چهارمین دوره قانونگذاری خیلی از افراد حزب ایران نوین کنار گذاشته شدند.

دکتر کلالی می گفت: پس از مدتی که مسئولیت دبیرکلی را برعهده داشتم به علت کار شکنی ها و خستگی زیاد به خصوص بیماری تصمیم گرفتم از سمت دبیر کلی استعفا کنم. جریان را با هویدا مطرح ساختم. او مخالف بود و گفت نباید صحبت از استعفا کرد. گفتم کسالت دارم باید معالجه کنم. هویدا می گفت صبر کنید تا زمینه را مساعد کنم. پس از مدتی گفت حالا اعلیحضرت استعفای شمارا خواهند پذیرفت. به همین جهت اجازه شرفیابی گرفته نزد شاه رفتم. شاه عادت داشت در اتاق قدم می زد و سئوالاتی می کرد که پاسخ داده می شد. این بار وقتی مرا دیدند از پشت پنجره باغ نیاوران را نظاره می کردند و پس از مدتی سکوت پرسیدند چرا می خواهید استعفا بدهید؟ عرض کردم مریض هستم و بیماری (کلیت) دارم و از نظر حفظ سلامتی خود این کار را لازم دانستم. شاه گفت من هم بیماری کلیت دارم ولی روزی ۱۶ ساعت کار می کنم، باید برای مملکت فداکاری کرد، این کشور احتیاج زیاد به تلاش و کار و فعالیت دارد، البته می دانم این بیماری بدی است و خیلی انسان را رنج می دهد. پرسیدند حال که کنار می روید چه افرادی را برای دبیرکلی پیشنهاد می کنید؟ من هم مهندس قاسم معینی - دکتر جواد سعید - دکتر الموتی را معرفی کردم. شاه گفت هر سه نفر خوب هستند و من هم تأیید می کنم ولی مثل این که هویدا نظرش این است که مدتی نخست وزیر ودبیرکل حزب باشد آیا خیال نمی کنید که این کار خیلی مشکل است؟ گفتم چرا دبیر کلی حزب کار سنگینی است و اگر دبیر کل فرد دیگری باشد خیلی بهتر است. شاه گفت نخست وزیر می گوید اگر فرد دیگری را انتخاب کنیم ممکن است سایر افراد حزبی زیر بار نروند و تشنج ایجاد شود. گفتم خیال نمی کنم چنین باشد وقتی مرا هم به عنوان دبیر کل

انتخاب کردند از همین حرف ها زده می شد ولی بعد نه تنها همه همکاری کردند بلکه صمیمانه مرا هم یاری کردند. این سه نفری که معرفی شده اند به خوبی می توانند حزب را اداره کنند و افراد دیگری هم هستند که شایستگی دارند و می توانند این کار را انجام دهند.

کنگره های حزب ایران نوین

حزب ایران نوین در مدت فعالیت خود سه کنگره تشکیل داد. نخستین کنگره در اوایل تأسیس حزب بود که ریاست آن با دکتر خطیبی بود که کارهای اولیه حزب را رو به راه کرد.

دومین کنگره حزب در اردیبهشت ماه ۱۳۵۰ به ریاست سرتیپ صفاری تشکیل شد که ۳۵۰۰ نفر در آن شرکت داشتند که اعضای کنگره در روز ۱۹ اردیبهشت ۱۳۵۰ در چمن کاخ سعدآباد حضور یافته و محمد رضا شاه پهلوی طی نطق مفصلی چنین گفت:

امروز سعی من پس از پیشنهاد انقلاب سفید و اجرای آن برای آباد کردن کشور، بالابردن سطح زندگی عمومی و ایجاد قدرت کافی برای کشور و بالا بردن نام ایران و ایرانی در سطح بین المللی است. (افراد حزب در این شرفیابی بی سابقه با این تعداد جمعیت برای رهبر مملکت به شدت ابراز احساسات کردند.)

یکی از مهمترین کنگره های حزبی که در تهران تشکیل شد سومین کنگره حزب ایران نوین بود که کلیه قوای حزب ودرلت در یکجا متمرکز گردید تا عظمت حزب پاسدار انقلاب را به دنیا نشان دهد. حدود ۱٤ هزار نفر از سراسر کشور از میان اعضای کمیته ها وسازمان های وابسته به حزب، ازروشنفکران و کارگران و کشاورزان و اصناف انتخاب شده بودند تا در این بزرگترین کنگره حزبی شرکت کنند. به دستور شاه نیز حدود ٤٥ هیئت حزبی از سراسر جهان به این کنگره دعوت شده بودند که روسای جمهور سابقی از قبیل

کامیل شمعون و تعدادی از نخست وزیران و وزرای سابق و شاغل و دبیران احزاب سیاسی جهان در میان آنها بودند که وزارت خارجه هم نقش مهمی در انتخاب این شخصیت ها داشت که هر یك در کشور خود صاحب نام و مقام و شهرتی بودند.

وقتی برنامه حزب برای کنگره در دفتر سیاسی حزب مطرح گردید بحث درباره ریاست کنگره شد. مهندس صدقیانی وزیر تعاون و امور روستاها پرسید روسای دو کنگره قبلی چه کسانی بودند؟ توضیح داده شد که دکتر خطیبی و سرتیپ صفاری ولی برای ریاست این کنگره هنوز هیچ کس در نظر گرفته نشده است و باید دفتر سیاسی انتخاب کند. مهندس صدقیانی بلافاصله گفت وقتی رئیس کنگره قبلی رئیس فراکسیون پارلمانی در مجلس سنا بوده بهتر است ریاست این کنگره به رئیس گروه پارلمانی در مجلس شورای ملی سپرده شود که به اتفاق آراء تصویب شد و با این طرز نگارنده برای ریاست سومین کنگره حزب ایران نوین انتخاب شدم. صحبت از رئیس سنی کنگره شد که به پیشنهاد هویدا ریاست سنی به شفیع زاده رئیس حزب در بابل سپرده شد که بیش از یکصد سال از عمرش می گذشت.

او در صد سالگی پشت تراکتور می نشست و از ساعت ۵ صبح کار می کرد و می گفت (برو کار میکن مگو چیست کار که سرمایه جاودانی است کار) او پدر دکتر حسن متین نماینده بابل بود که با هویدا روابط صمیمانه ای داشت. قسمت اعظم ثروت خود را به شیر و خورشید بخشید در نتیجه فرزندان او که اکثراً پزشك و تحصیل کرده هستند سهم الارث قابل توجهی نداشتند و می گفت بهترین ارثیه برای فرزندانم همان تحصیل است و بس.

در این کنگره هویدا هنری از خود نشان داد. به زبان های فرانسه و انگلیسی و آلمانی و ترکی و عربی صحبت کرد و به هیئت های نمایندگی خارجی که به ایران آمده بودند خیر مقدم گفت و هیئت های اعزامی نیز هریك پیامهائی همراه داشتند و همگی ثبات ایران

و رهبری شاه ایران را ستودند.

پس از افتتاح کنگره تلگرافهائی برای اعلیحضرت که به مصر سفر کرده بودند ازطرف کنگره فرستاده شد که پاسخ گرمی دادند. این تلگراف حاکی از آن بود که اعلیحضرت نسبت به حزب ایران نوین که اکثریت را در دست دارد کمال علاقه را دارند. مضمون پاسخ چنین بود:

جناب مصطفی الموتی رئیس کنگره حزب ایران نوین

تلگراف ارسالی درباره ابراز احساسات صمیمانه اعضای حزب ایران نوین واصل مراتب تشکر و عنایات خاص مارا به کلیه اعضای حزب ابلاغ نمائید. شاه

در پایان کنگره قطعنامه ای صادر شد که برنامه حزب و دولت حزبی برای چهار سال آینده مشخص گردید و مخصوصاً اعلام شد که حزب ایران نوین می خواهد درانتخابات بعدی کرسیهای زیادتری به دست آورد و همان طوری که در انتخابات شهسوار نشان داد در هر انتخابی برنده کرسی ها خواهد بود.

از نکات جالب این که در پایان جلسات کنگره استعفای دکتر کلالی از دبیر کلی حزب شهرت یافت. به همین جهت در دفتر سیاسی حزب پیشنهاد کردم حال که دکتر کلالی به اصرار خود می خواهد کناره گیری کند بهتر است به صورت رئیس شورایعالی حزب که شغل تشریفاتی است و کاری ندارد انتخاب گردد که پیشنهاد مورد تصویب قرار گرفت. عجب این که وقتی اعضای حزب ایران نوین به خصوص شهرستانی ها درمراجعت ازتهران ازتحکیم سازمان حزب ایران نوین خوشحال بودند ناگهان مقامات مملکتی و سران احزاب به کاخ نیاوران دعوت شدند و اعلیحضرت فکر تشکیل حزب واحد را عنوان کردند. این تصمیم و انحلال احزاب به خصوص حزب ایران نوین به صورتی بود که حتی توفیق حاصل نشد جواب تشکر خیلی از هیئت های نمایندگی خارجی را که به کنگره سوم دعوت شده بودند بدهیم. زیرا وقتی می خواستم جواب آنهارا بدهم که دیگر

حزب ایران نوین وجود نداشت و خیلی از نامه ها بلاجواب ماند. قطعاً نوسیندگان نامه ها پاسخ خود را از خبر گزاریها دریافت کرده بودند که حزب ایران نوین با وجود آن تشکیلات و سازمان با یك نطق و مصاحبه شخص شاه به کلی از هم پاشید. چون به هرحال وضع این حزب هم مثل سایر کارها بود که با یك نطق و مصاحبه و فرمان به وجود می آمد و با یك گفته و دستور از بین می رفت.

***

درباره این تغییر مهم سیاسی (پل بالتا) مفسر روزنامه لوموند چنین نوشت:

شاه ایران برای تقویت (انقلاب سفید) موجبات تأسیس حزب ایران نوین را در اواخر سال ۱۳٤۳ فراهم ساخت و به (تکنوکراتها) مأموریت داد که پایگاه مردمی برای رژیم دست و پا کنند. این حزب به رهبری حسنعلی منصور تأسیس گشت. در زمان نخست وزیری هویدا حزب گسترش فوق العاده ای یافت. ٤٤٥۰ شعبه یا واحد پایه ای به وجود آورد. در هر استانی یك کمیته استان و سازمانهای مختلفی از قبیل سازمان جوانان - سپاهیان انقلاب - کشاورزان با ۱٦۰ حوزه کشاورزی - ۷٥۱۰ سازمان تعاون روستائی - ٥ میلیون و ٦۰۰ هزار کشاورز و همچنین سازمان کارگران با ۲٤۷ سندیکا و ٥٤ هزار عضو و سازمان زنان و پیشه وران و اصناف باتعدادی عضو که در حقیقت جنبه اجباری داشت تشکیلات عظیمی به وجود آورد.

چون حزب ایران نوین اکثریت مطلق را در مجلس داشت با نظم و ترتیب خاصی به امر قانونگذاری مشغول بود.

به شاه گزارش داده شده بود که اعتبار این حزب در جامعه سست شده به همین جهت تصمیم گرفت ضربه کاری را به حزب وارد کند. به همین جهت حزب رستاخیز را به عنوان تنها حزب مجاز کشور اعلام نمود. توده ای ها و گروهی از چپی ها و مخالفین در سازماندهی حزب واحد شرکت داشتند و اعلام گردید که (رژیم

شاهنشاهی تنها شکل قابل تصور از حکومتی برای ایران می باشد که با آرمان های عمیق ملت ایران هم آهنگی دارد.۱ با این طرز حزب رستاخیز مأمور دفاع از تاج و تخت بود ولی به محض این که تظاهرات توده های ملت وسعت یافت این حزب به آرامی منحل شد. انحلال حزب واحد با بی اعتنائی مردم روبرو شد. زیرا مردم دیگر در آن روزها خواهان رفتن شاه بودند. رفتن یا نرفتن حزب دیگر تأثیری نداشت.

**

دکتر شاهقلی به نویسنده کتاب در لندن گفت یك روز هویدا به من گفت وقتی علم و وزارت کشور و ساواك و دستگاه های دیگر که می خواستند حزب ایران نوین در انتخابات شهسوار شکست بخورد توفیق نیافتند در صدد برآمدند که به هر ترتیبی است حزب ایران نوین را بهم بزنند. هویدا گفت همان روزها هنگامی که باشاه ناهار می خوردم اعلیحضرت فرمودند حزب ایران نوین خیلی قوی شده و انتخابات شهسوار را هم با تمام مخالفتهائی که شد بُرد، کم کم می خواهد نخست وزیر را هم خودش انتخاب کند. عرض کردم حزب در اختیار اعلیحضرت است چون دستور فرمودند در انتخابات شهسوار دو حزب زورآزمائی کنند مطلب به افراد حزبی گفته شد و آنها هم راه افتادند و با زحمت خیلی زیاد توانستند حزب مردم را شکست بدهند اگر نظر اعلیحضرت طور دیگری بود می فرمودید به همان طرز عمل می شد.

دکتر شاهقلی گفت هویدا از همان جا احساس کرد که قدرت حزب خیلی هارا ناراحت کرده و از دستگاه های مختلف گزارشاتی علیه حزب به عرض اعلیحضرت می رسد و اومی گفت ازآینده حزب نگران است و ازهمانجابودکه موجبات انحلال حزب ایران نوین فراهم شد و راه حل همین بود که همه احزاب یك پارچه شوند و سیاست (یك حزبی) پیش آمد که ساخته و پرداخته شخص اعلیحضرت بود که بعداً درخارج نوشتند که این یك اشتباه بزرگ بوده است.



حزب ایران نوین در برگذاری سومین کنگره قدرت تشیلاتی



شاه دروفاداری هویدا تردید نداشت ولی تلقینات مخالفین هویدا مخصوصاً امیراسدالله علم وزیر دربار در تزلزل موقعیت هویدا مؤثر واقع شد.

حزب مردم

یا حزبی همیشه در اقلیت

حزب «ایران نوین» پاینده باد اندکی هم «حزب مردم» زنده باد

امیر حسین فولادوند

بعد از آن که شاه برنامه انقلاب سفید را در کشور پیاده کرد دو حزب (ایران نوین) و (مردم) نقش مهمی در پارلمان برعهده گرفتند. منتها چون حزب ایران نوین دولت را در دست داشت و در پارلمان هم صاحب اکثر کرسیهای نمایندگی بود توانست رل مهمتری در کشور داشته باشد.

حزب مردم با این که همزمان با تأسیس حزب ملیون در دوران نخست وزیری دکتر اقبال تأسیس شد هیچگاه یك حزب اساسی با تشکیلاتی وسیع و منظم نگردید و چون در دولت علم هم به بازی گرفته نشد نتوانست نقش مهمی در سیاست ایران داشته باشد به همین جهت در تمام مدت رل اقلیت را در مجلس شورای ملی بر عهده داشت.

اصولاً باید قبول کرد که در دوران اقتدار محمد رضاشاه پهلوی نقش اقلیت کار مشکلی بود. زیرا حزب مخالف که بخواهد اصول اساسی رژیم را تأیید کند در حقیقت همان نقشی را بر عهده دارد که حزب اکثریت دارد. انتقادات جزئی حزب مردم هم نمی

توانست موجب گسترش حزب و جلب توده های مردم شود. در هر انتخاباتی تعدادی از کرسی های مجلس به حزب مردم اختصاص داده می شد و خصوصاً در دوران قدرت هویدا کسانی از حزب مردم به مجلس می رفتند که یا با دربار و یا با نخست وزیر رابطه حسنه ای داشتند و الا کارشان بس مشکل بود.

روز ۹ دی ماه ۱۳٤۷ شاه اعضای فراکسیون پارلمانی حزب مردم و نمایندگان حزب مردم در انجمنهای شهر وشهرستان را پذیرفته چنین گفت (خوشبختانه در اصول انقلاب ما هیچ کس تردید ندارد. هیچ تشکیلاتی در مملکت اگر خود رامنطبق با انقلاب که به وسیله اکثریت قاطع ملت ایران به تصویب رسیده است نکند اصولاً نمی تواند وجود داشته باشد.

روز ۲۸ اردیبهشت ۱۳۵۰ شاه نمایندگان حزب مردم را در کاخ سعدآباد پذیرفت و گفت کشوری که امروز می بینید دنیا آن را کشور نمونه اعلام کرده به علت برنامه انقلابش با حفظ آزادی های فردی و انسانی به این مقام و منزلت رسیده است. بدیهی است که این کشور باز هم آینده درخشان تری دارد.

***

به هر صورت این دوحزب به صورت موافق ومخالف در پارلمان در اجرای برنامه های رژیم به خصوص در مواد انقلاب سفید عمل می کردند. اعضای حزب مردم به اکثر لوایح دولت غیراز لوایح مربوط به (ارتش - نفت) رأی مخالف می دادند. در نطق ها نیز از شاه و رژیم و انقلاب شاه و مردم تجلیل می شد. ولی حزب مردم به کارهای دولت ایراد اصولی داشت و انتقاداتی از روش دولت و مقامات دولتی می کرد.

حزب مردم با داشتن دبیران کلی از قبیل امیراسدالله خان علم - پروفسور یحیی عدل - دکتر علینقی کنی و فضائلی نقش خود را اجرا می کرد ولی همیشه عدم رضایتی از طرز اداره حزب مزبور وجود داشت. سرانجام انتشار یافت که قرار است دکترناصر عامری

به دبیر کلی حزب مردم انتخاب گردد.

تا آنجا که ناصر عامری را می شناختم جوانی تحصیل کرده و از خانواده های اصیل کرمان بود که در کارهای اقتصادی و بانکی تخصص داشت و مدتی هم رئیس بانك توسعه کشاورزی بود. امیرعباس هویدا هم به او علاقه داشت. در حزب ایران نوین انتشار داشت که ناصر عامری آنکت حزب ایران نوین را پر کرده و قرار است به زودی وارد کابینه هویدا گردد. در زمان نخست وزیری هویدا این کار سابقه داشت. به افرادی که می خواستند شغل مهم دولتی بدهند قبلاً یك آنکت حزبی می دادند تا وقتی منصوب شد بگویند یکی از افراد حزب ایران نوین به فلان مقام رسیده است. منتها این بار قرار بود یك عضو جدید در حزب ایران نوین به دبیرکلی حزب مردم منصوب گردد.



در آن زمان مطلعین می گفتند شاه از دبیران کل حزب مردم ناراضی بوده و کراراً با هویدا مذاکره می کرد که بهتر است یك دبیر کل فعالی برای حزب مردم انتخاب گردد. پس از مطالعاتی برای این کار مهدی سمیعی مدیرعامل قبلی بانك مرکزی وسازمان

برنامه در نظر گرفته شد. شاه در یکی از شرفیابی ها به مهدی سمیعی می گوید که این شغل رابپذیرد. مهدی سمیعی می گوید که شخصاً به کارهای بانکی و اقتصادی علاقه دارد و خود را به هیچ وجه برای این کار مناسب نمی داند و اگر موافقت شود برای این کار ناصر عامری که فعالیت سیاسی هم دارد در نظر گرفته شود. شاه این پیشنهاد را می پذیرد و می گوید باهویدا نخست وزیر و با پروفسور عدل صحبت کنید که هرسه نفر نظرموافق خودرا به اطلاع شاه می رسانند و با این طرز ناصر عامری به دبیر کلی حزب مردم انتخاب می گردد.

(علم در خاطراتش می نویسد نخست وزیر ما یك مرد سیاسی ناصر عامری را به عنوان لیدر حزب مردم منصوب کرده است. این طرز تشکیل سازمان مخالف دولت در ایران است که رهبرآن با نظر نخست وزیر و حزب دولتی تعیین می گردد).

ناصر عامری در مدت یك سال و نیمی که تصدی این مقام را برعهده داشت با کوشش شبانه روزی به توسعه حزب مردم پرداخت. با سفر به شهرستان ها و ایجاد تحرکی بین مردم و با انتقاد از اقدامات و کارهای دولت موجبات پیشرفت حزب مردم را در سراسر کشور فراهم می ساخت.دبیر کلی او با انتخابات میان دوره ای شهسوار مواجه شد.

یك بار ناصر عامری در یك سفر انتخاباتی به اصفهان به چگونگی وضع قوه قضائیه در کشور حمله کرد و گفت باید قوه قضائیه مستقل باشد و وزیر دادگستری نباید در جلسات دولت شرکت کند و تابع نخست وزیر باشد. دادگستری و قوه قضائیه که قوه مستقلی است باید دور از سیاست و روش دولت به کار ادامه دهد که این گفته عامری موجب بحث و گفتگوی فراوان در کشور شد.

در اردیبهشت ماه ۱۳۵۳ مبارزه بین دو حزب ایران نوین و مردم توسعه یافت. ناصر عامری به حزب ایران نوین حمله می کرد و

دکتر کلالی نیز به اظهارات تند او پاسخ می داد. مسافرت دبیران دو حزب به مناطق مختلف کشور آغاز شد و در طی نطق ها حملات تندی رد و بدل می گردید و بانزدیك شدن انتخابات مجلسین روز به روز دامنه مبارزات دو حزب توسعه می یافت.

ناصر عامری دریکی از مناطق جنوبی کشور گفت:

جای تأسف است دولتی که مدت ده سال از اکثریت قاطع در پارلمان برخوردار بوده و همه گونه عوامل لازم را برای اجرای برنامه های عمرانی و تولیدی و رفاه اجتماعی در اختیار داشته چنین در مانده است که حتی برای تأمین مایحتاج روزانه مردم باید تصمیمات خلق الساعه و شتاب زده بگیرد که نه تنها مشکلات را حل نمی کند بلکه هر روز مشکل تازه ای هم می آفریند.

دولت دو برنامه عمرانی را پشت سر گذارده و باسومین برنامه دوره حکومت در کشاکش است در حالی که هنوز مردم از کمی و گرانی گوشت و قند و تخم مرغ و حتی دستمال کاغذی ناله می کنند. دولت به بهانه هائی متوسل می گردد که غیر قابل قبول بوده و محکوم می باشد. حزب مردم در مبارزه ای که برای جلوگیری از یکه تازی حزب حاکم آغاز کرده لحظه ای ازتلاش باز نخواهد ایستاد و سنگ اندازی کوته فکرانی که به خاطر حفظ جاه و مقام چند روزه ناجوانمردانه به مبارزات حزبی جنبه شخصی و فردی می دهند ما را از هدف های اصولی خویش منحرف نخواهد ساخت.

این کوته فکران نمی خواهند قبول کنند که شاهنشاه با دور اندیشی و بصیرت ایجاد سیستم چند حزبی واقعی را در مملکت تشخیص داده اند. این اساس باید پایدار بماند و هر کس به آن خیانت کند سزای خویش را خواهد دید.

دکتر کلالی دبیر کل حزب ایران نوین طی سخنانی در جلسه شورای استان حزب موفقیت ده ساله حزب و دولت حزبی را بر شمرد و گفت ما مصالح مملکت را فدای کرسی نمایندگی نخواهیم کرد. ما این کار را برای دیگران می گذاریم تا به سراغ قدرتمندان که پول و

وسیله و اتومبیل دارند و می توانند مجالس شبانه درست کنند و عده ای رامأمور چپ و راست سازند بروند. موفقیت هائی که نصیب حزب ایران نوین شده موجب گردیده که معاندین یا کسانی که به طرز طبیعی و واقعی با طرز تفکر و کارهای اصولی موافق نیستند به فکر تشکیلات تازه ای بیفتند. ما هم در صورتی که آنها در کارشان صمیمی باشند برای شان احترام قائلیم ولی با همه هیاهوئی که می کنند و هر چند بار به جان هم می افتند و تشکیلات را بهم می زنند امید موفقیتی برای آنها نداریم.

گروهی که برای استفاده جوئی به حزب ایران نوین آمده اند باید کنار گذارده شوند زیرا در صفوف ما برای آنها جائی نیست و حزب ما به این افراد احتیاجی ندارد. ما با این طرز فکر که هرکس شغلی به دست آورد و بخواهد سلیقه شخصی خودرا اعمال کند و به خواست و نظرات مردم بی اعتنا باشد مبارزه می کنیم. مقامات دولتی و مشاغل اجتماعی، موروثی و دائمی نمی باشد بلکه مسئولیتی است برای خدمت به مردم نه زورگوئی و فخر فروشی به آنها و هرکس نتواند خودرا با این وضع تطبیق دهد یا محترمانه کنار خواهد رفت یا حزب آنهارا کنار خواهد گذاشت.

***

ناصرعامری گفت حزب ایران نوین در وظایف خود تعلل می کند و معلوم نیست که دولت و حزب ایران نوین تاکی می تواند – درخواست وقت بیشتری بکند. حزب ایران نوین دراجرای اصول انقلاب اداری و آموزشی موفق نبوده است.

پزشکپور رهبر حزب پان ایرانیست گفت ششم بهمن نقطه عطفی در تاریخ ایران است که انقلاب مشروطیت را کامل کرد. او گفت تنها الغای فئودالیسم کافی نیست باید در زمینه های اداری و اقتصادی نیز تغییرات اساسی صورت بگیرد. حزب ایران نوین در در دوران حکومت خود در درك و اجرای برنامه های انقلابی ناموفق بوده است.

دکتر کلالی در پاسخ انتقادات احزاب و گروههای مختلف چنین گفت:

در طول دهه اول انقلاب شاه و ملت پایه های ایران نیرومند و آزاد و سربلند مستحکم شد و شالوده ای قوی بنیان گرفت. آرمان انقلاب شاه و ملت نکته اساسی مرامنامه حزب ایران نوین می باشد که مسلماً جامعه انقلابی ما در دهه دوم انقلاب بدان دست خواهد یافت و با توزیع عادلانه تر درآمدها و بسیج همه نیروها و امکانات ملی هر ایرانی از زندگی مرفه تر برخوردار خواهد شد.

حزب ایران نوین درطی ده سال خدمتگذاری خود مأمور اجرای برنامه های انقلابی بوده و در این ایام استثنائی تاریخ ایران بار دیگر میثاق دیرین خود را باشاه و ملت تجدید نموده و برای هم بستگی بیشتر همه نیروهای ملی و تحقق بخشیدن به آرمان های انقلاب تلاش روز افزون تر خواهد داشت و وظیفه پاسداری از انقلاب را تا پیروزی نهائی دنبال می کند

***

در چنین اوضاع و احوال کنگره حزب مردم تشکیل گردید و حزب مردم که حتی درانتخابات بعدی خودرا تشکیل دهنده دولت آینده می دانست، ناگهان ناصرعامری از دبیرکلی حزب مردم برکنار شد و عجیب تر آن که در روزنامه نوشتند که از حزب مردم هم اخراج گردیده است. تغییر و برکناری ناگهانی عامری در پرده ابهام ماند و چندی بعد در راه بندر پهلوی با اتومبیل تصادف کرد و در گذشت. مرگ او که به صورت طبیعی بود موجب بروز شایعات فراوان گردید و هنوز که هنوز است موضوع برای این نویسنده دقیقاً روشن نیست.

***

یك روز در نیس با دکترمحمدحسین موسوی که موقع دبیرکلی ناصر عامری قائم مقام دبیرکل حزب مردم بود موضوع را مطرح کردم و او هم گفت حقیقت امررا نمی دانم ولی چون با او همکاری

نزدیك داشتم باید بگویم انصافاً با شایستگی و لیاقت و صداقت کارهای حزب مردم را اداره می کرد و تحرکی در سازمان های حزبی به وجود آورده بود.

هنگام دبیرکلی ناصر عامری کنگره حزب مردم درسالن ورزشی محمد رضاشاه پهلوی تشکیل شد. در این کنگره هلاکو رامبد رئیس فراکسیون پارلمانی حزب مردم به ریاست کنگره انتخاب گردید. از افراد و مقامات سایر احزاب و شخصیت های مملکتی هم به کنگره حزب دعوت شده بود که عده ای حضور یافتند و خود شما هم به عنوان رهبر گروه پارلمانی اکثریت در کنگره شرکت نمودید. جلسات کنگره با نظم و ترتیب و خیلی آبرومند برگذار شد و افراد حزب مردم هم خوشحال بودند که حزب دارد به سرعت گسترش می یابد.

در روز اول از طرف رئیس کنگره تلگرافی حضور اعلیحضرت مخابره شد که طی آن مراتب شاهدوستی و علاقمندی افراد حزب مردم به انقلاب شاه و مردم اعلام گردید که مطابق معمول می بایست پاسخ تلگراف به سرعت داده می شد. در چند روزی که کنگره حزب ادامه داشت از پاسخ شاه خبری نشد و این امر موجب نگرانی افراد حزبی گردید و شایعات زیادی انتشار یافت و بعضی ها می گفتند مثل این که شاه از کنگره حزب مردم و دبیرکل راضی نیست. برخی می گفتند چگونگی تشکیل و انتخابات داخلی کنگره و حرفهائی که زده شده موجب گردیده که دولتی ها ذهن شاه را مشوب کنند و شاه از حزب مردم ودبیرکل حزب ناراضی گردیده که از ارسال یك پاسخ تشریفاتی مضایقه نموده است.

به هرحال کنگره حزب مردم از یك سو با اظهارنظرافراد حزب که داریم به سرعت پیش می رویم و از سوی دیگر با شك و تردید مطلعین که چرا رهبر مملکت با حزب مردم چنین کرده است برگذار گردید. ناصر عامری بدون توجه به این شایعات به فعالیت خود ادامه می داد تا این که یك روز پرویز ثابتی از ساواك به من تلفن کرد و گفت کار لازمی دارم و سپس اتومبیلی فرستاد که مرا به

منزل او ببرند تا مذاکراتی صورت گیرد. در خانه او در نیاوران به طور مفصل صحبت کردیم و خیلی صریح و روشن گفت باید همین چند روزه در حزب مردم اقداماتی صورت گیرد که ناصر عامری از دبیرکلی حزب مردم برکنار و حتی از حزب مردم اخراج گردد. با تعجب و حیرت فراوان گفتم این کار با این سرعت امکان پذیر نیست زیرا طبق اساسنامه حزب، انتخاب و برکناری دبیرکل با کنگره است که چند روز قبل اورا تأیید کرده است و باید مجدداً کنگره تشکیل گردد و دبیر کل سابق استعفا بدهد یا کنگره اورا برکنارساخته و شخص دیگری را انتخاب کند.

پرویزثابتی گفت این تصمیم قطعی است و برکناری و اخراج عامری امری است که باید صورت گیرد و تا چند روز دیگر که اعلیحضرت عازم سفر به خارج از کشور هستند باید موضوع تمام شود. گفتم خوب است در این مورد با فضائلی که رئیس شورای مرکزی حزب است مذاکره شود و از نظر او هم آگاه شویم و تصمیم لازم با نظر شورای مرکزی گرفته شود. قرار شد فضائلی هم در جلسه بعد حاضر باشد که او هم به مازندران رفته بود. با او تلفنی مذاکره و قرار شد که به سرعت به تهران بیاید. پس از رسیدن فضائلی جلسه مجددی با حضور ثابتی تشکیل و موضوع مطرح شد و این طور تصمیم اتخاذ گردید که فضائلی اقدام کند تا شورای مرکزی تشکیل جلسه بدهد. ثابتی گفت شما شورای مرکزی را دعوت کنید در آن جلسه عده ای ناصر عامری را مورد حمله قرار خواهند داد و برنامه مورد نظر اجرا خواهد شد. در این جلسه گفته شد که صلاح در این است که تا تشکیل جلسه شورای مرکزی ناصر عامری از جریان امر مطلع نگردد. ولی نیم ساعت قبل از تشکیل جلسه شورای مرکزی همراه بافضائلی از ناصر عامری دیداری کردیم و گفتیم خلاصه ساواك برنامه ای برای برکناری و اخراج شما از حزب مردم دارد. عامری گفت من که داو طلب این کار نبوده ام و حالا هم علاقه ای ندارم که به این کار ادامه دهم، من همین الان

استعفا می دهم.گفتم بهتر است که جلسه تشکیل تا تشریفات انجام شود. وقتی جلسه شورای مرکزی تشکیل گردید چند تن از اعضای شورای مرکزی به شدت ناصر عامری را مورد حمله قرار دادند. با این که عامری استعفا کرده بود بعضی هاچنان اورامورد حمله قرارمی دادند که ازتعجب دهانش باز مانده بود. حتی وقتی عامری خواست از اتاق شورای مرکزی خارج گردد فرهاد پور با فریاد می گفت ناصر عامری که مسئول شکست های حزب مردم است باید پس از برکناری در دادگاه حزبی محاکمه و از حزب اخراج گردد که مطلب به همین صورت در روزنامه ها نوشته شد. با این طرز ناصر عامری از دبیر کلی حزب مردم برکنار گردید و علت اصلی این اقدام هم دقیقاً معلوم نشد.

از دکتر موسوی جریان تصادف و مرگ ناگهانی عامری را پرسیدم گفت هرگونه شایعه ای بی اساس است. فقط یك تصادف عادی بود. هیچگونه موضوعی مطرح نبود که زندگی یامرگ عامری در آن موثر باشد. او جوان شایسته و تحصیلکرده ای بود که ناگهان ازبین رفت.

دکتر موسوی می گفت ناصر عامری برایم شرح داد که هروقت حضور شاه شرفیاب می گردید به مطالبی که بیان می داشت با دقت و هشیاری گوش می داد و خیلی درباره کارهای انجام شده اظهار علاقه می کرد. شاه عادت داشت که در اتاق راه می رفت ودر حال قدم زدن به مطالب گوش می داد. آخرین شرفیابی به این صورت بود که وقتی به شاه گزارش می دادم او قدم می زد که ناگهان از اتاق خارج گردید و من تنها در اتاق شاه ماندم و مبهوت بودم که چرا چنین شد؟ در این موقع یکی از آجودان های شاه وارد اتاق گردید و گفت وقت شرفیابی شما تمام شده و از اتاق شاه با ناراحتی خارج گردیدم. از آنجا حس کردم که دیگر شاه با من نظر موافقی ندارد.

از دکتر موسوی پرسیدم شما علت این تغییر روش شاه را در چه می دانید؟ او گفت دقیقاً نمی توانم بگویم ولی فکر می کنم

انتقادات شدید عامری از دولت و تجهیز مردم در انتخابات شهسوار در برابر نامزد حزب ایران نوین و انتشار مطالبی دال بر پیشرفت حزب مردم سبب شد که موجبات برکناری عامری فراهم گردد. با توجه به رابطه بسیار نزدیکی که پرویز ثابتی با هویدا داشت یك هم آهنگی بین ساواك و نخست وزیر برای برکناری عامری به وجود آمد و عدم رضایت دیگری هم ازگفته ها و انتقادات عامری مطرح گردید و در نتیجه ذهن شاه را طوری مشوب ساختند که دستور بر کناری و اخراج عامری را داد.

از رامبد موضوع را پرسیدم او گفت تغییر عامری برای من هم بهت آور بود. حرف هاو گفته های تند عامری و برنامه هائی که مطرح ساخته بود برای او مخالفینی ایجاد کرده بود ولی هرگز فکر نمی کردم که به فکر تغییر او و حتی اخراجش از حزب باشند. یك روز زهتابفرد به من گفت قرار است شورای مرکزی حزب تشکیل شود تا عامری از دبیر کلی برکنار گردد. حتی او می گفت به خیلی از اعضای شورای مرکزی حزب گفته شده بود که چهار نفر (علم - هویدا - عامری - رامبد) نباید قبل از اتخاذ تصمیم از موضوع آگاه باشند. من فکر کردم لابد بی اطلاع نگهداشتن آنها برای این بود که مبادا افراد حزب مردم به علم و هویدا متوسل شوند که مانع این تغییر که مورد نظر ساواك بود گردند. علت بی اطلاع نگهداشتن من هم لابد برای این بود که مبادا در جلسه شورای مرکزی به این طرز کار حمله کنم و اعتراض موجب شود که کار به هم بخورد. به هر صورت کاری انجام شد که صورت خوبی نداشت.

***

در اسناد سیاسی سفارت آمریکا که به عنوان اسنادلانه جاسوسی انتشار یافته چنین نوشته شده است:

شاه در تلاش است تا در محدوده های مشخصی موجبات افزایش مشارکت مردم را در حیات سیاسی خود فراهم سازد. با این وصف این محدوده چنان باریك است که ناصر عامری دبیرکل حزب

مردم به خاطر فعالیت بیش از حد در انتقاد از حزب ایران نوین حاکم که عصبانیت شاه را به دنبال داشت ازمقام خود برکنار گردید. با این که شاه خود نظام چند حزبی را ارجح می دانست ولی گفته بود که قادر به تشکیل حزب مخالفی که متقاعد کننده یا معقول باشد نبوده است. تجارب وی با دو دبیر کل حزب مردم یعنی علینقی کنی و ناصر عامری که هردو شان به دلیل رنجش خاطر شاه یا نخست وزیر هویدا از انتقاد هایشان برکنار شدند او را متقاعد ساخته بود که یك حزب مخالف قابل تحمل در ایرانی که جو سیاسی اش تحت کنترل باشد قادر به عملکرد نیست. از این جهت به فکر تأسیس حزب رستاخیز افتاد.

***

روز ۱۰ شهریور ۱۳۵۲ شاه هیئت رئیسه شورایعالی حزب مردم و اعضای کمیته مرکزی و سایر مقامات حزب مردم را پذیرفته و چنین یادآور شد: شما باید طوری خط مشی و فلسفه سیاسی خود را به مردم عرضه کنید که عده ای به شما گرایش پیداکنند. این مطلبی است که در آینده ناظر و شاهد چگونگی آن خواهیم بود.

داستان (خان طالش) و (رامبد جعلی)

یکی از(خانزاده هائی) که در سیاست ایران خوب درخشید هلاکو رامبد نماینده طالش می باشد که کرسی وکالت مردم طالش را با زرنگی و بازیهای سیاسی خود از قائم مقام الملك رفیع (از رجال مقتدر و نزدیك به شاهان پهلوی) گرفته بود و تا روز سقوط رژیم حفظ کرد. در هر انتخابی از طالش رامبد حائز اکثریت می شد. از زمان دکتر مصدق تا قدرت حزب ملیون و حزب ایران نوین و در اقتدار حزب رستاخیز بازهم هلاکو رامبد وکیل طالش بود. وقتی هم در دولت آموزگار وزیر مشاور در امور پارلمانی شد انتخابات طالش انجام نگردید و در آخرین سال رژیم شاه هم طالش نماینده ای در

مجلس نداشت.

رامبد که فرزند (خان طالش) است مادرش نوه احتشام السلطنه دومین رئیس مجلس ایران بود که در جلد های قبلی شرح حال او نوشته شد که با اقتدار بی نظیری امور پارلمان ایران را اداره می کرد و شخصیت مطلعی بود.

رامبد می گفت که در جوانی در ارتش خدمت می کردم که بخشنامه شد کلمه (امیر - خان - میرزا) از اسامی حذف شود و به من دستور دادند که باید نام خانوادگی (خان طالش) را تغییر بدهی. من هم بلافاصله کلمه رامبد را انتخاب کردم در حالی که برادر بزرگتر ازمن نام خانوادگی اش (بالاخانلو) بود که مربوط به همان ریشه ایلی و خانوادگی ما درطالش می باشد.

رامبد می گفت در شهریور ۲۰ استان گیلان وسیله ارتش سرخ اشغال شده بود وقتی از طالش عازم بندرپهلوی بودم در هتلی اقامت داشتم که اثاثیه خود رابه طور موقت به اتاقی بردم. وقتی باز گشتم دیدم کت چرمی مرا برده اند. از مدیر هتل پرسیدم که کت چرمی من چه شد؟ گفت یکی از مأمورین شوروی به هتل آمده و وارد اتاق شما شده و از کت چرمی شما خوشش آمده و آن را برداشته و برده است. برای شکایت نزد فرمانده آنها رفتم که مرا برای شکایت به رشت فرستاد. به دیدار یکی از فرماندهان نظامی شوروی رفتم و ماجرا را گفتم از لحن جواب او فهمیدم که همه آنها در دزدی باهم شریك هستند. بلافاصله مرابازداشت کرده و هرچه در جیب داشتم بیرون ریختند و چون در آن زمان زبان آلمانی را فرا می گرفتم یك کتابچه کوچك لغت زبان آلمانی هم در جیب داشتم و محاسبات خود را هم به زبان آلمانی می نوشتم. فرمانده گفت با آلمانها هم ارتباط داری و کلمات رمز هم در جیب تو هست. حالا باید تو را به سیبری تبعید کنم. خیلی ناراحت شدم و دیدم شکایت فایده ای ندارد. سرانجام موافقت کرد که از اتاق خارج گردم ولی گفت حق خروج از رشت رانداری. وقتی به هتل آمدم دیدم تمام اثاثیه مرابرده اند که در

میان آن یك پارابلوم هم بوده است. بیشتر نگران شده سراغ استاندار و مقامات محلی رفتم ولی همه اظهار ناتوانی کرده گفتند کاری از ما ساخته نیست. در چنین وضع یأس آوری با ظهیری نام که از اعضای وزارت مالیه بود آشنا شدم. وقتی ناراحتی مرا دید گفت گروهی از مقامات شوروی برای رسیدگی به تخلفات مأمورین شوروی به رشت آمده اند فورا نزد آنها برو و شکایت کن، یا سراغ همان افسر برو و داد و فریاد راه بینداز تا کارت اصلاح شود. من هم همین کار را کردم. افسر روسی دستپاچه شد و تمام اثاثیه و کت چرمی و پارابلوم را داد و گفت فوراً از شهر خارج شو و من هم تصمیم داشتم از شهر بروم ولی وسیله ایاب و ذهاب نبود. ظهیری ترتیب کار را داد و خود را به صورت یك افسر روسی در آورد و پارابلوم را هم به کمر بست و مرا باخود به تهران آورد و از تبعید به سیبریه نجات یافتم. در تمام عمر از ظهیری ممنون بودم که سال های آخر اقامت در تهران اورا دیدم که فلج شده و وضع ناراحت کننده ای داشت که هرچه از دستم برآمد از کمك به او مضایقه نکردم.

***

نویسنده کتاب همیشه با رامبد حسن رابطه داشته ام. حتی زمانی که در مجلس او رهبری اقلیت را داشت و نگارنده رهبر اکثریت بودم از نظر حزبی در دوصف مخالف هم قرار داشتیم و در مجلس هم نطق هائی در برابر هم می کردیم ولی رابطه دوستی ما خدشه بردار نبود.

این سابقه دوستی از آنجا شروع شد که در سال ۱۹۵۱ دولت آمریکا گروهی از ایرانیان را به آمریکا دعوت کرد که چند روزنامه نگار هم درمیان آنها بودند. یك دعوتنامه هم برای نویسنده فرستاده شد که سردبیر روزنامه داد بودم. مدت دعوت ٤ ماه بود و یادآور شده بودند که می توانید همسر یا یکی از بستگان خود را هم همراه بیاورید، دولت آمریکا برای او تسهیلاتی فراهم می کند ولی تعهدی ندارد. از آنجائی که تازه چندماهی از ازدواج من می گذشت تصمیم

گرفتم با همسرم به این سفر بروم. بلیط ارسالی متعلق به شرکت هواپیمائی (ك - ال - ام) بود. نزد نماینده شرکت برای مذاکره رفتم. با جوانی خوش برخورد و خیلی مودب روبرو شدم که نهایت کمك و مساعدت را برای سفر من و همسرم کرد که توانستم به راحتی سفر به آمریکا را شروع کنم. آن مرد خوش رفتار نامش هلاکو رامبد بود که از آن روز دوست شدم و هنوزهم این دوستی ادامه دارد.

مدت ها از ماجرا گذشت تا در انتخابات دوره هفدهم زمان دکتر مصدق که مبارزات انتخاباتی در همه جا گرم شده بود ناگهان تلگرافی از طالش به دستم رسید که مردم طالش دیگر نمی خواهند زیر بار وکیل تحمیلی قبلی قائم مقام بروند و می خواهند یکی از فرزندان شایسته خود را به مجلس بفرستند که هلاکو رامبد نام دارد. متن تلگراف را در روزنامه داد به چاپ رساندم و به کمك رامبد در انتخابات شتافتم.

قائم مقام الملك که به بازیهای سیاسی خوب آشنا بود به دفتر روزنامه آمد و گفت (باباجان این تلگراف را چرا چاپ کردی؟) گفتم من از موفقیت رامبد خوشحال هستم. گفت (این بچه زمینه محلی ندارد و نمی تواند وکیل شود، مگر وکالت مجلس بچه بازی است) گفتم به هرحال تصمیم من حمایت از رامبد است. قائم مقام گفت (مطمئن باشید نمی گذارم به مجلس برود. او حتماً جوانمرگ خواهد شد).

سرانجام قائم مقام و رامبد هر دو خود را منتخب مردم در انتخابات دوره هفدهم اعلام داشته و به مجلس رفتند ولی مجلس اعتبارنامه قائم مقام را تصویب کرد.

رامبد ماجرای این مبارزه انتخاباتی را برای من در نیس چنین تعریف کرد: مبارزه با رقیب مقتدری چون قائم مقام که درهمه مقامات مملکتی نفوذ داشت کار مشکلی بود ولی از مبارزه با او باك نداشتم چون مردم طرفدار من بودند و نمی خواستند قائم مقام وکیل

آنها باشد. بازیهای زیادی هم در محل می شد که در هر انتخاباتی ممکن است انجام شود. منتها قائم مقام در تهران مانده و شایعاتی پخش می کرد. از جمله گفته بود یکی از شاپورها به طالش رفته و گفته به رامبد رأی بدهید در حالی که جریان چنین نبود بلکه یکی از دوستان من سروان بیات (بعداً از زنجان وکیل گردید و پس از انقلاب اعدام شد) به طرفداری من به منطقه رفته می گفت انتخابات آزاد است و من هم نظامی هستم و می گویم انتخابات آزاد است و به هرکس که می خواهید رأی بدهید که سرتیپ مغروری فرمانده نظامی منطقه او را از طالش اخراج کرد. یا این که طرفداران من از تهران تلگرافی مخابره کرده بودند که قائم مقام قصد ندارد در انتخابات شرکت کند و به دنبال آن هم سیم تلگراف را قطع کرده بودند و از این بازیها در انتخابات زیاد شده بود.

با تمام حمایتی که از قائم مقام شد من ۱۲ هزار رأی داشتم و قائم مقام ٤ هزار رأی. وقتی برای دریافت اعتبارنامه مراجعه کردم ناگهان دیدم اعضای انجمن نظارت و فرماندار ناپدید شدند ولی خوشبختانه اعضای علی البدل انجمن به من اعتبار نامه دادند که امضای فرماندار را نداشت. پس از چند روز اعضای اصلی انجمن پیدا شدند و اعتبار نامه به قائم مقام دادند که فرماندار هم آن را امضا کرده بود. به علت شکایت فراوان طرفداران من نصیرالدین خواجوی از قضات دادگستری به منطقه آمد و گفت باید پرونده به مجلس برود و تکلیف را مجلس معین کند. با این طرز به تهران آمده و در جلسات اولیه مجلس هفدهم شرکت می کردم ولی قائم مقام به مجلس نمی آمد و در خفا اقداماتی می کرد که اعتبارنامه او تصویب شود. مجلس هم اعتبارنامه او را تصویب کرد و من هم دیگر در مجلس شرکت نکردم و این هم شانس من بود زیرا ممکن بود نظیر وکلای مستعفی دوره هفدهم بشوم که برایشان خیلی گران تمام شد. چنانکه دیگر قائم مقام نتوانست در انتخابات طالش شرکت کند.

***

رامبد که سالیان دراز رهبر گروه اقلیت بود مثل بندبازی بود که مهارت او جلب توجه فراوان می کرد ولی هیچگاه از روی بند نمی افتاد. حزب مردمی که مهندس عبدالله والا به خاطر نطقی که خود حزب در مخالفت بابودجه دولت هویدا تهیه کرده بود و آن را در مجلس خواند دیگر پایش به مجلس نرسید و چند دبیر کل مثل دکتر کنی و ناصر عامری با انتقاداتی از کارکنار رفتند، ولی بند باز ماهری مانند رامبد توانست تا حزب مردم بود رهبر گروه اقلیت باشد و در مجلس هم به شدت با دولت و کارهای وزراء مخالفت کند ولی هیچگاه به قول معروف دچار خشم و غضب دستگاه حاکم نگردد. علت این بود که رامبد در میان مقامات حاکم دوستان فراوان داشت و در حملات خود هم می دانست به کجا ها و به چه مطالبی باید اشاره کند. در حالی که در حملات تند خود عصبانی می شد و روی تریبون مجلس می کوبید ولی ضربه را در جائی فرود می آورد که هیئت حاکمه وقت ناراضی نمی شد. به همین جهت در تمام مدتی که هویدا نخست وزیر بود و رامبد در مقام رهبر اقلیت قرار داشت هیچوقت از او آزرده خاطر نشد و شاید برای پیشرفت برنامه های حوزه انتخابیه اش هم حد اکثر کمك را به اومی کرد. به هر حال گاهگاهی در پارلمان مطالب جالبی پیش می آمد که نمونه ای از آن نقل می کنم.

هویدا ضمن دفاع ازلایحه بودجه سال ۵۳ در مجلس چنین گفت:

آقای رامبد رهبر اقلیت سالهاست که به شمشیربازی در مجلس بامن عادت کرده اند. من به ادامه این شمشیربازی در ده سال آینده نگاه می کنم. شنیده ام که حزب مردم می گوید مردم از قیافه این دولت خسته شده اند. اگر منظور (حزب مردم) است که حق دارید. ولی اگر منظور مردم واقعی هستند آن وقت باید بگویم چطور به خود حق می دهید که از طرف مردم صحبت کنید. آیا

واقعاً فکر می کنید که مردم ازقیافه پهلبد ومجیدی خسته شده اند؟ هرگز. من مطمئن هستم که اگرخدای نکرده روزی نخست وزیری از حزب مردم روی کار بیاید با همین مشکلات روبرو خواهد بود. ولی اقلیت باید صبر و حوصله داشته باشد. زیرا (عدد) تصمیم می گیرد. در ده سال گذشته (عدد) تصمیم گرفت و هیچ مانعی ندارد که در ده سال آینده هم باز (عدد) تصمیم بگیرد. زیرا در دموکراسی حکومت عدد وجود دارد و اقلیت هم باید صبر و حوصله زیاد داشته باشد.

***

یك بار رامید شدیداً به دولت حمله کرد و گفت که همه اش حرف و وعده است و دولت کاری انجام نمی دهد. وقتی رئیس گروه اکثریت در مجلس بودم یادداشتی به (بالاخانلو) برادر بزرگتر رامبد که عضو فراکسیون پارلمانی ایران نوین بود دادم که از نظر حزبی وظیفه دارید جواب لیدر اقلیت را بدهید. بالاخانلو هم از رئیس مجلس اجازه خواست و پشت تریبون رفت و انصافاً جواب تندی به رامبد داد. مضمونش را به خاطر ندارم ولی تقریباً چنین گفت (من متاسفم که رهبر اقلیت مجلس واقع بین نیست. این همه در مملکت کار شده حالا می آید پشت تریبون می گوید همه اش حرف است و نمایش. برادر چشمهایت را باز کن و ترقیات مملکت را ببین و با این منفی بافی ها خود را دلگرم نساز). این دفاع از دولت که یك مانور پارلمانی بود تا مدتی رامبد را در مجلس ساکت کرد و یك روز هم به من گفت شما گاهگاهی کارهائی می کنید که آدم مات می شود. وقتی بالاخانلورا در مقابل من قرار می دهید خیلی در محظور قرار می گیرم.

بالاخانلو مدت ها شهردار همدان بود. خدمت زیادی به مردم کرد. وقتی حزب ایران نوین تأسیس شد به عضویت حزب در آمد و ازهمدان به نمایندگی مجلس انتخاب گردید و مورد علاقه مردم هم بود.

وکلای فراکسیون پارلمانی حزب ایران نوین مخصوصاً آنهائی که بارامبد و بالاخانلو روابط خوبی نداشتند می گفتند این که دو برادر یکی از طالش و دیگری از همدان وکیل شده اند کار صحیحی نیست. به علت شباهت زیادی که بالاخانلو و رامبد باهم داشتند بعضی از وکلا به بالاخانلو می گفتند (رامبد جعلی.)

رامبد وقتی در دولت آموزگار به عنوان وزیر مشاور در امور پارلمانی انتخاب شد دیگر آن آزادی زمان رهبری اقلیت را نداشت و در مجلس سعی می کرد مراقب حرف های خود باشد چون هرچه می گفت به حساب دولت بود. چنانکه در این باره هنگام وزارت اشتباهی هم کردو گفت این تظاهراتی که در تبریز شده ما بررسی کرده ایم خیلی ها ایرانی نیستند بلکه از خارج آمده اند. در آن زمان این گفته خیلی به زیان او تمام شد. بعداز سقوط رژیم هم خلخالی اسم هلاکو رامبد را در کنار افراد خانواده سلطنتی گذاشت که باید اعدام گردند. از رامبد پرسیدم دلیل این کار چه بود؟ گفت خلخالی نسبت به وکلای منطقه خلخال و طالش و آستارا حساسیت داشت و به همین جهت از هرگونه دشمنی نسبت به آنها مضایقه نمی نمود. به همان علت در اولین فرصتی که برایش پیش آمد تقاضای اعدام مرا نمود.

حال می بینید رامبد که سالیان دراز در مقام رهبری اقلیت نطق می کرد، روی میز می کوبید، عصبانی می شد، فریاد می زد، با اعتراض تریبون را ترك می گفت، هیچگونه اشتباهی نکرد ولی در چند روز وزارت با یك نطق کوتاه در شرایط بسیار حساس جمله ای از دهانش خارج شد که مورد ایراد مخالفین قرارگرفت وحتی یك حکم اعدام از طرف خلخالی هم برایش یادگار ماند. رامبد پس از خارج شدن از کشور مدت ها ریاست دفتر رضا پهلوی (رضاشاه دوم) را برعهده داشت و انصافاً هم خوب کار کرد ولی معلوم نشد که چرا از این کار کنار رفته است.

ازدوره بیست و یکم که مجلس دوران آرامی را می گذرانید گاهگاهی مذاکرات تندی هم در مجلس شنیده می شد که قسمتی ازآن چنین است:

زهتابفرد - آقای رئیس مجلس شما به چه حقی برخلاف آئین نامه نطق مرا قطع کردید؟ و به وزیر دارائی اجازه صحبت دادید.

مهندس ریاضی - (رئیس مجلس) من نطق شمارا قطع نکردم. بقیه نطق شما به بعد موکول شده بود به همین جهت به وزیر دارائی اجازه صحبت دادم.

رامبد - خیر ... آقای رئیس. شما برخلاف نظامنامه مجلس عمل کردید. نطق نماینده را قطع کرده اید و به وزیر دارائی اجازه صحبت داده اید. من به این طرز عمل شما به شدت اعتراض می کنم.

(رئیس - شما آقای رامبد از حد خود تجاوز می کنید. اگر ادامه بدهید من جلسه را ترك می کنم.)

شما زحمت نکشید و نمی خواهد جلسه را ترك کنید. ما نمایندگان حزب مردم با این طرز در مورد بودجه صحبتی نخواهیم کرد و از آقای زهتابفرد خواهش می کنم تریبون را ترك کنند.

با این طرز جلسه ختم شد و در جلسه بعد رئیس مجلس گفت آقای زهتابفرد به میل خود به بیانات خویش خاتمه داده و آن را به روز بعد موکول کردند به همین جهت من هم موافقت کردم ولی چون وقت باقی بود به وزیر دارائی اجازه صحبت دادم. بنا بر این هیچ عملی خلاف آئین نامه نشده است و اعتراضات وارد نیست.

رامبد - حقوق اقلیت باید حفظ شود. حکومت عدد صحیح نیست و من عقیده دارم که رئیس مجلس نباید وسط نطق نماینده به وزیر دارائی اجازه صحبت می دادند.

دکتر داد فر - آنچه تا به حال خوانده و شنیده ایم دموکراسی

یعنی حکومت عدد. حالا آقای رامبد منکر آن شده است. شما آقای رامبد مستبد و خود خواه هستید و دیکتاتوری را در حزب مردم به وجود آورده اید و حالا می خواهید آن را در مجلس هم پیاده کنید. لیدر فراکسیون حق ندارد نماینده مجلس را از پشت تریبون پائین بیاورد. شما به چه حق به آقای زهتابفرد گفتید پائین بیاید. این خلاف آئین نامه مجلس است. این است معنی دموکراسی که شما به آن اعتقاد دارید. در مجلس هیچکس نمی تواند به وکیل مجلس دستور بدهد که نطق بکند یا نکند. این فقط رئیس مجلس است که طبق نظامنامه می تواند دستور بدهد نه شما و نماینده دیگر باهر سمتی.

رئیس - آقای رامبد من و مجلس را تهدید کرده اند که در بودجه صحبت نخواهند کرد. البته این تصمیم خود اقلیت است و به من مربوط نمی باشد. ولی من همیشه جانب اقلیت را گرفته ام و حالا هم می گویم هر چند ساعت که می خواهید بیائید و درباره بودجه صحبت کنید.

الموتی - من می دانم که شما آقای رئیس اکثر اوقات در مسائل پارلمانی جانب اقلیت را گرفته اید ولی چون به بی نظری شما اعتقاد داریم به شما احترام گذاشته ایم. ولی این که اقلیت می گوید در باره بودجه صحبت نمی کند شاید حرفی ندارد و یا آمادگی ندارد و دنبال بهانه می گردد ولی این تریبون و این مجلس و مانمایندگان اکثریت حاضریم ساعت ها حرف اقلیت را گوش کنیم ولو آن که به آن اعتقادی هم نداشته باشیم. زیرا این جا مجلس است.

دکتر دادفر - اقدام رامبد عوام فریبی و شهرت طلبی است و بس (نمایندگان صحیح است).

فرهادپور - ما از حرف زدن خسته نمی شویم مطالب زیادی هم داریم که در باره بودجه بگوئیم.

الموتی - بسیارخوب. بیائید ده روز صحبت کنید ولی بادلیل و منطق و دولت را ارشاد کنید نه باعوامفریبی... مطمین باشید

هیچکس جلوی شمارا نمی گیرد.

رئیس - چون فراکسیون مردم تقاضای جلسه خصوصی کرده فعلاً جلسه را ختم می کنیم و به جلسه خصوصی می رویم.

***

هنگامی که لایحه برنامه پنجم عمرانی کشور ازطرف هویدا نخست وزیر به مجلس تقدیم شد در جلسات روزهای دهم و یازدهم و پانزدهم بهمن ماه ۱۳۵۱ از طرف نمایندگان اقلیت و اکثریت درباره آن بحث مفصلی شد. دکترالموتی رئیس فراکسیون پارلمانی حزب ایران نوین مدت ٦ ساعت و هلاکورامبد رئیس فراکسیون پارلمانی حزب مردم مدت ٥ ساعت صحبت کردند که فقط چند نکته ازآن سخنرانیها ازصورت مذاکرات مجلس نقل می گردد:

دکتر الموتی - برنامه های عمرانی که تقدیم پارلمان می گردد نشان می دهد که کشور ما به سرعت دارد پیش می رود و ما می خواهیم عقب ماندگی قرنهارا درچندسال جبران کنیم. صریحا می گویم ما ازانتقادات نمایندگان اقلیت نه تنها ناراحت نیستیم بلکه خوشحال هستیم که مطالبی را می گویند و دولت موظف می شود بهترکار کند و نواقص را رفع نماید. من و آقای رامبد سالهاست درمجلس هستیم. بیائید صمیمانه قضاوت کنیم اکنون وضع فرق نکرده است؟ موضوع هزارفامیل دیگر مطرح نیست. اینهائی که اینجا نشسته اند همه ازفرزندان طبقات مختلف مردم هستند که درسایه استعداد و توانائی و خدمت به مملکت اینجا آمده اند.

من برای این که به ایرادات آقای رامبد جواب بدهم بهترآن دیدم که مطالبی را ازروزنامه هم مسلك خودشان دکترباقر شریعت ازمجله تهران اکونومیست نقل کنم.

رامبد - این مجله بابنده و حزب ارتباطی ندارد.

دکترالموتی - آیا مندرجات این مجله هم مسلك شما مورد تأیید شما نیست؟

رامبد - این مجله متعلق به دکتر شریعت است.

دکتر الموتی - دکتر شریعت مجله اقتصادی مهمی را منتشر می کند و عضو حزب شما هم هست. ما حدود ۷٤ روزنامه و مجله حزبی داریم که ازافکار و اندیشه های حزبی حمایت می کنند.

رامبد - کرسی های مجلس را در اختیار ما بگذارید تا ببینید ما چقدر روزنامه و مجله می توانیم داشته باشیم.

دکتر الموتی - ما که نمی توانیم کرسی نمایندگی را دراختیار شما بگذاریم. فکر نمی کنم با روشی که دارید آن وقت هم روزنامه و نشریات به سراغ شما بیایند.

به هرحال این مجله نوشته طبق مطالبی که ازطرف سازمان ملل انتشاریافته ایران درجریان تورم و گرانی یکی ازخوشبخت ترین کشورهاست زیرا در ده سال گذشته که قیمت ها در ژاپن و فرانسه و انگلستان هرسال به طور متوسط بین ٤/٤ تا۹/ ٥ درصدبالارفته و حتی درهند و اسرائیل از۱/ ۲ درصد تا ٦/۱ و۷/٥ درصد افزایش یافته درایران .افزایش متوسط قیمت های خرده فروشی از ۱/ ۲ درصدتجاوز نکرده است که آن هم در اثر افزایش درآمد ها درداخل و بالارفتن قیمت ها درسایر کشورها بوده که کالاهائی به ایران صادرشده است.

رامبد - ازقامهای منتشره دولتی قابل بحث می باشد.

دکترالموتی - این ارقام را هم مسلك شما منشرکرده است.

فرهادپور - لابد ازبانك مرکزی گرفته به بانك مرکزی بگوئید ارقام را اصلاح کند و حقایق را بگوید.

دکترکیان - حزب مردم برای بزرگداشت انقلاب نشریه ای چاپ کرده و تمام پیشرفتهای کشور را تأیید کرده است.

دکتر الموتی - قطعا آن را نخوانده اند. صریحا باید بگویم وقتی کشور درحال توسعه است افزایش قیمت اجتناب ناپذیر می باشد و باید راههای منطقی مبارزه با تورم را پیدا کرد. تورم منطقی قابل قبول است ولی اگر دولتی نالایق باشد و نتواند امور کشور را اداره کند تورم سرسام آور می گردد. خیلی ازممالك گرفتار این وضع

شده اند و زیانهای آن را دیده اند ولی خوشبختانه درایران تورم درحال کنترل است.

سعید وزیری - در خیلی ازکشورها تورم و گرانی هست.

دکتر الموتی - کاملا صحیح است. مجله تهران اکونومیست نوشته در ۱۳ کشور اروپائی در چندماه اخیر تورم افزایش یافته است. در انگلستان ۱۱/۸ و در اسپانیا ۱۲/۳ در صد بوده است. شاید مشکل نخست وزیر و سازمانهای مملکتی این است که سعی فراوان دارند قیمت هارا پائین نگه دارند ولی وقتی قیمت کالاهای وارده افزایش می یابد آقای رامبد شما بفرمائید چاره چیست؟

رامبد - مثل این که حرفهای مرا نشنیدید. پنج ساعت صحبت کردم. بخوانید تا بدانید.

دکترالموتی - گوش کردم خیلی با دقت. شعار بیشتر بود تاراه حل. حتی بعضی مطالب را هم در همان ۵ ساعت نطق ۵ بار تکرار کردید. انسان هرقدر بی استعداد هم باشد باز حرفهای مکرر شما در مغزش جا می گیرد. من در نطق شما پیشنهاد منطقی ندیدم.

فرهادپور - شما به جای این حرفها دولت را مکلف کنید قیمتهارا کنترل کند.

دکتر الموتی - توضیح دادم که دولت با تمام قوا به دنبال این کار است. ولی شما هم کمك کنید تا جلوی تورم گرفته شود. دعا کنید که از شر تورم خارجی نجات یابیم.

دکتر رئیسی - اگر با دعا کارها درست می شود ما شب و روز دعا خواهیم کرد.

دکتر الموتی - من ارقام و اعداد را می خوانم تا ببینید چطور کارها دارد به سرعت پیش می رود. ایراد و اشکال هم هست متأسفانه سوءاستفاده هم می شود. ما و شما باید کمك کنیم تا جلوی سوء استفاده چی هارا بگیریم و آنهارا تحویل مقامات قضائی بدهیم. در کار فرهنگ بهداشت ببینید سپاهیان دانش و بهداشت چه کمکی به روستاهای ما کرده اند.

دکتر موسوی - این از اصول انقلاب است. کاردولت نیست. تمام مردم در آن سهیم هستند و همه به دنبال تزهای انقلاب هستیم و آن را تأیید می کنیم.

دکتر الموتی - صحیح است که جزوبرنامه انقلاب است ولی مجریان خوب هم می خواهد باید تشویق کنیم که آنها درکارها موفق شوند.

دریکی ازنشریات خواندم که در اثر اقداماتی بهای دارو در کشور ارزان شده است و از ٦ سال قبل قیمتها ١٤ درصد ارزانتر است.

فرهادپور - قیمت دارو در مبداء تنزل کرده است.

دکتر الموتی - خیر این طور نیست. مراقبت شده است که به قیمت ارزان به دست مصرف کننده برسد.

فرهادپور - پس این اضافه قیمتهارا کی می خورده؟

دکتر الموتی - بررسی کنید متوجه می شوید وقتی شخص را پیدا کردید اعلام جرم کنید. من خودم درتهران و سویس دارو خریدم درتهران ارزانتر بود.

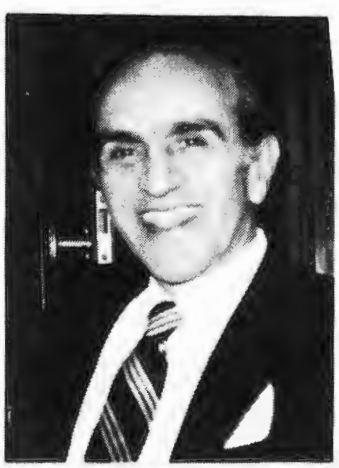
فرهادپور - این ارزانی به خاطر قیمت صادراتی ازکشور مبداء می باشد.

دکتر الموتی - صمیمانه بگویم مابابد اکثریت و اقلیت اقدام کنیم تا هرگونه فسادرا در جامعه از بین ببریم. درباره فساد پرده پوشی گناه است. امروز مملکت دارای شکل و صورتی است که کارها دارد به سرعت پیش می رود. مثل گذشته نیست که وکلا در مجلس به جان هم بیفتند و کتك کاری کنند بلکه با حرف و سخن و استدلال مطالب را می گویند. اشاره کلی به فساد را که آقای رامبد گفته اند درحالی که تأیید می کنم انتظار دارم اسامی مفسدین را هم اعلام کنند تا مفسدین واقعا تعقیب شوند.

رامبد - با حرف نمی شود مفسدین را تعقیب کرد.
دکتر الموتی - راههای عملی را نشان بدهید.

***

از این قبیل گفتگوها در مجلس زیاد بود که متأسفانه به علت در دسترس نبودن صورت مذاکرات مجلس نتوانستم آن هارا منتشر سازم. در سال ۵۷ که بحران عمومی در کشور شدت یافت مذاکرات مجلس خیلی تند شده بود که قسمت هائی از آن بعداً منتشر خواهد شد.





رامبد رهبر اقلیت مادرش دختر احتشام السلطنه دومین رئیس مجلس شورای ملی بود که نقش مهمی در تحکیم اساس حکومت پارلمانی در ایران داشت.

هویدا درمجلس گفت: رامبد سالهاست که به شمشیربازی بامن عادت کرده و من به این بازی در ده سال آینده نگاه می کنم.

ماجرای املاك شوقی افندی

ومطالبه ۱۱۰میلیون تومان مالیات

ازجمله کارهائی که در دولت هویدا و درزمان وزارت دارائی دکتر آموزگار انجام شد اقدام به وصول مالیات از (شوقی افندی) بود که مخصوصاً بهائی ها از هویدا که پدرش بهائی بوده منتظر کمك بودند که وقتی با این پرونده روبرو شدند به شدت از او گله مند گردیده و در نشریات خود نوشته اند (هویدا نه تنها به بهائی ها کمك نکرد بلکه اقدامات او از جمله وصول مالیات از ورثه شوقی افندی علیه بهائی ها بود).

از دکتر علائی جریان را پرسیدم که پاسخ آن را به تفصیل برایم نوشت و خلاصه اش چنین است:

طی یك قرن جامعه بهائی در ایران صاحب تعدادی اماکن تاریخی گردید که هیچگونه منافعی نداشت ولی هزینه هائی به آن تعلق می گرفت که از طرف بهائی ها پرداخت می شد.

بعد از تصویب قانون جدید ثبت املاك چون در قانون اساسی ایران ادیان رسمی محدود به (اسلام - مسیحیت - زرتشتی - کلیمی) شده بود جامعه بهائی از نظر ثبت املاك خود با مشکل روبرو گردید زیرا نتوانست املاك مزبور را به نام اماکن دینی به ثبت برساند و از مزایای مالیاتی برخوردار باشد به ناچار به نام (شوقی افندی) ثبت

گردید. ایشان در خارج از ایران متولد شده و تبعه ایران بوده و گذرنامه ایرانی داشته ولی هیچگاه به ایران سفر نکرده بود. در این هنگام جامعه بهائی برای تملك و اداره این املاك به فکر تشکیل شرکتی افتادند. قبل از تشکیل شرکت با فوت شوقی افندی در آبان ۱۳۳٦ وراث ایشان که از جریان آگاه بودند کتباً و رسماً اعتراف نمودند که به عنوان وارث سهمی از این املاك ندارند و وکالت نامه های لازم را برای ثبت انتقال املاك مزبور مبادله کردند. کلیه املاك در سال ۱۳۳٦ به مبلغ یك میلیون و پانصد هزار تومان به دکتر علیمحمد ورقا (امین جامعه بهائی) صلح شد. وقتی در سال ۱۳۳۷شرکت امنا تأسیس گردید او نیز املاك مزبور را به همان مبلغ به شرکت صلح نمود. شعاع الله علائی نماینده ورثه و شرکت امنا مراتب را رسماً به اطلاع اداره مالیات بر ارث رسانده و اظهارنامه لازم را تسلیم نمودند و یاد آور شدند که ارثی به کسی نرسیده که مشمول مالیات باشد. در تاریخ ۲٤ خرداد ۱۳٤٥ طبق رأی شماره ۳۷۸ کمیسیون مالیاتی شماره ٦ حل اختلاف مرکز نیز یکی از همین املاك (بیت حاجی کلانتر) به علت مسلوب المنفعه بودن از مالیات معاف شد.

ضمناً شرکت امنا متذکرشد قسمت عمده این املاك مخصوص کمك به یتیمان و هزینه قبرستان بوده و هم چنین ساختمان های اداری واماکن تاریخی می باشد که در سال ۱۳۳٤ چند ساختمان آن از قبیل حظیرة القدس تخریب گردید ولی بعداً به جامعه بهائی مسترد شد.

برداشت شرکت امنا بعد از گذشت سه سال از تاریخ تسلیم اظهار نامه این بود که چون اداره مالیات بر ارث در مدت قانونی پیش آگهی صادر نکرده بنا براین پرونده به علت مرور زمان مختومه است. ولی پرونده مزبور که به شماره ۲۲۸۹٤ تشکیل یافته بود نه تنها مختومه نگردید بلکه اداره مالیات به ارث به مامورین ـ وزارت دارائی در نقاط مختلف کشور دستور داد که این املاك را

ارزیابی کنند. بعد از گذشت ٦ سال در سال ١٣٤٢ برای قسمتی از این املاك براساس ارزیابی ها اقدام به صدور پیش آگهی شد و درسال ١٣٤٤ اجرائیه هم صادر گردید. این امرموجب اعتراض شرکت امنا و شعاع الله علائی نماینده ورثه گردید. در نتیجه پرونده به هیئت عالی حل اختلاف شماره ١٧ ارجاع گردید. هیئت مزبور در ٢٥ اسفند ٤٢ قراری صادر کرد که یك نفر ارزیاب قسم خورده از دارائی یا دادگستری اقدام به ارزیابی املاك کنند. در نتیجه فخرزاده هروی به این مأموریت فرستاده شد که حدود ٣٠ میلیون تومان املاك مزبور را تقویم کرد که کمیسیون شماره ٧ بر اساس این ارزیابی میزان مالیات را حدود ١٣ میلیون تومان تعیین نمود ولی اداره مالیات بر ارث از قبول رأی کمیسیون به علت کمی میزان مالیات تقاضای تجدید نظر کرد و شرکت امنا هم خواستار تجدید نظر شد و اعلام داشت که اولا املاك مزبور مسلوب المنفعه و موقوفه است ثانیاً اگر مالیات هم به آن تعلق گیرد مشمول مرور زمان شده است.

در نتیجه کمیسیون شماره یك در ٢٤ اردیبهشت ماه ١٣٤٩ قراری صادر کرد که املاك مزبور بر اساس قیمت منطقه ای سال ١٣٣٧ مجدداً ارزیابی شود. در همین هنگام پرونده به کمیسیونی تحت نظر (مرتضوی) نام ارجاع شد که رأی خود را در ٢٨ دی ماه ١٣٤٩ صادر نمود و با این طرز میزان مالیات از ١٣ میلیون تومان به ٢٨ میلیون تومان افزایش یافت.

بلافاصله اداره مالیات بر ارث متعرض دو فقره صلح انجام شده گردید. (صلح اول مربوط به واگذاری املاك از طریق ورثه به دکتر ورقا - صلح دوم از طرف دکتر ورقا به شرکت امنا) که هردو صلح در مقابل یك میلیون و پانصد هزارتومان انجام شده بود. زیرا هردو صلح (معوض) محسوب می شد و مشمول مالیات نمی گردید. اداره مالیات بر ارث عقیده داشت که هردو صلح را باید (محاباتی) یعنی بدون عوض محسوب نمود که هر یك جداگانه مشمول ٧٥ در

صد مالیات بر صلح می گردد. این نظر به کمیسیون بدوی حل اختلاف شماره ۱۰ ارجاع شد و کمیسیون نیزهر دوصلح رامحاباتی تشخیص داد و جمعاً ۸۲ میلیون تومان مالیات تعیین کرد ولی نماینده اتاق بازرگانی با این رأی مخالفت نمود و اعلام داشت که مبلغ مالیات نمی تواند زائد بر اصل ارزش ملك باشد.

با این طرز شرکت امنا باید برای املاکی که یك بار ۳۰ میلیون تومان و بار دیگر ٦۳ میلیون تومان ارزیابی شده بود ۲۸ میلیون تومان مالیات بر ارث و ۸۲ میلیون تومان مالیات بر صلح یعنی جمعاً ۱۱۰ میلیون تومان پرداخت کند.

شعاع الله علائی در تاریخ ۲۱ بهمن ۱۳٤۹ به نمایندگی ورثه به شورایعالی مالیاتی اعتراضات خودرا نوشت ولی شورایعالی مالیاتی رأی کمیسیون تجدید نظر شماره ۱۰ را قطعی اعلام داشت.

جامعه بهائی تا آخر سال ۱۳۵۱ متجاوز از ۱۱ میلیون تومان علی الحساب بابت مالیات بر ارث پرداخت کرد ولی اعتراض به مالیات بر دو فقره صلح پذیرفته شد و به کمیسیون شماره ۸ حل اختلاف ارجاع گردید. کمیسیون مزبور در تاریخ ۳/ ۷/ ۱۳۵۱رأی داد که (با توجه به محتویات پرونده و نظر فقاهتی امام جمعه تهران دایر بر این که اگر مال الصلح قابل توجه باشد صلح محاباتی نیست نتیجتاً صلح مزبور معوض تشخیص داده شده و چون برای اخذ مالیات از صلح معوض مجوز قانونی وجود ندارد لذا فسخ رأی بدوی مقرر می شود که از مودیان رفع تعرض گردد).

با این طرز دریافت مالیات ۸۲ میلیون تومانی صلح منتفی شد ولی شهرت دادند که کمیسیون تجدید نظر مالیاتی ۸۰ میلیون تومان به دولت ضرر زده و نماینده وزارت دارائی ازشغل خود برکنار و تسلیم دادگاه شد که رأی بر برائت او داده شد. ولی چون رأی کمیسیون تجدید نظردرابطال مالیات صلح قطعی بودهنگام تجدیدنظر در قوانین مالیاتی تبصره ای به مجلس پیشنهاد شد که به موجب آن وزارت دارائی رأی قطعی کمیسیون ۸ را ابطال نمود و با این طرز

قرار تقسیط پرداخت تمام مبلغ مالیات برارث و بهره متعلقه داده شد که تقریباً تاسال ۱۳۵۸ تصفیه گردید. بعد از انقلاب نیز تمام اموال شرکت امنا و املاك جامعه بهائی مصادره گردید و مهندس عبدالحسین تسلیمی مدیر عامل شرکت امنا و حدود دویست نفر از بهائیان مشهور اعدام شدند و تعدادی از بناهای تاریخی نیز ویران گردید.

***

محفل بهائیان آلمان درباره کسانی که در مقامات دولتی بوده و آنهارا بهائی می دانند در **نشریه ای** توضیح می دهد.

در تاریخ صدو اندی سال اخیر هر وقت شخصی مقام و منزلتی تحصیل کرد و شهرتی به دست آورد و مورد بغض قرار گرفت پاره ای از دشمنانش به عنوان بهائی نام اورا بر سر زبانها انداخته چنانچه قبل از انقلاب به منظور تحریك خلق و واژگون کردن نظام سابق شخصیت های سیاسی روز چون هویدا - روحانی وثابتی و امثالهم را بهائی معرفی کرده اند. پس از انقلاب هم برای مشروع جلوه دادن اعمال خشونت همان تهمت های سابق را جاری ساختند.

شواهد و مدارك موجود مبین آن است که اولاً آنائی که تحت محاکمه قرار گرفتند مذهب خود را شیعه اثنی عشری ذکر کرده اند و حال آن که اگر بهائی بودند به علت حرمت کتمان عقیده ملزم به اظهار صریح معتقدات دینی خود بودند. ثانیاً دیانت بهائی ارثی نیست و اگر کسی پدر یا جدش بهائی باشد تا خود رسماً نپذیرد و به اعمال آن تعهد نسپارد بهائی شناخته نمی شود. ثالثاً همچنان که قانون اساسی سابق ایران انتصاب غیر مسلم را به سمت وزارت منع کرده در بهائیت نیز به فرد بهائی اجازه داده نشده که مناصبی چون وزارت - سفارت - وکالت مجلسین شوری و سنارا بپذیرد و در موارد بسیار نادر که فردی به اجبار و به دستور شاه وقت ملزم به قبول وزارت گردید (در مورد سپهبد صنیعی)چنین شد و آن شخص از جامعه بهائیت طرد گردید.

مسلم است که در مورد هویدا و روحانی و ثابتی چنین نشده است.

امیر عباس هویدا در یك خانواده بهائی نشو و نما کرده و جدش آقا محمد رضا قناد مردی مومن به آئین بهائی بود و حتی ملازمت پیشوای روحانی امر بهائی را داشت. از این رو مدفنش در قبرستان عکا است. ازجمله پسرانش یکی میرزاحبیب الله عین الملك بود که در سنین جوانی مباشر خدماتی بود ولی بعداً مأمور وزارت خارجه شد ولی چون دست از سیاست نکشید از جامعه اهل بهاء مردود شد. ازدواج و تربیت فرزندان او هم به صورتی بوده که نمی توان عنوان بهائی به آنها داد.

امیرعباس هویدا در دوران صدارت خود از تفویض خدمات دولتی به افراد معروف بهائیت خودداری داشت و حتی در دوران صدارت او از استخدام جوانان بهائی در مراتب پائین خدمات دولتی ممانعت می شد. او به زیارت خانه خدا رفت و با روحانیون نشست و برخاست داشت. در زمان ریاست وزرائی او جمشید آموزگار وزیر دارائی اش سنگین ترین مالیات بر املاك را به عنوان مالیات بر ارث از اماکن تاریخی و موقوفات بهائی گرفت که به نام شوقی ربانی ثبت شده بود. هیچ حمایتی در دوره ۱۳ ساله نخست وزیری او نسبت به اهل بهاء مشاهده نشد.

مهندس منصور روحانی هم با این که پدرش میرزا علی محمد خیاط بهائی بود اما مادر منصور روحانی (شکیبه خانم راغب) مسلمان بود که بعد از ولادت منصور به علت منع تعدد زوجات در بهائیت طلاق میان پدر و مادر نامبرده واقع شد. منصور در دامان یك خانواده مسلمان تربیت یافت و از آئین بهائیت تبری جسته است. منصور روحانی همه جا در اوراق استخدامی خود را مسلمان اعلام داشته و در دوران انقلاب نیز طی اعلانی در جراید بیزاری خود را از آئین بهائی قید کرده است. منصور روحانی از جوانی در فعالیت های حزبی و سیاسی شرکت داشت و از این بابت هم در

جامعه بهائیت راهی نداشته است. در سال ۱۳۳۳ که پدر روحانی فوت شد منصور برای پدرش ختم اسلامی گذاشت.

پرویز ثابتی نیز به یك خانواده بهائی تعلق داشته و در کودکی به کلاس های درس اخلاقی بهائی رفته اما چون این خانواده مدتی مشمول طرد اداری قرار گرفت و از جامعه بهائی به دور افتاد هیچیك از پسران او (رئیس یکی از شاخه های دانشکده پزشکی - رئیس سازمان گسترش - قائم مقام ساواك) از تربیت بهائی برخوردار نشدند و بعد از بلوغ هم در دفاتر بهائیت ثبت نام نکردند و در اوراق دولتی هم خود را مسلمان اعلام نموده اند. پرویز ثابتی برای این که جدائی خود را از بهائیت ثابت کند از ایراد فشار به جامعه بهائی خودداری ننموده است که نمونه ای از آن چنین است:

نامه پرویز ثابتی درباره بهائی ها به وزیر دربار

بازگشت به ۱۲/۱٤٤۸۰

همانطوری که اوامر مطاع مبارك ملوکانه در زمینه تشکیل مرکزی برای بهائیان شرفصدور یافته تأسیس این گونه مراکز برای بهائیان در شهر مقدس مشهد به مصلحت نمی باشد. ضمناً فعالیت افراد انجمن تبلیغات اسلامی (ضدبهائی) در حد معقول تا جائی که در گیری بین بهائیان و مسلمانان به وجود نیاورد مجاز می باشد.

از طرف مدیر اداره سوم - ثابتی

در نشریه شماره ۲ محفل روحانی در باره پرویز ثابتی چنین نوشته شده است:

پرویز ثابتی در حالی که ۱۲ سال بیشتر نداشته در سنگسر جزء موالید بهائی معرفی شده و مشخصات او در دفتر شماره ٤۸۳ محلی و شماره ٦٦٤۸۳ درج شده تا هرگاه به سن بلوغ رسید مصمم به تسجیل اسم خود در دفاتر احصائیه امری گردد لیکن صاحب ورقه در هیچ تاریخ به تسجیل اسم خود نشده و اکیداً ابلاغ می شود که

شخصی به این اسم و رسم هیچگاه بهائی نبوده و جداً تکذیب می شود. ضمناً اشعار می دارد که پدر او مدتها قبل طرد گردیده است.

***

شوقی افندی یا شوقی ربانی نوه ارشد (عباس افندی) معروف به (عبدالبهاء) می باشد که در سال ۱۳۰۰ شمسی رهبری جامعه بهائیت را عهده دار گردید. عباس افندی که در ایران متولد شده بود اغلب گفتارهایش به فارسی بود. پدرش میرزا حسینعلی نوری معروف به (بهاءالله) نیز در قریه نور مازندران متولد گردید که در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه به بغداد و سپس به استانبول و (ادرنه) تبعید شد و سر انجام در عکا اقامت یافت و در همانجا در گذشت و مدفون گردید. او موسس بهائیت بود. برادرش (صبح ازل) رهبر فرقه ازلی است که در قبرس می زیسته و دو برادر رقیب یکدیگر بودند.

بهائیت با ادعاهای سید علیمحمد شیرازی آغاز گردید.

در کتاب (آئین بهائی) در این باره چنین نوشته شده است:

سید علی محمد شیرازی از سادات حسینی شیراز است. هنگام طفولیت پدر خود را که تاجر بود از دست داد که نزد دائی اش به سر برد. بعداً در بوشهر به تجارت پرداخت . در ۲۳ سالگی به کربلا و نجف رفت. در ۲۵ سالگی به ملاحسین بشرویه از علمای شیخیه اظهار بابیت نمود و گفت من طلیعه شخص دیگری هستم. بعداً به سفر حج رفت. در مراجعت به شیراز دستگیر و بعداً به اصفهان اعزام گردید. به دستور محمد شاه قاجار او را به ماکو در آذربایجان برده در قلعه چهریق زندانی کردند. سپس به تبریز آورده همراه میرزا محمد علی زنوزی اعدام کردند.

طرفدارانش پیکر او را ربوده پنجاه سال مخفی نگه داشته سرانجام به حیفا رسانیده درآنجا دفن کردند.

***

مهدی بامداد می نویسد: میرزا عباس نوری معروف به

(میرزا بزرگ وزیر) پسر رضاقلی بیگ تاکری از طایفه خواجه (خواجوی ها و خواجه نوری ها از آن طایفه هستند) پدر میرزا حسینعلی (بهاءالله) پیشوای بهائیان و میرزا یحیی صبح ازل پیشوای ازلیان دارای خط بسیارخوبی بود. قطعاتی ازخط میر عماد را به دست آورده و از روی آن تمرین کرد و از اساتید خوشخط زمان خود شد. روزی یکی از مرقعات میر عماد را فتحعلی شاه می بیند و می گوید کسی هست که به این خوبی حط نستعلیق را بنویسد؟ به او می گویند میرزا عباس نوری. خط میرعماد را به او دادند پس از چند روزی روی کاغذی نوشت و با تذهیب عالی به فتحعلی شاه داد. به قدری مورد تحسین فتحعلیشاه قرار گرفت که او را (میرزا بزرگ) ملقب ساخت و تن پوش شاه به او داده شد. به دنبال آن شاه اهالی تاکر (نور) را از مالیات معاف ساخت. چون به جای پسر دوازدهم فتحعلیشاه وزیر شد اورا (میرزا بزرگ وزیر) نامیده اند.

او به زندگی مجلل علاقه داشت به همین جهت درباریان به او حسد ورزیدند وبه تدریج مشاغل او را گرفتند و اموالش را مصادره کردند و کاخ زیبایش در تاکر دچار سیل شد. در اواخر عمر به نجف رفت و همانجا فوت کرد. جنازه اش را در وادی السلام به خاك سپردند. میرزا عباس ٦ زن و ٥ دختر و ٩ پسر داشت که دو فرزندش پیشوای بهائیان شده اند که از مادر جدا هستند.

عباس افندی که در بین بهائیان به (عبدالبهاء) شهرت دارد پسر میرزا حسینعلی نوری معروف به (بهاءالله) می باشد. او در تهران در محله عربها متولد شد. وقتی بهاءالله در گذشت در باب جانشینی او بین سه پسرش نزاع در گرفت ولی سرانجام عباس افندی موفق گردید. به همین جهت اتباع عباس افندی خود را (ثابتین) و اتباع سه برادر دیگر را (ناقضین) می خوانند. عباس افندی که به اتفاق پدرش از (ادرنه) به عکا تبعید شده بود از تحت نظر بودن آسوده گردید و به چند کشور خارجی از جمله آمریکا سفر نمود و (حیفا) را به جای (عکا) مقر نهائی خود قرار داد. در سال ١٩١٨

از طرف دولت انگلستان لقب (سر) به او داده شد. سرانجام در سن ۸۰ سالگی در حیفا در گذشت و در جبل کرمل بالای حیفا و جنب مقبره سیدعلیمحمد باب مدفون شد و شوقی ربانی نوه دختری اش پسر میرزاهادی (افنان) که از تحصیل کرده های اکسفورد بود به پیشوائی بهائیان برگزیده شد. پس از ۳۷ سال رهبری جامعه بهائیت، درلندن در گذشت و فرزندی هم نداشت. مدفن او در لندن قرار دارد.

ادیب الممالك می نویسد: میرزایحیی صبح ازل رئیس فرقه ازلیه پسر میرزا عباس نوری معروف به میرزا بزرگ می باشد که در تهران تولد یافته و برادر میرزاحسینعلی (بهاءالله) می باشد.

پس ازسوء قصد به ناصرالدین شاه در نیاوران که عامل اصلی آن را فرقه باب می دانستند میرزا یحیی همراه برادر بزرگش میرزا حسینعلی به بغداد تبعید شدند.پس از ۱۱ سال اقامت دربغداد دولت عثمانی هر دو برادر را به اسلانبول بردکه چهارماه به (ادرنه) فرستاده شدند. پس از ۵ سال اقامت در آنجا به علت اختلاف میان دو برادر صبح ازل به جزیره قبرس به شهر (ماغوسا) فرستاده شد که پس از ٤٥ سال اقامت در آنجا در سن ٨٤ سالگی در گذشت.

***

عبدالبهاء در پاریس خطاب به عده ای از ایرانی ها چنین گفته است:

رهبران مذهب بهائی همه ایرانی هستند. من نیزایرانی هستم. با این که ٦٠ سال است از ایران خارج شده ام هنوز راضی نیستم که عادات جزئیه ایرانی ترك شود. بهائیها ایران را می پرستند.

***

درباره اقلیت های مذهبی در ایران : زردتشتی ها - کلیمی ها - مسیحی ها - آسوری ها - بهائی ها - اسماعلیه مطالب زیادی تهیه و تنظیم و گردآوری شده است. اگر عمری باقی بود و فرصتی به دست آمد انتشار خواهد یافت.



(بحرین) وسه جزیره خلیج فارس

ازجمله کارهائی که در دولت هویدا انجام شد، تعیین تکلیف مجمع الجزایر بحرین ـ تنب بزرگ - تنب کوچك - ابوموسی بود.

مجمع الجزایر بحرین در طول تاریخ به ایران تعلق داشته و ازقدیم الایام محل صید مروارید بوده است.

دراوایل قرن سوم میلادی اردشیر پادشاه ایران با تصرف جزایر خلیج فارس پسر خود شاپور اول را که ولیعهد بود حکمران بحرین نمود. این منطقه تاظهور اسلام در تصرف ایران بود و در حاکمیت کشور ما قرار داشته است. ولی گاهی این حاکمیت به خطر می

افتاد. در زمان نادرشاه افشار بار دیگر حاکمیت ایران بر بحرین مستقر گردید و تا زمان ناصرالدین شاه ادامه داشت ولی به تدریج انگلیسها در صدد برآمدند به جزایر خلیج فارس از جمله بحرین دست درازی کنند. درسال ۱۸۲۰ دولت انگلیس به عنوان مبارزه بادزدان دریائی و حفظ امنیت خلیج فارس مداخلاتی در مورد بحرین می کرد ، به تدریج شیوخ جزایر منطقه را به قرارداد ۱۸۲۰ ملحق ساخت. در سال ۱۸٤۷ انگلیس ها رسماً مجمع الجزایر بحرین را تحت الحمایه خود قرار دادند و چون دولت ایران قدرتی نداشت نتوانست مانع این اقدام شود ولی همیشه مجمع الجزایر بحرین را متعلق به خود می دانست وهرگاه قدرتی می یافت دراین فکر بود تا شاید بتواند آن را به تصرف وحاکمیت خود در بیاورد.

مطلعین می گویند چند بار رضاشاه و محمد رضاشاه به این فکر افتادند ولی به علت پیش بینی مشکلاتی ازآن صرفنظر نمودند. یکبار در سال ۱۹۲۷ به دستور رضاشاه موضوع بحرین در سازمان ملل مطرح گردید ولی نفوذ انگلستان مانع گردید. وقتی سپهبد رزم آرا در راس ستاد ارتش قرار داشت مطالعاتی صورت گرفت که اقدام به اشغال بحرین شود ولی چون انگلیسها نیروی دریائی خود را به بحرین انتقال داده بودند این کار امکان پذیر به نظر نرسید. به هرحال همیشه بین ایران و انگلیس بر سر مجمع الجزایر بحرین و جزایر (سیری - تنب بزرگ - تنب کوچك - ابوموسی) اختلاف وجود داشت و مکاتبات زیادی هم بین ایران و انگلستان در این باره شد و هیچگاه ایران ازحاکمیت خود منصرف نشد. در سال ۱۸۷۷ ایران توانست جزیره سیری را اشغال کند ولی قدرت تصرف و اشغال سایر مناطق مزبور را نداشت.

در نشریات تاریخی درباره وضع جزایر چنین نوشته شده است:

نادرشاه پس از فتح بحرین (سال ۱۱٤۹ هجری برابر با ۱۷۳٦ میلادی) شیخ ناصرخان را حاکم بحرین نمود که از اعراب مقیم ایران بوده و تابعیت ایران راداشت.

شاهان قاجار خیلی توجه به وضع جزایر نداشتند. امام مسقط در سال ۱۲۰۹ هجری در مقابل پرداخت سالی ٦ هزار تومان اجازه حاکمیت بر بندر عباس و قشم و هرمز را به دست آورد. مدت ۷۵ سال بود. بعداً هم با دوبرابر شدن اجاره بها ۲۰ سال دیگر تمدید گردید. در تقسیمات کشوری آن زمان جزایر قشم و هرمز از منضمات بندر عباس و جزایر تنب بزرگ و تنب کوچك و ابو موسی از توابع بندر لنگه بود. در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه سرتیپ احمد خان کبابی حکمران بندر عباس شد. در آن وقت حاکمیت ایران برجزایر مزبور مسلم بود.

پس از این که شیوخ شارجه و رأس الخیمه تحت الحمایه بریتانیا قرار گرفتند مشاوران انگلیسی شیوخ آنهارا وادار کردند تا به جزایر تنب بزرگ و تنب کوچك و ابوموسی دست درازی کنند. در زمان مظفرالدین شاه سرپرسی کاکس نماینده بریتانیا در خلیج فارس قصد تسلط برجزایر را داشت ولی بلژیکیها که در گمرك ایران خدمت می کردند مانع تسلط آنها شده حتی مدیرکل گمرك در جنوب (مسیو دامبرن) دستور داد پرچم شارجه را که انگلیسها در ابوموسی برافراشته بودند پائین بکشند و پرچم شیروخورشید ایران را بالابرند ولی به هرصورت انگلیسها با مداخلات خود و تسلط بر منطقه و ضعف حکومت ایران بر جزایر مسلط شدند.

در اوایل سلطنت رضا شاه به دستور او تیمورتاش وزیر دربار مأمور مذاکره با انگلیسها شد ولی آنها صریحاً پیغام دادند که جزایر مزبور به شیخ نشین ها تعلق دارد و دستور دارند که با قوای مسلح خود مانع استقرار نیروهای ایرانی در جزایر مزبور شوند.

تیمورتاش صریحاً به انگلیسها گفته بود که جزایر مزبور جزء لاینفك ایران می باشد و به زور انگلیسها اشغال شده که حتی قرار شد کار به حکمیت ارجاع گردد ولی مدتی بعد دنباله مذاکرات متوقف گردید.

در نشریات مختلف در باره بحرین چنین نوشته شده است:

بحرین در دوران هخامنشیان به تصرف ایران درآمد این وضع تا پایان حکومت ساسانیان ادامه یافت. مدتی از تصرف ایران خارج شد. ولی دردوره سلجوقیان بار دیگر ایران بر بحرین مسلط شد. وقتی نادرشاه افشار حاکمیت ایران بر بحرین را اعلام داشت یکی ازشیوخ آنجا به نام (آل ناصر آل مذکور) را به حاکمیت بحرین گماشت ولی در دوران سلطنت کریم خان زند اعراب قبیله (عتوب) بر بحرین مسلط شدند ولی آغامحمدخان قاجار بحرین را تصرف کرد.

درسال ۱۷۹۸ دولت بریتانیا قراردادی با (سیدسلطان) حاکم بحرین امضا کرد. ولی در سال ۱۸۱۹ سروان بروس انگلیسی قراردادی با فرمانفرما والی فارس امضا نمود که حافظ امنیت خلیج فارس از جمله بحرین باشد و با این طرز نیروی دریائی انگلیس وارد خلیج فارس شد و قراردادهائی با شیوخ عرب امضا نمود.

در ۳۱ مه سال ۱۸۶۱ قراردادی میان (شیخ محمدبن خلیفه) که خودرا شیخ بحرین می دانست با (فلیکس جونز) نماینده سیاسی انگلستان به امضا رسید که به موجب آن مجمع الجزایر بحرین رسماً تحت الحمایه انگلستان شد.

معین الملك وزیر مختار ایران در لندن به این اقدام دولت انگلستان اعتراض کرد. لردکلاندرون وزیر خارجه وقت انگلستان پاسخ داد که هدف از این اقدام برقراری نظم و امنیت در منطقه خلیج فارس می باشد و اگر دولت ایران مسئولیت این کار را به عهده بگیرد دولت انگلستان خودرا کنار خواهد کشید. ضمناً وزیر خارجه انگلستان تأکید کرد که انجام هرگونه اقدام نظامی بریتانیا در بحرین با موافقت دولت ایران خواهد بود.

در سال ۱۹۰۶ دولت انگلستان با امضای قراردادی با امیر بحرین رسماً آنجارا تحت قیمومیت خود درآورد که مورد اعتراض شدید دولت ایران قرار گرفت.

در ۲۰ ماه مه سال ۱۹۲۷ بین دولت انگلستان و دولت حجاز

عهدنامه ای به امضا رسید که در ماده ٦ آن ذکر شده بود که (اعلیحضرت پادشاه حجاز و نجد و ملحقات آن متعهد می شود که مناسبات دوستانه و صلح طلبانه خود با سرزمین کویت و بحرین و با شیوخ قطر و ساحل عمان را که دارای مناسبات قراردادی خصوصاً با انگلستان هستند حفظ نماید.)

دولت ایران یادداشت اعتراض آمیزی به سفارت انگلستان در ایران داد که قسمتی از آن چنین است:

نظر به این که مالکیت ایران نسبت به بحرین همیشه مسلم و محرز بوده و اولیای دولت انگلیس هم در موارد مکرر این حق غیرقابل تردید را تصدیق کرده اند ماده مزبور به تمامیت ارضی ایران لطمه و خلل وارد آورده به این جهت دولت ایران لازم دانست مراتب را به سفارت انگلیس در تهران تذکر داده و رفع آن را تقاضا نماید.

چون به موجب ماده ۱۰ اساسنامه جامعه ملل کلیه دول عضو جامعه عهده دارحفظ تمامیت ارضی یکدیگر می باشند رونوشت نامه مزبور برای اطلاع جامعه ملل ارسال گردید.

پیترآوری استاد تاریخ دانشگاه کمبریج در کتاب (تاریخ معاصر ایران) می نویسید:

درسال ۱۳۰٦ دولت ایران ادعای مالکیت خودرا بر بحرین تجدید کرد. از سوی ایران ادعای مالکیت بر بحرین سست بود. در سالهای ۲۷ و۱۹۲٦ ایران چند بار موضوع مالکیت خودرا در بحرین در جامعه ملل عنوان کرد. علت تجدید شکایت ایران به خاطر (قرارداد جدید بین انگلستان و امیر حجاز) بود که طبق این قرارداد ابن سعود پذیرفته بود که بحرین تحت الحمایه بریتانیامی باشد.

در سالهای ۱۹۳۰ و ۱۹۳٤ هنگامی که شیخ بحرین اقدام به اعطای امتیاز استخراج نفت به شرکتهای انگلیسی و آمریکائی کرد دولت ایران اعتراض خود را تجدید نمود. جزایر بحرین همواره دارای

سکنه زیادی از بازرگانان فارسی زبان بوده است. اخیراً نیز گروهی ازایرانیان تنگدست به این سرزمین نفت خیز مهاجرت کرده اند.

قیمومیت بریتانیا بر بحرین بر اثر قرارداد ۱۹۰۶ به وجود آمد که با شیخ بحرین بسته شد. هدف از این قرارداد این بود که نیروی دریائی انگلستان از دزدی دریائی جلوگیری کرده و صلح و امنیت را در منطقه خلیج فارس برقرار سازد تا همه کشورهای منطقه از مزایای آن بهره مند شوند.

کشف منابع نفتی در بحرین در سال های بعد توسط شرکتهای (استاندارد اویل کالیفرنیا) و (تگزاس اویل) صورت گرفت. این اقدام باید موجب رنجش ایران شود در حالی که در این مورد نیز مانند سایر موارد فقط بریتانیا بود که مورد سرزنش قرار می گرفت. در اسفندماه سال ۱۳۲۷ مجلس شورای ملی ایران از دولت خواست که درباره حاکمیت ایران بر بحرین اقدام کند. در اول شهریور ماه ۱۳۲۸ وزیرخارجه ایران اظهار داشت که تمام قراردادهائی که بین بحرین و سایر ممالك منعقد گردیده بی اعتبار می باشد و دولت ایران به سازمان ملل شکایت کرد. اما تحولات در سیاست خارجی ایران ازلحاظ عضویت در پیمان سنتو موجب گردید که دولت ایران موضوع مالکیت بر بحرین را مسکوت بگذارد. اعتراض ایران به قیمومیت بریتانیا بر بحرین فقط جنبه نمایشی دارد و زمانی عنوان می شود که محمد رضاشاه می خواهد انتقادات مخالفانش را که می خواهند بگویند او دست نشانده غرب مخصوصاً انگلستان می باشد بی اثر سازد. البته طرح مسئله بحرین در مواقعی که روابط ایران و انگلستان حسنه است صورت نمی گیرد.

***

در سالهای پس از شهریور ۲۰ گاهگاهی در مجلس صحبت از بازگرداندن بحرین به ایران بود. عباس اسکندری که در دوره چهاردهم از همدان وکیل شده و مدیر روزنامه سیاست بود و بابرنامه

هردولتی مخالفت می کرد از دولت ها می خواست که دو مورد را در برنامه خود قرار دهند (استیفای حقوق ملت ایران در نفت جنوب و ملی کردن صنعت نفت ایران و استرداد بحرین و استقرار حاکمیت ایران بر آن)

دولتی ها نیز اشاره به مکاتبات خود با دولت انگلستان می کردند که مرتباً یاد آور می شدند که بحرین متعلق به ایران است. عباس اسکندری بعضی از دولت هارا به خاطر اینکه درباره استقرار حاکمیت ایران بربحرین تعلل کرده اند استیضاح می کرد که سرانجام این استیضاح با سکوت روبرو می شد.

عباس اسکندری در تاریخ اول شهریور ۱۳۲۷ طی اعلامیه ای چنین اعلام داشت:

هر کس برای اولین بار پرچم سه رنگ ایران را در سرزمین بحرین به اهتزاز در آورد از مال شخصی خود مبلغ ۵ میلیون ریال به او یا ورثه اش خواهد داد مخصوصاً به گروهی که در بحرین دور هم جمع شده خواستار حاکمیت ایران بودند بیش از دیگران این وعده را داده بود. ولی هیچگاه چنین کاری درآن سرزمین صورت نگرفت.

در زمان نخست وزیری دکتراقبال هنگامی که لایحه تقسیمات کشوری مطرح بود دولت ایران رسماً (بحرین) را جزو استان چهاردهم اعلام کرد. چون تا این تاریخ ایران دارای ۱۳ استان بود و این کار تولید سرو صدای زیادی کرد. با این طرز ایران می خواست نشان دهد که از حاکمیت بر بحرین صرفنظر نکرده است ولی عملاً هیچ کاری صورت نمی گرفت.

***

بعداز جنگ دوم جهانی که خیلی ازممالك به استقلال رسیدند مردم بحرین و دولت های عربی هم در صدد برآمدند که بحرین را مستقل سازند. ایران به شدت ازحق حاکمیت خود دفاع می کرد. حتی کراراً در مجلس شورای ملی ایران گفته می شد که چرا تکلیف بحرین را روشن نمی کنند و چرا با قدرت نظامی به اشغال آن نمی

پردازند؟ پافشاری ایران در حاکمیت بحرین موجب شده بود که یکی از مسائل مورد اختلاف ایران و ممالك عربی مسئله بحرین باشد. در هر مجمعی که اعراب و مسلمانان شرکت می کردند در صورتی که نماینده بحرین به عنوان یك کشور مستقل شرکت می داشت ایران اعتراض نموده و از جلسه خارج می شد. هر کشوری که شیخ عیسی حاکم بحرین را دعوت می کرد ایران اعتراض می نمود در حالی که انگلیس ها به شدت از بحرین دفاع می کردند. از طرفی ساکنین بحرین به تدریج تابعیت ایرانی خودرا فراموش کرده و زبان فارسی را تا حدودی ازیاد برده به تدریج بحرین به صورت یك منطقه عرب نشین در آمده بود که روابطش با اعراب خیلی زیادتر ازایران بود. ایران به هیچ صورتی نمی توانست به بحرین لشگر کشی کند و آن را به تصرف در آورد. وقتی هم عبدالناصر (خلیج فارس) را (خلیج عربی) نامید دیگر (قوزبالای قوز) شد و بین ایران و اعراب علاوه بر مشکلات بحرین و جزایر خلیج فارس نام (خلیج عربی) هم مشکلی شده بود که بعضی ازممالك غربی برای این که هم اعراب را داشته باشند و هم با اعتراض ایران روبرو نباشند هرگاه به اسم (خلیج فارس) می رسیدند تمام سوابق تاریخی را فراموش کرده و فقط آن را (خلیج) می نامیدند.

وقتی ایران از نظر بین المللی موقعیت ممتازی یافت و سعی داشت اختلافات مرزی خود را با همسایگان حل کند چنان که با اکثر همسایگان با انعقاد قراردادهائی حل کرد به فکر افتاد که بالاخره تکلیف بحرین و جزایر را هم روشن کند. از مذاکرات پشت پرده هیچ نوع خبری انتشار نیافت. ولی مطلعین می گفتند شاه با انگلیسها به این صورت حل کرده بود که در مجمع الجزایر بحرین که آن طرف خلیج فارس قرار دارد و اکثر ساکنین آن هم به هیچوجه علاقه ای ندارند که به ایران ملحق شوند وسیله سازمان ملل سرنوشت مردم آن و استقلال و یاالحاق به ایران به رفراندم گزارده شود و هرگونه نتیجه ای به دست آمد وسیله سازمان ملل اعلام

گردد. در مقابل انگلستان نیز با تخلیه نیروی نظامی خود از منطقه خلیج فارس موجباتی فراهم کند که ایران بتواند به سرعت جزایر (تنب بزرگ - تنب کوچك - ابوموسی) را تصرف کند و حاکمیت خود را اعلام دارد و چون تقریباً جزایر مزبور خالی از سکنه می باشد مشکلاتی با ساکنین آن نخواهد داشت. به دنبال این شایعات بود که می گفتند مقامات سازمان ملل و خیراندیشان بین المللی به شاه ایران یادآور شده بودند که جنگ جهانی دوم خیلی از سرحدات را عوض کرده است. خیلی از ممالك برای جلوگیری ازبحران از بعضی حقوق خود صرفنظر کرده اند نمونه آن اروپای فعلی و اروپای قبل از جنگ است. آنها می گفتند ایران نه می تواند بحرین را اشغال کند زیرا هم اعراب و هم انگلیس ها مخالف هستند و نه می تواند آن را به این صورت بلاتکلیف نگه دارد بنابراین راه حل منطقی ارجاع امر به سازمان ملل است. در نتیجه می بینیم شاه در دی ماه ۱۳۴۷ درمصاحبه مطبوعاتی در دهلی چنین گفت:

گرفتن و حفظ کردن سرزمینی که مردم آن با شما ضدیت داشته باشند چه فایده ای دارد؟ چون این عمل اشغال محسوب می شود. برای نجات بحرین هرگز به زور متوسل نخواهیم شد.

این مصاحبه نشان می داد که شاه با (همه پرسی) در باره بحرین موافقت کرده و از همان وقت می شد نتیجه این تمایل مردم بحرین را پیش بینی کرد که خواهان استقلال هستند و دیگر به ایران ملحق نخواهند شد.

لایحه مربوط به بحرین

با توجه به اخبار منتشره درباره اقدامات مربوط به امنیت منطقه خلیج فارس، امیرعباس هویدا نخست وزیر لایحه مربوط به بحرین را به مجلس تقدیم داشت که متن آن چنین است:

ساحت مقدس مجلس شورای ملی

به طوری که نمایندگان محترم به خاطر دارند در جلسه مورخه

۹ فروردین ۴۹ آقای وزیرخارجه گزارش اقدامات دولت را در مورد بحرین به استحضار مجلس ن رساندند. در گزارش مزبور اشعار شده بود که دولت شاهشاهی ایران از دبیر کل سازمان ملل تقاضا کرده است که مساعی جمیله خود را برای کسب تمایلات واقعی مردم بحرین نسبت به سرنوشت خود به هر نحوی که مقتضی بداند اعمال نماید و هرگاه نتیجه تحقیقات دبیرکل سازمان ملل به تأیید شورای امنیت برسد دولت ایران نیز مفاد آن را محترم خواهد شمرد. اینك به طوری که نمایندگان محترم استحضار دارند نماینده اعزامی به بحرین گزارش خودرا تسلیم دبیر کل نموده و این گزارش در جلسه مورخ ۳۱ اردیبهشت ۱۳۴۹ (۱۱ ماه مه ۱۹۷۰) از طرف شورای امنیت طی قطعنامه ای به شرح زیر تأیید شده است:

با توجه به نامه مورخ ۲۸ مارس دبیرکل سازمان ملل متحد به شورای امنیت و با توجه به نظرات نمایندگان ایران و انگلیس که ضمن نامه های آنها در ۹ مارس و ۲۰ مارس ۱۹۷۰ به ترتیب به دبیرکل سازمان ملل تسلیم شده است گزارش نماینده شخص اوتانت که ضمن یادداشت دبیرکل در تاریخ ۳۰ آوریل ۱۹۷۰ بین اعضاء شورای امنیت توزیع شده است تأیید می شود. از نتیجه گیری و استنباطات گزارش به خصوص این که اکثریت قاطع مردم بحرین آرزومند استقلال و تعیین سرنوشت خود در کمال آزادی هستند ومی خواهند به عنوان یك دولت خود مختار در باره آینده روابط خود با دولت های دیگر تصمیم بگیرند، استقبال می شود.

اینك با توجه به این که گزارش نماینده دبیرکل درباره تمایلات مردم بحرین به اتفاق آراء مورد تأیید شورای امنیت سازمان ملل قرار گرفته است دولت نیز پیرو گزارش مورخ ۹ فروردین ۱۳۴۹ نتیجه اقدامات مزبور و قطعنامه شورای امنیت را جهت تأیید به استحضار مجلس محترم شورایملی می رساند.

نخست وزیر ـ امیرعباس هویدا

قائم مقام وزیرخارجه - عباس خلعت بری

هنگام طرح مسئله بحرین در مجلس شورای ملی فراکسیون پارلمانی حزب (پان ایرانیست) که ۵ نماینده در مجلس داشت دولت را استیضاح کرد. پان ایرانیستها که خواهان تجدید عظمت ایران باستان بوده و کراراً اشاره کرده اند که ۱۷ شهر قفقاز و جزایر خلیج فارس و مناطقی که در طول تاریخ به ایران تعلق داشته باید به ایران باز گردد به همین جهت به شدت از اقدام دولت انتقاد نموده و به انصراف دولت ایران از حقوق حاکمیت خود بربحرین اعتراض کردند. به همین جهت به لایحه دولت از ۵ نفرآنها چهار نفر رأی مخالف دادند. در این جریان دکتر فضل الله صدر از حزب پان ایرانیست جدا شد و به دنبال آنهم اقدام به تأسیس حزب (ایرانیان) نمود که خود دبیرکل آن بود.

هنگام طرح مسئله بحرین در مجلس، وقتی پزشکپور با تندی و عصبانیت صحبت می کرد هویدا ساکت بود. هنگامی که دکتر عاملی به صحبت پرداخت و خیلی معقول و مستدل بیانات خود را ایراد می نمود هویدا به کلیه نکات نطق پزشکپور و عاملی پاسخ داد و گفت مطالبی را که دکتر عاملی گفت سنجیده بود و از هر جهت احساسات میهنی ایشان قابل تقدیر می باشد ولی گفته های او با رهبر پان ایرانیستها تفاوت فراوان داشت وباید به پزشکپور شعر معروف را یادآور شوم که می گوید (این آخرین ترانه من است). در حقیقت هویدا غیر مستقیم خواست بگوید این آخرین نطق پزشکپور درمجلس است که در انتخابات آینده شانس ندارد و همین طور هم شد. چهار نماینده پان ایرانیست که در موضوع بحرین دولت را استیضاح کرده بودند انتخاب نشدند ولی درانتخابات دوره رستاخیز دکتر عاملی و پزشکپور و چند تن دیگر از پان ایرانیستها انتخاب گردیدند.

* * *

دکتر صدر در لندن به نویسنده کتاب گفت وقتی موضوع بحرین پیش آمد از طرف فراکسیون پارلمانی حزب پان ایرانیست ورقه استیضاحی به مجلس تقدیم شد. جهانگیر سرتیپ پور از

وکلای متفکر مجلس به من گفت استیضاح کار صحیحی نیست زیرا منجر به رأی خواهد شد و با این طرز کار بحرین کلیه تشریفات قانونی خودرا طی می کند و هیچگاه جای ایراد نیست خوب بود موضوع را به صورت سئوال تبدیل کنید که در این باره در مجلس رأی گرفته نمی شود. به همین جهت من هم به پزشکپور گفتم خوب است موضوع استیضاح را به سئوال تغییر دهیم که مورد ایراد نباشیم. بدواً نظر من مورد قبول واقع شد ولی بعداً پزشکپور گفت حاضر نیستم استیضاح را پس بگیرم و به صورت سئوال مطرح کنم. من هم ناچار شدم از فراکسیون پان ایرانیست جدا شوم. او هم استیضاح را مطرح کرد که غیراز چهار تن اعضای فراکسیون پان ایرانیست بقیه وکلای مجلس به موضوع بحرین رأی موافق دادند.

در نتیجه مجلس شورایملی با ۱۸۷ رأی موافق از ۱۹۱ نفر عده حاضر در مجلس به این لایحه رأی موافق داد. چهار نفر مخالف پان ایرانیست ها بودند.

چون صورت مذاکرات مجلس در دسترس نیست انتشار متن نطق ها میسر نگردید.

هویدا نخست وزیر اقدام دولت را در باره بحرین اقدام مهمی می دانست و در طی مصاحبه ای چنین گفت:

مصالح عالیه ملت ایران بیش از هر چیز و سرنوشت ما و برادران مسلمان ما در آن سوی خلیج فارس ایجاب می کرد که از هیچ اقدامی برای دفاع در برابر استعمار فروگذاری نشود. تجربه بحرین مظهر بارزی از سیاست مستقل ماست.

***

شاه در پاسخ به تاریخ دراین باره چنین می نویسد:

چند سال قبل فرستاده وزارت خارجه بریتانیا به من اطمینان داد که کشورش هر اندازه لازم باشد حضور خود را در خلیج فارس حفظ خواهد کرد. سه ماه بعد انگلیسها با شتاب خلیج فارس را رها کردند و رفتند. این اقدام مقارن بود باورود بریتانیا به بازار مشترک

اروپا. پس لازم بود که به هرقیمت امنیت خلیج فارس حفظ شود. کدام قدرت غیراز ایران می توانست چنین مسئولیتی را تقبل نماید. به همین سبب درشب و روزی که انگلیس ها از خلیج فارس رفتند ایران توانست نیروهای خود را برجزایر تنب بزرگ و تنب کوچك و ابوموسی مستقر گرداند. در بحرین ایرانیان فقط یك ششم جمعیت را تشکیل می دادند. در نتیجه دولت ایران قبول کرد که برای تعیین سرنوشت این منطقه به آرای مردم مراجعه شود. آنها استقلال بحرین را برگزیدند.

***

هنگام طرح مسئله بحرین بین مخالف و موافق این بحث رابه وجود آورد که عده ای می گفتند دولت حق ندارد از حاکمیت خود بر بحرین صرفنظر کند و باید همین وضع را حفظ کند تاروزی که قدرت یافت به بحرین لشگرکشی کرده آن را تصرف نموده باردیگر به ایران ملحق سازد. مخالفین می گفتند وقتی موقعیت سیاسی ونظامی و بین المللی اجازه نمی دهد که ایران به بحرین لشگر کشی کند و انگلیسها و اعراب هم با تمام قوا مانع آن خواهند شد که ایران در این کار توفیقی حاصل کند پس چه بهتر که فعلاً این سه جزیره‌را با استفاده از فرصت به دست آورده و با اعزام قوا حاکمیت خود را براین جزایر که در دهانه تنگه هرمز قرار دارند و اهمیت زیادی از نظر سوق الجیشی دارند مستقر سازد و حاکمیت احتمالی خود به بحرین را به سازمان ملل و رأی مردم واگذار کند. در نتیجه این اقدام شاه و دولت، حاکمیت بر جزایر خلیج فارس را ترجیح دادند ولی پان ایرانیستها می گفتند ایران به هیچ وجه نباید و نمی تواند از حاکمیت بحرین صرفنظر کند.

با حل مشکل بحرین نخستین دولتی که استقلال بحرین را شناخت، ایران بود و بحرین به عنوان یکصد و بیست و نهمین عضو سازمان ملل در آمد. ایران نیز در بحرین دارای سفیر شد و بحرین نیز درایران سفیر منصوب نمود.

***

درآن هنگام روزانه در بحرین ۶۰ هزار بشگه نفت استخراج می شد. شرکتهای آمریکائی با شیخ قرارداد نفتی دارند. آمریکائیها و انگلیسها بحرین را پایگاه نظامی خود ساخته اند.

***

در فرهنگ معین چنین آمده است:

بحرین مجموعه جزایری است با مساحتی برابر ۶۶۲ کیلومتر مربع در کرانه جنوب خلیج فارس و بزرگترین جزیره آن بحرین می باشد که طول آن ۵۰ کیلومتر و عرض آن ۱۷ کیلومتر و پایتخت آن منامه است. بحرین مرکز صید مروارید می باشد. استخراج منابع نفتی اش به شرکت های آمریکائی واگذار شده است.

***

گاهنامه شاهنشاهی اخبار مربوط به این جریانات را چنین منتشر ساخته است:

روز ۱۸ آبان ۱۳۴۶ وزیر مشاور در امور خاورمیانه انگلستان برای گفتگو پیرامون اوضاع خلیج فارس پس از خروج بریتانیا از این منطقه به تهران آمد و با نخست وزیر ملاقات کرد و سپس حضور شاهنشاه شرفیاب شد. همچنین مشارالیه روز ۲۵ آبان طی مصاحبه ای مذاکرات خودرا درباره امنیت خلیج فارس و ادعای مالکیت ایران بر بحرین و جزایر خلیج فارس بیان کرد.

روز ۸ آذر ۱۳۴۶ دوگلاس هیوم نخست وزیر انگلیس گفت منابع عظیم نفت در خاور میانه برای بسیاری از کشورهای جهان حائز کمال اهمیت است و دولت ایران نقش مهم و مسئولیت عظیمی در حفظ ثبات منطقه خاور میانه به عهده داشته و دارد.

روز ۱۷ دی ماه ۱۳۴۶ وزیر مشاورکابینه انگلستان در امور خاورمیانه درکاخ نیاوران شرفیاب شد و پیرامون خروج نیروهای بریتانیا از خلیج فارس مطالبی معروض داشت.

روز ۲۸ دی ماه ۱۳۴۶ سخنگوی دولت ایران با توجه به

مسئله خروج نیروهای انگلستان از خلیج فارس اعلام داشت که دولت ایران با هرگونه همکاری منطقه در خلیج فارس موافق است.

روز ۲۷ دی ماه هارولد ویلسن نخست وزیر انگلستان در مجلس عوام آن کشور گفت که قوای انگلستان تا سه سال دیگر (سال ۱۹۷۱) خلیج فارس و جنوب شرقی آسیارا به طور کامل تخلیه خواهد کرد.

روز ۱۲ فروردین ماه ۱۳٤۷ سخنگوی وزارت خارجه ایران در مورد خط مشی سیاسی دولت ایران در قبال تشکیل فدراسیون امارات خلیج فارس تأکید کرد که ایران با تشکیل اتحادیه این امارات مخالفتی ندارد به شرطی که حقوق تاریخی منطقه درآن رعایت گردد.

ضمناً بیانیه ای از طرف دولت ایران منتشر گردید که انگلستان نمی تواند سرزمین هائی را که به زور تزویر از ایران جدا کرده به دیگران ببخشد و دولت ایران کلیه حقوق خود را در خلیج فارس محفوظ خواهد داشت.

در ۲۱ اردیبهشت ٤۷ شاهنشاه به سردبیر روزنامه کویتی (الرأی العام) چنین گفت: تنها چیزی که خود را به آن مقید می دانیم و به خاطر آن می کوشیم این است که مصالح عالیه ایران را محفوظ بداریم و هرچه در این زمینه انجام می گیرد از سیاست مستقل ملی ما سرچشمه می گیرد.

در زمینه خروج نیروهای انگلستان از خلیج فارس ما می توانیم با همکاری یکدیگر وضعی را که از خروج انگلستان حاصل می شود جبران کنیم. تصور می کنم ایران و کویت و عربستان در این مورد نقش بزرگی برعهده دارند.

روز ٦ خرداد ٤۷ شاهنشاه به خبرنگار روزنامه دان پاکستان گفت: خروج انگلستان از خلیج فارس باید واقعی باشد نه آن که انگلستان از یك در خارج و از در دیگر وارد گردد. به علاوه خلاء قدرتی که بعداز خروج انگلستان در شرق سوئز پدید می آید باید به

وسیله دولت های محلی پر شود و شوروی و آمریکا نباید سعی نمایند که این خلاء را پر کنند.

روزنامه گاردین چاپ لندن با نقل قسمتهائی از این مصاحبه به انتقاد ازشاهنشاه ایران پرداخته و نوشت که شاهنشاه ایران پشتیبانی انگلستان از تشکیل فدراسیون شیخ نشین هارا اقدامی امپریالیستی و استعماری نامیده است.

در ۱۷ تیرماه ٤٧ عبدالحسین حمزاوی معاون وزارت خارجه طی بیانیه ای نظریه رسمی دولت ایران را چنین بیان کرد:

در وضع فعلی تشکیل کنفدراسیون شیخ نشین های خلیج فارس ماهیت فرمایشی و استعماری غرب را دارد و برای ایران به هیچ وجه قابل قبول نیست.

روز ۲۰ دی ماه ٤٧ شاه گفت: در خلیج فارس دیگر جائی برای قدرتهای بزرگ نیست و پس از خروج نیروهای بریتانیا از خلیج فارس ما نمی خواهیم هیچ قدرت خارجی جای آن را بگیرد.

روز ۲۲ شهریور ٤٨ شاه گفت: پس از خروج نیروهای انگلستان هیچ قدرت و نفوذ خارجی دیگر حق ندارد وارد خلیج فارس شود. ایران آزادی کشتی رانی را در خلیج فارس تضمین می کند.

روز ۲۲ مهر شاه گفت: وقتی در یك محفل رسمی می شنویم که کشور ایران نسبت به خلیج فارس بیگانه است و نام دیگری روی آن می گذارند جز لبخند چه می توانیم بگوئیم. به گفته آنها اگر در بندر عباس موج شکن بسازید به گفته آنها به حقوقشان تجاوز کرده اید. یا به قول آنها ایران با خلیج فارس بیگانه است و تمام چاههای نفتی و منطقه و خارك به قول آنها غصبی است و در مقابل چنین حرفهای مسخره ای البته انسان سکوت می کند. آخرین جواب آنها آمادگی نظامی است.

روز ۲۷ مهر ٤٨ شاه گفت: ما از کشورهای عربی منطقه خلیج فارس خواستار همکاری برای گسترش امنیت و ایجاد ثبات در

این منطقه شده ایم ولی در صورتی که کشورهای عربی منطقه خلیج فارس در این راه همکاری نکنند دولت ایران خود به تنهائی این مسئولیت را یعنی امنیت و ثبات منطقه را به عهده خواهد گرفت.

روز ۲۹ مهر شاهنشاه گفتند ما هرگز سعی نخواهیم کرد که سرزمین خودرا به زیان دیگران توسعه دهیم و هیچگاه در صدد ربودن ثروت دیگران برنخواهیم آمد و دیگران را از آنچه دارند محروم نخواهیم کرد.

روز ۱۳ بهمن ٤٨ شاهنشاه در مصاحبه ای گفتند: ایران معتقد است که باید به اهالی امیر نشین بحرین اجازه داده شود تا درباره سرنوشت خودشان نظر خود را ابراز دارند. مادام که مسئله بحرین روشن نشده و تازمانی که ندانیم آیا شیخ بحرین جزء فدراسیون شیخ نشین های خلیج فارس خواهد بود نمی توانیم فدراسیون را به رسمیت بشناسیم.

روز ٤ اسفند ٤٨ وزیر خارجه در مصاحبه مطبوعاتی با خبرگزاری فرانسه گفت: دولت ایران به پیروی از اصل آزادی ملتها در تعیین سرنوشت خود پیشنهاد کرده است که برای تعیین تکلیف بحرین از نظر وضع سیاسی آینده آن، نظریات و امیال مردم بحرین از طریق سازمان ملل تحصیل شود و به هرحال فدراسیونی که بحرین یکی از اعضای آن باشد مورد قبول ایران نخواهد بود.

روز ۹ فروردین وزیر خارجه در مجلس گفت دولت ایران مصمم است مسئله بحرین را از طریق سازمان ملل متحد و با مراجعه به آراء عمومی حل کند و دولت انگلستان نیز با این طرح موافقت دارد.

روز ۱۸ فروردین ٤۹ شاهنشاه با رئیس سرویس سیاسی روزنامه تایمز مصاحبه کرده و گفتند: ایران خواستار حضور نیروهای نظامی بریتانیا در خلیج فارس نبوده و هرگونه تأخیری که درخروج نیروهای انگلیسی در خلیج فارس روی دهد به یك انفجار ناسیونالیستی در این ناحیه منجر خواهد شد که در نتیجه آرامش

خلیج فارس به خطر خواهد افتاد. ضمناً مراجعه به آراء عمومی در مورد بحرین را یادآور شدند.

روز ۱۲ اردیبهشت ٤۹ هیئت اعزامی سازمان ملل که به در خواست دولت ایران و موافقت دولت انگلستان برای نظر خواهی مردم بحرین به این سرزمین سفر کرده بود در گزارشی به دبیر کل سازمان ملل اعلام داشت که مردم بحرین خواستار تبدیل به یك کشور مستقل و حاکم برسر نوشت خود هستند.

روز ۲۱ اردیبهشت شورای امنیت سازمان ملل به اتفاق آراء استقلال بحرین را مورد تصویب قرارداد و رئیس شورای امنیت اظهار داشت که پیشنهاد دولت ایران برای مراجعه به آراء عمومی مردم بحرین به منظور تعیین حق سرنوشت این سرزمین صلح را در منطقه آسیب پذیر مزبور تقویت کرده است.

اقدامات دولت ایران در مورد قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل راجع به بحرین با ۱٦۸ رأی موافق مورد تأیید مجلس شورای ملی ایران قرار گرفت (۲٤ اردیبهشت ٤۹ - برابر ۱٤ مه ۱۹۷۰)

روز ۲۸ اردیبهشت ماه مجلس سنا اقدامات دولت را در مورد بحرین به اتفاق آراء مورد تصویب قرار داد.

در خرداد ٤۹ هیئت حسن نیت ایران عازم بحرین شد. اولین گام پس از ۵۰ سال قطع رابطه بین ایران و بحرین برداشته شد.

روز۲۳ خرداد ٤۹ شیخ خلیفه بن سلمان آل خلیفه رئیس شورای دولتی بحرین دررأس هیئت عالیرتبه ای برای دیدار سه روزه به ایران آمد و حضور شاهنشاه شرفیاب شد و پیام دوستانه حاکم بحرین را تقدیم داشت.

درتیرماه ٤۹ وزیر خارجه ایران به عربستان سفر کرد و پس از پایان مذاکرات اعلام شد که عربستان سعودی از سیاست ایران در خلیج فارس پشتیبانی می کند و ایران و عربستان و کویت پس از خروج نیروهای انگلیس حفظ امنیت این منطقه را عهده دار خواهند بود.

روز ۲۸ شهریور ۴۹ سرویلیام سول نماینده ویژه وزارت خارجه انگلستان مقامات سیاسی ایران را ازنتایج مذاکرات وتبادل نظرهای خود با رهبران و حکمرانان امارات در مورد حضور نیروهای نظامی انگلستان در خلیج فارس و مسائل مربوط به تشکیل فدراسیون و امارات ۹ گانه این منطقه مطلع ساخت.

وزیر خارجه ایران دربازگشت ازنیویورك در ۱۶ مهر ۴۹ گفت بین ایران و بریتانیا در مورد آینده خلیج فارس تفاهم کامل برقرار است و انگلستان در تاریخ معین نیروهای خود را از منطقه خارج می کند.

روز ۲۸ آذر ۴۹ شیخ عیسی بن آل سلمان حاکم بحرین به ایران آمد. در دیدار ۵ روزه به تهران و شیراز و اصفهان مسافرت کرد. در پایان سفر ۵ روزه حاکم بحرین موافقت نامه ای در باره نفت فلات قاره ایران و بحرین به امضا رسید.

در اسفندماه ۴۹ وزارت خارجه به طور رسمی خبر خروج نیروهای انگلستان را از خلیج فارس مورد تأیید قرار داد.

دولت آمریکا خشنودی خودرا از خروج نیروهای انگلستان از خلیج فارس اعلام داشت و امارات منطقه را به تشکیل فدراسیونی تشویق کرد.

روز دوم خرداد ۱۳۵۰ ویلیام لوس نماینده ویژه وزیرخارجه انگلستان ضمن شرفیابی مجدد خود نظریات دولت متبوع خود را پیرامون تحولات منطقه خلیج فارس و تشکیل امارات نه گانه قبل از خروج نیروهای انگلستان از خلیج فارس معروض داشت.

شاهنشاه در مصاحبه ای گفتند اگر انگلستان از خلیج فارس خارج می شود باید واقعی باشد. به هرصورت پایان عصر استعمار فرا رسیده و انگلستان چه بخواهد و چه نخواهد نمی تواند اینجا باقی بماند.

روز ۹ خرداد اعلام شد که با قبول تدریجی نظریه ایران درباره استرداد جزایر ابوموسی و تنب بزرگ و تنب کوچك ازجانب دولت

انگلستان، ایران حمایت خود را از طرح تشکیل فدراسیون امارات خلیج فارس اعلام داشت.

روز ۱۲ خرداد دولت ایران اعلام نمود که اداره امور خلیج فارس باید به عهده دول ساحلی و امارات خلیج فارس باشد و هیچ نیروی خارجی نباید جانشین قوای انگلستان در منطقه بشود.

هویدا نخست وزیر در سخنرانی انتخاباتی حزب ایران نوین در بندرعباس به اشغالگران ۸۰ ساله جزایر تنب بزرگ و تنب کوچك و ابوموسی اخطار کرد که خلیج فارس شاهراه حیاتی ماست و ایران نسبت به سرنوشت آن بی تفاوت نخواهد بود.

***

دکتر رضا قاسمی سفیر سابق ایران در کویت به خبرنگار ایران پست چنین گفت:

از یکصدو پنجاه سال قبل ایران بحرین را از دست داده و فقط به ادعای حاکمیت آن چسبیده بود. سیاست استعماری انگلستان طی قرون اخیر از یك طرف و ضعف حکومت های مرکزی از سوی دیگر سبب شده بود که سلطه تاریخی ایران بر خلیج فارس رو به کاهش رود. جدائی بحرین و جزایر سری و تنب و ابوموسی و مداخله در امور بسیاری از جزایر ایران مانند قشم و هرمزوخارك و واگذاری بندر گوادر به خان کلات از جمله کوشش های دولت انگلستان برای اجرای سیاست استعماری خود در خلیج فارس بود.

در دوره پهلوی اول که حکومت مرکزی قدرت یافت ضمن گفتگو با دولت انگلیس جزایر جنوبی ایران که پایگاه انگلیسها بود مانند جزایر سری - قشم - هنگام به ایران واگذار شد اما دولت انگلستان شبه جزیره بحرین را به عنوان پایگاه دریائی خود حفظ کرد تا در ژانویه ۱۹۶۸ دولت کارگری انگلیس اعلام کرد که تا آخرسال ۱۹۷۱ نیروهای خودرا از شرق سوئز و خلیج فارس فرا خواهد خواند. دولت ایران برای اعاده بحرین و جزایر سه گانه اقداماتی نمود ولی با بررسی جوانب امر دریافت که طی این یکصدو

پنجاه سال در ترکیب جمعیت و آداب و سایر مظاهر زندگی مردم بحرین دگرگونی اساسی روی داده و یا برای استرداد آن باید به جنگ و اشغال نظامی توسل جست که این اقدام در جامعه بین المللی مطلوب و مقبول نبوده ویا باید وضع موجود را حفظ کرد. باید توجه داشت که نمایندگان ایران درهر مجمعی که نماینده بحرین شرکت داشت جلسه را به عنوان اعتراض ترك می گفتند و با این ترتیب ایران در خانواده ملل که بحرین را به عنوان واحد جداگانه ای پذیرفته بودند منزوی می گردید به ویژه با کشورهای عربی که حامی موجودیت بحرین به عنوان واحد مستقل بودند در گیر می شد.

براین اساس پادشاه فقید ایران در ژانویه ۱۹۶۹ ضمن مسافرت رسمی به هندوستان در مصاحبه ای چنین گفتند (اگر انگلیسی ها از در جلو خارج می شوند نباید از در عقب وارد شوند و ما نمی توانیم قبول کنیم که جزیره ای توسط انگلستان از کشور ما جدا شده توسط آنها به حساب ما به دیگران واگذار می شود.

ایران مایل نیست برای حل این مسئله به زور متوسل شود و اگر مردم بحرین نخواهند به ایران ملحق شوند ما اعمال زور نخواهیم کرد.)

پس ازاین اشارت، دولت ایران بهترین راه را استعلام از نظر مردم بحرین ازطریق سازمان ملل برگزید و اعلام داشت که خواست مردم بحرین را با نظارت سازمان ملل خواهد پذیرفت. مذاکراتی هم با مقامات دولت انگلیس صورت گرفت و آنها نیز به این نظر تسلیم شدند.

مقارن با این احوال کمیسیونی به ریاست وزیرخارجه وقت همه روزه با مقامات بالای وزارت خارجه ایران تشکیل می شد و من هم که صورتجلسه این کمیسیون را تهیه می کردم می دانم که همه روزه به نظر شاه فقید می رسید. براین پایه بود که دولت ایران در ماه مارس ۱۹۷۰ از اوتانت دبیر کل سازمان ملل طی نامه ای تقاضا کرد که ایشان مساعی جمیله خودرا برای آگاهی از تمایلات مردم

بحرین به کار گیرد. دبیر کل نیز (ویتوریو گیچاری) رئیس دفتر اروپائی سازمان ملل در ژنو را برای انجام این مأموریت برگزید که در رأس هیئتی به بحرین رفت و سرانجام در گزارش مفصل خود به دبیرکل سازمان چنین نوشت:(نتایج حاصله مرا متقاعد ساخته که اکثریت قریب به اتفاق مردم بحرین مایلند که آن سرزمین رسماً به صورت کشوری کاملاً خود مختار و مستقل شناخته شود.)

دبیر کل سازمان ملل ضمن تقدیر از دولتین ایران و انگلستان که راه حلی مسالمت آمیز در مورد بحرین برگزیده اند گزارشی به شورای امنیت تسلیم داشت که این گزارش در جلسه ۱۱ ماه مه ۱۹۷۰ شورای امنیت به اتفاق آراء تصویب شد و مراتب در اردیبهشت ماه سال ۱۳٤۹ به تصویب مجلسین ایران رسید.

درسال ۱۳٤۹ رسماً استقلال بحرین اعلام شد و ایران در شمار نخستین دولتهائی بود که استقلال بحرین را به رسمیت شناخت. ازآن تاریخ به بعد رابطه ایران نه تنها با بحرین بلکه با جامعه کشورهای عرب رو به توسعه و تحکیم نهاد.

در حقیقت ما با این اقدام نه تنها بحرین را از دست ندادیم بلکه پس از یك دوره طولانی قطع مراوده این سرزمین راباز یافتیم. اما وضع ایران درباره جزایر سه گانه تنب و ابوموسی جداگانه است. زیرا با اعلام خروج انگلستان این جزایر بلادفاع می ماند و ممکن بود این جزایر با تحریکات عناصر چپگرا به صورتی در می آمد که امنیت منطقه به خطر می افتاد. به علاوه ایران هیچگاه از حق حاکمیت خود بر این جزایر صرفنظر نکرده بود. با دولت انگلستان به مذاکره پرداخت تا این که روز ۳۰ نوامبر نیروهای ایران در جزایر سه گانه پیاده شدند.

***

روزنامه نیمروز چاپ لندن در شماره ٤٦ مورخ ۲۹ دیماه ۱۳٦۸ و شماره ٤۷ خود مطالبی را تحت عنوان «اسناد محرمانه» جدائی بحرین منتشر کرده وچنین می نویسد:

وزارت خارجه انگلیس با انتشار اسناد محرمانه ۳۰ سال قبل خود پرده ازمقدمات برنامه جدائی نهائی بحرین از ایران برداشته است. این اسناد در برگیرنده صورت جلسه هیئت وزیران و نامه های مبادله شده بین تهران و لندن و برداشتهای دولت انگلیس از سخنان شاه فقید و سیاست او درباره بحرین و گزارشهای سفیر انگلیس در تهران در رابطه با اختلاف نخست وزیر وقت (دکتر اقبال) و محمد رضاشاه درباره بحرین می باشد. برای پی بردن به اهمیت این اسناد یکی از گزارشهایی را که در رابطه با اخطار دولت انگلستان به شاه فقید است توجه فرمائید.

در نوامبر ۱۹۵۹ دولت مك میلان اخطار شدیداللحنی در رابطه با ادعای مالکیت بحرین از طرف ایران برای شاه فرستاد. سفیر انگلیس در تهران «جفری هریسون» که در انتظار بود دولت متبوعش از طریق گفتگو و به شکلی دوستانه مشکل بحرین را حل کند از اخطار مك میلان شگفت زده شد. طی سه روز بحرانی ۱۶ و ۱۷ و ۱۹ نوامبر ۱۹۵۹ تلگرافهائی بین تهران و لندن مبادله شد که بررسی آنها نشان می دهد که دولت انگلیس برای تفکیك نهائی بحرین از ایران تا کجا حاضر به پیش روی بود. تلگراف نخستین که در این شماره به چاپ آن مبادرت می کنیم از سوی سفیر انگلیس به عنوان کاملاً محرمانه و بسیار فوری به وزارت خارجه انگلیس ارسال شده است. در این تلگراف آمده است:

در مراسم رسمی اخیر فرصت یافتم که به صورت غیر رسمی با نخست وزیر ایران درباره پیش نویس قانون انتخابات جدید صحبت کنم. قانونی که دولت درصدد انتشار آنست و به موجب آن دو نماینده در مجلس برای بحرین انتخاب خواهد شد.

۱- در گفتگو با نخست وزیر ایران، نگرانی خود را از بروز مشکلات قابل پیش بینی بین دو کشور بر سر این موضوع (انتخاب نمایندگان مجلس از بحرین) ابراز کردم و متذکر شدم که حتماً باید راه حلی برای این مسئله پیداکرد به ویژه که شاه و نخست وزیر

کاملاً از موضع و احساس ما نسبت به بحرین باخبرند. نخست وزیر با اشاره به این که نسبت به نگرانیهای من اتفاق نظر داشت ولی گفت که حکومت او دروضع دشواری قرار دارد و اگر به وعده های سابق خود نسبت به بحرین عمل نکند شدیداً از سوی روزنامه های کشور مورد حمله قرار خواهد گرفت.

۲ - درشامگاه همین روز با یکی از مشاوران نخست وزیر در رابطه با همین موضوع صحبت کردم و او آشکارا به من گفت: صادقانه بگویم نخست وزیر کاملاً آدم واقع بینی است و می داند طرح قانونی که تهیه شده ارزشی ندارد و یاوه ای بیش نیست ولی این شاه است که به این قانون چسبیده و روی آن اصرار می کند. بنا براین لازم است تلاش متوجه شاه شود و ضروری است که این کار به شکل معقول و ظریفی انجام گیرد و در مرحله فعلی این کار به بهترین وجه ازسوی شخصیتهای برجسته ایرانی قابل اجراست (یعنی از طریق این افراد باید شاه را وادار به تغییر موضع خود کرد).

به دنبال وصول نامه سفیر انگلیس درتهران «جفری هاریسون» در پایان نامه خود پیشنهاد کرده بود وزارت خارجه ضمن تماس با آمریکا از این کشور بخواهد شاه را برای تغییر موضع خود نسبت به بحرین تحت فشار قراردهد.

معاون وزارت خارجه انگلیس «دی - تی - وست» طرحی به وزیر خارجه انگلیس ارائه داد که متضمن مطالب زیر بود:

در جریان اقداماتی که جهت برگزاری انتخابات پارلمانی در ایران درسال آینده تدارك شده دولت قانون جدیدی در رابطه با حوزه های نمایندگی تهیه کرده که در آن دو کرسی به بحرین اختصاص داده شده است و این موضوع را شاه مستقیماً در قانون مذکور وارد ساخته است. سفیر علیا حضرت (ملکه انگلیس) مذاکرات غیر رسمی با نخست وزیر ایران در این رابطه داشته است و نخست وزیر به امکان مورد انتقاد قرار گرفتنش از سوی روزنامه های کشور در

صورت سرباز زدن از تعهداتی که پیش از این در رابطه با بحرین به عهده گرفته اشاره کرده است. سفیر مادر این حال از مشاور ویژه نخست وزیر شنیده است که نخست وزیر ایران طرح مذکور (دادن دو کرسی درپارلمان به بحرین) را طریقی بی اساس می داند ولی قادر به قانع کردن شاه برای کنار گذاشتن این طرح نیست.

نخست وزیر درعین حال وعده داده است که انتشار قانون مذکور را بین ده تا پانزده روز به تأخیر اندازد و در این مدت سفیر خواهد کوشید نقطه نظرهای خودرا به اطلاع شاه برساند ولی در حال حاضر وضع نگران کننده بوده و ممکن است نتایج بدی به بارآید. از یکسو پیش بینی می شود که شاه در صورتی که مخالفت بریتانیا با قانون انتخابات جدید به وی ابلاغ شود، احساس آزردگی و مورد اهانت قرار گرفتن بکند. اما درعین حال انتشار این قانون و تطبیق یافتن مفادآن، مارا موظف به اجرای تعهداتمان نسبت به حمایت وضع قانونی بحرین و تضمین حاکمیت حاکم بحرین می کند.در چنین وضعی ما می بایست اعتراض رسمی خودرا نسبت به قانون جدیدانتخابات به دولت ایران ابلاغ کنیم و نیز وسایل ارتباط جمعی را ازموقعیت و موضع خود آگاه سازیم و قابل پیش بینی است که دولت ایران نیز به واکنشی متقابل و مشابه با عمل ما دست بزند. شکی نیست که روزنامه های انگلیس و ایران بابحث پیرامون موضع دوطرف به موضوع قابل جدلی دست خواهند یافت و برپائی یك بحران فی نفسه دعوتی است ازآنها که به بحران سازی درایران شهرت دارند (نیروهای ملی مخالف انگلیس).

من معتقدم که ضروری است به سفیر علیا حضرت در تهران ابلاغ شود که به تلاشهای خود برای قانع کردن شاه از راه برشمردن همه خطرهای احتمالی ادامه دهد و اگر شاه قانع نشد سرجفری هاریسون می تواند به او بگوید بهتر است که در قانون انتخابات از عبارتی که وزیر کشور در نام بردن از بحرین استفاده کرده، ذکر شود. یعنی به جای گفتن استان بحرین، از عبارت «مجمع الجزایر

خلیج فارس» استفاده شود.

معاون وزارت خارجه انگلیس در رابطه باپیشنهاد سفیر انگلیس در کمك گرفتن از آمریکا، در نامه خود به وزیر خارجه می نویسد:

اولاً تردید داریم که آمریکا در زمانی که جوّ دشمنی با آمریکادر ایران گسترش می یابد حاضر به همکاری و کمك به ما باشد بنا براین من ترجیح می دهم خودمان به تنهائی عمل کنیم و آمریکارا در جریان کارهایمان نگذاریم. با این پیشنهادها مشاور دایره امور کشورهای عربی در وزارت خارجه نیز موافق است.

پاسخ وزیر خارجه انگلیس دوروز بعد ارسال می شود. خیلی سریع وگوئی از پیش آماده بوده است. برخلاف نامه سفیر انگلیس در تهران که همه جا برضرورت مذاکره و تفاهم با دولت ایران تأکید کرده است، وزیر خارجه انگلیس با لحن تند و تهدیدآمیز در رابطه با پیشنهاد کوشش برای تغییر عقیده شاه می نویسد:

ما موافقت خودرا برای دست زدن به تلاشهائی جهت تغییر موضع شاه در پرتو نکات زیر اعلام می کنیم

به ایشان بگوئید، شنیده ام که در قانون انتخابات جدید شما دوکرسی برای استان بحرین در نظر گرفته شده، در صورتی که این قانون منتشر شود و چنین موضوعی درآن باشد، دولت علیا حضرت ملکه ملزم به اعلام حمایت خود از دولت قانونی و حقوقی حاکم بحرین است و چنین تعهدی مستلزم ارسال نامه رسمی (اخطار) به دولت شماست که درآن ما به موقعیت بحرین و وضع قانونی این دولت اشاره خواهیم کرد.

همچنین این امر مستلزم آگاه ساختن روزنامه ها است و بدیهی است آنها ازاین موضوع بحث جنجالی و داغی را ایجاد خواهند کرد و احتمالاً دولت ایران نیز مجبور به جوابگوئی خواهد شد و این امر به عریان شدن اختلافهائی منجر خواهد شد که ما موفق شده ایم ازبروزش جلوگیری کنیم و مسلم است که چنین وضعی با مصالح

مشترك در دولت سازگاری ندارد.

در کنار این امر درصورتی که دولت ایران علاقمند باشد که همکاری اش بابحرین را در درازمدت گسترش دهد قابل قبول نیست که باعمل خود خشم مردم بحرین و نه فقط هیئت حاکمه این کشور را برانگیزد و احتمال دارد روش ایران در وضع ایرانیان مقیم بحرین و روابط آنها با حکومت این کشور نیز اثر سوئی بگذارد.

بنا براین من امیدوارم اعلیحضرت شاه با درایت و دوراندیشی قبل از رخ دادن پیش بینی های بالا، به حل ماجرا بپردازد که این وضع به سود ایران نیست.

در بخش دیگری ازنامه وزیر خارجه انگلیس به تهران می خوانیم:

ضروری است به شاه یادآور شوید که چه تعهدی به آقای راسل داده است. تعهدی مبنی بر این که دولت ایران نه تنها باید از ایجاد مشکلات غیر ضروری برای متحدانش خودداری کند بلکه می بایست از اتخاذ مواضعی که تأثیر سوء بر روابط دوستانه ایران و متحدانش دارد پرهیز کند. در چنین صورتی ضروری است که قانون انتخابات قبل از انتشار آن مورد جرح و تعدیل قرار گیرد.

برپایه اسناد سی سال قبل وزارت خارجه انگلیس،لندن ضمن بی اساس خواندن ادعای ایران بر مالکیت بحرین در برابر پرسش متحدانش از جمله واشنگتن که خواستار اطلاع یافتن بر زمینه های ادعای ایران بودند گزارشی تهیه کرد که تحت شماره ۸۲۰۳۷ در بین اسناد محرمانه ثبت است. این گزارش بعدها پایه مذاکرات لندن با طرفهای ذینفع در قضیه بحرین قرار گرفت.

دراین گزارش چنین می خوانیم:

۱ - بحرین مجمع الجزایر کوچکی است که در نزدیکی ساحل عربی خلیج فارس قراردارد و تقریباً محاط به استان احساء که تابع حکومت سعودی است می باشد و از نظر جغرافیائی بی شباهت به قطر نیست که حاکمش استقلال دارد. ساکنین بحرین اغلب عرب

هستند اگر چه ازآغاز قرن اخیر با هجوم فارسها به‌آنجا تعداد زیادی ایرانی در این جزایر سکونت گزیده اند. (همین اشاره انگلیس نشان دهنده سوء نیت این کشور درانکار حاکمیت ایران است. چه حضور ایرانیان در بحرین سابقه ای به مراتب قدیمی تر از زمان مورد اشاره وزارت خارجه انگلیس دارد. در حالی که بسیاری از حرکت های استقلال طلبانه ایرانیان در قرون اولیه سلطه عرب ها بر ایران از بحرین آغاز شده است).

۲ - شیخ نشین بحرین برای مدتی پیش از سال ۱۷۸۳ تحت حاکمیت دولت ایران بود. ولی در این سال اجداد حاکم فعلی بحرین ایرانیها را از کشور خود اخراج کردند و از آن زمان حکومت آل خلیفه باقی مانده است.

ادعای مالکیت جزیره بحرین در بعضی ازسال ها توسط ایران و زمانی نیز از سوی دولت عثمانی که بین ۱۹۱٤ و ۱۹۱۸ بر سواحل نزدیك بحرین مسلط شده بود، عنوان شده ولی هربار این ادعاها با اعتراض کامل روبرو گردیده است.

درسال های ۱۸٤۷ تا ۱۸۷۰ ایرانی ها بار دیگر مدعی مالکیت بحرین شده اند ولی ازاین زمان به بعد ترك ها استقلال بحرین را عملاً به رسمیت شناختند. مسقط ومصر و امرای وهابی ساحل شبه جزیره عربی نیز چنین کردند. امیران بحرین که در سال ۱۷۹۸ به صورت قاطع ایرانیان را بیرون کردند، ازسال ۱۸۲۰ به صورت مستقل حکمروائی داشته اند و همه گاه بامادارای روابط ویژه ای بوده اند که برپایه قراردادهای همکاری بین دو کشور در فاصله سال های ۱۸۸۰ و ۱۸۹۲ تنظیم شده، و خاندان حکومتی بحرین به موجب آن متعهد شده اند که در روابط خارجی خود تابع امپراطوری انگلیس باشند و ازهیچ بخش ازخاك خود به نفع دیگران بدون موافقت دولت امپراطوری انگلیس چشم پوشی نکنند.

۳ - در سال های ۱۹۲۷ تا ۱۹۲۹ بین دولت های انگلیس و ایران نامه های متعددی پیرامون بحرین ردو بدل شده است و نسخه

هائی ازآن برای جامعه ملل نیز فرستاده شده است و پنج بار نیز ایران شکایتی درمورد نقض حاکمیت ادعائی اش بر بحرین تسلیم جامعه ملل کرده است که در چهار مورد دولت امپراطوری انگلیس وقعی به شکایات ایران نگذاشته است

٤ - باوجود ادعاهای مکرر ایران درباره مالکیت بحرین در طول سال های طولانی، دلایلی که این کشور برای مالکیت خود ارائه می کند بی پایه و اساس است و مهمترین این دلایل مطابق نامه رسمی که در ۲۷ اوت و ۲٦ نوامبر به جامعه ملل فرستاده شده به شرح زیر است:

تاریخ مجمع الجزایر بحرین قبل از سال ۱۷۸۳ نشان می دهد که این منطقه همه گاه جزو ایران بوده است و ایران هرگز استقلال یك طرفه بحرین را به رسمیت نشناخته و ازادعای خود نگذشته است.

به موجب معاهده ای که درسال ۱۸۲۲ بین کاپیتان بروس نماینده سیاسی انگلیس در جنوب ایران و حاکم شیراز بسته شده نماینده انگلیس به حاکمیت ایران بر بحرین اقرار کرده است. اما چون مواد این معاهده هرگز ازجانب طرفین به اجرا درنیامده لذا استناد ایران به این مورد پایه ای ندارد.

وجود لیره های طلائی که به نام پادشاه ایران درسال ۱۸۱۷ در بحرین ضرب شده است (به ادعای دولت ایران مطابق سند).

این که حاکم بحرین در مناسبت های مختلف به اقلیم فارس خراج‌ومالیات می داده است (سند وزارت خارجه انگلیس در اینجا از این خراج و مالیات ها به عنوان کمك های بلاعوض و بخشندگیهای شیخ بحرین به ایران یاد می کند).

بالابردن پرچم ایران توسط شیخ بحرین برفراز قصرش در مناسبت های ملی و سیاسی و هنگام دیدار نمایندگان ایران.

نامه های حکام قبلی بحرین که در همه آن ها به اطاعت خود از دولت مرکزی ایران اشاره می کند.

وزارت خارجه انگلیس همه دلایل ایران را نامربوط می داند و مدعی است که اگر هم در گذشته سیاستش مبنی بر پذیرش حاکمیت ایران بوده است حالا این سیاست تغییر کرده است.



ایران تریبون می نویسد: وقتی ولیعهد بحرین به تهران آمده بود هویدا اورا به اتاق تشکیل هیئت دولت برد که عکس نخست وزیران سابق درآن نصب است. باشوخی به ولیعهد بحرین گفت خیلی ازوزرای کابینه من آرزو دارند که عکس من هم دراین محل نصب شود وخودشان به جای من بنشینند. ولی جای این عکس تامن زنده هستم خالی خواهد ماند.



استقرار حاکمیت ایران برسه جزیره
(تنب بزرگ و تنب کوچك و ابوسی) از مهمترین خدمات
محمدرضاشاه پهلوی بود

استقرار حاکمیت ایران برسه جزیره خلیج فارس

یکی از خدمات ارزنده دوران سلطنت محمدرضاشاه پهلوی که از نظر تاریخی اهمیت زیادی دارد استقرار حاکمیت ایران بر جزایر مهم (ابوموسی - تنب بزرگ - تنب کوچك) می باشد.

یك شب دیروقت هویدا نخست وزیر به نویسنده کتاب تلفن کرد و گفت فردا در مجلس جلسه ای برای یك کار خیلی مهم تشکیل خواهد شد و از رئیس مجلس خواسته ام که همه وکلا را برای ساعت ۸ صبح به مجلس دعوت کند. گفتم موضوع چیست؟ گفت البته مطلب خیلی محرمانه است غیراز شخص شاه و من و رئیس مجلس و چند تن از نظامیان هیچکس نمی داند و شماهم از نظر وظیفه ای که در مجلس دارید می توانید ازآن مطلع باشید ولی تا فردا صبح هیچکس نباید ازآن مستحضر گردد. آن هم فرمانی است که اعلیحضرت همایونی صادر فرموده اند که فردا صبح زود ارتش سه جزیره مهم خلیج فارس را که متعلق به ایران است تصرف خواهد کرد. علت محرمانه بودنش هم این است که اگر این خبر به دست خبرگزاری ها بیفتد و آنها در انتشار آن اقدام کنند احتمال دارد پس ازاین که انگلیس ها جزایر را تخلیه کردند کشورهای

عربی نیز که مدعی مالکیت این جزایر هستند زودتر ازارتش ایران دست به کار شوند و مادچار مشکلات عظیمی شده اجباراً با اعراب ناچار به جنگ شویم. این کار به صورت غافلگیری انجام خواهد شد و شما هم صبح زود به مجلس بروید و هیچکس را در جریان نگذارید.

مطابق معمول روزانه صبح زود در اتاق فراکسیون پارلمانی بودم. یك یك وکلا باحالت اضطراب می آمدند و علت تشکیل جلسه را می پرسیدند. می گفتم خبری ندارم ولی خیال می کنم مطلبی راجع به ارتش مطرح باشد. البته منتظریم نخست وزیر بیاید شاید مارا در جریان بگذارد. ساعت ۷ صبح مهندس ریاضی به مجلس آمد و مرا خواست و گفت خوشبختانه ساعت ٦ صبح امروز ارتش ایران هرسه جزیره ایران را به تصرف در آورده و اعلیحضرت هم ازاین بابت خیلی خوشحال هستند که بدون خونریزی و درگیری ایران توانست بعد از ۸۰ سال حاکمیت ایران را مجدداً براین جزایر مستقر سازد. دراین موقع هویدا همراه وزیر جنگ و چندتن از وزراء به اتاق رئیس مجلس آمدند. هویدا با کمال خوشحالی گفت حالا که کار انجام شده می توان همه وکلا و مردم ایران و مردم دنیارا از جریان امر مطلع ساخت. نخست وزیر می خواست بداند از نظر پارلمانی چه کاری انجام شود بهتر خواهد بود. پس از مذاکراتی که صورت گرفت این طور تصمیم گرفته شد که نخست وزیر ضمن ایراد نطقی با تجلیل از شخص شاه که مبتکر این اقدام بود و تشکر ازنیروهای نظامی که با درایت و هوشیاری به موقع اقدام نموده اند مراتب با خرسندی کامل به اطلاع ملت ایران ونمایندگان مجلس شورای ملی برسد. ضمناً مجلس هم با تجلیل ازاقدام شاه و دولت و ارتش این پیروزی بزرگ را تبریك گفته و اقدام دولت را مورد تأیید قرار دهد. نخست وزیر گفت پس خوبست فراکسیون پارلمانی حزب ایران نوین که پشتیبان دولت است بلافاصله این پیشنهاد را به مجلس بدهد. من گفتم تصور می کنم چون این یك کارعظیم ملّی

است بهتر است که فراکسیون های مجلس متفقاً از اقدام دولت تجلیل کنند. با سرعت متن نامه تهیه شد و به عنوان رئیس فراکسیون پارلمانی حزب ایران نوین آن را امضا کردم و گفتم بهتر است از سایرین هم بخواهیم امضا کنند. نخست وزیر گفت آیا حزب مردم هم امضا می کند؟ گفتم حتماً این کار را خواهد کرد. بلافاصله تقاضا شد رامبد رئیس فراکسیون پارلمانی حزب مردم هم در جلسه شرکت کند و او هم حضور یافت و وقتی از جریان اطلاع یافت با خرسندی امضای خودرا پای آن نامه گذاشت. گفتم بهتر است ازدکتر صدر هم که تنها نماینده حزب ایرانیان است تقاضا کنیم زیر این نامه را امضا کند. نخست وزیر که نظر خوبی نسبت به دکتر صدر نداشت گفت او که رئیس فراکسیون نیست و امضای یك نفر او چه تأثیری دارد؟ من که می دانستم نخست وزیر ازحملات دکتر صدر به دولت درباره تقسیم اراضی جنگلها و حمله به مهندس گلسرخی ناراحت است گفتم به هرحال چون کار مهم مملکتی است و دکتر صدر هم دبیرکل یك حزب سیاسی می باشد و در مجلس هم عضویت دارد با امضای او دیگر این کار به اتفاق آراء مورد تأیید خواهد بود. نخست وزیر گفت این دیگر بسته به نظر خودتان است اقدام کنید. من هم از دکتر صدر خواهش کردم که او هم با میل و رقبت امضا کرد و گفت اگر مربوط به دولت بود امضا نمی کردم ولی چون اقدام شاه و ارتش و برای منافع مملکت است امضا می کنم و در مجلس هم نطق خواهم کرد. با این طرز زنگ جلسه علنی زده شد و مذاکرات آغاز گردید که خلاصه ای از مذاکرات این جلسه تاریخی نقل می گردد.

صبح روز پنجشنبه نهم آذرماه ۱۳۵۰ پس ازخاتمه جلسه خصوصی، جلسه علنی مجلس شورای ملی به ریاست مهندس عبدالله ریاضی تشکیل شد. هویدا نخست وزیر همراه کلیه وزیران در جلسه شرکت داشت. نخست وزیر طی نطق مفصلی چنین گفت:

ساعت ٦و ۱۵ دقیقه صبح امروز نیروهای مسلح شاهنشاهی

در جزایر تنب بزرگ و تنب کوچك و ابوموسی پیاده شدند. ساعت ٦ و پنجاه دقیقه پرچم سه رنگ ایران در کوه حلوا یعنی مرتفع ترین نقطه ابوموسی به اهتزاز درآمد و بار دیگر پس ازهشتادسال حاکمیت ایران بر این سه جزیره ایرانی در خلیج فارس مستقر گردید. (نمایندگان به شدت کف زدند). ایران توانست سیاست استعماری را که علیرغم حق مسلم خود مانع از اعمال حاکمیتش بر این جزایر بود ازمیان برداشته و در نتیجه سیاست مدبرانه شاهنشاه آریامهر پس از مذاکرات طولانی و پیگیر با دولت انگلیس بار دیگر این قسمت ازخاك ما تحت حاکمیت ایران قرار گرفت و اصالت سیاست خارجی ایران به ثبوت رسید. در عین حال با امحاء آخرین نفوذ استعمار در خلیج فارس راه برای همکاری همه جانبه با ساکنین آن سوی خلیج فارس هموار گردید.

موجب نهایت خرسندی است که با رعایت حسن همجواری که اصول مسلم سیاست مستقل ملی ماست و با عدم توسل به زور این مسئله حل شد و این خود دلیل بارزی است که بامردم منطقه می توانیم فارغ از هرگونه نگرانی همکاری سازنده ای داشته باشیم. نکته قابل توجه این که دولت شاهنشاهی به هیچ وجه از حق حاکمیت خود برسراسر جزیره ابوموسی صرفنظر نکرده و نخواهد کرد. بنابراین حضور مأمورین محلی در قسمتی ازجزیره به هیچ وجه نمی تواند منافی و یا متناقض باحاکمیت ایران باشد. مطلب دیگر اینکه دولت شاهنشاهی برای اثبات حسن نیت خوددرباره قرارداد نفتی شارجه با یك شرکت نفتی با توجه به مقررات نفتی اوپك اگر نفتی به دست آمد درآمد آن برای پیشرفت شارجه با لمناصفه تقسیم می گردد و به علاوه از طرف ایران کمکهای فنی و مالی به شارجه می شود و همچنین در آینده نیز ازبذل هرگونه کمکی به شیخ نشین های آن سوی خلیج فارس دریغ نخواهد شد. با اطمینان به این که با ازبین رفتن بقایای استعمار در خلیج فارس حفظ صلح و ثبات در منطقه فزونی خواهد یافت وبدون شك به نفع کلیه ساکنین منطقه

خواهد بود. دولت شاهنشاهی در اثر ارشاد شاهنشاه آریا مهر از هرگونه کمکی به دولت های منطقه و ساکنین آن دریغ نخواهد داشت (احسنت).

دکتر الموتی رهبر گروه پارلمانی حزب ایران نوین چنین گفت: افتخار دارم دراین جلسه مهم تاریخی درباره پیروزی بزرگی که نصیب دولت و ملت ایران شده است تبریك و تهنیت بگویم. بی شك اقدام امروز ارتش شاهنشاهی که با رهبری شاهنشاه ما صورت گرفت با خطوط زرینی در تاریخ کهن کشور ما ثبت و ضبط خواهد شد.

به دولت حزبی خود تبریك می گویم که توانست این کار افتخار آمیز را به کارنامه مثبت اعمال خود بیافزاید. زیرا برای هر ایرانی وطن پرست غرور انگیز است که امروز صبح پس از ۸۰ سال توانسته ایم در سایه وحدت و یگانگی و سیاست مدبرانه ای پرچم سه رنگ ایران را در این جزایر دوردست ایرانی به اهتزاز درآوریم. همه کسانی که از اهمیت و ارزش نظامی و سیاسی و موقعیت خاص جغرافیائی خلیج فارس آگاهند می دانند که این اقدام چه اهمیتی دارد و نقش صلح آمیز ایران در این قسمت چگونه می تواند هر خطری را از بین ببرد. مسلماً همه ساکنین منطقه خوشحال هستند که آخرین پایگاه استعمار در خلیج فارس منهدم گردیده است.

خدای بزرگ را سپاس می گذاریم که در عصر پهلوی این افتخار جاودانی نصیب ایران و ایرانی شده و با همت ارتش دلیرما به دوران استعمار در خلیج فارس خاتمه داده شده است.

از طرف فراکسیون پارلمانی حزب ایران نوین این موفقیت تاریخی را به رهبر ملت ایران، به دولت هویدا، به ارتش نیرومند ایران، به همه مردم صلحدوست منطقه و خلاصه به همه کسانی که خواهان آرامش و امنیت و قطع ریشه های استعمار و استثمار در منطقه هستند از صمیم قلب تبریك می گویم.



نطق هویدا در مجلس شورایملی درباره استقرار حاکمیت ایران برسه جزیره خلیج فارس آنقدر شورانگیز بود که باکف زدن نمایندگان روبروشد که درمجلس سابقه نداشت.

هلاکو رامبد از طرف فراکسیون پارلمانی حزب مردم چنین گفت: من شك ندارم که همه افراد ملت ایران در تبریك به شاهنشاه و دولت و ارتش به خاطر این پیروزی بزرگ و درخشان با من همصدا هستند و آن را خدمتی افتخارآمیز می دانند که در تاریخ ملت ما ثبت خواهد شد. حزب مردم هم خوشوقت است که چنین توفیقی به دست آمده و هم آواز با عموم ملت خود را دراین شادباش شریك و سهیم می دانیم.

دکتر فضل الله صدر از طرف حزب ایرانیان چنین گفت: درآن لحظاتی که نخست وزیر گزارش خودرا به مجلس می داد تمام وجود من سراپا شوق و ذوق بود و این شادی در چهره همه نمایندگان دیده می شد. چنانچه که دیدید حتی سنت شکسته شد و باکف زدنهای ممتد در جلسه علنی ازاین پیروزی استقبال گردید. همه مردم مملکت در مسائل حیاتی بایکدیگر همصدا هستند و خوشبختانه در چندسال اخیر در مسائل سیاسی پیروزیهای زیادی داشتیم. من امروز صدبار بیشتر ازآن روزی که به لایحه بحرین رأی موافق دادم در خود احساس افتخار می کنم. درباره بحرین بازهم معتقدم غیراز این راهی که شاهنشاه پیشنهاد نمودند راه دیگری وجود نداشت. چنانکه امروز می بینیم ملت ایران پای استعمار را در منطقه قطع کرده است. وقتی مسئله بحرین مطرح بود برای دوستانم استدلال می کردم دوراه بیشتر وجود ندارد یا باید متوسل به قوه قهریه شد که به هزار دلیل به صلاح ملت ایران نبود. یا این که ادعای خودرا درباره بحرین مثل گذشته تعقیب کنیم که هرکجا نماینده بحرین می رفت نماینده ایران خارج می شد. با این طرز ما خودرادرمحافل بین المللی خلع ید می کردیم و به گوشه انزوا می رفتیم و حال آنکه منظور ازحل مسئله بحرین این بود که ما سیادت ملت ایران رادرکلیه منطقه خلیج فارس اعمال کنیم (الموتی - همکاری نه سیادت). خوشبختانه می بینید که اکنون به آن آرزو رسیده ایم. ما امروز بزرگترین قدرت منطقه هستیم ولی هیچ وقت چشم طمع به اراضی همسایه ای نداریم

و این سرمایه معنوی ماست. باید به شیخ نشینها کمك کنیم. امیدوارم باز هم آقای نخست وزیر ازاین پیامهای شادی آفرین برای ملت ایران بیاورند.

دراین موقع پیشنهاد رهبران فراکسیون های مجلس چنین خوانده شد:

(مجلس شورای ملی پس از استماع سخنان اقای نخست وزیر و گزارش ایشان مبنی براستقرار واحدهای ارتش شاهنشاهی در جزایر تنب بزرگ و کوچك و ابوموسی باعرض تشکر ملت ایران به پیشگاه شاهنشاه، کلیه نکات مندرج درگزارش اقای نخست وزیر را تأیید می کند.

رئیس فراکسیون پارلمانی حزب ایران نوین ـ مصطفی الموتی
رئیس فراکسیون پارلمانی حزب مردم ـ هلاکو رامبد
دبیر کل حزب ایرانیان - فضل الله صدر

متن پیشنهاد به اتفاق آراء تصویب شد و رئیس مجلس ضمن تبریك آن را (تصمیم قانونی مجلس) اعلام داشت. نخست وزیر درپایان جلسه ازنمایندگان مجلس و ناطقین تشکر کرد و گفت در این جا لازم می دانم کلمه ای که دبیرکل حزب ایرانیان درباره (سیادت)اشاره کرده اند بگویم که دولت شاهنشاهی به (همکاری) در خلیج فارس اعتقاد دارد و بس. ما در خلیج فارس با تمام برادرانی که دراین سو وآن سوی خلیج فارس هستند با تعاون و همکاری زندگی می کنیم و ایرانیان خودرا برادران ساکنین خلیج فارس می دانند. به خصوص که دین مبین اسلام می تواندبرای تعاون و همکاری به ما الهام بدهد و اطمینان دارم که این همکاری در پیشرفت و تعالی منطقه خیلی مفید خواهد بود.

***

پس ازخاتمه جلسه علنی مجلس شورای ملی هیئت دولت یکسر به مجلس سنا رفتند و نخست وزیر گزارش مشابهی به مجلس سناداد. سناتور محسن خواجه نوری گفت اهمیت استراتژیکی خلیج

فارس بر هیچکس پوشیده نیست و هردولتی که نیروهای هوائی و دریائی و زمینی خودرا در منطقه مستقر کند می تواند حافظ امنیت آن باشد. خدای را سپاس می گوئیم در عمری که بوی باروت در سراسر جهان به مشام می رسد پادشاه مدبر و صلح دوستی داریم که بادرایت مشکل بزرگ مارا در منطقه خلیج فارس حل کردند. سیاست عاقلانه ای که درباره بحرین اجرا کردیم موجب شد که بتوانیم با هوشمندی صلح را در منطقه مستقر سازیم. حل مسئله بحرین بزرگترین سند دوراندیشی شاهشاه و روشن بینی ملت ایران بود. ملت ایران خودرا ازملل مسلمان و مردم عرب زبان جدا نمی داند بنا براین هیچ دولتی نمی تواند ما را از سایر ساکنین اطراف خلیج فارس جداسازد.با این طرز افق صلح در خاورمیانه خیلی روشنتر خواهد شد.

سپس پروفسور جمشیداعلم این اقدام را ازکارهای بسیار بزرگ دوران سلطنت پهلوی نامید و گفت اقدام اعلیحضرت و ارتش و دولت ایران نشان داد که ما کشوری هستیم نیرومند ولی از این نیرو برای جنگ استفاده نمی کنیم و هیچ نظری جز صلح و آرامش و امنیت نداریم. درعین حال هم از حق خود به هیچ وجه نخواهیم گذشت.

درپایان تصمیم قانونی مجلس سنا به این صورت به تصویب رسید:

(مجلس سنا پس از استماع گزارش و توضیحات جناب آقای هویدا نخست وزیر راجع به استقرار نیروهای مسلح شاهنشاهی در جزایر خلیج فارس مراتب سپاس عمیق و تشکرات صادقانه خودرا به پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریا مهر تقدیم و با تشکر ازتوجهات عالیه آن شهریار معظم به حل مشکلات مملکتی از طریق مسالمت، گزارش جامع جناب آقای نخست وزیر را تأیید می کند.)

***

نکاتی چند درباره استقرارحاکمیت ایران برسه جزیره خلیج فارس

شاه چندی قبل از این اقدام به خبرنگار روزنامه گاردین چنین گفت: جزایر تنب بزرگ و کوچك و ابوموسی به ایران تعلق دارد که ۸۰ سال قبل باقوای قهریه ازایران گرفته شده است. بازستاندن آن برای ایران اهمیت حیاتی دارد. هیچ نیروئی نمی تواند مارا ازاعمال حاکمیت خود براین جزایر بازدارد.

***

پرچمدار حاکمیت ایران براین جزایر (شهریار شفیق) فرمانده هورگرافت نیروی هوادریائی بود. یکی ازخبرنگارانی که همراه او رفته بود چنین نوشته است:

خبرنگاران باسه فروند هلیکوپتر نیروی دریائی همراه شهریار شفیق عازم جزیره شدند. جزایر تنب بزرگ و تنب کوچك ساکنینی نداشت ولی در جزیره ابوموسی ساکنین به استقبال آمدند و بعضی ها هم هنوز زبان فارسی می دانستند و ابراز احساسات می کردند.

شهریار شفیق در مراحل اول با (هورگرافت) در یکی از جزایر پیاده شد. در مرحله دوم روزنامه نگاران را با هلیکوپتر به جزایر برده است.

مطلعین می گویند شهریار شفیق بسیار شجاع بود و در این کار مخصوصاًکه برای اولین بار باهورگرافت به جزایر مزبور می رفت ازخود بی باکی نشان می داد و خطراتی برای او داشت که بی اعتنا به آن وارد نخستین جزیره شد که در گیریهائی هم روی داد.

دراین جریانات متاسفانه سه تن از افسران و افراد نیروی دریائی شهید شدند که مجلس ختم باشکوهی برای آنان در مجلس سپهسالار ترتیب داده شد که همه مقامات مملکتی درآن شرکت داشتند. شهدای واقعه عبارت بودند از سروان سوزنچی کاشانی - مهناوی یکم حبیب سولکی کهریزی - ناوی وظیفه آیت الله خانی.

تا چند روز مراسم شادی و چراغانی در سراسر کشور برپا بود

و هزاران تلگراف تبریك ازداخل و خارج به شاه و دولت و ارتش مخابره شد.

***

وزارت خارجه ایران در گزارش سالیانه خود درسال ۱۳۵۰ چنین می نویسد:

پس ازآنکه بحرین به استقلال رسید مساعی دولت شاهنشاهی برای حل موضوع جزایر خلیج فارس تشدید گردید. انگیزه دیگری که دولت ایران را برآن داشت تاهرچه زودتر موانع را از میان بردارد نزدیك شدن ضرب الاجل خروج قوای انگلیس وآغاز دوره جدیدی در روابط دول منطقه خلیج فارس بود.

دولت ایران در مشکل جزایر تنها دولت انگلیس را طرف اختلاف می دانست که حدود ۸۰ سال قبل به ملاحظات استعماری براین جزایر حکمرانی یافت و ازایران منتزع نمود. ظرف دوسال اخیر مذاکراتی با انگلستان صورت گرفت و سرانجام درپایان سال ۱۹۷۱ به نتیجه رسید. در مورد ابوموسی توافق شد که نیمی ازدرآمد نفتی و آبهای ساحلی آن برای رفاه ساکنین امارات منظور شود و همچنین در مورد ماهیگیری مزایائی برای اهالی شارجه پیش بینی شد.

***

به دنبال استقرار حاکمیت ایران براین سه جزیره کشورهای ساحل خلیج فارس و دول عربی دست به تحریکاتی علیه ایران زدند. دولت عراق رابطه سیاسی خودرا با ایران قطع کرد. صفرالقاسمی حاکم رأس الخیمه گفت چرا نیروهای بریتانیا یك روز زودتر از موعد منطقه را تخلیه کرد تا ایران بتواند نیروی خود را به آنجا بفرستد.

قذافی اقدام ایران را محکوم ساخت و گفت می خواهد چترباز به منطقه بفرستد. حاکم امارات متحده عربی در کنفرانس هفتگی خود استقرار قوای ایران را محکوم کرد.

کشورهای لیبی . الجزایر - عراق - سوریه - یمن جنوبی -

کویت به شورای امنیت شکایت کردند. دراین جلسه بحث مفصلی درباره اقدام ایران شد و کشورهای عربی جزایر را متعلق به اعراب خواندند و گفتند ایران پیشدستی کرده و نیروهای خود را به آنجا فرستاده است.

امیرخسرو افشار سفیر ایران در انگلستان که به عنوان نماینده ایران درشورای امنیت شرکت کرده بود طی نطق موثری گفت این جزایر برطبق اسناد مسلم به ایران تعلق داشته و ۸۰ سال قبل نیروهای بیگانه به آنجا رفته اند و اکنون که از این جزایر رفته اند ایران به خاك خود باز گشته است و کشورهای عربی هیچگونه سندی برای حاکمیت خود براین جزایر ندارند. تنب بزرگ در ۱۷ مایلی و تنب کوچك در ۲۲ مایلی ایران قرار دارد در حالی که با رأس الخیمه که آن طرف خلیج فارس است ۵۰ مایل فاصله دارد. کشور لیبی که از ایران شکایت کرده هزاران مایل ازاین جزایر دور است.

پس از مذاکرات مفصل در شورای امنیت نماینده سومالی پیشنهاد کرد که از اتخاذ هرگونه تصمیمی در شورای امنیت درباره شکایت اعراب خودداری شود و ضمناً از طرف دولتها کوششهائی به عمل آید تا ازطریق مذاکره دوستانه این مشکل حل گردد. پیشنهاد مزبور مورد تصویب قرار گرفت و رسیدگی بعدی به وقت نامعلومی موکول گردید. همچنین قرار بود که دبیرکل اتحادیه اعراب به ایران بیاید و مذاکراتی انجام بدهد که صریحاً به او گفته شد: موضوع سه جزیره یك کار داخلی است و به سایر کشورها ارتباط ندارد که موضوع به تدریج منتفی گردید.

درهمان ایام شاه روزنامه نگاران خارجی را درکاخ نیاوران پذیرفته و مصاحبه زیر به عمل آمد:

س - آیا درباره سه جزیره با اتحادیه عرب مذاکره ای شده است؟

ج - مسئله سه جزیره یك کار داخلی است و به دیگران مربوط نمی باشد. درباره ابوموسی موافقت نامه جداگانه ای هم داریم.

قراردادهای نفتی که بین شیخ شارجه و کمپانیهای نفتی امضا شد به طریقی عوض گردید که با قوانین ما تطبیق کند و ما این قرارداد را که اکنون معتبر است شناختیم. با داشتن جزایر ما امنیت منطقه را حفظ خواهیم کرد. با داشتن دوهزار کیلومتر ساحل و داشتن ده پایگاه هوائی و دریائی ما همواره می توانیم تنگه هرمزرا به بندیم ولی ما نظر عکس داریم ومی خواهیم امنیت منطقه حفظ شود. اگر این جزایر ایرانی به دست اشخاص غیرمسئول بیفتد یك کشتی کوچك و یا یك قایق ممکن است درآنجا ایجادحادثه کند که نظیر آن درسایر نقاط هم دیده شده است. اگر یك کشتی حامل نفت که می تواند پانصدهزارتن نفت ازخارك بارکند غرق شود اقیانوس را آلوده می کند و خسارت فراوان به بار می آورد. زیرا خلیج فارس نه خیلی پهن است و نه خیلی گود و نظیر دریای بسته می باشد. با استقرار حاکمیت مجدد ایران براین جزایر ایرانی نفع آن به همه ساکنین منطقه و دنیا می رسد.

س - درباره حضورآمریکائیها در بحرین چه می اندیشید؟

ج - ما دوست نداریم یك قدرت خارجی را در منطقه ببینیم. این قدرت خواه آمریکا باشد یا شوروی یا انگلیس و چین فرقی نمی کند

س - آیا ایران نقش همکار عمرانی و مالی و دفاعی را درخلیج فارس به عهده خواهد گرفت؟

ج - نسبت به این موضوع شکی نداریم. هریك از شیخ نشین های خلیج فارس اگر ازما کمك بخواهند بدون هیچ نظر توسعه طلبی آن را دریافت خواهند کرد و هیچگونه نفع و هدف شخصی نداریم. زمانی بود که ما احتیاج به کمك مالی داشتیم ولی حالا دیگر نداریم و خود کمك کننده هستیم. ما به بعضی ازکشورهای منطقه می توانیم کمك فنی بدهیم و امنیت را حفظ کنیم. ما تمام کسانی را که مخالف آزادی رفت و آمد کشتی ها در منطقه خلیج فارس هستند دشمن می شماریم. حتی کشورهائی را که بخواهند نا امنی

ایجادکنند.

س - درباره عراق چه فکر می کنید؟

ج - ما فکر می کردیم که دوره فاشیزم پایان یافته و حالا در عراق می بینیم که ۶۰ هزار ایرانی اخراج شده اند و آنها همان کارهای فاشیستهارا می کنند.

س - آیا اعلیحضرت تصور می کنند که باید درپیمان سنتو تغییری داده شود؟

ج - پیمان سنتو هیچوقت جدی نبوده است.

***

با این طرز ایران توانست حاکمیت خودرا در سایه درایت و هوشمندی و اعمال قدرت و موقعیت ممتاز بین المللی براین جزایر پس از ۸۰ سال اعمال کند. این جزایر از نظر استراتژی در منطقه خلیج فارس اهمیت بسزائی دارند و این اقدام درتاریخ سلطنت پهلوی دوم با خطوط زرینی باید ثبت شود و ازنظر سیاست داخلی و حیثیت بین المللی و تمامیت ارضی ایران و حفظ امنیت منطقه خلیج فارس برای کشور باستانی ما بسیار با اهمیت می باشد. در حالی که در آن روزبا تظاهرات مردم در گوشه و کنار کشور از پهلوی دوم تجلیل شد اکنون که او در آرامگاه سردی در سرزمین باستانی مصر به خواب ابدی فرورفته و دست های پرقدرتش ازاین جهان پرغوغا کوتاه است و صدایش به گوش کسی نمی رسد و شائبه هیچگونه تملقی هم وجود ندارد به حق باید ازاو تجلیل کرد و ازاین اقدام وطن دوستانه اش ازصمیم قلب سپاسگزار بود.

***

دریاسالار رمزی عطائی که مدتی فرمانده نیروی دریائی ایران بوده است درباره تصرف این جزایر چنین گفت:

یك روز شاه فقید به بندرعباس آمده و مرا احضار کردند و گفتند ما مذاکرات محرمانه ای با شما می کنیم. به من بگوئید اگر بخواهیم جزایر تنب و ابوموسی را بگیریم چقدر وقت لازم داریم؟

جواب دادم ٤٨ ساعته آماده می شویم.

آن روز یکشنبه بود. اعلیحضرت گفتند ما می خواهیم آقای هویدا نخست وزیر روز چهارشنبه ظهر در مجلس اعلام کند که این جزایر در اختیار ایران قرار گرفته است. بعد سئوال کردند عملیات چقدر طول خواهد کشید؟ عرض کردم ساعت هفت صبح شروع می کنیم و حداکثر ساعت ۱۰ تمام خواهدشد.

من این تعهد را کردم و با به کار گرفتن واحدهای هاورکرافت که نیروی دریائی ایران بزرگترین آن را درجهان دراختیار داشت جزایر تنب و ابوموسی به تصرف ایران درآمد. برخلاف ناوشکن ها که فقط درجاهای عمیق می توانند رفت و آمد کنند هاورکرافت ها درجاهای کم عمق مثل خلیج فارس بسیار مطلوب اند.

پس از تصرف این جزایر، ایران به اتکاء قدرت نیروی دریائی خود کنترل کننده خلیج فارس شد.

درسال ۱۹۷۲ اعلیحضرت فقید فرمودند که نیروی دریائی ایران باید درسال ۱۹۸۰ پنجمین قدرت دریائی جهان بشود. در آن هنگام قدرت حکومت و پول و ارجحیت انتخاب نفرات را داشتیم.

درزمان فرماندهی من دو واحد تندرو از سوئد خریدیم. این طرح زیر نظر یکی از افسران لایق نیروی دریائی ایران شهریار شفیق قرار داشت. ما سیستمی روی قایق ها گذاشته بودیم که با هلیکوپتر هدایت می شد و درقسمت جلوی این واحدها ٤٠٠ یا ٥٠٠ پاوند تی. ان. تی جا می گرفت و درشب باهدایت رادیوئی هلیکوپتر به سمت هدف می رفت و ابداً از انسان روی آن استفاده نمی شد.

***

ویلیام شوکراس می نویسد: درسال ۱۹٦۸ دولت کارگری انگلیس تصمیم گرفت که در پایان سال ۱۹۷۱ به تعهدات نظامی خود در شرق سوئز خاتمه دهد. در ژوئیه ۱۹٦۹ کسینجر کمیسیونی را مأمور کرد تا واکنش آمریکارا در برابر خلائی که در خلیج فارس

به وجود می آید بررسی کند. به دنبال همین امر دکترین نیکسون اعلام شد که آمریکا به دوستان خود درآسیا نیروی نظامی نخواهد داد بلکه سلاحهائی در اختیارشان می گذارد تا به وسیله آنها ازخود در برابر کمونیزم دفاع کنند. در مورد خلیج فارس انگلستان به این نتیجه رسید که احتمالاً تنها ایران می تواند جانشین تعهدات بریتانیا گردد. شاه در یك معامله پیچیده با انگلیسها موافقت کرد که ازادعاهایش بر بحرین که تحت الحمایه انگلیس بود صرفنظر کرده و در عوض اجازه یافت سه جزیره واقع در دهانه تنگه هرمز را که تحت کنترل انگلیسها بود تصرف کند. این معامله وضعیت خطیری به وجود آورد. ایران آمادگی پرداخت غرامت به مالکان قبلی جزایر را اعلام داشت. شیخ شارجه آن را پذیرفت که چندروز بعد به قتل رسید. قذافی تصرف جزایر را بهانه قرار داد و از شرکت نفت بریتانیا در لیبی خلع ید کرد.

***

در آبان ماه ۱۳٦۸ سردنیس رایت سفیر سابق انگلیس در ایران ضمن سخنرانی خود در دانشگاه اکسفورد چند نکته را مورد اشاره قرار داد که از نظر تاریخی حائز اهمیت می باشد.

۱ - او گفت وقتی باشاه درباره بحرین مذاکره شد گفت بهترین راه این است که سازمان ملل متحد در این کشور به همه پرسی بپردازد. گفتم راه حل خوبی است مشروط بر این که وقتی موضوع بحرین سروصورتی گرفت و ما هم وضع ایران را که درآبهای خلیج فارس از حریم حدفاصل خارج شده و به اکتشافات نفتی پرداخته ندیده گرفته ایم، ایران از اقدامات نظامی برای تصرف سه جزیره تنب بزرگ و تنب کوچك و ابوموسی خودداری کند. شاه این موضوع را هم پذیرفت ولی گفت بهتر است از این موضوع با اردشیر زاهدی وزیر خارجه صحبت نکند. زیرا او در این زمینه حساس بوده ممکن است موضوع را بهم بزند.به همین جهت صحبتی با اردشیر نشد و او در جریان امر قرار نگرفت.

۲ - پس از این که وضع بحرین خاتمه یافت یك روز اردشیر زاهدی مرا به وزارت خارجه خواست و گفت دولت ایران تصمیم گرفته که همین امشب سه جزیره را درخلیج فارس با نیروی نظامی در اختیار بگیرد. اگر هم باهرگونه مخالفتی روبرو شود خود را برای جنگ آماده کرده است.

دنیس رایت می بیند شاه و دولت ایران او و دولت انگلیس را در مقابل کار انجام شده ای قرار داده اند و با این طرز دیگر کاری از انگلیس ها و کشورهای عربی ساخته نبود.

۳ - یکی از حضار از سفیر سابق انگلیس پرسید که آیا شاه ایران مردی قوی یا ضعیف بود؟ او گفت شاه هم قوی بود و هم ضعیف. گاهی در مقابل بعضی کارها خیلی قدرت به خرج می داد مثل همین استقرار نیروهای نظامی ایران در سه جزیره و یا وقایع ۱۵ خرداد ٤۲ ولی زمانی خیلی ضعیف به نظر می رسید مثل وقایع بهمن ۵۷. با این که مرد مطلع و تیزهوشی بود گاهی سئوالاتی می کرد که انسان مبهوت می شد. وقتی من باسمت کاردار سفارت در ایران بودم روزی مرا خواست و گفت می خواهد علاء نخست وزیر را تغییر دهد و از من نظر خواست.هرچه فکر کردم چه بگویم چون دستوری نداشتم و وظیفه ای هم در این مورد برعهده ام نبود سکوت کردم.

***

در گاهنامه شاهنشاهی اخبار زیر در باره وقایع بحرین و سه جزیره منشر شده است:

در دولت قوام در تاریخ ۲۸ فروردین ماه ۱۳۲۵ تصویبنامه ای گذشت که از مواد نفتی بحرین که به وسیله شرکت آمریکائی در داخل کشور مصرف می شود مبلغی به عنوان حق الامتیاز دریافت خواهد شد .

در تاریخ بیستم آبان ماه ۱۳۳٦ جلسه هیئت دولت در حضور شاه تشکیل شد. لایحه مربوط به تقسیمات کشوری که از طرف

وزارت کشور تهیه شده بود بررسی گردید. با این لایحه کشور دارای ۱٤ استان شد که استان چهاردهم به بحرین اختصاص یافت.

روزنامه ها نوشتند که اقدام دولت در مورد منظور کردن بحرین به عنوان استان چهاردهم دربین ایرانیان مقیم بحرین انعکاس مطلوبی داشت ولی چون مطبوعات عربی و انگلیسی به این اقدام دولت ایران اعتراضاتی داشتند دولت ایران به شدت به کشورهای عربی از جمله عراق و همچنین انگلستان اعتراض نموده و اعلام داشت که طبق اسناد تاریخی بحرین جزو تفکیك ناپذیر ایران می باشد.

روز نهم آذرماه ۱۳۵۰ برابر با ۳۰ نوامبر ۱۹۷۱ جزایر تنب بزرگ و تنب کوچك و ابوموسی واقع در تنگه هرمز که طبق پنجاه سند انکار ناپذیر متعلق به ایران بوده و در اثر ناآگاهی و ناتوانی دولت وقت در هشتاد سال قبل توسط دولت انگلستان که خودرا حافظ امنیت در خلیج می دانست اشغال شده بود به فرمان شاهنشاه آریا مهر پس از خروج انگلستان از خلیج فارس از طرف نیروی دریائی شاهنشاهی اشغال شد ومقاومت های اندك پلیس رأس الخیمه در جزیره تنب بزرگ هم شکسته شد و شاهراه حیاتی تنگه هرمز به منظور حفظ امنیت در خلیج فارس دراختیار نیروی دریائی ایران قرار گرفت.

وزارت امورخارجه اعلام کرد که دولت عراق یادداشتی مبنی برقطع رابطه سیاسی بادولت شاهنشاهی به کاردار موقت ایران در بغداد تسلیم کرد. وزارت خارجه نیز اقدام به عمل متقابل نمود و با احضار کاردار عراق رسماً به وی اخطار کرد که ظرف دوهفته خاك ایران را ترك کند.

روز ۱۵ آذر اعلام شد که با استقرارنیروهای عراق در مرزهای ایران مقامات دولتی کلیه اقدامات احتیاطی را برای درهم شکستن هرگونه تجاوز و خرابکاری به عمل می آورند.

دولت پاکستان اقدام ایران را در مورد استقرارقوای نظامی در

سه جزیره تنگه هرمز مورد تأیید قرارداد.

روز ۱۷ آذر اعلام شد که دولت عراق در شورای اتحادیه عرب خواستار شد که دول عرب درسازمان ملل و شورای امنیت اقدام ایران را در مورد استقرار قوای نظامی در جزایر تنگه هرمز محکوم کنند و ایران را متجاوز بشناسند. اما پیشنهادات مزبور مورد قبول هیچیك از دول عرب قرار نگرفت و حتی الجزایر و لیبی و یمن جنوبی که در ارجاع موضوع به شورای امنیت هم عقیده بودند با این پیشنهاد مخالفت کردند.

روز ۲۰ آذر شورای امنیت سازمان ملل شکایت کشورهای الجزایر و لیبی و یمن جنوبی و کویت در مورد اشغال جزایر تنگه هرمز از طرف دولت ایران و ایجاد خطر در این منطقه را رد کرد.

روز ۲۲ آذر وزیر خارجه ایران در گفتگوئی با نمایندگان مطبوعات گفت: ایران میانجیگری هیچ دولت خارجی را در مورد جزایر تنگه هرمز نخواهد پذیرفت زیرا ایران مسئله را یك امر داخلی می داند و در امور داخلی خود با هیچ دولت خارجی وارد مذاکره نخواهد شد.

روز ۸ دی ماه ۱۳۵۰ دولت عراق به ایرانیان مقیم کربلا اولتیماتوم داد که اگر تا ٦ روز دیگر خاك عراق را ترك نگویند روانه زندانها و شکنجه گاهها خواهند شد.

روزهشتم فروردین ۱۳۵۱ شاه بایك فروند هلیکوپتر نیروی دریائی ایران به جزیره ابوموسی رفته و از تأسیسات نیروی دریائی و وضع ساکنان منطقه بازدید نمود.

روزنامه کوریر چاپ اتریش نوشت که خلیج فارس برای زندگی سیاسی و اقتصادی ایران و جهان دارای اهمیت فوق العاده ایست زیرا عظیم ترین ذخایر شناخته شده نفتی جهان در این منطقه قرار دارد و پس از خروج قوای انگلستان، ایران مهمترین نقش را درثبات و آرامش منطقه برعهده دارد.

***

پیروز مجتهدزاده از پژوهشگران معاصر درباره موقعیت سیاسی و نظامی این جزایر و وضع بحرین در روزنامه کیهان چاپ لندن می نویسد:

تنب بزرگ، تنب کوچك و ابوموسی، به فاصله هائی نسبتاً اندك، در امتداد چهار جزیره ایرانی دیگر، هرمز، هنگام،لارك و قشم خط نیمدایره ای استراتژیك پر اهمیتی را تشکیل می دهند که استفاده درست ازآنها، ایران را در نیرومندترین موضع استراتژیك در دهانه خلیج فارس قرار می دهد. خطوط کشتیرانی، برای ورود به خلیج فارس و خروج ازآن باید به ناچار ازلایه های این جزایر و ازنزدیکی آنها عبور کند.

رژیم پیشین ایران بر اهمیت این جزایر آگاهی کامل داشت و همگی تلاش خودرا برای بالابردن امکانات کنترل براین جزایر را به کار گرفت.

۱ - تنب بزرگ

۳۱ کیلومتر از جزیره قشم به سوی جنوب باختری و درست روبروی دهانه تنگه هرمز جزیره ای واقع است که تنب نامیده می شود. این جزیره در شمال خط منصف خلیج فارس قراردارد. تنب بزرگ ٤٢ کیلومتر ازساحل بندر لنگه «ساحل ایرانی» فاصله دارد و حدود٦٧ کیلومتر از سواحل شیخ نشین رأس الخیمه «ساحل عربی» دور است. و بلندترین نقطه آن ۵۳ متر از سطح دریا ارتفاع دارد.

پیش ازبازگشت تنب به ایران تنها یك چراغ راهنمای دریایی از سوی انگلیسها درآن جا ساخته شده بود و ساکنین جزیره نیز کمتر از ۳۰۰ تن بودند که در دهکده کوچکی زندگی می کردند. آب آشامیدنی این جزیره به دلیل خشك شدن دو چاه آب شیرین می بایستی از جزیره قشم تأمین شود.

ازهنگام تجدید مالکیت ایران براین جزایر عمران و آبادی تنب بزرگ آغاز شد. تعداد اندکی از افراد بومی که آن اواخر به این

جزیره کوچ داده شده بودند آنجارا ترك کردند. در حالی که ساکنین بومی شاهد بهبود سریع زندگی خود شدند. در این جزیره غیراز تأسیسات نظامی برای بهره گیری از شرایط استراتژیك جزیره، از احداث سردخانه برای نگهداری ماهی و حمایت از بومیان ماهیگیر، تأسیس برق وتأمین آب آشامیدنی توسط تانکرهای آبکش و طرح تأسیس کارخانه تولید آب آشامیدنی ازآب دریا، ایجاد فروشگاه و طرح های دیگر آبادانی می توان نام برد.

۲ - تنب کوچك

تنب کوچك در حقیقت، تپه ای سنگی بیش نیست که ۳۵ متر از سطح دریا ارتفاع دارد. فاصله اش ازتنب بزرگ حدودپنج کیلومتر است. این جزیره به دلیل وجود مارهای سمی تقریباً خالی از سکنه بود. ولی ازهنگام تجدید حاکمیت ایران براین جزیره تعدادی از پرسنل نظامی ایرانی برای استفاده ازموقعیت استراتژیك تنب کوچك درآن مستقر شده اند.

۳ - ابوموسی

این جزیره در۴۵ کیلومتری شرق جزیره سری و در ۶۷ کیلومتری جنوب بندرلنگه واقع است و در حقیقت نقطه انتهائی خط استراتژیك نیمدایره ای محسوب می شود که هفت جزیره « هرمز، هنگام، قشم، لارك، تنب بزرگ، تنب کوچك و ابوموسی» درمقابل تنگه هرمز به وجود می آورند.

طول این جزیره هفت کیلومتر و پهنای آن چهارکیلومتر و نیم است. در سطح جزیره یك رشته تپه های نسبتاً مرتفع دیده می شود که بلندترین آن را«کوه حلوا» می خوانند. کوه حلوا ۱۱۰ متر ازسطح دریا ارتفاع دارد. جزیره ابوموسی دارای معادن خاك سرخ است که برای نخستین بار توسط کمپانی آلمانی «ونك هاوس» استخراج می شد. بعدها عملیات استخراج به انگلیسها واگذار شد و پس از مدتی ژاپنی ها نیز وارد عمل شدند. به هرحال بهره برداری ازمعادن خاك سرخ ابوموسی به موجب قراردادهائی صورت می

گرفت که شرکت های یاد شده پیش ازآن باشیخ شارجه امضاء کرده بودند. این قراردادها ازهنگام بازگشت ابوموسی به ایران مورد تأیید دولت ایران نیز قرار گرفت و برخی ازکمپانی های ایرانی نیز بهره برداری ازخاك سرخ جزیره را آغاز کردند.

ابوموسی دارای منابع در خور توجهی ازنفت است. نفت ابوموسی که از (میدان مبارك) استخراج می شود از نظر نوع و در صد خلوص، بهترین نوع نفتی است که تاکنون در خلیج فارس استخراج شده است. میزان نفت استخراج شده از چاههای شماره ۱ و ۲ میدان مبارك از ۱۵۰۰ بشکه در روزفراتر می رفت. در حالی که با آغاز بهره برداری ازچاه شماره ۳ میزان استخراج افزایش در خور توجهی پیداکرده است. نفت میدان مبارك توسط کمپانی انگلیسی «بیوتس» استخراج می شود و قراردادهای این کمپانی باشیخ نشین شارجه، پس ازبازگشت حاکمیت ایران برابوموسی به تأیید ایران نیز رسیده و مقررشد که منابع و درآمدهای نفتی ابوموسی به طور مساوی میان ایران و شارجه تقسیم گردد. اما دولت شاهنشاهی ایران، ازهمان آغاز اعلام کرد نسبت به درآمدهای مالی ابوموسی چشمداشتی ندارد و برای پیشرفت طرح های عمرانی در شارجه و دیگرامارات کمك های مادی معینی را ازدرآمد نفتی ابوموسی اختصاص خواهدداد.

جمعیت واقعی ابوموسی از۳۰۰ تن فراتر نمی رفت اما ازهنگامی که زمزمه ایران برای بازستاندن جزایرتنب و ابوموسی آغاز شد بیش از ۵۰۰ تن ازعربهای غیربومی به این جزیره کوچانده شدند. این تعداد، پس از بازگشت ابوموسی به ایران این جریره را ترك کردند. دهکده ابوموسی نیزهمانند دهکده تنب بزرگ در وضعی بسیار ابتدائی بود اما پس از اعاده حاکمیت ایران برآن طرح های عمرانی فراوانی در آن اجراشد.

چگونگی تجدید حاکمیت ایران

دوجزیره تنب و ابوموسی در اواخر قرن گذشته «۱۸۸۰»

هنگامی که سلسله قاجار به نهایت ضعف و زبونی خود رسیده بود توسط انگلیسها ازایران جدا شدند. انگلیسها به شیخ شارجه اجازه نامه ای برای «تفریح» و «شکار» در جزایر تنب بزرگ و تنب کوچك و ابوموسی دادند. «رأس الخیمه» درسال ۱۹۲۱ از شارجه جدا شد و به صورت شیخ نشین مستقلی درآمد. همین اجازه نامه های «تفریح» و «شکار» را شیوخ شارجه و رأس الخیمه سند مالکیت براین جزایر تلقی کردند.

رضاشاه برای نخستین بار خواستار بازگشت این جزایر به ایران شد ناوهایی را سوی تنب و ابوموسی روانه کرد. این اقدام سبب اعتراض انگلیس ها شد و لندن قول داد که مالکیت براین جزایر را یکجانبه تعیین نکند. نداشتن یك نیروی دریائی مقتدر در آن هنگام مانع ازآن شد که دو تنب وابوموسی همان روزگاران به ایران بازگردانده شوند.

اواخر دهه ۱۹۶۰ بود که تهران حقانیت مالکیت ایران براین جزایر را مجدداً مطرح کرد. همان هنگام ایران ازحقانیت مالکیت بربحرین سخن می گفت. اعاده حاکمیت بر بحرین برای ایران به صورت غیرممکن درآمده بود زیرا انگلیس ها و عرب های منطقه دست به توطئه زده و گروه بزرگی از فلسطینی ها و دیگر متعصبین عرب را به مجمع الجزایر بحرین کوچانیدند و جمعیت عربی این مجمع الجزایر را به دو برابر جمعیت بومی رساندند.

بحرین، به صورت شیخ نشین جداگانه ومشخصی تحت الحمایه بریتانیا بود وازنظر استراتژیك کمترین اهمیتی برای ایران نداشت.

با توجه به این شرایط بود که ایران تصمیم گرفت در مقابل واگذاردن تکلیف بحرین به رأی و اراده عمومی مردم آن شیخ نشین، مالکیت برجزایر استراتژیك پراهمیت تنب بزرگ و تنب کوچك و ابوموسی را تحقق بخشد و در این زمینه یك سلسله مذاکرات پنهانی گسترده میان تهران و لندن آغاز شد.

دیپلمات انگلیس «سرویلیام لوس» دراین مذاکرات نقش

موثری بازی کرد. وی کوشید تا مسئله سه جزیره مورد بحث را به صورتی درآورد که برای همیشه مورد مشاجره ایران و عرب ها باقی بماند.

پادشاه فقید ایران طی مصاحبه ای با مجله هندی «بلیتس» در ۲٤ ژوئن ۱۹۷۱ اخطار کردند این جزایر ازآن ایران بودند ولی هشتاد سال پیش هنگامی که دولت مرکزی مقتدری در کشور ما وجود نداشت از ایران جداشدند. ایشان اضافه کردند که پدرشان ناوچه هائی رزمی را برای اعاده این جزایر فرستاده بود ولی انگلیس ها قول دادند که تا تعیین تکلیف حاکمیت براین جزایر از افراشتن هر نوع پرچمی در تنب و ابوموسی جلوگیری کنند.

ایشان افزودند امیدوارم این وعده اکنون عملی شود در غیر این صورت ما چاره ای نداریم جز این که به زور متوسل شویم.

پادشاه فقید ایران بلافاصله باب مشورت های پنهانی را میان تهران، قاهره، ریاض، ابوظبی ، کویت و دبی بازکرد و با مذاکرات مستقیم پنهانی با شارجه و رأس الخیمه، مانع ازعملی شدن سیاست «سرویلیام لوس» شد. روزنامه مصری الاهرام در آن هنگام نوشت که دولت مصر ازقبل از اقدام ایران در مورد دوجزیره تنب و جزیره ابوموسی آگاهی داشت.

طی مذاکراتی که صورت گرفت توافق شد که جزایر تنب بزرگ و کوچك بدون چون و چرا به ایران واگذار گردد. همچنین موافقت شد که جزیره ابوموسی تحت حاکمیت مشترك ایران و شارجه قرار گیرد. به این ترتیب که نقاط استراتژیك ابوموسی زیر حاکمیت ایران قرار گیرد و دهکده ابوموسی زیر حاکمیت شارجه باقی بماند. قرار شد درآمدهای مالی ابوموسی میان تهران و شارجه تقسیم گردد، ولی ایران موافقت کرد که تا ۹۰سال سالانه یك میلیون و پانصدهزار پوند برای عمران و آبادی شارجه به آن شیخ نشین بپردازد و برای جلب رضایت و موافقت بریتانیا نیز تعدادی از ناوچه های انگلیسی موجود در اطراف جزیره های تنب و ابوموسی را از

دولت انگلستان خریداری کند. ایران همین پیشنهاد هارا درمورد جزیره تنب بزرگ و تنب کوچك به شیخ رأس الخیمه نیز ارائه کرد ولی شیخ صقربن محمد القاسمی حاکم رأس الخیمه طمع زیادی داشت و پیشنهادهای فراوانی را مطرح کرد که بجائی نرسید.

شیخ نشین شارجه روزهشتم آذرماه ۱۳۴۹ اعلام کرد که قوای ایران براساس توافقی میان تهران و شارجه جزیره ابوموسی را در اختیار خواهد گرفت. روزنهم آذرماه ۱۳۵۰ فرمانده نیروی دریائی اعزامی ایران « دریاسالار رمزی عطائی» در جزیره ابوموسی مورد استقبال برادرحاکم شارجه «امیر کنونی این شیخ نشین» قرار گرفت.

پیاده شدن قوای دریائی ایران در تنب بزرگ با مقاومت تعدادی از عرب های مسلح روبرو شد و خواباندن شورش یادشده در تنب بزرگ کارآسانی نبود. زیرا شورشیان سطح جزیره را به خوبی می شناختند در حالی که افسران نیروی دریائی ایران چنین آشنائی را با محیط جغرافیائی جزیره نداشتند. دراینجا سلحشوری و دلاوری شهریار شفیق مشکل را حل کرد.

شهریار شفیق که آن زمان سروان نیروی دریائی بود در رأس یك ستون از پرسنل زیر فرماندهی خود، به طور سینه خیز از ساحل به داخل جزیره پیش رفت و باپیمودن مسافت زیادی به این ترتیب، یك یك تفنگداران شورشی را از پشت تپه ها و تخته سنگها دستگیر کرد و خلع سلاح نمود. این دلاوری شهریار شفیق راه را برای پیاده شدن قوای دریائی ایران در تنب بزرگ هموار ساخت.

تجدید حاکمیت ایران برجزیره ابوموسی درعین حال مشکل مرزی ایجاد کرد که به صورت بسیار جالبی «ازدید جغرافیائی» نیز حل شد. پیش ازحاکمیت ایران آبهای ساحلی ابوموسی طبق قوانین دریائی دولت بریتانیا، تا سه مایل تعیین شده بود. اما پس از تجدید حاکمیت ایران، آبهای ساحلی ابوموسی، طبق قوانین دریائی ایران تا ۱۲ مایل تعیین شد که منطقه عملیات استخراج نفت

دریائی شیخ نشین ام القوین را محدود می کرد.

کمپانی نفتی اکسیدنتال که طبق قراردادی با ام القوین در سال ۱۹۶۹، در آن آبها دست به عملیات استخراج نفت زده بود با مشکل حقوقی که پیش آمد، دست ازکار کشید و شیخ نشین ام القوین را از تنها راه درآمد نفتی محروم ساخت. اما ابتکار و عنایتی که از سوی پادشاه فقید ایران نشان داده شد، سبب گردید که خط مرزی دریائی میان ایران «ابوموسی» و ام القوین به گونه ای ترسیم شود که میدان نفتی دریائی ام القوین از محدودیت کامل خارج شود.

حقانیت مالکیت ایران

تنب بزرگ، تنب کوچك و ابوموسی همواره بخشی از کشور ایران محسوب بوده است. ازنظر حقانیت تاریخی، تداوم مالکیت، تنها ازسال ۱۸۸۰ تا ۱۹۷۱، متوقف شده بود. انگلیسها که این جزایر را از ایران گرفته و به شیخ های شارجه و رأس الخیمه بخشیده بودند هیچگاه حقانیت مالکیت تاریخی ایران را آشکارا انکار نکردند.

پادشاه فقید ایران، ضمن هشدار دادن به انگلیسها در استفاده از زور برای باز پس گرفتن این جزایر، طی مصاحبه ای در بهمن ماه ۱۳۴۹، اشاره به وجود اسناد تاریخی کرد که دال برحقانیت حاکمیت ایران بر این جزایر است. وی گفت: این جزایر متعلق به ملت است و ما نقشه های دریاداری انگلیس و مدارك دیگری داریم که این موضوع را ثابت می کند و اگر لازم شود ما آن را بازور پس خواهیم گرفت، چون من نمی خواهم ناظر برحراج رفتن کشورم باشم.

ازجمله این اسناد تاریخی نقشه های وزارت دریاداری بریتانیا است که تا سال ۱۸۸۰ هر سه جزیره تنب بزرگ و تنب کوچك و ابوموسی را ضمیمه قلمرو ایران نشان می دادند. مهمترین سند از مجموعه این اسناد، دو نقشه است که نخستین آن از سوی کاپیتان هنل تهیه شده است و دیگری از سوی سرگرد موریسن. این دونقشه،

همانند نقشه های روسی، نام ایران را زیر نام این سه جزیره ذکر کرده اند. دیگر اسناد، ازجمله **Bombay, selection, xxiv** همه جا دوتنب و ابوموسی را متعلق به ایران می خوانند.

ازنظر جغرافیائی نیز دوجزیره تنب بزرگ و کوچك، به گونه آشکاری، در بخش شمالی خط منصف خلیج فارس واقع هستند. تنب بزرگ ٤٢ کیلومتر از سواحل ایران فاصله دارد، درحالی که فاصله این جزیره باسواحل رأس الخیمه از ٦٧ کیلومتر فراتر است.

تنب کوچك ٤٧ کیلومتر ازسواحل ایران فاصله دارد، در حالی که فاصله آن از رأس الخیمه از ٦٢ کیلومتر تجاوز می کند.

واژه «تنب» نیز یك واژه پارسی تنگستانی است به معنای « تپه» در حالی که تنب کوچك «تنبو» نیز خوانده می شود که بازهم به یك واژه پارسی تنگستانی است. به معنای «تپه کوچك»... جزیره ابوموسی، درست روی خط منصف خلیج فارس قرار گرفته است و فاصله اش نسبت به دو ساحل ایران و شارجه تقریباً برابر است.

در مورد ابوموسی، همانطور که گفته شد «ایران و شارجه» قراردادی را امضا کرده اند که به موجب آن ، در این جزیره حاکمیت مشترك اعمال می شود.

پس از استقرار حاکمیت مجدد ایران براین جزایر، دولت های عربی شکایتنامه مشترکی را امضاء کرده و تقدیم سازمان ملل متحد کردند. شورای امنیت سازمان ملل متحد این شکایتنامه را بایگانی کرد و مسئله تنب بزرگ، و تنب کوچك و ابوموسی را یك «مسئله داخلی ایران»، اعلام نمود. دولت های عربی با طرح آن شکایت، زمینه ای فراهم ساختند تاسازمان ملل متحد نیز مهر تأیید برحقانیت مالکیت ایران بر این جزایر بزند.


ایران
بندر عباس
جزیره هرمز
جزیره لارک
تنگه هرمز
جزیره هنگام
باسعیدو
بندر لنگه
جزیره کیش
تنب بزرگ
تنب کوچک
خلیج فارس
جزیره سری
جزیره ابوموسی
راس الخیمه
دبی
ام القوین
شارجه
عجمان
دبا
فجیره
خلیج عمان
مسیر کشتیرانی
در تنگه هرمز
مقیاس : ۱/ ۷۵۰,۰۰۰



قرارداد سال ۱۹۷۵ الجزیره

وحل مشکلات مرزی ایران و عراق

یکی ازمهمترین کارهائی که در عصر پهلوی دوم صورت گرفت حل مسالمت آمیز مشکلات مرزی ایران و عراق و انعقاد قرارداد الجزیره درسال ۱۳۵۳ به امضای شاه ایران و صدام حسین معاون وقت رئیس جمهور عراق بود که موفقیت بسیار مهمی برای

حفظ امنیت و صلح در منطقه خلیج فارس به شمار می رفت.

ولی اقدامات غیر منطقی رهبران جمهوری اسلامی و انتشار مطالبی درباره صدور انقلاب و تسلط برکشورهای مسلمان و اندیشه های خام صدام حسین موجب گشت که دولت عراق برخلاف اصول بین المللی به ایران حمله کرد وآغازگرجنگی گردید که میلیاردها دلار خسارت به دو ملت مسلمان و دو کشور همسایه وارد شد.

گاهنامه شاهنشاهی خبرهای مربوط به روابط دوکشور ایران و عراق را در دوران سلطنت شاه فقید چنین منتشر ساخته است.

روز ۱۶ اردیبهشت سال ۱۳٤۸ وزارت خارجه اعلام کرد عبور کشتی (ابن سینا) که با پرچم ایران در سراسر اروند رود صورت گرفته است دولت عراق با ادعای این که کشتی مزبور طبق قرارداد ۱۳۱٦ درآبهای عراق حرکت کرده و بایستی پرچم عراق را بر می افراشته است یادداشت اعتراض آمیزی به وزارت امورخارجه تسلیم کرد. ولی این یادداشت باتوجه به بی ارزش بودن قرارداد فوق به سفارت عراق درتهران پس فرستاده شد.

چند روز قبل دولت ایران اعلام کرد که قرارداد ۱۳۱٦ را به رسمیت نمی شناسد و رادیو بغداد هم گفت دولت عراق این اعلام دولت ایران را قبول ندارد.

روز ۵ اردیبهشت ٤۸ کشتی هزارتنی آریافر وابسته به ناوگان تجاری ایران با اهتزاز پرچم ایران و با حمایت ناوگان نیروی دریائی و هوائی از اسکله خرمشهر حرکت کرد وعلیرغم تهدیدهای دولت عراق روانه خلیج فارس شد.

روز ۱۳ اردیبهشت نماینده دائمی ایران در سازمان ملل طی نامه ای به رئیس شورای امنیت نوشت که ایران خواستار حل مسالمت آمیز اختلافات با دولت عراق می باشد.

وزارت امورخارجه ایران به منظور توجیه چگونگی تحمیل قرارداد ۱۳۱٦ ازجانب دولت انگلستان اسناد محرمانه ای را منتشر ساخت.

روز ۱۰ مهرماه ٤٨ وزارت خارجه ایران اعلام کرد وزیر خارجه ایران درسازمان ملل گفت که رودخانه مرزی شط العرب بین ایران و عراق یك راه آبی بین المللی است و نمی تواند منحصراً تحت تسلط یك کشور قرار گیرد و ادعای دولت عراق در مورد شط العرب که ناشی از قرارداد استعماری ۱۹۳۷ می باشد مورد قبول دولت ایران نیست.

روز ۲ بهمن ٤٨ دولت ایران اعلام کرد به علت تحریکات مرزی عراق سفیر و ٤ دیپلمات آن کشور از ایران اخراج شدند.

دولت عراق به سفارت ایران درآن کشور اخطار کرد که سفیر و کلیه کارکنان سفارت و کنسولگری به اتهام دخالت در امور داخلی عراق ظرف ۲٤ ساعت خاك آن کشور راترك کنند.

دولت ایران اتهامات عراق را در مورد مداخله در امور داخلی آن کشور مردود دانست و طی یادداشتی این اتهامات را مغایر اصول روابط بین المللی دانسته و به آن اعتراض نمود. وزارت خارجه ایران نیز طی یادداشتی به سفارت عراق اطلاع داد که وابسته نظامی و سه تن از معاونان وابسته و کلیه کارکنان سیاسی و کنسولگری عراق ظرف ۲٤ ساعت باید خاك ایران را ترك کنند.

دولت ایران ظرف چند روز سومین یادداشت اعتراض آمیز خودرا برای عراق ارسال داشت.

وزیرخارجه ایران در جلسه مشترك نمایندگان مجلسین به حکومت عراق اخطار کرد که ایران آتش عراق را با آتش شدیدتر پاسخ می دهد و نه فقط در آن واحد آتشی را که به سوی ایران گشوده شود خاموش خواهد کرد بلکه محل آن را هم از میان خواهد برد.

روز ۲۹ بهمن ٤٨ نماینده ایران در سازمان ملل گفت طی نامه ای به دبیر کل سازمان نوشت که کلیه اتهامات دولت عراق را در مورد تمرکز قوای ایران در مرزهای آن کشور رد کرد و تصریح نمود که دولت عراق دراردیبهشت ماه گذشته قوای خودرا در مرزهای

ایران متمرکز نموده و دولت ایران نیز در مقابل این اقدام تهدیدهای دولت عراق، قوای مرزی خود را تقویت کرده است.

روز ۱۰ مهر ٤۹ وزیر خارجه ایران در سازمان ملل گفت ایران آماده حل اختلافات با عراق می باشد ولی حاضر به اجرای قرارداد استعماری ۱۹۳۷ اروند رود (شط العرب) که کاغذ پاره ای بیش نیست نمی باشد.

دبیر کل سازمان ملل توجه دولت عراق را به شکوائیه کمیته ایرانی حقوق بشر در مورد رفتار غیرانسانی عمال عراق با ده ها هزار تن از ایرانیان مقیم آن کشور و زوار ایرانی جلب کرد. تعداد معاودین ازعراق روز به روز افزایش می یافت.

روز۱۵ دی ماه شاه و شهبانو برای رسیدگی به وضع ایرانیان رانده شده از عراق، به کرمانشاه عزیمت و پس از بازدید از اردوگاه ایرانیان در قصر شیرین به تهران مراجعت نمودند.

روز ۲٦ دی ماه ۱۳۵۰ یك مقام امنیتی ضمن مصاحبه ای گفت یك شبکه خرابکاری که با کنفدراسیون دانشجویان و عوامل دولت عراق ارتباط داشت می خواستند شهرام پهلوی نیا و سفیر آمریکا درایران را بربایند.

روز ۱٤ خرداد ۱۳۵۱ مقامات مرزی ایران طی یادداشتی از مقامات مرزی عراق دعوت کردند که به خاك ایران آمده تا اجساد شش تن متجاوز عراقی را که در زد و خوردی به قتل رسیده اند تحویل بگیرند. در این حادثه دو ژاندارم و یك کشاورز ایرانی نیز به قتل رسیده اند.

روز ۱٤ آبان ۱۳۵۱ شاه قسمتی از تأسیسات جزیره خارك را که (آذرپاد) نامیده می شود افتتاح کرد. ساختمان این جزیره پولادین که ازسال ۱۳۵۰ شروع شده بود با صرف ۱۵ میلیون لیره انگلیسی در آبان ماه به پایان رسید.

اسکله دو پهلوی جزیره قادر است بزرگترین نفتکش جهان به ظرفیت پانصدهزارتن را که در دست ساختمان است در یك طرف و

نفتکش دیگری را در طرف دیگر با ظرفیت کمتری بارگیری کند.

روز ۲۰ فروردین ۱۳۵۲ ادوارد هیث نخست وزیر انگلستان در ضیافتی که به افتخار هویدا نخست وزیر ایران داد گفت ایران عامل ثبات در خاور میانه می باشد. اکنون نه تنها هیچ مشکلی در روابط ایران و انگلستان وجود ندارد بلکه روابط دو کشور هرگز به این خوبی نبوده است.

در ۱۶ مهر ۵۲ رادیو بغداد اعلامیه شورای فرماندهی عراق را دایر بر ابراز تمایل به حل وفصل اختلافات بین دو کشور اعلام داشت و دولت ایران نیز تمایل خودرا ابراز نمود و اعلام کرد که دولت شاهنشاهی آماده است که این اختلافات بر اساس اصول حقوقی و موازین بین المللی برمبنای عدالت و انصاف حل و فصل گردد.

روز ۲۳ مهر ۵۲ پرچم های ایران و عراق پس از دوسال قطع رابطه مجدداً در پایتخت های هر دو کشور به اهتزاز درآمد.

روز ۲۰ دی ماه ۵۲ شاه گفت مدخل خلیج فارس شاهرگ مملکت ما می باشد. ما این راه را با همکاری و یا بدون همکاری کشورهای آزاد نگه خواهیم داشت. امیدواریم که این عمل را با همکاری سایرین انجام بدهیم ولی در صورت لزوم به تنهائی انجام خواهیم داد.

روز ۱۱ اسفند ۵۳ شاه در ضیافت شام سلطان قابوس گفت دولت من با صراحت و قاطعیت نه تنها هرگونه اعمال نفوذی را در منطقه از طرف نیروهای خارج از قلمرو سرزمین های خلیج فارس محکوم ساخته بلکه هرگونه اخلال و خرابکاری را نیز در این سرزمین از لحاظ اینکه امنیت منطقه را به خطر می اندازد مردود شناخته است.

روز ۱۵ اسفند ۵۳ برابر با ٦ مارس ۱۹۷۵ بین شاه و صدام حسین در کنفرانس الجزایر قراردادی به امضا رسید و اعلامیه مشترکی انتشار یافت که طرفین تصمیم گرفتند اختلافات مرزی را براساس خط تالوك حل کنند. هنگام ترك الجزیره شاهنشاه از ایجاد

تفاهم و توافق بین ایران و عراق ابراز خرسندی کردند.

توافق ٤ ماده ای ایران و عراق به تصویب شورای عالی عراق در روز ۱۹ اسفند ۵۳ رسید.

روز ۲۳ خرداد ۱۳۵٤ برابر با ۱۳ ژوئن ۱۹۷۵ قرارداد مرزی دولت ایران و دولت عراق که شامل یك عهدنامه و سه پروتکل است با تشریفات خاصی در بغداد به امضا رسید و اعلام شد که کلیه اختلافات از میان رفته و مرز آبی دو کشور مشخص گردیده است.

روز ۱٦ شهریور ٥٤ وزیر کشور عراق اظهار داشت که تجدید مناسبات دوستانه ایران و عراق مرهون درایت شاه ایران می باشد و دوستی دو کشور موجب گردیده که چهره خاورمیانه تغییر نموده و موجب استحکام صلح در منطقه گردیده است.

***

هنگامی که روابط ایران و عراق درباره (اروندرود) تیره شده بود سناتور محسن رئیس از دولت سئوالی در این باره کرد که در جلسه سی ام فروردین ماه ۱۳٤۸ امیرخسرو افشار قائم مقام وزارت امور خارجه درپاسخ چنین گفت:

دولت ایران همیشه کوشیده است که اختلافات مرزی در مسائل مربوط به شط العرب با عراق را به طور دوستانه حل و فصل نماید.

ولی از روزی که عهدنامه سرحدی درسال ۱۳۱٦ میان ایران و عراق امضاشد عراق هیچگاه نخواسته است خود را ملزم به اجرای مفاد این عهدنامه بنماید. به خصوص که مواد اساسی این عهدنامه یعنی مواد ٤ و ٥ و ماده ۲ پروتکل ضمیمه آن را که ناظر بر اداره شط العرب و نحوه مصرف عایدات آن است از روز امضای عهدنامه تاکنون عراق آن را اجرا نکرده است و کوشش های دولت ایران برای قانع کردن دولت عراق در این مورد به جایی نرسیده است و عراق در سی سال گذشته به طور یکجانبه اداره شط العرب را به

طور غیرقانونی در اختیار خود گرفته و کلیه عایدات آن را به مصارف داخلی رسانده و این عایدات را در بصره فرودگاه و هتل ساخته است.

در این مدت دولت عراق به در خواستهای دولت ایران ترتیب اثر نداد و حتی از ارسال صورتحسابهای عایدات کشتیرانی در شط نیز خودداری ورزید.

بنا براین، با توجه به تذکرات عدیده به دولت عراق به علت بی توجهی و بی اعتنائی آن دولت به تعهدات خود نسبت به قرارداد ۱۳۱۶ و عدم اجرای مفاد آن دولت شاهنشاهی ایران طبق اصول ثابت حقوق بین المللی عهدنامه سرحدی ۱۳۱۶ میان دوکشور را کأن لم یکن اعلام می نماید.

در حقوق بین المللی جزو علل فسخ قراردادهائی مثل قرارداد ۱۳۱۶ که بدون مدت تنظیم شده اصلی را پذیرفته به اسم «ربوس سیك ستناتیبوس».این اصل براین فرض است که هر قراردادی به شرطی منعقد می شود که اوضاع و احوال خاصی که در هنگام عقد قرارداد وجود داشته به حالت خود باقی بماند. لذا ازبین رفتن آن اوضاع و احوال به طور ضمنی جزو شرایط الغاء تعهدات ناشی از قراردادها می باشد. بنا براین اگر اوضاع و احوال تغییر پیدا کند شرایط وجود عهدنامه ازبین می رود و هر طرف متعاهد حق فسخ عهدنامه و یا هر یك از موادی را که با وضع جدید وفق نمی دهد دارا می باشد و موارد زیادی در این زمینه در میان دول وجود داشته است.

باتوجه به این نکته عهدنامه مرزی میان ایران و عراق در سال ۱۳۱۶ وقتی امضا شد که استعمار انگلستان در منطقه در اوج خود بود و عراق را زیر پروبال خود گرفته و ایران را سخت زیر فشار قرار دادند وبه جز دو قسمت، بقیه شط العرب را به عراق بخشیدند و در چنین شرایطی این عهدنامه تحمیلی امضاشد. نظیر این عهدنامه جای دیگری مشابه ندارد که رودخانه عظیمی که خط

مرزی دو کشور را تشکیل دهد اختیار آن در کنترل یکی ازآن کشورها باشد!

چطور ممکن است رودخانه ای که بیشترآب آن ازایران سرچشمه می گیرد، متعلق به کشور دیگری باشد؟

در دنیای امروز برای رودخانه هائی که مرز مشترك دو کشور را تشکیل می دهند قواعد و مقرراتی وجود دارد و حالا که استعمار از منطقه رخت بربسته باید عوارض و آثار آن را نیز ازمیان برد. عجیب نیست که بگویند استعمار از کشوری رخت بربسته اما آن کشور بر وجود آثار استعمار که نظیر این قرارداد باشد، پافشاری نماید؟

نکته ای که در حقوق بین المللی تأکید می شود این است که در هر قراردادی باید حقوق مساوی برای طرفین در نظر گرفته شود. آیا در این عهدنامه چنین شده است؟

در این عهدنامه اگر حقوق مساوی در نظر گرفته شده بود چگونه ممکن است طبق حقوق بین المللی خط «تالوگ» یا خط القعر در رودخانه عظیمی مثل شط العرب به شکل نابرابر، یعنی به جز دو قسمت بقیه به کشور دیگر تعلق گیرد؟

افشار گفت: عراقیها گفته اند که قسمتی از شط العرب را که منظور خط القعر مقابل آبادان و خرمشهر است به ایران بخشیده اند. در حالی که درست برعکس است. چون در زمانی که عثمانیها آن نواحی را در اختیار داشتند در عهدنامه مرزی که به عهدنامه ارض روم معروف است و هیچگونه صحبتی از مالکیت ایران و عثمانی بر شط العرب نشده است و این دو دولت در طول سالها مسئله را این طور حل کرده بودند که امور کشتیرانی و حمل و نقل را تا جائی که ساحل به عثمانی متعلق است به طور مشترك اداره می کرده اند.

افشار به سناتورها تأکید کرد که بنا به دلایل فوق دولت ایران قرارداد ۱۳۱۶ را از این پس قبول ندارد و فقط اصل حقوق بین

المللی را که همان خط «تالوگ» باشد اجرا خواهد نمود و با تمام قوا در مقابل کسانی که به این حقوق حقه ایران تجاوز نمایند از خود دفاع خواهد کرد.

ضمناً در ۲۶ ماه جاری معاون وزارت خارجه عراق سفیر ایران را به دفتر خود احضار می کند و به او می گوید: («شط العرب جزو قلمرو ماست». به کشتیهای ایرانی دستور داده شود که پرچم های خود راپائین بیاورند و در آینده هم عراق اجازه نخواهد داد کشتیهائی که مقصدآنها بنادر ایران است وارد شط العرب شوند).

***

بی تردید یکی ازخدمات مهم به ایران حل مشکل (اروند رود) با کشور عراق بود که سالیان دراز چون غده سرطانی مانع حسن مناسبات دو کشور همسایه به شمار می رفت. سوابق تاریخی چنین است.

در سال ۱۲۲۶ (۳۱مه ۱۸۴۷) عهدنامه ارض روم بین دولت عثمانی و دولت ایران به امضا رسید که بر اساس آن در منطقه جنوب مالکیت ایران نسبت به خرمشهر و جزیره خضر در اروندرود به رسمیت شناخته شد و در مقابل، ایران از ادعای خود نسبت به سلیمانیه در شمال عراق صرفنظر کرد. در این عهدنامه حق ایران برای کشتیرانی آزاد در اروند رود پذیرفته شد ولی مالکیت عثمانی برآن باقی ماند.

درسال ۱۲۹۲ (٤ نوامبر ۱۹۱۳) با میانجیگری سفرای انگلیس و روس، قرارداد مرزی بین ایران و عثمانی برای تعیین مرز زمینی و تهیه نقشه ها و تنظیم شرح خط مرز به امضاء رسید که وضع اروند رود همچنان به طور یکطرفه به نفع عثمانی و سپس جانشین آن عراق باقی ماند.

در سال ۱۳۰۱ دوسال پس از استقلال عراق براساس یك قرارداد دو جانبه بین دولت انگلستان و عراق، اداره اروند رود برخلاف معاهده سال ۱۲۶۳ ارض روم به حکومت عراق واگذار شد.

درسال ۱۳۰٤ رضاشاه از به رسمیت شناختن قرارداد۱۳۰۱ عراق و انگلیس خودداری کرد و در اثر اعتراض دولت ایران و براساس یك پروتکل تازه دولت انگلیس بار دیگر اداره امور اروند رود را از نظر راهنمائی کشتی ها و لاروبی و اخذ عوارض عبور برعهده گرفت.

درسال ۱۳۱۱ روز دوم اردیبهشت ملك فیصل پادشاه عراق به دعوت رضا شاه پهلوی به ایران آمد تا اختلافات دو کشور را حل و فصل کند. دولت ایران رسماً خواستار شناسائی خط تالوگ (خط القعر) اروند رود به عنوان مرز دوکشور شد. قرار شد سال بعد رضاشاه به عراق سفر کند ولی مرگ ملك فیصل درشهریورماه همان سال این برنامه را برهم زد.

درسال ۱۳۱٤ عراق به جامعه ملل شکایت کرد و بنا به پیشنهاد رئیس شورای جامعه ملل، نماینده ایتالیا در جامعه مزبور مأمور رسیدگی به اختلافات دو کشور بر سر حاکمیت در اروند رود شد.

در سال ۱۳۱٦ بر اثر اعمال نفوذ دولت انگلستان که از عراق حمایت می کرد در تاریخ ٤ ژوئیه ۱۹۳۷ یك عهدنامه و پروتکل ضمیمه آن به ایران تحمیل گردید که بر اساس آن راهنمائی کشتی هاولاروبی رودخانه و اداره امور اروند رود بر عهده عراقیها گذاشته شد و جز در برخی از نقاط، همه آب رودخانه اروند رود به عراق واگذار گردید. چنانکه اگر کسی در بسیاری از نقاط ساحل ایران پای خودرا به درون آب این رودخانه مرزی می گذاشت به عنوان تجاوز به حقوق عراق تلقی می شد.

درسال ۱۳۳۹ دولت ایران با استناد به قرارداد ۱۳۱٦ خواستار تشکیل کمیته مشترك اداره امور اروند رود و به مصرف رسانیدن درآمد حاصل از دریافت حق عبور کشتیها برای لاروبی و بهبود بخشیدن وضع کشتیرانی در اروند رود شد ولی دولت عراق حتی زیر بار اجرای همان قرارداد تحمیلی نیز نرفت.

درسال ۱۳٤۷ (۱۹٦۸) به دنبال روی کار آمدن حزب بعث به رهبری سپهبد حسن البکر و صدام حسین التکریتی روابط ایران و عراق که در دوران ریاست جمهوری عبدالسلام عارف بهبودیافته بود رو به تیرگی نهاد و زدو خورد های مرزی از سر گرفته شد.

مذاکراتی که در ۲٦ ژانویه این سال به ریاست عباسعلی خلعت بری معاون سیاسی وزارت خارجه ایران و نعم النعمه معاون سیاسی وزارت خارجه عراق در بغداد انجام شد به جائی نرسید.

درسال ۱۳٤۸ (۱۹٦۹) سرانجام دولت ایران قرارداد ۱۳۱٦ را در فروردین ماه به طور یك جانبه کان لم یکن اعلام کرد و محمد رضا شاه پهلوی به نیروی دریائی ایران دستورداد حاکمیت ایران بر نیمی از رودخانه مرزی اروند رود را بر قرار سازد. سه روز پس ازآن یك کشتی بازرگانی ایرانی بنام ابن سینا با پرچم ایران و راهنمای ایرانی برای نخستین بار با اسکورت ناوچه های ایران از اروند رود عبور کرد و عراقیها که تهدید کرده بودند جلو عبور کشتیهای ایرانی و یا هر کشتی به مقصد بنادر ایران را با پرچم و راهنمای ایرانی خواهند گرفت کوچکترین واکنشی از خود نشان ندادند. از این پس تاسال ۱۳٥٤ (۱۹۷٥) نیروی دریائی ایران با اقتدار کامل در اروند رود امکان استقرار حق حاکمیت ایران رافراهم کرد.استدلال ایران در اعمال حاکمیت یك جانبه بر اروند رود بر این پایه بود که چون عراق اساسی ترین ماده ازقرارداد ۱۹۳۷ را که مربوط به تشکیل کمیته مشترك اداره امور کشتیرانی در اروند رود و به مصرف رساندن درآمدآن برای بهبود وضع کشتیرانی ولاروبی رودخانه می باشد سالهای سال رعایت نکرده و زیر پا نهاده است بنا براین قرارداد مزبور به وسیله خود عراق از اعتبار ساقط شده است.

درسال ۱۳٥۳ (۱۹۷٤) گسترش زدو خوردهای مرزی موجب شد که حکومت عراق علیه ایران شکایتی به شورای امنیت سازمان ملل متحد تسلیم و خواستار رسیدگی به اختلافات ایران و عراق

شود.زد و خورد ارتش عراق و نیروهای کرد شمال این کشور به مرحله حساسی رسید.

درسال ۱۳۵۳(۱۹۷۵) شورای امنیت سازمان ملل متحد با تصویب قطعنامه شماره ۳٤۸ خواستار عقب نشینی نیروهای دو طرف به مرزهای بین المللی شد و توصیه کرد وزرای خارجه دو کشور در استانبول بایکدیگر دیدار واختلافات فیمابین را حل وفصل کنند. یك ماه و نیم پس از تصویب قطعنامه ۳٤۸ شورای امنیت ، شاه فقید و صدام حسین که هردو برای شرکت در کنفرانس سران اوپك برای مذاکرات درباره نفت به الجزیره رفته بودند با وساطت هواری بومدین رئیس جمهوری الجزایر در فرودگاه برای نخستین بار بایکدیگر دیدار کردند. صدام حسین در این دیدار سرتسلیم در برابر شاه ایران فرود آورد و تسلیم خواسته های او شد.

درپایان کنفرانس سران اوپك در الجزیره، اعلامیه ای که به نام اعلامیه الجزایر معروف است به امضا رسید که بر اساس آن دولت عراق حاکمیت ایران بر نیمی از آب اروند رودرا براساس خط تالوگ (خط القعر) پذیرفت.

متن اعلامیه ششم مارس۱۹۷۵ الجزیره به شرح زیراست:

هنگام برگزاری جلسات سران اوپك درپایتخت الجزایر و با ابتکار حضرت هواری بومدین رئیس جمهوری الجزایر. اعلیحضرت شاهنشاه ایران و جناب آقای صدام حسین نایب رئیس شورای فرماندهی انقلاب عراق درباره روابط دوکشور ایران و عراق دیداری به عمل آوردند.

این دیدار ها که با حضور رئیس جمهور بومدین برگزارشد ازصراحت کامل و اراده صادقانه طرفین برای دستیابی به یك راه حل نهائی و دائمی درکلیه اختلافات موجود بین دو کشور برخوردار بود. با رعایت اصول تمامیت ارضی، عدم تجاوز به مرزها و عدم دخالت در امور داخلی یکدیگر دو کشور چنین تصمیم گرفتند:

۱ - مرزهای زمینی بین دو کشور را براساس پروتکل ۱۹۱۳ قسطنطنیه (استانبول) و صورتجلسات کمیسیون تمدید حدود مرزی سال ۱۹۱٤ به طور نهائی علامتگذاری کنند.
۲ - مرزآبی بین دو کشور را براساس خط القعر (تالوگ) مشخص نمایند.
۳ - دو کشور امنیت و اعتماد متقابل را در طول مرزهای مشترك خود بر قرار کنند و همچنین تعهد می کنند که نظارت دقیق و موثر از مرزهای مشترك خودرا به منظور پایان دادن نهائی به هرگونه نفوذ عوامل اخلالگر صرفنظر از منشاء آن به عمل آورند.
٤ - طرفین همچنین موافقنامه های بالارا به عنوان عناصر تفکیك ناپذیر از یك راه حل همه جانبه پذیرفتند به طوری که هر گونه تخلف از یکی از اجزاء متشکل آن مسلماً باروح توافق الجزیره مغایرت خواهد داشت.

طرفین در تماس دایم با رئیس جمهور بومدین خواهند بود و ایشان در صورت لزوم مساعی برادرانه الجزایر را برای اجرای تصمیمات گرفته شده به کار خواهند برد.

طرفین صمیمانه اعلام می کنند که منطقه باید ازدخالتهای بیگانگان دور نگه داشته شود.

وزرای خارجه ایران و عراق، با حضور وزیر خارجه الجزایر روز ۱۵ مارس ۱۹۷۵ در تهران ملاقات خواهند کرد تا جزئیات کار مربوط به ایجاد کمیسیون مشترك ایرانی - عراقی را برای اجرای تصمیمات متخذه بالا که با توافق طرفین به دست آمده است مشخص نمایند.

براساس تمایل هردو طرف الجزایر برای حضور در همه جلسات کمیسیون مشترك ایرانی - عراقی دعوت خواهد شد.

کمیسیون مشترك برنامه کار زمان بندی شده خودرا برای تشکیل جلسات، متناوباً در بغداد و تهران تنظیم خواهد کرد.

اعلیحضرت شاهشاه ایران با خوشحالی دعوت حضرت رئیس

جمهور عراق آقای احمد حسن البکر را برای سفر رسمی به عراق پذیرفتند. تاریخ دعوت با توافق طرفین تعیین خواهد شد.
علاوه بر این حضرت صدام حسین دعوت مسافرت رسمی به ایران را که تاریخ آن بعداً تعیین خواهد شد پذیرفتند.

اعلیحضرت شاهنشاه ایران و حضرت معاون رئیس جمهور عراق صدام حسین سپاسگزاری گرم و صمیمانه خودرا نسبت به حضرت رئیس جمهور هواری بومدین که با احساسات برادرانه و با روحیه بی طرفی امکان برقراری تماس بین رهبران دو کشوررا فراهم کرده اند و در نتیجه به برقراری دوران تازه ای در روابط بین دو کشور ایران و عراق به منظور حفظ منافع بیشتر منطقه مشارکت نمودند ابراز داشتند. الجزیره - ٦ مارس ١٩٧٥

متن پروتکل راجع به تعیین مرز رودخانه بین ایران و عراق

٢٤ خرداد ١٣٥٤ (١٣ ژوئن ١٩٧٥): پروتکل راجع به تعیین مرز رودخانه بین ایران و عراق مشتمل بر یك مقدمه و ٩ ماده ، ٤ نقشه به امضا رسید.

متن پروتکل به شرح زیر است:

طبق تصمیم متخذه در اعلامیه مورخ ٦ مارس ١٩٧٥ الجزیره، طرفین متعهدین نسبت به مقررات زیر توافق نمودند:

ماده ١ - طرفین متعهدین - تأیید و اذعان می نمایند که تعیین مرز رودخانه ای در شط العرب بین ایران و عراق براساس خط تالوگ - توسط کمیته مختلط ایران و عراق و الجزایر - طبق اسناد زیر انجام گردیده است:

١ - پروتکل تهران مورخ ١٧ مارس ١٩٧٥.

٢ - صورتجلسه اجتماع وزیران امور خارجه امضا شده در بغداد به تاریخ ٢٠آوریل ١٩٧٥ که طی آن صورتجلسه کمیته مأمور تعیین مرز رودخانه ای مورخ ١٦ آوریل ١٩٧٥ امضا شده روی کشتی عراقی السوره در شط العرب - مورد تصویب قرار گرفته است.

٣ - نقشه های هیدروگرافیك مشترك که پس از تمیزی در محل و

اصلاح و درج مختصات جغرافیائی نقاط عبور خط مرز در ۱۹۷۵ - به امضای متخصصین هیدروگرافی کمیسیون فنی مختلط رسیده و توسط روسای هیأت ایران و عراق و الجزیره در کمیته مورد تصدیق واقع گردید.

نقشه های فوق الذکر که ذیلاً به آن اشاره می شود منضم به پروتکل حاضر بوده و جزء لایتجزای آن می باشد:

نقشه شماره ۱ Entrance to shatt El Arab.3842

که توسط دریاداری بریتانیا به چاپ رسیده است.

نقشه شماره ۲ Inner Bar To Kabda point No.3843

که توسط دریاداری بریتانیا به چاپ رسیده است.

نقشه شماره ۳ Kabda point To Abadan No.3844

که توسط دریاداری بریتانیا به چاپ رسیده است.

نقشه شماره ٤

Abadan To Jazirat Umm at Tuwa Yiah No.3845

که توسط دریاداری بریتانیا به چاپ رسیده است.

ماده ۲ - ۱ـ خط مرزی در شط العرب از نقطه ای که مرز زمینی بین ایران و عراق به شط العرب می رسد تا دریا - مسیر خط تالوگ یعنی خط میانه کانال اصلی قابل کشتیرانی در پائین ترین سطح قابلیت کشتیرانی را طی می کند.

۲ - خط مرزی به نحوی که در بند ۱ فوق تعریف شده با تغییرات ناشی از علل طبیعی در کانال اصلی قابل کشتیرانی تغییر خواهد نمود. خط مرزی بر اثر تغییرات دیگر تغییر نخواهد کرد مگر آنکه طرفین متعاهدین موافقت نامه خاصی برای این منظور منعقد نمایند.

۳ - تغییرات مذکور در بند ۲ فوق متفقاً به وسیله دستگاههای فنی ذیصلاحیت طرفین متعاهدین ثبت خواهد شد.

٤ - در صورتی که بر اثر حوادث طبیعی بستر شط العرب یا مصب آن جابجا شود و این مسیر تغییراتی را در تعلق ملی سرزمین دو دولت مربوطه یا اموال غیر منقول و ساختمانها یا تأسیسات فنی و

غیر فنی موجب شود مسیر خط مرز کماکان خط تالوگ به نحوی که در بند اول فوق مقرر شده خواهد بود.
۵ - مگر در مواردی که طرفین متعاهدین متفقاً تصمیم بگیرند که مسیر بایستی بستر جدید را تعقیب کند.آبها طبق مندرجات چهار نقشه مشترك پیش بینی شده در بند سوم ماده اول فوق به هزینه طرفین به بستری که درسال ۱۹۵۷ داشته است برگردانده می شود مشروط بر آنکه یکی از طرفین ظرف دوسال متعاقب این که جابجا شدن بستر توسط هریك ازآنان شناسائی شده باشد چنین تقاضائی را به عمل آورد.
در خلال این مدت حق طرفین در کشتیرانی و استفاده ازآب دربستر جدید محفوظ خواهد بود.
ماده ۳ - ۱ - مرز رودخانه ای در شط العرب بین ایران و عراق به نحوی که در ماده ۲ فوق تعریف شده به وسیله خطی بر روی نقشه های مشترك موضوع بند ۳ ماده اول فوق مشخص گردیده است.
۲ - طرفین متعاهدین توافق داشتند که منتهی الیه مرز رودخانه ای روی خط مستقیمی که انتهای دوساحل را در مصب شط العرب هنگام جزر دریا **Astronomical Lowest Low Water** به یکدیگر می پیوندد قرار دارد.
این خط مستقیم بر روی نقشه های هیدروگرافیك مشترك مذکور در بند ۳ ماده اول فوق ترسیم شده است.
ماده ٤ - خط مرزی مشروحه در مواد ۱و ۲و ۳ پروتکل حاضر - در جهت عمودی فضای هوائی و زیر زمین طرفین را نیز تحدید می کند.
ماده ۵ - طرفین متعاهدین یك کمیسیون مختلط ایران و عراق تشکیل می دهند تا ظرف دو ماه اموال غیر منقول و ساختمان ها و تأسیسات فنی و غیر فنی را که تعلق ملی آنها بر اثر تهدید مرز رودخانه ای ایران و عراق تغییر می یابد از طریق باز خرید و یا جبران خسارت و یا از هر طریق و روش مقتضی دیگر حل و فصل

نماید تا از وجود اختلاف احتراز گردد.
ماده ٦ - با توجه به اتمام اقدامات اندازه گیری در شط العرب و ترسیم نقشه مشترك هیدروگرافیك مذکور در بند ۳ ماده ۱ فوق طرفین متعاهدین توافق نمودند مجدداً یك اندازه گیری مشترك هرده سال یك بار از تاریخ امضای پروتکل حاضر انجام پذیرد.
مع الوصف هریك از طرفین حق دارد در خواست نماید تا به اندازه گیری مشترك جدید قبل از انقضای مهلت ده سال مبادرت گردد.
طرفین متعاهدین هریك نصف هزینه های اندازه گیری را به عهده خواهند گرفت.
ماده ۷ - ۱ - کشتیهای تجارتی و دولتی ونظامی طرفین متعاهدین از آزادی کشتیرانی در شط العرب برخوردار خواهند بود - صرفنظر از حدود دریای سرزمینی هریك از دو کشور در تمامی قسمت کانالهای قابل کشتیرانی واقع در دریای سرزمینی تا مصب شط العرب.
۲ - کشتیهای مورد استفاده برای تجارت و متعلق به کشورهای ثالث براساس مساوات و عدم تبعیض از آزادی کشتیرانی در شط العرب برخوردار خواهند بود - صرفنظر از حدود دریای سرزمینی هریك از دو کشور در تمامی قسمت کانالهای قابل کشتیرانی واقع در دریای سرزمینی تا مصب شط العرب.
۳ - هریك از طرفین متعاهدین می تواند ورود کشتیهای نظامی خارجی را در شط العرب برای بازدید از بنادر خود اجازه دهد مشروط بر این که کشتیهای مزبور به کشوری که در حال مخاصمه یا تعرض مسلحانه و یا جنگ با یکی از طرفین متعاهدین باشد متعلق نبوده و در مهلتی که از ۷۲ ساعت کمتر نباشد به طرف دیگر اعلام گردد.
٤ - طرفین متعاهدین در تمام احوال از صدور اجازه ورود به شط العرب برای کشتیهای تجارتی متعلق به کشوری که در حال مخاصمه و یا تعرض مسلحانه و یا جنگ با یکی از طرفین باشد اجتناب

خواهد نمود.
ماده ۸ - ۱ - مقررات مربوط به کشتیرانی در شط ا لعرب توسط یك کمیسیون مختلط ایران و عراق برمبنای اصل حقوق متساوی کشتیرانی دو دولت تنظیم خواهد شد.
۲ - طرفین متعاهدین متعهد می شوند متعاقباً موافقنامه هائی در باره مسائل مذکوره دربندهای ۱ و۲ و ۳ ماده حاضر منعقدنمایند.
ماده ۹ - طرفین متعاهدین با اذعان به این که شط العرب اصولاً یك آبراه کشتیرانی بین المللی است متعهد می شوند از هرنوع بهره برداری که نفساً مانع کشتیرانی در شط العرب و دریای سرزمینی هریك از دو کشور در تمامی قسمت کانالهای قابل کشتیرانی واقع در دریای سرزمینی تا مصب شط العرب گردد اجتناب نمایند.
بغداد به تاریخ ۱۳ ژوئن ۱۹۷۵

عباسعلی خلعت بری	سعدون حماوی
وزیرخارجه ایران	وزیر خارجه عراق

با حضور جناب آقای عبدالعزیز بوتفلیقه عضو شورای انقلاب‌ووزیر خارجه الجزایر به امضاء رسید.

***

شاه درکتاب پاسخ به تاریخ می نویسد:
در کنفرانس نفتی الجزیره فرصت یافتم که مفصلاً باصدام حسین مذاکره کنم. ما توانستیم در همه مسائل به توافق برسیم و با حسن نیت کاملی که از دو طرف ابراز شد به اختلافات قدیم دو کشورمان پایان دادیم و سوء تفاهمهائی را که از دوران استعمار باقی مانده بود ازمیان بر داشتیم. از جمله توافق های دو طرف حل مسله شط العرب بر اساس اصول حقوق بین الملل بود. من همواره عقیده داشتم که رونق و ثبات کشور عراق و خوشبختی ملت آن مانند سایر همسایگان یکی از شروط اصلی امنیت ایران است.

***

دکتر رضا قاسمی آخرین سفیر ایران در کویت که پس از توافق الجزیره در سمت رئیس اداره اول سیاسی وزارت امور خارجه، عضو هیأت نمایندگی ایران در مذاکره با هیأت نمایندگی عراق و یکی از اعضای کمیته تنظیم اسناد نهایی توافق های الجزایر بود در مصاحبه رادیوئی با بخش فارسی بی بی سی اصول توافق الجزیره (٦ مارس ١٩٧٥) و مفاد عهدنامه مرزی و حسن همجواری بین ایران و عراق (١٣ ژوئن ١٩٧٥) و سایر موافقتنامه های بعدی را که بین دو دولت امضا شده است تشریح نمود وبه پرسشهای خبرنگار بی بی سی پاسخ داد.

دکتر قاسمی گفت: در آوریل سال ١٩٦٩ که دولت شاهنشاهی ایران عهدنامه مرزی ١٩٣٧ بین ایران و عراق را یکطرفه لغو کرد، یکی ازدلایلی که در توجیه اقدام خوداقامه می کرد قاعده «تغییر اوضاع و احوال» یا (اصل حقوقی REBUSSIC STANTIBUS) بود.

اما چندی بعد که کنوانسیون وین ١٩٦٩ درباره «حقوق قراردادها» صریحاً پیش بینی کرد که عهدنامه های مرزی مشمول این اصل «تغییر اوضاع و احوال» نیست. دامن این استدلال را رها کردیم و به استدلال قوی تر که عدم رعایت اصول مهمه عهدنامه ١٩٣٧ از سوی عراقیها بود بسنده کردیم.

توافق های الجزیره و عهدنامه مرزی و سایر موافقتنامه های بعدی که طبق رویه بین المللی و بر اساس منشور ملل متحد در دبیرخانه سازمان ملل به ثبت رسیده واجد ویژگی های «دائمی، قطعی و تغییر ناپذیری» بوده و در هیچیك از این اسناد اشاره ای به شرایط لغو یا فسخ آن نشده است بلکه در ماده ششم عهدنامه مرزی و حسن همجواری ترتیبات محکمه پسند و معقولی برای حل اختلافات احتمالی در آینده پیش بینی شده است.

دکتر قاسمی نظر گزارشگر بی بی سی را مبنی بر این که نفوذ دولت ایالات متحده آمریکا در امضا و اعلام توافق های الجزیره موثر بوده است رد کرد و گفت «توافق الجزیره بر اساس مصالح ملی

و بدون دخالت قدرتهای بزرگ و فقط با وساطت و دخالت دوستانه دولت الجزایر صورت گرفت که این اقدام زرین و درخشانی در کتاب روابط خارجی ایران به ویژه در مناسبات ما با کشورهای همجوار بود.»

او افزود «عهدنامه مرزی و حسن همجواری ژوئن ۱۹۷۵ به هیچ روی با عهدنامه مرزی منسوخه ۱۹۳۷ که با نفوذ انگلستان در تنظیم آن به ضرر ایران جریان داشت قابل قیاس نبود و نباید کاری را که به اقتضای مصالح ملی ایران انجام یافته است به خارجی ها نسبت داد»

بی گمان پذیرش حاکمیت مشترك ایران بر شط العرب و قبول ضابطه تالوگ به عنوان خط مرزی دو کشور در این رودخانه مرزی قابل کشتیرانی، که شاه بیت غزل اعلامیه الجزیره و عهدنامه مرزی ۱۹۷۵ بود بیش از همه مورد اکراه عراقی ها است. در عهدنامه ۱۹۳۷ تنها ۷ مایل دربرابر بندر آبادان و خسروآباد برای ایران خط تالوگ پیش بینی شده بود ولی در توافق الجزیره و پروتکل منضم به عهدنامه مرزی و حسن همجواری، دولت عراق حاکمیت مشترك ایران را برسراسر این آبراه مرزی پذیرفته و از حاکمیت مطلق و مورد ادعای خود در شط العرب بر مبنای ضوابط بین المللی صرفنظر کرده است. بنا بر این احتمال این که بیشتر به این قسمت بپردازند زیاد است. اما چون اصول مورد توافق در الجزیره جمعاً دارای اعتبار واحد است و به صورت Package Deal انجام گرفته و تخلف از هر مورد چنانکه در بند چهارم اعلامیه الجزیره آمده است به «عناصر جدا ناپذیر یك راه حل جامع» خلل وارد می کند.

***

پیروز مجتهدزاده در کیهان لندن در این باره چنین می نویسد:

مشهور است هنگامی که رئیس ستاد وقت ارتش ایران، امکان حمله و اشغال سریع عراق را مطرح کرد، سبب رنجش خاطر پادشاه از رئیس ستاد ارتش و عزل وی از ریاست ستاد شد. شاه

فقید گفته بود: «ما همه حقوق خود را در مرزهای غربی کشور به دست خواهیم آورد بی آنکه قطره ای از خون سربازان ایرانی بر زمین بریزد.»

چگونگی ملاقات شاه و صدام

این درست است که هواری بومدین رئیس جمهوری الجزایر تمهیدات لازم برای انجام یك برخورد و دیدار اتفاقی بین شاه فقید و صدام حسین را در فرودگاه الجزیره فراهم آورد، اما حقیقت این است که او از چند ماه قبل نقش میانجیگری میان دو کشور را به عهده گرفته بود.

در فرودگاه الجزیره پادشاه فقید ایران پس از انجام تشریفات رسمی وارد اتومبیل شد و عازم شهر الجزیره بود که بومدین، صدام حسین را برای دیدار با ایشان به اتومبیل حامل پادشاه ایران نزدیك ساخت. صدام حسین یك ساعت قبل ازآن وارد فرودگاه الجزیره شده و در انتظار بود. همگی ناظرانی که صحنه این دیدار را شرح می دهند می گویند هنگامی که صدام حسین نزدیك شاه شد دست خودرا به نشانه سلام نظامی به پادشاه فقید بالا برد و درهمین نخستین دیدار، درحالیکه آشکارامی لرزید گفت: «آنچه را اعلیحضرت بفرمایند قبول داریم.»

روز ٦ مارس ١٩٧٥ سران دو کشور ایران و عراق که برای شرکت در کنفرانس سران اوپك «سازمان کشورهای صادر کننده نفت» در الجزیره گرد آمده بودند به توافق رسیدند و بیانیه مشترکی را منتشر کردند که مبین حل همه مسائل جغرافیائی و مرزی میان دوکشور وعادی شدن روابط دو جانبه میان تهران و بغداد بود.

اندکی از توافق الجزیره نگذشته بود که دگرگونیهای شگرفی در سیاست های منطقه ای عراق نمایان شد. کشوری که تا پیش از این توافق، با همه کشورهای منطقه خلیج فارس سر ستیز داشت و عملاً جنبشهای جدائی خواهی مارکسیستهای ظفار را یاری می داد، از فردای امضای قرارداد الجزیره شیوه ی دیرینه خودرا ترك کرد و

در پناه روابطش باایران، به جامعه سیاسی خلیج فارس بازگشت.

به دنبال این دگرگونی بود که عراق در اندك مدتی روابط خودرا با عربستان سعودی، کویت و شیخ نشین های خلیج فارس ترمیم کرد و نه تنها از پشتیبانی نیروهای جداخواهانه مارکسیستها در ظفار دست برداشت بلکه دولت سلطان قابوس را نیز به رسمیت شناخت و با آن دولت روابط سیاسی دوستانه برقرار ساخت. عراق از این مرحله نیز جلوتر رفت و دنباله روی از سیاست ایران و قبول برتری تهران در مسائل خلیج فارس را آشکارا در پیش گرفت. این کشور که از سرآغاز ارائه پیشنهاد ایران در زمینه تشکیل اتحادیه دفاعی خلیج فارس، با آن پیشنهاد سرسختانه ستیز می کرد، اندکی پس از امضای قرارداد الجزیره رسماً اعلام کرد که از پیشنهاد ایران در تشکیل اتحادیه یاد شده پیروی و ازآن پشتیبانی خواهد کرد.

طارق عزیز عضو شورای فرماندهی انقلاب و وزیر وقت اطلاعات عراق، طی مصاحبه ای با هفته نامه انگلیسی زبان «میدل ایست» فوریه ۱۹۷۸، در این باره چنین توضیح داد:«ما پس از حل اختلافاتمان با ایران درسال ۱۹۷۵ در باره این ترتیبات (قرارداد دفاعی خلیج) آغاز سخن کردیم...»

در همین مصاحبه از وی پرسیده شد که آیا دنباله روی عراق از سیاستهای ایران در منطقه ناشی از ترس آن کشور از عربستان سعودی و برای ایجاد موازنه قدرت با سعودیها است؟، طارق عزیز عراق را نیرومند ترین کشور عربی منطقه توصیف کرد و ترس از سعودیهارا دور از منطق نامید و پیروی از سیاستهای ایران را «تأیید سیاست های خردمندانه یك همسایه نیرومند» خواند و گفت که داشتن روابط نیکو باچنین همسایه ای یك امرطبیعی و خردمندانه است. پیروزی یادشده ایران در این مورد همراه با پیروزی درخشانش در ریشه کن کردن جنبشهای جدائی خواهانه مارکسیستی ظفار در همان سال، ایران را ابر قدرت بی چون و چرای منطقه و از قدرتهای مهم جهان شناساند.

بدون تردید قرارداد ۱۹۷۵ الجزیره و همه پیآمدهای سیاسی و استراتژیك خیره کننده آن، محصول یك ایران قدرتمند، توانا و مصمم بود. صدام حسین تنها تاسال ۱۹۷۹ «۱۳۵۷» یارای تحمل احقاق حقوق ایرانیان و ناچار شدن از پیروی سیاستهای ایران را داشت.

***

باروی کارآمدن رژیم جمهوری اسلامی و باگفته ها و نوشته های سران رژیم که قصد صدور انقلاب را به سایر کشورها داشتند روابط ایران با همسایگان تیره شد. ازجمله روابط با عراق بود که صدام حسین رئیس جمهوری آن کشور در تاریخ ۲۶ شهریور ۱۳۵۹ (۱۷ سپتامبر ۱۹۸۰) یك طرفه لغو قرارداد الجزایر را اعلام داشت بدون این که در قرارداد چنین شرطی وجود داشته باشد و به دنبال آنهم روز ۳۱ شهریور سال ۱۳۵۹ (۲۲ سپتامبر ۱۹۸۰) نیروهای عراق از راه زمین و هوا به ایران حمله کردند و مدت ۸ سال نیروهای دو کشور با هم جنگیدند و دو کشور همسایه با ضایعات و تلفات و خسارات فراوان روبرو گردیدند که نه تنها سال ها بلکه قرنها باید دوملت زحمتکش مسلمان تاوان بی خردی و ندانم کاری رهبران دو کشور را بپردازند. جنگ ایران و عراق در محافل جهانی جنگی احمقانه تلقی گردید. دو ملت همسایه از هستی ساقط شد. اگر فرصت دست دهد در این باره مشروحاًمطالبی انتشار خواهد یافت.



یادآن روزها بخیر

پس از توافق الجزیره و امضای عهدنامه مرزی و سایر موافقتنامه های مربوط به حل اختلافات دو کشور، سعدون حماوی وزیرخارجه وقت عراق همراه با عبدالعزیز بوتفلیقه وزیرخارجه الجزایر به حضور اعلیحضرت فقید رسید تا مراتب سپاس دولت متبوع خودرا به ایشان ابرازدارد.

دراین عکس وزیرخارجه عراق را می بینید که چگونه دربرابر پادشاه ایران دست به سینه ایستاد، و وزیر خارجه الجزایرنیزناظر این صحنه است.

نقل ازروزنامه کیهان چاپ لندن



محمدرضاشاه پهلوی و سلطان قابوس

جنگهای (ظفار) و مداخله ایران

در زمانی که شاه دراقتدار بود اعزام نیروی نظامی از ایران به منطقه (ظفار) در خاك عمان در محافل داخلی و خارجی مورد ایرادوانتقاداتی قرارگرفت و عده ای به خصوص چپگرایان می گفتند چرا فرزندان ایران باید در کوههای (ظفار) جان خوراازدست بدهند؟

دراین باره پیروز مجتهد زاده که از منطقه بازدید کرده چنین می نویسد:

نگارنده دوره دانشجوئی خودرا به مطالعه اوضاع و احوال منطقه خلیج فارس اختصاص داده علاوه بر تألیف چند کتاب، تز دکترای خود را در زمینه (ژئو پولتیك خلیج فارس - نقش ایران از ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۵) در دانشگاه آکسفورد دنبال نموده است. همچنین به دعوت ارتش شاهنشاهی ازعمان و مناطق جنگی ظفار دیدن کرده و پژوهشهای محلی خودرا ملاك این داوری قرارمی دهد.

شورش ظفار درسال ۱۹٦٤ آغاز شد. درآن هنگام رژیم قرون وسطائی سلطان بن سعید بن تیمور کشور عمان را در شرایطی بس عقب مانده نگه داشته بود. آنچه در ظفار روی می داد گوشه ای بود از استراتژی جهان کمونیزم بین المللی که تقریباً کمونیستها سراسر منطقه جنوبی ظفار را به اشغال درآورده و عمان بر لبه تجزیه قرار گرفته و خطر شورش کمونیستی در سراسر کشور باداشتن ۱۷۰۰ کیلو متر خط ساحلی با خلیج فارس و تنگه هرمز ودریای عرب که از موقعیت استراتژیك ممتازی برخوردار است سایه افکنده بود. انگلیس عازم خروج از منطقه خلیج فارس بود که کمونیزم بین المللی دست به تحکیم مواضع خود زد. کمونیستهای ظفار طی کنگره ای نام سازمان خودرا از «جبهه آزادی بخش ظفار» به «جبهه خلق برای آزادی عمان و خلیج عربی (خلیج فارس)» تغییر دادند. در این شرایط قابوس تنها فرزند سلطان سعید علیه پدر دست به کودتا زد و درسال ۱۹۷۰ کنترل اوضاع را به دست گرفت. او سازمان اداری نوینی تشکیل داد و گروهی از قبایل ظفار که به شورشیان پیوسته بودند به جرگه سلطان وارد شدند. ولی شورشیان ظفار شهر (صلاله) پایتخت ظفار را به خطر انداختند و مواضع نیروهای شورشی ظفار در نتیجه افزایش کمك های مسکو استحکام بیشتری یافت و جمهوری کمونیستی یمن جنوبی در این باره نقش مهمی داشت.

شورش ظفار یکی از موارد نادری بود که شوروی و چین کمونیست هردو به آن کمك می کردند. مستشاران کوبائی و چینی و

روسی وظیفه تربیت عوامل شورشی ظفار و سربازان یمن جنوبی را بر عهده داشتند و خلبانان کوبائی میکهای نیروی هوائی یمن را به پرواز در می آوردند. سرانجام آلمان شرقی و دیگر کشورهای اروپای شرقی نیزبه کمك آنان شتافتند.

درچنین شرایطی سلطان قابوس دوام زندگی یکپارچه و مستقل کشور خود را در جلب کمك و پشتیبانی خارجی احساس می کرد. کمك نظامی انگلیس به دولت عمان به طور مستقل هرگز وجود نداشت لذا سلطان قابوس از کشورهای عربی و ممالك همسایه تقاضای یاری کرد.

عراق از شورشیان ظفار پشتیبانی می کرد. گزارشهائی حاکی از حضور نیروهای الجزایری در یمن جنوبی بود. حکومت های به اصطلاح محافظه کار یا میانه رو عرب به تقاضای سلطان پاسخ آشکاری ندادند. دولت کویت کمکهای مالی خودرا به جمهوری کمونیستی یمن جنوبی عرضه کرد. دیگر کشورها و امارات عربی بی تفاوتی شگفت انگیزی اختیار کرده بودند.

تنها کشوری که به در خواست سلطان قابوس پاسخ مثبت داده بود اردن بود که تربیت بخشی از نیروهای رزمی عمان را به عهده گرفت. آن گروه از کشورهای عربی خلیج فارس که با عمان همساحل هستند خواهان مداخله غیر منطقه ای بودند. این سیاست بی تفاوتی علل گوناگون داشت. متأسفانه باید گفت دولتی چون عربستان سعودی هم در دهه ۱۹۶۰ شورشیان ظفار را یاری می نمود.

ولی از نظر ایران وضع به طور کلی تفاوت داشت. ایران درك می کرد که برای دور نگه داشتن خلیج فارس از مداخله قدرتهای غیر منطقه ای و حفظ استقلال باید مسئولیت سنگینی را به عهده بگیرد. با ملاحظه موقعیت جغرافیائی و استراتژیك بسیار حساس خلیج فارس و تنگه هرمز، ایران دوام زندگی اقتصادی خود و دیگر کشورهای منطقه را در گرو تأمین امنیت در این منطقه می دید. به

ویژه این که جنبش آزادیبخش ظفار در کنگره ۱۹۶۸ تصمیم به گسترش دامنه شورش به سراسر منطقه خلیج فارس گرفت.

تلاش سلطان قابوس برای جلب یاری ایران هنگامی آغاز گردید که وی ازحمایت بیشتر کشورهای عربی نا امید شده بود. نیروهای ایرانی برای دفع ناامنی در جنوب عمان وارد کارزار شده وسرنوشت منطقه ظفار را دگرگونه ساختند. تلاشهای ایران برای پایان دادن به شورش ظفار در دوجبهه سیاسی و نظامی دنبال گردید. دولت ایران به یاری ذوالفقار علی بوتو روابط سیاسی با پکن برقرار ساخت و به دنبال آن کمك های مالی و نظامی چین به شورشیان متوقف گردید که این اقدام شورشیان را در شرایط بس دشوار قرارداد. از طرف دیگر ایران و عراق در سال ۱۹۷۵ در الجزایر قراردادی امضا و به دنبال آنهم عراق نه تنها از حمایت کمونیستهای ظفار دست برداشت بلکه با حکومت عمان همان سال رابطه سیاسی برقرار ساخت. باتوسعه مناسبات دوستانه ایران و شوروی علائق مسکو به شورشیان ظفار نیز کاهش یافت.

الجزایر به خواسته ایران در مسئله ظفار بیطرفی اعلام کرد. فشارهای سیاسی ایران موجب گردید که کویت و عربستان سعودی هم به دولت عمان کمك هائی بکنند. ضمنا دولت یمن جنوبی که نیازمند کمکهای مالی قطع شده عربستان و کویت بود به خاطر تجدید این کمکها پشتیبانی از شورشیان را کاهش داد. این دگر گونیها شورشیان را آسیب پذیر ساخت.

نیروهای نظامی ایران در سال ۱۹۷۳ وارد عمل شدند. در اواخر همان سال جاده ثمریت*را*که به جاده سرخ معروف شده بود از قوای شورشی پس گرفت. به دنبال پیروزیهای پی در پی نیروی نظامی ایران باتحمل اندك تلفاتی منطقه (شیر شئتی) را که برج و باروی تسخیر ناپذیر شورشیان شمرده می شد تصرف کردند که چنین عملیاتی شهامت و دلیری فوق العاده ای لازم داشت.

با ایجاد خط دفاعی معروف به (دماوند) نیروهای شورشی

پس از سال ها تاخت و تاز در سراسر ظفار در تنگنای قرار گرفتند.

با آغاز پائیز ۱۹۷۵ نیروهای ایرانی دردوستون به حرکت در آمدند و با کمك جنگنده های هوائی ایرانی و عمانی مقاومت عناصر شورشی در هم شکسته شد و عناصر شورشی به خاك یمن جنوبی گریختند و گروههائی ازآنان نیز تسلیم شدند. سرانجام سلطان قابوس در پانزدهم دسامبر ۱۹۷۵ استان ظفار را آزاد اعلام کرد وطی تلگرافی به شاه ایران دلیری ارتش ایران را در حصول این پیروزی ستود.

استاندار ظفار به نگارنده گفت ما همه چیز خودرا مدیون فداکاری ایرانیان و شاهنشاه ایران هستیم. وزیر خارجه عمان گفت ما ازداشتن همسایه نیرومندی چون ایران برخود می بالیم.

سلطان قابوس با کودتا علیه پدر خود سلطان سعید در سال ۱۹۷۰ به سلطنت رسید. جریان چنین بود که سلطان سعید با این که در انگلستان تحصیل کرده بود یکی از مستبدترین سلاطین در منطقه بود و با این که سالی ۷۵ میلیون دلار درآمد نفتی داشت حاضر نبود دیناری ازآن درآمد راصرف عمران و آبادی کشور بکند. به همین جهت فرزندش پرنس قابوس که در انگلستان درس می خواند مورد توجه انگلیس ها برای سلطنت عمان قرار گرفت که سلطان سعید فرزند را از انگلستان خواست و در قصر خود زندانی نمود. ولی ژنرال گراهان فرمانده قوای انگلیس در عمان طرح کودتا را ریخت و در تابستان سال ۱۹۷۰ هنگامی که سلطان در قصر خود به یك پالان شتر زینی تکیه داده بود ناگهان هفت مرد مسلح وارد سالن شدند که پسر حاکم سلاله دوست مورداعتماد او در پیشاپیش مردان مسلح قرار داشت. سلطان گفت چرا بی اجازه وارد شده اید؟ او گفت (اعلیحضرتا ماقصد آسیب رساندن به شما را نداریم فقط مقاومت نکنید و همراه ما بیائید) سلطان که قصد تسلیم نداشت ششلولی را از زیر پالان شتر در آورد و شلیك کرد و غلامان سلطان هم با شمشیرهای برهنه حمله کردند و افراد مسلح

آنها رابه گلوله بستند که سلطان سعید آسیب دید و اورابه پایگاه نیروی هوائی انگلیس بردند که به نفع پسرش استعفا کرد و باتأمین مالی و جانی گراهام انگلیسی فرمانده قوای انگلیس در عمان با هواپیمای نیروی سلطنتی بریتانیا عازم انگلستان شد.

* * *



دکترکلالی دبیر کل سابق حزب ایران نوین چنین اعتقاد دارد:
حزب ایران نوین ضوابط اخلاقی‌وسازمانی را درکشور پایه گذاری کرد و وارد معاملات مالی و سوءاستفاده و اعمال شخصی نگردید ولی ساواك و درباریان و سازمان شاهنشاهی و اطرافیان شهبانو به سعایت ازحزب پرداختند و در نتیجه کار تحزب به حزب رستاخیز کشیده شد که متأسفانه نتوانست اساس صحیحی را بنیان نهد.



حزب رستاخیز ملت ایران

چرا و چگونه تشکیل شد؟

از دوحزبی چون نشد کاری درست
رسم تك حزبی بشارت خیز شد

ادیب برومند

ازاوائل اسفندماه ۱۳۵۳ در محافل سیاسی تهران جسته و گریخته خبرهائی شایع شد که پادشاه درنظر دارند در وضع احزاب تغییر کلی بدهند ولی هیچکس ازچگونگی آن با خبر نبود. حتی هویدا نخست وزیر و دبیرکل وقت حزب ایران نوین که در آن شرایط از نزدیکترین افراد به شاه بود نمی دانست که این تغییرات چگونه است؟

هویدا فکر می کرد سایر احزاب سیاسی با حزب ایران نوین ائتلاف خواهند کرد و کماکان قدرت در دست او خواهد بود.

صبح روز یکشنبه ۱۱ اسفند مطابق معمول در دفتر فراکسیون پارلمانی با چند تن از نمایندگان درباره کارهای جاری مجلس صحبت می کردیم که مهندس ریاضی رئیس مجلس به اتاقم آمد. ضمن صحبت گفت عصر امروز مرا به کاخ نیاوران برای کار مهمی دعوت کرده اند شما می دانید موضوع چیست؟ گفتم ازمن هم دعوت شده نمی دانم درباره چه کاری باشد. ولی چند روز پیش از لحن هویدا استنباط کردم که تغییرات مهمی از نظر حزبی درجریان است. هویدا هم از نحوه آن خبر نداشت. عطاء الله اخلاقی گفت برای امروز شنیده ام از خیلیها دعوت شده و روزنامه نگاران داخلی و خارجی هم شرکت دارند و می گویند مسائل مهمی اعلام خواهد شد.

وقتی به کاخ نیاوران رفتم دیدم گروهی از روزنامه نگاران داخلی و خارجی و روسای مجلسین و روسای فراکسیونها و دبیران کل احزاب حضور دارند و درباره تشکیل جلسه و موضوعی که مطرح خواهد شد بحث می کردند. از نخست وزیر و روسای مجلسین جریان را پرسیدم اظهار بی اطلاعی کردند. معلوم شد هیچکس حتی ملکه و وزیر دربار و نخست وزیر هم از آن مطلع نیستند. پس از لحظه ای به سالنی راهنمائی شدیم که درحدود ۵۰ صندلی درآن چیده شده بود و دوربینهای فیلمبرداری و شرکت خبرنگاران و عکاسان و کارکنان تلویزیون نشان می داد که برای انتشار مطالب آن جلسه پیش بینی های لازم شده است.

پس از چند دقیقه رئیس تشریفات دربار ورود اعلیحضرت را اعلام داشت که حضار به پا خاسته و اعلیحضرت در میان فعالیت شدید عکاسان و فیلمبرداران که از ورود معظم له و حضار در جلسه عکس بر می داشتند به جلسه وارد شده در پشت میکروفن قرار گرفتند و چنین گفتند:

می خواستیم امروز با حضاری که در اینجا به سخنان من

گوش می دهند و همچنین ملت ایران صحبتهائی بکنیم که برای حال و آینده مملکت لازم و مفید به نظر می رسد. زیاد به گذشته بر نمی گردیم ولی شاید مفید باشد که مرور مختصری در تاریخ گذشته مملکت و مخصوصاً از زمان مشروطیت به این طرف بنمائیم. با تمام احترامی که به اصل مشروطیت یا به اصطلاح فرنگی و اصلی خود به دموکراسی داریم، احترام به دموکراسی به معنای واقعی آن هست که به یك طریق و به یك شکلی ملت اراده خودش را اظهار بکند. وقتی که نظر و رأی اکثریت معلوم شد، اقلیت و لو نصف منهای یکنفر باشد باید آن رامثل نظر خودش محترم بشمارد. حالا این امار در عالم خیال است و یا درعالم آرزو مطلب دیگری است. اما البته به یك چنین چیزی فعلاً احترام می گذاریم و سعی می کنیم که حتی المقدور به یك چنین چیزی نزدیك بشویم. لازمه این کار این است که هرفردی حقیقتاً به آن راتی که اظهار می دارد و ابراز می کند نه فقط مومن باشد بلکه از روی درایت و از روی اندیشه و از روی تشخیص صحیح به آن رسیده باشد که این امر مستلزم چندین نسل تربیت پدری و مادری، مدرسه ای به خصوص اجتماعی است. و اما در مملکت ما تاریخ مشروطیت چه هست و چه جریاناتی باعث پیدایش اصل به این محترمی شده و چطور در عمل به مورد اجرا گذاشته شد مطلبی است که هرکس یك قدری درتاریخ مطالعه داشته باشد و بادقت نظر افکنده باشد می داند که جریان آن چه بوده است؟

اتفاقاًنه این که وضع بهتر ازآن زمان بود، یعنی قبل از مشروطیت. چون در این دویست سیصد سال اخیر که دوره انحطاط ایران شروع شده بود وضع ما به سرعت وبه هرصورت رو به بدی می رفت و می شود گفت که وضع قبل از مشروطیت بهتر از بعد مشروطیت بود. ولی وضعی که در جنگ بین الملل اول پیدا شد و اشغال مملکت و همچنین بی نظمی و بی ترتیبی که در شهر تهران چهار و چهار نیم بعداز ظهر بسته به فصلش، برای کسی اطمینان

رفتن به کوچه نبود. خارج ازتهران قافله زنها راه را می بستند و این که از این طرف به طرف دیگر مملکت مسافرت کردن خود داستانی داشت که از بعضی نقاط می بایستی از مملکت به خارج رفت تا از آن مملکت دو مرتبه به قسمت دیگر مملکت رسید. چه در جنگ بین الملل اول که مملکت ما مورد تاخت و تاز خارجی قرار گرفت و هر کسی که زورش رسید به این مملکت آمد وارتش های خودرا به اینجا سرازیر کرد و حتی بعضی از نقاط مملکت مخصوصاً در قسمت آذربایجان، غرب مملکت که نقاط زدو خورد و جنگهای بالنسبه خونین بین قوای خارجی در داخل خاك ایران بود، وسیله ای شد که در سال ۱۹۰۷ مملکت قبل از جنگ بین الملل اول به دو منطقه نفوذ تقسیم شود که خبر دارید. درسال ۱۹۱۸ که جنگ تمام شد نمایندگان ایران را گمان می کنم پس از تمام صدماتی که ما در دوره جنگ خوردیم حتی به کنفرانس ورسای اصلاً راه ندادند و قبول نکردند. صورت مطالبات و تقاضا های ایران اصلاً مورد توجه قرار نگرفت.

در جنگ بین الملل دوم با وجودی که در ۱۲۹۹ به همت پدرم از آن وضع مفتضح، کم کم داشت تبدیل می شد به یك مملکت مترقی، ولی خوشباوری ما و تا حدودی ضعف نظامی و آماده نبودن مملکت برای مواجهه با یك شبیخون خارجی، گو اینکه عقیده خودراقبلاً هم گفته ام اگر ما آماده یك قدری فداکاری بودیم مثلاً پل ها یا راه آهن یا احیاناً بعضی از چاه های نفت خودمان را مین گذاری می کردیم هیچ خارجی به مملکت ما نمی آمد. برای این که برایش نفعی نداشت که به ایران بیاید. مملکت ایران موقعی به درد او می خورد که راههایش باز باشد، پلهایش معمور و چاههای نفتش قابل بهره برداری... ولی به علت انجام نشدن آن کارها مملکت دو مرتبه اشغال شد و اساس منافع خارجی بر این بود که حکومت مرکزی متزلزل شود تا قادر به مقاومت و دفاع از حقوق مملکت در مقابل اشغالگر خارجی نباشد کما این که دیدیم. البته مثل سال ۱۹۰۷ که مملکت

تقسیم شده بود مناطق شمالی و جنوبی مثل یك منطقه نفوذ تقسیم شد و ستونهای پنجم گوناگون با اسامی مختلف راه افتاد چه به طریق تشکیلات سیاسی، چه از طریق بعضی انتشارات یا بعضی از روسای قبایل و چه به وسیله افرادی که در واقع نعل وارونه می زدند و با یك ماسك ملی، دقیق ترین بازیهای سیاسی را به نفع ارباب خود انجام می دادند. بالاخره رسیدیم به اواخر جنگ بین الملل دوم. ایران (پل پیروزی) یك قیمت اضافی می بایستی بپردازد و آن جدا شدن یکی از استان های این مملکت بود که بنا بود به دست ایرانی و به اسم ایرانی این کار انجام بشود.ولی یك بار دیگر ملت ایران ماهیت خودرا نشان داد. غرور خود را به اثبات رسانید و همانطوری که تاریخ همیشه شاهد آن بوده است با یك رهبری صحیح همیشه ملت ایران قادر به انجام کارهای اعجاب انگیز و غرور آفرین بوده است کما این که ظرف ٤٨ ساعت خائنین وطنفروش که درآذربایجان یك سال تمام سرکار بودند مثل برفی که در زیر اشعه آفتاب آب می شود ذوب شدند و فرو رفتند. بازگشت آذربایجان به مام وطن هنوز پایان کار نقشه اجنبی نبود برای این که در یك قسمت دیگر اجانب نقشه هائی راجع به نفت داشتند و آنهم دیدید با چه تردستی دستجاتی راه انداختند و اسم ملی رویش گذاشتند و تا مدتی یك عده زیادی از افراد مملکت را سرگرم و مشغول شعارها و آرمانهای پوچی کرده بودند که مملکت را قادر به دفاع از خودش نمی کرد.

ملت تشنه اقدامات ملی بود. همه دنیا بعداز جنگ بین الملل دوم دچار یك تب ملی و غرور و احساساتی بودند که می خواستند از زیریوغ امپریالیسم و کولونیالیسم خارج شوند. بایك چنین احساساتی از روبرو نمی شد مصادف شد. می بایستی یا این راه را دور بزنند که در آنجا توفیقی حاصل نشد بعد رفتند در زیر خود همین ماسك و همین جلد و ادای یك سیاست ملی را درآوردند که منجر به ورشکستگی این مملکت شد. به طوری که حتی مرکورکرم

در بیمارستان هایش پیدا نمی شد. بعد وقتی که ملت متوجه یك چنین جریاناتی شد و آن عروسك های خیمه شب بازی را به زیر افکند چاره نداشت که در روزهای اول قدری مدارا و مماشات کنند تا دو مرتبه از لحاظ اقتصادی تا حدی روی پای خودش بایستد. تا این که پس از چندسال دیدیم مرحله به مرحله در ایران چه جریاناتی پیش آمد.

اولین قرارداد (۲۵ - ۷۵) درصد به نفع ایران درباره نفت امضا شد که همان وقت می گفتند بترسید از سلاطین نفت که اینها چه می کنند؟ اتفاقاً دوسه سال بعدش یك جریان دیگری دیدم که گفتند این مملکت ورشکسته است. نفهمیده بعضی از اعضای مطبوعات مسلماً از روی احساسات غیر وطنی ولی آلت همین جریان شدند و چند نشریه شما همین حرفهارا تکرار می کردند و باعث این شد که باز یك دستگاه نفتی بیاید سرکار تا در این مملکت نهضت ما چند سالی به عقب بیفتد تا این که در ششم بهمن ۱۳٤۱ مجبور شدم که دست بزنم به انقلاب تاریخی ایران که از آن روز به بعد سرنوشت همه مطالب روشن شد.

برای این که دیگر تمام سیاست های ایران و تمام ورقهای ایران روی میز بود. ما نه مجبور بودیم به کسی دروغ بگوئیم و نه ادعای بی خودی بکنیم و می بایستی که ایران را با این طوریکه الان هست قبول بکنند (یعنی ایران سال ۱۳٤۱) یا نکنند و چون موقعیت ایران آنقدر اهمیت داشت که نمی شد ایران راقبول نکنند و بسپارندش به سرنوشت و دچار حوادث بشود. مجبور شدند ایران را آنطوری که هست یعنی به دست ایرانی، به فکر ایرانی قبول کنند که خودتان دیگر ازسال ۱۳٤۱ تا به حال یادتان هست.

حالا ما در این ۱۰ - ۱۲ سال چه کرده ایم؟ این البته درتاریخ ثبت خواهد شد ولی خیلی به اختصار این را می گوئیم. زارع که برده ارباب بود آزاد شد وبه قول خودش مثل این که از نو به دنیا آمد. کارگر ایرانی در سهام کارخانجات شریك خواهد شد و

اگر میل داشته باشد. کارگران و کارمندان کارخانه تا ٤٩ درصد سهام را می توانند ابتیاع کنند و در انتخابات آینده به بعد به دولت مأموریت می دهم که در ظرف ٤ سال این سیاست عرضه ٤٩ در صد سهام کارگران و کارمندان را انجام بدهد. اگرتا این حد نخریدند برای کارگران و کارمندان همه نوع تسهیل جهت خرید سهام فراهم می کنیم مثل وام بدون بهره وپیش پرداختهائی که روی سود ٢٠ در صدی که الان دارند و بازهم خواهند داشت و اول سود ٢٠ در صد کارگر پرداخت خواهد شد وبعد مابقی کارها تا ٤٩ درصد به سایر افراد مملکت ایران عرضه خواهد شد و باشرط اینکه هیچ نفری و هیچ شخصی از یك مقدار معین سهم بیشتری نتواند بخرد وبعضی ازکارخانجات دولت البته غیر از صنایع نفت و ذوب آهن و مس و چیزهائی که باید حتماً ملی بمانند آنهم تا٩٩ درصد به ملت ایران عرضه خواهند شد یعنی ٤٩ در صد به کارگران و کارمندان همان موسسه و ٥٠ درصد دیگر به عموم افراد ملت ایران، بازهم با همان شرطی که هیچکس بیشتر از یك مقدار سهام نتواند خریدار باشد. به شرط این که آن یك درصدی که در دست دولت باقی می ماند نماینده اداره کردن کارخانه یا نماینده مدیریت کارخانه باشد. چون اداره کارخانه یا مدیریت کارخانه را نمی شود تفکیك و تقسیم کرد. کسانی هم که کردند از این کار پشیمان هستند. برای این که کار خیلی حساس ودقیق و فنی است و هم اداری و این درجاهائی است که آن مدیر یا آن کسانی که انتخاب می شوند باید اگر لازم شد در عرض یك ثانیه تا یك دقیقه تصمیم بگیرند. دائم تلکس روی میزشان باشد و بدانند که چه خبر است و تصمیمات مربوط به آن را بگیرند و این تصمیمات را نمی شود در دوهفته یا سه هفته مورد بحث قرارداد و موقعی ازآن نتیجه گرفت که مدتها از موقع تصمیم گیری گذشته باشد.

هدفهای مارا که البته می دانید در این برنامه پنج ساله جدید زندگی ملت ایران باید به کجا برسد. در اثر کوششی که ما برای

تضمین منافع ملت ایران از ثروتهای ملی خودش کردیم و به خصوص در قسمت نفت برای ایران درآمدی فراهم شده است که امسال حتی مازادی داشتیم و توانستیم مقدار معتنابهی به ممالك خارجی کمك بکنیم.

از این به بعد ممکن است که امکان کمك ایران به دیگران روز به روز کمتر بشود برای این که جمعیت ما اضافه می شود وامکان عرضه خدمات ما به مردم ایران هم زیاد تر می گردد.

به هر صورت تا آخر دوره این برنامه تا سه سال دیگر حداقل هدف های ما این است که هیچ فردی در ایران نباشد ولو این که کمترین کار و کوچکترین کارها را انجام بدهد که از ماهی ۱۰ تا ۱۲ هزار ریال کمتر حقوق بگیرد و مسلماً درآمدهای متوسط کارگر از این خیلی بیشتر خواهد بود. در حال حاضر با قبول سهیم شدن تا ۲۰ در صد کارخانجات، به طور متوسط از ۳ ماه بیشتر حداقل دستمزد رابالا می بریم و مسلما در قسمت کارگری و زارعین ایران همیشه چندین قدم ما جلوتر ازآن هستیم که حتی به فکرشان برسد و مطالبه آن را بکنند. نمی گوئیم دیگر حرفهای بی ربطی بزنید که هیچکس نتواند انجام بدهد. ولی همیشه چندین قدم ما در مقابل و در جلو پیش بینی ها قرارداشتیم و حقوقی را که حق مطالبه داشته اند (مخصوصا طبقات کارگر و زارعین و در واقع مالکین جدید ایران) در نظر گرفته ایم و پیش بینی های لازم را نموده ایم و این دو طبقه را ازنعمت های این مملکت برخوردار کرده ایم.

البته همانطوری که می دانید و دیدید ملی کردن منابع طبیعی مملکت را با این فلسفه که چیزی که خداوند خلق کرده و بشر برای آن زحمتی نکشیده نمی تواند متعلق به یك فرد باشد. این متعلق به جامعه و ملت می باشد مانند جنگلها. یك منطقه وسیعی که پراز جنگل است به فلسفه ما نمی تواند به یك نفر متعلق باشد. چون منابع طبیعی مملکت می باشد. همچنین آب چون درمملکت ما کم آبی هست و مطابق فلسفه ماآب نمی تواند به یك فردتعلق داشته باشد –

چون خیلی مورد تقاضا است. ممکن است یك نفر شروع کند به (آب فروشی) کما اینکه این اصطلاح آب فروشی را خیلی از شماها شنیده اید و یکی از مظاهر زشت استثمار فرد وسیله فرد است که مثلاً یك کسی تشنه باشد و به او بگویند اگر وجهی به من نپردازی من آبی را که رفع تشنگی از تو بکند به تو نمی دهم.

سایر مواد ۱۲ گانه انقلاب را همه شما می دانید و با آن آشنا هستید و کار ما و فلسفه ما به این ۱۲ ماده اکتفا نکرده هر روز و هر لحظه یك چیز جدیدی که به نظر می رسد و درعمل انجام می دهیم در اطراف آن هم بحث نمی کنیم ولی مسلما هر چیزی که به نظرتان رسید آن کار را می کنیم و به نظر خودمان هم قانع نیستیم. من به کرات گفته ام که اگر صاحبنظری در قسمت دانشگاهی (که ما اصلا تشکیلاتی دادیم که یك عده ازاستادان بنشینند و هر نظری که دارند بدهند) نظری داشته باشند ما آن را با دقت مطالعه می کنیم و مسلما اگر آن نظرات قابل توجه باشد با کمال میل این نظرات را ما قبول خواهیم کرد. چون منظور ما در نهایت امر ترقی مملکت و خوشبختی مردم است و همچنین از افراد دیگری هر چیزی که ایرانی باشد برای ما محترم است. نظر صحیحی از هر کسی باشد مورد قبول قرار خواهد گرفت. حالا موفقیت ما در قسمت نفت چقدر عظمت داشت این به جای خود. در زمینه های دیگر هم همین طور. مملکت ایران امروز با فاصله زیاد از لحاظ ترقی در رأس کشورهای در حال ترقی دنیا قرار دارد. این مملکت سه سال دیگر چه خواهد شد؟ هشت سال دیگر یعنی بعد از برنامه ۵ ساله ششم چه خواهد شد؟همچنین ۱۳ سال دیگر؟ مطلبی است که خیلی نمی تواند از نظر صاحبنظران پوشیده باشد. اگر خدا بخواهد و کارها به همین طریق جریان داشته باشد پس از موفقیت های عظیمی که ما در صحنه داخلی و خارجی به دست آورده ایم حالا وارد سیاست داخلی می شویم. مسلما می شود گفت یك عده ای به حق، چون سرکار بوده انداگر لایق نبودند که آنهارا سر کار نگه نمی داشتیم استفاده

کرده اینها هم چون ما گفته بودیم تشکیلات سیاسی داشته باشید یا از اول وارد دستگاههای سیاسی بوده اند یا بعد کم کم آن دستگاهها را به وجود آورده اند و کار مسلما به اینجا رسیده که دستگاه سیاسی یا حزبی که متعلق به دولتی است که سرکارمانده است. این حزب از کارهای عجیبی که ما در این مملکت کردیم خود به خود استفاده می برد. چون این همه کاری که برای کارگر می شود ودستگاهی که سر کار است مسلما استفاده می برد. اجازه دادیم که برود به کارگر بگوید که من برای تو این کار را کرده ام. بسیار خوب بگوید به زارع هم همین طور. دو میلیارد تومان سال دیگر برای کشاورزی خرج خواهیم کرد مثلا بانك کشاورزی در سال آینده برنامه وام دادنش هیچ محدودیتی ندارد. خلاصه با چنین وضعی برود به زارع بگوید که آقا من این کار هارا برای تو انجام داده ام ازمن خوشت می آید؟ می گوید بلی. درمقابل هم یك عده دیگری هستند فکر می کنم همه شما که اینجا هستید معلوم نیست که به همان اندازه و به کار، به اصول کار، به فلسفه ای که ما داریم و انجام می دهیم به نظام شاهنشاهی و به سیاست مستقل ملی ایران مومن نباشید ولی چون ما همیشه فکر می کردیم که در یك مملکتی که به اصطلاح دموکراسی پارلمانی است باید احزاب متعدد باشند. یك عده ای از شما که گفتید مومن هم هستید یا شاید به تشویق خود در واقع رل اقلیت وفادار را بازی می کردید بازی کردن رل اقلیت وفادار در این مملکت خیلی مشکل است. کما این که دیدیم که یك دبیر کل حزب تا به حال نتوانسته مقاومت بکند و یا این که رل خودش را بازی بکند برای این که این رل قابل بازی کردن نیست. خلاصه مقصود این است که به این نتیجه رسیدند که باز می بینییم صحبت از نفت است. بازصحبت از پیشرفتهای عجیب و غریب ایران درصحنه بین المللی است. باز می بینیم تحریکات در این مملکت شروع شده است. امروز کارگر ایرانی را نمی شود تحریك کرد و تقریبا تمام طبقات ملکت را... اگر ما در نظر

بگیریم اینها اصلا قابل تحریك نیستند برای این که می بینند مملکت در چه حالی است؟ زندگی شخصی خودرا می بینند که چیست؟ کما اینکه همین یك سال اخیر کارهائی را که ما برای مردم انجام دادیم مثلا ازاین قبیل است که نه فقط تحصیلات عمومی تا سرحد نهائی یعنی اتمام دانشگاه مجانی است. ما درکلاس اول حتی به شاگردان صبح ها نان و شیرینی، شیر و بالاخره یك چیزی که همطراز آن کالری و یا ویتامین داشته باشد می دهیم که میل کنند. این مخارج از هزینه زندگی یك ایرانی کم می شود یعنی به همین تناسب قدرت خریدش زیاد می شود. درسال ٥٤ شاید ۷ میلیارد تومان حداقل به موادی مثل نان و گوشت و قند و چربی یعنی روغن نباتی و برنج دولت کمك پولی می دهد. یعنی به همین تناسب مردم کمتر ازجیب شان خرج می کنند. چون قیمت حقیقی آن ۷ میلیارد تومان بیش ازآن چیزی است که مردم می پردازند. این ۷ میلیارد تومان به قدرت خرید و خرج کردن مردم اضافه می شود. با پیش بینی هائی که می کنیم خانه سازیهای وسیع می شود متأسفانه یك قدری طول خواهد داشت ولی وقتی که عرضه خیلی زیاد شد مسلما تقاضا کمتر می شود. پس قیمتهای کرایه خانه پائین می آید. مردم هم دارای مسکن صحیح و تمیز و خوبی خواهند شد. کمك های دیگری که به زندگی فامیل ایرانی شده متعدد است. به طوری که احتیاجات وارداتی مملکت در سال ۵۳ نسبت به سال ۵۲ اگر لازم باشد می گوئیم دولت رقم هایش را منتشر کند. ما برای اینکه همه سیر باشند و چون قدرت خرید دارند تقاضا می کنند مجبوریم که ۲/۵ میلیون تن گندم و چندین صد هزارتن برنج و مقداری روغن نباتی وارد کنیم. تمام اینها برای این است که مردم پول دارند و می خرند. منظور این است که با این جریانات نمی شود کسی را تحریك کرد. عده ای را می شودتحریك کرد که بیکار باشند یا این که به اندازه کافی به آنها توجه نشود. هم از لحاظ اخذ تماس و ایجاد یك نوع ارتباط و هم شاید بی توجهی در تربیت آنها. به هرصورت ما یك نغمه های

حقیقتاً خجلت آوری می شنویم که اصلا ازیك ایرانی قابل انتظار نیست و این صحنه همیشه تکرار شده است. درست در موقعی که ایران در یکی از دوران حساس تاریخی خود قرار داشت و این البته قابل قبول نیست.

مطالبی که من امروز ذکر می کنم برای حال و آینده است. باید صفوف ایرانیان را به خوبی روشن و تمیز ازهم جدا بکنیم.

کسانی که به (قانون اساسی - نظام شاهنشاهی - انقلاب ششم بهمن) عقیده دارند و کسانی که ندارند. به آنهائی که دارند من امروز این پیشنهاد را می کنم که برای این که رودربایستی دربین نباشد،یك کسی از قیافه یك نفر دیگر خوشش می آید و یك کسی خوشش نمی آید، برای این که هیچکدام ازاینها نباشد ما امروز یك تشکیلات جدید سیاسی را پایه گذاری می کنیم و اسمش را هم بد نیست بگذاریم (رستاخیز ایران یا رستاخیز ملی) ببینید که یك چنین سابقه ای بوده یا نبوده یکی از این اسم هارا انتخاب می کنیم. رستاخیز ایران در مرحله اول چون این اسم فارسی است. رستاخیز ملی در مرحله دوم به شرطی که اشکالات حقوقی یا قانونی درمراجع رسمی راجع به کلمه رستاخیز ایران نباشد و برای این که وقت را تلف نکنیم و هیچکدام از اساس فعلی ما حتی یك ثانیه متزلزل نشود اینجا می گوئیم امیرعباس هویدا نخست وزیر به جای خودش ولی اورا ما فعلا لااقل برای دوسال به دبیرکلی این تشکیلات جدید پیشنهاد می کنیم شاید باز برای دوسال اول رئیس هیئت اجرائی این دستگاه و رئیس دفتر سیاسی راهم پیشنهاد کنیم و این پیشنهادات هرچه زودتر در یك اجتماعی که هرحزب سیاسی ایران که مایل باشد وارد این تشکیلات جدید بشود و دسته جات دیگر که الحاق خودشان را به این تشکیلات جدید اظهار بدارند. در یك مجمع عمومی که لازم هم نیست خیلی مفصل باشد از هرکدام از سازمانها لااقل یك یا چندین نماینده تام الاختیار باشند و این را به تصویب خودشان برسانند.

پس فکر من این است هرایرانی صف خودش را مشخص کرده و به این دسته اول و گروه اول تعلق دارد یعنی به قانون اساسی و نظام شاهنشاهی و انقلاب ششم بهمن وارد این تشکیلات سیاسی بشود. دیگر صحبت این که این دسته برود زارع را به سوی خود بکشد، آن دسته برود بکشد ازبین خواهد رفت. همه یکسان خواهند بود و همه یك تشکیلات خواهند داشت. در داخل این تشکیلات بزرگ اختلافات وسلیقه ها براساس آن سه اصل کلی کاملا مجاز است. ما می بینیم که احزاب بزرگ دنیا همه به کلی یك کلمه و یك زبان ندارند. در داخل یك حزب جناحهای مختلفی است و بعضی اوقات این جناح پیش می رود وبعضی اوقات آن جناح. پس در داخل این تشکیلات بزرگ سیاسی مسلما بعداز ۲ یا ٤ سال افرادی که بیشتر هم سلیقه باشند در جناح های مختلف همدیگر را پیدا خواهند کرد و آنهائیکه کم کم بعداز ٤ سال ماتشخیص خواهیم داد در داخل این تشکیلات بیشتر اکثریت داشته یا بیشتر نزدیك بوده اند به مصالح مملکت ما می توانیم برای امتحان ازآنها بخواهیم که در واقع مسئولیت اداری مملکت را به دست بگیرند بدون این که تشکیلات سیاسی مملکت بهم بخورد. این چیزی است درحال حاضر در احزاب سیاسی فعلی قانونی مملکت. ما می خواستیم اینها مواظب هم باشند و با انتقادات صحیح دستگاههای مملکتی را هدایت بکنند. ولی با تشکیلات جدید در داخل خود تشکیلات یك چنین چیزی را خواهیم داشت ولی همه در تحت یك پرچم، در تحت یك فلسفه و با یك تشکیلات بسیار منظم باید منافع این مملکت را در حال حاضر و آینده حفظ بکنند.

فرد فنا پذیر است و من هم یك فردی هستم الان که با شما صحبت می کنم به طرز طبیعی هیچ دلیلی نداردکه من فردا اینجا نباشم ولی هیچوقت چیزی معلوم نیست. چون عمر انسان به دست خداوند است. ماباید پیش بینی همه کارهارا بکنیم. کسی که وارد این تشکیلات سیاسی نشود و معتقد و مومن به این سه اصلی که

من گفتم نباشد دو راه برایش وجود دارد. یا یك فردی است متعلق به یك تشکیلات غیرقانونی یعنی به اصطلاح خودمان توده ای و یا بی وطن و جایش درزندان ایران است و یا اگر بخواهد فردا با کمال میل بدون اخذ عوارض،گذرنامه را دستش می گذاریم و به هرجائی که دلش می خواهد برود. چون ایرانی نیست، وطن ندارد که ندارد و عملیاتش هم که قانونی نیست. غیرقانونی است و قانون هم مجازاتش را معین کرده است.

اگر یك کسی توده ای نباشد، بی وطن هم نباشد ولی به جریان هم عقیده ای نداشته باشد اوهم آزاد است به شرطی که علنا و بی پرده بگوید که من با این جریان موافق نیستم. ولی ضد وطن هم نیستم ما به او کاری نداریم ولی به اصطلاح دو دوزه بازی کردن و در هنگام وقوع یك خبر و یك سروصدا پنهان شدن و این بازیهائی که بعضی اوقات ما می بینیم این دیگر قابل قبول نیست. هرکسی باید مردانه تکلیف خودش را در این مملکت روشن بکند. یا موافق این جریان هست یا نیست؟ اگر جنبه خائنانه دارد که تکلیفش روشن است ولی اگر جنبه خائنانه نداشته باشد از لحاظ فکری یك جریان دیگری دارد. او آزاد است در این مملکت اما توقعاتی دیگر نباید داشته باشد ولی ضمنا هم درپوشش قوانین ایرانی از لحاظ فردی و اجتماعی محفوظ می باشد.

توقع ما این است که همه، هر شخصی که به سن قانونی رأی دادن رسیده باشد، از همین حالا، از فردا، در اولین فرصت تکلیف خود را روشن بکند و به این تشکیلات وارد بشود.

کارگران ایران مسلما در صفوف اول افرادی خواهند بود که به این تشکیلات ملحق می شوند. زارعین ازآنها کمتر نخواهند بود و به خصوص کسانی مثل استادان دانشگاه، استادیاران، دانشیاران، فرهنگیان و تمام کسانی که درس می دهند ومعلم هستند باید افراد این مملکت را برای آینده تربیت بکنند. اینها مسئولیت خیلی سنگینی دارند. این مملکتی که ما سه سال دیگر با یك مرحله و در ۸ سال

دیگر به آن مرحله و ۱۳ سال بعد به مرحله دیگر و تا ۲۰ سال بعد به مرحله ای که فکر می کنم جزو ممالك عالی دنیا قرار بگیریم این با یك مشت افراد بی سواد که درست شدنی نیست. اگر اینها جداً درس نخوانند، مغزهایشان راپُر نکنند و یك عده ای دنبال کار تولیدی ، عده ای دنبال تجسس و تحقیق نباشند چطور به این مراحل برسیم؟ کافی نیست که ما فقط ماشین هارا بخریم و آخرین سیستم ماشین هارا بیاوریم ولی در این مملکت به دست متخصصین خارجی سوار کنیم. بعد اینجا عاطل و باطل بماند. باید گرداننده این چرخها ایرانی باشند. یك دقیقه وقت این مملکت و این ملت را تلف کردن و درس نخواندن و رفتن دنبال شعارها به قول آنها که گرفتار شده اند می گوئیم چرا این کار هارا می کنید می گویند به رادیوهای بیگانه گوش می دهیم. ننگ ازاین بالاتر نمی شود. این مملکتی که این آتیه را دارد که دنیا شناخته و آن را کم کم قبول کرده این باید به دست افراد پُر اداره بشود نه افراد خالی. افراد پُر هم موقعی خواهد داشت که زحمت بکشند، درس بخوانند، در کارگاهها امتحان خودشان را بدهند و بالاخره به آن مدارج علمی برسند.

این صحبت هائی که من کردم تکلیف خیلی چیزهارا روشن می کند. منجمله تکلیف انتخابات آینده را.

ما همه اش صحبت از آزادی انتخابات کرده ایم که مسلما مراعات می شد ولی الان آزادی انتخابات به معنای بیشتری خواهد بود برای این که گروههائی که عضو به اصطلاح حزب اکثریت نبودند با تمام آزادی انتخابات موفقیت برایشان خیلی مشکل بود. پس عده ای ازافراد این مملکت به طور اتوماتیك از هرگونه موفقیت سیاسی محروم می شدند. اگر تشکیلات جدید مثلا دید که یکی ازاین افرادی که از حزب دیگر سیاسی غیر اکثریت که با اکثریت یکی خواهد شد درجائی فردی زمینه بهتر داشته باشد طبعاً کاندیدای حزب جدید ملی خواهد بود. یعنی برای همه کس امروز ما امکان فعالیت سیاسی آزاد و صحیح را حقیقتا فراهم کرده ایم و الان بااین

وضع عده ای از افرادشایسته درجه یك مملکت فقط به خاطر این که بنا به اصطلاح رل اقلیت را بازی بکنند یا غـیـر، از این امکانات سیاسی منع و محروم می شدند.

پس اصول فلسفه انقلاب ایران، انقلاب ششم بهمن محفوظ خواهد ماند. قانون اساسی ایران محفوظ، نظام شاهنشاهی ایران که فکر نمی کنم بدون آن این کارهائی که انجام شد امکان پذیر می شد. یعنی بازهم تکرار می کنم اگر من که اینکارهارا کردم اگرشاهنشاه ایران نبودم مسلما نمی توانستم این کارهارا انجام بدهم. این نظام، این مملکت را تا ۲۵ سال دیگربه همان آمال بزرگ ملی خواهد رساند و فکر می کنم یك مدتی که بگذرد چنین تشکیلاتی طوری استحکام پیدا کند برای اینکه خیلی کم خواهیم دید افرادی که دراین مملکت باشند و به این جریان اعتقاد نداشته باشند و این فکر می کنم چیزی باشد که بعد ازمن دوام پیدا کند و با خود آدم ازبین نرود.

تاریخ ایران همیشه شاهد پستی ها و بلندیها بوده، بلندی موقعی که شاهنشاهان بزرگی داشته و پستی ها موقعی که انحطاط شروع شده ولی کار ما باید این باشد که ازاین به بعد این یك خط با اعوجاجات خیلی کمی دنبال شود و ملت ایران هیچوقت دچار انحطاط نشود. به هرحال اگر پیش آمدی هم بکند همیشه برای بهتر باشد ولی دیگر بدتر نشود. البته این مأموریت جدیدی که به امیرعباس هویدا به عنوان دبیرکل دادیم اضافه برکارهای دولتی و نخست وزیری است گو این که اصولا زیاد موافق نیستم که نخست وزیر دبیر کل هم باشد برای این که دوکاری است که هردو تمام وقت انسان را می گیرد. حالا نخست وزیر ما چقدر در شبانه روز کار می کند همه می دانند که خیلی کار می کند و شاید تا دوسال دیگر هم بتواند دوام پیدا کند و از پا در نیاید. یك امر خیلی حساسی است که به او سپردیم و چه مسلما نخست وزیر هم در کارهایش به شکل افراد نگاه نخواهد کرد. ازقیافه کسی خوشش بیاید یا نیاید و همچنین افراد دیگر این تشکیلات، تشکیلات بزرگ ملی است و جنبه فردی

ندارد و یك کار عظیمی است که مثل سایر کارهای این مملکت، مثل انقلاب مملکت، مثل سیاست های دیگری که ما دست به آن زدیم این را پیش خواهیم برد و جوابی که از فردا از ملت ایران خواهیم شنید در قبولی یك چنین سیاستی بهترین نماینده افکار مردم ایران و بهترین ضامن پیشرفت سیاست هایی است که از بهمن ٤١ به این طرف در یك سال آینده در ٢٥ سال آینده پیش خودشان مجسم کنند.

فکر می کنم اغلب مطالب را ذکر کرده باشم. فکر نمی کنم چیز غیر روشنی باقی مانده باشد. باز تکرار می کنم دبیرکلی این تشکیلات را اسم آوردیم. رئیس هیئت اجرائی و رئیس دفتر سیاسی را موقع تشکیل کنفرانس بزرگ از لحاظ معنوی (والا لازم نیست که از لحاظ جمعیت خیلی زیاد باشد) و امیدواریم که همه طبقات ایران از کسانی که به سن رأی دادن رسیده باشند، کسانی که همه فعال و زنده هستند مخصوصا مردان و به ویژه زنان در پیوستن به یك چنین جنبش بزرگ ملی و سیاسی خودداری نکنند.

***

دراین جلسه دبیران کل احزاب، انحلال احزاب خود را اعلام کرده و در پیوستن به حزب رستاخیز پیشگام شدند و حتی فضائلی دبیرکل حزب مردم گفت (من همیشه در این فکر بودم که ما و حزب اکثریت برنامه کارمان در تأیید اقدامات شاهنشاه می باشد چرا ازنظر حزبی در دو جهت قرار داریم؟ ولی خوشبختانه اعلیحضرت با نظر تیزبین خود این مشکل را حل کردند و همه زیر یك سقف واحد قرار گرفته و در یك جهت حرکت می کنیم.)

در این جلسه محسن پزشکپور که باپای شکسته شرکت کرده بود اولین نفری بود که الحاق حزب پان ایرانیست را به حزب رستاخیز اعلام داشت.

ضمن طرح سئوالاتی از طرف داریوش همایون - امیر طاهری و سایر روزنامه نگاران و خبرنگاران،شاه نظرات خود را درباره تشکیل جناح ها و چگونگی شرکت در انتخابات و رعایت آزادی

انتخابات بیان داشت که جزیات این گفتگوها در دسترس نیست ولی در متن گفته های شاه کاملاً منعکس می باشد.
مخالفین حزب واحد در عین حالی که رسما چیزی نمی گفتند ولی زیر لب زمزمه می کردند که شاه در کتاب «مأموریت برای وطنم» حزب واحد را نفی کرده و چنین نوشته است:

(من چون پادشاه کشور مشروطه هستم دلیلی نمی بینم که مشوق تشکیل احزاب نباشم و مانند دیکتاتورها تنها از یك حزب دست نشانده خود پشتیبانی کنم. چون مظهر وحدت ملی کشور خود هستم می توانم بدون این که خود را منحصرا به یك حزب یا فرقه ای ارتباط دهم دو یا چند حزب را تشویق کنم که در کشور به فعالیت حزبی بپردازند.)

پس از خاتمه جلسه همه دچار بهت و سرگیجه شده بودند که سیستم یك حزبی چه صورتی پیدا خواهد کرد. اقلیت و اکثریت چگونه می توانند در پارلمان نقش خودرا ایفا کنند. منتها چون نظرشخص شاه بود در آن اوضاع و احوال هر مطلبی را که شاه عنوان می کرد همه در تأیید آن سخن می گفتند.

ازآن روز به بعد سیل تلگرافات و نامه ها و مقالات در باره تأیید حزب رستاخیز به راه افتاد ولی رهبران حزب ایران نوین که حزب اکثریت را برنده انتخابات آینده می دانستند از ته دل از این تصمیم خیلی ناراحت بودند تنها دلخوشی آنها این بود که به هرصورت رل این حزب به عنوان دبیرکل دست امیر عباس هویدا است که کم و بیش می تواند افراد حزب ایران نوین را در جریانات سیاسی مورد حمایت قرار دهد.

دبیران کل احزاب که در جلسه کاخ نیاوران شرکت داشتند طی مصاحبه هائی با روزنامه ها انحلال حزب خود و پیوستن به حزب رستاخیز را اعلام نمودند.

فضائلی دبیر کل حزب مردم گفت من معتقدم که تشخیص شاهنشاه بر لزوم یك تشکیلات واحد در مملکت که همه افرادکشور

بتوانند فعالانه در آن شرکت کنند از مسائلی است که پشتوانه آن منطق سلیم و تجربه عمیق است. شاهنشاه احساس فرمودند که روش گذشته نتوانست آنطور که باید مسئله تحزب و فعالیت سیاسی را به عمق جامعه ببرد که همه قشرها بتوانندازآن استفاده کنند. چنین وضعی نتیجه تشتت آراء و چند گانگی احزاب کشور بود. حالا با راه جدیدی که شاهنشاه آریا مهر فراروی ملت ایران قرار داده اند این امکان به همه مردم از هر طبقه و صنف و دسته داده شد که بدون واهمه و تبعیض ها و کشمکش های بی مورد که بین احزاب معمول است با همه قوا در یك واحد سیاسی فعالیت کنند. بنا براین بر همه لازم است چه آنها که سابقا عضو احزاب بودند و چه آنهائی که فعالیت حزبی نداشته اند این فکر و اندیشه را ترویج کنند تا همه مردم بتوانند در یك جبهه متحد ملی فعالیت کنند. امروز دیگر همه افراد ملت عضو یك حزب هستند و همه ما باید دست به دست هم بدهیم تا نیات رهبرمان را به سوی تمدن بزرگ زودتر تحقق بخشیم.

دکتر صدر دبیر کل حزب ایرانیان گفت: تصمیم شاهنشاه خیلی مهم بود و با این فرمان انقلاب اجتماعی شاه و ملت استمرار خود را همچنان حفظ خواهد کرد.زیرا ملتی که در حال انقلاب است بیش از هر چیز به وحدت و همبستگی ملی نیاز دارد. چند گونگی و تعدد احزاب به این هدف لطمه می زند. چند گونگی احزاب نه تنها در مسیر وحدت ملی نیست بلکه موجب تفرقه و پراکندگی است. ایده ئولوژی حزب رستاخیز با سه اصلی که شاهنشاه اعلام فرمودند این قدر وسیع می باشد که می تواند همه نیروهای ملت را جذب کرده در یك بستر خاص فکری همه آنهارا پرورش بدهد و برای نیل به آرمانهای ملی و تاریخی بسیج کند.

از این پس فقط یك سرود شنیده خواهد شد که آنهم سرود رستاخیز ملی ایران و سرود یگانگی و سرفرازی ایران و ایرانیان می باشد. از همین رو کلیه اعضای حزب ایرانیان به حزب جدید

خواهند پیوست.

محسن پزشکپور رهبر پان ایرانیست ها گفت سه اصلی را که شاهنشاه عنوان فرمودند به عنوان اصول یك مبارزه وسیع اجتماعی و اصولی است که همواره مورد اعتقاد پان ایرانیستها بوده و همانطوری که در گذشته با صداقت و وفاداری آن را دنبال کرده اند برای سال های آینده نیز با همان صداقت مبارزات اجتماعی را تعقیب نموده وبدیهی است که این سه اصل می تواند پایه های محکم و مشترکی برای یك رستاخیز وسیع اجتماعی باشد.

دکتر محمد نصیری رئیس دانشکده حقوق گفت فرمان شاهنشاه آریا مهر مبنی بر انحلال احزاب و ایجاد یك حزب واحد در واقع راهنمای همه مردم ایران به سوی فعالیت های سالم سیاسی در جامعه ایست که هر روز با گامهای استوار و محکم به سوی پیشرفت و ترقی پیش می رود.

بی شك من به عنوان رئیس دانشکده حقوق نظیر همه افراد این مملکت با شنیدن سخنان شاهنشاه غرق در سرور وشادمانی شدم. زیرا یکبار دیگر رهبر خردمند ما به مانند سال های گذشته ملت ایران را در مسیر تازه ای از تحولات اجتماعی و سیاسی رهنمون شدند. بعضی احزاب در گذشته به صورت آلت دست بیگانگان بودند اما حالا یك حزب واحد و بزرگ سیاسی هست که دیگر جائی برای بیگانه پرستان و بی وطنان و اخلالگران در کشور وجود ندارد و همه مردم دوشادوش هم برای رسیدن به تمدن بزرگ می کوشند.

فرهاد مسعودی مدیر موسسه اطلاعات در اجتماع کارکنان آن پیوستگی به حزب رستاخیز را اعلام داشت و سایر مطبوعات و روزنامه نگاران یکی پس از دیگری الحاق خودرا به حزب رستاخیز اعلام داشتند.

دکتر ضیائی رئیس اتاق صنایع و معادن و مهندس بهبهانی رئیس اتاق بازرگانی تهران و همچنین سایر گروهها از اصناف و بازرگانان و اتحادیه های کارمندی و کارگری یکی در پی دیگری در

مطبوعات نوشتند و تلگرافی نیز الحاق خودرا اعلام داشتند. پرویز ثابتی معاون ساواك کتبا شرحی به هویدا دبیرکل حزب نوشت که با کمال افتخار تقاضای عضویت در حزب رستاخیز را دارم.

***

تنها این چند نفر نبودند که از تأسیس حزب رستاخیز اظهار شادمانی کردند. بلکه صدای تایید در تشکیل حزب واحد فضای کشور را پر کرده بود.

***

مسعود بهنود می نویسد: در اسفند سال ۱۳۵۳ وقتی تصمیم شاه در باره سیستم (یك حزبی) اعلام شد همه دچار بهت و حیرت شدند. مفسران و تحلیلگران آشنا به مسائل ایران و دیپلمات های خارجی مقیم ایران از خود می پرسیدند این کار چه لزومی داشت؟

شاه خود دلیلی برای یك حزبی شدن ارائه نداد. جز این که (همه احزاب موجود وفادار به تاج و تخت و انقلاب و شاه و ملت هستند و قرار داشتن حکومت در دست اکثریت امکان رشد را از سایر احزاب می گیرد در حالی که باید آنهارا هم به کار گرفت)

این استدلال آنقدر ضعیف بود که شب هنگام وقتی داریوش همایون و پرویز نیکخواه و محمود جعفریان در تلویزیون به بحث و تجزیه و تحلیل استدلال شاه پرداختند هیچکدام به آن توسل نجستند.

همایون که سالها معاون حزب دست راستی سومکا بود پس از تشکیل حزب رستاخیز به توصیه شاه به جمع یاران آموزگار پیوست که آنها برای دردست گرفتن قدرت خود را آماده می کردند. وقتی آموزگار ازوزارت دارائی به وزارت کشور رفت ابتدا این طور به نظر می رسید که هویدا یکی دیگر از مدعیان نخست وزیری از قبیل اردشیر زاهدی و دکتر عالیخانی را ازجا کنده است ولی بعد ها آشکار شد که با سپردن سازمان اداری و استخدامی به آموزگار و باقی ماندن در سمت نماینده ایران در سازمان اوپك شاه فرصتی ایجاد کرده است تا نخست وزیر آینده طرح های خود را برای دولت

آماده کند. در مقابل او هوشنگ انصاری قرار داشت که هردو برای رسیدن به نخست وزیری می کوشیدند. شاه هم به این دونفرمأموریت داد تا دو جناح در داخل حزب واحد به وجود آورند و به کوشش ها و یارگیری آن دو رسمیت داد.

خط دیگری که در همین زمان به آرامی در حال رشد بود خط هوشنگ نهاوندی بود که با تشکل گروه اندیشمندان کوشید تا دانشگاهیان و متفکرین و روشنفکران سرسپرده به رژیم را گرد آورده و طرحها و برنامه هائی تدوین می کرد که هدف او رسیدن به نخست وزیری بود.

احزاب موجود (ایران نوین - مردم - پان ایرانیست - ایرانیان) بود که انحلال خود را اعلام و به حزب واحد پیوستند.

در جلسه تشکیل اعلام حزب رستاخیز وقتی شاه گفت (کسانی که نمی خواهند این وضع را بپذیرند می توانند گذرنامه شان را بگیرند و بروند) دو سه تن بودند که گفتند این وضع راقبول ندارند و می روند که ازآن جمله پرویز محمود بود که اعلام داشت ٤٠ سال است به کمونیسم وفادار مانده و قصد رفتن به شوروی را دارد. این نامه در مطبوعات چاپ شد و به او گذرنامه سفر به شوروی داده شد. رژیم ناشیانه قصد داشت تا به جهانیان بفهماند که فقط یك تن آن هم یك کمونیست با نظر شاه مخالف است.

هویدا ساختمان رفیعی را که برای حزب ایران نوین در تهران ساخته می شد در اختیارحزب فراگیر گذاشت وبرای تکمیل ساختمان آن یك میلیارد ریال در بودجه کشور پیش بینی کرد.

***

گزارش ۱۰ ژوئیه ۱۹۷۵ - ۱۹ تیر ۱۳٥٤ سفارت آمریکا درتهران به وزارت خارجه آمریکاچنین حاکی است:

بنا به اعتقاد ما محرك اصلی شاه در تأسیس حزب رستاخیز به علت تمایل وی به اعمال کنترل بیشتر و نیز کاهش میزان انتقادات داخلی می باشد. گرچه در زمانی که حس اعتماد و ناسیونالیزم ایرانی قدرت روزافزونی یافته ممکن است چنین گفته

شود که این گونه اقدامات ضرورتی ندارد. گذشته از ایـــن وی می خواست بعضی افراد مستعدی را که احساس می کردند به خاطر عضویت در جناح مخالف منزوی شده اند وارد روند سیاسی بنماید. شواهد موجود نیز حکایت ازآن دارد که شاه شخصا اقدام به تشکیل حزب رستاخیز کرد تا قدرت روزافزون نخست وزیر را محدود سازد.

مهمترین عامل در اتخاذ این تصمیم وی برای خلاصی از شر جناح مخالف آرام ایران بوده است.

گرچه وی علناً نظام چند حزبی را از نظر خود ارجح اعلام نمود ولی گفته بود که قادر به تشکیل حزب مخالفی که متقاعد کننده یا معقول باشد نبوده است. تجارب وی با دو دبیرکل حزب مردم یعنی علینقی کنی و ناصر عامری که هردوشان به دلیل رنجش خاطر شاه یا نخست وزیر هویدا از انتقادهایشان از کار برکنار شده بودند او را متقاعد ساخته بود که یك حزب مخالف قابل تحمل در ایرانی که جوّ سیاسی اش تحت کنترل باشد قادر به عملکرد نیست. عامل دیگری که در تصمیم شاه موثر بود نظریه معروف وی مبنی بر غیرمکفی بودن دموکراسی غربی و عدم کارآئی موثر آن حتی در کشورهای ابداع کننده می باشد. از نظر وی دموکراسی فرضیه ای است بیگانه و غریب با تجارب فرهنگی و سیاسی ایران که به تازگی و تحت رهبریت رژیمهای مستبد متمرکز عظمت خودرا باز یافته است به همین دلیل حزب رستاخیز ایران را می توان گامی دیگر در جهت افزایش و اعمال کنترل بیشتر براین جامعه تلقی نمود.

دلایل شاه هرچه باشد وی با صراحت گفته که در نظر دارد کنترل خودرا بر تمام نقاط ایران گسترش داده و به روشنفکران و دیگران اجازه ندهد که از تاکتیك همیشگی (بی تفاوتی آشکار) استفاده کنند. حزب رستاخیز کانالهای مشارکت سیاسی و نیز اساس حقوق برای تشخیص هویت و شناسائی مخالفین ناخواسته را فراهم می آورد و بر عزم شاه مبنی بر این که کسانی که این نظر وی را نمی پسندند باید بین زندان، تبعید یا گمنامی یکی را انتخاب کنند

تأکید دارد.

حزب جدید چهارچوب موجود را در خود ادغام نموده است. حزب رستاخیز حاضر است موقعیت و پست های مهمی را در اختیار بسیاری از چهره های ملی عضو دیگر احزاب قرار دهد ولی بخش اعظم تشکیلات آن نیز احتمالا برحزب ایران نوین استوار خواهد بود.

ایرانیها چه به عنوان فرد و چه به عنوان عضو تشکیلات برای پیوستن به حزب رستاخیز هجوم می آورند تا ایمان و اعتقاد خود را به مثلث جدید سیاسی (سلطنت - قانون اساسی - انقلاب شاه و مردم) اعلان نمایند. با این حال ما گمان نمی کنیم که شاه معتقد باشد که آنها در اعلام حمایت خود صادق باشند یا حزب رستاخیز خواهد توانست برخلاف دیگر اسلاف خود مشارکت سیاسی مردم را جلب کند. وی به ظاهر قضیه بیشتر اهمیت می دهد تا باطن قضیه.

آن دسته از ایرانیانی که در آمریکا و اروپا به سر می برند و از رژیم شاه انتقاد می کردند عکس العمل منفی نشان داده اند.

***

در آن روزها هرچه بود در مطبوعات و رادیو و تلویزیون تأیید از تشکیل حزب رستاخیز بود. فقط آیت الله خمینی و دکتر مظفر بقائی و چندتن دیگر بانامه و تلگراف این اقدام را خلاف قانون اساسی تشخیص داده اند. خلاصه ای ازاعلامیه خمینی چنین است:

نظر به مخالفت این حزب با اسلام و مصالح ملت ایران، شرکت در آن از روشن ترین موارد نهی از منکر است. با این شکل تحمیلی مخالف قانون اساسی و موازین بین المللی است. درهیچ کشوری سابقه ندارد که حزبی به امر ملوکانه تأسیس گردد و ملت مجبور باشد وارد بشود و هرکس از این امر تخلف کند سرنوشت او یا حبس و یا تبعید و یا محروم از حقوق اجتماعی شدن است. مردم محروم این کشور مجبورند موافقت خود را با نظام شاهنشاهی اعلام کنند. نظام پوسیده ای که از نظر اسلام مردود و محکوم به فناست.

نظامی که طبقات جوان و روشنفکر را در زندانها و تبعیدگاهها از هستی ساقط کرده و با ز می خواهد با این حزب بازی اجباری بر قربانیها وزندانیهای خود بیفزاید. شاه از مشروطه و قانون اساسی دم می زند در صورتی که خود در رأس مخالفین قانون اساسی ومشروطیت می باشد. اجبار ورود مردم به حزب نقض قانون می باشد. سلب آزادی مطبوعات و دستگاههای تبلیغاتی بر خلاف مصالح کشور و نقض قانون اساسی است. این شخص از انقلاب سفید دم می زند. انقلابی که موجب سیه بختی ملت شده و می باشد. برعلمای اعلام است که ورود به این حزب راتحریم کنند. اساس این حزب را ویران سازند.

***

در میان تأیید و پشتیبانی همه گروهها از حزب رستاخیز و الحاق و پیوستن به حزب واحد که صفحات روزنامه هارا پر کرده بود شهبانوی ایران در مصاحبه ای گفت: من هم مثل همه مردم ایران از طریق رادیووتلویزیون از تأسیس حرب رستاخیز مطلع شدم.

والاحضرت اشرف طی تلگرافی پیوستن سازمان زنان ایران را به حزب رستاخیز اعلام داشت.

دکتر اقبال گفت ایرانی واقعی کسی است که به اصول اعلام شده از طرف شاهنشاه معتقد و مومن باشد. باید همه دست به دست هم بدهیم تا تحت رهبریهای مدبرانه شاهنشاه گام های بلند تری برای ترقی و تعالی کشور و رفاه و آسایش ملت برداریم.

علم وزیر دربار اظهار داشت که من از امروز عضو حزب رستاخیز هستم و به عضویت آن هم افتخار می کنم.

معینیان رئیس دفتر مخصوص و هرمز قریب رئیس تشریفات دربار و همه معاونین و مقامات درباری الحاق خودرا به حزب واحد اعلام داشتند. حسین فردوست ازشاه اجازه خواست که اعضای بازرسی و دفتر ویژه باخانواده های خود عضو حزب رستاخیز بشوند.

مهندس شریف امامی در جلسه علنی مجلس سنا گفت ابتکار

شاهنشاه در مورد تشکیل حزب واحد موجب خواهد شد که تمام ملت ایران یك دل و یك جهت و یك پارچه دست به دست هم بدهند و برای پیشرفت مملکت با یکدیگر همکاری و مساعدت نمایند. با این طرز دیگر از امروز اکثریت واقلیت وجود ندارد و همه نیروها در یك جهت حرکت خواهد کرد. مسلما تمام سناتورها نیز مانند همه افراد ملت ایران وارد این حزب خواهند شد.

سرتیپ صفاری رئیس فراکسیون پارلمانی حزب ایران نوین و سپهبد ورهرام رئیس گروه پارلمانی حزب مردم انحلال فراکسیونهارا اعلام و عضویت خود را در حزب رستاخیز یادآور شدند. علامه وحیدی گفت از دیشب که این خبر انتشار یافته گروهی از روحانیون با تلفن مراجعه و خواستار عضویت در حزب رستاخیز شده اند.

دکتر سجادی گفت کلیه سناتورها و کار کنان اداری مجلس پیوستگی خود را به حزب رستاخیز اعلام می کنند.

***

روزنامه اطلاعات درباره پیوستگی نمایندگان مجلس به حزب رستاخیز چنین نوشت:

روز ۱۳ اسفند ۱۳۵۳ هویدا به مجلس آمد تا درباره لایحه بودجه مذاکره کند. مستقیما به اتاق رئیس مجلس رفت و در آنجا گفت به نظر من که دبیرکل حزب رستاخیز هستم به دنبال انحلال احزاب خوب است همین امروز فراکسیون های پارلمانی انحلال خود را اعلام دارند و به طور موقت دکتر الموتی رهبری گروه پارلمانی را در مجلس عهده دار باشد تاحزب سرو صورتی به کار خود و فراکسیون بدهد.

مهندس ریاضی نیز در جلسه علنی مجلس پس از انحلال فراکسیونهای پارلمانی نظر دبیر کل حزب را در مجلس اعلام نمود با این طرز برای مدت کوتاهی که از عمر مجلس بیست و سوم باقی مانده بود قرارشد یك فراکسیون در مجلس باشد.

رئیس مجلس و چند تن از نمایندگان از اندیشه شاهنشاه در

تشکیل حزب رستاخیز تجلیل کردند. در این جلسه گروه پارلمانی حزب رستاخیز موجودیت خودرا اعلام و هیئت رئیسه خودرا به این شرح اعلام کرد:

رئیس: دکتر الموتی - قائم مقام ها: دکتر رشتی - مهندس برومند - دکتر علی اصغرآزاد - دکتر فضل الله صدر دبیر فراکسیون: مهندس صائبی - قائم مقام های دبیر: دکتر محققی - پوربابائی. مسئول انتشارات فراکسیون: اکبر مسعودی.

روزنامه اطلاعات نوشت: این برای اولین بار در تاریخ مشروطیت است که مجلس ایران یك پارچه می شود. دکتر الموتی به عنوان رهبردر رأس گروه ۲۶۸ نفری مجلس که بزرگترین گروه پارلمانی در تاریخ مشروطیت ایران است قرار گرفت.

مهندس ریاضی رئیس مجلس ضمن ابراز خوشوقتی از تأسیس حزب رستاخیز گفت کلیه نمایندگان مجلس عضو حزب رستاخیز شده و فراکسیون پارلمانی حزب را هم تشکیل داده اند.

دکتر الموتی از طرف گروه پارلمانی حزب رستاخیز مساعی شاهنشاه را در حل مشکلات بین ایرا ن و عراق ستود و گفت بیش از ٤٠ سال است که دو ملت مسلمان همسایه با گرفتاری های متعدد روبرو بودند و سرانجام باسر انگشت تدبیر رهبر ملت ایران در کنفرانس الجزیره حل شد و افق مناسبات دو کشور پس از سال ها تیرگی به روشنی مبدل گردید. دوام این دوستی به نفع هردو کشور و هردو ملت می باشد.

هلاکو رامبد ضمن انحلال حزب مردم و فراکسیون پارلمانی آن حزب گفت برنامه شاهنشاه در تشکیل حزب واحد مطلبی است که پیاده کردن آن مستلزم نکات دقیق و دشواری هائی می باشد و امیدواریم با همکاری عمومی در اجرای آن توفیق یابیم.

رامبد هنگامی که تریبون را ترك گفت در کنار الموتی رهبر گروه رستاخیز نشست. این نمودار کاملی از وحدت حزب رستاخیز تلقی شد زیرا رهبران دو گروه پارلمانی ایران نوین و مردم که تا هفته

قبل در مقابل هم قرار داشتند ازامروز در کنار هم قرار گرفتند و این ژست رامبد نشان داد که دوران حکومت چند حزبی به پایان رسیده است.

***

با ازانحلال احزاب مختلف و تأسیس یك حزب دیگر فعالیت فراکسیونی ضرورتی نداشت. سر انجام تصمیم گرفته شد که دکتر جواد سعید رابط مجلس شورای ملی با هیئت اجرائی و دفتر سیاسی باشد که با این طرز دیگر کار فراکسیون پارلمانی خاتمه یافت.

***

نخستین اقدام هویدا به عنوان دبیر کل حزب دعوت از پانصد نفر از طبقات مختلف برای تهیه و تدوین مرامنامه و اساسنامه حزب بود. همچنین اقدام لازم برای تشکیل کنگره حزب که ٤٥٠٠ نفر دعوت شدند که نخستین کنگره حزب رستاخیز در دهم اردیبهشت ماه ١٣٥٤ تشکیل گردید.

ریاست سنی این کنگره را دکتر صدیق اعلم به عهده داشت که چنین گفت:

شاهنشاه آریا مهر در ١١ اسفند ١٣٥٣ در مقام رهبر بزرگ انقلاب تصمیم بسیار مهمی اتخاذ فرمودند که همه یك دل و یك جهت و متفق در راه عظمت و تعالی ایران گام بردارند. سپس نصرالله انتظام را به ریاست کنگره پیشنهاد نمود که با قیام عمومی کلیه شرکت کنندگان در کنگره به اتفاق آراء مورد تأیید قرار گرفت. هویدا دبیر کل حزب گفت: رستاخیز پیوند تازه ای از تجلی شاه و ملت می باشد. پیوند مستقیم و ناگسستنی که در گذشته ضامن پیروزیهای ملت ایران بوده و در آینده نیز خواهد بود. رستاخیز سرآغازی است برای شکل گرفتن نحوه اندیشه های گوناگون که در چهار چوب سه اصل می باشد. همه پیروزیهای ما درپرتو فرماندهی شاهنشاه و یگانگی شاه و ملت به دست آمده است. سپس تلگرافی به این شرح از طرف نصرالله انتظام رئیس کنگره به حضور شاه

مخابره شد:

پیشگاه مبارك اعلیحضرت همایون شاهنشاه ایران

(اکنون که به خواست خداوند و اراده رهبر خردمند ملت ایران نمایندگان هیئت موسسین حزب رستاخیز تشکیل گردیده ۴۵۰۰ نفر از گروههای مختلف با اعتقاد کامل به نظام شاهنشاهی و احترام به قانون اساسی و ایمان به اصول انقلاب شاه و ملت مراتب حقشناسی ملت ایران را به پیشگاه شاهنشاه تقدیم می دارند.

ما به آنچه در دنیای حاضر می گذرد آگاهیم و می دانیم که بسیاری از ملل از جنگ و نا امنی و بحرانهای اقتصادی رنج می برند ولی مردم ایران موهبت های ناشی از انقلاب را ارج می نهند و ضمن پاسداری از دست آوردهای گذشته همه هستی خود را چون سربازان جان برکف در راه اجرای منویات شاهانه فدا خواهند کرد.

شرکت کنندگان در کنگره اعتقاد دارند که انقلاب ششم بهمن موجب اصلاحات عمیق اجتماعی شد و فرمان تاریخی ۱۱ اسفند ۵۳ پایه گذار وحدت ملی و موجب مشارکت عمومی در برنامه های آینده انقلابی خواهد بود. ما به شرافت ایرانی خود سوگند یاد می کنیم که همیشه و در همه حال به سه اصل بنیادی حزب رستاخیز وفادار خواهیم بود و با آرزوی سلامت شاهنشاه کوشش خواهیم کردکه با فکر ایرانی و به دست ایرانی و به خاطر ایرانی حس همبستگی و وحدت ملی را که بزرگترین هدف حزب رستاخیز ملت ایران است تحقق بخشیده و اصول قانون اساسی را پاسداری کنیم.)

***

نصرالله انتظام از دیپلمات های سرشناس و مطلع و ارزنده ایران بود.

مهندس پرویز هوشمند می گوید یك روز با اتومبیل سواری از شمیران به تهران می آمدم که نصرالله انتظام هم سوارهمان اتومبیل شد از او پرسیدم با خدماتی که به خاندان پهلوی کرده اید چطور اتومبیل کرایه ای سوار می شوید؟ در پاسخ گفت چندی قبل شاه

برای من یك اتومبیل سواری فرستاد که با اظهار تشکر پس فرستادم.

نویسنده کتاب که ارادتی خاص به نصرالله انتظام داشتم اکثر اوقات اورا ظهرها در کلوپ فرانسه می دیدم و مسائل مختلفی را باهم بحث می کردیم. او هم مثل نویسنده دچار بیماری آسم بود که خیلی ازآن رنج می کشید. از نظر روحی وضع خوبی نداشت. چون با آن سوابق درخشان برای کارهای مملکت از وجودش استفاده ای نمی شد.

یك روز متفقا برای امضای دفتر تولد شهبانو به کاخ گلستان رفتیم. هجوم امضا کنندگان به صورتی بود که به امثال انتظام فرصت داده نمی شد که خود را به دفتر برساند و امضا کند. پس از امضا وقتی مراجعت می کردیم گفت این تشریفات هم صورت عجیبی به خود گرفته است. اگر برای امضای دفتر حضور نیابی حمل بر بی احترامی می شود و اگر برای امضا بیایی موجب بی احترامی خود شما می شود که فرصت نمی دهند دفتر را امضا کنی. چه باید کرد؟

وقتی رستاخیز در اوج قدرت بود هویدا از نصرالله انتظام خواست که ریاست کنگره را عهده دار شود. انتظام با این کار موافقتی نداشت. یك روز در کلوپ فرانسه به من گفت در وضع روحی بدی هستم. به من امر شده که باید ریاست کنگره حزب رستاخیز را عهده دار شوم.اگر قبول کنم که با آن موافق نیستم و اگر قبول نکنم باز هم حمل بر مخالفت خواهد شد که فاصله مرا با شاه زیادتر خواهد کرد، نمی دانم چه کنم؟ من که نه کار می خواهم و نه به کسی کاری دارم، چرا مرا وارد این ماجراها می کنند؟ سرانجام در اثر پافشاری هویدا این کار را قبول کرد. از من خواست که چون قبلا رئیس کنگره حزب ایران نوین بودم به ایشان کمك کنم. خیلی خوب جلسه را اداره کرد. این کار به حزب رستاخیز در آن وقت آبرو و احترام زیادی بخشید، مخصوصا در محافل خارجی این طور

انعکاس یافت که اهمیت حزب رستاخیز در حدیست که تنها ایرانی که به مقام ریاست سازمان ملل رسیده کنگره حزب را اداره می کند.

دکتر سعید گودرز نیا که خود دیپلمات فاضل و صدیقی است می گفت هر وقت به آمریکا می رفتم از دیدار انتظام که رئیس مجمع عمومی سازمان ملل بود غرق افتخار می شدم. یکی از اعضای قدیمی سازمان ملل می گفت با صراحت باید بگویم که نصرالله انتظام بهترین شخصیتی بوده که تاکنون بر این سازمان ریاست کرده است. اطلاعات عمیق بین المللی، زباندانی، بی طرفی، شهامت او موجب گردیده بود که هیئت های نمایندگی با احترام خاصی به او می نگریستند.

***

درآخرین جلسه کنگره دویست نفر تعیین شدند که هیئت اجرائی حزب را انتخاب کنند. آنها نیز پس از چند جلسه گفتگو ۵۵ نفر را انتخاب کردند که اسامی آنها به ترتیب حروف الفباء چنین است:

لیلی ارجمند - دکتر جمشید آموزگار - خلیل الداغی - حمدالله الهی - مهناز افخمی - دکتر منوچهر آزمون - عبدالهادی آقایان - دکتر مصطفی الموتی - احمد برزیده - دکتر زرین تاج بیدار - دکتر حیدرقلی برومند - ملك بخش پاکزاد - دکتر حسین تجدد - مراد جابری - اسکندر چرامی - دکتر محمد رضا حریری - دکتر غلامرضا خیر اندیش - دکتر حبیب دادفر - رحیم زهتابفرد - هما روحی - دکتر جعفر رائی - دکتر محمد عابد سراج الدینی - دکتر منوچهر تسلیمی - میرزا شفیعی - سیدباقر شادمان - ابوالقاسم شاملو - محمدعلی صفاری - عین الله صدوقی - مرضیه حاجبی - مهدی صفار پور - احمد عمرانی - علی ایمانی - دکتر فرهاد قهرمان - دکتر احمد قریشی - حسین قربانی نسب - رضا قطبی - مهدی قاسمی - دکتر منوچهر گنجی - قاسم لاجوردی - دکتر عبدالمجید موسوی - شیخ حسین ماخوذی - محمد حسن

زارچی- دکتر محمد باهری - دکتر شمس الدین مفیدی - جواد منصور - دکتر فرهنگ مهر - دکتر قاسم معتمدی - قاسم مولوی - دکتر مقتدر مژوهی - دکتر هوشنگ نهاوندی - دکتر پرویز ناتل خانلری - عبدالله نکوئی - داریوش همایون - مهین هاشمی نژاد - دکتر ناصر یگانه.

از طرف هیئت اجرائی دکتر جمشید آموزگار به ریاست انتخاب گردید.

ترکیب هیئت اجرائی چنین بود: ۲۳ نفر از ۲۳ استان و یك نفر از شهر تهران - ۷ نفر از گروههای مختلف و۲٤ نفر از کارشناسان و صاحبنظران.

ظاهرا هیئت مزبور از طرف دویست نفر منتخبین کنگره انتخاب شدند ولی از قرار معلوم در دستگاههای مختلف درباره آنها بررسی شده و ترکیبی از گروهها و سازمانها و احزاب سابق بود که بتوانند نقش حزب واحد را به نحو خوبی بازی کنند.

به محض شروع فعالیت حزبی دو جناح در حزب به وجودآمد. جناح پیشرو به رهبری جمشید آموزگار و جناح سازنده به رهبری هوشنگ انصاری.

نحوه تشکیل این جناح ها به این صورت بود که وقتی انتخابات دوره بیست و چهارم پایان یافت قبل از افتتاح مجلسین هویدا دبیر کل و نخست وزیر کلیه وکلا و سناتورها و گروهی از مقامات دولتی و حزب را به هتل اینتر کنتینانتال دعوت کرد و ضمن تبریك به منتخبین دو مجلس گفت: نظر اعلیحضرت این است که حزب دوجناح سازنده و پیشرو داشته باشد که هماهنگ کننده جناح پیشرو دکترآموزگار و هماهنگ کننده جناح سازنده هوشنگ انصاری می باشند. که هردو وزیر کابینه هستند و هرکس می تواند به هرجناحی که مایل است برود و افکار و اندیشه های خودرا عرضه کند.

چند روز قبل از تشکیل این جلسه یك روز هویدا مرا به

نخست وزیری دعوت کرد و ضمن گفتگو اظهار داشت این دو جناح قرار است تشکیل شود می خواستم از شما خواهش کنم به انصاری کمك کنید.من که می دانستم هویدا از آموزگار که وزیر دارائی کابینه اش بود خوشش نمی آید و او را رقیبی برای نخست وزیری خود می داند با این که از خیلی قبل با دکتر آموزگار سابقه آشنائی داشتم و در دولت دکتر اقبال که او وزیر شده بود من هم معاون نخست وزیر بودم و به پدرش هم به خاطر علم و دانشی که داشت و به فرزندانش به خاطر تحصیلات عالیه احترام می گذاشتم ولی به علت روش تندی که آموزگارداشت از این پیشنهاد استقبال کردم وبا مذاکره با وکلای مجلس بیش از یکصد نفر ازآنهارا به جناح سازنده دعوت نمودم که خیلی ازآنها دوستان هویدا بودند. هویدا که در دوران قدرت حزب ایران نوین دکتر عبدالمجید مجیدی را برای نخست وزیری بعد از خود در نظر گرفته بود در دوره رستاخیز وقتی احساس کرد که دکتر آموزگار دارد شانس پیدا می کند محرمانه باتمام قوای خود برای نخست وزیری انصاری می کوشید به نحوی که وقتی هویدا تغییر کرد خیلی ها به انصاری برای نخست وزیری تبریك گفتند.

از مهمترین اقدامات دو جناح حزب انتخاب اعضای دفتر سیاسی وهیئت رئیسه مجلس شورای ملی و روسای کمیسیونها بود.

هیئت اجرائی در جلسه روز یکشنبه ۲۷ مهر ماه ۱۳۵٤ اعضای دفتر سیاسی را انتخاب کرد که روزنامه اطلاعات در این باره چنین نوشت:

هیئت اجرائی حزب رستاخیز ازبین خود ۱۵ نفر را به عضویت دفتر سیاسی انتخاب کرد که عبارتند از:

دکتر منوچهر آزمون - خانم مهناز افخمی - حمدالله الهی - دکتر مصطفی الموتی - خانم لیلی امیرارجمند - دکتر محمد باهری - سرتیپ محمدعلی صفاری - دکتر احمد قریشی - رضا قطبی - دکتر منوچهر گنجی - دکتر مژدهی - جواد منصور - دکتر محمد

حسین موسوی - دکتر هوشنگ نهاوندی - داریوش همایون.

دفتر سیاسی دارای ۳۰ عضو بود که نخست وزیر و دبیرکل و قائم مقام های دبیرکل و رئیس هیئت اجرائی و رابطین مجلسین خود بخود عضو دفتر سیاسی بودند. بقیه از بین وزراء از طرف نخست وزیر تعیین می گردند.

مصطفی الموتی در پایان جلسه گفت نحوه گزینش این ۱۵ نفر به صورت ائتلاف بین دو جناح پیشرو و سازنده انجام گردید و با اخذ رأی این عده انتخاب گردیدند.

سپس امیرعباس هویدابه ریاست دفتر سیاسی و مهرداد پهلبد و خانم مهناز افخمی به سمت نواب رئیس دفتر سیاسی انتخاب شدند.

طبق اساسنامه حزب اعضای انتصابی دفتر سیاسی نباید از ۱٤ نفر عضو تجاوز کنند. قائم مقام های دبیرکل از سه نفر تجاوز نخواهند کرد.

درهیئت اجرائی تعداد اعضای جناح پیشرو ۲۳ نفر و اعضای جناح سازنده ۲۰ نفر و عده ای هم بی طرف بودند ولی با ائتلاف جناحها بی طرفها بی اثر ماندند.

به پیشنهاد نویسنده کتاب برای جلب بیشتر توجه کارگران به جناح سازنده، حمدالله الهی کارگر نفت جنوب به عضویت دفتر سیاسی انتخاب شد و این برای اولین بار بود که یك نفر کارگر درعالی ترین مرجع حزبی شرکت داده شده بود و این اقدام جناح سازنده دربین کارگران حسن اثر فراوان داشت.

اعضای انتصابی دفتر سیاسی عبارت بودند از: دکتر مجیدی وزیر مشاور - پهلبد وزیر فرهنگ و هنر - مهندس معینی وزیر کار - مهندس صدقیانی وزیر تعاون و امور روستاها - مهناز افخمی وزیر مشاور در امور زنان - مهندس روحانی وزیر کشاورزی.
دکتر عزت الله یزدان پناه رابط مجلس سنا و دکتر جواد سعید رابط مجلس شورای ملی بودند.

مسئولان حزب رستاخیز

ازسوی هویدا نخست وزیر و دبیرکل حزب رستاخیز ملت ایران شش نفر مسئولان حزبی در مرکز و ۲٤ نفر مسئولان استانها و فرمانداری کل (البته به طور موقت) به این ترتیب معرفی شدند؛

دکتر محمدعلی زرنگار مسئول روابط عمومی - محسن دها مسئول تشکیلات - فرهنگ فدائی مقدم مسئول امور مالی و اداری - رضا ملك زاده مسئول کمیته های نظارت - حسین ضیاء مسئول طرح و بررسی - ابراهیم کوهستانی مسئول امور اجتماعی حزب در مرکز.

سیروس معتمدی مسئول استان خراسان - پرویز حجازی مسئول استان اصفهان - امیرطاهرشکرابی مسئول استان آذربایجان شرقی - کوروش پارسای مسئول استان خوزستان - سلیمان پور مسئول استان مازندران - محسن محیط مسئول استان فارس - منوچهر احمدزاده مسئول استان گیلان - امیرفلاح مسئول استان آذربایجان غربی - محمد ایران پور مسئول استان کرمان - ماشاءالله شجاع مسئول استان کرمانشاهان - عبدالمحمد مدنی مسئول استان ساحلی و بنادر - امین الله مشیر وزیری مسئول استان کردستان - حسین سمیعی مسئول استان همدان - علی ساکی مسئول استان لرستان - ناصرخان بلوکی مسئول استان زنجان - یحیی نواب مسئول استان یزد - محمد ملك زاده مسئول استان بوشهر - محمد ریاحی مسئول استان چهار محال بختیاری - محمد حسین امامی طبرسی مسئول استان ایلام و پشتکوه - مالکی مسئول استان سیستان و بلوچستان - یدالله ثقفی مسئول فرمانداری کل سمنان - دکتر شیرازی مسئول فرمانداری کل بویر احمدی و کهگیلویه

***

وقتی حزب رستاخیز تشکیل شد می توان گفت که شاه در قدرت کامل بود و به اصطلاح هیچکس روی حرف او نمی توانست

حرفی بزند.

شاه هنگام شرفیابی گروه بررسی مسائل ایران درباره حزب رستاخیز چنین گفت:

قبل از این که پیشنهاد حزب رستاخیز رابکنیم وضع مملکت بر اساس احزاب مختلف بود و مخصوصا براساس دو حزبی که ما معتقد بودیم یك حزب اکثریت و یك حزب اقلیت باشد و به طور دموکراتیك یك عده کسانی را که سر کار هستند تنبیه بکنند تا احیانا اگر مردم از کسانی ناراضی بودند اینها بیایند جای آنهارا بگیرند. ولی کار این شکل را نداشت. یعنی چون مملکت فوق العاده در حال پیشرفت بود و هر روز می شد ده کار مثبت جلوی مردم گذاشت طبیعتا حزبی که سر کار بود از پیشرفت کار مملکت برای اسم خودش استفاده می کرد و حزبی که ظاهرا در اقلیت بود با وجود آنکه افرادش به همان اندازه وطنخواه و ترقیخواه بودند ولی صرفا به اسم این که دراقلیت بودند از هرگونه فعالیت سیاسی خود بخود محروم می شدند. البته اگراز مردم می پرسیدند این مملکت در حال پیشرفت است می گفتند بله. پس به آنهایعنی (افراد سرکار) رأی می دادند و با این طرز آنهائی که رل اقلیت را داشتند از فعالیت سیاسی محروم می شدند ولی چون امروز کاری که در کشور انجام می گردد برای جامعه ایرانی است و باید برای همه باشد.

شاه همچنین درباره حزب رستاخیز چنین گفت:

هدف من این بود که تمام منابع مادی و انسانی کشورم را در زیر یك پرچم بسیج کنم. احزاب اقلیت یادرایران دچار ورشکستگی شده یا تلاش خودرا متوقف ساخته اند. واقعیت این است که مردم وفادار ایران به نظام سلطنت، به قانون اساسی و مشروطه و انقلاب ششم بهمن ایمان کامل دارند. دراین مملکت دیگر چیزی وجود ندارد که نیاز به اقلیتی برای مخالفت کردن با آن وجود داشته باشد. اعضای حزب حاکم می توانند به تمام کارهائی که وسیله دولت شده مباهات کنند. شخصی که به یکی از اعضای حزب جدید ما تبدیل

نمی شود کسی است که در حساب آخر به اصول بزرگ ما، سلطنت، قانون اساسی، انقلاب سفید که رکن های سه گانه حکومت در کشور هستند ایمان ندارد. چنین کسی یا وابسته به یك سازمان غیرقانونی است و در قلب وی جائی برای سعادت کشورش وجود ندارد و یا با حزب خائن توده در ارتباط است و به هرحال یك خائن می باشد.

***

پادشاه در سال ٥٤ در مصاحبه ای در آمریکا درباره حزب رستاخیز چنین گفت:

س - در کشورتان سیستم دو حزبی را تبدیل به یك حزبی کرده اید و می گویند شما کشور را ازدموکراسی دور کرده اید و به دیکتاتوری سوق داده اید،در این باره چه می فرمائید؟

ج - این مضحك است زیرا همین ها می گفتند حزب طرفدار دولت (بله گو) و حزب مخالف (البته گو) هست و اکنون همه عضو حزب جدید هستند. در انتخابات آینده ٦٧٠٠ نامزد نمایندگی شرکت می کنند و مردم می توانند نامزدهای مورد اعتماد خود را از میان آنها انتخاب بکنند به این نحو برخورداری از حد اکثر آزادی در کشور می گردد. زیرا اکنون مردم به اصول اساسی این حزب اعتقاد دارند.

***

گاهنامه شاهنشاهی درباره حزب رستاخیز چنین می نویسد:

روز ١١ اسفند ١٣٥٣ برابر ٢١مارس ١٩٧٥ شاه در کاخ نیاوران تأسیس حزب رستاخیز را اعلام داشت.

روز ١٢ اردیبهشت ٥٤ شاهنشاه در آئین سپاس در ورزشگاه آریا مهر گفتند تشکیلات ایران امروز، ملی ترین تشکیلاتی است که تاریخ ایران به یاد دارد و شاید در جای دیگر هم کمتر نظیر آن را بتوان پیدا کرد زیراعموم افراد ملت ایران وارد تشکیلات هستند.

روز ١١ تیرماه ١٣٥٤ شاه گفت حزب رستاخیز ملت ایران

مبین ملت دوستی و وطن پرستی ایرانیان و فلسفه انقلاب ششم بهمن ۱۳٤۱ می باشد.

روز ۱۸ تیرماه ۱۳٥٤ دو جناح حزب رستاخیز ملت ایران تشکیل شد.

شاه گفت ایجاد جناح در حزب موجب خواهد شد که به طور وسیع و آزادانه نظرات مختلف در حدود مرام حزب رستاخیز ملت ایران باکمال وضوح بیان شود.

در ۲٤ مهرماه ٥٤ هنگام افتتاح مجلسین شاهنشاه گفتند حزب رستاخیز ملت ایران که مظهر یکپارچگی و پیوستگی تمام افراد کشور است باید بکوشد تا یك مکتب واقعی وطن پرستی و کار خلاقیت برای اجرای هرچه بیشتر و بهتر اصول انقلاب ایران در راه تأمین آینده مرفه و پر افتخار و مترقی جامعه ایرانی باشد. نمایندگان این حزب که اکنون در دومجلس مقننه کشور گرد آمده اند در این راه مسئولیتی خطیر چه در مقابل جامعه ایران و چه در برابر ایران فردا به عهده دارند.

روز ۲۲ مهر ٥٤ شاه به نماینده روزنامه نیویورك تایمز درباره حزب رستاخیز گفت:

حزب رستاخیز در کشور مانماینده همه ملت است. در داخل این حزب برخورد نظرها و سلیقه ها زیاد است ولی در مورد سه اصل (نظام شاهنشاهی - قانون اساسی - انقلاب شاه و ملت) اختلاف عقیده وجود ندارد و همه مردم با این سه اصل موافقند.

روز ۲۲ اردیبهشت ٥٥ شاهنشاه و شهبانو اعضای دفتر سیاسی و هیئت اجرائی حزب رستاخیز را به حضور پذیرفته چنین گفتند:

حزب رستاخیز ملت ایران وارد تاریخ شده است وباید نظام شاهنشاهی و انقلاب شاه و ملت و هفده اصل فعلی انقلاب را که معلوم نیست در آینده چند اصل بشود و قانون اساسی ایران را حفظ کند. حزب باید منعکس کننده اشتراك کامل مردم ازلحاظ نظردادن

باشد.

روز ۳۱ اردیبهشت ۵۵ شاهنشاه گفت با تشکیلات فراگیر حزب رستاخیز ملت ایران که در واقع حزب ملت است ما می توانیم فعالیت های اداری، عمرانی، سیاسی و در واقع ایرانی را هماهنگ بکنیم و با گفت و شنود هر روز بیشتر و بهتر به تأمین احتیاجات مردم مملکت بپردازیم و آنهارا انجام بدهیم.

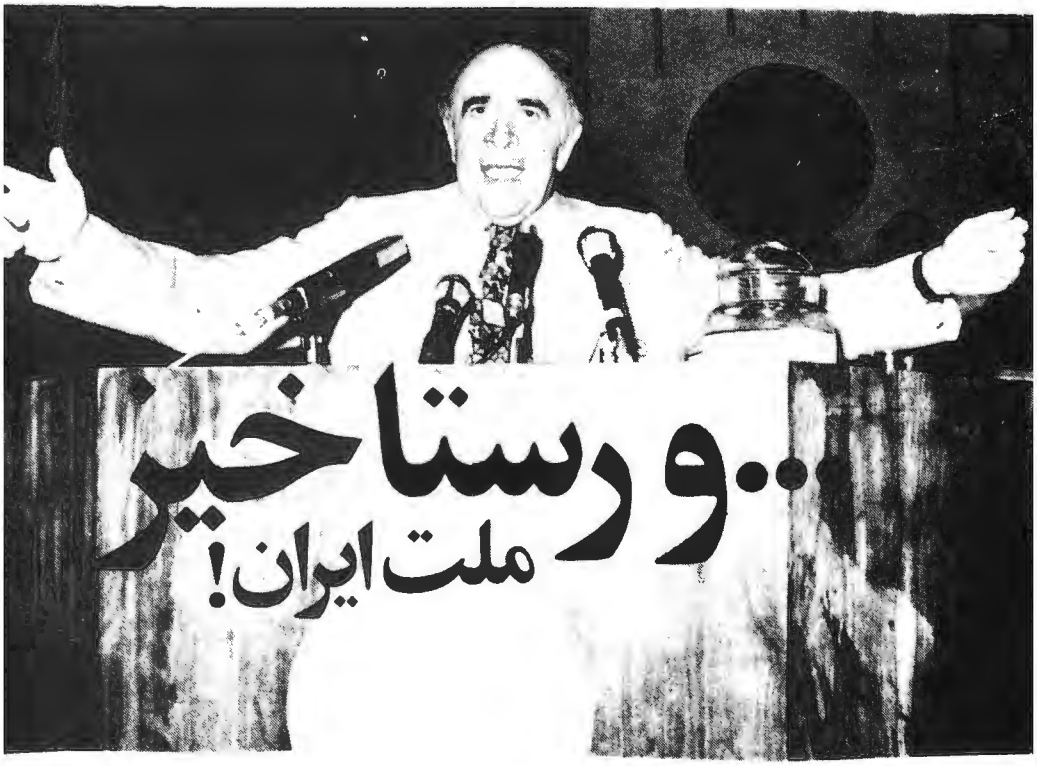
روز ٦ آبان دومین کنگره حزب رستاخیز با صدور قطعنامه ای با انتخاب دکتر جمشید آموزگار به سمت دبیرکلی حزب به کار خود پایان داد. هویدا نخست وزیر شرفیاب شده و جمشید آموزگار را به سمت وزیر مشاور معرفی کرد.

***

ازجمله مسائلی که پس ازتأسیس حزب رستاخیز مطرح بود هزینه های حزب و بودجه سالانه آن بود. به محض انحلال احزاب تمام ساختمان ها و تشکیلات احزاب قبلی که بیشتر متعلق به حزب ایران نوین بود در اختیار حزب رستاخیز قرار گرفت و کارکنان آنها حقوق بگیر حزب فراگیر شدند. در هیئت اجرائی صحبت از بودجه حزب شد و پیشنهاد این بود که از طریق حق عضویت اداره گردد ولی پس از مذاکراتی گفته شد که چون در مملکت فقط یك حزب وجود دارد بهتر است هزینه های آنهم جزو بودجه سالیانه کشور قرار گیرد. در نتیجه درسال ۱۳۵۵ تبصره زیر درباره هزینه های حزب رستاخیز در لایحه بودجه به تصویب رسید:

تبصره ۱ - به دولت اجازه داده می شود مبلغ دو میلیارد و ۱٤۹ میلیون و ۲۲٦ هزار ریال هزینه های مورد نیاز حزب رستاخیز ملت ایران را از اعتبارات عمومی کشور تأمین و پرداخت نماید.

مصارف اعتبارات مزبور برابر اساسنامه حزب و بنا به پیشنهاد دبیر کل و تصویب هیئت اجرائی و طبق ضوابطی که به تصویب هیئت اجرائی می رسد خواهد بود.



انتخابات دوره رستاخیز

پس ازتشکیل حزب رستاخیزچون تشکیلات مفصل حزب ایران نوین در سراسر کشور در داخل حزب جدید ادغام شده بود و زمام امور حزبی به دست افراد جدیدی افتاد سعی براین شد که انتخابات دوره بیست و چهارم مجلس شورایملی هم شکل جدیدی پیدا کند. در دو دوره قبل با نظر سران احزاب وابسته به رژیم در مورد کاندیداها توافقی می شد. ولی این بار گروهی در هیئت اجرائی

حزب رستاخیز عضویت یافته بودند که خود داعیه هائی داشتند و می خواستند مجلسین و دولت آینده را در دست داشته باشند. با این که هویدا نخست وزیر بود ولی گروهی دیگر ازقبیل دکتر آموزگار - دکتر نهاوندی - هوشنگ انصاری نیز خودرا به کرسی نخست وزیری نزدیك می دیدند و می کوشیدند که پایه های قدرت خودرا از نظر حزبی به صورتی محکم کنند که با تشکیل مجلس رستاخیز فرمان نخست وزیری خود را ازشاه بگیرند. در گفتگوهای جلسات هیئت اجرائی حزب رستاخیز کم و بیش این اختلاف نظرها آشکار می شد و طرفداران هریك از این کاندیداهای نخست وزیری نقش خویش را آشکار می ساختند.

درباره نحوه انتخابات دوره رستاخیز در روز ۱۸ اردیبهشت ۱۳۵٤ از طرف دبیرخانه حزب اعلام شد که هرکس داوطلب نمایندگی مجلسین یا شهرداریها می باشد به شهرداری محل مراجعه و ورقه داوطلبی رادریافت کرده با تکمیل آن در اختیار شهرداری هرمحل بگذارد. به دستور دبیرکل حزب درهرحوزه انتخابی هیئت معتمدان باید به درخواستها رسیدگی و اظهار نظر کنند. هیئت معتمدان تشکیل می شد از رئیس دادگاه شهرستان - نماینده منتخب انجمن شهرستان - نماینده منتخب انجمن شهر - دبیر انتخابی سازمان زنان که ریاست جلسه با رئیس دادگاه خواهد بود. گزارش هیئت معتمدان ضمیمه تقاضاها برای رسیدگی به هیئت اجرائی حزب فرستاده می شد.

هیئت اجرائی حزب تصمیم گرفت اعضای اجرائی به کمیسیون ۵ نفری تقسیم شده و هر کمیسونی بررسی کاندیداهای یك یا چند استان رامورد رسیدگی قراد دهند. در جلسه هیئت اجرائی چند تن از قبیل دکتر قریشی - داریوش همایون - دکتر گنجی - منوچهر آزمون و نگارنده انتخاب شدیم که در این مورد مطالعه و گزارش خودرا به هیئت اجرائی بدهیم. درباره چگونگی اعضای کمیسیون بحث زیادتر شد. من پیشنهاد کردم باید از دوراه یکی را انتخاب

کنیم. یا اعضای کمیسیونها محلی بوده و به خوبی کاندیداهارا بشناسند و به وضع هر حوزه انتخابی آشنا باشند که حسن آن این است که اینها با مطالعه و روشنی تصمیم می گیرند ولی عیب آن این است که امکان دارد تحت تأثیر دوستان و بستگان محلی خود قرار گرفته و با توجه به احساسات شخصی افرادی را کاندیدا نمایند. نظر دوم این است که افراد محلی در کمیسیونی که درباره کاندیداهای آن محل تصمیم می گیرند شرکت نداشته باشند تا کمیسیون ها دور از احساسات محلی و بستگی های فامیلی تشکیل گردد. سرانجام قرار شد شق اول مورد نظر قرار گیرد. زیرا باید اعضای کمیسیونها به وضع هر منطقه آشنائی کامل داشته باشند. به همین جهت اشخاص زیر برای تصدی ریاست این کمیسیونها انتخاب گردیدند.

دکتر باهری استان فارس و بوشهر - دکتر قریشی استان خراسان و سمنان - دکتر منوچهر آزمون برای استان های گیلان و مازندران - جواد منصور برای استان خوزستان و کهکیلویه - دکتر منوچهر گنجی برای استان مرکز تهران - داریوش همایون برای استان های آذربایجان شرقی و غربی - دکتر قاسم معتمدی برای استان های اصفهان و یزد - خانم مهناز افخمی برای استان های کرمان و بنادر و بلوچستان - نگارنده هم برای استان های کردستان و کرمانشاهان و ایلام و همدان. ضمنا سرتیپ صفاری هم برای انتخاب نمایندگان اقلیت تعیین گردید.

نکته قابل ذکر این است که در کمیسیون اولی مرا که مدتها رابط دفتر سیاسی حزب ایران نوین بامردم مازندران بودم و آشنائی به آن منطقه داشتم انتخاب کرده بودند ولی درجلسه هیئت اجرائی وقتی اسامی خوانده شد متوجه گردیدم که مرا متصدی منطقه غرب کرده اند تصور کردم اشتباهی شده به همین جهت در جلسه هیئت اجرائی گفتم قرار بود هر کس به هر منطقه ای که به خوبی آشنائی دارد و وارد است و اطلاعاتی دارد برای آن منطقه تعیین شود و

مراهم برای مازندران در نظر گرفته بودند مثل این که اشتباهی رخ داده است؟ هویدا گفت هیچگونه اشتباهی رخ نداده بعدا در این صورت اسامی و تعیین محل تغییراتی داده شد و چون دردوره گذشته شما از حزب ایران نوین مأموریت انتخابات برای استان کردستان را داشته اید و به وضع آن منطقه وارد هستید با توجه به مصالح دیگر برای منطقه غرب انتخاب شده اید. من هم چون نظر خاصی نداشتم دیگر در این باره بحثی نکردم. در جلسه هیئت اجرائی اعضای کمیسیون مورد تصدی نگارنده از دکتر مفیدی (وزیر بعدی علوم) - دکتر سراج الدینی نماینده سنندج - صفار پور از پان ایرانیستها - الداغی نماینده کارگران و یك تن دیگر که فعلا اسمش را به خاطر ندارم تشکیل شد. درعین حال سعی من این بود که از تصمیم گیری در سایر کمیسیونها مطلع شوم و چون وظیفه خود می دانستم از آن عده از وکلا مجلس که خوشنام بوده و موقعیت طبیعی در منطقه دارند دفاع کنم واز طریق وکلائی که در هر یك از کمیسیونها شرکت داشتند از نحوه مذاکرات و تصمیم گیریها اطلاع یافتم که دسته بندی خاصی وجود دارد که تا می توانند وکلای سابق به خصوص وکلای حزب ایران نوین را جزو کاندیداهای رستاخیز معرفی نکنند.

دسته بندی به این صورت بود که اسامی وکلای سابق را در مراحل مختلف و با توجه به گزارشات (سازمان امنیت - اظهارنظر استانداریها و کمیته های محلی حزب رستاخیز - اظهارنظر در کمیسیونها و سرانجام در هیئت اجرائی حزب رستاخیز) از لیست کاندیداها حذف کنند.

برای بررسی وضع نامزدهای انتخاباتی گفته شد چون سازمانی که می تواند درباره همه افراد اظهارنظر کند و سوابق را اطلاع دهد سازمان امنیت می باشد بهتراست اسامی کاندیداها به ساواك فرستاده شود. ساواك در باره هریك ازنامزدهای انتخابات در سه ستون (وضع محلی - شهرت - سابقه) با سه کلمه (خوب -

متوسط - بد) اظهار نظر می کرد. هنگام طرح نام هریك ازکاندیداها این اظهار نظر خوانده می شد و با اطلاعاتی که از سایر منابع اعضای کمیسیونها داشتند وضع هریك ازنامزدهای انتخاباتی یا رد می شد و یا مورد قبول قرار می گرفت. البته در خیلی از موارد بررسیهای واصله دقیق بود ولی در مواردی هم دیده می شد که توأم با غرض و نظر خاصی است. با توجه به اطلاعات واصله از ساواك و کمیته های حزبی در استان ها و شهرستان ها و اطلاعات خود اعضای کمیسیون از بین کاندیداهای هر حوزه سه نفر برای یك کرسی نمایندگی انتخاب می شدند که پس از تأیید هیئت اجرائی با رقابت بین خود بتوانند به مجلس راه یابند.

هنگام طرح اسامی مصوبه کمیسیونها در هیئت اجرائی با توجه به اسامی نمایندگان مجلس که همراه داشتم می کوشیدم که هنگام حذف نام یکی از نمایندگان علت وجهات آن را بپرسم و با این طرز وظیفه خود می دانستم که از حقوق حقه همکاران پارلمانی خود دفاع کنم. وقتی توجه یافتم که نام هلاکو رامبد از نام کاندیداهای گیلان حذف شده به شدت اعتراض کردم و گفتم من و رامبد سالها در مقابل هم در مجلس بودیم ولی بی شك و شبهه او یکی از وکلای شایسته مجلس ایران است که در حوزه انتخابیه خود هم (طالش) وضع ممتازی دارد. نام اورا چرا حذف کرده اید؟ دکتر آزمون که رئیس کمیسیون بود نظر مرا رد کرد و گفت رامبد در منطقه جنبه فئودال را دارد و دیگر نمی توان در دوران رستاخیز این قبیل افراد را به مجلس فرستاد. دکتر آمورگار در این کار دخالت کرد و گفت چون رهبران سابق فراکسیونها وضع خاصی دارند بهتر است این موضوع را بگذارید برای بعد تا با مقامات مملکتی درباره اش صحبت کنم.

من که تاآن روز نمی دانستم رامبد وآموزگار روابط صمیمانه ای دارند به جریان امر توجه نکردم ومصر بودم که همان روز تصمیم گرفته شود ولی بعد که رامبد وزیر مشاور کابینه آموزگار شد خوب

فهمیدم که آموزگار آن روز می خواست موضوع رامبد از دستور خارج شود تا با شاه مسئله وکالت رامبد را حل کند که این کاررا هم انجام داد و باوجود مخالفت آزمون در جلسه بعد هیئت اجرائی نمایندگی رامبد برای طالش مورد تصویب قرار گرفت. هنگام طرح اسامی سایر کاندیداهای منطقه گیلان بین تیمسار صفاری و دکتر آزمون درگیری شدیدی روی داد. صفاری که مورد توجه و احترام خاص مردم گیلان می بود و از وضع همه حوزه های انتخاباتی آنجا اطلاعات دقیق داشت در هر مورد توضیح می خواست و از این که عده ای را کنار گذاشته بودند عصبانی شد و اعتراض کرد و گفت چرا حقوق مردم منطقه را پایمال می کنید؟ دکتر آزمون به شدت به او پاسخ داد و گفت تیمسار هنوز هم خودرا (متر) گیلان می دانند و می خواهند بستگان خودرا به مجلس بفرستند. من نمی گذارم مثل گذشته هرکه را می خواهید از گیلان وکیل شود. صفاری با عصبانیت گفت شما با دسته بندی و غرض سیاسی این صورت را تهیه کرده اید و از نظر من که عمری بامردم گیلان بوده ام این صورت ارزشی ندارد. گفت و گو شدید شد و در نتیجه حال تیمسار صفاری بهم خورد و جلسه به صورت تنفس تعطیل گردید. من هم در دفاع از صفاری به آزمون حمله کردم. در خارج ار جلسه باوساطت و پادرمیانی اعضای هیئت اجرائی و معذرت خواهی از تیمسار صفاری قرار شد در جلسه شرکت کند که دکتر آزمون رسماً در جلسه از صفاری عذرخواهی کرد ولی صفاری گفت با این طرز دیگر داوطلب سناتوری از استان گیلان نیست و کتباً استعفای خودرا به هیئت اجرائی داد. هرچه هم هویدا کوشید که صفاری استعفای خودرا پس بگیرد زیربار نرفت. ولی بعدا از طرف اعلیحضرت با سمت سناتور انتصابی به مجلس سنا رفت. با استعفای تیمسار صفاری چون کاندیدای دیگری برای سناتوری گیلان نبود قرار شد آموزگار وزیر کشور مطالعه و نامزد جدیدی رامعرفی کند و ضمناً هریك از اعضای هیئت اجرائی هم هر فرد مناسبی را از گیلان می

شناسند معرفی کنند. در جلسه بعد دکتر آمورگار تیمسار دیلمی را معرفی کرد که من هم اورا در زمان نخست وزیری دکتر اقبال در مقام استانداری آذربایجان غربی دیده بودم که مردم ازاو خیلی راضی بودند و می گفتند مردی پاك و رشید و بی طمع می باشد. در گیلان هم مورد احترام مردم بود. بالاخره او معرفی شد و از گیلان هم انتخاب گردید.

مسئله ای که دکتر آموزگار مطرح کرد درباره وضع سناتورهای انتخابی بوداوگفت عده ای از استانداران سابق ازمناطقی که قبلا مأموریت داشته اند خودرا کاندیدای سنا کرده اند که مراتب را به عرض رساندم. اعلیحضرت فرمودند معنی ندارد استاندارها خودرا از حوزه های مأموریت سابق نامزد سناتوری کنند بهمین جهت نام آنهاحذف شد. درحوزه همدان از این نظر دچاراشکال شدیم که دکترآموزگار کاغذ داو طلبی جلیلوند را به من داد که پس از بررسی معلوم شد در منطقه وضع او خوب است و به عنوان کاندیدا معرفی گردید و انتخاب شد و بعداً معلوم شد که از دوستان نزدیك دکتر آموزگار می باشد که در جناح حزبی هم با او همکاری می کرد.

مسئله دیگری که درهیئت اجرائی مطرح گردید وضع خاص امیرحسین خزیمه علم سناتور انتصابی بود که دکترآموزگار گفت اعلیحضرت فرموده اند افرادی نظیر خزیمه علم که درمنطقه خراسان و کرمان و بلوچستان موقعیت خاصی برای انتخاب شدن دارند بهتر است از سناتوری انتصابی صرفنظر کرده خودرا در منطقه کاندیدای سناتوری انتخابی بنمایند. هیئت اجرائی این پیشنهاد را تصویب کرد در حالی که خزیمه علم در مسافرت بود و حتی داوطلبی خودرا هم اعلام نداشته بود. او برای شرکت در کنفرانس بین المجالس به خارج از کشور رفته بود. به سرعت به او اطلاع داده شد که به تهران بیاید و در مبارزات انتخاباتی شرکت کند. خزیمه علم پس از

معرفی کاندیداها به منطقه رفت بامبارزات شدید انتخاباتی برأی قابل توجهی انتخاب شد. این برای اولین بار بود که یك سناتور انتصابی نامزد سناتوری انتخابی شده بود.

مزیت نامزدی سناتوری انتصابی این بود که بایك فرمان شاه وارد مجلس سنا می شد ولی شرکت در انتخابات آن هم در دوره رستاخیز که بین نامزدهای حزب مبارزات کاملا آزاد بود درد سر فراوان و حتی هزینه هائی داشت که خزیمه علم آن را تحمل کرد و بار دیگر وارد مجلس سنا شد و کماکان نائب رئیس گروه پارلمانی ایران در اتحادیه بین المجالس و رئیس کمیسیون عرایض مجلس سنا گردید.

کنفرانس بین المجالس که ازنمایندگان منتخب کشورهای مختلف جهان تشکیل می گردد دردنیا اهمیت خاصی دارد و به مذاکرات بین المجالس نیز توجه خاصی می شود



سناتورخزیمه علم و دکترمحمودضیائی هنگام شرکت
درجلسات کنفرانس بین المجالس



دردوره بیست و چهارم که (مجلس رستاخیز) نامیده می شد نویسنده کتاب به سمت نائب رئیس گروه پارلمانی ایران در اتحادیه بین المجالس انتخاب گردیدم که درجلسات کنفرانس در مکزیك - اسپانیا - پرتقال - استرالیا - بلغارستان - آلمان شرکت نمودم.
این عکس یادگار کنفرانس بین المجالس در مکزیك می باشد

روز پنجم مهرماه ۱۳٤٥ پنجاه و پنجمین کنفرانس جهانی بین المجالس توسط شاه ایران درتهران گشایش یافت که در جلسه افتتاحیه چنین گفتند:

دردنیای کنونی دیگر زور قدرت مادی پاسخگوی مشکلات نیست. در گذشته نیروی اسلحه خیلی به ندرت نماینده حق بوده است ولی امروز دیگر این نیرو حتی برای تحمل اراده خود هم کفایت نمی کند.

روزششم مهرماه روسای هیئت های نمایندگی کشورهای شرکت کننده درکنفرانس بین المجالس حضور شاه و شهبانو بار یافته و دبیرکل اتحادیه بین المجالس ازبیانات الهام بخش شاه درهنگام گشایش تشکر کرد.

بعدازتشکیل حزب رستاخیز وپایان انتخابات بیست وچهارمین دوره قانونگذاری نویسنده کتاب به عنوان نایب رئیس گروه پارلمانی ایران در اتحادیه بین المجالس انتخاب گردیدم. جریان چنین بود که در هردوره پارلمانی هیئتی برای شرکت در جلسات بین المجالس انتخاب می شدند که منتخبین دو مجلس چنین بودند:

دکتر جهانشاه صالح (سناتور) رئیس - امیرحسین خزیمه علم (سناتور) و دکتر الموتی (نواب رئیس)

دکتر محمود ضیائی (رئیس کمیسیون خارجه مجلس شورای ملی) دبیر - دکتر اعتمادی خزانه دار - دکتر مرشد (سناتور) منشی.

اعضای هیئت پارلمانی ایران در اتحادیه بین المجالس در کنفرانسهای مکزیك - اسپانیا - استرالیا - پرتقال - بلغارستان - آلمان شرکت کردند که نقش مهمی در اتحادیه بین المجالس داشتند.

***

به هرحال باید بگویم در همین دوره چندتن از کاندیداهای انتخابی سنا از قبیل علامه وحیدی که در انتخابات توفیق نیافتند به عنوان سناتور انتصابی به مجلس سنا رفتند. متأسفانه علامه

وحیدی که در سن بالای ۹۰ سال بود در جمهوری اسلامی اعدام شد اوکاندیدای انتخابات سنا ازمنطقه غرب بود. مردی فاضل و شاعری خوش قریحه بود که به زبان های فارسی و عربی شعر می گفت. چند بار به نویسنده اظهار داشت که ۵۰ سال قبل به درجه اجتهاد رسیده و مقام علمی و مذهبی خود را خیلی بالاتر از مجتهدین معروف می دانست. در آن سن بالا از سلامت کامل برخوردار بود و شخصاً رانندگی می کرد. به انتخاب خود از کرمانشاه و کردستان خیلی علاقه نشان می داد. با این که ساواك نوشته بود که اودارای موقعیت محلی خوبی نیست ولی علامه می گفت آراء طبیعی زیادی در منطقه دارد. بازحمت فراوان توانستم اعضای کمیسیون را راضی کنم که به او رأی بدهند. ولی علامه علاقه داشت که هنگام معرفی کاندیداهای سنا در منطقه نام او نفر اول نوشته شود. به او گفتم در هیئت اجرائی تصویب کرده ایم برای این که تبعیضی نباشد اسامی به ترتیب حروف الفبا منتشر شود و گفتم تیمسار پالیزبان کاندیدای دیگر منطقه و (شخص دیگری که نامش از خاطرم رفته) در موقع انتشار نامشان مقدم بر شما خواهد بود. علامه گفت اتفاقا شناسنامه من (آل وحید) است که با این گفته خود مشکل مرا حل کرد و نام او در ردیف اول کاندیداهای سنا در منطقه کردستان و کرمانشاهان به نام آل وحید (علامه) اعلام گردید. ولی سپهبد پالیزبان که موقعیت خوبی درسراسرمنطقه غرب داشت رأی خیلی زیادتری به دست آورد وبه مجلس سنا رفت و علامه وحیدی با تمام ادعاهائی که داشت در انتخابات شکست خورد.

درباره علامه وحیدی چون به عربی شعر می گفت به این کار خیلی افتخار می کرد. مصطفی نامدار سفیر سابق ایران در اتریش که همراه شاه به عربستان سعودی رفته بود می گفت علامه جزو ملتزمین رکاب شاه بود که در حضور پادشاه سعودی شعری به زبان عربی خواند. علامه بعدا می گفت آن قدر شعر من فصیح بود که پادشاه سعودی گفت این ایرانی زبان عربی را ازمن فصیح تر می

داند. ولی نامدار به شوخی به او گفته بود من که کنار اعلیحضرت ایستاده بودم و دیدم پادشاه سعودی به پادشاه ایران می گوید این شاعر ایرانی شعری به فارسی خواند که در آن چند کلمه عربی بود که من کلمات عربی را فهمیدم ومعلوم می شود بعضی از کلمات فارسی شبیه کلمات عربی است. نامدار با این گفته می خواست وانمود کند که پادشاه سعودی از شعر عربی علامه که مدعی فصاحت و بلاغت آن بود چیزی نفهمیده است. علامه ادعاهای زیادی داشت که همیشه شریف امامی رئیس سنا از او ناراحت بود ولی در مقام نیابت تولیت مدرسه سپهسالار خیلی زحمت کشید و وضع آنجارا از نظر ساختمان و نظافت و برنامه تحصیلات طلاب خیلی نظم و ترتیب داده بود.

سرانجام بادسته بندیهای هیئت اجرائی و مخالفت خیلی از کارگردانان حزب رستاخیز با نمایندگان سابق ولی با مخالفت نگارنده و صفاری و تنی چند از اعضای هیئت اجرائی توفیق حاصل شد که نام بیش از ۱۶۰ نفر از وکلای سابق جزو کاندیدای حزب رستاخیز قرار گیرد. خیلی از اعضای هیئت اجرائی ازجمله دکترآموزگار با این کارموافق نبودند. دکتر نهاوندی و دکتر باهری ازبعضی ازوکلای سابق که شهرت و موقعیت داشتند به شدت دفاع می کردند. دکتر نهاوندی می گفت این دفاع شما ازهمکاران خود که عده ای ازآنها شایستگی نمایندگی مجلس را دارند قابل تقدیر است. گفتم من هم از هر کسی دفاع نمی کنم مگر درمواقعی که می بینم که بعضی ها واقعاً به علت دسته بندیها دارد حقشان ضایع می شود ولی اگرکسانی بدلایل مختلف باید حذف شوند حرفی نیست. بعضیها موقعیت محلی ندارند. برخی درمحل باآنها بشدت مخالف هستند.عده ای هم گرفتاری مالی دارند که درباره آنها بحثی نیست. ولی درمیان حذف شدگان کسانی هستند که وکیل شایسته ای بوده اند ودرمحل نیراعتباری دارند معرفی آنها جزوسه نفر اشکالی ندارد وباید این شانس را به آنها داد که به منطقه بروند و

اگر موقعیت نداشته باشند شکست خواهند خورد. وقتی معلوم شد که از ۱۶۰ نفر از وکلای سابق جزو کاندیداها هستند دکتر آموزگار گفت تصمیم نهائی درباره کاندیداها به بعد موکول می گردد.

چند روز بعد جلسه ای با حضور روسای کمیسیونها و هویدا و دکتر آموزگار تشکیل شد. آموزگار گفت جریان کار هیئت اجرائی به عرض شاهنشاه رسیده ولی ایشان از این که بار دیگر اکثر کاندیداهای انتخاباتی همان وکلای دوره قبل می باشند ابراز عدم رضایت فرموده اند و گفتند باز هم (همان آش است و همان کاسه). حالا که حزب رستاخیز تشکیل شده باید مردم واقعاً ببینند که وضع تغییر کرده به همین جهت باید چهره ها عوض شوند. بنا براین نباید بیش از یکصد نفر ازوکلای فعلی مجلس نامزد نمایندگی رستاخیز بشوند. با این طرز اسامی کلیه کاندیداها مورد تجدید نظر قرار گرفت و سرانجام حدود ۱۳۹ نفر از وکلای مجلس جزو کاندیداهای رستاخیز اعلام شدند که خیال می کنم حدود ۷۵ نفر ازآنان انتخاب گردیدند و حدود ۱۹۳ نفر از وکلای دوره رستاخیز از کسانی بودند که در مجلس بیست و سوم عضویت نداشتند.

مبارزه بین سه کاندیدای حزب رستاخیز کاملاً آزاد بود و هیچ مقامی حق دخالت نداشت.

به بازرسی شاهنشاهی هم دستور داده شده بود که بر جریان انتخابات نظارت کند تا جلوی هر گونه اعمال نفوذی گرفته شود. نمی خواهم بگویم در انتخابات دوره بیست و چهارم انتخابات کاملا آزاد بود زیرا کسانی بودند که در نقاط مختلف کشور دارای موقعیتی بودند ولی به عنوان کاندیدا معرفی نگردیدند که اگر آنها وارد مبارزه انتخاباتی می شدند شاید در بعضی حوزه ها برنده می شدند ولی بین معرفی شدگان حزب رستاخیزهم رقابت کامل برای رفتن به مجلس وجود داشت. بدیهی است که مداخلات زیرجلی ساواك و استانداران و فرمانداران و بخشداران و اعضای انجمن های نظارت و سازمان های تعاونی و کارگری و اصناف و دسته بندی و

ائتلاف وجود داشت که در بازی انتخابات آزاد این قبیل دخالت ها در پیروزی و شکست کاندیداها موثر می باشد. ولی به طور قطع و یقین می توان گفت دولتیها و وزارت کشور و مقامات انتظامی هیچگونه دخالتی نمی کردند.

پس ازخاتمه انتخابات رستاخیز هویدا به عنوان دبیر کل حزب اظهارداشت:

نامزدهای انتخاباتی که معرفی شدند تعدادشان ۷۷۹ نفر برای مجلس شورای ملی و ۸۳ نفر برای مجلس سنا بودوبه این شرح می باشد:

۱۳۳ نفر کارمند - ٤٤ نفر دانشگاهی - ۸ نفر کشاورز - ۲۵ نفر کارگر - ٤۵ نفر پزشك - ۳۱ قاضی - ۲۳ بازرگان - ۹٦ فرهنگی - ۲۹ نفر عضو انجمن های دموکراتیك و تعدادی هم ازسایر ازگروهها.

هویدا گفت در انتخابات این دوره نه تنها می بایست پاك ترین -کاردان ترین - دلسوزترین - فعال ترین افرادرا به دو مجلس فرستاد بلکه باید نشان بدهیم که بهترین اندیشه ها و موثرترین روش هارا بر می گزینیم.

هویدا پس از خاتمه انتخابات گفت در انتخابات رستاخیز ۱۲ میلیون و ٤۲۰ هزارو ۲۲۷ برگ انتخابات صادر شد که این تعداد در تاریخ مشروطیت ایران بی سابقه می باشد. انتخابات امسال بیش از همیشه نمایانگر یك پارچگی و یکدلی در کشور ما بود. در این انتخابات بیشترین آراء توسط مردم داده شد و تأکیدی بر پیوند شاه و ملت بود ونشان داد که در جهان آشفته امروز، در جهانی که بسیاری از کشورها دچار تفرقه هستند کشور ما به صورت نمونه ای از تفاهم و اتحاد برای پیشرفت با اراده خلل ناپذیر به را ه درست خود ادامه می دهد.

پارلمان جدید بی تردید یك پارلمان نمونه در تاریخ ایران خواهد بود. این پیروزی سرآغاز پیروزیهای بزرگتر برای ساختن کشوری

مترقی به رهبری شاهنشاه بزرگ خود می باشد.

دکتر آموزگار وزیر کشور گفت که واجدین شرایط برای دادن رأی حدود ۱۳ میلیون نفر می باشند که ازآنها شش میلیون و هشتصدهزار نفر رأی داده اند. در تهران ۷۰ درصد واجدین شرایط شرکت کرده اند.

خبرگزاری آسوشیتدپرس گزارش داد که ۷ میلیون نفر از مردم ایران که حدود ۷۰ درصد واجدین شرائط است در این انتخابات شرکت نمودند و این تعداد دو برابر رقمی است که در انتخابات قبلی شرکت نمودند.

این توضیحات نشان می دهد که بیش از ۱۲ میلیون برگ انتخاباتی صادر شده و از این تعداد حدود ۷ میلیون برگ به صندوق ها ریخته شده است.

پادشاه پس از پایان انتخابات چنین گفتند:

ملت ایران پاسخ خیلی گویا و زیبنده ای به رستاخیز داد. در این انتخابات قیافه ها خیلی تغییر کرده و مردم آزادی کامل داشتند و نتیجه آنهم قابل پیش بینی نبود. این موجب انبساط خاطر است که ملت ایران چنین جواب سازنده و کوبنده ای در تأیید رستاخیز خود داد. حال نباید عده ای فکر کنند چون چند تن ثروتمند انتخاب شده اند می توانند سوء استفاده و غارت کنند. اینها فقط می توانند نماینده رستاخیز در پارلمان باشند و بس.

علم وزیر دربار گفت: (استقبال مردم ازاین انتخابات بی سابقه بود وفقط می توان آن را با رفراندم ششم بهمن مقایسه کرد.)

با این که در هر انتخاباتی شکست خوردگان ناراضی شده سعی و کوشش دارند باشکایات واهی و غیرواهی به مقامات مختلف و حتی مجلس موجب رد اعتبار نامه رقیب خود را فراهم سازند تنها نماینده ای از رستاخیز که از انتخابات شکست خورد و خود را راضی نشان داد منوچهر سعید وزیری نماینده ابهر بود که مردانه به شکست خود اعتراف کرد و صمیمانه به رقیب خود تبریك

گفت که قسمتی از مقاله او در روزنامه اطلاعات چنین است:

این جانب به مناسبت زنجانی بودنم و داشتن رابطه قدیم بامردم ابهر در سه دوره عهده دار نمایندگی مردم آن در مجلس شورای ملی بوده ام. در حالی که دونفر کاندیدای دیگر دوره بیست و چهارم (ابهری تر) ازمن بودند. بنا براین طبیعی است که مردم آنهارا (خودی تر) بدانند خصوصاً آقای کاظمی که انتخاب شد. در حقیقت باید بگویم لذتی که از شور و هیجان رأی دهندگان به آقای کاظمی درخودم احساس می کردم شیرین تر و بالاتر ازلذاتی می دانم که در سه دوره گذشته از انتخاب شدن خود داشته ام. مشارکت همه جانبه مردم در این انتخابات خیلی پرارزش بود. من نه تنها احساس ناکامی نمی کنم بلکه انتخاب آقای کاظمی را موجب افتخار برای خود می دانم زیرا این نمونه تضمین آزادی و مشارکت مردم در امر انتخابات است.)

روزنامه اطلاعات درباره نتیجه انتخابات چنین نوشت: ازنمایندگان سابق حدود ۷۰ نفر به مجلس راه یافته اند. قدیمی ترین آنها رامبد - دکتر الموتی - دکتر سعید - مهندس صائبی - دکتر ضیائی - موسوی ماکوئی - دکتر دادفر می باشند که بیش از سه یا چهار حتی ۵ دوره سابقه نمایندگی مجلس دارند. آنچه مسلم است دراین دوره پنج تن ازنمایندگان دکتر سعید - دکتر الموتی - رامبد - پزشکپور - دکتر آزمون نقش رهبری جناح های مختلف را خواهند داشت. الموتی دو دوره لیدر اکثریت بود و در شرایطی راهی مجلس می گردد که عده زیادی از همکاران سابق وی دیگر در مجلس نیستند. در مجلس بیست و چهارم ۱٤ زن عضویت دارند که خانم ابتهاج سمیعی نماینده رشت بیش از دیگران سابقه نمایندگی دارد

* * *

یك سال بعد ازخاتمه انتخابات رستاخیزشاه به سردبیر نیوزویك چنین گفت:

انتخاباتی که سال گذشته انجام شد آزاد ترین انتخاباتی است که در تاریخ کشور ما صورت گرفته است. باور کنید بی شك می توان گفت که در این انتخابات دولت دخالتی نداشت و بین کاندیداهائی که از طرف حزب رستاخیز معرفی شده بودند مبارزات انتخاباتی آزاد بود. یعنی برای هر کرسی سه نفر در نظر گرفته شده بود که هر کدام ازآنها انتخاب می شدند برای دولت و رژیم تفاوتی وجود نداشت. این اشخاص هم طی تشریفاتی انتخاب شده بودند.

***

وقتی مجلس رستاخیز تشکیل شد مهمترین موضوع انتخاب هیئت رئیسه مجلس شورای ملی و روسای کمیسیونها و سایر مشاغل مهم پارلمانی بود. تاوقتی که حزب ایران نوین قدرت را در دست داشت تقریبا تمام مشاغل پارلمانی در اختیارش بود. غیراز انتخاب رئیس مجلس که وضع خاصی داشت و در حقیقت منتخب شخص شاه بود تکلیف سایر مشاغل پارلمانی در داخل فراکسیون روشن می شد. ولی مجلس رستاخیز وقتی تشکیل یافت که تازه جناح های حزب (پیشرو - سازنده) تشکیل شده بود وپس از مذاکراتی قرار شد مهندس ریاضی رئیس و دکتر خطیبی (از جناح سازنده) و دکتر سعید (رابط حزب و مجلس) به عنوان نواب رئیس انتخاب گردند. ضمناً سه منشی به هریك از دو جناح داده شد که درنتیجه جناح سازنده (یك نایب رئیس - سه منشی - یك کارپرداز) داشت و جناح پیشرو (۳ منشی و دو کارپرداز) و روسای کمیسیون های مجلس هم نصف و نصف بین دوجناح تقسیم گردید. مطلب قابل توجه در تعیین روسای کمیسیون ها انتخاب رئیس کمیسیون عرایض مجلس شورای ملی بود که مهندس ریاضی سعی داشت که رئیس این کمیسیون از نزدیکان او بوده و با او حسن تفاهم کامل داشته باشد تا بتواند از رابطه دولت و مجلس و مردم مطلع باشد. جناح پیشرو پزشکپور را برای این شغل کاندیدا

کرده بود. مهندس ریاضی که ازتند رویهای پزشکپور آگاهی داشت با این کار مخالف بود وچون می دانست دکترآموزگار که دردانشکده فنی شاگردش بوده به او خیلی احترام می گذارد ازاو خواست که پزشکپور به ریاست کمیسیون دیگری گمارده شود و ریاست کمیسیون عرایض به جناح سازنده سپرده شود و می دانست به مناسبت احترامی که همیشه برای ریاضی قائل بوده هرکسی را که معین می کرد قبول خواهد کرد. تا حدودی توانست موافقت دکتر آموزگار را بگیرد ولی پافشاری پزشکپور و دوستان او موجب گردید که سرانجام مهندس ریاضی قبول کرد که پزشکپور رئیس کمیسیون عرایض بشود و در تمام دوره مجلس رستاخیز هم این سمت را داشت. پس از سال ها دفتر کمیسیون عرایض مرکز مهمی برای رفت و آمد مردم و شکایات واصله شده بود ولی در ضمن پایگاهی برای پان ایرانیست های سابق بود که با وجود انحلال حزب هنوز دور هم بودند و درداخل حزب رستاخیز هم بستگی خودرا حفظ نموده بودند. مهندس ریاضی هم که مردی صبور و حلیم و آرام بود وقتی فعالیت کمیسیون عرایض را می دید در صدد تقویت پزشکپور برآمد و حتی ساختمان سابق (ملیجك) را که در وسط باغ بزرگ بهارستان قرار داشت به کمیسیون عرایض اختصاص داد و در ضیافتی هم که در مجلس تشکیل شد ازکارهای پزشکپور تجلیل نمود. با تمام این اقدامات پزشکپور زیر جلی علیه مهندس ریاضی فعالیت می کرد و در جریان تغییر رئیس مجلس او از مهمترین طرفداران دکتر سعید و مخالف مهندس ریاضی بود که حتی در جلسه خصوصی مخالفت خود را صریحاً بیان کرد. دراین میان نقش دکتر محمد رضا عاملی فرد دوم حزب سابق پان ایرانیست که به راستی انسانی شریف و فهمیده و متین بود و قائم مقام حزب رستاخیز گردید مهم به نظر می رسید. او بین همه گروهها مورد احترام بود. در دولت های شریف امامی وازهاری با قبول سمت وزارت آموزش و پرورش و وزارت اطلاعات به کلی از پزشکپور

جدا شد و در وضع خاصی قرار داشت یعنی عضو دولتی بود که مورد استیضاح پزشکپور و همفکرانش قرار گرفت. این طوربه نظر می رسید که در آخرین سال سقوط رژیم پزشکپور و دکتر عاملی که در خیلی از کارها و فعالیت ها در کنار هم بودند به کلی ازهم جدا شده و وقتی هم دکتر عاملی بازداشت گردید و روز ۲۸ اردیبهشت سال ۵۷ به جوخه اعدام سپرده شد هنوز پزشکپور در تهران بود و از طرفداران رژیم جدید به شمار می رفت.

***

یکی ازکارهای جالبی که در مجلس رستاخیز مورد تصویب قرار گرفت و اثر مهمی در حوزه های انتخابی نمایندگان داشت اختصاص مقداری از اعتبارات عمران روستائی به انجمن های ده بود که بانظر نمایندگان مجلس به روستاهای مختلف اختصاص داده می شد. جریان از این قرار بود که اکثر نمایندگان از محرومیت مردم روستاها شکایت داشتند و دولت هم به علت انجام کارهای بزرگ عمرانی در سطح مملکت و شهرها اهمیت زیادی به عمران روستا ها نمی داد. در دفتر سیاسی و هیئت اجرائی حزب این خواسته نمایندگان را مطرح کردم و با توضیحات مفصلی که دادم تصویب شد که در برنامه ریزی مملکت اعتباری به روستاها اختصاص داده شود تا علاوه برکارهائی که وزارت تعاون و امور روستاها انجام می دهد این کار با نظر نمایندگان مجلس صورت گیرد. درسال ۱۳۵٦ مبلغ ۲/۵ میلیارد ریال و در سال ۵۷ حدود ٤ میلیارد ریال تصویب گردید و طبق جدولی اعتبار هر حوزه انتخابی مشخص شد. پس از تشکیل چند کمیسیون در مجلس تصمیم گرفتیم که وکلای مجلس به هیچ وجه در امور مالی دخالت نکنند فقط اولویت عمران روستاها را معین کنند وفرمهائی در چاپخانه مجلس چاپ کردیم و در اختیار نمایندگان گذاردیم که آنها فقط اولویت طرح هارا به علت آشنائی کاملی که به وضع منطقه دارند مشخص کنند و وقتی اعتبار لازم تصویب شد در اختیار انجمن های ده قرار گیرد تا با نظارت

بخشداران و نمایندگان دولت به مصرف برسد.همچنین معادل همان مبلغ اعتبار از طرف روستائیان (خودیاری) بشود تا طرح های تقریباًبه نصف قیمت به اتمام برسد. مثلاً در حوزه انتخابی خود نویسنده چند راه نیمه تمام مانده بود که در یك مورد یك میلیون ریال اعتبار به چند انجمن ده اختصاص داده شد که در مسیر این راه قرار داشتند و مقرر گردید خود زارعین و ساکنین منطقه معادل همان مبلغ کارگر مجانی به این طرح اختصاص بدهند و با این طرز راهی که مورد احتیاج مردم بود و سالها در باره آن تقاضا می کردند وتوجهی هم نمی شد ظرف مدت کوتاهی با حدود یك میلیون ریال اعتبار ساخته شد. اگر قرار بود دولت آن راه را بسازد چهار تا پنج برابر باید پول پرداخت می کرد و با وضع پیمانکاران معلوم نبود که به اتمام برسد. با این طرز تعداد قابل توجهی مدرسه و درمانگاه و غسالخانه و لوله کشی آب و راه های روستائی در مدتی کوتاه در روستاهای مختلف ساخته شد که باجریانات بحران سال ۵۷ مسلما برنامه ها دچار وقفه گردید و این کاری که در طول مشروطیت برای اولین بار به نفع روستائیان کشورانجام گرفته بود ناتمام ماند.

مهندس ریاضی هم طی نطقی دراین باره گفت: یکی از موفق ترین کارهای مملکت در جهت عمران روستاها اقدام نمایندگان مجلس باهمکاری انجمن های ده بود که گزارشات واصله نشان می دهد خدمات مهمی به مردم روستاها از طریق همکاری دولت و نمایندگان مجلس و انجمن های ده شده و چون مقامات دولت هم به توفیق در این امر اطمینان یافته اند سعی دارند به تدریج در برنامه های عمرانی ارقام اعتبارات این فصل را افزایش بدهند.

البته بعد از انقلاب سروصدائی علیه بعضی از نمایندگان بلند شد و شایعاتی انتشار یافت وبه عنوان این که این وجوهات در اختیار نمایندگان بوده آنهارا متهم ساختند در حالی که هیچیك از نمایندگان.در دریافت و پرداخت پول ها دخالتی نداشتند و سعی همه ما هم این بود که دست وکلای مجلس را به امورمالی آلوده نسازیم.



هویدا حتی درآخرین سال نخست وزیری هم در پاسخ نمایندگان مجلس گفت:بودجه سال آینده را با ارقام بیشتری تقدیم مجلس خواهدکرد.

چون می دانستیم که بازار اتهام همیشه رایج است و بارقابتی هم که در حوزه های انتخابی وجود دارد رقبا و مخالفین از انتشار شایعات باکی ندارند. ولی احتمال سوء استفاده به علت تبانی بخشدارها و اعضای انجمن های ده وجود داشت ولی چون میزان اعتبارات برای هر ده محدود بود و تمام اهالی و اعضای انجمن های ده ازآن مستحضر بودند نمی شد به سهولت در این کارسوء استفاده کرد. به خصوص که باید روستائیان هم همکاری می کردند وعامل (خودیاری) در این طرح ها خیلی اثر داشت.

از ایراداتی که به این کار گرفته شد این بود که احتمال داشت بعضی از نمایندگان به علت مصالح انتخاباتی خود اولویت قسمتی از این اعتبارات را به دهات و روستاهائی بدهند که در آن صاحب رأی بیشتری بوده اند و مردم روستاهای مخالف را از این اعتبارات محروم سازند به همین جهت نظرمقامات دولتی درمحل دراین باره هم استفسار می شد که اعمال نظری نگردد ولی به هرحال چون نظر وکیل محل اولویت داشت را ه حلی برای این نقطه ضعف پیدا نشد.

انتخاب میان دوره ای رستاخیز

وقتی دکتر آزمون در دولت هویدا به سمت وزیرکار معین شد و ازنمایندگی مجلس مستعفی گردید در حزب رستاخیز از طرف هیئت اجرائی کمیسیونی انتخاب گردید که کاندیداهائی برای کرسی تهران معرفی کنند. واجدین شرایط و داوطلبان زیاد بودند سرانجام سه نفر برای این کرسی از طرف حزب رستاخیز معرفی گردیدند که یکی هم ابراهیم صهبا شاعر خوش قریحه بود که پس از معرفی حزب رستاخیز عده ای از شعرا و نویسندگان اعلامیه ای منتشر ساخته و طی آن از مردم تهران خواستند که به ابراهیم صهبا رأی بدهند. صهبا هم که عاشق وکالت مجلس بود هر وقت به ضیافتهای

مجلس می آمد شعری خطاب به مهندس ریاضی می ساخت که کاری کنید من هنگام ورود به مجلس به جای اینکه (میهمان) باشم بهتر است (میزبان) باشم که آن شعر را فراموش کرده ام ولی برای انتخاب خود ازتهران چنین سروده بود:

ای دوست بگو مرد و زن دانا را
در اول مهر یاد آرد مارا
چون شعر، زبان حال مردم باشد
این دوره فراموش مکن (صهبا)را

وقتی انتخابات پایان یافت و رقیب او یك کارگر بود که در انتخابات پیروز شد صهبا که موفقیت خود را حتمی می دانست خیلی ناراحت شد به خصوص از تعداد کم آراء و طی مصاحبه ای گفت من از تعداد کم رأی خود تعجب می کنم زیرا حتی به تعداد امضا کنندگان اعلامیه هم نبود و معلوم شد همانهائی هم که اعلامیه راامضا کرده اند نرفته اند به من رأی بدهند.

در این انتخابات (میان دوره ای) که یك کارگر با حدود ٤٠ هزار رأی وکیل تهران شد اعتراضات زیادی متوجه حزب رستاخیز گردید. عده ای می گفتند این دلیل شکست حزب رستاخیز در افکار عمومی می باشد که مردم تهران با تمام فشار حزب واحد حاضر نیستند به پای صندوق بروند و حزبی که مدعی است همه مردم در آن عضویت دارند چطور نمی تواند یك کارگر را که تمام سازمان های کارگری هم به او رأی می دهند با رأی قابل توجهی که شأن تهران است به مجلس بفرستد. در هیئت اجرائی حزب هم این تعداد رأی کم تهران مورد اعتراض قرار گرفت.

***

شاه در روز پنجم دی ماه ١٣٥٦ هیئت رئیسه هئت اجرائی حزب را به حضور پذیرفته چنین گفت: به زودی کنگره حزب رستاخیز تشکیل خواهد شد. من یك سال پیش فکر کرده بودم که وظایف نخست وزیری به قدری خطیر است و همچنین وظایف دبیر کلی حزب

و توأم بودن دومقام برای یك فرد طاقت فرساست.» به همین جهت نخست وزیر وقت از دبیرکلی کناره گرفت و حزب دبیرکل جدیدی پیدا کرد. الان متوجه شدیم که سازماندهی مملکت و آگاهی مردم طوری است که تمام کوشش دستگاههای دولتی و همگانی که حزب هم جزوآن است و تمام افراد باید هماهنگی داشته باشند. به خصوص درآموزش سیاسی مردم در اصول رستاخیز. فعلا آن نظری را که داشتیم جدائی پست دبیرکلی از نخست وزیری مصلحت نمی دانم و تامدتی که یعنی دولت و حزب هماهنگ کارشان را پیش ببرند. این است در کنگره ای که تشکیل می شود بدانند نظر من که در چندی پیش اظهار کرده بودم امروز دیگر مورد نظر نیست لااقل تا آخر این کنگره.

این بیان شاه نشان می داد که حزب رستاخیز حتی نمی توانست برای دبیر کل خود تصمیم بگیرد. با اشاره شاه کلیه مقامات تغییر می کردند و با نظر او دبیرکل عوض می شد. یك روز می گفتند مقام نخست وزیر و دبیرکل باید یك نفر باشد و مدتی بعد می گفتند مصلحت در این است که دو نفر این سمت را به عهده بگیرند. به همین جهت تامدتی هویدا هم نخست وزیر و دبیر کل بود و زمانی هم آموزگار هردو سمت را به عهده داشت. در مدت کوتاهی فقط دکتر باهری دبیرکل حزب شد که کار مهم دولتی نداشت و تمام وقت شبانه روزی خود را صرف حزب می کرد که انصافا حزب داشت خوب پیشرفت می کرد.

***

در تاریخ ۱۲ اردیبهشت ماه ۱۳۵٤ یك اجتماع یکصد هزار نفری در استادیوم آریا مهر تشکیل شد که طی آن هویدا نخست وزیر لوحه زرینی حضور شاه تقدیم داشت که متن آن چنین است:

شاهنشاها، اندیشه ات گشاینده راه پیروزی، رهبریت نگهدارنده این ملت جاویدان آرمان رستاخیز، بزرگی نیا خاك، اندیشه و رهبریت راسپاس می گوئیم. آرمان رستاخیز را گرامی می

داریم. به فرمانت با نیروئی از یگانگی تواناتر شده ایم. به ساختن این سرزمین سرافراز بر خواهیم خاست.

در این اجتماع که بافریادهای سپاس از رهبر ایران تجلیل می شد شاه چنین گفت:

در تاریخ ایران دیده می شود که پس از هر دوره درماندگی یك دوره جدید سازندگی رستاخیز پدیدآمده است. در همین پنجاه سال اخیر ما دوبار از بین رفته بودیم ولی معجزه ای مارا نجات داد. من می خواهم جمله (رستاخیز ملت ایران) را به این معجزه اضافه کنم. چون هر دفعه رستاخیز ملت ایران مارا نجات داد.

قیام همه مردم ایران درباره نجات آذربایجان یك رستاخیز بود. وظیفه من به عنوان یك دلسوز مملکت و کسی که زندگی خودرا وقف این ملت کرده این بود که آینده مملکت از تزلزل نجات یابد تا به تمدن بزرگ برسیم. لازمه این کار تشکیلات عظیمی بود که به نام رستاخیز به وجود آمد.

***

در کنگره عظیم دانش آموزان اعلام شد که یك میلیون دانش آموز به حزب رستاخیز وابسته شدند.

هویدا نخست وزیر و دبیرکل حزب در این جلسه چنین گفت:

ایران توانسته با الهام از رهنمودهای شاهنشاه آریا مهر در آینده نزدیکی از جمله ۵ قدرت دنیا ازنظر سیاسی و اقتصادی به شمار آید. آینده مملکت در دست شماست. اطمینان دارم با روحیه ای که شما جوانان دارید روزهای همیشه روشن تر برای ۲۵۰۰ سال دیگر خواهیم داشت.

روزنامه اطلاعات در ۲۵ فروردین تحت عنوان (۱۷ میلیون روستائی در خدمت رستاخیز) چنین نوشت: هرچه به روز برگذاری کنگره حزب رستاخیز نزدیکتر می شویم اشتیاق مردم برای پیوستن به حزب زیاد تر می گردد. وزیر تعاون و روستاها گفت با تشکیل حزب فراگیر و شبکه وسیع تشکیلاتی آن ۱۷ میلیون سکنه بیش از

۶۰ هزار روستای کشور نقش مهمی در حزب رستاخیز خواهند داشت و شبکه حزبی در روستاها خیلی گسترده تر خواهد بود

***

ازجمله کسانی که در کنگره حزب رستاخیز شرکت کرده بود حسنین هیکل روزنامه نگار معروف مصری بود که گفت دانش سیاسی عمیقی در سراسر ایران وجود دارد که نمونه آن همین گردهم ائی سیاسی طبقات مختلف مردم می باشد.

هویدا نخست وزیر و دبیر کل حزب رستاخیز در نخستین سالروز حزب چنین گفت:

رستاخیز ملت ایران که به تدبیر و ارشاد شاهانه تحقق یافت راه را برای مشارکت همه جانبه عموم مردم در امور مملکتی و اجتماعی هموارتر ساخته و به همگامی و همبستگی اصیل انقلابی مردم ما عمق و غنای بیشتری بخشیده است. با اعتقاد راسخ به آینده درخشان این سرزمین، با ایمان به نیروی لایزال ملی، ما در برابر عظمت فکر و قدرت اراده فرماندهی بزرگ شاهنشاهی ایران و الهام بخش این رستاخیز سر تعظیم فرود می آوریم و اطمینان می دهیم که در خدمت شاه و ملت و در خدمت به آرمان های انقلاب حتی لحظه ای از تلاش دست برنخواهیم داشت.

در ۱۶ اسفند ۱۳۴۵ شاه چنین گفت:

گزارشاتی که حزب رستاخیز به ما داده حاکی است افرادی که به حزب پیوسته اند خیلی زیاد است. روز اول گفتیم کسانی که به سه اصل عقیده ندارند در مملکت آزاد هستند ولی انتظاری هم در اداره کردن امور نداشته باشند. آنهائی هم که مخالف هستند گفتیم آزاد هستند که از مملکت با کمال سلامتی و امنیت خارج شوند. کسی تا به حال تقاضای خروج از مملکت را نکرده به دو دلیل. همه مردم روی عقیده خود به این اصول از کشورخارج نشده و بعضی هم که کجرو وگناهکار هستند روی دستور این جا ماندند که احیانا بتوانند کارهای خبیث خود را انجام بدهند. رویهمرفته می شود گفت

چندین میلیون نفر به این حزب پیوسته اند.

دکتر جمشید آموزگار نخست وزیر که در کنگره فوق العاده حزب رستاخیز برای بار دوم به سمت دبیر کلی حزب انتخاب گردید طی نطقی چنین گفت:

در ۲۵۰۰ سال شاهنشاهی ایران سه سند سیاسی افتخار آمیز جاودانه و ابدی درتاریخ این کشورخواهند درخشید. نخستین آن اعلامیه کوروش کبیر پس از فتح بابل بود. دیگر قانون اساسی است که با جانبازی مردم به دست آمد. سومین اصول ۱۹ گانه شاه و ملت است که از نظر فلسفه بنیادی از هر ایده ئولوژی شرقی و غربی والاتر و اصیل تر و به واقعیت نزدیکتر است. به همین جهت مرامنامه حزب رستاخیز بر این سه اصل بنیاد نهاده شده است.

دکتر آموزگاردر مصاحبه ای گفت برخلاف سایر سیستمهای یك حزبی که در دنیا موجود است در ایران تنها درصد ناچیزی از مردم عضو حزب نیستند بلکه کلیه ایرانیان به طور اتوماتیك عضو حزب فراگیر رستاخیز هستند. برخلاف سایر سیستمهای یك حزبی حزب رستاخیز کمیته گزینش عضو ندارد زیرا همه ایرانیان عضو حزب می باشند.

دادگاه حزبی

روز یکشنبه ۱۷ اسفند ۱۳۵٤ اسامی اعضای دادگاه حزبی که در جلسه مشترك هیئت اجرائی و دفتر سیاسی حزب رستاخیز به تصویب رسیده بود به شرح زیر اعلام شد:

اعضای اصلی : جلالی نائینی - مهدی شیخ الاسلامی - فلاح رستگار - حسین نجفی - سرلشگر ارم - دکتر احسان نراقی - کاظم خسروشاهی - خانم عذرا ضیائی - عبدالله بلند قد (کارگر)

اعضای علی البدل دادگاه : هنرمندی - پرویز صانعی - توران شهریاری.

***

دکترباهری به نویسنده کتاب گفت روزی که دکتر آموزگار نخست وزیرشد من در شیراز بودم. به منزل من چندبار تلفن کرد و می خواست با من صحبت کند. از شیراز به تهران آمده با او صحبت کردم. گفت باید یکدیگر را ببینیم. فورا به دیدارش رفتم. قریشی رئیس هیئت اجرائی حزب رستاخیز هم حضور داشت. آموزگار گفت اعلیحضرت پس از صدور فرمان نخست وزیری فرمودند که امور دولت و حزب باید ازهم جدا شوند و بهتر است دکتر باهری دبیر کل حزب شود و من هم الان اوامر اعلیحضرت را به شما ابلاغ می کنم. گفتم با تشکر از مراحم اعلیحضرت باید مطلب را با علم درمیان بگذارم. ایشان گفتند امر اعلیحضرت است و جای بحث ندارد. گفتم من وظیفه خود می دانم که با علم مشورت کنم و روز بعد هم جواب خواهم داد. وسیله تلفن با علم صحبت کردم و چون هویدا هم به سمت وزیردربار منصوب شده بود ایشان گفتند من دیگر کاره ای نیستم هرطور خودتان مصلحت می دانید اقدام کنید و تلویحا به من اجازه دادند این مسئولیت را بپذیرم. روز بعد قبولی خود را اعلام داشتم. ولی چون به سرعت تشکیل کنگره برای انتخاب دبیر کل عملی نبود و طبق اساسنامه حزب در صورت استعفای دبیرکل هیئت اجرائی می تواند از میان قائم مقامها یك نفر را به سمت دبیر کل تعیین کند به همین جهت برای من بلافاصله حکم قائم مقامی دبیرکل حزب صادر گردید. در آن وقت داریوش همایون قائم مقام دبیرکل بود و از این سمت استعفا کرد. البته کار خوبی نبود باید صبر می کرد تا پس از تصمیم هیئت اجرائی نظر خود را ابراز می داشت و بعدا هم خود او این نظر را تأیید کرد. به هرحال هیئت اجرائی حزب تصمیم گرفت که با سمت دبیرکل امور حزب را اداره کنم. پس از ٦ماه کنگره حزب تشکیل گردید. اعلیحضرت به من فرمودند که بهتر است نخست وزیر و دبیر کل حزب یکی باشد تا هم آهنگی بیشتری در کارها به وجود بیاید. خیال می کنم که آمریکائیها در

این باره پافشاری داشتند که بار دیگر نخست وزیر به عنوان دبیرکل، حزب را هم اداره کند. به همین جهت در کنگره کناره گیری خودرا اعلام داشتم و دکتر آموزگار برای بار دوم دبیر کل حزب شد و با این طرز بعداز ٦ ماه امور حزب را به نخست وزیر سپردم. شما که خودتان در دفتر سیاسی و هیئت اجرائی حزب رستاخیز عضویت داشتید می توانید قضاوت کنید که در آن دوره کوتاه چه زحماتی برای توسعه حزب رستاخیز کشیده شد.

هیئت اجرائی و دفتر سیاسی انتخابی

نخستین هیئت اجرائی حزب رستاخیز که در جلسه ای با حضور پانصد نفر ازموسسین تعیین شدند، نگارنده هم جزو آنها بودم تقریبا جنبه انتصابی داشت. من هیچ اطلاع قبلی نداشتم. در جلسه علنی مجلس شورای ملی نشسته بودم که اکبر مسعودی وکیل سمیرم به من خبرداد که امروز هیئت اجرائی حزب رستاخیز تعیین شده و شما هم جزو ۵۵ نفر اعضای هیئت اجرائی هستید. خیال می کنم اسم مرا امیرعباس هویدا داده بود. چون شخصا داوطلب نبودم و هیچگونه توجهی هم به این امر نداشتم. ولی پس از چند سال که از عمر رستاخیز گذشت تصمیم براین گرفته شد که دومین هیئت اجرائی حزب انتخابی باشد به این صورت که از کلیه سازمانهای حزبی در سراسر کشور نمایندگانی انتخاب گردند و به مرکز اعزام شوند که ۱۸۰۰ نفر شورای مرکزی حزب را تشکیل می دادند. در اردیبهشت ماه سال ۱۳۵۷ درباره هیئت اجرائی جدید رأی مخفی گرفته شد و کاندیداهای هر استان داوطلبی خودرا اعلام داشتند که شرکت کنندگان در این کنگره حزبی به هرچند نفر که تعداد معین شده برای هراستانی بود رأی می دادند. من هم چون حوزه انتخابی ام استان مرکز بود جزو داوطلبین نام خود را اعلام کردم که سرانجام پس از اخذ رأی آزاد و نظارت دقیق مسئولین حزبی اشخاص زیر به ترتیب رأی انتخاب گردیدند.

احمد جوهرزاده - دکتر رئیسی - سناتور دها - علی ایمانی - دکتر قریشی - سناتور صفاری - جلال تقوی - خانم فرخ لقا بابان - دکتر تجدد - رضا وکیل گیلانی - ناصر یگانه - خانم هما زاهدی - علینقی سمیعی - دکتر الموتی - سرلشگر ایلخانی - دکتر معتمد وزیری - حسن صدر - احمدی پور - حسین اسکندری - قربانی نسب - بانو عفت مشاعی - فرهنگ بیگوند - علاءالدین اورنگ - گیتی رهنمون - دکتر سواد کوهی - جان محمد ریگی - علی توکل - دکتر محققی - خلیل الداغی - جعفر جوادی - ایرج صدیقی - دکتر برومند - نوذر صادقی - خانم منیر مولانا - سعید یغمائی - خانم برومند - سیف الله افشار - دکتر صدیق اسفندیاری - غلامرضا هاشمی - احمد برازنده - رحمان آیتی - عنایت الله قادریان - احمد عمرانی - رضوی نژاد - خداداد ریگی - ساسان کمالی - دکتر حریرچیان - عبدالهادی آقایان - محمد اسحاقی کاهکش - توتونچیان - حبیب الله بهار - اسدالله موسوی ماکوئی - دکتر منصور اسفندیاری - کیومرث وشمگیر

از اعضای هیئت اجرائی قبلی عده ای شخصا داوطلب نشدند و عده ای هم اساسا در شورای مرکزی شرکت ننموده وبرخی هم داوطلبی خودرا اعلام کردند ولی رأی نیاوردند که فقط چند تنی این وضع را داشتند ولی بقیه خود داوطلب نبودند. چون می بایست از شهرستان ها به عنوان نماینده به شورای مرکزی می آمدند که به دنبال این کار نرفتند.

دکتر حسین موسوی قائم مقام دبیرکل هم در این باره چنین گفت:

اولاعده ای از وزرای کابینه به علت این که نخست وزیر معتقد بود فرصت مشارکت به دیگران داده شود نامزد نشدند. ثانیا عده ای از اعضای هیئت اجرائی احساس کردند که باید فرصت کافی برای شرکت در جلسات داشته باشند چون وقت نداشتند خود کنار رفتند. همچنین هیئت اجرائی قبلی به صورت انتخابی از سطح

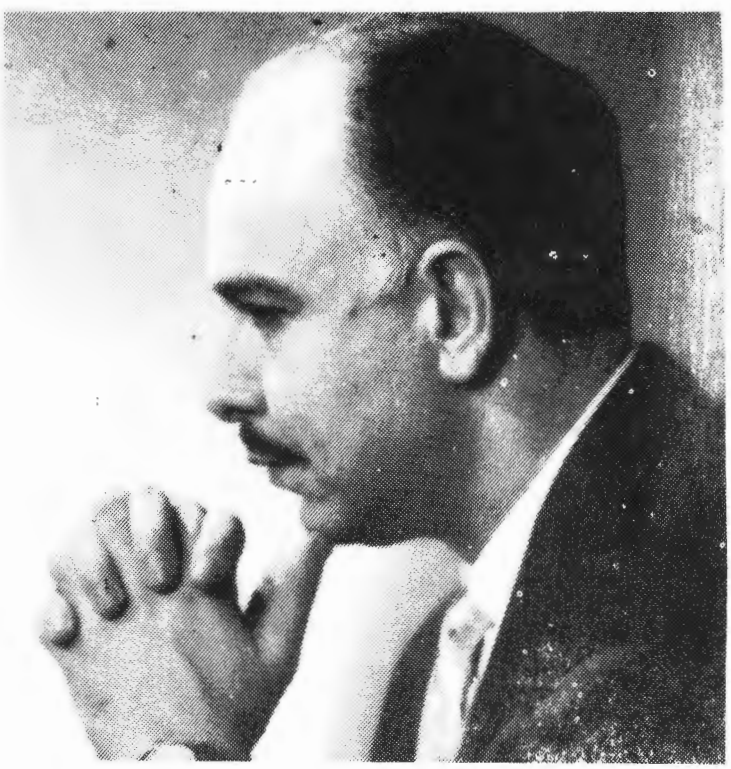
روستاها نبود بلکه آنها از طرف موسسین انتخاب گردیدند. ولی این هیئت اجرائی با دقت تمام از دورترین روستاهای کشور انتخاب شدند. انتخاب هیئت اجرائی آزاد ترین انتخابی بود که صورت گرفت و امیدواریم انتخابات آینده مجلسین نیز به همین صورت انجام شود. چون اکثریت اعضای هیئت اجرائی ازنمایندگان مجلسین هستند این امر نشان می دهد که از اعتماد و پشتیبانی مردم برخوردار می باشند.

***

روز ۱۲ خرداد ۱۳۵۷ دومین هیئت اجرائی حزب رستاخیز تشکیل جلسه داد. برای ریاست هیئت اجرائی دکتر قریشی رئیس قبلی و نویسنده کتاب نامزد شده بودیم که طرفداران هردو نفر ما به شدت فعالیت نمودند.سرانجام دکتر قریشی با رأی بیشتری برنده شد. من هم در همان جلسه پس از شکست در این انتخاب موفقیت دکتر قریشی را تبریك گفته و یادآور شدم که به هرصورت ما باید دموکراسی را بیاموزیم نه از شکستها ناراحت و مأیوس شویم و نه از موفقیت ها مغرور. همیشه در هر جریانی چه کارهای حزبی و چه کارهای مملکت به خصوص در انتخابات مجلسین باید رأی اکثریت حاکم باشد ولو اینکه در هر انتخابی شکست بخوریم. موفقیت در تحکیم اساس دموکراسی و رأی اکثریت را بر موفقیت شخص خود ترجیح بدهیم تا به یك دموکراسی واقعی و حقیقی برسیم. در همین جلسه رقابت سختی بین کاندیداها برای عضویت دفتر سیاسی وجود داشت که پس ازاخذ رأی مخفی اعضای دفتر سیاسی انتخاب شدند که به ترتیب نتیجه میزان آراء چنین بودند:

دکتر رئیسی - حسین دها - جلال تقوی - عبدالهادی آقایان - هما زاهدی - دکتر حسین نجدد - دکتر الموتی - محمدعلی صفاری - حسین قربانی نسب - فرخ لقا بابان - محمدرضا وکیل گیلانی - دکتر محققی - دکتر ناصر یگانه - دکتر فریدون معتمد وزیری - جعفر جوادی.

درباره نخستین جلسه ای که کلیه اعضای دفتر سیاسی از انتخابی وانتصابی در نخست وزیری شرکت کردند، روزنامه ها چنین نوشتند: جلسه به ریاست دکتر آموزگار نخست وزیر و دبیرکل حزب تشکیل شد و دکتر الموتی و خانم بابان به سمت نواب رئیس دفتر سیاسی انتخاب شدند. در جلسات دفتر سیاسی جدید حزب علاوه بر رابطین مجلسین (دکتر یزدان پناه رابط مجلس سنا، دکتر سعید رابط مجلس شورای ملی) با اصلاح آئین نامه حزب، هماهنگ کنندگان جناحها نیز با سمت عضویت در دفتر سیاسی شرکت نمودند.



دراولین دفتر سیاسی حزب رستاخیزملت ایران مهرداد پهلبد به سمت نایب رئیس دفترسیاسی انتخاب گردید.دردومین دفتر سیاسی حزب رستاخیز نویسنده کتاب به عنوان نایب رئیس انتخاب شد.



نخست وزیرابدمدت چگونه تغییرکرد

تاقبل از نخست وزیری هویدا عمر کابینه ها خیلی کوتاه بود فقط دکتر اقبال توانسته بود ٤٠ ماه نخست وزیر باشد.

هویدا روشی داشت که احتمال تغییر دولت او تقریبا منتفی شده و (نخست وزیر ابد مدت) گردیده بود و خود او هم در نطق های خود به این امر اشاره می کرد که سال های سال در این مقام خواهد بود.

در دهه اول مرداد ماه ١٣٥٦ زمزمه هائی درباره برکناری هویدا به گوش می خورد تا این که روز ١٢ مرداد ١٣٥٦ متن استعفای امیر عباس هویدا از نخست وزیری چنین انتشار یافت:

پیشگاه مبارك اعلیحضرت همایونی شاهشاه آریا مهر

چون اراده مبارك همایونی بر این قرار گرفته که چاکر در سمت دیگری انجام وظیفه نمایم، با کسب اجازه از پیشگاه مبارك استعفای دولت را به پیشگاه شاهنشاه آریا مهر تقدیم می دارد. برای چاکر و همکاران افتخار بزرگی است که در دورانی به خدمت گزاری مشغول بوده ایم که ایران عزیز به فرماندهی شاهنشاه و درسایه رستاخیز ملی به پیشرفت های همه جانبه درتمام شئون ملی نائل گردیده است و هر روز گام تازه ای در راه تعالی ملت ایران برداشته می شود. باعرض سپاس از مراحم ملوکانه که همیشه شامل چاکر و اعضاء دولت بوده است سلامتی وجود مبارك شاهنشاه آریا مهر را از درگاه خداوند متعال مسئلت دارد. امیرعیاس هویدا

آن وقت شایعات چنین بود که روحانیون به رهبری شریعتمداری ازشاه خواسته بودند که هویدا را کنار بگذارد وهمچنین آمریکائیها نیز از طریق سولیوان سفیر خود خواستار تغییر هویدا بودند و شاه که می خواست هویدا را در اختیارداشته باشد او را به وزارت دربار منصوب ساخت.

گزارش ساواك در تاریخ ۵٦/٤/۲۸ چنین است:

بنا به اظهار خانم امان پور مدیر کل تشریفات نخست وزیری یکی از منابع دیپلماتیك آمریکا اظهار داشته که دولت آمریکا به طور خیلی جدی تعویض کابینه هویدارا از شاهنشاه آریامهر خواستار شده است. نامبرده افزود که اساسا کارتر و آمریکائیها از مخارجی که دولت ایران به نفع فورد در انتخابات کرده فوق العاده ناراحت و عصبانی هستند. ضمنا افزود که ملاقات علیا حضرت با خانم فورد نیز به نفع دولت ایران در روابط فیمابین نخواهد بود.

در تاریخ ۱۳۵٦/۵/۱۵ هویدا محترمانه به وزارت دربار رفت.

چندنکته درباره هویدا

نامه رئیس روابط عمومی ساواك به ریاست ساواك تهران

ساعت ۹ صبح روز ۴۳/۱۱/۲۲ در دفتر نخست وزیری حاضر و آقای هویدا مراتبی از وضعیت حاضر روحانیون پرسش نمودند که پاسخ داده شد. در حال حاضر وضعیت رضایتبخش می باشد.ولی مخالفین جنابعالی را به بهائی بودن معرفی می کنند و مدعی هستند که پدر شما از مبلغین بهائی بوده و می گویند قرآنی را که آقای هویدا در قبر مرحوم منصور گذارد برحسب خواسته بهائیان بوده که برخلاف مذهب اسلام می باشد. باتوجه به این که آقای هویدا بهائی نیستند ولی برای خنثی کردن شایعات مخالفین باید اقداماتی صورت گیرد.

به گزارش دیگر ساواك، هویدا نخست وزیر به شرکت نفت ابلاغ می کند که کارمندان بهائی را از شرکت نفت اخراج نمایند. تیمسار صنیعی - دکتر ایادی - سرهنگ شاهقلی از بزرگان بهائی با نخست وزیر ملاقات و از اخراج کارمندان بهائی جلوگیری می کنند.

***

فریدون هویدا می نویسد: درسال ۱۳۵۱ (۱۹۷۲) امیرهوشنگ دولو به خاطر قاچاق مواد مخدر در سویس دستگیر و باضمانت خود از زندان آزاد گردید و اورا با هواپیمای شاه از سویس خارج کردند. ماجرای این رسوائی در مطبوعات اروپائی انعکاس وسیعی داشت. مردم از این مسئله حیرت زده بودند که چطور یك قاچاقچی بدبخت تیرباران می شود ولی دوست شاه به جرم قاچاق در سویس از محاکمه و زندان رها می گردد.

برادرم امیرعباس پس از اطلاع از چنین ماجرائی از مقام خود استعفا کرد و بلافاصله عازم ویلای کنار دریای خزر شد. ولی پس از چند روز شاه استعفای امیرعباس را پس فرستاد و از او خواست

تا دوباره به سرکار خود برگردد.

امیرعباس می گفت من در جریان هائی که پیش آمده مقصر نیستم. چون در طول نخست وزیری ام نه ثروتی اندوخته ام و نه دستور کشتن کسی را داده ام و در نتیجه دستهایم به خون کسی آغشته نیست. تمام کوشش من این بود که به هر نحو شده به وطنم خدمت کنم.

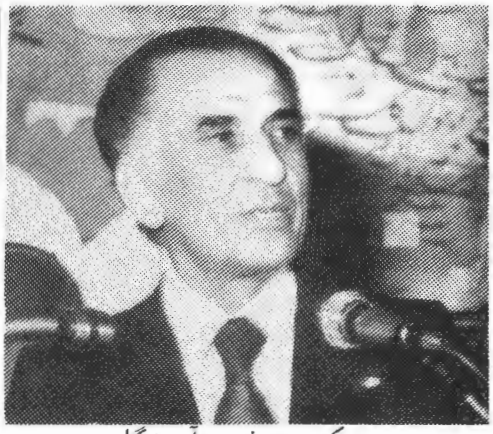
* * *



دکتر هوشنگ نهاوندی
رئیس دانشگاه تهران وعضوهیآت اجرائی و دفتر سیاسی حزب رستاخیز و رئیس گروه اندیشمندان برای نخست وزیری بعـــداز هویدا برنامه ای داشت که بـــه نتیجه ای نرسید.



دکتر قاسم معتمدی
رئیس دانشگاه تهران و عضوهیآت اجرائی دفتر سیاسی حزب رستاخیز ریاست دومین کنگره حزب رابرعهده داشت.



دکتر جمشید آموزگار
دبیرکل ونخست وزیرورئیس
دفتر سیاسی و هم آهنگ کننده
(جناح پیشرو)



امیرعباس هویدا
نخست وزیرودبیرکل ورئیس
دفتر سیاسی



دکترمحمد باهری
وزیردادگستری ومعاون وزارت
دربار ودبیرکل حزب رستاخیز



هوشنگ انصاری
وزیردارائی ورئیس شرکت
ملی نفت ایران وهم آهنگ
کننده (جناح سازنده)

ماجرای توقیف هویدا در زمان شاه

جریان بازداشت هویدا نخست وزیر ۱۳ ساله ایران درزمان شاه از جمله مسائلی است که خیلی ها می گویند چگونه شاه هنگام اقامت خود در تهران بابازداشت او موافقت کرد که همین امر موجب شد که هویدا به اسارت دارودسته جمهوری اسلامی درآید و به حیانش خاتمه داده شود. در حالی که درهمان روزهای بحرانی سایر نخست وزیران (مهندس شریف امامی - دکتر امینی - دکتر آموزگار ـ ارتشبد ازهاری) با گذرنامه سیاسی از کشورخارج گردیدند ودکتربختیار هم به طور مخفی ازکشورخارج شد که بعدها درپاریس وسیله تروریستهای جمهوری اسلامی به قتل رسید.

عده ای معتقدند که عامل اصلی بازداشت هویدا شخص اردشیر زاهدی بود که از دشمنان سرسخت او به شمار می رفت. اردشیر زاهدی وقتی هم وزیر خارجه بود در جلسات هیئت دولت شرکت نمی کرد و معاونش به هیئت دولت می رفت. یك بار بین اردشیر و هویدا گفتگوی تندی می شود که در نتیجه از وزارت خارجه کنار می رود.

احمد سمیعی در این مورد چنین می نویسد:

دشمنی این دو وقتی به اوج می رسد که غروب روزی اردشیر روی پلکان زیرزمین خانه هویدا به او فحش می دهد که هویداجریان

را به عرض می رساند. در پایان یکی از شرفیابیهای روزمره زاهدی، وقتی معینیان از اتاق شاه خارج می گردد شاه به او می گوید (به زاهدی بگوئید به خانه اش برود) معینیان که متوجه نشده بود منظور (اردشیر است یا حسن زاهدی) فردای آن روز از طریق ملکه فرح خبر می یابد که منظور اردشیر است. عصر آن روز اردشیر در سعدآباد قصد ملاقات شاه را داشت که سرهنگ فرخنده کیش رئیس انتظامات کاخ اورا به اتاق معینیان می برد که مطلب به او گفته می شود. بلافاصله اردشیر با صدای بلند می گوید ای مادر... ای مادر...

***

بعضی از نزدیکان شاه می گویند چند بار به هویدا پیشنهاد شد که از کشور خارج گردد ولی او نپذیرفت.

شاه در کتاب پاسخ به تاریخ چنین می نویسد:

برنامه تبلیغاتی وسیعی به منظور لکه دارساختن نظام سیاسی و اداری ما در ایران و جهان به مرحله اجراء در آمد. هویدا بیش از هرکس آماج و هدف این تبلیغات سوء و مخرب بود. چون ۱۳ سال زمام امور کشور را در دست داشته است طبیعتا بیش از هر کس مورد نکوهش قرار می گرفت. من احساس کردم که هویدا به خوبی متوجه خطری که اورا تهدید می کند نیست. مسلما اگر محاکمه عادلانه ای مطابق موازین صحیح حقوقی ترتیب می یافت هویدا و چند تن از وزیرانش که بازداشت شده بودند می توانستند از خود دفاع نموده و برائت حاصل کنند. اما آماج اصلی حملات مخالفین متوجه من بود و هدف مخالفین من بودم. قبل از این ماجرا به هویدا پیشنهاد کردم به خارج برود و سفارت ایران در بلژیك را بپذیرد. او این قدر به خود اعتماد داشت که از قبول پیشنهاد من سرباز زد.

شاه همچنین به خبرنگار روزنامه (دی ولت) آلمان چنین گفت:

روز ۱۵ آبان به هویدا پیشنهاد کردم که فورا ایران را ترك کند و اگر لازم است باهواپیمای اختصاصی من برود ولی هویدا

بهیچوجه حاضر نشد. روز ۲۵ دی که روز بعدش قصد ترك ایران را داشتم یك مقام بلند پایه را به زندان نزد هویدا فرستادم که از او بخواهد به طور محرمانه از ایران خارج شودولی هویدا گفته بود من می مانم. از این پاسخ سخت یکه خوردم.

***

دکتر اصلان افشار به نویسنده کتاب در نیس چنین گفت: دوروز قبل از این که هویدا توقیف شود اعلیحضرت به من فرمودند همین الان نزد هویدا برو و به او بگو طبق دستور من فورا باید از کشور برود. من هم با هویدا تماس گرفته او را در خانه مادرش در دروس دیدم. هویدا کنار مادرش روی زمین نشسته بود، من هم پهلوی او نشسته گفتم اعلیحضرت فرمودند وضع کشور طوری است که ایجاب می کند شما هرچه زودتر از کشور خارج شوید. هویدا گفت می بینید که مادرم مریض است ومن باید نزد ایشان باشم، هرگز تنها نمی توانم به خارج بروم ، اگر بخواهم مادرم را هم همراه ببرم خواهند گفت هویدا فرار کرده است، من در کشور خواهم ماند و هرچه خدا بخواهد همان خواهد شد. با یأس حضور اعلیحضرت رفتم و جریان مذاکرات را گفتم. اعلیحضرت خیلی عصبانی شده گفتند مگر هویدا وضع بحرانی و آشوب را نمی بیند؟ با این طرز باز چرا می خواهد در ایران بماند. من بهیچوجه مصلحت هویدا نمی دانم که در ایران بماند، معهذا اعلیحضرت با حرفهای من قانع نشده به معینیان گفتند پیغام ایشان را به هویدا برساند. بازهم هویدا همان جواب را می دهد. دوروز بعد هویدا در دولت ازهاری توقیف می گردد.

مطلعی نقل می کرد وقتی معینیان جواب هویدارا به شاه می دهد. شاه به معینیان می گوید به نظر من مصلحت نیست شما هم در ایران بمانید و بهتر است از کشور خارج شوید که معینیان می پذیرد و به خارج از کشور می آید.

***

آنچه مسلم است تا قبل از روی کارآمدن کابینه ازهاری هیچ برنامه ای برای توقیف هویدا وجود نداشت. شك نیست که شاه هم نمی خواست هویدا در ایران بماند. اما با روی کارآمدن ازهاری فکر توقیف هویدا به میان آمد. شاه درکتاب پاسخ به تاریخ می نویسد:

(وقتی ازشخصیتهای سیاسی هیچکس داوطلب نخست وزیری نبود ارتشبدازهاری به عنوان یك وظیفه سربازی این مسئولیت را پذیرفت و برای آرام کردن مردم تصمیم گرفت ۱۲ نفر از شخصیت ها از جمله امیرعباس هویدا را باز داشت کند. او گفت تنها یك محاکمه واقعی خواهد توانست این شخصیت هارا در برابر مردم روسفید کند. من چندان به این استدلال عقیده نداشتم ولی هویدا که هنوز مورد احترام من بود مورد حمله شدید مخالفین قرار داشت.)

بدیهی است با اطاعتی که ازهاری ازشاه داشت اگر شاه موافقت نمی کرد هرگز دستور توقیف هویدارا نمی داد و اگر در آن شرایط بازهم هویدا قبول کرده بود می توانست به خارج از مملکت برود چنانچه عده ای از مقامات در زمان ازهاری از کشور خارج شدند.

* * *

درباره بازداشت هویدا وقتی در تهران بودم دکتر جواد سعید گفت من و دکتر یگانه و چند تن دیگر در خانه مادر هویدا بودیم که تلفن دربار زنگ زد و معلوم شد شاه می خواهد صحبت کند. هویدا حرفهای شاه را گوش کرد و چند بار گفت هر طورمصلحت می دانید اطاعت می کنم. وقتی مذاکرات تلفنی پایان یافت با رنگ پریده ای گفت اعلیحضرت فرمودند چون وضع شهر نا آرام است و دشمنان شما هم به فعالیت شدید مشغولند فعلا قرار است شمارا به محل امنی ببرند ولی پس از آرام شدن اوضاع به خانه خود بازخواهید گشت. هویدا باخونسردی و خنده گفت خلاصه طبق دستور اعلیحضرت به طور احترام آمیز فعلا به بازداشتگاه می روم. پس از چند لحظه سپهبد رحیمی لاریجانی معاون فرمانداری نظامی با چند افسر به خانه مادر هویدا آمدند. هویدا گفت من وسایل خودرا

برداشته و آماده هستم. همراه مأمورین فرماندارنظامی به ساختمانی منتقل گردید که رادیووتلویزیون و محافظ و تلفن داشت و هویدا می توانست با دوستان خود هم ملاقاتی داشته باشد.

دکتر حسن متین که اکثر اوقات به دیدار هویدا به خانه مادر او در دروس می رفت می گفت من در یك هفته دوبار شاهد تلفن اعلیحضرت به هویدا و مذاکرات تلفنی آنها بودم. در نخستین روزهای حکومت ازهاری در کتابخانه ای که معمولا هویدا در آن نشسته بود پهلویش نشسته بودم که مذاکرات تلفنی آغاز شد. به خاطر دارم که روز دوشنبه بود. پس از پایان مذاکرات تلفنی هویدا گفت اعلیحضرت خیلی اصرار دارند که من از کشور خارج گردم ولی من همانطوریکه شنیدید نظر مخالف خودرا بیان داشته و گفتم کاری نکرده ام که از کشور خارج گردم، اجازه بفرمائید همینجا بمانم. من گفتم شاید مصلحت این باشد که شما این ایام متشنج را در خارج بسربرید. باعصبانیت گفت کجا بروم؟ با چه وضعی بروم؟ تو که می دانی درخارج ذخیره ای ندارم. گفتم به هرحال دوستان فراوانی اعم ازایرانی و خارجی دارید که نمی گذارند درخارج دچار مشکلی بشوید. هویدا گفت من می مانم و هرچه پیش آید استقبال می کنم.

دوروزبعد یعنی روزچهارشنبه بازهم مذاکرات تلفنی مجددی شد این بار وقتی تلفن پایان یافت هویدا با ناراحتی گفت (حسن من توقیف شده ام). ساعت ۷ بعد از ظهر امروز سپهبد رحیمی لاریجانی اینجا می آید و باهم به بازداشتگاه می رویم. فورا به خلعت بری تلفنی اطلاع بدهید که اینجا بیاید. بلافاصله او و جابر انصاری و دکتر سعید و دکتریگانه و چند تن دیگر رسیدند. لیلی امامی شروع کرد به حمله و اعتراض به دولت ازهاری و ابراز ناراحتی از تصمیمی که گرفته شده است. حتی وقتی هم که سپهبد رحیمی لاریجانی رسید اعتراضات لیلی ادامه داشت و ضمن حرفهایش می گفت در گذشته وقتی وزراء منصوب می شدند من

شاهد استقبال مردم بودم که اقلا دوهزار دسته گل ازسازمان من برایشان فرستاده می شد اما برای وزرای ازهاری حتی یك دسته گل هم نفرستادند. وقتی رحیمی لاریجانی رسید هویدا به او احترام گذاشت و اورا به اصطلاح دعوت به یك آشامیدنی کرد که او چون در خدمت بود از نوشیدن هرگونه نوشابه ای پرهیز داشت. سرانجام هویدا وسایل لازم را جمع و جور کرد. نزد مادرش رفت و جریان را گفت و اورا بوسید. بستگان نزدیك هویدا می گویند مادر هویدا بقدری ناراحت شد که ازآن تاریخ دیگر قدرت کلام خودرا از دست داد.

ساعت ۷ بعدازظهر هویدا پشت رل اتومبیل پیکان خود نشست و سپهبد رحیمی لاریجانی در کنار او و یك سرتیپ با لباس شخصی در صندلی عقب اتومبیل قرار گرفت و حرکت کردند. مادر او فقط توانست یکبار در زندان به دیدار فرزندش برود و در آن حالت هم قدرت تکلمی نداشت و تاچندی قبل در تهران در گذشت و این حالت ناراحتی برایش باقی مانده بود.

***

مطلعی می گفت هنگامی که سپهبد رحیمی لاریجانی برای دستگیری هویدا می رود در حضور چند تن از دوستان هویدا که حضور داشتند مأموریت خود را با ناراحتی بیان می کند. هویدا که قبلا از جریان آگاه بوده می گوید (المأمور معذور) و جامه دان خور را که از قبل آماده کرده بود بر می دارد و پس از روبوسی با حاضرین به راه می افتد. وقتی چند قدم به جلو می رود به سپهبد لاریجانی می گوید ببخشید که برخلاف ادب پیشاپیش شما راه افتادم اما چون در توقیف شما هستم ناچار زندانی باید جلو و شما ازعقب حرکت کنید.

با این طرز هویدا از دوستانش جدا شد و به سوی زندان رفت.

حکم توقیف هویدا چنین بود:

۱۳۵۷/۸/۱۸

تیمسار فرمانداری نظامی تهران و حومه

احتراما به استحضار می رساند در اجرای اوامر صادره امیرعباس هویدا نخست وزیر اسبق در تاریخ ۵۷/۸/۱۷ دستگیر استدعا دارد اوامر عالی را امر به ابلاغ فرمائید.

معاون ستاد اطلاعاتی - سرتیپ سجده ای

در صورت تصویب برابر باماده ۵ قانون فرماندار نظامی بازداشت گردند. سپهبد رحیمی لاریجانی - ۵۷/۸/۱۸

***

پرویز راجی می نویسد: روز ۱۶ آبان از تهران خبر رسید که هویدا توقیف شده است. لحظه ای پیش از آنکه در خانه اورا بزنند اعلیحضرت به هویدا تلفن می کند و می گوید اورا به جائی می برند که (ایمنی اش در خطر نباشد). به هویدا مهلت داده می شود که وسایل لازم را از جمله مقداری کتاب با خود بردارد. هویدا خونسرد و آرام مانده بود.

با والاحضرت اشرف صحبت کردم گفت فریدون هویدا عقلش را از دست داده و به هرکس می رسد درباره خیانتهای شاه به برادرش چیزها می گوید که آدم شاخ در می آورد. وقتی رفتار برادرش را با هویدا پیش کشیدم گفت هویدا بود که طی ۶ سال آخر نخست وزیری اش اعلیحضرت را گمراه کرد و موجبات آشوب و هرج و مرج کنونی را فراهم ساخت.

عبدالرضا انصاری می گفت رفتار اعلیحضرت با هویدا موجب گردید که فرار یاران و اطرافیان که آغاز شده بود تشدید گردد و به تضعیف موقعیت شاه بیانجامد. او می گفت با این که در حساب و کتاب سازمان شاهنشاهی مو لای درزش نمی رود خیال بازگشت به ایران را ندارد زیرا وضع جوری است که احدی از سرانصاف و بی طرفی قضاوت نمی کند.

یدالله شهبازی گفت به توصیه هویدا از تهران خارج شده

است. نخست وزیر - وزرای سابق - کارمندان ارشد دولت - سفرا و سایر رجال سیاسی برای خروج از کشور احتیاج به اجازه مخصوص نداشتند. اوگفت در فرودگاه مانع خروج جمشیدآموزگار شده بودند و تنها تلفنش به دربار و اوامر صریح اعلیحضرت باعث رهائی و خروجش شد. گفت احمقانه است که کسی در شرایط فعلی به ایران باز گردد. چون آدم را می اندازند کنج زندان و مدتی طول می کشد تا یکی بگوید ابولی خرت به چنده؟

فریدون هویدا می گفت برایش شکی باقی نمانده که توقیف امیرعباس کار اردشیر زاهدی بوده است. درحقیقت انتقام اردشیر زاهدی از نخست وزیری بوده که او را از سمت وزیر امورخارجه برکنار کرده است.

***

نویسنده کتاب هوشنگ انصاری را در نیویورك دیدم و درباره خروج و استعفایش پرسیدم. گفت طبق دستور اعلیحضرت مطابق معمول برای انجام مأموریتی از کشور خارج شدم. پس ازانجام کارها درآمریکا و معالجه قصد مراجعت به تهران را داشتم. در نیویورك شنیدم که در تهران شهرت دارد که هویدا را بازداشت خواهند کرد. قدری نگران شده حضور اعلیحضرت تلفن کردم ضمن اشاره به کارهای مأموریت گفتم اینجا شایع است که هویدا را توقیف خواهند کرد. اعلیحضرت گفتند هویدا غیراز خدمت کاری انجام نداده چرا بازداشت شود؟ این شایعات صحت ندارد. قدری خیالم راحت شد و از نیویورك عازم پاریس شدم تا به تهران بروم. وقتی به پاریس رسیدم روزنامه ها خبر دادند که هویدا در تهران بازداشت شد. مجددا حضور شاهنشاه تلفن کردم و گفتم مثل اینکه هویدا توقیف شده است. فرمودند بله جریانی بوده که برای حفظ جانش مصلحت دیده شد درجای امنی به سر برد و این کار در مصلحت شخص او بوده است. عرض کردم با وضع فعلی کشور اجازه می فرمائید از مدیریت عامل شرکت نفت استعفا کنم.فرمودند در مورد شما که

مطلبی نیست چرا استعفا می کنید؟ این کار دولت را تضعیف می کند. گفتم می دانید که با جریانات اخیر نمی توان کاری انجام داد. فرمودند هرطور خودتان صلاح می دانید که این امررا به منزله کسب اجازه تلقی کرده و ازسمت خود استعفا کرده و دیگر به ایران نرفتم. از انصاری پرسیدم وضع خانه و زندگی شما چه شد؟ گفت یکی از دوستان خیلی نزدیك کلیه اثاثیه و حتی جواهرات همسرم را برداشت و برد و تا این ساعت هم ازآن خبری ندارم. این دوست هم به اروپا آمد تلفنی کرد ولی درباره اثاثیه خبری نداد. فعلا هم شنیده ام خانه من کمیته انقلاب اسلامی شده است. ولی فرامین و عکسهایم توسط یکی از خدمتگذاران منزل وسیله پست برایم ارسال شد که خوشبختانه به دستم رسید که برایم بسیار با ارزش می باشد.

***

جعفر رائد سفیر سابق ایران درعربستان سعودی می نویسد:

درسال ۱۹۷۲ روز عید قربان در صحرای منا چند حاجی ایرانی در یکی از اتاقها گردهم آمده بودند که عبارت بودند از: بانو فریده دیبا - شاهدخت فاطمه پهلوی - اردشیر زاهدی - سپهبد هاشمی نژاد - دکتر مهاجرانی - شیخ غروی اصفهانی و چند تن دیگر. اردشیر زاهدی زبان به انتقاد گشود و گفت چرا دولت ایران برای حج محدودیت قائل است؟ چرا نمی گذارند مردم با آزادی مطلق این وظیفه دینی را انجام دهند. شاهدخت فاطمه می کوشد تا زاهدی را متقاعد کند که کوتاه بیاید ولی فایده نداشت و می گفت به چه مناسبت برملتی که اکثریت آن مسلمان هستند دولتی حکومت کند که نیم بیشتر اعضایش بهائی می باشند. مردم از این دولت و رفتارش به ستوه آمده اند و از دیدن قیافه رئیس، ازآن عصایش، ازآن گلی که به سینه می زند، ازادا و اطوارش خسته شده اند. ازکارهای نا صوابش جان ملت ایران به لب رسیده است.بالاخره دود همه اینها به چشم اعلیحضرت خواهد رفت. شاهدخت فاطمه که نمی خواست زاهدی در جلو نامحرمان پرده دری کند گفت این حرفهارا که

می زنید موجب نارضایتی می شود(منظورنارضایتی ملوکانه است) اردشیر گفت من اهمیت نمی دهم و عقیده خودرا می گویم. من انواع تفریحات را کرده و لذتهارا چشیده ام و از هر بلائی که سرم بیاید باکی ندارم. من حرفی را که بدان معتقدم در کنار خانه خدا می گویم هرچه باداباد.

پس از مراجعت از سفر حج بر سر این سخنان در تهران غرغائی برپا شد. دکتر ایادی و هویدا چغلی اردشیر را نزد شاه کرده بودند. شاه هم اورا سرزنش کرد ولی اردشیر گفته بود آنچه اظهار داشته ام حقایقی است که به آن اعتقاد داردم.

***

گزارش مورخ ۱۳۵۷/۹/۲۰ ساواك در باره امیرعباس هویدا چنین است:

امیرعباس هویدا نخست وزیر اسبق نزد اشخاصی که به ملاقات او رفته اند اظهار داشته در زمانی که اتهاماتی به وی وارد شده با پیش بینی قبلی وقایع ایران را که خود ناظرآن بوده در ۳۰۰ صفحه تنظیم و جهت یك نفر از بستگان خود در کشورهای خارج پست کرده که اگر روزی محاکمه شد و علیه او مقالاتی در ایران چاپ کردند همزمان با آن یادداشتهای مزبور را ترجمه و در مطبوعات خارجی به چاپ برسانند.

گزارش دیگر - بر اثر اظهارات خصوصی محمد بیگلری رئیس اداره حفاظت نخست وزیری و همچنین عبدالمجید قنواتی مسئول امور بایگانی محرمانه تعدادی از پرونده های بکلی سری و محرمانه نخست وزیر سابق در گاو صندوق اتاق نخست وزیر نگهداری می شده که به بایگانی محرمانه عودت نداده و به احتمال قوی به منزل و یا جای امن دیگری منتقل شده است.

***

دکترشاهقلی از نزدیك ترین دوستان هویدا به نویسنده کتاب در لندن گفت برای آزادی هویدا خیلی تلاش کردم. یك بار به

اعلیحضرت پیغام دادم که بازداشت دوستان و نزدیکان شما هیچ مشکلی را حل نخواهد کرد و نه تنها مردم را ساکت و آرام نمی کند بلکه سایر دوستان و نزدیکان شمارا متوحش می سازد. بهتر است دستور فرمائید که هویدا آزاد شود. به این درخواست توجهی نشد و پاسخ مثبتی دریافت نگردید.

یك بار در حکومت بختیار پیغام داده شد حال که شما قصد خروج از کشور را دارید اقدام بفرمائید که هویدا از زندان خارج شود زیرا خیلی از نخست وزیران و وزیران و شخصیتهای مملکتی از کشور خارج گردیده اند و ماندن هویدا در زندان برای او خطرناك است. اعلیحضرت پیغام دادند که حالا کار ازکار گذشته و از دست من برای آزادی هویدا کاری ساخته نیست. (زیرا بختیار در نظر داشت هویدارا محاکمه کند و به هیچوجه موافقت با آزادی او نمی کرد)

دکتر شاهقلی گفت از آزادی هویدا مأیوس نشدم با مذاکره بابعضی از نزدیکان به فکر افتادیم که هویدارا از زندان فراربدهیم. برنامه این کار از هر جهت آماده شده بود. من چون احتمال می دادم که بازداشت شوم در خانه خود به سر نمی بردم. آپارتمانی اجاره کرده و آن رابه صورت مخفی گاه در آورده بودم. این ساختمان سه راه فرار داشت. چند ماه در آنجا بودم تا از ایران گریختم. پس از اجاره آپارتمان چند اتومبیل مجهز را آماده ساختم. چون آن روزها بنزین به سختی به دست می آمد حدود ۸۰۰ لیتر بنزین تهیه کرده ودرجای امنی ذخیره کردم. قرار شد با ترتیبی که خیلی مشکل نبود هویدارا از محل بازداشتگاه خارج ساخته از راه کردستان به خارج از کشور بیاوریم. همه وسایل کار آماده گردید وسیله یکی از نزدیکان هویدا که او را مرتب در زندان می دید این پیغام محرمانه داده شد ولی متأسفانه او قبول نکرد و گفت من می مانم و برای محاکمه در هر دادگاهی آماده ام.

روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ بازداشت شدگان توانستند از زندان

جمشیدیه خارج شوند ولی هویدا در خانه پذیرائی ساواك درنزدیکی نیاوران به سر می برد که تلفنی هم در دسترس داشت. ناگهان متوجه می گردد که مراقبین محل اقامت او آنجاراترك کرده و می تواند آزادانه آن محل را ترك کند. پس از لحظه ای تفکر به مهندس جابر انصاری وزیر مسکن قبلی کابینه خود تلفن می کند و می گوید به داریوش فروهر که (پسر خاله اوست) وضع هویدا را خبر بدهد تامهندس بازرگان را از ماجرا آگاه ساخته و تکلیفش را روشن سازند. درهمین موقع هویدا به من تلفن کرد و من که در صدد بودم اورا از آن محل خارج سازم گفت با بازرگان تماس برقرار کرده و به زودی برای دستگیری اش خواهند آمد. خیلی ناراحت شده گفتم این کار خیلی ناشیانه بود زیرا آنها شمارا ناراحت خواهند کرد و این کار خطر جانی دارد. به سرعت بیائید به آن خانه ای که من تهیه کرده ام و چند روز باهم باشیم تاوضع روشن شود. هویدا گفت من از محاکمه باکی ندارم و نمی خواهم فرار کنم. هویدا با تمام هوش و ذکاوت خود باور نمی کرد که چه خطر مهمی اوراتهدید می کند. من در نظر داشتم با مختصر تغییر قیافه که خودم از نظر پزشکی متخصص آن هستم قیافه ای برای هویدا درست کنم که هیچکس اورانشناسد و به راحتی از کشور به خارج برود. ولی متأسفانه هویدا حاضر نشد و جانش را به خطر انداخت.

شاهقلی از دوستان خیلی نزدیك هویدا و منصور بود. هنگام تأسیس حزب ایران نوین ساختمان خودرا در خیابان ملك الشعراء بهار در اختیار حزب گذارد و کرایه ای دریافت نمیکرد. به تدریج وضع طوری شده بود که (بیمارستان پارس) که مدیر عاملش دکتر شاهقلی بود کانون وزیر تراشی شده بود. حتی یك بار هنگام طرح لایحه بودجه در مجلس شورای ملی زهتابفرد نماینده حزب مردم که رابطه صمیمانه ای هم با هویدا داشت ضمن بحث شیرینی چنین می گفت: (یکی از همشهریان بنده پسرش را به آمریکا فرستاده و یکی ازاین مدارك که گویا (P.H.D) است به دست آورده وبا پسرش

نزدمن آمده بود که می خواهم مرا یاری کنید که این پسر درسیاست و کارهای اداری مملکت صاحب شغل و مقام بشود. به او گفتم (ای همشهری تو مثل من اشتباه نکن که وارد حزب اقلیت بشوی. اگر شدی کارت زار است و باید مرتب کتك بخوری، برو به حزب اکثریت یعنی همین حزب ایران نوین، امابازهم غافل مشو، آن هم کافی نیست. سیاهی لشگر مباش، برو بیمارستان پارس که متعلق به این دکتر شاهقلی است فقط چند سهم بخر به بین کارت دایر خواهد شد. به سرعت مدیرکل می شوی. یعنی بفهمی نفهمی معاون و سرانجام وزیر و همه کاره می شوی. همشهری دیگر ما شیخ الاسلام زاده همین کار را کرد و بیا و ببین چه کار و بارش سکه است. داشتن (P.H.D) لازم است. عضویت حزب ایران نوین هم ضروری ولی معجزه آسا سهام بیمارستان پارس می باشد.) این گفته طنزآمیز زهتابفرد چنان در مجلس اثر کرد که تا مدتی هویدا و شاهقلی و وزرای کابینه را به خنده واداشته و هویدا هم که با زهتابفرد روابط خوبی داشت به سرعت و سهولت از ماجرا گذشت. منظور تاثیر شاهقلی دردولت هویدا بود.

دکترشاهقلی که همسرخارجی دارد و در آپارتمان کوچکی در نیویورك زندگی می کند به (مرد خوشبخت) معروف می باشد. از او پرسیدم چرا شما را در آمریکا به این نام ملقب ساخته اند؟ گفت ماجرای آن چنین است:

وقتی در آمریکا تحصیل می کردم تعداد داوطلبان رشته جراحی پلاستیك خیلی زیاد بود و افراد قابل پذیرش بسیارکم. هر جراحی که در این رشته قبول می شد همه به او تبریك می گفتند چون کار جراحی پلاستیك تازه در آمریکا رایج شده بود. من هم سخت به این رشته علاقمند شده بودم و به دنبال کار بودم ولی با هر پزشکی که مشورت می کردم می گفتند بی جهت وقت خودت را تلف نکن قابل پذیرش نیستی. من با امید کامل نامه ای به یکی از پزشکان این رشته نوشته و یادآورشده بودم که بدون این که مدرکی

بخواهم حاضرم چندماه در این رشته کارکنم. ناگهان نمی دانم چه شد که قبولی من در این رشته اعلام شد و برای نخستین بار همکاران پزشك آمریکائی مرا (مرد خوشبخت) نامیدند. پس ازمدتی به فرانسه مسافرت کرده و قصد مراجعت به آمریکا را داشتم. در هواپیما جا (رزرو) کرده و خود را آماده سفر آمریکا نمودم. یکی از دوستانم سر رسید و با اصرار از من خواست که در پاریس بمانم.او گفت شما که در آمریکا کار مهمی ندارید و هوای اینجا هم که خوب است چند روز بیشتر بمانید. نمی دانم به چه علت این پیشنهاد را به سرعت قبول کردم. به شرکت هواپیمائی رفتم و خواستم روز حرکت را تغییر بدهم. کارمند شرکت هواپیمائی آنقدر خوشحال شد که قابل تصور نبود. می گفت یك خواننده ویك نقاش آمریکائی برای یك کار فوری عازم آمریکا هستند هرچه تلاش کردیم نتوانستیم برایشان جا تهیه کنیم اقدام شما کمك مهمی به ما شده است . به همین جهت در یکی از هتل ها برای دوشب به من اتاق مجانی دادند که این تغییر وقت راقبول کرده بودم. فردای آن روز وقتی روزنامه رابازکردم دیدم آن هواپیما سقوط کرده و کلیه مسافرانش هلاك شده اند. آن وقت فهمیدم چه خطری ازبیخ گوشم گذشت و به راستی (مردی خوشبخت) هستم.

واقعه دیگر این که در یکی از سفرهای آمریکا با خانم آمریکائی ام در حال عبور از کنار دریاچه بزرگی بودیم نمی دانم چه شد که رل اتومبیل از دست من دررفت و پیچید ومن وزنم با اتومبیل به داخل دریاچه پرت شدیم. بلافاصله در اتومبیل بازشد و همسرم به داخل آب پرتاب گردید ولی من خواستم از در خارج شوم امکان نداشت به صورتی از شیشه ای که شکسته بود خودرا خارج ساخته و من و زنم شناکنان خود رابه ساحل رسانیدیم. فردا ساعت ۷ صبح برای عمل جراحی به بیمارستان رفتم و مشغول عمل بودم که یکی از همکاران پزشك آمریکائی وقتی مرا دید دچار تعجب شد و گفت باور کردنی نیست. دیروز یك پزشك ایرانی به نام شما با همسرش

در دریاچه افتاده و غرق شدند. باصدای بلند خندیدم و گفتم درست است آن دکتر ایرانی من بودم و شکر خدارا که می بینید سالم هستم و همسرم هم سلامت می باشد. ازآن روز دیگر در بیمارستان هیچکس مراشاهقلی نمی گفت همه مرا(مرد خوشبخت) می نامیدند. آخرین بار هم که نجات از دست آخوندها ست از راه کردستان خودرا به نیویورك رسانیده بین دوستان و بستگانم هستم. خدا را شکر.

***

دکتر فرشته انشاء دختر خاله هویدا و پزشك مخصوص او که مرتب در زندان با هویدا تماس داشته طی مصاحبه ای به نماینده روزنامه کیهان چاپ لندن چنین گفته است:

امیرعباس هویدا طبق قانون حکومت نظامی بازداشت شد و تا آنجا که من می دانم اتهام خاصی به او وارد نشد بلکه به ملاحظه مسائل امنیتی و حفظ جانش به بازداشتگاه رفت.

بدوا در خانه ای در الهیه به سر می برد. درملاقات آزاد نبود. فقط یکبار اجازه ملاقات مادرش را به دست آورد ولی دیگر این درخواست را تجدیدنکرد. این دیدار چند دقیقه در سکوت سنگینی برگزار شد و هویدا دیگر نخواست آن صحنه را به مادرش تحمیل کند. هویدا مادرش را (زن نمونه) می دانست. همت و پشتکار اورا همیشه به یاد می آورد. در کنار او زبان فارسی و عشق به ایران را آموخته بود. خود هویدا درباره مادرش می نویسد: (شاید در زندگی برادرم و من موجودی نزدیکتر ازمادرم نباشد. وقتی پدرم فوت شد حلقه هائی که مارا به دوستان و اقوام در ایران اتصال می داد آهسته آهسته ازهم گسیخت. با همه مشکلاتی که مادرم با آنها روبرو شده بود با روشن بینی و شهامت و طبع بلند اقدام کرد. از هیچکس کمك نگرفت. به ما یاد داد که در زندگی باید به خود متکی بود. می گفت زندگی فراز و نشیب دارد. در فراز زندگی باید به دارائی و ثروت بی اعتنائی کرد و در نشیب هم نباید محتاج بود.)

تا تاریخ ۲۱ بهمن همه روزه درسه بازداشتگاه مختلف ساواك و یك بار در ۲۹ بهمن در مدرسه علوی و بارآخر در زندان قصر موفق به دیدار او شدم.

روحیه هویدا در زندان خوب بود و به آنچه در باره او اتفاق خواهد افتاد بی اعتنا ولی نگران شدید اوضاع مملکت بود. با این که زندگی را خیلی دوست داشت از مرگ نمی ترسید. می گفت من سرباز شاهنشاه و خدمتگذار ایرانم و برای مصلحت ایران از هیچ چیز کوتاهی نمی کنم..

در زمانی که مجلس با جدیت مشغول طرح و تصویب لایحه محاکمه نخست وزیر و وزراء بود و سایل مسافرت او توسط دوستی فراهم شد پیغام آنهارا بی جواب گذاشت و به من گفت (من موظفم که پاسخگوی تمام سئوالات باشم). امیرعباس سه وصیتنامه به جای گذارده یکی برای برادرش و دونامه برای شاه فقید و شهبانو. روز ۲۲ بهمن در تماس تلفنی با یکی از دوستان که دید از اوضاع ایران صحبت می کند پرسید پس وضع شما چه می شود؟ هویدا گفت عجب سئوالی؟ مملکت ازبین رفت وضع من چه می شود؟ او انسانی پاك و شجاع بود.

***

یکی ازدوستان نزدیك هویدا می گفت از روزی که هویدا ازوزارت دربار کنار رفت تا آخرین روزحیات من دقیقا در جریان کارهای او بودم. وقتی از وزارت دربار به خانه آمد به او پیشنهاد شد که به عنوان سفیر بلژیك برود ولی او نپذیرفت اما ازآن پس هیچگاه به او پیشنهاد خروج از کشور نشد. حتی یکبار چندتن از بستگان او پیشنهاد کردند که برای مدتی کوتاه به اروپا برود و او هم قبول کرد. من حضور داشتم که حضوراعلیحضرت تلفن کرد و اجازه خواست ولی اعلیحضرت گفتند کجا می خواهید بروید من هم در تهران هستم بهتر است در تهران بمانید. با این طرز هویدا از سفر منصرف گردید. وقتی هم او را به جمشیدیه برده بودند خودش

پیشنهاد کرد که بهتر است جایش را تغییر بدهند زیرا در آنجا عده ای از وزرای سابق او و دوستانش زندانی هستند ممکن است موضوعی پیش آید و موجب شایعاتی گردد. در تمام مدت فرشته انشاء با او در تماس بود. روز ۲۲ بهمن هم در همان محلی که در نیاوران به سر می برد وقتی نگهبانان رفتند او خودش را معرفی کرد و می توانست به راحتی فرار کند که نکرد. در مدرسه رفاه و زندان قصر در مدتی که بود خود را برای محاکمه آماده می کرد. یك روزهم کاغذی به فرشته انشاء داد که لای جوراب خود گذارده بود و در آن به ادگادفور و دوستان فرانسوی خود نوشته بود که جانش در خطر است و آنها هم آن اعلامیه را برایش تهیه کرده بودند. نزدیك بود پاسداران فرشته راهم توقیف کنند که دیگر به زندان نرفت. به طور مسلم در همان صحنه سازی به نام محاکمه با گلوله های هادی غفاری و صادق خلخالی کشته شد.از پشت سر اورا هدف قرار داده بودند. من قطع دارم که شاه هیچگاه به هویدا پیشنهاد سفر به خارج از کشور را نکرد و شهبانو هم در مصاحبه ای این شایعه را که می گویند به هویدا پیشنهاد شد که با هواپیمای شاه همراه آنها از کشور بیرون برود تکذیب کرد.

***

فریدون هویدا می نویسد: راستش را بخواهید من هرگز در فکر نوشتن کتابی درباره ایران نبودم وبعد از پایان زندگی تأثر انگیز برادرم قصدم این بود که برای فراموش کردن این ماجرای دردناك به ادبیات و نقاشی روبیاورم. اما وقتی دوستان شرح دادند که چطور شاه علیه برادر من کار می کرد و به خصوص اظهارات شاه به روزنامه لوموند در زمینه تلاش هائی برای نجات برادرم خون مرا به جوش آورد و مرا وادار به نوشتن کتاب نمود که حقایق را بنویسم.

شاه هرگز به برادرم پیشنهاد خروج از کشور را نداد. ولی بعضی از دوستانش به او پیشنهاد کرده بودند که می توانند اورا از

زندان بربایند و از مرز خارج کنند که گفت (حاضر نیستم ننگ فرار را بپذیرم. چون بزدل نیستم. من خودم را وقف وطنم کرده ام و قدرت آن را دارم که درانظار عمومی از خود به خوبی دفاع کنم.)

در سناریوی تنظیمی شاه و بختیار که به تأیید شاه هم رسیده بود او قصد داشت در وهله اول برادرم را به جوخه اعدام بسپارد و جرمش را استفاده نابجا از قدرت اعطائی از سوی شاه قلمداد کند. بختیار خود را قانع کرده بود که با اعدام امیرعباس هویدا خواهد توانست رضایت مردم را به دست آورد و رژیم را از سقوط نجات دهد.

جرم شاه را در کشته شدن برادرم می توان نادیده گرفت ولی باید گفت که او متعاقب موفقیت های اولیه اش در بهبود شرایط مادی کشور مست ازباده غرور شد و باانحراف از مسیر اصلی نه تنها قدمی در راه برقراری مجدد حاکمیت قانون اساسی که از کودتای ۵۳ معلق مانده بود برنداشت بلکه روز به روزهم از واقعیت ها دور شد و اشتباهی کرد که ثبات مملکت را بهم زد و باید گفت (شاه برسر شاخ نشسته بود و بن می برید) و در این راه نیز ازکارهای بی دریغ برادران و خواهران خود نیز برخوردار می شد.

یکی از نزدیکان اردشیر زاهدی می گفت او در هتل والدورف آستوریا قبل از عزیمت به تهران به او گفته است شاه باید به سرعت چند نفر را اعدام کند که در فهرست آنها نام امیرعباس هویدا رابه زبان می آورد.

یکی ازدوستان درباری می گفت اردشیر دائم به گوش شاه می خواند که بهتر است متوسل به راه حلی مثل پینوشه در شیلی بشود تا با ایجاد رعب و وحشت هیچکس جرأت مخالفت با اورا نداشته باشد. اینها می گفتند شاه باید عده ای راسپربلا بکند و خود را از مهلکه برهاند. عناصر وابسته به رژیم شاه به جای این که متحد و منسجم بشوند به فکر کینه توزی افتاده بودند.

ازهاری بلافاصله بعد از ابلاغ فرمان نخست وزیری باقره باغی

و اردشیر زاهدی به گفتگو نشست و زاهدی توانست ازهاری را مجاب کند که بهتر است عده ای از جمله برادرم بازداشت شوند تا ازشدت حملات مردم به شاه کاسته شود. قصد این بودکه تقصیر تمام اعمال گذشته را به گردن آنهابیاندازند و برای زدودن لکه بدنامی شاه آنهارا محاکمه و مجازات کنند. شاه اصرار داشت که محاکمه برادرم هرچه زودتر شروع شود تا بتوان افکار عمومی را منحرف ساخت ولی وزیر دادگستری وقت می گفت باید با اجازه مجلسین باشد. شاه به او گفته بود این لایحه را تنظیم و خارج از نوبت از تصویب مجلس بگذراند.خود شاه هم به روزنامه لوموند گفت در مورد بازداشت افراد در مورد همه جز باهویدا موافق بودم و همان روز هویدا را خواستم وبی پرده به او گفتم جانش در خطر است اگر مایل می باشد باهواپیمای خصوصی از کشور خارج گردد ولی هویدا گفت هیچ دلیل ندارد که از ایران فرار کنم چون خودرامقصر نمی دانم و شما هم راهی جز بازداشت من ندارید خواهش می کنم حتما این کار را انجام بدهید. من هم انتظار جواب دیگری از هویدا نداشتم چون شخصی بود که نمی شد هیچ اتهامی را به وی نسبت داد.

البته پیشنهاد فرار برادرم از ایران حقیقت دارد. چنانچه ۵ نخست وزیر دیگر از ایران گریختند. ولی امیرعباس قبول نکرد که فرار کند اما این که شاه به برادرم پیشنهاد فرار کرده باشد صحیح نیست. چون برادرم با تلفن به من گفت بازداشتش یك اقدام موقتی برای نجات تاج و تخت تلقی می گردد ونتیجه محاکمه اش جز پیروزی و سرافرازی نخواهد بود. به اوگفتم باید این درخواست برای همگان روشن شود که گفت این کار جز افزودن مشکلات مملکت نتیجه ای ندارد. روزبعد یکی از بستگانم با تلفن به من گفت که چون امیرعباس در وضع خطرناکی قراردارد بهتر است دهانت را ببندی.

قبل ازاین که شاه ازایران خارج گردد خانمی از بستگان از شاه

و ملکه خواسته بود تا امیرعباس هویدارا باهواپمای خود از کشور خارج کنند. ولی شاه با وجود چنین امکانی برای این که مبادا رنگ رویاهایش کدر شود فقط جان خود را از مهلکه نجات داد و آنهارا در زندان نگاه داشت. دادگاه تاریخ در این مورد قضاوت خواهد کرد. این که شاه گفته بازداشت هویدا برای آرام کردن شورشیان لازم بود چون هدف حمله خود شاه بود این کار هیچ تأثیری نداشت بلکه اعمال سیاست (سپر بلا) بحران را تشدید کرد.

یکی از دیپلماتهای خارجی که ازتهران به نیویورك آمده بود می گفت شاه دیگر نمی تواند اعتبار ازدست رفته رابه دست آورد. با بازداشت هویدا و عده ای دیگر از این پس طرفدارانش هم به او اعتماد ندارند و حتی ژنرالها می گویند وقتی دوستان نزدیك خود را به چنین ذلتی می اندازد پس ما چرا خود را سپربلا قرار بدهیم. می گفت با برگزیدن اردشیر به عنوان مشاور این روزها مثل این که تصمیم قطعی به سقوط خود گرفته است.

ازآن پس حتی همکاران ما در سازمان ملل به صورت آشکار انتقاد می کردند و دیگر حرف شنوائی از والاحضرت اشرف رئیس هیئت نمایندگی ایران در سازمان ملل نداشتند و او هم درمنزل شخصی خود در نیویورك به سر می برد.

یکبار باتلفن به برادرم گفتم چرا برای دفاع از خود مطالبی منتشر نمی کند؟ گفت نمی خواهد شاه رابه درد سر بیاندازد. گفتم زیاد نباید به فکر شاه باشد چون او اکنون موجود مردد و افسرده ایست. برای اولین بار ازعاقبت برادرم احساس نگرانی کردم.

امیرعباس در دوران بازداشت هیچ تماسی باشاه نداشت و شاه هم هرگز از احوال او پرسشی نمی کرد فقط به خانمی از بستگان ما اجازه داده شده بود تا هفته ای یکبار بابرادرم ملاقات کند. برادرم از نقشه های اردشیر علیه خودش آگاه بود ولی می گفت مدارك کافی برای خنثی کردن اقدامات اردشیر دارد اما ترجیح می دهد فعلا چیزی را افشا نکند تا بر گرفتاری شاه افزوده نشود. ولی

هردو متفق القول بودیم که شاه هیچ شانسی برای ادامه سلطنت ندارد ومسئولیت نابودی اش هم به گردن کسی جز خود او نیست.

به هرحال به این حقیقت واقفم که ازاواخرآذرسال ۱۳۵۷ دیگر دوران سلطنت محمدرضاشاه پهلوی و بازیگرانش به پایان خود رسیده است.

برای آخرین بار روز ۲۱ بهمن ۵۷ برادرم با تلفن با من تماس گرفت و صریحا اعتراف کرد که از اقدامات شاه سر خورده است. واقعا نمی داند چطور رئیس یك کشوری در چنان وضعی مقام خودرا رها کرده و رفته است. حالا می فهمم که تا کنون راجع به شاه اشتباه قضاوت می کردم.

***

فریدون هویدا در ۱۶ خرداد ۶۸ به خبرنگارروزنامه لوماتن چنین گفت: شاه می توانست وقتی که ایران راترك می کند همه آنهارا با خود ببرد. ولی به همه کسانی که در زمان حکومتش به او خدمت کرده بودند پشت نمود. فریدون هویدا در پاسخ این سئوال که چرا برادر وی پیشنهاد شاه را برای ترك کشور نپذیرفته است گفت من اطلاع کامل دارم تا روزی که شاه از ایران رفت من می توانستم با برادرم در زندان با تلفن صحبت کنم و نه تنها به او پیشنهادی نشد بلکه او را تنها گذاردند با وجود قولهائی که به او داده بودند. حتی گارد ویژه ای که برای برادرش درزندان گزارده بودند که از او حفاظت می کرد پیش از خروج شاه از کشور برداشته شد.برادرم سپر بلای شاه و رژیم او بود. برادرم در زمان نخست وزیری اش در موارد بسیاری به جانبداری از زندانیان سیاسی پرداخته بود زیرامی خواست اختناق نامعقولی را که تنها می توانست به یك فاجعه منجر گردد متوقف سازد.

***

به نظر نویسنده کتاب وقتی بختیار نخست وزیر شد دیگر کار هویدا مشکل بود. در جلسه ای که با حضور چندتن از سناتورها و

وکلای مجلسین برای کار رأی تمایل به منزل دکتر بختیار رفته بودیم ضمن بحث مفصلی که در جای خود مطرح خواهد شد گفت من قانون محاکمه وزراءرابه مجلس خواهم داد و درآن تقاضای اعدام هست که حتی شاه از من پرسید دیگر اعدام چرا؟ گفتم افرادی نظیر هویدا که ۱۳ سال قانون اساسی را زیرپا گذاشته اند باید اعدام شوند.

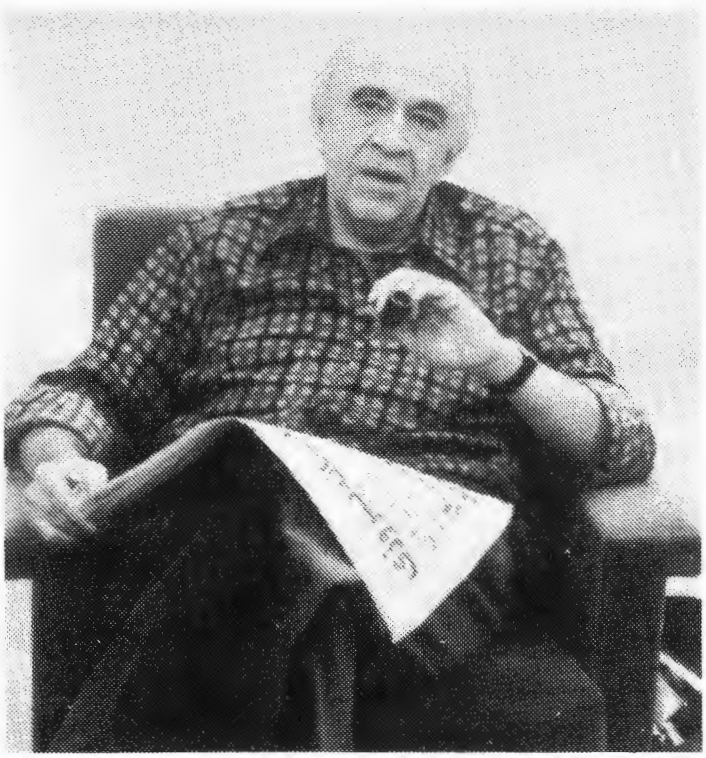
بختیار پس از خروج از ایران درباشگاه مطبوعات پاریس هم گفت (اگر در حکومت مانده بود هویدا رابه محاکمه می کشید. من قاضی نیستم اما از بابت عقیده شخصی ام اگر قرار بود رأی بدهم رأی اعدام به هویدا می دادم.)

باتوجه به جوّ سیاسی آن روز که شاه تصمیم به خروج از ایران داشت و بختیار با وجود تمام نا آرامیها زمام امور کشور را به دست گرفته بود آزادی هویدا از زندان مقدور نبود.



فریدون هویدا

فریدون هویدا می گوید:شاه هرگز به برادرم پیشنهاد نکردکه ازکشور خارج گردد.اومی خواست برای نجات خودعده ای راقربانی کند.



محاکمه وقتل یااعدام هویدا

امیرعباس هویدا تنها نخست وزیر ایران است که در رژیم جمهوری اسلامی دستگیر و اعدام شد یا به گفته عده ای به قتل رسید.

دکتر نوری زاده که در روزهای نخستین سقوط رژیم با زندانیان ملاقات کرده چنین نوشته است:

در دومین روز پیروزی انقلاب در کمیته امام خمینی کوچه مستجاب همراه با احمد خمینی درباره هویدا و بقیه زندانیانی که در نخستین ساعات انقلاب دستگیر شده بودند بحث می کردیم. فرزند امام دست مرا گرفت و به زندان دستگیرشدگان برد. درلحظه نخست باورم نشد که این همه ژنرال و وزیر روی زمین نشسته بودند وبا حالتی هزاران بار متفاوت تر از وقتی که پشت میزهای قدرت بودند مارا به اتاق پذیرا شدند. یکی عریضه می داد، دیگری می گفت بی گناهم و سومی از من می خواست در روزنامه بنویسم که او دشمن شاه بوده است.خیلی دیر فهمیده بودند. از آنجا به اتاق هویدا رفتیم. به او یك اتاق کوچك داده بودند و به تنهائی زندانی بود. سلام گفتیم ازجایش برخاست. مشغول مطالعه بود.مدتی حرف زدیم. به فرزند امام گفت من قربانی سیستم بودم. آنجا هم از سیستم می گفت. در دادگاه و هنگام مرگ نیز از سیستم شکایت داشت، سیستمی که خودش خالق آن بود. گفتم آقای هویدا یادتان هست زمانی را که به یکی از روزنامه نگاران گفته بودید من مطمئن هستم شاهنشاه خدمات مرا نادیده نخواهد گرفت حتی اگر کنار بروم از من حمایت خواهند کرد' کوآن حمایت؟ حالا شما در زندانید و شاه در آن سوی دنیا. هویدا کمی سکوت کرد بعد گفت خب ما نفهمیدیم حالا شما جوانها بیائید خدمت کنید و سیستم را تغییر دهید، مانیز مشاهده می کنیم و لذت می بریم. فرزند امام با آرامش درپاسخ او به خونهای ریخته شده و به شهدا اشاره کرد. هویدا پاسخی نداشت. بازهم سکوت کرد همراه بانیم لبخندی پیپ مشهورش حالا بدون رفیق همیشگی اش «ارکیده» یتیم شده بود.

***

عصر روز ۲۳ بهمن ماه ۱۳۵۷ گروهی از مقامات سابق برای مصاحبه مطبوعاتی آورده شدند. هویدا - مهندس روحانی - دکترشیخ الاسلام زاده - منوچهر آزمون - غلامرضا نیك پی

حضورداشتند.

روزنامه ها چنین نوشتند: چهره این گروه خیلی مضطرب و غمزده بود. هویدا درآغاز جلسه مطبوعاتی خواست از پیپ استفاده کند که گفته شد سیگار و پیپ نکشید که با لبخندی پیپ را کنار گذارد. دکتریزدی مطالب رابرای خبرنگاران خارجی ترجمه می کرد.

سئوال خبرنگاران از هویدا چنین بود:

س - شاه شمارا به زندان انداخت تا خودش را نجات دهد. اکنون نسبت به او چه احساسی دارید؟ آیا مقصرش می دانید؟

هویدا - سیستم را... سیستم را ... من به دادگاه نیامدم. طبق ماده ۵ حکومت نظامی مرا توقیف کرده اند. دربازداشتگاه من هیچکس نبود. می توانستم بروم ولی خودم را به مقامات مملکتی تسلیم کردم. توسط آشنایانم با کمیته تماس گرفته شد و گرنه می توانستم بروم. حتی ٦ ماه پیش.

س - فکرمی کنید اگر فرار می کردید به کجا می رفتید وآیا درامان بودید؟

هویدا - نیم ساعت است که به اینجا آمده ام. این آقایان را نمی شناسم. (اشاره به دکتر یزدی) فقط ازروی عکس شان آنهارا شناختم. بعدا آشنا می شویم.

دراین موقع هویدا از شیخ الاسلام زاده پرسید پس بقیه کجا هستند که او گفت می گویند بقیه فرار کرده اند.

س - نظر شما راجع به دادگاه انقلاب چیست؟

هویدا - نمی دانم چه دادگاهی است. حتما طبق یك اصول صحیح اسلامی خواهد بود.

س - رابطه شما باساواك چه بود؟

هویدا - رئیس ساواك معاون نخست وزیر بود. اما مسئولش خود او بود نه من. مسئول تمام کارها.

س - نقش شما دراین وسط چه بود؟

هویدا - این مسائل همه ناشی ازسیستم است. قانون اساسی

هم همین طور. مسائل بعد در دادگاه روشن خواهد شد.

س - کدام سیستم؟ مگر شماها نبودید که این سیستم را ساختید؟

هویدا - قرارنبود من اینجا محاکمه شوم. به هرحال گفتم مقصر سیستم است مسائل را باید ازدید زمان وقوع آن دید.

س - درباره اختناق چه می گوئید؟

هویدا - من هم به اندازه هرفرد ایرانی دیگر در این مورد مسئولم.

س - چطور چنین چیزی ممکن است. شما مسئولیت زیادتری ازیك فرد عادی داشته اید.

هویدا - باشد. با این حال بازهم به قدر یك فرد معمولی مقصرم.

***

درباره محاکمه هویدا نظرهای مختلفی وجود داشت. افرادی نظیر بنی صدر و بازرگان خواستار محاکمه علنی او بودند تا خبرنگاران داخلی و خارجی در آن شرکت کرده و جریان رسما دردنیا منعکس گردد.

ابوالحسن بنی صدر اولین رئیس جمهوری اسلامی چنین گفته و نوشته است:

مبشری وزیر دادگستری دولت بازرگان به خمینی گفته بود مادوگونی سند درباره هویدا داریم و می توانیم محاکمه او را به محاکمه شاه تبدیل کنیم تا جهان از اعمال ناپسند رژیم قبلی آگاه گردد. خمینی هم با این نظر موافقت کرده بود.

یك روز متوجه شدیم که خلخالی وهادی غفاری به زندان قصر رفته و درهای زندان رابسته و به هیچ کس اجازه خروج نداده و هویدارا محاکمه و کشته اند. من به شدت اعتراض کرده و صریحا گفتم دست آمریکا در کار بوده زیرا با موافقت خمینی به این که هویدا به طور علنی محاکمه و اسرار مداخله آمریکا در کارهای



هویدا – من مسلمان و خداپرست هستم. به من بگوئید من کی باخدا محاربه کرده ام؟ انسان باید افکار عجیبی داشته باشد که باخدامحاربه کند.

ایران فاش شود چگونه این دو نفر خود سرانه دست به این کار زده اند؟ قطعا در پشت پرده نقشه ای بوده است.

***

اولین بار محاکمه هویدا روز ۲۵ اسفند۱۳۵۷ درزندان قصر شروع شد. هویدا مورد سئوال و جواب هائی قرار گرفت ولی به علت نامه های زیادی که از کشورهای مختلف از جمله ٤ نخست وزیر قبلی انگلستان به بازرگان نخست وزیر ایران رسیده بود در آخر اسفند جریان محاکمه هویدا متوقف گردید. ولی روز ۱۷ فروردین سال ۱۳۵۸ محاکمه هویدا مخفیانه در زندان قصر آغاز وخبر اعدام او در ۲۰ فروردین ماه ۱۳۵۸ در رادیو و روزنامه ها منتشر شد.

چون جریان محاکمه هویدا به طور دقیق منتشر نگردیده و جسته و گریخته در مطبوعات مطالبی انتشار یافته است. از این جهت قسمتهائی از آن نقل می گردد.

اتهامات هویدا

فساد در ارض - محاربه با خدا و خلق و نایب امام زمان - قیام علیه امنیت و استقلال مملکت با تشکیل کابینه های دست نشانده آمریکا و انگلیس - اقدام بر ضد حاکمیت ملی با حفظ سلطان دست نشانده و دخالت در انتخابات مجالس قانونگذاری و عزل و نصب وزراء و فرمانداران با نظر سفارتخانه ها و واگذاری منابع زیرزمینی از نفت ومس و اورانیوم به بیگانگان - گسترش نفوذ سیاسی واقتصادی امپریالیسم امریکا وهمدستان اروپائی اش- پرداخت درآمدهای ملی به شاه و فرح و تسلیم درآمد به غرب و اخذ وام با نرخهای بالا - نابود ساختن کشاورزی و دامپروری و جنگل - شرکت مستقیم در فعالیت های جاسوسی به نفع غرب و صهیونیسم - دسته بندی با توطئه گران بین المللی و سرکوبی ملت های ایران و فلسطین و ویتنام - عضو فعال فراماسونری - شرکت در خفه کردن مردم ایران و نقض آزادی های مصرح درقانون اساسی - اولین دبیرکل حزب رستاخیز - اشاعه فساد فرهنگی - شرکت مستقیم در

قاچاق هروئین در فرانسه درمعیت حسنعلی منصور - دادن گزارش های خلاف و انتشار روزنامه های دست نشانده و گماردن سردبیران جیره خوار در مطبوعات.

اظهارات هویدا

بنده از ۱۷ آبان سال ۵۷ در توقیف هستم و هیچ وسیله ای ندارم که به سئوالات شما پاسخ دهم. اینجا اشاره شده به (محارب باخدا) من به خانه خدا رفته ام وزیارت کرده ام. مادرپیرم اعتقادات عمیق مذهبی دارد. من انسانی خدا پرست هستم. به من بگوئید کی با خدا محاربه کرده ام؟ دین من اسلام است. انسان باید افکار عجیبی داشته باشد که با خدا محاربه کند. ما همه در یك سیستم بودیم. اگر نامش را محاربه باخدا بگذارید باید همه را محاکمه کنید. در جلسات قبل باهم توافق کردیم. حالا مرا بعد ازنصف شب آورده اید که داروی خواب آور خورده ام. مثلا گفته اید مس را به امریکائیها داده ام. این طور نیست ما معدن مس را که یك خانواده طبق قوانین کشور کشف کرده بود ازآنها گرفتیم و کارش را به یك شرکت مهم مس که در شیلی کار می کرد دادیم تا مس آن متعلق به ملت ایران باشد. این نمونه ایست که باید اسناد آن را به دادگاه بدهم.

آقای دادستان موافقت کرده اند که من در ۱۸ مورد اسناد را تهیه کرده به دادگاه بدهم. من دستم هرگز به خون و پول آلوده نیست. در این مملکت سیستمی بود که همه می دانستند در کجا تصمیم گرفته می شود و چه مقاماتی کارهارا انجام می دادند. اگر شما درباره ساواك اوراقی منتشر کردید که نخست وزیر دخالتی داشته من حرفی ندارم. بنده می توانستم الان در نیویورك و پاریس یا جای دیگر قدم بزنم، این امکان را داشتم. قبل از بازداشت هم می توانستم بروم ولی در مملکت ماندم تا مرا دستگیر کردند. بنده اگر اربابانی داشتم چطور مرا ول کردند و بقیه را بردند؟ وقتی مرا دستگیر کردند روزنامه هانوشتند که هویدا گریه کرد. ابدا من گریه

نکرده ام و هرگز گریه نخواهم کرد. جان من دربرابر ملت هیچ ارزشی ندارد. اگرباید محکوم شوم حرفی نیست.

رئیس دادگاه - بگوئید در این مملکت دزدی بود؟

هویدا - بله

رئیس - شاه در کارهای مملکت مداخله می کرد؟

هویدا - در امور مهم مملکت،بله

رئیس - ارتش و ساواك و شرکت نفت زیرسلطه شاه بود یاخیر؟ آیا شاه زیر نفوذ خارجی بود یاخیر؟ ما شمارا مسئول این سیستمی می دانیم که شما اشاره کرده اید. شاه باید زیر نظر نخست وزیر باشد نه نخست وزیر زیر نظر شاه. شاه کاره ای نبود. شما حاکمیت ملی را به باد دادید و منابع ملی مارا فنا کرده اید. خائن به ملت هستید. شمارا محارب باخدا و مفسدفی الارض می شناسیم. شما کراراً در نطقهای خود فریاد زده اید که ما یك (فرمانده) بیشتر نداریم. در کشور مشروطه شاه از مسئولیت مبری است. شما سیستم مشروطه را به سوی استبداد سوق داده اید. شما اگر با دادستان ناهار خورده اید این ربطی به کار دادگاه ندارد. در دادگاه اسلامی قضاوت باحاکم شرع است.

هویدا - بنده زائیده زمان و سیستم خاصی هستم. شما هم امروز آن سیستم را محکوم می کنید. پس هرکس هرمقامی داشته در حد مقام و عملش باید مجازات شود. من خودرا از خیلی چیزها مبری می دانم. رئیس ساواك معاون نخست وزیر بود ولی عملا کاری با نخست وزیر نداشت. درباره قاچاق هروئین من و حسنعلی منصور این نوشته روزنامه ها صحت ندارد. شما پرونده را بخوانید تا دروغ بودن آن ثابت گردد.

رئیس - این دادگاه یك دادگاه انقلابی است که درآن قوانین شرع اجرا می شود و هیچ سیستمی از نوع سیستم های حقوقی دیگر درآن رعایت نمی گردد. دراین دادگاه قواعد تخصصی مختلف و مکتبهای حقوقی مطرح نیست. برای اثبات اتهام شهادت دو نفر

کافی است و احتیاجی به پرونده و دلیل نمی باشد.

هویدا - به هرصورت حکومت ایران با نخست وزیری من شروع و ختم نمی شود. شما دفاعیات دکتر مصدق را دردادگاه بخوانید به خیلی از سئوالات پاسخ داده است.

رئیس - شما خودرا با مصدق مقایسه می کنید؟

هویدا - من هیچگونه مقایسه ای نمی کنم. می گویم در دفاعیاتش استناداتی کرده که مربوط می شود به سیستم، سیستمی که آن روز داشتیم اگر مورد قبول نبود مرا محکوم کنید.



هویدا - ما همه در یك سیستم بودیم. شما که سیستم را محکوم می کنید هرکس که درآن سیستم هرمقامی داشته و عملی کرده بایدمجازات شود. هرکس به سهم خود.

رئیس دادگاه - اگر رئیس ساواك که معاون شما بود طبق دستور شاه عمل می کرد چرا شما درمقابل آن همه جنایات سکوت می کردید؟

هویدا - دادگاه می خواهد درباره من تصمیم بگیرد. پس بگذارید حرفهایم را بزنم. اگر اجازه نمی دهید سکوت می کنم. هر تصمیمی که گرفتید قبول دارم. آدم یك روزی به دنیا می آید و یك روز هم می میرد. هیچگونه ترس و هراسی ندارم. بنده به عدل اسلامی اعتقاد دارم و هر تصمیمی که بگیرید مطیع خواهم بود، چون کار دیگری نمی توانم بکنم. بنده که در ۲۸ مرداد مصدق را برکنار نکرده بودم. در سیستمی نخست وزیر شدم که نخست وزیر یك عضو بدن بود. رئیس دیوانعالی کشورعضودیگر و سایرین همینطور، اگر روزنامه هاتعطیل شد به علت کمی تیراژ بود، روزنامه های آتش و فرمان همه اش مدح می گفتند ولی بعضی از روزنامه ها حتی اطلاعات و کیهان و آیندگان انتقاد می کردند که جلوشان گرفته نشد چون تیراژ داشتند. اگر تقصیری هم بوده متوجه سیستم بوده که من عضوی ازآن بوده ام. وقتی قشون ایران به ظفار رفت من یك ماه و چند روز بعد متوجه شدم. رئیس ستاد ارتش از من دستور نمی گرفت. تدوین سیاست خارجی با نخست وزیر نبود. در آن رژیم همانطور که نخست وزیر مقصر است روسای مجلسین و نمایندگان و سناتورها هم مقصرند. قسم می خورم که من از اوضاع زندان و شکنجه ها هیچ اطلاعی نداشتم. وقتی جوانان را به دادگاه نظامی می بردند رئیس دیوان کشور کجا بود؟ به هرحال اگر قرار است که بنده قربانی شوم حرفی ندارم - بنده تسلیمم.

رئیس دادگاه - سیستمی را که شما ۱۳ سال نخست وزیر آن بودید منطبق با قانون اساسی می دانستید یا خیر؟

هویدا - ما در رژیمی می زیستیم که مثلا وقتی حزب

رستاخیز تشکیل شد من با آن موافق نبودم با این که دبیر کلش هم شدم چون می دانستم قادر به انجام هیچ کاری نیست. در آن سیستم هرقانونی که به تصویب مجلسین رسیده دولت اجرا کرده است. پس می گوئیم همه سیستم غلط بوده و ما همه دراینجا مسئولیت داریم. بنده وزراء را پیشنهاد می کردم مثل آقای ازهاری نیستم که بگویم هرگز با وزرا چای نخورده و آنهارا نمی شناسم.

رئیس - این کارهارا مطابق قانون اساسی می دانستید؟

هویدا - پاسخ آن با دیوانعالی کشور و مجلس شورای ملی است.

رئیس - شمابهتر از من به مفهوم حقیقت آشنائی دارید ولی طفره می روید.شما می کوشیدید همه را راضی نگه دارید.

هویدا - این کار چه اشکالی داشت که می خواستم همه راضی باشند. هرگز به این فکر نبودم که آمریکا و روس و انگلیس و فرانسه و آلمان راضی باشند. فکرم این بود که مردم راضی باشند. بنده ارباب خارجی ندارم و دنبال آن هم نبودم. به شما اطمینان می دهم که درزمان دولت من سفرای آمریکا و انگلیس و سایر کشورها به خود اجازه نمی دادند که به نخست وزیر ایران دستور بدهند.

رئیس دادگاه - آقائی که شما اورا رئیس دیوانعالی کشور کردید آیا به عنوان مقام قضائی در اختیار شما نبوده که شما را از نظر حقوقی راهنمائی کند؟ شما برای این که اورا رئیس دیوانعالی کشور کنید ابلاغ ۲٤ ساعته به او دادید که رئیس یکی از شعب دیوان کشور شود تا بتواند به این سمت برسد. در حالی که قانونا باید رئیس دیوانعالی کشورازبین روسای شعب که سوابقی دارند انتخاب گردند

هویدا - استنباط این که قوه اجرائیه مخصوص پادشاه است قابل بحث می باشد. اگر آن موقع وزیری این تذکر را می داد کار خوبی بود ولی به هرحال تفسیرقانون با دیوان کشور و مجلس بود. اگر مجلسین یا دیوانعالی کشور تذکراتی می دادند که اعمالی

خلاف قانون اساسی است حتما رعایت می شد. به هرحال اگر مقصر هستم تخفیفی به من بدهید. نام این دادگاه عدل اسلامی است. مفسدفی الارض نیستم. اگر بخواهید حاضرم مطالبی به زبان عربی بگویم و حتی روایاتی برای کار بیاورم و اگر نمی خواهید سکوت می کنم.

رئیس دادگاه - شایع است که شما گفته اید مدارکی علیه شاه دارم که در خارج به کسی سپرده ام و حفاظت می شود.

هویدا - من این طور گفته ام که اگر خداوند به من عمری بدهد یك تاریخ از ۲۰ شهریور تا به امروز می نویسم و مدارکی هم دارم که منتشر خواهم کرد.

رئیس دادگاه آخرین دفاع را بفرمائید

هویدا - بنده تسلیم هستم. توکلت علی الله. نه دستم به مال دنیا آلوده است ونه به خون کسی. اگر جوانان در دوران من شکنجه شده اند که هیچ ازآن خبرندارم از انها تقاضای بخشش دارم. من دستی درکارآنها نداشته ام. اگر کاربدی شده باشد ازخداوند امید عفو دارم. خیال نمی کنم کار بدی کرده باشم. استدعایم این است که با تمام آزادی های خود خوبیها و بدیها را در نظر بگیرید و هر تصمیمی که می گیرید بر مبنای عدل اسلامی باشد. بعد به من ابلاغ کنید.

***

درباره این دوجمله (محاربه با خدا) و (مفسدفی الارض) که عده زیادی توسط رژیم جمهوری اسلامی به آن اتهام اعدام شده اند در روزنامه ها نوشتند که یك پاسبانی را در دادگاه اسلامی محاکمه می کردند که حاکم شرع به او گفت تو محارب با خدا هستی. یعنی (باخدا جنگیده ای) پاسبان بدبخت گفته بود من تقصیری نداشتم به من دستورداده بودند برای این که کسی کشته نشود تیر هوائی خالی کنم. حالا اینطور که شما می گوئید معلوم می شود آن تیرهای هوائی که من خالی کرده ام به خدا اصابت کرده است. خدا مرا

ببخشد این دستور روسای من بود و من به آن توجهی نداشتم.

***

وقتی ازآیت الله طالقانی درباره این قبیل محاکمات سئوالاتی شد که این چه طرز محاکمه است؟ چرا متهمین وکیل ندارند؟ چرا دادگاهها محرمانه تشکیل می شود؟ چرا افراد با سرعت تیرباران می گردند؟ طالقانی درپاسخ گفت در قانون اسلام مسئله زندان و محکومیت به زندان به آن صورت که دردنیای فعلی مرسوم است وجود ندارد. کسی که (مفسدفی الارض) باشد محکوم به مرگ است که باید فورا حکم را به مرحله اجراء گذارد.

اعدام یاقتل؟

هنوز کاملاً روشن نیست که هویدارا مانند دیگران به جوخه اعدام سپرده اند یا صادق خلخالی و هادی غفاری شخصا به سوی او تیراندازی کرده و او را کشته اند.

هویدا که در میان شخصیت های سیاسی جهان به خصوص سیاستمداران و مقامات معتبر فرانسه دوستان زیادی داشت از طرف آنان اقداماتی برای نجاتش صورت گرفت و نامه ها و تلگرافاتی برای نخست وزیر موقت و مقامات جمهوری اسلامی فرستاده شد که از اعدام هویدا صرفنظر شود ومحاکمه عادلانه ای درباره او صورت گیرد. ادگارفور سیاستمدار معروف فرانسه و گروهی از وکلای دادگستری آن کشور به عنوان دفاع از هویدا قصد سفر به ایران را داشتند و خیال می کردند که در جمهوری اسلامی توجهی به موازین حقوقی می شود. به همین جهت به خواهش بازرگان برای مدتی محاکمه هویدا تعطیل شد و دنباله بازجوئیها به تأخیر افتاد.

صادق خلخالی به خبرنگار کیهان سال چنین گفت:

روزی که تصمیم داشتم حکم اعدام هویدارا صادر کنم هادوی دادستان انقلاب به دیدن من آمد. البته من تصمیم خودرا به او

نگفتم چون آدم درستکار و ساده ای است و ترس داشتم که تصمیم من به خارج درز کند و هلیکوپتر بازرگان به کار بیفتد و درظرف نیم ساعت نقشه اعدام خنثی گردد. وقتی هادوی ازدادگاه بیرون رفت من بلافاصله دستور دادم هویدارا ازبند یك بیرون بیاورند و داخل ماشین بگذارند تا به محض این که اوضاع آرام شد اورا به یکی از اتاقها که اثاثیه زیادی در آنجا وجود داشت بردند. کلیه تلفن ها قطع شد و با این طرز ارتباط زندان باخارج قطع گردید. گفتم هرکس می خواهد می تواند وارد شود ولی هیچکس نباید از زندان خارج گردد. خبرنگاران و عکاسان زیادی هم بودند و خیلی تلاش کردند که جریان را به خارج اطلاع دهند ولی ممکن نشد. در نتیجه بعد از سه ساعت محاکمه پرماجرا که فیلم وعکس آن موجود است هویدارا به اعدام محکوم کردم و حکم صادره بلافاصله اجرا شد.

***

روزنامه نیمروز درشماره ۳۰ اسفندماه ۱۳۷۰ چنین نوشت:

هادی غفاری عهدکرده بود که هویدارا زجرکش کند. اودراعدامهای دیگر نیز دست داشت.اما شب اعدام هویدا آنچه غفاری کرد خیلی ها حتی مامورین رسمی اعدام را به لرزه انداخت. خلخالی درهای زندان را بسته بود تابرادرزاده مهندس بازرگان نتواند حکم انتقال هویدا به زندان قصر را به رئیس زندان ابلاغ کند بعدهم هویدا را به دست غفاری داده و گفته بود مال شماست.

آن شب هادی غفاری چند گلوله به ساق پای و زانو و شانه هویدا شلیك کرد و مدتی با لذت زجر کشیدن مردی را که هرچه بود اهل آدمکشی نبود تماشا کرد و بعد رگبار مسلسل را به سوی او رها کرد. سرانجام نیز تیر خلاص را خودش در شقیقه نخست وزیر سابق ایران شلیك نمود.

***

یك نشریه فارسی زبان درخارج از ایران می نویسد:

دوست خبرنگاری که ازتهران آمده بود تعریف می کرد که در یك مکالمه تلفنی باشیخ صادق خلخالی، وی با اشتیاق زیاد ازچگونگی اعدام هویدا به دست خود سخن می گفت و لذت می برد. وقتی می گفت که نخستین گلوله را به دست خود به بیضه هویدا زدم و دومین گلوله را به شکمش و همانطور گذاشتم تا جان بدهد یعنی نه تیر خلاصی، نه گلوله های بیشتری که هرمحکوم به مرگ باید ازآن برخورداباشد.

***

صادق خلخالی بعدها بامصاحبه در مطبوعات و بیان مطالبی در مجلس شورای ملی درباره محاکمه و اعدام هویدا چنین گفته است:

جریان محاکمه امیرعباس هویدا خیلی پرپیچ و تاب بود. قبل ار ۱۲ فروردین ۵۸ ما می خواستیم هویدارا محاکمه کنیم حتی یك جلسه محاکمه نیز تشکیل دادیم ولی کارشکنی به قدری زیاد بود تا اگر بتوانند مارا ازدادگاه بیرون کنند و هرطور شده هویدارا از دست ما بگیرند. بالاخره کاری کردند که محاکمه هویدابه تاریخ بعد از برگذاری رفراندم جمهوری اسلامی به تأخیر افتد. کارهارا گذاشتیم و به طرف اردبیل و خلخال و تبریز حرکت کردیم.

پس از مراجعت وضع زندان قصر حالت بحرانی پیدا کرد. پاسداران دست به تظاهرات زدند و قسم یاد کردند که اگر خلخالی برنگردد، همه زندانیان را اعدام خواهند کرد. امام مرا خواست و گفت شما به زندان قصر برگردید. لحظه ای که سروکله ما در زندان پیداشد تمام افراد مسلح با یك شور زایدالوصف تکبیر گفته خواستار تشکیل دادگاههای خلخالی شدند. من متوجه شدم که می خواهند با علنی کردن محاکمه هویدا مثلا دوسال یك خیمه شب بازی به راه اندازند و وکیل بگیرند و شاهد به دادگاه بیاورند... من که

مسئولیت قانونی و شرعی دادگاه های انقلاب را داشتم نمی توانستم تن به این همه ذلت بدهم و در برابر سیزده سال صدارت هویدا بی تفاوت بمانم...

مقدمات محاکمه انقلابی هویدارا، بدون این که دولت بازرگان ازآن اطلاعی داشته باشد آماده ساختیم. دریکی ازروزهای فروردین ۵۸ نامه ای به سرپرست بند یك زندان قصر نوشتم که آقای امیرعباس هویدارا جهت پاره ای مذاکرات به دادگاه ارسال دارید...

من دیدم اگر مطلب به خارج درز کند، نمی توانیم کار را بر وفق مراد انجام دهیم. لذا تمام تلفن هارا از پریز کشیدم و در داخل یخچال گذاشتم و درب آن را بسته کلید آن را خودم برداشتم...

درحدودساعت ۲/۵ بعدازظهر امیرعباس هویدارا وارد دادگاه کرده و درجای مخصوص متهم نشاندند من گفتم که شما سیزده سال در پست نخست وزیری این کشور بودید که وقایع مهم به ضرر ملت ونفع استکبار جهانی در زمان تصدی شما صورت گرفته است. خدا می داند دندان های هویدابا کلمات من کلید شده بود.ساعت نزدیك هفت بود که ما جلسه را ختم کردیم. هویدارا پائین بردیم و دریکی از اتاقها نشاندیم و به او گفتیم وصیتنامه خودرا بنویسید. او ازنوشتن وصیتنامه خودداری کرد. اصرارداشت محاکمه اش دوسه ماه به تأخیر افتد. گفته شد که شما دردوجلسه محاکمه تمام حرف هارا زدید و حرفی برای گفتن ندارید. در عصر همان روز ایشان به جوخه اعدام سپرده شد.

خلخالی یك بارهم در مجلس شورای اسلامی چنین گفت:

هنگامی که به عنوان حاکم شرع امیرعباس هویدا را محاکمه می کردم وی کبریتی از جیب کت خود بیرون آورد و گفت هنگامی که درسال ۱۳۴۳ نخست وزیر شد قیمت این کبریت یك ریال بود و درسال ۱۳۵۶، هنگامی که نخست وزیری راترك گفت قیمت کبریت همان یك ریال مانده بود. خلخالی افزود که هویدا راست می گفت، حال آن که امروز که سیزده سال از عمر حکومت اسلامی در ایران

می گذرد قیمت کبریت، مانند همه اجناس دیگر بیشتر از بیست برابر شده است.

***

ویلیام شوکراس می نویسد: وقتی در روز ۲۲ بهمن زندان ها مورد حمله قرار گرفت چند تن از وزیران شاه که زندانی بودند گریختند. در محل بازداشت هویدا نگهبانان ناپدید شدند. به دکتر شاهقلی که به او پیشنهاد کرده بود بیاید و اورابیرد و مخفی کند جواب منفی داده و گفت در حالی که وزیرانم در زندان هستند نمی توانم فرار کنم. او اطمینان داشت که به طرز صحیحی محاکمه خواهد شد. هویدا به لیلی که به پاریس به آپارتمان خود در خیابان فوش رفته بود تلفن کرد که او هم گفت فرار کند ولی نپذیرفت. لیلی بعدها گفت (او مثل سایر ایرانیها فکر نمی کرد. بیشتر اروپائی بود. اما چرا انقلاب فرانسه را به یاد نیاورد که آنهمه درباره اش کتاب خوانده بود. او معتقد بود دستهایش پاك است و بسیار غمگین می شد اگر فرار می کرد و می دید که وزیرانش کشته شده اند و او سلامت است.) خاله زاده اش فرشته رضوی ترتیبی داد که در معیت یك روحانی و یك وکیل دادگستری با آمبولانس به بازداشتگاه بروند. وقتی سوار اتومبیل شد مرد روحانی گفت چرا اجازه فروش مشروبات الکلی را دادید؟ چرا گذاشتید این همه جنایت علیه قوانین اسلامی صورت بگیرد؟ هویدا گفت هنوز دربرابر دادگاه قرار نگرفته ام که به سئوالات پاسخ بدهم. مرد روحانی گفت روی برانکارد دراز بکشد تا چشم کسی به او نیفتد ولی هویدا نپذیرفت.سپس او رابه مدرسه رفاه بردند.هویدا گفت انتظار دارد طبق اصول صحیح اسلامی محاکمه شود و شائق چنین محاکمه ای است و گفت (من مسئولیت اعمال خودم رابرعهده می گیرم واز هیچ چیز هم ترس ندارم. چون به خدااعتقاد دارم) هویدابعداً به یك روزنامه نگارهشدارداد (فراموش نکنید که ما دریك سیستم به سربردیم. مقصرسیستم است که شما روزنامه نگارش بودید و من

نخست وزیرش و عده ای هم وزیر و امیرش.)

فرشته رضوی یك قرآن برای هویدا به زندان برد تادردفاعیات خود ازآیات قران استفاده کند. بعد هویدارا به زندان سرد و مرطوب کوچك و بدون مستراح برده بودند.



خلخالی - روزی که تصمیم به اعدام هویدا گرفتم به هیچکس نگفتم. تلفن های زندان را قطع کردم و پس از سه ساعت محاکمه اورا اعدام کردم.

در نامه ای که توسط فرشته رضوی اززندان خارج ساخته بود یادآور گردید که اکنون می داند محکوم به اعدام خواهد شد ولی بهتر ازماندن در زندان است.هویدا گفت من به سیستم قضائی ایران اعتماد دارم. هویدا اطمینان داشت که تبرئه خواهد شد.

در دادگاه گفت من حلقه ای درسیستم بیش نبودم. هیچ علاقه ای به سیاست نداشتم و به زور کشانده شدم. سیاست حکومتش اشتباه آمیز نبوده و شاه هم کسی بود که برای اعمالش حساب پس نمی داد.

خلخالی هویدارا به حیاط زندان آورد و اورا به نردبان آهنی بستند. نخستین گلوله به گردنش اصابت کرد واورا نکشت. آنگاه مغزش را هدف قرار دادند که سر او را سوراخ کرد و درجا مرد. از فرشته رضوی خواسته شد که جنازه را شناسائی کند. جنازه هویدارا به او نشان دادند.

روزنامه پاری مارچ جنازه هویدارا نشان داد که سه پاسدار مشغول نظاره برآن هستند. در کنارآن عکسی ازشاه وخاندان سلطنت را نشان داد که در جزیره بهشت مشغول شنا هستند.

خلخالی گفت در سال ۱۹۷۹ حدود ٤۰۰ نفررا محکوم به اعدام کرده است. بعضی شب ها ۳۰ جنازه یا بیشتر از زندان می بردند. در سفارت کره جنوبی برنامه ای برای نجات هویدا و بعضی دیگر ترتیب داده شده بود. او برای این که توطئه سیا و موساد صهیونیست هارا خنثی کند در یك شب عده زیادی را اعدام کرد.

خلخالی به یك روزنامه نگار خارجی در قم گفت ما خیلی با هوش و متفکر هستیم. ملاها می خواهند برای هزاران سال حکومت اسلامی داشته باشند. مارکسیست ها به دنبال لنین هستند و ما به دنبال خمینی. هویدا را من کشتم. خبرنگار می پرسید شخصاً کشتید؟ خلخالی گفت نه ولی من اسلحه داشته ام.

ایراهیم یزدی شهروند آمریکائی در رادیو تلویزیون از هویدا سئوالاتی می کرد که او گفت در دادگاه جواب خواهد گفت. نصیری

که سرو صورتش زخمی شده بود در تلویزیون جوابهائی می داد. هویدا شکنجه را در زندان ها تکذیب کرد و گفت چیزی نمی داند.

هویدا گفت سیاست حکومت من غلط نبود. بلکه احتیاج به زمان زیادتر داشت.

***

فریدون هویدا می نویسد:

دادگاه رژیم جدید برای محاکمه امیرعباس به صورت غیرعلنی ادامه یافت. دادگاهی شبیه دادگاههای تفتیش عقاید قرون وسطی و به اتهام بی پایه ای مثل (محارب با خدا - فساد روی زمین) تصمیم به اعدام او گرفته شد. هویدا روز ۲٤ اسفند ۵۷ خطاب به قضات نقابدار گفت ما همگی در درون یك سیستم زندگی می کردیم و من خودرا به همان اندازه مقصر می دانم که شما مقصرید.

شاهد عینی گفت برادرم را حتی به مقابل جوخه اعدام نبردند بلکه اورا در سلولش کشتند. در حالی که به او یك ماه مهلت داده شده بود که خاطراتش را بنویسد.

آیا خاطرات اوبرای بعضی از مقامات جدید رژیم خطرناك بود که اورابه این سرعت ازبین بردند؟

نصیری و پاکروان و عباس خلعت بری هم می توانستند اسناد زیادی درباره سرویسهای مخفی ساواك و سیا و موساد فاش کنند که آنهارا هم با عجله کشتند. ولی بعضی از افرادی که مورد حمایت اردشیر زاهدی بوده اند در داخل و خارج سمت های خود را حفظ کرده اند؟ چرا رژیم در باره جمشید آموزگار حتی یك کلمه نگفته است؟ چرا نگذاشتند اسناد سفارت آمریکا که در آن میزان خرج اردشیر درباره انتخابات نیکسون صورت گرفته فاش شود؟

***

در جلد دوم کتاب (ظهور و سقوط سلطنت پهلوی) چند گزارش از ساواك چاپ شده که قسمت هائی از آن چنین است:

در محافل مختلف شهرت یافته که در جریان مبارزات

انتخاباتی آمریکا، اردشیر زاهدی حدود یکصد و بیست میلیون دلار صرف فعالیت تبلیغاتی به نفع جرالد فورد کرده ولی در اثر فعالیت یهودیان و جامعه سیاه پوستان، کارتر برنده شد و ناراحتی هائی به وجودآمده و ازاقدام زاهدی به عنوان این که مداخله در امور داخلی آمریکا می باشد ناراحت شده اند. گفته می شود که دکتر امینی که با کارتر آشنائی دارد به آمریکا رفته تا وسیله آشتی بین حکومت ایران و دموکراتها باشد.

***

شاه در کتاب «پاسخ به تاریخ» چنین می نویسد:

(هنگامی که هویدا برای محاکمه احضار شد هنوز لایحه دفاعیه اش تمام نشده بود و تقاضای یك ماه مهلت اضافی داشت که مورد موافقت حکام قرارنگرفت و به طور ناگهانی اورا به دادگاه کشانیدند و بدون این که حق دفاع داشته باشد به حیاتش خاتمه دادند. در حالی که بازرگان تقاضا کرده بود محاکمه هویدا معلق شود. هویدا در مراحل آخر زندگی از خود شجاعت و بلکه تهور حیرت آوری نشان داد. مسلما اگر محاکمه عادلانه ای باموازین صحیح حقوقی ترتیب می یافت هویدا و چند تن از وزیرانش می توانستند برائت حاصل کنند.

قبل از مرگ بر اثر بدرفتاری که با او شده بود در حال نزع بود. هنگامی که هویدا به دست جلادان بارگبار مسلسل به قتل رسید من یك روز تمام خلوت کردم و به دعا پرداختم. هویدا شاهد بسیاری از وقایع درباره جلادانش بوده و آنها می خواستند به هر قیمتی است اورا از بین ببرند. قتل او جنایت شرم آوری بود که همه محافل جهان نسبت به آن عکس العمل خشمگین نشان دادند. اکثر دولت ها و دبیرکل سازمان ملل از این بی اعتنائی مقامات ایرانی نسبت به اصول عدالت اظهار تعجب کردند. معهذا جلادان به کار خود ادامه دادند و دادگاههای انقلاب اسلامی دسته دسته افراد را به جوخه اعدام سپردند.

دولتهای آمریکا و انگلستان و فرانسه و آلمان رسما ازاین جنایت ابراز تأسف نمودند.

روزی که هویدارا اعدام کردند برای من یك روز سیاهی بود. در تمام آن روز خودرا در اتاقم حبس کردم.)

***

امیرطاهری می نویسد: وقتی خبر اعدام هویدا اعلام شد فرح فریاد کشید. شاه ازاتاق خود خارج شد و از خبر آگاه گردید. شاه و شهبانو به شدت ناراحت شدند. هویدا ۱۳ سال درمقام نخست وزیری و نیز مدتی در وزارت دربار با آنها همکاری کرده بود. آیا آنها خودرا در مرگ هویدا سرزنش هم کرده اند؟ هیچکس خبر ندارد. به هرحال آنها می گویند از هویدا خواسته بودند که به عنوان سفیر ایران در بلژیك از ایران برود ولی هویدا رد کرده بود. او فکر می کرد شاید بتواند کمکی کند که ایران از بحران رها شود. در حالی که می دانیم شاه باتوقیف هویدا موافقت کرده بود. دوستان هویدا معتقدند که شاه هنگام پرواز از ایران می توانست هویدا را با خود به خارج بیاورد. در حالی که باید به خاطر آورد که بختیار بعداً گفت قصد محاکمه و اعدام هویدا را دارد و اجازه نمی داد که با شاه خارج گردد.

***

فریدون هویدا می نویسد: روزی که امیرعباس کشته شد شاه حتی کلمه ای به زبان نیاورد و درباره او سه هفته سکوت کرد تا آنگاه که برای تبرئه خود گفت به امیرعباس پیشنهاد کردم که از کشور خارج شود ولی او شخصاً ترجیح داد که در ایران بماند.

فرشته رضوی در مصاحبه با کیهان چنین گفت: هویدا انسان بی باك و شجاعی بود. با این که زندگی را دوست داشت از مرگ نمی ترسید. به آنچه گفته بود اعتقاد داشت. روزی که هویدا در دادگاهی با قضات نقابدار محاکمه می شد سالن خالی از تماشاچی بود. بیاناتش را کرد به امید این که از دیوارهای سنگین زندان به

گوش مردم ایران برسد. امیرعباس زندگی در آن شرایط را نمی خواست و در نامه ای از زندان نوشته بود چون از حکم دادگاه قبلا اطلاع داشت. قبل از این که وارد سالن دادگاه شود توسط ناشناسی پیام تلفنی برای ما فرستاد. آن صدا در ساعت یك و سی دقیقه روز شنبه ۱۵ فروردین با لهجه ای سنگین این جملات را تکرار کرد و گوشی را گذاشت:

(آقا وداع نمودند و مادر شان را به شما سپرده اند)

***

فریدون هویدا در گفتگوئی به روزنامه نگاران چنین گفته است: درباره زندگینامه امیرعباس هویدا، دوران سیزده ساله صدارتش و دستگیری و مرگش در زندان جمهوری اسلامی، کتابی در دست تهیه و تنظیم دارد.

این کتاب به کوشش نویسنده ایرانی که دوست نزدیك امیرعباس بود فراهم می آید، دوستان برادرم از ایران و نقاط دیگر دنیا مدارك ، اسناد و نامه ها در اختیار نویسنده کتاب گذاشته اند. خود من هم آنچه در اختیار داشتم به مولف سپرده ام. انتشار این کتاب نه تنها امیرعباس هویدارا بیشتر به هموطنان خواهد شناساند، بلکه پرده از این حقیقت نیز برخواهدداشت که اگر مسئولان حکومت اسلامی تهران اورا با چنان شتابی کشتند ازآن جهت بود که از فاش شدن بسیاری از مسائل و حقایق هراس داشتند. این کتاب، ملایان تهران را خوشحال نخواهد کرد. زیرا در این سال ها نتوانستند آنهمه اسناد و مدارك و نامه را که در کشورهای گوناگون پراکنده بود ازمیان بردارند.

مادر امیرعباس و فریدون تا ماههای آخر زندگی باور می داشت که پسرش در سفر است و نمی تواند با او تماس بگیرد. اما فریدون هویدا می گوید در روزهای آخر عمر دیگر می دانست امیرعباس را کشته اند اما کلامی دراین باره نمی گفت.

مقبره امیرعباس هویدا کجاست؟

فریدون هویداپاسخ می دهد: می دانم کجاست. اما برای احتراز از مسائل جدید جای آن را پنهان نگاه داشته ایم.

***

اشرف پهلوی می نویسد: فریدون هویدا در تلویزیون آمریکا ازکسینجر به خاطر دفاع ازشاه انتقاد کرد و برادرش را مردی توصیف نمود که با فساد در خانواده سلطنتی می جنگیده است و برادر مرا ظالمی مستبد خواند. او به پیشنهاد من پس از ۱۸ سال اقامت در پاریس به تهران بازگشت و برخلاف میل اردشیر زاهدی در وزارت خارجه به کارمشغول گردید وسرانجام سفیر ایران در سازمان ملل شد. درسالهائی که درخدمت رژیم بود همواره از برادرم تمجید می نمود و نظر می داد که باید ازارتش برای کوبیدن مخالفان استفاده کند. البته من درد و غصه اورا برای اعدام برادرش درك می کنم شاید من هم بودم چنین واکنشی نشان می دادم. سعی کردم برایش روشن سازم که شاه این امکان را دراختیار برادرش گذارد که به سلامت ازایران خارج شود. در اواخرسال ۵۷ وقتی برادرم کشور را ترك گفت برای اولین بار از بیماری او اطلاع پیدا کردم.



شیخ صادق خلخلی لباس عیدش را پوشیده •

وقتی شیخ صادق خلخالی به عنوان حاکم شرع از شهری به شهری دیگر میرفت و عده ای را شبانه اعدام می کرد می گفت افتخارش این است که امثال هویدا را کشته .... به همین جهت روزنامه فکاهی حاجی بابا چاپ امریکا این کاریکاتور را منتشر ساخت.



گفته ها ونوشته ها

درباره (هویدا)

درباره امیرعباس هویدا مطالب زیادی گفته و نوشته شده است. بعضی اورا از نخست وزیرانی می دانند که با روش زیرکانه خود توانست در یك مدت طولانی بر کرسی نخست وزیری تکیه زده و رقبای فراوان رابا بازیهای سیاسی خود از میدان به در کند. برخی می گویند در دوران نخست وزیری هویدا در کشور خیلی کار انجام شد و روش هویدا موجب گردید که سرعت فوق العاده ای در گردش کارهای مملکت به وجود آید. عده ای معتقدند که هویدا به خاطردوام حکومتش شاه را کاملا مسلط براوضاع کرد و درحقیقت نقش اصلی را به عنوان نخست وزیر شخص شاه برعهده داشت و هویدا دستورات شاه را اجرا می کرد. به هرصورت امیر عباس هویدا با این که هیچگونه اتهام مالی ندارد ولی دست گشاده ای داشت در بخشش از بودجه سری مملکت و به خیلی ها از راههای مختلف

کمك می کرد و همین امر موجب شده بود که عده ای بگویند هویدا آخوندهارا مهار کرده بود.

هویدا در دوران نخست وزیری اش چنان شاه و اطرافیان شاه را جلب کرده بود که همه جا تعریف و تجلیل از او بود و شاه هم از وجود چنین نخست وزیری کمال آرامش خاطر را داشت ومی دانست که هویدا در هیچیك از اقدامات علیه شاه شرکت ندارد و دستورات شاه را هم کاملا به مرحله اجرا می گذارد. خود هویدا هم در برابر شاه خودرا (رئیس دفتر شاه) می دانست و می گفت در مملکت شخص اول و دوم وجود ندارد. فقط یك نفر هست و آن هم شخص اول مملکت می باشد که فرمانده است. او فرمان می دهد و بقیه فرمان می برند.هویدا وقتی هم وزیر دربار شد وامور نخست وزیری به دست کسی سپرده شده بود که همواره با او رقابت داشت و اوضاع را متشنج و ناآرام می دید بازهم به فکر این بود که به کاخ نخست وزیری باز گردد. یکبار هنگامی که وزیر دربار بود دکتر سعید و نویسنده کتاب را به کاخ سعدآباد خواند. در همان ساختمان سپهبد بختیار که در کنار کاخ سعدآباد بود عصری به دیدنش رفتیم. پس از این که قدری از اوضاع ابراز نگرانی کرد گفت جمشید توانائی اداره امور کشور را ندارد و روزبه روز این نا آرامیها زیادتر می گردد، ما باید وحدت خودرا حفظ کنیم خیال می کنم بار دیگر امور کشور به دست خود من سپرده شود، گرچه تمایلی ندارم ولی باید به فکر مملکت بود. این دیگر به خاطر زرق وبرق نخست وزیری نیست بلکه به این خاطر است که مملکت از دست نرود. اعلیحضرت می خواهند با اعطای آزادیها راه آینده کشوررا هموار کنند و بهتر است کسانی که باشاه رابطه نزدیك دارند بازیگرصحنه باشند.

او باورش نمی شد که مملکت دارد چنان از دست می رود که خود او هم به جوخه اعدام سپرده خواهد شد.

اشتباه بزرگ هویدا این بود که وقتی از وزارت دربار کنار

رفت وشاه به او پیشنهاد کرد سفارت بلژیك را که شغل صد درصد موردعلاقه اش بود بپذیرد قبول نکرد. اگر این کار را کرده بود زنده بود و امروز وجودش برای کشور در خارج از مملکت ارزش فراوانی داشت. یاوقتی به او گفته شد که به خارج برود بازهم تردید نمی کردیا وقتی دوستان نزدیکش به او پیشنهاد خروج از کشور را نمودند باید قبول می کرد. اوجان خودرا در قماری باخت که هیچ برنده ای نداشت. زیرا(بُرد) آخوندها هم (بُرد موقت) است در حالی که بازنده اصلی (کشورو ملت ایران) می باشند که دست آوردهای یك نسل به کلی ازبین رفته است.

عده ای اعتقاد دارند که اگر هویدا به نخست وزیری ادامه داده بود با بازیگری و گشاده دستی هائی که داشت وضع کشور دچار چنین نابه سامانیها نمی شد در حالی که گروهی می گویند طولانی شدن دوران نخست وزیری هویدا موجب گشت که همه گروهها علیه رژیم متحد و متشکل شوند و هویدا روشی پیش گرفته بود که شاه به کلی قانون اساسی را فراموش کرده بود. وقتی به فکر قانون اساسی افتاد که کار از کار گذشته بود.

هویدا به مال دنیا اعتنائی نداشت. ولی متأسفانه بعضی افراد ناپاك در اطراف او بودند. او می گفت برای دوران باز نشستگی ترجیح می دهد اتاق کوچکی و گوشه دنجی با چند کتاب و چندنوار موسیقی داشته باشد. او به آنها قانع است.

***

ابتهاج در خاطراتش می نویسد: وقتی هویدا نخست وزیر شد یك روز در بانك مرکزی سخنرانی کوتاهی کرد و گفت اگر مسئولین قبلی سازمان برنامه زیربنای موجودرا ایجاد نکرده بودند ما امروز به هیچ وجه در کارهای عمرانی موفق نمی شدیم.

بعداز سخنرانی از او تشکر کردم.گفت تشکرندارد عین حقیقت است.گفتم شما با امینی این تفاوت رادارید که شما بامن دوست نیستید و احتیاجی نداشت این مطالب رابگوئید ولی علی

امینی که دوستی نزدیك بامن داشت وقتی نخست وزیر شد حتی سدسازی را یکی از اشتباهات بزرگ سازمان برنامه دانست و گفت باید به جای سدسازی چاههای عمیق حفر می کرد.

انصافی که در بیانات هویدا دیدم موجب شد که بعضی اوقات به دیدن او بروم و مطالبی درباره اوضاع کشور به اطلاع او برسانم. یك روز به هویدا گفتم به عقیده من این که می گویند ایران تا چندسال دیگر جزو پنج کشور اول صنعتی دنیا محسوب خواهد شد گناه است. چون امکان ندارد مملکتی مانند ایران به این سرعت به چنین مقامی برسد. گفتم مقدار اسلحه هائی را که خریداری می کنید به مصلحت نیست و عربستان سعودی راهم وادار به خرید اسلحه می کنید. ما نباید عربهارا از خود بترسانیم. ایران باید برتری خود را از طریق پیشرفتهای اقتصادی نشان دهد. هویدا روز بعد تلفن کرد و گفت ممکن است مطالبی را که دیروز گفتید روی کاغذ بنویسید. فکر می کنم هویدا نظر مرا پسندیده بود ولی نمی خواست به عنوان نظر خودش باشاه مطرح کند. قصد داشت مطالب را به شاه بدهد تابتواند به شاه بقبولاند.

یك بار به هویدا گفتم شما صفاتی دارید که من کمتر در دیگران دیده ام. شما عقده حقارت ندارید. روزی که مك لوی رئیس اسبق بانك جهانی میهمان شما بود بعد نزد من آمد و گفت هویدا گفته قبل از نخست وزیری من این شغل به ابتهاج پیشنهاد شده بود. به هویدا گفتم به مك لوی گفتم این مطلب را باهر نخست وزیر دیگری مطرح می کردید می گفت ممکن نیست به ابتهاج پیشنهاد نخست وزیری شده و او قبول نکرده باشد.

هویدا سیزده سال نخست وزیر بود وهیچ وقت کسی اورا به نادرستی متهم نکرد. در مقابل خارجی ها اظهار ضعف نمی کرد و من این صفت اورا خیلی می پسندیدم ولی ضعف او این بود که می خواست به هر نحوی که ممکن باشد در مقام خود باقی بماند.

***

دکتر عبده می نویسد: هنگامی که در رم مأموریت داشتم هویدا نخست وزیر ازآن شهر می گذشت. بنا به وظیفه دوستی هنگامی که منتظر هواپیما در پاویون دولتی بود اورا به نارسائی و فساد در دستگاه دولت که سرانجام دامن اورا خواهد گرفت و به ویژه خودکامگی شاه توجه دادم. حرفهای مرا مورد تأیید قرار داد و ریشه فساد را در بستگان شاه می دانست. گفتم حال که خود شما از معایب کار مسبوقید بهتر این است که هرچه زودتر از نخست وزیری استعفا بدهید. درپاسخ گفت دلم می خواهد ولی در رژیم شاه نه کسی می تواند سرکار بیاید و نه می تواند استعفا دهد.آشکارا به او گفتم روزی اورا مسئول اختناق و فساد رایج کشور خواهند شناخت. چه مانعی دارد در یکی از سفرها که به خارج از کشور می رود به عنوان کسالت کناره گیری کند و به مردم بفهماند که با وجود شاه انجام وظیفه نخست وزیری میسر نیست. اگر روزی کشتی توفانی کشور به گل بنشیند مثل مرداد ۳۲ شاه می رود و در مقابل افکار عمومی که دارد رفته رفته شکل می گیرد شما مسئول فساد و اختناق شناخته می شوید. گفتم تصور نمی کنم که با توسل به معاذیری نتوانید از نخست وزیری استعفا کنید.

گفتم درسال ۱۳۳۸ بااصرار تمام می خواستند لقب وزیر خارجه را به خوردم بدهند خود شاهدید که پس از گفتگوی باشاه با صراحت لهجه دستور داد که استعفا دهم و هیچ اتفاقی هم نیفتاد. هویدا گفت حسن شهرتت در سازمان ملل و مأموریتی که از طرف سازمان در افریقا داشتی به دادت رسید و گرنه از کینه ورزی شاه مصون نمی ماندی. به هرحال متأسفم که چرا سخنان دوستانه ام در وی اثر نکرد.

برادرش فریدون هویدا می نویسد ازبرادرم پرسیدم اگر از آن همه فسادی که می گوئی خبرداشتی چرا استعفا ندادی؟ امیرعباس در جواب گفت بارها به این فکر افتادم ولی نمی خواستم کشتی را در میان توفانی که داشت شدت می گرفت رها کنم و گفت حقیقت

این است که در سال ۱۹۷٤ بعداز جاری شدن پولهای هنگفت به سوی ایران باید کنار میرفتم. بعد دوباره صحبت احساس مسئولیت شد که اظهار می دارد کدام مسئولیت؟ مگر شاه می گذارد کسی احساس مسئولیت بکند همه تصمیمات را خودش می گیرد. من در دوره نخست وزیری اصلا ازآنچه در ارتش و ساواك می گذشت روحم خبردار نبود.

به هرحال باید گفت اگر هویدا اسیر زرق وبرق صدارت نمیشد و ازهمان روزهای اول صدارت که مداخله شاه را در دولت می دید استعفا می کرد و چندتن ازاولیای دولت بعد از مداخله شاه و فساد از قبول مسئولیت خودداری می کردند کار به افتضاح کم سابقه نمی کشید.

دکتر عبده ازقول فریدون هویدا چنین نقل کرده است. موقعی که صحبت از ریاست کمیسیون حقوق بشر که در تهران تشکیل می شد به میا ن آمد نام نصرالله انتظام برده می شود شاه استقبال نمی کند و می گوید در سال ۱۹۵۰ موقعی که انتظام ریاست مجمع عمومی سازمان ملل را داشته و شاه برای ایراد نطق در مجمع حضور پیدا می کند دست اورا نبوسیده است . به قول هویدا حالت پدر سالاری از خصوصیات شاه بود.

عبده می نویسد: شاه نگرانیهائی داشت. یك نیمه شب دکتر ایادی از سن موریتس به رم تلفن کرد و گفت دولت سوئیس به شاه گزارش داده که دو نفر ایرانی ازمرز ایتالیا گذشته وارد سوئیس شده اند مأمورین توجه خاصی به هویت آنان نکرده و شاه خیلی نگران شده دستورداده که هویت آنان را اعلام کنید. به یادم آمد که چند تن از دانشجویان فن خلبانی هلیکوپتر به ایتالیا آمده اند و به احتمال زیاد این دو تن ازآنان بوده اند سرپرست دانشجویان هم جریان را تأیید کرد. ایادی گفت شاه هنوز به خواب نرفته و منتظر خبر می باشد.

دکتر مرتضی مشیر در خاطراتی از امیرعباس هویداچنین نقل می کند:

وقتی هویدا نخست وزیر شد زمانی بود که من هم خدمات فرهنگی را رها ساخته بااخذ پروانه وکالت دادگستری شروع به فعالیت نمودم. هویدا همه ساله در جشن سالیانه کانون وکلا شرکت می کرد و وعده هائی می داد که هرگز به تحقق نمی پیوست. برای طبقات تحصیل کرده تردیدی نبود که مقامات عالیه طالب دادگستری قدرتمند و مستقلی نیستند و مصلحت رژیم در عدلیه ضعیف و ناتوان می باشد تا جائی که هرروز از قلمرو دادگستری (مرجع تظلمات عمومی) کاسته شد و اختیارات عدیده به وزارت کشاورزی و اصلاحات ارضی - وزارت دارائی و گمرکات - شهرداریها - دادگاههای نظامی - ساواك و غیره تفویض می گردید.

هویدا در سال های اولیه زمامداری اش همیشه نطقهای خودرا از روی نوشته می خواند و کمتر اهل شوخی و مطایبه بود ولی در سال های بعد فی البدیهه سخن می گفت و با گفتن جملات طنزآمیز مستمعین را تحت تأثیر قرار می داد. یکی ازکارهای غلطی که در دولت هویدا صورت گرفت لغو الزامی شدن وکالت برای متداعین در دادگستری بود که مدتی در مجلس مورد گفتگو قرار گرفت و سرانجام تصویب شد. دراین قانون پیش بینی شده بود که در تمام مراحل قضائی اقامه دعوی باید توسط وکیل دادگستری انجام گیرد. هرکس تمکن مالی نداشته باشد می تواند به کمك کانون وکلای دادگستری از وکالت مجانی استفاده کند مشروط به این که اداره معاضدت قضائی کانون اورا محق بداند. چنین قانون مترقی که می توانست از طرح خیلی دعاوی پوچ و بیهوده جلوگیری کند چنین تعبیر شده بود که مردم بیچاره پول ندارند که به وکیل بدهند.

پس ازانتخاب به نمایندگی از فسا ماهی یکبارجلسات مشترك نمایندگان مجلسین سنا و شورای ملی با حضور هویدا نخست وزیر و هیئت دولت تشکیل می شد که غالبا نخست وزیر و وزرا از تذکرات

نمایندگان رنجیده خاطر می شدند و گاهگاهی هویدا بابذله گوئی مطلب را درز می گرفت.

فراموش نمی کنم که یکبار دکتر درودی نماینده قزوین در یکی ازهمین جلسات پیشنهاد کرد دولت برای جلوگیری از تمرکز، بعضی از سازمان ها را به شهرستان ها و مراکز استان ها منتقل سازد. مثلا چه خوب است تعدادی از مدارس عالی و دانشگاههارا به قزوین منتقل سازند. هویدا به شوخی گفت چه اصراری دارید که ما در قزوین دانشگاه تأسیس کنیم. مگر نمی دانید که مردم حاضر نیستند بچه هایشان را برای تحصیل به قزوین بفرستند.

یکبار در برابر اعتراض خود من که به هنگام طرح لایحه بودجه پرسیدم که چرا طبیب - مهندس - تاجر و صاحب هر حرفه ای وقتی به نمایندگی مجلس انتخاب می گردد حق ادامه شغلش را دارد ولی به موجب قانونی که چندسال قبل گذشته این حق از وکلای دادگستری سلب شده است؟ که احتمال اعمال نفوذی دربین نباشد. به راستی اگر دادگستری چنین ضعیف باشد عدمش به زوجود... چندروز بعد هویدا در پاسخی گفت در این باره باید بگویم هرکس که عاشق کاری باشد باید به کار مورد علاقه اش بپردازد بنا بر این اگر نمایندگان مجلس بخواهند در دادگستری وکالت کنند بهتر است از نمایندگی دست بردارند.

مضحك بود که در قانون مزبور قید شده بودکه امور وکالتهای قبل از دوره نمایندگی به قوت خود باقی است.معلوم نبود اگر نمایندگان مجلس می توانند اعمال نفوذ کنند بین دعاوی قدیم و جدید چه فرقی وجود دارد.

یکبار در جشن کانون وکلا دکتر دادفر که عضو هیئت مدیره کانون وکلا بود به خاطر عدم الزامی بودن وکالت از کمی وکلای دادگستری شکایت کردو آماری داد که استانبول با ۶۰۰ هزار نفر نفوس ششهزار وکیل دادگستری دارد در حالی که مجموع وکلای دادگستری در ایران بیش از دو هزار نفر نمی باشند. هویدا با شوخی

گفت فرق این است که ترکها بایکدیگر زیاد دعوا دارند ولی ما مردم مسالمت جوئی هستیم وبا کسی منازعه نداریم که تا به وکیل دادگستری احتیاج داشته باشیم.

وقتی من سرنوشت پیر لاوال نخست وزیر فرانسه در جنگ جهانی دوم را که در دادگاهی فرمایشی بدون شنیدن دفاعش اورا به مرگ محکوم و اعدامش کردند تر جمه و نسخه ای برای هویدا فرستادم طی نامه ای بسیار گرم و مودبانه از من تشکر کرد و روزی که در مراسم کاخ گلستان یك جلد از کتاب تمدن بزرگ را در اواخر سال ۱۳۵٦ به عنوان وزیر دربار بین مدعوین توزیع می کرد نزد من آمد و گفت تحت تأثیر کتاب شما درباره سرنوشت پیرلاوال قرار گرفته و از چنین بی عدالتی آن هم در کشوری مثل فرانسه شوُکه شدم. گفتم هر مملکتی که عدلیه اش ضعیف باشد و تحت تأثیر واقع شود هیچکس در امنیت نیست. بیچاره هویدا نمی دانست که او هم سرنوشتی نظیر پیر لاوال دارد با این تفاوت که کسی نتوانست بعد از مرگ لاوال اعتراض موجهی داشته باشد ولی هویدا علیرغم این که نتوانستند به او اتهام دزدی و فساد مالی وارد سازند ولی متأسفانه گفته شد ازافرادی بی صلاحیت و قانون شکن حمایت کرده است.

***

مهندس ابراهیم همایونفر از(اعضای گروه مترقی) که درزمان نخست وزیری حسنعلی منصور به معاونت نخست وزیر و بعدا به مقام استانداری رسیده بود در کتاب (تاریخ به شاه پاسخ می دهد) چنین نوشته است:

پس ازرفراندم ششم بهمن شاه بدین منظور که دراجرای برنامه هایش هیچ مانع و رادعی به وجود نیاید همچنان به دور کردن سیاستمداران قدیمی ازدور خود پرداخت. مقتضیات ایجاب می کرد که جای آنهارا به گروهی بدهد که اوامر اورا بهتر گوش می کنند. این گروه را حسنعلی منصور تشکیل داد که مردی باهوش، فعال،

بااراده و سرشار ازجاه طلبی و بلند پروازی بود. او را نخست وزیر کرد و به تشکیل حزب ایران نوین پرداخت که سازمانی جدید و مترقی بود.

در برنامه حسنعلی منصور سه مبحث مهم وجود داشت. اصلاحات ارضی و بودجه ای که باید به مصرف برسد.خرید پانصد هزار تن گندم از آمریکا - افزایش بهای نفت مصرف داخلی به منظور ایجاد تعادل در موازنه بازرگانی.

درباره اصلاحات ارضی باید دانست که از ده میلیون هکتار زمین قابل کشت در ایران حدود ۵ میلیون هکتار با آبیاری مدرن و قناتهای سنتی ایران بهره برداری می شد ولی درسال ۱۳٤۲ با برنامه انقلاب سفید تمام سنت ها و روشهای گذشته منقلب گردید.

در راه اصلاحات ارضی مشکلات بزرگی وجود داشت. اغلب مالکین کوشش می کردند که حاصلخیزترین زمین ها را برای خود بردارند و بقیه را بین زارعین تقسیم کنند که این خود موجب پدید آمدن دشمنی بین مالك و زارع می شد. چون بهای فروش براساس مالیات بود مالکین خود را مغبون دانسته و این امر موجب خصومت با کار اصلاحات ارضی می شد.

سایر اصول انقلاب نیز مشکلاتی داشت مثلا در مورد ملی کردن جنگلها که آن زمان حدود ۱۱ تا۱۲ درصد سطح کشور را می پوشاند به دلیل اینکه هیچ طرح مترقی برای بهره برداری از جنگلها نبود تولید سرگردانی شد. مسئله مراتع و چراگاهها نیز مشکلاتی پدید آورد.ملی شدن آبها موجب شد که بهره برداری ازقناتها متروگ گردد و لازم بود پیش از مدرنیزه کردن بهره برداری ازچاههای عمیق‌واستفاده از قناتها به جای خود حفظ می شد در حالی که بافراموشی این وسیله ارزان سنتی مشکلات زیادی پیدا شد.

به هرصورت اصلاحاتی که در انقلاب سفید پیش بینی شده بود مشکلات زیر را در بر داشت:

۱ - اجرای اصلاحات ارضی باقاطعیت لازم برنامه ریزی نشده بود و آموزش کشاورزان کافی نبود ونقش تشکیلاتی این خلاء را گسترده تر کرد.

۲ - مبارزه تبلیغاتی علیه مالکان زیان بخش بود و موجب گردید بین طبقات مختلف فاصله ایجاد کند.

۳ - با این اصلاحات شاه خود را در برابر مالکین و عشایر و روحانیون وسیاستمداران سابق قرار داد. محمدرضا شاه از فراست و حافظه فوق العاده ای بهره مند بود ولی نوعی غرور در طبیعت او وجود داشت که وادارش می کرد نسبت به دیگران احساسی از تحقیر داشته باشد. حتی گاهی پدرش رانیز مورد انتقاد قرار می داد. در او عقده حقارت وجود داشت و این ناشی از سستی اراده و نقص قدرت تصمیم گیری اوبود. او از تملق شنیدن خوشش می آمد. با این همه نویسنده او راپادشاهی می دانم که از شخصیت و صلاحیت برخوردار بود ویك رهبر و رئیس شایسته ای برای مملکت بود. انقلاب سفید شاه در مردم ایران که درانتظار زندگی بهتر بودند امیدواری بسیار پدید آورد.

شاه با سپردن مقام نخست وزیری به هویدا در سیاست داخلی خود تغییر اساسی پدید آورد که بر مبنای (اطاعت و فرمانبرداری مطلق) بنا نهاده شده بود. هویدا با سپردن تمامی اختیارات و قدرت های دولت به شاه خویشتن را درحد یك مجری وفادار دستورات پائین آورده بود که در این فراگرد قانون اساسی نادیده گرفته می شد.

شاه اورا انتخاب کرد تا دستیارش در کوششهای وسیعی که برای نوسازی در کشور آغاز کرده بود باشد. با آنکه هویدا مردی باهوش،کارآمد، خونسرد بود و دانش عمومی قابل توجهی داشت وبه چند زبان خارجی تکلم می کرد و روحیه دموکرات وعدالت طلبی اش از او شخصیتی می ساخت که کاملامنطبق و هماهنگ با صفات شایسته یك نخست وزیر معقول به نظر می رسید و با درآمد نفت

ومسائل و دشواریهای قابل توجهی در سیاستهای داخلی و خارجی وضع طوری بود که او می توانست حقیقتا برای پادشاه که کار و کوشش را در نظر داشت یار ومددکاری باشد اما افسوس که هویدا با روش (گوش به فرمان) خود فقط به نقش یك مجری بسنده کرده بود و گوئی خود او در هیچ موردی هیچ نظری ندارد.

هویدا در آغاز نخست وزیری خویش دولتی موقت تشکیل داد و پس از آن تدریجا به مستحکم ساختن وضع موقتی خود از طریق راضی کردن شخصیت های ثابت نزدیك به دربار یعنی روسای دو مجلس - وزیر دربار - رئیس شرکت نفت پرداخت. آنگاه نظام (گوش به فرمان) را در حزب ایران نوین جا انداخت و کم کم به تصفیه وزیران پرداخت و جای آنها را به کسانی داد که بهتر با نظام او جور باشند. در عین حال مواظب بود دست به ترکیب کسانی نزند که وسایلی برای نزدیك شدن و ارتباط بی واسطه باشاه پیدا کرده بودند.

هویدا برای جا به جا کردن مهره های صفحه شطرنج خود و به دور انداختن مهره هائی که از او فرمان نمی بردند ناگزیر بود هر روز به یك ورزش مغزی بپردازد. هویدا آنقدر زیرکی داشت که بتواند به تدریج رگ خواب شاه را به دست آورد.

یکی از رازهای دراز ماندن او در مقام نخست وزیری این بود که ماهرانه می توانست افکار شاه را بخواند و پیوسته چنین وانمود می کرد که تمام نظرات و ابتکارات تازه و نو مستقلا از شخص شاه تراوش می کند در حالی که بعضی از آنها مخصوص فکر و اندیشه خود هویدا بود که به شاه القاء می شد و وقتی شاه بارضایت خاطر اجرای این نظرات را خواستار می شد هویدا فورا دست به کار می گردید. به این ترتیب رفته رفته بین این دونوعی روابط پدروفرزندی که پدر درمقام فرماندهی و پسر دو مقام فرمانبری به وجود آمده بود. با این طرز (جفت شاه و هویدا) به صورتی آشکار یك محیط بسته خلق کرده بودند که دربار - پارلمان - دولت فقط از افرادی

تشکیل می شدند که به تأیید و تمجید کارها می پرداختند. هرچه زمان پیش می رفت دامنه تملق توسعه می یافت.

هویدا مستقیما رو در روی کسی قرار نمی گرفت اما به عنوان یك سیاست باز چیره دست می دانست چگونه باید اطرافیان را روی انگشت خود بچرخاند. در مبارزه با رقیبان از تهور استفاده می کرد و بیشتر ازطریق تمسخر جلو می رفت. یك سیاست دیگر هویدا نگهداری قدرت بود که سعی داشت تمام پست های مهم و مسئولیت هارا زیر کنترل خود داشته باشد و برای دور کردن رقیب خطرناك، او را به پست مهمتری بگمارد و چون می دانست رقیب ازعهده تصدی آن برنخواهد آمد تا به پادشاه ثابت کند که شخص موردنظر فاقد آن کارآئی است که مورد ادعای او می باشد.

هویدا به موازات گسترش پیشرفت (نظام گوش به فرمان) خود را از روابط خصوصی با کسانی که از پشت نیمکت کلاس درس شروع شده و همچنین روابطی که در دوران نخست وزیری با کسانی برقرار ساخته حلقه زنجیری دور و بر خود به وجودآورده بود که تمام این دوستان به منصب رسیده موفقیت خویش را مدیون او می دانستند خصوصا این که هویدا به آنان امتیازاتی می داد و اطرافیان نیز می کوشیدند که رضایت خاطرش را فراهم آورند.

شاه با اطمینان براین که کارگران و کشاورزان از اصلاحات او رضایت دارند از موضع قدرت یك سردار نیرومند و پیروز برمخالفان خود ازقبیل سیاستمداران سابق، مالکان بزرگ و قدیم، روحانیون و دیگران می نگریست و برای خود دیگر مانعی در راه پیشرفت آنچه که آن را (تمدن بزرگ) نامیده بود درپیش نمی دید. ازهمین زمان بود که طرحهای خودرا برای صنعتی کردن کشور اعلام داشت درحالی که اجرای طرح های مزبور بدون رعایت احتیاط های مقدماتی علاوه بر مشکلات اجرائی تمامی ملت رابادشواریهای اجتماعی و اقتصادی و وابستگی به دیگران از جهات فنی و تهیه مواد اولیه مواجه می کرد. ولی چون مملکت اسیر نظام (گوش به

فرمان) بود کسی وقت خودرا برای بررسی مسائل حیاتی و ارائه فکر و مشورت تلف نمی کردو اجرای سهل و ساده دستور وفرمان را برفکر کردن و مآل اندیشی ترجیح می داد.نتیجه آن شد که صنعتی کردن کشور که از سال ۱۹۶۳ با کمك دولت به بخش خصوصی آغاز شد در همان شروع کار ۲۶ درصد بودجه برنامه ۵ ساله دولت را بلعید و دومیلیون کارگر و کارمند را جذب کرد. کشاورزان از دهات به شهرها جلب شدند و درنتیجه قطبی شدن اقتصاد مملکت مسائلی پدید آورد که بخشهائی از قشر جامعه ازآن رنج می بردند. اصلاحاتی که برای مرفه کردن کشاورزان به اجرا گذاشته شده بود نارضائی شدیدی علیه دولت به وجود آورد و در بعضی موارد منجر به مهاجرت کشاورزان گردید و در نتیجه ورقه مالکیت دهقان بیشتر به یك تراکت تبلیغاتی شباهت داشت تا یك سند معتبر.

شاه و نخست وزیر (گوش به فرمان) به جای آن که به تجزیه و تحلیل سیاست خود بپردازند و ریشه ها رادریابند به اختراع داروهای مسکن پرداختند که عبارت بود از اصلاحات اداری - مبارزه با تورم - گسترش خانه سازی - ایجاد حزب واحد (رستاخیز).

آیا تأسیس حزب رستاخیز دامی بر سر راه شاه نبود؟ و اصولا چه دلیلی داشت که احزاب مملکت که ظاهرا روش دموکراتیك داشتند تعطیل شوند و جای خودرا به یك حزب بدهند در حالی که احزابی نظیر (ایران نوین) در داخل و خارج شناخته شده بودند و طی عمر کوتاهشان هزاران مدعو خارجی در کنگره حزبی شرکت کرده بودند و همین سیستم حزبی داشت مملکت را به سوی تشکیلات دموکراتیك رهبری می کرد. این خطای بزرگ شاه بود که در پاسخ به تاریخ هم به آن اشاره کرده است.

در (نظام گوش به فرمان) شاه هرگز ناراحت نمی شد که در مصاحبه های پی در پی خود به روزنامه نگاران شخصا توضیح بدهد و خود را مستقیما مسئول تمام اموری که در کشور اتفاق می افتد بداند حتی از روشی که در پیش گرفته بود احساس غرور می

کرد در حالی که این مصاحبه ها جز تحریك کردن مخالفین حاصلی نداشت.شاه به پرسشهای دام گسترانه (خبرنگاران خارجی) با ساده اندیشی پاسخ می داد. گاهی هم از زیر بار مسئولیت های مهم فرار می کرد. درعین حال به زمامداران جهان درس حکومت کردن می داد که این امر موجب آزرده کردن دولت ها و ملل دیگر می شد که زیان فراوانی داشت. محمدرضاشاه به تنهائی می خواست مظهر تجدید حیات ایران و تمدن بزرگ باشد. نخوت و غروری که موجب سقوط اوشد در تاریخ بشریت مسئله ای ماندنی است.

***

ژیسگاردستن رئیس جمهور سابق فرانسه در کتاب خاطرات خود تحت عنوان (قدرت و زندگی) در باره هویدا چنین می نویسد:

در میهمانی ناهاری که نخست وزیر ایران، هویدا، در کاخ مرمری به رنگ صورتی به افتخار من داد خودرا در حال و هوای محله «مونپارناس» پاریس در حوالی رستوران «کوپل» احساس کردم. اوسیاستمداری با خلق و خوی رادیکال، جسور و اندکی بدبین بود. باروحیه ای زنده، شوخ طبع و آشکارا در آرزوی ترقی دادن کشور خود بود.در او وفاداری بی چون و چرایی نسبت به شاه دیدم. اومردی بود که،توانست هر موقعیت سیاسی را با مهارت اداره کند. آما آیا هنوز اداره موقعیت سیاسی مملکت، با وجود تنش رو به تزایدی که در ایران، درمیان دو نیروی مخالف (ارتش و آخوندهای متعصب) درحال شکل گیری بود امکان پذیر بود؟

من با او از زیاده روی های پلیس سیاسی ایران سخن گفتم. پاسخ داد: من تمام سعی خودرا برای مهار کردن این زیاده روی ها به کار می برم. اکنون کمتر ازاین موارد دیده می شود. با این حال باید بعضی از واکنش های پلیس را هم درك کرد. سوء قصدهای زیادی صورت گرفته و بسیاری ازهمقطاران آنها کشته شده اند و بعضی از افراد خانواده هایشان هدف انتقام گیری قرار گرفته اند. به همین دلیل با خشونت واکنش نشان می دهند. این قابل درك

است.

گفتم اما به ما اطلاعاتی هم درمورداعمال شکنجه رسیده است.

هویدا درمورد بازجوئیهای توأم با شکنجه گفت من دستور داده ام دراین موارد تحقیق شود زیرا مقالات روزنامه هارا می خوانم. هر روز روزنامه های فرانسوی رامی خوانم مخصوصا فیگارو و لوموند را ...مـوارد نادری از بازجـوئی توأم با شکنجـه اتفـاق می افتـد.مـرتکبیـن آنهـارا تنبیـه کـرده ام. به هرحـال اینهـا مـواردی استثنایی هستند. هرگز شکنجه به صورت سیستماتیك وجودندارد.

او بی تردید در سـخنانش صـادق بود، ازآن صـداقت های سیاسی. ازآنهائی که وقتی کسی ابراز می دارد به آنچه می گوید واقعا باور دارد. پس شك و تردیدهای مطبوعات از کجا منشاء می گیرد؟ شاید از خاطراتی که دوران اشغال فرانسه (به وسیله نازیها) باقی گذاشتـه شده ودورانی کـه در آن هیچکس ازآن کـه همسـایه دیوار به دیوارش را شکنجه می کردند سخن نمی گفت!...

مـا از امکان باز کردن فضـای سیاسی گفت و گو کردیم. او در این زمـینه امـیدوار بود. می خواست در این زمـینه اقـدام کند. گمان داشت که می تواند با آغاز انتخابات آزاد در سطح محلی به انتخابات آزاد در سطح ملی برسد.

میـهمـانی هویدا، ضـیافـتی مردانه بود. بیست نفری درآن حضور داشتند. چندین وزیر ومشاور نخست وزیر همه فرانسـه حرف می زدند، تقریبا بدون لهجه خارجی حرف [ر] را اندکی در گلومی غلطاندند. هر کدام ازآنها دو ماه پیش سفری به پاریس کرده و چند روزی در هتل (ژرژپنجم) یا (پلازانته) به سر برده بودند.

پرویز راجی ازدوستان نزدیك هویدا چنین می نویسد:

روز ۱۲ مرداد سال ۱۳۵۵ به دیدار هویدا رفـتم. سرحـال و شاد و پرحرف و مظهری از اعـتمـاد به نفس بود. راجع به نخست وزیری اش می گفت (مرا زنده زنده خاك کرده اند ولی از بخت بد

آنها من هنوز زنده ام) افزود که ابراز مخالفت های اخیر و نامه نگاری های پی درپی سرچشمه اش درخارج ایران است. اعلیحضرت واقعا می خواهد اندك آزادی اعطاء کند اما نباید فراموش کرد که ما هیچوقت سنت انضباط و شکیبائی لازم را برای بهره برداری از آزادی نداشته ایم. پرسیدم آیاشهبانو نفوذمعتدل کننده ای برشوهرش ندارد؟ گفت اعلیحضرت به او دستور داده اند هرنامه ای که به امضای نهاوندی است ومربوط به امر هنری یا خیریه زیرنظر شهبانو نباشد به دور اندازم و یا به عبارتی که گمانم از شخص شاه شنیده باشد افزود اگر روزی حکومت ایران به دست این خانم افتد ظرف چهار روز کلك مان کنده می شود. گفت حزب رستاخیز را باید شکست محض قلمداد کرد و آموزگار هم صدایش در آمده که نمی خواهد دبیرکل حزب باشد. درباره خاموشیهای برق پرسیدم گفت فقط ۳۰ درصد هزینه های عمرانی دست دولت است.هفتاد درصد در اختیار شرکت ملی نفت و شرکت گاز و ارتش می باشد وهمه کارها را با ۳۰ درصد نمی توان انجام داد.

روز ۱۵ مرداد باردیگر به دیدار نخست وزیر رفتم.امیرعباس هویدا پس از نزدیك به ۱۳ سال نخست وزیری، امروزاستعفا داد.با وجود همه شایعاتی که سرزبانها بود باید اعتراف کنم که برای من غیرمنتظره بود. وقتی به اتاق هویدا وارد شدم پاهایش روی میزبود. گفتم مثل این که استعفا داده اید؟ با قیافه آرامی گفت فکر نمی کنی وقتش رسیده باشد؟ گفت روز پنجشنبه که در نوشهر شرفیاب می شود اعلیحضرت اظهار می دارد امروز می خواهم با شما کمی صحبت کنم. هویدا مطلب را در می یابد و خواهش می کند نخست به او اجازه داده شود نکاتی به عرض برساند. پس از مرور تحولات سیاسی اخیر کشور، اظهار می کند که برای چاره جوئیهای نوین به افراد تازه نفس احتیاج است. صحبت ها در محیطی بسیار دوستانه صورت می گیرد. پس از حدود ۴۰ دقیقه شهبانو وارد اتاق می شود. *اعلیحضرت می گوید وزیر جدید دربار را به شما معرفی می*

کنم.به شنیدن این حرف، هویدا افزود قطره اشکی در چشم شهبانو موج می زند. هویدا گفت که دفتر شهبانو به صورت دولت رقیبی در آمده بود و نمی توانست وزرائی را که نمی خواست از دولت کنار بگذارد. در خواست یك سال مرخصی به قصد استراحت کرده بود. ولی اعلیحضرت فرموده بودند چون موضوع های حساس سیاست خارجی از طریق وزارت دربار، نه وزارت خارجه حل و فصل می شود مایلند هویدا در آن سمت باشد. شاه افزوده بود که او و علم نزدیك ترین دستیارانش هستند و ضمن تمجید از وفاداری علم به کسالت و احتمال عدم توانائی اش اشاره کرده بود. درهرحال علم مرقومه ای تقدیم کرده بود که از فرط بیماری قادر به ادامه خدمت نیست. هویدا ادامه داد که گرچه تغییر در رده بالا ضرورت داشت ولی مشکلات باقی خواهد ماند. اذعان کرد (اگر دولت فاسد بود، وزارت دربار سرگردنه است)

شهرت هویدا به درستی و امانت در مسائل مالی سرمایه ای بسیار ذیقیمت در وزارت دربار خواهد بود.

هویدا وزارت دربار را لانه افعی ها خواند و گفت از چاله درآمده و به چاه افتاده است.

امیرخسرو افشار می گفت: از دست رفتن علم با آن محبت و وفاداری و تدبیر برای اعلیحضرت جبران ناپذیر است و هویدا هرگز به آن درجه از قدرت و اهمیت دروزارت دربارنخواهد رسید. خودش شخصا طالب مقامی نیست وترجیح می دهد بازنشسته شود و جائی در جنوب فرانسه در سکوت و آرامش به سر برد.

روز ۲۲ مرداد هویدا را در وزارت دربار ملاقات کردم. گفت دیروز ملاقات سه ساعته با اعلیحضرت داشته است. حوادث سه ماهه گذشته بر اعصاب شاه و شهبانو اثر گذاشته است. هرگز این قدر واجب نبوده که اعلیحضرت خود را از صحنه سیاست داخلی کنار بکشد و بگذارد دیگران در معرض انتقاد قرار بگیرند. اما قدرت این کار را ندارد. حالا که مزه قدرت را چشیده دائم خود را

به میان می اندازد. قرار است مصاحبه دیگری هم بکند.شهبانو هم دست کمی از ایشان ندارد و عدم مداخله برایش دشوار است. آموزگار نمی خواهد حسابی وارد گود شود. درباره فساد گفت عیناً سرطان، گوئی اینها آخرین روزهای حکومت است. عده ای با حرص و ولع باورنکردنی مشغول انباشتن جیبهایشان هستند. دیروز به عرض رسانیدم دنیائی که تا سه ماه پیش اعلیحضرت مرتب به آن درس می دادید می خواهد بداند علت این شورشها چیست؟ هنگام رفتن گفت (آخر سر همه مان یکی ازآن قرصهای زهرآگین را قورت می دهیم و آنهائی که بخت بهتری دارند شاید به موقع در بروند)

هویدا از رخوت و بی حرکتی دولت انتقاد می کرد و گفت برای نمونه با آنکه همه می دانند اگر آخوندها سرکار بیایند چه بلائی سر زنها می آورند معذالك نه خود سازمانهای مختلف زنان به فکرافتاده اند و نه ازآنها خواسته شده که علیه آخوندهاتظاهراتی راه بیاندازند. اعلیحضرت به فکر نخست وزیر تازه ای هستند که بتواند خلاء سیاسی موجود را پر کند. اما ترك عادت آسان نیست. اعلیحضرت نمی تواند خود را از صحنه سیاست دور کند. امروز قول می دهد کنار خواهد کشید فردا خود را در مخمصه تازه ای می اندازد.

روز ۹ شهریور به والاحضرت اشرف تلفن کردم. بسیار افسرده و بدبین بود و گفت کار پهلویها تمام است . به زودی یك حکومت جمهوری اسلامی اعلام خواهد شد. اعلیحضرت با آخوندها کنار نخواهد آمد و قبول نخواهد کرد پادشاه کشوری باشند که قدرت اصلی در دست خمینی یا شریعتمداری باشد. تقصیر همه کارها را به گردن هویدا انداخت که ۱٤ سال به برادر من دروغ گفت و برای دستگیری دزدها هیچ کاری نکرد. بعدها به کارتر نفرین کرد. از نمك نشناسی ملت ایران بعداز آنچه پدر و برادرم برای آنها کردند رنجیده خاطر و دل چرکین بود.

روز ۱۸ شهریور هویدا از وزارت دربار استعفا کرد. در اخبار

اورا یکی از مشاوران اصلی شاه و یکی از نیرومندترین مردان ایران خواندند. شریعتمداری خواستار محاکمه او برای سوء سیاست سال های اخیر شده اما اعلیحضرت مقاومت ورزیده و فرموده اند محاکمه هویدا در حکم محاکمه رژیم است. با فریدون هویدا صحبت کرده و گفت امیر عباس از بابت خودش باکی ندارد و برای دفاع از هرگونه اتهامی به اندازه کافی سند و مدرك در اختیار دارد.

***

یکی از مخالفین دولت های منصور و هویدا که مدتها هم از کار برکنار بود دکتر پیراسته می باشد که بعداز سقوط رژیم به شدت هویدا را مورد حمله قرار داده و در پاسخ نوشته های فریدون هویدا چنین نوشته است:

برخلاف آنچه فریدون هویدا در کتاب «سقوط شاه» نوشته است پایان سلطنت شاه از اکتبر ۱۹۷۸ شروع نشد بلکه شروع آن خیلی زودتر بود. اگر بتوان از زمان دقیقی شروع آن را درنظر بگیریم باید از زمان انتصاب حسنعلی منصور به نخست وزیری در سال ۱۹٦٤ صحبت کنیم. انتصابی که به علت فشار زیاد سیا و دیپلماتهای آمریکائی صورت گرفت.

کمتر از یك سال ازنخست وزیری منصور نگذشته بود که او ترور شد و دولت موقتی تحت نظر امیرعباس هویدا، یکی ازدوستان نزدیك منصور تشکیل شد. درآن زمان شاه اعتراف کرده بود که این دولت موقتی است وبیشتر از چند ماهی دوام نخواهد داشت. ولی همین دولت موقتی ۱۳ سال دوام داشت که از نظر طولانی بودن در تاریخ سیاسی ایران بی نظیر بود و در تمام این مدت هویدا نفوذ زیادی بر دربار داشت تا این که در سال ۱۹۷۸ زندانی شد.

چرا هویدا برای چنین مدت طولانی نخست وزیر باقی ماند؟ آیا به خاطر این بود که هویدا فردی کاملا مطابق میل و سلیقه شاه بود؟ و هرچه شاه می گفت بدون چون و چرا انجام می داد، کسی که تنها هدفش در زندگی این بود که فقط شاه را خوشحال و راضی

نگهدارد.

فریدون هویدا کاملا درست می گوید که شاه یك مرد جنجالی بود و تا اوائل سال ۱۹۶۰ به گفته های مشاوران خود گوش می داد. به خاطر دارم زمانی که استاندار فارس بودم شاه برای نصب سنگ بنای دانشگاه به شیراز آمد. محل این دانشگاه نامناسب بود وتنها نفعی که ساختن دانشگاه در آن محل می توانست داشته باشد این بود که زمینداران محلی را ثروتمند می کرد. من این موضوع را باشاه در میان گذاشتم. با این که شاه مردی لجباز و یکدنده بود ولی نفوذ پذیر نیز بود و بعد از سه ماه موافقت کرد که دانشگاه در محل دیگری ساخته شود. در این مورد نمونه های زیادی می توانم در زمان رژیم بگویم.

این بحث و جدلها درزمان هویدا لازم نبود. هویدا هر دستوری که شاه به او می داد بدون آن که نفع و زیان مردم برایش اهمیت داشته باشد انجام می داد. اطاعت مطلق هویدا از شاه به خاطر تثبیت موقعیت خودش بود و همین مسئله به شاه جرأت داد که دیکتاتوری بیشتری در مقابل مشاورین خود داشته باشد.

مخالفت روحانیون با شاه قوی بود. زیرا آنها به خوبی از نفوذخود بر توده مردم آگاه بودند و از طرفی می دیدند که قدرت آنها از زمان نخست وزیری هویدا روز به روز محدودتر می شود. این محدودیت بیشتر به خاطر ترس هویدا از مذهب شیعه بود، چون هویدا بهائی بود. هویدا تخم عدم اعتماد به روحانیون را در مغز شاه کاشت. این عدم اعتماد زمانی برای ما آشکار شد که سفیر عراق شدم. من وظیفه خودمی دانستم که به قم رفته و با رهبران مذهبی ملاقات کنم. هویدا کاملا مخالف بود. اما من به شاه گفتم که لازم است و بالاخره به من اجازه داده شد که به قم بروم. در آن زمان آیت الله حکیم رهبر مذهبیون بود و با من درمورد اختلاف و کشمکش بین مذهب و دولت صحبت کرد و گفت که این اختلاف قابل حل است و پیشنهاد کرد که راه حل را با آزاد کردن تعدادی از

روحانیون از زندان شروع کنیم. در ابتدا هویدا موافق آزادی ها نبود ولی بعداز مدتها بحث وصحبت موافقت کرد که آنها آزاد شوند.

فریدون هویدا یکی از علل بزرگ انقلاب را فساد خانواده سلطنتی می داند و این مسئله غیرقابل انکار است. تعداد زیادی از درباریان در بسیاری از معاملات و قراردادها شریك بوده و رشوه می گرفتند ولی این که بگوید برادر او به خاطر این موضوع باشاه مبارزه کرد کاملا دروغ است. نه تنها هویدا از تمام ماجراها با خبر بود بلکه ازآنها نیز حمایت می کرد. حمایت او به طرق مختلف بود مثلا نقشه ساختمان «سته لایت» در جنوب تهران با موافقت هویدا بود که در نتیجه یکی از دوستان او در عرض مدتی کوتاه یکی از ثروتمندان ایران شد. کسی که به خاطر دوستی با هویدا صاحب ثروت فراوان شد، نخست وزیری که دستهایش قادر به درست کردن ثروتَ برای دیگران بود ولی نمی توانست مشکلات مملکت را که خودش به وجود آورده بود حل کند.

شهری به اندازه تهران بدون هیچ ترانسپورت عمومی که هرکارمندی مجبور بود برای رفت و برگشت ازمحل کار اتومبیل شخصی داشته باشد، بدترین ترافیك دنیا را به وجود آورد. در یك شهر ٤/٥ میلیونی بسیاری در منازلی زندگی می کردند که آب و برق نداشت. این مشکلات را هویدا کاملا نادیده می گرفت.

عده زیادی از سیاستمداران که نمی توانستند در چنین دولتی کار کنند به تدریج استعفاء داده و خودرا کنار کشیدند. مدیرعامل سابق شرکت نفت بعداز یك درگیری باشاه استعفا داد و به منزلش رفت و منتظر تغییر دولت شد. من و دوستانم نیز به همین دلیل استعفاء دادیم یا خود را بازنشسته کردیم.

ما به زندان نرفتیم و به ما حمله ای نشد. ما و بسیاری از ایرانیان می توانستیم اعتراض کنیم ولی خیلی آهسته، شاه یکبار در تلویزیون گفت که یکی از وزیران او که موافقش نبوده است استعفاء داده و این نشان می دهد که آنها قدرت اخلاقی دارند و

هیچ گونه تهمتی به آنها زده نخواهد شد.هویدا نیز قدرت اخلاقی خود را نشان داد. او نفوذ بزرگی بر سیاست ایران مدت ۱۵ سال داشت. او استعفا نداد و ازقدرت خود تا آخرین لحظه برعلیه مردم ایران استفاده نمود.

یادبود هویدا

امیرعباس هویدا درکشورهای خارج معروفیت زیادی داشت مخصوصا درفرانسه دوستان فراوانی همواره با او در ارتباط بودند. هویدا نیز علاقه زیادی به کشور و ادبیات و هنر و زندگی درفرانسه داشت. خیلی از مقامات مهم فرانسه از دولت جمهوری اسلامی خواسته بودند که از اعدام هویدا صرفنظر شود. به هرحال اعدام هویدا تولید تأسف فراوان کرد ودرخارج از کشور از او تجلیل شد.

روزنامه کیهان لندن مورخ ۲۱ شهریور ۱۳۷۰ چنین می نویسد:

مدال یادبود امیر عباس هویدا، نخست وزیر فقید ایران طی مراسمی به وسیله «آرتوس برتران» در پاریس عرضه شد. «آرتوس برتران» سازنده مدالهای یادبود شخصیتهای بزرگ سیاسی ، علمی، هنری و ادبی بین المللی است.

مدال یادبود هویدا را طراح و هنرمند نامدار فرانسوی «ژان روول» طراحی کرده است. روول طراح مدال معروف یادبود ژنرال دوگل است که اکنون جزو کارهای کلاسیك کنده کاری به شمار می رود.

«روول» می گوید هویدا بدون تردید یکی از برجسته ترین شخصیت های سیاسی قرن بیستم بود و من به همین جهت تصمیم گرفتم به نوبه خود از او تجلیل کنم. هویدا کوشید تا ایران را به دوران معاصر بیاورد و تحت رهبری شاه نفوذ و اعتبار ایران باستان را احیاء کند.

یك روی مدال یادبود هویدا، چهره خندان نخست وزیر فقید را

نشان می دهد. یقه ی کت هویدا، در این مدال یاد بود، به یك گل ارکیده مزین است. علاقه هویدا به ارکیده شهرت عام داشت. این گل در واقع همراه با پیپ و عصا جزو علائم مشخصه هویدای سیاستمدار به شمار می رفت.

در روی دیگر مدال یادبود نقشه ایران را می بینیم که یك سرو شیرازی از دل آن روئیده است. طراح مدال بدین ترتیب خواسته است یادآور شود که خانواده هویدا - ازجانب پدر - اهل شیراز بودند. در همان روی مدال مصرعی از یك بیت ازحافظ شیراز به خط یکی از خوشنویسان برجسته ایران حك شده است.

بسیاری از رهبران و شخصیت های سیاسی، علمی، فرهنگی و ادبی فرانسه و دیگر کشورهای اروپای باختری، مدال یادبودهویدا را جزو مجموعه مدال های یادبود خود قرار داده اند.

«انجمن دوستان امیرعباس هویدا» با برگزاری مراسمی در پاریس از نخست وزیر ایران در پاریس تجلیل کرد. در این مراسم گروهی از شخصیت های ایرانی و فرانسوی شرکت داشتند.

در مراسم مذکور هلاکو رامبد، امیر طاهری و ادوارد سابلیه روزنامه نگار مشهور فرانسوی، درباره جنبه های گوناگون شخصیت هویدا سخن گفتند.

«انجمن دوستان امیرعباس هویدا» ده سال پیش به ابتکار ۵ تن از نخست وزیران پیشین فرانسه تشکیل شد و اکنون بیش از ۷۰۰ عضو ایرانی و خارجی دارد.

در مراسم مزبور اعلام شد که انجمن درنظر دارد فعالیت های خودرا گسترش دهد وبه زودی اجلاسی برای انتخاب یك هیئت مدیره جدید تشکیل خواهد داد.

رامبد که سالها رهبری اقلیت پارلمانی را در ایران بر عهده داشت گفت علیرغم اختلاف سلیقه و عقیده سیاسی، هویدا هرگز کینه شخصی نداشت و با وسعت نظر به مسائل می گریست.

امیر طاهری در سخنان خود گفت: یاد کردن از هویدا زمانی

معنا دارد که مسئله نیاز ایران را به امروزی شدن مطرح کنیم و هویدا یکی از معدود رجال ایران معاصر بود که در عین حفظ هویت ایرانی خود توانسته بود دنیای امروز را نیز به خوبی بشناسد. با مرگ فاجعه آمیز هویدا فکر ترقی و تجدد در ایران از بین نرفته است و امروز می بینیم که این فکر زنده تر وپویاتر از همیشه است.

سابلیه در سخنان پر احساسات خود از امیرعباس هویدا به عنوان یك انسان برجسته که مورد احترام بین المللی بود، یاد کرد.

***

فریدون هویدا در گفتگوئی به خبرنگار کیهان چنین گفت: طی چند سالی که از شهادت دلخراش برادرم می گذرد مجالس متعدد یادبود برایش تشکیل شده است. خاطره امیرعباس هویداهمیشه زنده است و با گذشت زمان معنای واقعی خدمات او و میلیون ها ایرانی که در راه سازندگی کشور ایران خدماتی انجام داده اند روشنتر می شود. او دلش به عشق ایران زنده بود. من فکرمی کنم که اگر امروز امیرعباس زنده بود احساس غرور و سربلندی می کرد زیرا می دید که قدر زحمات وخدمات اووهمکارانش به تدریج شناخته می شود. در حق امیر عباس بزرگترین بیعدالتیها شد امامی بینیم که این دنیا هم کاملا بی عدالت نیست. امروزمیلیونها ایرانی که درآن ایام کشور خودرا ساخته اند با سربلندی می گویند:آن دوران ترقی وسعادت در اثر کوشش ما بود. انشاءالله اگر روزی زندگینامه امیرعباس تهیه شود خواهید دید باچه درجه ای از روشن بینی و موشکافی مسیر تحولات ایران راشناخته بود. او اگر زنده بود به مردم ایران می گفت (متحد شوید. اراده کنید. آینده مال شماست) با اطمینان کامل می توانم بگویم او دشمنان خودرا می بخشید وداوری درباره آنان را به تاریخ و وجدان بیدارملت ایران و به خدای بزرگ واگذار می کرد.

چند خاطره ازنمایندگان آخرین دوره

مجلس شورایملی

همکار گرامی ومحقق ارجمند

تا کنون چندجلد ازکتابهای (ایران در عصر پهلوی) را خوانده ام. بدون شك آنهائی که در زندگی شان حتی یك صفحه مطلب به روی کاغذ آورده باشند می دانند که برای تهیه و گردآوری وتدوین وتحریر این گنجینه پر ارزش چه زحمات و تلاشی صورت گرفته و تا چه میزان باید در حفظ ونگهداری این آثار سودمند در کتابخانه ها کوشش کنند.

درپاسخ درخواست شما به پیوست دو خاطره از دوران نمایندگی خودرا ارسال وامیدوارم مورد توجه قرار گیرد.

دوستدار همیشگی - دکتر محمد ستاری.

***

در روز افتتاح چهارمین سال از بیست وچهارمین دوره مجلس شورای ملی در روز ١٤ مرداد ١٣٥٧ پادشاه ایران با تشریفات مختصر و محدودی نطق افتتاحیه خود را در تالارمجلس سنا دربرابر نمایندگان مجلسین وهیئت دولت ایراد فرمودند که قسمت مهمی از این خطابه مربوط به آمار تولیدات کشاورزی و فرآورده های دامی وپیشرفت فراوان در این زمینه بود که با حقیقت چندان وفق نمی داد.

من که روزقبل درباره علل عقب ماندگی کشاورزی وتولیدات

دامی درمملکت در دانشگاه ابوریحان بیرونی برای دانشجویان سخن گفته بودم از این دو گانگی آمارسخت نگران شدم ومی دانستم که روزهای بعد مورد سئوال دانشجویان قرار خواهم گرفت.

در جلسه خصوصی مجلس که مطابق معمول همه ساله پاسخ نطق افتتاحیه پادشاه خوانده می شود تانظر نمایندگان خواسته شود خطیبی نایب رئیس مجلس که مأموریت نوشتن این پاسخ را داشت کلیه گفته های ایراد شده را مورد تأیید قرار داد. مهندس ریاضی خواست که نمایندگان نظر خودرا اعلام تا خطابه جوابیه مورد تصویب قرار گیرد.

از رئیس مجلس خواستم که اجازه صحبت به من داده شود. مهندس ریاضی باادب وتواضعی که داشت مرا خواست که توضیحاتی بدهم. با صراحت عنوان کردم در ارقام واعداد ارائه شده ارقامی غیر واقعی وجود دارد و وظیفه خود می دانم که حقیقت رابیان کنم. چون سالهاست که تدریس و تحقیقات دانشگاهی مرا به این حقایق واقف ساخته است.

رئیس مجلس از من خواست که برای بررسی به دفتر ایشان بروم. به اتفاق دکتر خطیبی و چند تن از نمایندگان نزد ایشان رفتیم. همان سئوال وجواب ها مطرح شد.

دکتر خطیبی گفت به نظر من گفته های این نماینده صحیح ومنطقی است وتوضیح داد که دوروز قبل از افتتاح مجلسین خطابه را در اختیارمن گذاردند تا با فراغت کافی پاسخ را تهیه کنم. ارقام و اعداد با آنچه را که اعلیحضرت اعلام داشته بودند تفاوت داشت ومعلوم شد صبح روزی که می بایستی این پیام قرائت شود با جوهر آبی رنگ اعدادی روی مطالب ماشین شده اضافه یاتصحیح گردیده که این امر سابقه نداشت. چون همیشه پیام قرائت شده مورد استناد قرار می گیرد لذا پاسخ برهمان روال تهیه وتنظیم شده است.

مهندس ریاضی ضمن تجلیل از موشکافیهای انجام شده گفت بسیار بجاست که برای شما تقاضای شرفیابی کنم تا خودتان مطالب

را مطرح کنید. ولی چون رئیس مجلس تغییر کرد دیگر این امر صورت نگرفت.

روزی در دانشگاه تهران جلسه ای تشکیل شده بود که من هم با سمت استادی دانشگاه در آن شرکت داشتم. یکی از خدمتگذاران دانشگاه نزد من آمد و گفت تلفنی باشما کار فوری دارند. وقتی باعجله از جلسه خارج شدم به سمت تلفن رفتم دکتر نهاوندی گفت رامبد وزیر مشاور درامور پارلمانی می خواهد باشما صحبت کند. تلفن را برداشتم. رامبد گفت ازکرج با شما صحبت می کنم. گفتم موضوع چیست؟ گفت مگر روزنامه اطلاعات را نخوانده اید؟ گفتم خیر. گفت نطق امروز شما در مجلس واین که گفته اید طبق آمار موجود در مدت ١٤ سال اخیر میزان تولید گندم در کشور تغییر چندانی نکرده است چاپ شده وموجبات نارضایتی شاهشاه و گروهی از مقامات را فراهم ساخته است. ضمنا گفتند با همه دوستی ها دراین مرحله از من کاری ساخته نیست حال اگر می خواهید راه حلی پیدا شود فردا به دفتر من به نخست وزیری بیائید.

گفته های من مبنی برآمارهای رسمی و نقل از کتاب (آمار سازمان برنامه) بود.

ابتدا نمی خواستم به نخست وزیری بروم ولی به علت سوابق دوستی بارامبد و این که چند سال باهم در کار نمایندگی استان گیلان هکاری داشتیم تصمیم گرفتم به دفتر ایشان بروم.

ساعت ١١ شب از دفتر روزنامه رستاخیز تلفن شد که مطالبی علیه تو در باره مطالب عنوان شده درمجلس به روزنامه رسیده که عینا چاپ می شود. دکتر سمسار سردبیر روزنامه هم گفت کنایه ها و نیش ها از مطالب مزبور حذف خواهد شد چون مسئول صفحات کشاورزی روزنامه بودم.

روز بعد در درروزنامه رستاخیز مطالبی با نام مستعار چاپ شده بود که مرا بی اطلاع و مغرض خوانده بود. با حالتی افسرده به دفتر رامبد رفتم. ایشان شروع به نصیحت کرد ومرا که تازه کار

بودم راهنمائی هائی کردند. کتاب آمار سازمان برنامه را به ایشان ارائه دادم. تولیدات گندم را در مدت۱٤ سال اخیر نشان می داد. رامبد ضمن تأیید مطلب بادکترآموزگار نخست وزیر تلفنی شروع به صحبت کرد و گفت اظهارات نماینده در جلسه دیروز مبتنی برآمار سازمان برنامه می باشد. رامبد نزد نخست وزیر رفت وبه ایشان هم ثابت شد که مطالب عنوان شده در کمال بی نظری بوده و به منظور ارائه طریق و رفع نقایص در امر برنامه ریزی کشور بوده است. وزیر مشاور در امور پارلمانی که به حقایق آگاه شد درصدد دلجوئی برآمد ولی مطالب منتشره در روزنامه رستاخیز قابل بخشش نبود و باید این بی حرمتی جبران می شد.

فردای آن روز در جلسه علنی مجلس قسمتی از گفته های خودرا تکرار کرده وصفحه ای از کتاب آمار سازمان برنامه را در رابطه باتولیدگندم در ١٤ سال اخیر به رئیس مجلس تقدیم داشتم.

بعداز این بیانات رامبد پشت تریبون رفت وضمن دلجوئی از نماینده موشکاف ونکته سنج مجلس اعلام داشت برای تجدید چاپ کتاب آمار دولت مبلغ ٦٠ میلیون ریال دراختیار دکتر توفیق رئیس آمار کشور گذاشته خواهد شد تا زودتر اسناد لازم را چاپ و حقایق به اطلاع مردم برسد.

دکتر محمد ستاری همچنین در کیهان چاپ لندن هورخ ١٨ مهر ماه ١٣٧٠ چنین می نویسد:

یادم می آید درسال ١٩٧٧ (سال ١٣٥٦) وقتی در کنفرانس بین المجالس در شهر صوفیه پایتخت بلغارستان برگذار شده بود از ایران هیأت ٩ نفری نمایندگان مجلس شورای ملی به اتفاق دکتر جهانشاه صالح سناتور دراین کنفرانس شرکت داشتند و نویسنده نیز افتخار شرکت در این جلسات را داشت. دراوقاتی که برای صرف صبحانه یا ناهار وشام تعیین شده بود اغلب نمایندگان درمجلس ملی فرانسه که آنها هم دراین جلسات شرکت داشتند ترجیح می دادند که درکنار نمایندگان ایرانی بنشینند و با آنان صحبت کنند. آنهاسعی

داشتند درنهایت تواضع و ادب از ایران صحبت کنند و شکوه و عظمت آن را بستایند. برای آنها در درجه اول این حیرت پیش آمده بود که چگونه افرادی در این هیأت به عنوان نماینده مجلس به کنفرانس آمده اند که هر یك به دو زبان بیگانه تسلط دارند.در صورتی که خودشان از این که قادر به تکلم زبانی غیر از فرانسه نیستند کمی خجلت زده به نظر می رسیدند. اصولا یکی از دلایل ایجاد تفاهم و صحبت بین ما وفرانسوی ها همین همزبانی بود.

درآن زمان وقتی که باهمکاران فرانسوی می نشستیم، آنها از اعتبار مملکتمان واین که از قدرت مالی و اقتصادی چشمگیری برخوردار است تا حدی که در موارد ضروری حتی به دولت فرانسه و انگلستان نیز وام اعطا می کند سخن می گفتند. از شایستگی و برجسته بودن فارغ التحصیلان ایرانی دردانشگاههای خارج ومهارت تکنوکوژی و تکنیسین های ایرانی وتوفیق در اجرای پروژه های سازندگی و ساختارهای زیربنائی بحث می کردند. خیلی ها آرزو داشتند به صورت توریست به ایران بیایند تا ازدیدنیها و پذیرائیها و میهمان نوازیهای ملت ایران بهره بگیرند. برداشت کلی آنهااز ایران سال ۱۳۵٦کشوری پیشرفته، متمدن وحتی پیشتازتر ازتاریخ زمان بوده (اقای پاتریك دو وجیان نماینده امروز مجلس ملی فرانسه در مصاحبه خود می گوید: انقلاب اسلامی را باید از حالا تمام شده دانست. اگر این انقلاب را با انقلاب خودمان مقایسه کنیم تهران درسال ۱۷۹٤ به سر می برد. یعنی حدود ۲۰۰ سال به قهقرا)

همکاران فرانسوی درآن زمان وشرایط به درستی می دانستند از ایران وکشوری صحبت می کنند که از نظر وسعت خاك پانزدهمین کشور دنیا و در آسیا بعد از چین، روسیه، هندوستان وعربستان بزرگترین کشور این قاره و دراروپا به تنهائی وسعتش بیشتر از مساحت آلمان، فرانسه، انگلیس، ایتالیا، هلند و بلژیك است.

از نظر حجم تولید ناخالص ملی ایران در چهارده سال قبل سیزدهمین کشور دنیا به حساب می آمد که برخورداری ازچنین

مرتبه ای آن هم در بین ۱۶۰ کشور عضو سازمان ملل متحد از هرجهت قابل توجه و چشمگیر بود.

درمورد ذخایر ارزی با داشتن ۱۲ میلیارد دلار اندوخته در زمره کشورهای ثروتمند جهان رقم خورده بود.

در مورد تولید وصادرات نفت که میزان آن ۵/۵ الی ۶ میلیون بشکه در روز می رسید بلافاصله بعداز عربستان و شوروی در جهان قرارداشت . وجود اسکله های بارگیری مدرن نفت از جزیره خارك و پالایشگاه عظیم آبادان،ایران آن روز را در مرتبه اول جای داده بود.

در آمد سرانه درسال ۱۳۵۷ بنابه آمار سازمان ملل متحد از مرز ۲۲۰۰ دلار فراتر می رفت ودراین زمینه نیز درجهان در ردیف کشورهای معتبر قرار گرفته بود. ارتش ایران ششمین ارتش دنیا در دنیای آزاد بود وقدرت نیروی هوائی آن مقامی درهمین حدود وشاید والاتر ازآن داشت. از نظر برخورداری از قدرت و کیفیت هوانیروز و نیروی دریائی هاور گرافت در عالی ترین موقعیت قرار داشت.

درزمینه آموزش وپرورش درسال ۵۷ - ۱۳۵۶ بیش از ده میلیون جوان ایرانی به نسبت ۴۰ تا ۶۰ درصد در دبستان ها و دبیرستان ها و ۱۲۰۰۰۰ دانشجو در دانشگاههای کشور و ۱۰۰۰۰۰ نفر در دانشگاههای مختلف جهان تحصیل می کردند. برنامه ای نیز برای مبارزه با بیسوادی طرح ریزی شده بود که می بایست تا سال ۱۳۵۷ پایان می گرفت.از این دست اطلاعات و واقعیات که بین نمایندگان مجلس شورای ملی ایران و فرانسه رد و بدل می شد بسیار بود که ذکرهمه آنها به درازا می کشد. لازم به تذکر است که دربین نمایندگان مجلس ملی فرانسه که در سال ۱۳۵۶ به کنفرانس بین المجالس صوفیه آمده بودند تعدادی نیز جزء اعضای کمیته دوستداران ایران و فرانسه به شمار می آمدند و از این جهت با نمایدگان ایران صمیمیت و دوستی قابل ثباتی برقرار کردند. این دوستی ها همه بر مبنای احترام متقابل و حفظ وحرمت

ها و متکی برصداقت و راستی بود. آنها دست نمایندگان ایرانی شرکت کننده در کنفرانس رابه صداقت می فشردند وقلبا به آنهااحترام می گذاشتند.

***

وضع اعتبارنامه ها درمجلس رستاخیز

دکترمرتضی مشیر نماینده بیست و چهارمین دوره قانون گذاری مجلس شورای ملی چندنامه برای نویسنده کتاب همراه خاطرات خود فرستاده که قسمتی ازآن نقل می گردد:

دوست محقق و فرزانه ارجمند

با عرض سلام هرده جلد کتاب (ایران در عصر پهلوی) را که حدود پنجهزار صفحه می باشد بادقت خواندم. ازتجزیه و تحلیل ها و مستندات سودمند لذت بردم. معتقدم این سلسله یادداشتها برای پژوهشگران منبع با ارزشی است که سندیت دارد و می توان دراطراف هرفصل و موضوعی بدان استناد جست. حسن تحقیقات آن دوست عزیز در این است که حتی المقدور سعی کرده اید باکمال بی طرفی هرمسئله ای را باذکر معایب و محاسن اشخاص و قهرمانان داستان به صورت ناظر متعهدی به رشته تحریر درآورید و غیراز موارد استثنائی که خودتان شاهد و ناظر قضایا بوده اید کمتر به قضاوت شخصی پرداخته ایدبه همین جه ت سبك خاصی به کار برده اید که کمتر مورد اعتراض دوست و دشمن من جمیع الجهات خواهد بود. مضافا به این که صادقانه هرجا که شك کرده اید باب بحث و فحص را مسدود نساخته و هشدار داده‌اید که اگر کسی نوشته یا مدرك مستندی در تأیید یا تکذیب دارد می تواند ارائه نماید و شما هم آماده چاپ و نقل آن هستید. من هم یادداشتهائی ازهرجلد کتاب برداشته ام و تصمیم دارم مقالاتی زیر عنوان (دکتر مصدق در عصر پهلوی) تهیه و منتشر سازم تا برای تکمیل تاریخ ایران خدمتی به شمارآید.

موفقیت دوست گرامی خودرا در این خدمت ارزنده تاریخی

آرزردارم.
ارادتمند - دکتر مرتضی مشیر - لوس آنجلس - بهمن ۱۳۷۰

بیست و چهارمین دوره مجلس شورای ملی، آخرین مجلسی است که در عصر مشروطیت تشکیل شد و چند ماه قبل از پایان دوره چهار ساله اش با وقوع انقلاب عمرش خاتمه یافت.

انتخابات این دوره علیرغم جار و جنجال های مخالفین، از انتخابات خوبی بوده که پس ازمرداد ۳۲ انجام شد و به نظر نگارنده دارای امتیازات زیر بوده است:

۱ - برخلاف ادوار پیشین که تقریبا از قبل روشن بود چه کسانی به نمایندگی انتخاب می گردند در این دوره در هر حوزه انتخابی هرکس خود را واجد شرایط می دانست در شهرداری محل ثبت نام نموده از میان آنان سه نفر معرفی می گردیدند تا هرکس آراء بیشتری داشت به وکالت آن حوزه انتخاب می گردید. در تهران بیش از دوهزار نفر داوطلب وجود داشت که تعدادی از وزراء و وکلای سابق و تعدادی از استادان دانشگاهها و وکلای دادگستری و قضات و تجار و مهندسین و پزشکان و حتی افراد سطح پائین در میان آنها بودند که در این مسابقه انتخابات سرانجام برای۲۷ کرسی ۱۰۸ نفر معرفی شدند (اشتثنائاً ٤ برابر).

۲ - برخلاف ادوار گذشته رأی مردم در سرنوشت انتخابات تأثیر زیادی داشت و خیلی از افراد موثر که نامشان در لیست ها بود به تصور این که انتخابشان قطعی است و دولت در آخرین لحظه به یاری آنها خواهد شتافت فعالیت چشمگیری نکردند لاجرم در برابر رقبای انتخاباتی شکست خوردند. تنی چند از وابستگان دربار و نخست وزیران سابق و حتی دوستان نخست وزیر شاغل و وزیر دربار رقت بین آنها بودند. درانتخابات فسا با وجود حمایت سردارفاخر و ارتشبد فردوست و امیر اسدالله علم و مقامات دیگر معهذا کاندیدای آنان موفق نگردید و این جانب انتخاب شدم که

تصمیم به رد اعتبار نامه من داشتند که توفیقی نیافتند.

در اوایل تیر ماه ۱۳۵٤ که مراسم معارفه با مهندس ریاضی به عمل آمد ایشان به من گفتند که حکمت ها بااعتبارنامه شما مخالفت دارند دلیلش چیست؟ گفتم من اولین فسائی هستم که به نمایندگی مجلس در شهر خود انتخاب شده و آنهارا شکست داده ام.

روز ۲٤ شهریور ۱۳۵٤ مهری از کارکنان مجلس شورای ملی به من خبر داد که گزارش پرونده انتخاباتی فساکه قرار بود برای قرائت در جلسه علنی فردا آماده شود توسط رئیس مجلس خواسته شده وتا کنون پس نفرستاده اند و گویا تصمیم بر این است که پرونده انتخابات شما فعلا مسکوت بماند. من با عصبانیت راهی اتاق رئیس مجلس شدم و از قضا دکتر الموتی لیدر سابق اکثریت و رئیس همان شعبه ای که پرونده انتخابات فسا درآنجا مطرح بود حضور داشت. با تعرض گفتم شنیده ام پرونده انتخاباتی فسا در کشوی میز جنابعالی است و اگر تانیم ساعت دیگر به جای اولش برگردانیده نشود مطمئن باشید فردادرجلسه علنی مجلس شجاعانه با اعتبارنامه شما مخالفت خواهم کرد. زیرا شما رعایت بی طرفی را نکرده و احراز صلاحیت مقام ریاست مجلس را ندارید و باتعرض از اتاق رئیس مجلس خارج شدم ولی پرونده به جای اولیه اش برگشت.

دکتر الموتی چندروز بعد با حضور هوشنگ ناظمی نماینده ملایر گفت سردار فاخر چندبار تلفنی از من خواست که با اعتبارنامه شما مخالفت کرده و یا آن را درشعبه نگه دارم که پذیرفته نشد.

(در اینجا نویسنده کتاب باید اضافه کند که مطالب دکتر مشیر صحیح است. سردارفاخر حکمت که شخصا برای او احترام زیادی داشتم به من تلفن کرد و از من خواست به هر صورتی که ممکن است جلوی تصویب اعتبارنامه دکتر مشیر گرفته شود. به ایشان گفتم به چند دلیل این نظر جنابعالی که خود سالها رئیس مجلس بوده اید عملی نیست. می دانید که در هر شعبه بیش از ٤۰ نفر نماینده شرکت دارند که باید به اعتبارنامه ها رأی بدهند و رأی

یك نفر ولو آن که رئیس شعبه هم باشد اثر زیادی ندارد. ثانیا باید در پرونده انتخاباتی برای رد اعتبارنامه از نظر حقوقی و قانونی مواردی وجود داشته باشد که تصور نمی کنم انتخابات فسا شامل چنین مواردی بوده باشد. اگر چنین سندی باشد قطعا خود اعضای شعبه آن را مورد تحقیق قرار خواهند داد.

با صراحت کامل باید بگویم دردفتر سیاسی و هیئت اجرائی حزب رستاخیز هم مذاکراتی شد و دبیر کل حزب امیرعباس هویدا مطالب را با پادشاه مطرح ساخت وگفته شد چون به حد کافی درباره انتخابات رستاخیز بحث و گفتگو به عمل آمده وچون رقبای شکست خورده انتخابات نیز سعی دارند که انتخاب شوندگان را با ارسال کاغذ و تلگراف و شکایت مورد انتقاد قرار دهند اگر حقیقتا اسناد و مدارك مهمی در پرونده ای نباشد که موجبات رد اعتبارنامه را فراهم سازد سعی به عمل آید که اکثر اعتبارنامه ها از تصویب بگذرد که موجب جنجال نگردد و مجلس رستاخیز دراوایل تشکیل خود دچار مشکلاتی نگردد. چنان که تقریبا تا آنجا که به خاطر دارم هیچ اعتبارنامه ای هم در مجلس بیست و چهارم رد نشد. با این طرز سردارفاخر از من رنجید ولی بعدا خود متوجه شد که خواسته او عملی نبود. به هرحال در آن جلسه درحضور رئیس قبلی مجلس به دکتر مشیر گفتم شعبه ای که من رئیس آن هستم اعتبارنامه شما را تصویب کرده است و رئیس مجلس هم به او گفت شمانگران نباشید و اگر پرونده شما خواسته شده پس فرستاده خواهد شد.)

در مجلس بیست و چهارم با اعتبارنامه یکی دیگر ازنمایندگان کرمانشاه که وکیل دادگستری بود مخالفت شد وبه کمیسیون تحقیق ارسال گردید. ریاست کمیسیون با هلاکورامبد بود. به خاطر دوستی ممتدی که بارامبد داشتم از او خواستم که دقیقا به دلائل و مدارك رسیدگی شود تا با حیثیت یکی از همکاران ما بازی نشود. به ایشان گفتم شأن این کمیسیون در حد دیوانعالی کشور است.

پس از بررسی وتحقیق معلوم شد که این نماینده به فرزند معتاد

خود که برای ادامه تحصیلات در آلمان به سر می برده نامه ای نوشته و اشاره می کند که (چه اصراری داری که به این خراب شده برگردی و بدبخت شوی) نماینده مزبور در کمیسیون تحقیق گفت منظوراز ذکر بدبختی اعتیاد فرزندش بود که از ایران به آن دچار شده بود و نه اهانت به رژیم... هیچکس نفهمید که نامه این پدر به پسرش کجا به دست مأمورین ساواك افتاده که آن را به عنوان مخالفت با رژیم و زمینه رد اعتبارنامه اش قرار داده اند. با این طرزاعضای کمیسیون تحقیق متقاعد شدند که وکیل مورد اعتراض بی تقصیراست.

مراتب از طرف رئیس مجلس به عرض رسید. چند روز بعد وقتی مهندس ریاضی درباغ مجلس قدم می زد مرا صدا کرد و گفت جریان کار کمیسیون تحقیق را به عرض رسانیدم و ایشان دستهارا به آسمان بلند کرده گفتند الهی شکر که آبروی بیگناهی ریخته نشد. وقتی اعضای کمیسیون تحقیق رأی به برائت وکیل مزبور داده اند دیگر باید اعتبارنامه اش در مجلس تصویب شود. با این طرز اعتبارنامه تصویب گردید (تصور می کنم مربوط به اجاق وکیل کرمانشاه بود که از خانواده های سرشناش آن استان و و کیل دادگستری مورد احترامی هم بود و گویا رئیس ساواك منطقه با او اختلافاتی داشت که منجر به تشکیل چنین پرونده ای شده بود)

چندروز قبل از افتتاح مجلس هم به اتفاق چند تن از نمایندگان مجلس بادکتر آموزگار وزیرکشور وقت جلسه ای داشتیم که ایشان می گفتند اعتبارنامه یکی از نمایندگان رد خواهد شد ووقتی علت را پرسیدم گفتند موضوع سیاسی است و از بالادستور داده شده است.

دراوایل کار مجلس بیست و چهارم دولت لایحه ای به مجلس تقدیم داشت که آپارتمانهای بیش از ده طبقه را که مالکین به اجاره می دهند و یا می فروشند به مدت ۱۰ سال ازمالیات معاف سازند و ماده ای هم اضافه شده بود که (درقانون مالیاتها بعدا کلمه مسکونی، کلمه غیرمسکونی اضافه گردد) وقتی خواستند لایحه را تصویب کنند با آن مخالفت کرده وگفتم چرا وقتی یك معلم یاکارمند

یك اتاق ازخانه اش را که بیش از پانصدتومان اجاره می دهد از او مالیات می گیرید ولی حالا میلیونرها را از پرداخت مالیا معاف می کنید؟ بااین طرز لایحه به کمیسیون برگشت واز دولت سئوال کردم که به مجلس گزارش دهد چه کسانی در گذشته از این لایحه به عنوان آپارتمانهای بیش از ۱۰ طبقه مسکونی استفاده کرده اند؟ که اینك درصدد تعمیم آن به مسکونی و غیر مسکونی هستند؟

روزی معاون وزارت دارائی که مرد متدینی بود پرونده ای را به من نشان داد و گفت خیلی از قدرتمندان از آن معافیت استفاده می کنند دراین باره کوتاه بیائید. گفتم هرگز ساکت نخواهم نشست. مدتی لایحه در کمیسیون مسکوت بود. یك روز مهندس ریاضی مرا خواست و گفت اعلیحضرت علاقمند هستند که لایحه مزبور تصویب شود و شما هم بهتر است دست از مخالفت بردارید که نپذیرفتم. در جلسه علنی هم پیشنهاد کردم مدت معافیت به ۵ سال تقلیل یابد و هم چنین معافیت مشروط به این باشد که آپارتمانها طبق نظر کارشناسان رسمی وزارت دادگستری به واگذار واجاره یا فروخته شود که پیشنهاد اول تصویب شد.

در مجلس دوره بیست و چهارم بیش از ۲۰ نفر حقوقدان با تحصیلات عالیه و تعداد قابل توجهی از دانشگاهیان و فرهنگیان به مجلس راه یافته بودند وبه طور کلی مجلس از متولیان سابق خالی شده بود. مهندس ریاضی از حقوقدانان وقضات دادگستری که با موشکافی لوایح دولت را بررسی می کردند ناراضی بود و می گفت رفقای شما که این همه دم از قانون می زنند اگر انتخابات صد درصد آزاد باشد مطمئن باشید آنها به مجلس راه نخواهند یافت، فقط پولدارها و مقاطعه کارها و ملاکین و آخوندها به مجلس راه خواهند یافت. من می گفتم این نظر شمارا قبول ندارم. در این موقع جمعی دیگر از وکلا به ما ملحق شدند که شوخی روزنامه توفیق را یاد آور شدم که در یکی از شماره های خود نوشته بود(فرق وکیل دادگستری و وکیل مجلس چیست؟ جواب داده بود که وکیل

دادگستری پول می گیرد که حرف بزند ولی وکیل مجلس پول می گیرد که حرف نزند) مهندس ریاضی با شوخی گفت (این گروه هرچه می خواهند حرف بزنند و پولی هم نگیرند تادیگر هوس وکالت مجلس به سرشان نزند و موجب زحمت دولت و مجلس هم نشوند)

در اردیبهشت سال ۱۳۵۵ یکی از اساتید عالیقدر دانشگاه سوربن (پروفسور برژه واسون) در تهران میهمان من بود که به افتخارش در مجلس شورای ملی ضیافتی به ناهار داده شد که عده ای از تحصیل کرده های فرانسه در ضیافت شرکت داشتند. بعداز اظهارات بنده وپروفسور علومی به زبان فرانسه، پروفسور واسون اظهار داشت اینجا شبیه مجلس شورای ملی فرانسه است زیرا همه به زبان فرانسه صحبت می کنند.مهندس ریاضی هم ضمن نطق خود به فرانسه عذرخواهی کرد که چون صرف مشروبات الکلی در مجلس شورای ملی سابقه ندارد امیدوارم به رسوم ما احترام بگذارید و از ما نرنجید. او هم گفت نه تنها رنجشی ندارم بلکه به رسوم شما خیلی احترام می گذارم.

امابعداز انقلاب گفته شد که نمایندگان مجلس شورای ملی درصرف مشروبات الکلی افراط می کردند و یکی از روحانیون معروف در تلویزیون ظاهر شده ومقداری شیشه خالی ویسکی را نشان می داد و آن را دلیل جرم نمایندگان مجلس اعلام می داشت و از گناهان ناکرده نمایندگان مجلس داد سخن می داد.

بعد از تشکیل دولت آموزگار و معرفی دولت او مهندس ریاضی رئیس مجلس گفت نمایندگان مجلس به احترام دولت آموزگار سئوالات خود را مسترد داشته اند. نگارنده که در خارج از کشور بودم پس از مراجعت اعلام داشتم که دو سئوال من درباره بارنشستگی مغرضانه گروهی از فرهنگیان و تقلب در امتحانات و هم چنین سئوال مربوط به مفاصاحساب وجوه جریمه دریافتی از رانندگان به قوت خود باقی است. چندماه بعداز تشکیل دولت آموزگار روزی در دستور کار مجلس دیدم که لایحه ای قراردارد که

(به متهمین دادگاههای نظامی اجازه داده می شود تا آزادانه بتوانند وکیل مدافع خودرا که تا آن موقع ازبین افسران نظامی تعیین می شدند از میان وکلای دادگستری انتخاب کنند.) خواستم به عنوان موافق مشروط صحبت کنم. مهندس ریاضی از من خواست چون یك نفر به عنوان موافق صحبت می کند شما صرفنظر کنید قبول نکردم و گفتم باید به دولت تبریك گفت که چنین لایحه ای را تقدیم مجلس کرده که بیش ازاین آبروی ما در دنیا ریخته نشود که بگویند نظامیان حسب الامر دراتاقهای در بسته متهمین سیاسی را به محاکمه می کشند و فرمایشی محکوم می سازند و اظهار امیدواری کردم که خوب است تمام محاکم اختصاصی منحل، و مرجع رسیدگی به کلیه تظلمات دادگستری باشد.البته بیانات من درراديوو تلویزیون منعکس نشد ولی درصورت مذاکرات مجلس مندرج است.

بعداز انقلاب وپس از سقوط دولت بازرگان دو جلسه طولانی با ایشان داشتم. به ایشان گفتم هر وقت بامهندس ریاضی درباره شما صحبت می کردم با منتهای ضعفی که در برابر رژیم سابق داشت از شما تعریف می کرد و می گفت راهتان عوضی است و کج می روید.آیا شما به پاس دوستی قادر نبودید درمقام نخست وزیری از ایشان حمایت نموده و لااقل او را از مرگ نجات دهید؟

مهندس بازرگان ضمن طلب آمرزش برای روح آن مرحوم از روابط دیرین خود در سال های تحصیل در فرانسه وادامه معاشرت خانوادگی در ایران گفت برای نجات جان ایشان خیلی تلاش کردم و همسر ایشان شاهد است ولی اختیار محاکم انقلاب در دست دولت نبود و در نتیجه اعدام شد ولی برای مهندس اصفیاء خوشبختانه اقداماتم موثر واقع شد و وی را ازمرگ نجات دادم.

دکتر مشیر خاطره دیگری از طرز رسیدگی به اعتبارنامه هارا در مجلس رستاخیز چنین نقل می کند:

تاقبل از خرداد ۱۳۵٤ که به نمایندگی مردم فسا انتخاب شده بودم باسرلشگر جباری نماینده مجلس از کازرون آشنائی نداشتم.

چون بین او و عبدالحسین طباطبائی قاضی خوشنام و نماینده مجلس ادوار پیشین از کازرون رقابت شدیدی وجود داشت که سرانجام وزارت کشور پرونده انتخابات کازرون را به مجلس فرستاد تا تکلیف نماینده منطقه روشن شود.

اکثریت اعضای کمیسیون تحقیق باحقوقدانان بود که از طرف هر شعبه ای از مجلس سه نفر بارأی مخفی انتخاب شده بودند که ۱۸ نفر عضو داشت. هلاکو رامبد وکیل پیش کسوت مجلس نیز به ریاست کمیسیون انتخاب گردید. به سبب دوستی چندین ساله طباطبائی انتظار داشت که مطابق میل او عمل کنم و اگر شخصا هم می خواستم در کازرون رأی بدهم حتما به طباطبائی رأی می دادم ولی واقعیت این بود که اکثریت آراء متعلق به سرلشگر جباری بود که عده ای از محترمین براثر رنجش از طباطبائی به سرلشگر جباری به خاطر سوابق ممتد خدمتش در محل به او رأی داده بودند.

ماجرای انتخاب کازرون چنین بود که پس از اعلام انتخاب سرلشگر جباری به نمایندگی کازرون در هفته رسیدگی به شکایات مخلوطی از اعضای اصلی و علی البدل انجمن نظارت بر انتخابات دور هم جمع شده و بعضی از صندوقهای آراء رابه ضرر سرلشگر جباری ابطال وطباطبائی را نماینده منطقه می دانند ولی فرماندار که بااین کار مخالف بوده اعتبارنامه طباطبائی را امضاء نمی کند. از طرف دیگر عده ای از اعضای انجمن نظارت اعتبارنامه سرلشگر جباری را امضامی کنند که تعدادشان به۵ نفر نمی رسد لذا فرماندار هم که با انتخاب سرلشگر جباری موافق بوده نمی توانسته اعتبار نامه اش را امضا کند.در نتیجه پرونده برای اظهار نظر به مجلس شورای ملی و سرانجام به کمیسیون تحقیق فرستاده می شود.

در اواخر مهرماه ۱۳۵٤ که برای سرکشی به حوزه انتخابی به فسا رفته بودم ساعت ۱۰ شب از تهران از من خواسته شد که باعجله به تهران بروم تا در کمیسیون تحقیق شرکت کنم. سرلشگر جباری وسیله شوهر خواهر خود سرلشگر پارسیون که فرمانده

ژاندارمری فارس بود موجبات سفر مرا به تهران فراهم کرد و صبح روز بعد در کمیسیون تحقیق شرکت کردم.

اکثریت اعضای کمیسیون تحقیق پس از استماع بیانات سرلشگر جباری و عبدالحسین طباطبائی به اکثریت قریب به اتفاق آراءِ به نمایندگی سرلشگر جباری صحه گذاردند.

چندی قبل از انقلاب همه نمایندگان فارس برای شرکت در مراسمی همراه دکتر فریدون مهدوی وزیر مشاور عازم شیراز شدیم. مهدوی از سرلشگر جباری خواست یکی از خاطرات خود را در ایام خدمت در ژاندارمری بیان کند. سرلشگر جباری گفت در گذشته که کامیون های باری و اتوبوسها درجاده ها حرکت می کردند مجبور بودند در مقابل پاسگاههای ژاندارمری متوقف شوند تا مورد بازرسی قرار گیرند ومعمولا تا (حق و حسابی) داده نمی شد اجازه عبور صادر نمی کردند. روزی کامیونی پر از بار جلوی پاسگاهی متوقف می گردد . ژاندارم می گوید چرا ارتفاع بار از حد نصاب مقرر زیاد تر است؟ ولی راننده شروع به اندازه گیری کرده و معلوم می شود از حد مقرر زیادتر نیست. ژاندارم به چند ایراد دیگر متوسل می شود که راننده همه رارد می کند. سرانجام حوصله رئیس پاسگاه سر رفته می گوید حالاچقدر پول همراه داری که با هم تقسیم کنیم؟ راننده می گوید به خداپولی در بساط ندارم. رئیس پاسگاه عصبانی شده می گوید (پس پدرسوخته بگو تشکیلات ژاندارمری منحل) از شنیدن این داستان همه خندیدند ولی دور از شوخیهای خود سرلشگر جباری باسمت های مختلفی که عهده دار بود حتی خانه شخصی نداشت و درمنزل پدر همسرش (منوچهری) زندگی می کرد.

* * *

احمد بنی احمد نماینده سابق تبریز چند خاطره خود را برای نویسنده کتاب ارسال داشته که قسمت هائی ازآن نقل می گردد:

۱ - *شاه هنگام روی کارآمدن شاپور بختیار به ۱۱ نفر*

پیشنهاد نخست وزیری کرده بود. بسیاری از این پیشنهادات پایه ای نداشت بلکه شاه می خواست بازتاب آنان را دریابد و تاروی کارآمدن نخست وزیر از خرابکاری و بند و بست های تازه جلوگیری کند. شاه بدین گونه راههای بازگشائی از بن بست را نیز شناسائی می کرد. روزی که یادآورشدم که من یا هرکس دیگر نمی توانیم بن بست را ازبین ببریم و باید کسانی که در راه آزادی کوشیده و بین مردم پایگاهی دارند دولتی در برابر سرکشی ها و ناآرامی ها تشکیل دهند تا بتوانند کشور را ازبحران رها سازند. شاه با شگفتی گفت دونفر برای این کار خیلی پافشاری دارند. بختیار و پزشکپور.

۲ - من با رهبر روحانیت درایران آیت الله شریعتمداری همبستگی زیادی پیدا کرده بودم ولی در نخستین دیدار به ایشان گفتم که (من از شما تقلید نمی کنم) بدینگونه خواستم از (مرید و مرادی) جلوگیری کنم و بتوانم هرچه را به سود کشور می دانم انجام دهم.

خمینی در میان نزدیکان سیاسی شریعتمداری بیش از هرکس به من بدبین بود. گفتگوی روزنامه نگاران فرانسوی خصوصا (میشل فوکو) را با ایشان و نوشته هایش را به پای من نوشته بود. در این باره ازراهنمائی های بنی صدر و قطب زاده برخورداربود.

مفتح در تظاهرات عید فطر در سخنرانی خود در پس پرده به شریعتمداری تاخت. دوروز بعد آیت الله میرزا رضی شیرازی امام جماعت مسجد شفا تلفنی مذاکره کرد که با مفتح به قم برویم و از شریعتمداری پوزش بطلبد.من گفتم این که نمی شود دریك گردهمائی چندهزارنفره ناسزا گفته شود و در اتاق دربسته پوزش بخواهند. من به شریعتمداری هم تلفن کرده همین جواب را شنیدم.

۳ - در سفر دوم من به پاریس موقعی بود که خمینی درآنجا فعالیت داشت. وقتی وارد فرودگاه اورلی شدم آخوندی ازمن پرسید چگونه می شود تلفنی با (نوفل لوشاتو) صحبت کرد. من چند سکه

یك فرانکی به او دادم و پس ازچنددقیقه برگشت و گفت با تاکسی برویم. گفتم من با نوفل لوشاتو کاری ندارم. گفت پس برای چه به پاریس آمده ای؟ پس ازانقلاب وقتی عکس ها چاپ شد من همسفر خودرا شناختم که خلخالی بود.

در این سفر به خواست میرزا رضی شیرازی قرار بود به دیدن خمینی بروم. شب فردائی که این دیدار صورت می گرفت در میهمانی شام دکتر امینی درپاریس یکی ازهمکاران نزدیك مهندس بازرگان که با پیام ویژه ای به پاریس آمده و یك هفته پشت در مانده بود گفت امروز خمینی مرا همراه با انبوه دانشجویان و بازاریان پذیرفت که نتوانستم با او گفتگو نموده و پیام را بدهم. سرانجام پیام را به اشراقی داماد خمینی رساندم. من همان شب نامه آقای رضی را پاره کردم و یادم آمد که شریعتمداری می گفت (این آدم تا دستش کوتاه است توطئه می چیند و تا نیرومند شد به فرزند خود هم رحم نمی کند) بدینگونه من در تهران نیز با اقلیت مجلس به دیدار خمینی نرفتم. اقلیت در دیدار خود پیشنهاداتی کرد ولی درپایان گفتگو خمینی درحالی که مجلس را برمی چید گفت شما کار خودتان را انجام دهید و ما هم کار خودمان را.

مهمترین رویدادی که در مجلس پیش آمد برخورد با (سالارجاف) بود که چگونگی آن را شما وارد هستید. با این که او به ثروت خوبی دست یافته بود ناخشنود به نظر می رسید. وقتی با من برخورد‌داشت ناراحتی خودرا ابراز می نمود و می گفت در دوره آینده ازعراق یا کویت به مجلس خواهم فت. پرسیدم چگونه ممکن است هر دوره ازکشوری وکیل شد؟ روزی که او با گروهی ازایل خود به پاوه حوزه انتخابیه اش رفته و کشتاری راه انداخت من به دکتر سعید رئیس مجلس نوشتم در مجلسی که نماینده اش به روی موکلین خود آتش مسلسل بازکند نمی توان نمایندگی داشت بنا براین تابازداشت او ازنمایندگی مجلس استعفا می کنم. دکتر سعید هم سالارجاف را بازداشت کرد و به گاردمجلس سپرد که من هم دوباره

به مجلس بازگشتم.

پس از دستور خمینی به استعفای نمایندگان مجلس من استعفا نکردم. چون نقشی برای مجلس باقی نمانده بود و درنمایشنامه (ابرازتمایل) هم شرکت نکردم و دیگر بهارستان را ندیدم. در دو مورد تنها بودم. استیضاح دولت آموزگار در اسفندماه ۵۶ و استعفا نکردن به دستور خمینی.

نکته دیگر این که سازمان امنیت در گزارش محرمانه ای که به دست رفقای ما افتاد و پس ازانقلاب در روزنامه ها چاپ شد گزارش داده بود که (بنی احمد نماینده مجلس دوکامیون کلاشینکف به کرمانشاه آورده و شبانه بین اهالی پاوه تقسیم شده است. محرمانه رسیدگی شد صحت خبر تأیید می شود).

در یکی ازروزها شاه پرسید در شهرها چه می گذرد؟ گفتم مگر مأمورین سازمان امنیت گزارش نمی دهند تا ازنظر بگذرانید؟ با نفرتی گفت چه سازمان امنیتی؟ کدام سازمان امنیت؟

***

نامه های رسیده

درمیان نامه هائی که ازطرف خوانندگان از سراسر جهان برایم رسیده است اکنون چندنامه را به طور خلاصه چاپ می کنم و امیدوارم در دوجلد باقیمانده بتوانم قسمتی دیگر ازنامه ها و خاطرات رسیده را به چاپ برسانم ولی نامه ها آن چنان زیاد است که امیدندارم به چاپ همه آنها موفق گردم.

نامه ای ازمهندس احمد زنگنه

مهندس احمد زنگنه از دولتمردانی است که مدتی رئیس سازمان برنامه و وزیرکابینه دکترمصدق بود و یك بار هم شایعه نخست وزیری او برسرزبانها افتاد که اکنون درموناکو به سر می برد. مهندس زنگنه ازشخصیتهائی است که دربخش دولتی با خوشنامی کارهارا اداره می کرد و وقتی هم به بخش خصوصی پیوست باکاردانی توانست موسسات معتبری راتأسیس کند. با اعتماد به گفته و نوشته مهندس زنگنه خلاصه ای از نامه ارسالی او نقل می گردد:

۱۳ بهمن ماه ۱۳۷۰ - ۲ فوریه ۱۹۹۲

دانشمند ارجمند جناب آقای دکتر الموتی

باسلام و اخلاص و قدردانی از زحمات و همت والای آن جناب درتدوین کتابهای آموزنده (ایران درعصر پهلوی) خاطرعالی را مستحضر می دارد:

دربین اسامی موسساتی که بابنیاد پهلوی شرکت داشته اند نام شرکت عام قند کرمانشاه نیز برده شده که سهام عمده آن به بنیاد پهلوی تعلق داشته است. حال آن که این نسبت برخلاف حقیقت است و به عنوان موسس و بنیان گذار این شرکت عرض می کنم

بنیاد پهلوی دربین سهامداران این شرکت هم نبوده چه رسد به اینکه صاحب سهام عمده باشد ازاین جهت لازم دانستم برای تصحیح مطلب این توضیح را به اطلاعتان برسانم. بعداز سال ۱۳۳۲ و دولت شادروان دکتر مصدق که ازاشتغال به خدمات دولتی کناره گیری کردم و وارد کارهای آزادشدم انگیزه و سعی ام براین بود هرموسسه تولیدی که تأسیس می کنم اساس آن طوری پایه گذاری شود که به تدریج صورت عام پیداکند تا سهامش دراختیار گروهی خاص قرار نگیرد بلکه دربورس معاملات سهام شرکتهای صنعتی و تولیدی در دسترس خریداران کم سرمایه قرارگیرد تا علاوه بر مزایای اقتصادی و اجتماعی برای کشور با ازدیاد تولید و درآمد سرانه (خارج از نفت) موجب تشویق سرمایه گذاری های مردم در موسسات تولیدی شده و پس اندازهای مردم درکارهای تولیدی به کار افتد (قطره قطره جمع گردد وانگهی دریا شود).

ازآن جمله شرکت سهامی عام قند کرمانشاه می باشد که دارای تعداد زیادی سهامدار شد وبه طورمرتب نیزتعداد سهامدارانش افزوده می گردید.

بدیهی است کارخانه قند کرمانشاه (بیستون) با اسلوب فنی پیشرفته و مجهز به مدرنترین ماشین آلات ابتیاعی از بزرگترین شرکت دولتی آلمان غربی سابق (سالزگیتر) با کادر آزموده و قابل بهره برداری درسطح پیشرفته ترین ممالك صنعتی جهان که تأسیس یافت اساس جلب اعتماد برای خریداران سهام گردید چنانچه درحال حاضر هم که با نقص کارآئی روبروست وباپنجاه درصد ظرفیت بهره برداری می کنند معذالك صاحبان سهامش از بهره قابل توجهی برخوردار هستند.

درپایان توفیق آن وجود معظم را در پایان رسانیدن این کار مهم و سودمند تاریخی در راه اعتلای ایران عزیز از خداوند مسئلت دارم.

ارادتمند - خان احمد زنگنه

نامه ای ازارتشبد قره باغی

ازارتشبد قره باغی نامه ای داشتم در ۷ صفحه درباره جلد پنجم کتاب که ضمیمه آن هم مطالبی است تحت عنوان (نقدی برکتاب خاطرات فردوست) در ۱۵ صفحه که سعی خواهد شد برای حفظ بیطرفی و ثبت درتاریخ نکاتی را که یادآورشده اند در این جلد و جلدهای بعدی کتاب منتشر سازم. خلاصه ای ازنامه ارتشبد قره باغی چنین است:

جناب آقای الموتی

بعدازسلام چون درجلد پنجم مطالبی درباره ارتش نوشته اید لازم می دانم نکات زیر را یادآورشوم:

درباره ارتشبد اویسی - ارتشبد اویسی دردانشکده افسری با ما همدوره بود و در مهرماه ۱۳۱۷ با اعلیحضرت از دانشکده افسری فارغ التحصیل گردیده است.

درباره این که نوشته شده (وقتی اویسی به فرماندهی نیروی زمینی منصوب می گردد قره باغی قائم مقام بوده و اویسی اقدام می کند تا به فرماندهی سپاه غرب منصوب گردد. قره باغی قصد داشته بازنشسته شود ولی بانظر فردوست به کارادامه می دهد) چنین نیست بعداز انتصاب اویسی مدت یك سال باسمت قائم مقامی نیروی زمینی با اوهمکاری صمیمانه داشتم و به امر اعلیحضرت به فرماندهی سپاه غرب منصوب شدم و قصدی برای بازنشستگی نداشتم تا فردوست دخالت کند.

درباره مقام فرماندهی ژاندارمری بعداز ارتشبد اویسی، سپهبد ضرغام به جای او نشستند و پس از سکته کردن ضرغام سپهبد فرخ نیا فرمانده ژاندارمی می شود. پس از اینکه اتهاماتی متوجه فرخ نیا می گردد من فرمانده ژاندارمری شدم. این که نوشته شده (دست معاضدت فردوست به کار می افتد) صحیح نیست.

بلکه ارتشبد ازهاری رئیس ستاد بـــــــزرگ به امراعلیحضرت مـــرا ازکرمانشاه خواست و به فرماندهی ژاندارمری منصوب شدم. برای تصفیه ژاندارمری کمیسیونی به عضویت سپهبد احمدعلی محققی - سپهبد عیسی افشائی - سرلشگر ابوالحسن عسگری - سرلشگر حبیب بیت اللهی - سرلشگر اسکوئی لر تشکیل و سوابق افسران ژاندارمری را بررسی وتصفیه ژاندارمری صورت گرفت. هیچ افسری به علت داشتن رابطه با اویسی ازخدمت برکنار نگردید. همچنین به علت ایراداتی به سوابق سرلشگر عباس شقاقی به خدمتش در ژاندارمری خاتمه داده شد.

غالب افسرانی که از ژاندارمری برکنار شدند در نیروی زمینی بازنشسته شده بودند. ارتشبد فردوست هم هیچ دخالتی درکارهای ژاندارمری نداشته است.

اینکه نوشته شده (شاه اویسی را به منطقه مرزی فرستاد تا مشخص سازد که آیا باکمك های ایران به کردهای عراقی نظامیان ایران قادر به مقابله باعراق خواهند بود که نتیجه گزارش منفی بود و این امر سبب شد که شاه دراجلاس الجزایر درباره بهبود روابط ایران و عراق اقدام کند) صحت ندارد. من درآن موقع فرمانده سپاه غرب بودم. اولا ایران بهیچوجه قصد نبرد با عراق را نداشت. ثانیا اویسی درآن مدت به منطقه مرزی نیامد تا گزارشی داده باشد. ثالثا علت تشکیل اجلاس الجزایر و چگونگی بهبود روابط ایران و عراق نتیجه اقدامات مجدانه سپاه غرب از عملیات ژاندارمری دربرابر تجاوزات عراق بود.

درباره نخست وزیری اویسی نوشته شده (روزی که قراربود اویسی نخست وزیر شود به دستور شاه جلسه ای مرکب از رئیس سرای نظامی - فرمانده گارد شاهنشاهی - رئیس ستاد بزرگ و قائم مقام او - فرماندهان نیروهای زمینی و هوائی و دریائی و فرمانده ژاندارمری - رئیس ساواك - رئیس شهربانی و رئیس دفتر ویژه و قره باغی تشکیل و به اویسی حمله می شود و فردوست هم

می گوید به استناد گزارشهای رسیده اویسی فاقد محبوبیت بین مردم است. فتنه گری فردوست موجب شد که ازهاری به جای اویسی به نخست وزیری منصوب گردد) مطالب مزبور صحت ندارد. من هم آن موقع وزیر کشور بودم. خوشبختانه افرادی نظیر ارتشبد ازهاری - سپهبد هاشمی نژاد - سپهبد محققی - دریاسالار حبیب اللهی درخارج هستند و اطلاع دارند که چنین جلسه ای تشکیل نشده است.

درباره (ممنوع الخروج بودن اویسی) باید بگویم غروب روز ۱٤ دیماه ۱۳۵۷ بعداز ابلاغ فرمان انتصاب من به ریاست ستاد بزرگ، سپهبد ربیعی فرمانده نیروی هوائی تلفن کرد و اظهارداشت «اویسی که ممنوع الخروج می باشد می خواهد با هواپیمای نیروی هوائی به خارج برود. از ستاد بزرگ سئوال شد معلوم گردید مرخصی و یا اجازه ندارد. چه دستور می دهید؟» جواب دادم برابر مقررات عمل نمائید. سپس اطلاع یافتم که ارتشبد اویسی با هواپیمای نظامی از کشور خارج گردیده است. بعد اطلاع حاصل شد که هیچگونه سابقه ای ازتقاضای مرخصی یا اجازه خروج یاتقاضای بازنشستگی ازطرف اویسی درستاد وجود ندارد. چندروزبعد سپهبد نجیمی نائینی جانشین نیروی زمینی تلفن کرد که «تقاضای بازنشستگی تیمسار اویسی را فرستادم دستور فرمائید زودتر به شرفعرض برسد و بتوانم چهارماه حقوق تیمساررا حواله ارزی بفرستم» که البته برابر مقررات اقدام شد).

بیطرفی ارتش - درصفحه ۳۳ جلد پنجم نقل گردیده (خیلی ها معتقدند که اگر ارتشبدخاتم کشته نشده بود بانفوذی که درارتش داشت ممکن بود ارتش به آن صورت متلاشی نگردد. دیگر فردوست و قره باغی و مقدم نمی توانستند کلید پادگانهارا به دست مخالفین بدهند) درقسمت اول اظهار نظر نمی کنم ولی قسمت دوم مغرضانه است. کلید پادگان ها را نامبردگان به مخالفین ندادند بلکه همانطوری که درهردو کتاب خود نوشته ام این عمل نتیجه اقدامات

کسانی بود که وقایع جمعه ۱۷ شهریور ۵۷ را به وجود آوردند و مدت ٦ ماه سربازان را درکنار خیابانها بادستورات ضد و نقیض بلاتکلیف نگاهداشتند و اجازه ندادند که مقررات حکومت نظامی به طرز صحیح اجرا گردد. برعکس به مخالفین اجازه دادند که به سربازان گل و شیرینی بدهند و با افسران روبوسی کنند و بالاخره درشب ۲۱ بهمن ۵۷ باصدور اعلامیه شماره ٤۳ فرمانداری نظامی دستور مراجعت شبانه به یکانهای مأمور به فرماندار نظامی را صادر و در نتیجه سربازان با بی نظمی به پادگانها مراجعت و در سربازخانه ها اغتشاش ایجاد کردند و فرماندهان نظامی پادگانها و افسران قبل از صدور اعلامیه بیطرفی ارتش درب سربازخانه هارا به روی مخالفین که مدت ٦ ماه درخیابانها با آنها برادر شده بودند بازکردند و فرماندهان نیروهای مسلح را درمقابل عمل انجام شده قرارداده و مجبور به صدور اعلامیه بیطرفی ارتش نمودند.

درباره علل وچگونگی صدوراعلامیه بیطرفی ارتش خوانندگان می توانند به کتاب های (حقایق درباره بحران ایران - اسرار مأموریت ژنرال هایزر در بحران ایران) مراجعه کنند. اما این که درباره مخالفین آن روزها ازکلمات (خرابکاران و شورشیان) استفاده شده لازم است یادآوری گردد که مخالفین آن ایام عبارت بودند از دانشگاهیان ودانشجویان - طرفداران نهضت ملی ایران - بازاریان - اصناف - طرفداران جبهه ملی - معلمین و دانش آموزان - پزشکان و صاحبان داروخانه ها - (که پزشکان بیماران خانواده پرسنل نیروهای مسلح رانمی پذیرفتند و داروخانه ها به آنها دارو نمی فروختند) - کارمندان وزارتخانه ها و سازمانهای دولتی (که اواخر وزراء را هم به وزارتخانه ها راه نمی دادند) - کارگران کارخانه ها - روحانیون و حتی در روزهای آخر شهردارتهران و عده ای ازنمایندگان مجلس ضمن اعلام همبستگی باخمینی خیلی جلوتر ازصدور اعلامیه بیطرفی ارتش به مخالفین پیوسته بودند.

دستورات اعلیحضرت هم این بود که از هرگونه خونریزی

جلوگیری شود و ارتش ازدولت بختیار حمایت کند زیرامشکل مملکت سیاسی است و راه حل نظامی ندارد تاشاید نخست وزیر بتواند راه حل سیاسی پیداکند.موقع خروج از کشور هم در فرودگاه مهرآباد این دستور را تکرار نمودند. بعداز خروج اعلیحضرت نیز شورای سلطنت و دولت همین نظر را تعقیب می نمودند. درنتیجه فرمانداران نظامی هم برابر دستورات بختیارنخست وزیرمقررات حکومت نظامی را به مورد اجرا نمی گذاشتند.

ارتش وفرماندهان به تبعیت ازدستورات اعلیحضرت ازسیاست دولت تا لحظات آخر یعنی قیام مسلحانه نیروی هوائی به خصوص همافران و تخلیه کلانتریها به دستور محمد جواد مولوی رئیس پلیس تهران ومراجعت یکانهای مأمور به فرمانداری نظامی به پادگانها که دراجرای اعلامیه شماره ٤٣ فرمانداری نظامی و به دستور نخست وزیر صورت گرفت از دولت قانونی پشتیبانی نمودند تا آقای بختیار راه حل سیاسی پیدا نماید. متأسفانه بعدها روشن گردید که نخست وزیر ضمن همکاریهای پنهانی با ژنرال هویزر و مخالفین در خدمت خمینی بوده است. به طوری که دکتر صالح که در دولت بازرگان سخنگو بود گفت (بختیار دستگیر شده است) ولی بادادن وعده عدم مداخله در امور سیاسی ایران از زندان خمینی مرخص گردید و ...

تماس باشاه درخارج - درصفحه ۳۲۷ جلد پنجم نوشته شده (دردیماه ۵۷ هنگامی که شاه ازایران می رفت و اطمینانی به دکتر بختیار نداشت به کلیه فرماندهان در حضور فردوست گفته بود در مسافرت من هردستوری لازم است از فردوست بگیرید. گفته می شود هنگام اقامت شاه درمراکش چند بار فردوست و قره باغی خواستند باشاه تماس بگیرند توفیق نمی یابند وسرانجام ملکه فرح به *آنها می گوید حال مزاجی شاه خوب نیست هر تصمیمی مقتضی می دانید خودتان بگیرید که همین امر به صدور اعلامیه بیطرفی ارتش منجر گردید). این مطلب صحت ندارد. اعلیحضرت به من و به*

یچیك ازفرماندهان چنین دستوری نداده اند که از فردوست دستور بگیریم. ضمنا چون اعلیحضرت اجازه نداده بودند که به طور کلی تماس گرفته شود من هم هیچوقت با شهبانو تماس نگرفتم. این که درصفحه ۳۱۸ نوشته شده (به توصیه قره باغی و فردوست و ایادی شاه دستور آزادی زندانیان سیاسی را می دهد و آنها به شاه القاء کردند اجازه تظاهرات دینی به مردم داده شود و فرماندار نظامی درتظاهرات دخالت نکند) خلاف محض است. من چنین توصیه ای نکرده ام. در جلسات هیئت دولت و حضور اعلیحضرت و شهبانو اظهارداشتم که تنهاراه حل برقراری آرامش وامنیت درکشور اجرای صحیح مقررات حکومت نظامی است تا دولت بتواند در محیطی آرام برنامه اصلاحی را به موقع اجراء بگذارد. مهندس شریف امامی - دکتر باهری - دکتر نهاوندی - دکتر گنجی - دکتر کاظم ودیعی و ارتشبد ازهاری که حیات دارند شاهد گفتار من هستند.

اما این که دکتربختیار گفته (تمام ترقیات قره باغی مرهون فردوست است) باید بگویم من در دانشکده افسری همدوره اعلیحضرت و منشی مخصوص ایشان بوده ام. سالها معاونت گارد سلطنتی و فرماندهی لشکر گارد را داشته ام که تحت نظر مستقیم اعلیحضرت بود. با داشتن بالاترین تحصیلات نظامی و غیر نظامی درایران و فرانسه و ۲۵ سال فرماندهی نیازی به فردوست و دیگران نداشتم. ارتقاء من به ارتشبدی یك سال زودتر از فردوست بود. اما اینکه بختیار نوشته (به نظر من فردوست و قره باغی و عده ای دیگر در متلاشی کردن ارتش دست داشته ودستورخارجی را اجراء کرده اند) این گفته مغرضانه است و قیاس به نفس کرده است. اگر کوچکترین تردیدی درصداقت و صمیمیت من داشت چرا مانع استعفای من از ریاست ستاد بزرگ شد و حتی برای جلوگیری از استعفای من به سفیر آمریکا متوسل گردید. اما این که در صفحه ۳۲۲ نوشته شده (در این که فردوست و قره باغی با مذهبیون و دولت بازرگان همفکری داشته اند تردیدی نیست) آنهم تعجب آور

می باشد. اولا تاروز ۲۲ بهمن من مطلبی که نشان دهنده این ادعا باشد ازفردوست نشنیدم ثانیا بعد ازملاقات بازرگان که به دستور بختیار، سپهبد مقدم ترتیب آن را داده بود درسخنرانی خود در جلوی دانشگاه درباره طرز تفکر من بازرگان چنین گفت (آقایان امرای ارتش می گویند که ما سوگند وفاداری به قانون اساسی خورده ایم. مسلمانیم و باید به سوگند قرآن عمل کنیم).

درصفحه ۳۲٤ نوشته شده (قره باغی جریان مذاکره درفرودگاه مهرآباد را به فردوست اطلاع داد). این امر خلاف واقع است. مذاکرات فرودگاه را غیر از فرماندهان نیرو به هیچکس نگفته ام.

این که نوشته شده (حضور فردوست درجلسه ۲۲ بهمن ۵۷ و مذاکراتی که بین اووبدره ای درباره فرار سربازان و ورود بیست هزار چریك به کشور انجام شده در اعلامیه بیطرفی بی تأثیر نبوده) باید بگویم که حضور فردوست درجلسه مزبور مانند تمام فرماندهان و روسای سازمانهای ارتش بود. درتمام مدتی که من درسالن فرماندهان بودم فردوست باکسی مذاکره ای نکرد. ورود بیست هزار چریك را اولین باراست که می شنوم. در آن زمان گزارشی ندیده ام.

درصفحه ۳۳۳ نوشته شده (والاحضرت اشرف نوشته که من به قره باغی اعتماد نداشتم و از برادرم می خواستم که در انتخاب او به ریاست ستاد آرتش تجدید نظر کند) در صورتی که پرویز راجی سفیر ایران درلندن ضمن خاطرات خود در ۱٤ دیماه ۱۳۵۷ یعنی روز انتصاب من چنین می نویسد (موقعی که از والاحضرت پرسیدم چرا قره باغی به جای ارتشبد جم رئیس ستاد شد درپاسخم گفت برای این که قره باغی قرص ومحکم است ولی جم خیلی نرمش دارد.)

این که نوشته شده من درصدد تماس با خمینی بودم خلاف حقیقت می باشد. نه تنها به این فکر نبودم بلکه وقتی رئیس سیا در ایران از سپهبد بدره ای خواسته بود با خمینی ملاقات کند من مانع شدم تا این ملاقات صورت نگیرد.

درصفحه ۳۳۷ نوشته شده که (فردوست به قره باغی گفته بود ارتش نباید با مردم مملکت دربیفتد به همین جهت قره باغی هم با هکاری سایر امرای ارتش اعلامیه بیطرفی ارتش را صادر نمودند) درنیفتادن ارتش با مردم به دستور اعلیحضرت بود که به من و فرماندهان نیروها داده بودند که باید راه حل سیاسی پیدا شود. دیگر لزومی نداشت فردوست به من چیزی بگوید. ضمنا جریان بیطرفی ارتش را در کتابم توضیح داده ام که چگونه فرماندهان پس از دوساعت بحث و مذاکره به اتفاق آراء تصویب نمودند.

درصفحه ۳۳۸ نوشته شده که (وقتی شاه ازایران می رفت به امرای ارتش گفت هروقت با مشکلی روبرو شدید به فردوست مراجعه کنید) اعلیحضرت هیچوقت چنین دستوری به من ندادند و هیچیك ازفرماندهان نیز به من نگفتند که ایشان چنین دستوری داده اند. من هم درهیچ موردی به فردوست مراجعه نکرده ام.

چون مطالبی ازخاطرات فردوست را نقل کرده اید توضیحات مربوط را به تقاضای (کمیته تدوین نقدی برخاطرات فردوست) نوشته ام و برای شمامی فرستم وچون درنظر دارید درباره بحران سال ۵۷مطالبی منتشرکنید ومن درچهاردولت دردوره بحران مسئولیتهائی داشته وبامقامات عالی کشوردرتماس بوده ام ازلحاظ اهمیت تاریخ معاصر علاقمند هستم که حقایق مربوط به وقایع آن روزها به رشته تحریر درآید. هرگونه اطلاعاتی که مورد نیاز باشد موقوم فرمائید تا درمواردیکه شاهد عینی بوده ام واطلاعاتی دارم خدمت تان بفرستم.

با آرزوی سلامت و سعادت

ارتشبد عباس قره باغی - پاریس ٤ آذرماه ۱۳۷۰

نویسنده کتاب ازارتشبد قره باغی ده سئوال درباره بحران سال ۱۳۵۷ واعلامیه بی طرفی ارتش نموده ام که پرسش ها و پاسخ ها در جلد چهاردهم منتشر خواهدشد.

نکته ای درباره فوت دکتر اقبال

دوست عزیزم :

جلد یازدهم (ایران در عصر پهلوی) را با دقت و لذت بسیار خواندم و بر شما که با سادگی و روانی و بدور از هرگونه حب و بغض و خودستائی و دیگر آزاری آن را نوشته اید آفرین گفتم. بخصوص آن قسمت که درباره زنده یاد دکتر اقبال(مردی که پاك آمد و پاك رفت) بود که باکمال بی نظری و بی غرضی آنچه را خود از او دیده و شنیده بودید به روی کاغذ آورده اید.

قطعا به یاد دارید که در اوایل سال ۱۳۵۷ از دوستدار خواسته بودید که مطالبی در باره دکتر اقبال بنویسم تا همراه مطالب دیگر دوستان یادواره ای چاپ و منتشر سازید. در همان ایام انتشار یافته بود که (دکتر اقبال انتحار کرده است) و چون می دانستم مونیك دختر دکتر اقبال در آخرین لحظات عمر پدرش در کنار او بوده بهتر دیدم که با سئوال و جواب از او در این باره مطالبی بنویسم. روز پنجشنبه ۲۳ شهریور ۱۳۵۷ به زوریخ رفتم‌وبا فرشته اقبال (مونیك) دیداری داشتم.

مونیك گفت سه سال بود که به ایران نرفته بودم. از شوهرم خواستم که برای دیدن پدرو مادرم به ایران برویم ولی او توجهی نکرد. در آبان ۱۳۵٦ ناگهان تصمیم گرفتم به ایران بروم که با سرعت وارد تهران شدم. مدت ۱۵ روز شب و روز در کنار پدرم بودم. یك هفته قبل از فوتش به بندرعباس رفتیم تا از خواهرم (مریم شفیق) دیداری کنیم. پدرم دچار سرما خوردگی شد و در مراجعت بستری گردید. روز چهارشنبه با آن که حالش خوب نبود به شرکت نفت رفت. وقتی از بندر عباس مراجعت کردیم یك شب دیدم پدرم ساعتی را کنار تخت من گذاشته است. پدرم با این که هیچ چیز را از فرزندانش دریغ نداشت چند ساعتی را که به او هدیه داده بودند

دوست می داشت و حاضر نبود به هیچکس بدهد ولی وقتی ساعت را کنار بالش اتاقم دیدم تعجب کردم.

پدرم نگرانی ها و ناراحتی هائی را بیان می کرد و غمی او را رنج می داد که در فوت اثر فراوان داشت.

روز فوتش در خانه بودم که ناگهان مادرم فریاد زد که پدرت حالش خوب نیست. وقتی وارد اتاق خواب پدرم شدم دیدم از حمام بیرون آمده و روی تختخواب به پهلو افتاده ولی قلبش کار می کرد. مادرم به دکتر تلفن کرد ولی تا آمدن دکتر کار پدرم تمام شد. به مادرم گفتم آرام باشید که (پدرم راحت شد.)

آن روز که این گفتگو را با مونیك داشتم همان ساعت به دستش بود. در تهران موقع فوت دکتر اقبال شایع گردید که کسالت قلبی داشت و مرتب قرص می خورد ولی از یك هفته قبل از فوتش از خوردن قرص خودداری کرد تا این که در سفر به بندرعباس دچار کسالت شد. با اینکه پزشك مخصوص دستور استراحت داده بود همچنان به کار ادامه داد.

این مطلب و شایعات دیگر حاکی از این بود که دکتر اقبال عمدا به پیشواز مرگ رفته است. آیا این شایعه صحت دارد؟

دوستدار- ابوالقاسم تفضلی

لندن ۲۹ آوریل ۱۹۹۲

گفتگوئی درباره حزب ایران نوین

بعداز تنظیم مطالب مربوط به حزب ایران نوین دیداری با دکتر کلالی دبیرکل سابق حزب ایران نوین روی داد که به او یادآورشدم بهتر است دولتمردان عصر پهلوی خاطرات خودرا تنظیم کنند که در تاریخ ایران باقی بماند ولی او در حال حاضر ضرورتی دراین امر نمی دید.

ازاو پرسیدم چگونه کانون مترقی و حزب ایران نوین به وجود آمد که گفت: در سال ۱۳۳۹ کانون مترقی تاسیس شد. ازسال ۱۳۳۸ با تعدادی از دوستان جلسات نیمه سیاسی داشتیم که اطلاع حاصل شد منصور در نظر دارد کانون مترقی را تاسیس نماید که در پایه گذاری آن شرکت نمودیم.

اولین گردهم آئی در منزل منصور با حضور ۳۰ نفر تشکیل شد. آشنائی من با منصور از وزارت کار بود. اورا مردی مؤدب وطرفدار افراد تحصیل کرده شناختم.

پایه گذاران کانون مترقی تا آنجا که حافظه ام اجازه می دهد عبارت بودند :

از شرکت نفت : هویدا - نیك پی - جابر انصاری - کازرونی - فرهنگ مهر.

از وزارت کار: محسن خواجه نوری - قاسم معینی - فضل الله معتمدی - محسن آشتی - کیا کجوری - سادات اخوی - عبدالله جوانشیر.

ازسازمان برنامه: فریدون معتمد وزیری - محمدعلی رشتی - فتح الله ستوده - رضا رزم آرا - جواد منصور - فرهاد قهرمان.

از پزشکان : دکتر شاهقلی - دکتر میر علاء.

از قضات و سایر گروهها: ناصر یگانه - ضیاء شادمان - حاجیان - پرند - سادات تهرانی - قوام صدری - حمید رهنما -

باقر عاملی - جواد صدر - سرلك - حسن زاهدی - برادران هویدا - برادران فرمانفرما و عده ای دیگر.

اولین هیئت مدیره کانون مترقی پنج نفر بودند (حسنعلی منصور - امیرعباس هویدا - فتح الله ستوده - محسن خواجه نوری - دکترشاهقلی)

از طرف کارکنان وزارت کار بنده انتخاب شده بودم ولی منصور ازمن خواهش کرد که عنوان دبیری کانون را داشته باشم و خواجه نوری عضو هیئت مدیره گردد.

بعدا هادی هدایتی - سرلك - باقر عاملی - ناصر یگانه - محمدعلی رشتی و بنده به هیئت مدیره اضافه شدیم و غلامرضا نیك پی به دبیری کانون انتخاب گردید.

کانون مترقی محل کوچکی در خیابان ایرانشهر اجاره کرده بود و ماهی دو جلسه بحث و سخنرانی داشت.

پس از تشکیل مجلس دوره بیست ویکم،حزب ایران نوین از اکثریت نمایندگان مجلس و اعضای کانون مترقی و نمایندگان کارگران و کشاورزان و سایر گروهها تشکیل گردید. اولین هیئت اجرائی حزب همان ۱۱ نفر کانون مترقی بودند که چهار نفر هم با نظر پادشاه به آنان اضافه شدند که عبارتند از: عطا خسروانی - نصرت الله معینیان - حسن زاهدی - عباس سالور.

همچنین عده ای هم به آنان افزوده گردید که عبارتند از:

قاسم معینی - کازرونی - معتمد وزیری - ادیب سمیعی - پروشانی - شادمان - صائبی (کارگر) وافراد دیگری راکه به خاطر ندارم.

اولین دبیر کل حزب حسنعلی منصور شد و هویدا قائم مقام که خیلی زود هویدا استعفا داد وخسروانی جای او را گرفت.معلوم شد که این کار برخلاف میل منصور وطبق دستور بوده است. حزب سه معاون داشت. (سالور - زاهدی - کلالی) که چون آن دو نفرکار اداری داشتند کارهای حزب را بنده انجام می دادم و در خیابان ملك

الشعرا بهار درساختمانی کار خود راشروع کردیم. منصور تا زنده بود دبیر کلی حزب ایران نوین رابر عهده داشت.

منصور درابتدای تشکیل دولت مرا هم به کابینه دعوت کرد و وقتی هم دکتر شفیعی از وزارت پست و تلگراف کنار رفت مرا با قبول آن وزارت خانه یا وزیر مشاور خواست معرفی کند ولی فعالیت در حزب را ترجیح دادم.

پس از ترور منصور بین خسروانی دبیرکل حزب و هویدا اختلافاتی بروز نمود و مدتی کارهای حزب معوق ماند. وقتی هم خسروانی وزیر کشور شد بازهم در کار حزب پیشرفت زیادی دیده نمی شد. بهمین جهت از معاونت دبیرکل حزب کناره گیری کردم که متاسفانه تعبیر به مخالفت با دولت و حزب پاسدار انقلاب گردید. حتی در جلسات اجرائی حزب به این امر اشاره شد ولی چون دوستان زیادی در هیئت اجرائی داشتم هیچ واکنش منفی دیده نشد.سرانجام پس از ۸ ماه به علت درگیریهای داخل دولت و حزب، خسروانی از دبیرکلی حزب استعفا داد و قرار شد کنگره حزب برای انتخاب دبیرکل جدید تشکیل گردد که عملا مسئولیت آن بعهده من قرار گرفت. درآن موقع در روزنامه ها اسامی جواد منصور - نصیر عصار - منوچهر آزمون - ولیان - محسن خواجه نوری برای دبیرکلی دیده می شد. یك هفته قبل از تشکیل کنگره معینیان وسیله تلفن به من گفت اعلیحضرت شمارا برای دبیرکلی حزب ایران نوین در نظر گرفته اند در حالی که تا آن وقت هیچگونه رابطه نزدیکی بامعظم له نداشتم. معلوم شد که گزارشات فعالیت در داخل حزب به اطلاع ایشان رسیده است. با این طرز در کنگره حزب به عنوان دبیر کل انتخاب گردیدم.

پس از شروع به کار برخلاف انتظار نخست وزیر کمال صمیمیت و همکاری را برای پیشرفت کار دولت و حزب و پارلمان به کار بردم. در مدت شش سال دبیر کلی حزب و قبل ازآن کوشش فراوان برای موفقیت حزب داشتم. شما خوب می دانید که حزب

ایران نوین ایده ئولوژی خاصی نداشت و ازپائین به وجود نیامده بود و برنامه کار دولت و حزب هم از طرف پادشاه تعیین می شد. پس سئوال این است که حزب چکاره بود؟ این همه تلاش من وهمکارانم از جمله خود شما برای چه بود؟ سعی می کنم پاسخ آن را بگویم:

۱ - بزرگترین درد وطن ما و علت عدم استقرار دموکراسی تنها شاه و آخوند نیستند بلکه استبداد در روح و جان یکایك ما دیده می شود. در حالی که فریاد دموکراسی می زنیم بین ما کمتر فردی هست که به حق دیگران احترام بگذارد و یا از حقوق خود در مقابل افراد نیرومند دفاع کند.متاسفانه این امر درجامعه ما مصداق دارد که باید علتش رادرحوادث تاریخی و هجوم ملل واقوام مختلف جستجو کرد.

بنا براین باید بیاموزیم که به افکار و اندیشه یکدیگر احترام بگذاریم. مذاکره و مکالمه با همه گروهها داشته باشیم تا به کار جمعی عادت کنیم بهمین جهت سعی شد که درحزب ایران نوین علاوه بر فراکسیونهای پارلمانی وهیئت اجرائی و شورایعالی حزب،در سراسر مملکت کمیته و انجمن و تشکیلات صنفی و سازمانهای کشاورزی و کارگری و انجمن های محلی درشهر وشهرستان وحتی درروستاها به وجودآید. همچنین سازمان های خاصی برای سپاهیان انقلاب ودانشجویان و جوانان و اصناف و وکلای دادگستری و روزنامه نگاران و بازنشستگان به وجودآمد و همگی تا حدودی هم فعال بودند تا تدریجا مردم در دورترین نقاط کشور بتوانند زمام کارهارا به دست بگیرند.

باید درتاریخ ثبت ایران شود که هیچگاه حزبی با این تشکیلات وسیع بدون داشتن (ایده ئولوژی مخرب) به وجود نیامده که قصدش خدمت واقعی به مردم جامعه باشد.

متاسفانه در جامعه ما عوام فریبی رواج کامل دارد و جامعه ای که (پهلوان پنبه ساز) باشد مسلما دچار سقوط می گردد.

واقعیت اینست که دموکراسی احتیاج به افراد دموکرات دارد

و خویست به جای شعار به ساختن چنین جامعه ای بپردازیم و این امر مستلزم کار و کوشش وسازندگی و گذشت و تمرین می باشد. حزب ایران نوین می خواست این کار را انجام بدهد ولی قدر آن دانسته نشد و چون شخصا از پا افتادم ازپادشاه خواستم که کنار بروم.

ممکن است که گفته شود مگر رژیم می گذاشت که احزاب واقعی به وجود آمده و فعالیت کند؟ پاسخ این است که مگر خود ما دربه وجودآوردن چنین نظام مقتدری شرکت نداشته ایم؟ برای نزدیك شدن به قدرت همه تلاش می کردند ونتیجه این شد که ازپادشاهی دموکرات و محجوب چنان پادشاهی ساختیم که اعلام کرد هرکس به حزب رستاخیز نپیوندد می تواند میهنش را ترك کند. خیلی ساده است که تمام معایب را متوجه قدرتمندان سازیم در حالی که باید گفت همه ما ازکوچك و بزرگ مستبدین بالقوه ای هستیم و باید در رفع آن بکوشیم.

۲ - حزب ایران نوین رابط و وصل کننده دولت و مردم و گاه نیز داور بین ادارت و مردم بود وبارساندن و ابلاغ و تفهیم برنامه های کشوری به مردم از یکسو و طرح مشکلات ودعاوی و شکایات مردم در دولت و مجلسین و روزنامه های حزب وغیره از سوی دیگر تلاش داشت فاصله بین دولت و مردم را کم کند تا هر دو طرف زبان یکدیگر را بفهمند و از برخورد شدید جلوگیری شود.در نتیجه می توان گفت تمام مقامات اداری و سیاسی در حزب با مردم بحث و گفتگو داشتند. در حقیقت تمام امور اجتماعی در حزب متمرکز شده بود و تاروزی که فعالیت داشت به بهترین وجه پاسخگوی وظایف خود بود.

بر اثر قدرت ونفوذ حزب در امور کشور، سازمانهائی از قبیل ساواك - بازرسی شاهنشاهی - درباریان با حزب مخالف بودند و با اشتباهی که هویدا کرد (احراز پست نخست وزیری و دبیرکلی حزب) اساس تحزب درهم فروریخت و حزب رستاخیز به وجودآمد که

نه خود پادشاه می دانست ازآن چه می خواهد؟ و نه زمامداران وقت... متاسفانه تدریجا زمینه برای واژگونی رژیم فراهم شد.

۳ - حزب ایران نوین ضوابط اخلاقی و سازمانی را پایه گذاری کرد. حزب ایران نوین هیچگاه وارد معاملات مالی و سوء استفاده و اعمال نفوذ نشد واصولا در حزب (بده و بستان) مطرح نبود و برای احراز مقامات ضوابطی وضع گردید که سران حزب به آن عمل نموده و تدریجا افراد حزب داشتند به تحزب و کار جمعی عادت می کردند. وقت شناسی که خود شما نمونه آن بودید در حزب توجه همه را جلب می کرد وتمام جلسات در ساعت معین تشکیل می شد. در کنگره ای که خود شما رئیس آن بودید وعده زیادی خارجی درآن شرکت داشتند وضع حزب مورد تحسین و تمجید مدعوین حتی از کشورهای سوسیالیستی و کمونیستی قرار گرفت. باید بگویم هیچ کشوری با کودتا و انقلاب و آشوب به جائی نمی رسد. انقلاب فرانسه هم موجب پیشرفت فرانسه نشد بلکه ولتر و روسو وامثالهم جامعه فرانسه را آماده تغییر نمودند و رُنسانس وبیداری مردم موجب شد که فرانسه تبدیل به کشوری آزاد گردد. در حالی که دانمارك و هلند و حتی انگلستان و آلمان نیازی به انقلاب نداشتند چون زیربنای جامعه تغییر کرده بود و اگر زیربنا آماده نباشد بزرگترین سیاستمداران هم نمی توانند کاری انجام دهند. ما هم اگر می خواهیم کشوری مرفه و مردمی آزاد داشته باشیم باید زیربنای فکری و طرز قضاوت خود را تغییر دهیم.

حزب ایران نوین سعی داشت اصول تحزب را در جامعه تعمیم دهد و تدریجا اصول واقعی دموکراسی را در کشور مستقر سازد که مخالفین و کسانی که منافع خودرا در خطر می دیدند آن رابهم زدند. هنوز هم عده ای فکر می کنند که باآرزو یا وضع قانون و تشکیل مجلس مؤسسان و غیره می توان دموکراسی را درایران پایه گذاری کرد در حالی که دموکراسی با مردمی آزاده و واقع بین به وجود می آید که به نظر من باید در این راه تلاش کرد.

ضمائم کتاب

درباره مطالب جلدهای قبلی از گوشه و کنار مطالبی می رسد یا از نشریات مختلف جمع آوری می گردد که چاپ آن ضروری می باشد ولی بقدری زیاد است که امکان انتشار همه آن نیست. از این جهت از کسانی که مطالبی فرستاده اند و تاکنون موفق به چاپ آن نشده ام معذرت می خواهم. در این جلد چند نمونه آن به نظرتان می رسد:

۱ ـ سه بار سفر رضاشاه به بوشهر

نویسنده گرامی (ایران درعصرپهلوی)

تندرست و شاد و موفق باشید. این جانب یوسف سامی که با خانواده ام ۳٤ نفر می باشیم از صمیم قلب به جنابعالی ارادت پیدا کرده ایم که الحق تاریخ بسیار معتبری برای ما ایرانیان تهیه کرده اید. امیدوارم با موفقیت زیادتر بتوانید سایر کتب مورد نظررا منتشر سازید. درمورد رضاشاه مطالب زیادی هست ولی خاطراتی ازسفر معظم له را به بوشهر به اطلاع تان می رسانم. اسناد و مقالاتی به ضمیمه می فرستم که مورد استفاده قرار گیرد.

یوسف سامی ـ آمریکا ـ ۲۰ شهریور ۱۳۷۰

رضاشاه سه نوبت به بندر بوشهر آمد. بار اول سال۱۳۰۳ برای استقبال از احمدشاه بود که ازاروپا مراجعت می کرد. کلیه روسای ادارات به استقبال آمده بودند. در کتل پیرزن صولت الدوله قشقائی سواران مسلح خودرا در دو طرف کتل به نمایش گذارد که ۲٤ کیلومتر امتداد داشت.

احمد شاه سه روز دربندر بوشهر توقف کرد. روز دوم شاگردان مدارس برای دیدار احمدشاه به نزدیك عمارت فرمانداری آمده بودند که سردارسپه به آنها گفت امروز شاه وقت ملاقات با دانش آموزان را ندارد. فیلسوف روان راد مدیر دبیرستان سعادت بچه هارا برگردانید وروز سوم اقامت شاه که روز جمعه بود بار دیگر دانش آموزان را به محوطه فرمانداری آورد. احمدشاه سئوالاتی درباره مدارس و وضع تحصیل دانش آموزان کرد که به او پاسخ داده شد. روزی هم که شاه بوشهررا ترك می گفت به کلیه دانش آموزان یك سکه دوریالی با تمثال شاه داده شد که گفت این سکه هارا به عنوان یادگار نگه دارید. بنابراین مدارس به جای روزجمعه تصمیم گرفتند روز شنبه را تعطیل کنند.

بار دوم سردار سپه برای خاتمه دادن به غائله خزعل به بوشهر آمده بود که با وجود کولاك و بادهای خطرناك دریا با کشتی مظفری که وسیله مطمئنی نبود عازم خرمشهر شد.

بار سوم درسال ۱۳۱۱ بود که رضاشاه برای بازدید از شش کشتی جنگی که برای نیروی دریائی ازایتالیا خریداری شده بود سه روز دربوشهرماند و شبها کشتی های جنگی نمایشات نظامی داشتند و درسطح دریا قایق های موتوری با چراغ های الوان دیده می شدند. روز سوم رضاشاه با کشتی به سوی خرمشهر رفت.

وضع مناطق جنوبی و سواحل خلیج فارس درآن ایام خیلی ناامن بود. درسال ۱۳۰۵ یك کشتی برای تعقیب قاچاقچیان ازآلمان خریداری شده بود که درساحل جزیره هنگام به تعقیب قاچاقچیان پرداخت. اهالی قسمت جنوبی هنگام که عرب بودند عصبانی شده رئیس گمرك را با خنجر کشتند حتی فرزند دوساله اورا می خواستند بکشند که مردم مانع شدند. نام او محمدباقر بوشهری بود. جریان تلگرافی به رضاشاه اطلاع داده شد. دستور تعقیب دادند که یاغیان با اطلاع ازجریان به (دوبی) کوچ کردند و با استقرار تعدادی سرباز امنیت منطقه حفظ شد.

درسال ۱۳۱۷ به دستور رضاشاه دوکشتی بزرگ کهنه از ایتالیا خریداری شد که یکی را درسواحل بندرعباس و دیگری را درسواحل بوشهر برای باشگاه افسران نیروی دریائی اختصاص داده بودند .

درآن سال ها یك نفر جهرمی که ساکن هندوستان بود تابلوی زیبائی کشیده بود که درآن رضاشاه نقش مادر وطن را داشت که روی آن این شعر دیده می شد :

امروز ای یگانه فرزند برسینه تو نهاده ام سر
چشم و من و زادگان سیروس بر تو است

۲ - پیام ترومن به استالین دربارهٔ واقعهٔ آذربایجان

بیدل اسمیت سفیر سابق آمریکا درمسکو درکتاب مأموریت من درمسکو چنین می نویسد :

دراوایل سال ۱۳۲۵ در مسکوتلگرافی از ترومن رئیس جمهور آمریکا دریافت می کند تا به موجب آن ولو پاسی از شب گذشته باشد به ملاقات استالین برود و به او بگوید اگر قدمی درآنچه دراروپای شرقی پیش رفته جلوتر برود و یا ایران را فوری تخلیه نکند جنگ آمریکا و روسیه شروع خواهد شد . به نظر رئیس جمهور آمریکا هردو قدرت باید از پیشرفت درمناطق نفوذ یکدیگر خودداری کنند .

استالین موافقت خودرا اعلام می دارد و ارتش شوروی آذربایجان را تخلیه می کند .

۳ - اولین دستهٔ محصلین اعزامی به اروپا

درکتاب روزشمار تاریخ ایران چنین نوشته شده است:

درسال ۱۳۰۷ اولین دستهٔ محصلین اعزامی به اروپا که

تعدادشان ۱۱۰ نفر بود به فرانسه فرستاده شدند که پس از مراجعت بعضی از آنان مقام مهمی یافتند که عبارتنداز:

دکتر عبدالحمید زنگنه ـ دکتر عزیزالله ملك اسماعیلی ـ حسین نقوی ـ دکتر مرتضی آزموده ـ دکتر کریم سنجابی ـ دکتر سیدعلی شایگان ـ دکترلطفعلی صورتگر ـ مهندس غلامعلی فریور ـ دکتر شمس الدین جزایری ـ مهندس عبدالله ریاضی ـ دکتر جلال عقیلی ـ دکتر حسین سامی راد ـ مهندس مهدی بازرگان ـ مهندس احمد رضوی ـ مهندس احمدعلی ابتهاج ـ دکتر مصطفی حبیبی ـ خلیل ملکی ـ دکتررضا رادمنش ـ دکترآل بویه ـ دکترابراهیم ریاحی ـ مهندس احمد حامی ـ دکترمهدی آذر ـ دکترمحمدعلی ملکی ـ دکترنصرت الله باستان و عده ای دیگر

درامتحان اعزام محصل به اروپا افراد زیر شاگرد اول شده اند:

غلامعلی فریور شاگرد اول مهندسی ـ جهانشاه صالح شاگرد اول طب ـ تقی خان ارانی شاگرد اول فیزیك ـ محسن هشترودی شاگرد اول ریاضی ـ خلیل ملکی شاگرد اول شیمی ـ تقی خان روحبخش شاگرد اول ریاضی

٤ ـ تبعید امیرمؤید سوادکوهی

شیرین باوند درمورد امیرمؤید سوادکوهی درکیهان لندن چنین نوشته است:

امیرمؤید به علت مخالفت باقرارداد وثوق الدوله درتهران دستگیر و همراه سلیمان میرزا اسکندری و شیخ ابراهیم زنجانی و یك وکیل مجلس که اسمش را به خاطر ندارم به کرمانشاه تبعید گردید و دریکی از باغات آنجا اسکان داده شدند. هرچهارنفر تا سقوط حکومت وثوق الدوله درتبعید بودند.

۵ ـ اصلاح تقویم ایران

درسال ۱۳۰٤ قانون اصلاح تقویم به شرح زیر از مجلس گذشت:

به موجب این قانون ادارات دولتی ـ بنگاهها ـ مؤسسات اداری و اقتصادی و تجارو کسبه موظف شدند که به جای ماههای حمل ـ ثور ـ جوزا ـ سرطان ـ اسد ـ سنبله ـ میزان ـ عقرب ـ قوس ـ جدی ـ دلو ـ حوت، ماه های جدید را به این شرح:

فروردین ـ اردیبهشت ـ خرداد ـ تیر ـ مرداد ـ شهریور ـ مهر ـ آبان ـ آذر ـ دی ـ بهمن ـ اسفند استعمال نمایند.

شش ماه اول سال ۳۱ روز ـ پنج ماه دوم سی روز ـ ماه آخر ۲۹ روز و درسال های کبیسه ۳۰ روز می باشد.

٦ ـ رؤسای بانکملی و بانك مرکزی

در عصر پهلوی شخصیت های زیر سمت ریاست و مدیریت عامل بانکملی ایران و ریاست بانك مرکزی را برعهده داشته اند:

رؤسای بانکملی:

دکتر کورت لیندن بلات ـ آلبرت اشنایدر ـ حسین علاء ـ سرتیپ امیر خسروی ـ محمدعلی فرزین ـ ابوالحسن ابتهاج ـ ابراهیم زند ـ علی اصغرناصر ـ دکترمحمدنصیری ـ ابراهیم کاشانی ـ احمد مجیدیان ـ یوسف خوشکیش ـ جلیل شرکاء

رؤسای بانك مرکزی :

ابراهیم کاشانی ـ دکتر پورهمایون ـ مهدی سمیعی ـ دکترخدادادفرمانفرمائیان ـ دکتر عبدالعلی جهانشاهی ـ دکتر محمد یگانه ـ حسنعلی مهران ـ یوسف خوشکیش



۷ ـ سردار سپه و دبیرالممالك

سرهنگ قدرت الله دبیرسیاقی درروزنامه کیهان لندن دربارهٔ رضاشاه چنین می نویسد:

پدرم حسن دبیرسیاقی (دبیرالممالك) که مالك آبادی (آقابابا) در قزوین بود و درایام کودتا درفرمانداری قزوین انجام وظیفه می کرد برایم چنین نقل کرده است:

روزی که ژنرال آیرون ساید درآقابابا ازوضع ارتش انتقاد می کند ، رضاخان باعصبانیت به اومی گوید : ما تابع دولت مرکزی خود درتهران هستیم نه تابع انگلیس و شما نباید به صاحب منصبان قشون اهانت کنید . این صراحت وغرور ملی رضاخان موجب شناسائی شخصیت ممتاز اوشد و سبب انتخابش برای اجرای کودتا گردید .

امیرموثق هم که به او پیشنهاد قبول کودتا شده بود و قبول نکرد ، شبی بدون اطلاع به منزل ما آمده می گفت: با اطلاعی که ازوضع مالی دولت و حقوق افسران جزء و جیرهٔ سربازان دارید چرا شکایات زارعین را از رفتن سربازان به باغ انگور و میوه می فرستید و توضیح می خواهید ؟ پدرم پاسخ می دهد : ما موظف هستیم که شکایات رابفرستیم امابرای رفع نیازمندی سربازان راه حلی وجوددارد . من از ثروتمندان شهردعوت می کنم که وجه کافی دراختیار بگذارند و پس ازرفع مضیقهٔ مالی دولت مستردگردد . امیر موثق با موافقت منزل راترك کرد و رضاخان میرپنج به فرمانداری قزوین آمد و صورتجلسه را امضاء کرد و وجه را تحویل گرفت و به مصرف رسانید .

بعدازکودتا یك روز سردارسپه پدرم را درراهرو حمام وثوق درخیابان امیریه دید و از او خواست که به دفترش برود که بلافاصله اورا به پاداش خدماتش به فرمانداری گیلان منصوب می نماید . وقتی پدرم دربارهٔ امنیت منطقه سئوال می کند ، سردارسپه پردهٔ اتاق را کنارکشیده سربریدهٔ میرزا کوچك خان را نشان داده می گوید : نگران نباشید فوراً به محل مأموریت بروید . بعداً اورا به مأموریت زنجان ـ ملایر ـ اصفهان می فرستد . هنگامی که موضوع تغییر او از اصفهان مطرح می شود رضاشاه می گوید : اورا خوب می شناسم ، درفرمانداری اصفهان بماند .

اکنون نیز لازم می دانم خودم نیز دوخاطره از رضاشاه رانقل کنم .

ازبدو فرماندهی درواحد نظامی لشگر یکم پادگان مرکز به ابتکارخود باآوردن تخته سیاه و گچ به سربازان بی سواد تعلیم می دادم. رضاشاه ماهی دوسه مرتبه به سربازخانه می آمد. وقتی موضوع تخته سیاه را پرسید و گفتم به ابتکار خود این کاررا کرده ام گفت: آفرین، بگوئید تعلیم فارسی سربازان دربرنامه منظورگردد و وزارت فرهنگ هم نوشت افزار دراختیار بگذارد.

خاطرهٔ دیگراینکه، هنگام عملیات صحرائی ماهی یکبار واحد تحت فرماندهی ام را به مزرعه کشاورزی می بردم تا کاشتن اشجار وپیوند میوه را فرا گیرند. دریکی از روزها با اتومبیل شاه برخوردم. از اتومبیل پیاده شدند و پرسیدند: اینجا چه می کردید؟ عرض کردم به ابتکار خودبه سربازان تعلیمات کشاورزی می دادم که پس ازمراجعت به روستای خود از این اطلاعات استفاده کنند. فرمودند این کاررا ابلاغ کنید که درهمهٔ واحدهای ارتش جزو برنامه منظورگردد.

* * *

نویسندهٔ کتاب که دبیرالممالك دبیرسیاقی را کراراً درشهرستان قزوین دیده بودم از افراد خوشنام و سرشناس شهر بود که چون قسمتی از حوزهٔ انتخابی نویسنده هم، منطقه آقابابا بود دبیرالممالك همواره درامر انتخابات به بستگان خود می گفت تا مرا یاری کنند. چندبار با حضور حاج حسین تنکابنی ازشخصیتهای شریف قزوین که خانه اش مرکز مراجعه مردم شهرستان بود با او گفتگوکردم و ازایشان خواستم که خاطرات خودرا از رضاشاه، درزمانی که با وی حشرو نشر داشته است تهیه کند. معلوم می شود که فراموش کرده و اکنون نمونه ای از آن را فرزندش سرهنگ دبیرسیاقی منتشرساخته که به خاطرات عصر پهلوی افزوده شد.

۸ ـ اصغر قاتل را نزد رضاشاه بردند

درکتاب روزشمار تاریخ ایران چنین خواندم:

دراسفندماه سال ۱۳۱۲ اصغرقاتل بامیه فروش از جانیان بالفطره که مرتکب ۸ فقره قتل در تهران و ۲۵ فقره قتل در عراق شده بود دستگیر گردید. او در فریب دادن اطفال بین ۱۰ تا ۱۵ سال مهارت داشت و آنها را برای عمل شنیع به خرابه های تهران می برد و می کشت.

دادگاه عالی جنائی درروز ۱۳۱۳/۳/۱۵ به ریاست جعفرجوان و عضویت دکترقاضی - باقرطلیعه - شیروانی و وجدانی با حضور علی سیاسی دادستان استیناف و صفی نیا معاون دادستان و دکترفلاتی رئیس پزشکی قانونی تشکیل و محاکمه آغازگردید. و کلای تسخیری متهم شیخ رضا ملکی و احمد شریعت زاده بودند.

اصغربروجردی درتمام مراحل محاکمه به جنایات خود اعتراف کرده می گفت: اینهائی را که کشته ام افراد بی سروپا بوده و من آنهارا ازبین می بردم.

سرانجام دادگاه اورا به ۸ باراعدام محکوم کرد و رأی صادره دردیوان کشور نیز ابرام گردید.

سلیمان بهبودی درخاطراتش می نویسد: روزی رضاشاه دستورداد اصغر قاتل را نزد او بیاورند تا او راشخصاً ببیند.

عده ای از مأموران انتظامی به کاخ شاه آمدند. شاه دستورداد دست های اصغرقاتل را باطناب ببندند و با این طرز اورا به اتاق رضاشاه آوردند. شاه از او پرسید: چرا آدم کشتی؟ اصغر قاتل پاسخ داد: اینها فاسدبودند و من آنهارا کشتم. شاه سئوال کرد: مگرفقط درایران افراد فاسد هستند؟ اصغرقاتل گفت: درعراق هم ۲۵ نفر فاسد را ازبین برده ام!

آنگاه رضاشاه با نفرت به رئیس پلیس می گوید اورا ببرید و حکم اعدام را اجراکنید.

روزششم تیرماه ۱۳۱۳ اصغرقاتل را درمیدان سپه به دار آویختند.

۹ - کریم پور شیرازی و زندگی در مقبره

مجله امید ایران می نویسد: کریم پور شیرازی بعد از ۲۸ مرداد مورد تعقیب مأمورین بود که درتجریش درمنزل خانمی زندگی می کرد. مأمورین هنگامی که برای دستگیری او می روندمتوجه می شوند و می بینند که کامیونی جلوی خانه ایستاده و اثاثیه حمل می کند. وقتی کامیون به تهران می رسد اثاثیه را تخلیه می کنند، ازمیان لحاف و تشك ها مردی خارج می گردد که کریم پور بوده است. بعد ازآن یك آخوند برای قرائت قرآن به سرایدار مقبرهٔ خانوادگی حاج مبشر معرفی می شود که در قبرستان ظهیرالدوله در مقبره سکونت می کند. او کریم پوربود که به نام آشیخ احمد خراسانی مدت ۱۵ روز درمقبرهٔ فوق که دارای منطقهٔ وسیع بود به سر می برد. ولی سرانجام ازتنهائی خسته می شود وبه منزل حاج مبشر درمقصودبیك می رود. اواغلب روزها سواردرشکه شده و به نقاط مختلف می رفت تا دستگیرگردید.

۱۰ - قوام السلطنه وکیل اول تهران



درانتخابات دوره پانزدهم مجلس شورایملی که حزب دموکرات ایران کارگردان آن بود، قوام السلطنه نخست وزیر درتهران جزو نفر اول انتخاب شدگان بود که چون عدم قبولی خودرا اعلام داشت،

دکتررضازادهٔ شفق نفر سیزدهم به جای او انتخاب گردید.

درهمین انتخابات بود که دکتر مصدق برای اولین بار دردربار متحصن شد. همراهان او عبارت بودند از:

سید محمدصادق طباطبائی - دکترحسن امامی - آیت الله زاده شیرازی - سید رضا فیروزآبادی - دکتر متین دفتری - حاج عزالممالك اردلان - میرزا ابراهیم آشتیانی - مهندس غلامعلی فریور- جمال امامی - سیدحسن زعیم - رضا افشار - دکترشمس الدین جزایری - صادق سرمد - جلالی نائینی.

پس ازخاتمه انتخابات اشخاص زیر از تهران انتخاب گردیدند.

احمد قوام - دکتر علی امینی - مهندس خسرو هدایت - دکترجواد آشتیانی - ابوالحسن صادقی - دکتر جلال عبده - عبدالحسین نیکپور - عباس مسعودی - سیدعلی بهبهانی - سیدهاشم وکیل - ملك الشعراء بهار - علی وکیلی - دکترشفق.

آراء نفرات بعدی متعلق به دکتر مصدق - آیت الله کاشانی - سید محمد صادق طباطبائی - تهرانچی - دکترجزایری - محمود نریمان - اللهیار صالح بود.

سید محمد صادق طباطبائی که قبلاً رئیس مجلس بود این دوره به وکالت انتخاب نگردید. او کتابخانه شخصی خود و برادرش عبدالهادی طباطبائی را که جمعاً دارای ۳۱٤٤ جلد کتاب بود به کتابخانهٔ مجلس اهداء کرد. درمیان کتابهای مزبور ۱٤۳۸ کتاب خطی نفیس وجود داشت. درکتابخانهٔ مجلس تالاری به نام سید محمد صادق طباطبائی گشایش یافت که کتب مزبور درآنجا نگاهداری می شد.

۱۱ - کار مهم فرهنگی وتاریخی

ازجمله کارهای مهمی که درخارج از کشور صورت گرفته وکمك ارزنده ای به فرهنگ و تاریخ ایران می باشد تدوین دائرة المعارف

ایرانیکاست که با همت دکتریارشاطر و همکاری چندتن از ایرانیان و ایرانشناسان صورت گرفته و تا کنون چند جلد آن منتشرشده است.

دکتراحسان یارشاطر درسال ۱۲۹۹ شمسی درهمدان متولد شده است. ازدانشکدهٔ حقوق و دانشسرایعالی درجهٔ لیسانس دررشته حقوق و ادبیات گرفته و دارای دکترای ادبیات از دانشگاه تهران می باشد. پس از تدریس دردبیرستان های تهران به لندن رفته و به دریافت درجه دکترا از دانشگاه لندن نائل شده است. سال ها دردانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران تدریس نموده وبه جانشینی استاد پورداود درکرسی استادی زبان های فارسی باستان و اوستائی برگزیده شده است.

درایران به تأسیس بنگاه ترجمه و نشر کتاب و همچنین انجمن کتاب پرداخته و دردانشگاه کلمبیا استاد کرسی ایران شناسی ورئیس بخش زبانها و فرهنگ خاورمیانه دانشگاه مزبوربوده است.

تألیفات زیادی به زبانهای فارسی و انگلیسی داشته که مهمترین آن دایرة المعارف ایرانیکا می باشد.

جلال متینی درمجلهٔ ایران شناسی دربارهٔ او چنین می نویسد:

استادیارشاطر دانشمندی جامع الاطراف می باشد. پرکار، دوستدار فرهنگ ایران، متواضع، پابند اصول اخلاقی که درهر سمتی بوده با تکیه بردانش وسیع خود درزمینه های مختلف فرهنگ ایران با استفاده از همکاری افراد خبره یادگارهای مهمی از خود بجای نهاده است.

استاد یارشاطر ازسال ۱۳۴۰ که برای تصدی تحقیقات ایران شناسی از دانشگاه تهران راهی دانشگاه کلمبیا درنیویورك گردید چنان کوشیده که مرکز ایران شناسی دانشگاه کلمبیا نمونه یکی از معروفترین کانونهای علمی و فرهنگی مربوط به فرهنگ ایران درجهان شناخته شده است.

اگرگفته شود تا کنون هیچ یك از ایرانیان و ایران شناسان

خارجی به اندازهٔ وی درمعرفی آثار ادبی ایران درسطح جهان نکوشیده، سخنی به گزاف نگفته ایم.

تدوین دایرة المعارف ایرانیکا باهمکاری چند صدتن ازایران شناسان سراسر جهان کار مهمی است که یار شاطر به آن دست زده است.

استادیارشاطر نثر فارسی را درکمال استادی می نویسد و سرمشق برای کسانی است که می خواهند به زبان فارسی صحیح و روان مقاله بنویسند.

چنین مردی پس از مدتی قریب ۵۰ سال تدریس وتحقیق دربارهٔ زبان وادب فارسی و تاریخ تمدن وفرهنگ و هنر ایران دردانشگاههای ایران و آمریکا سمت استادی و ریاست مرکز ایران شناسی دانشگاه کلمبیا، از تدریس دردانشگاه معاف می گردد. با این طرز بهتر خواهد توانست درنشر مجلدات بعدی دایرة المعارف ایرانیکا به کوشش خود ادامه دهد.

۱۲ - چگونه بهرام شاهرخ مسلمان شد؟

یکی از کسانی که بعداز شهریور ۲۰ نامش برسر زبانها افتاد (بهرام شاهرخ) بود که همه شب ازرادیو برلن به شدت به رضاشاه حمله می کرد و گفته های او درایران دهن به دهن می گشت چون مطالبی رابیان می کرد که تازگی داشت.

بهرام شاهرخ فرزند ارباب کیخسرو نمایندهٔ زرتشتیان بود که خدمات زیادی به هنگام تصدی کارپردازی مجلس انجام داده بود. ارباب کیخسرو دربین همهٔ طبقات مردم مخصوصاً زرتشتی ها محبوبیت داشت.

بهرام شاهرخ بعداً ازآلمان به ایران آمد و نقش مهمی درکارهای خبرگزاریها و مطبوعات بازی کرد که خیلی ها اورا با انگلیسها مربوط می دانستند. ملاقاتها و گفتگوها واظهار نظرهای اورا وابسته

به مقامات خارجی تلقی می کردند وبه طور کلی نقش مرموزی داشت. یکبارهم هنگام نخست وزیری منصورالملك مدیرکل رادیو بود که شخصاً دررادیو علیه اقدامات دولت و شخص نخست وزیر صحبت کرد ، چون طرفدار نخست وزیری رزم آرابود .

دکتر امیرعلائی دربارهٔ بهرام شاهرخ چنین می نویسد:

موقعی که وزیر دادگستری بودم متوجه پرونده ای درمورد بهرام شاهرخ شدم که دربارهٔ مطبعهٔ روتاتیو روزنامه اطلاعات مورد اتهاماتی قرارگرفته بود . امیرخسروی دادستان وقت برای جلوگیری از تبانی، شاهرخ را بازداشت کرد .

روزی سرلشگر مزین رئیس شهربانی وقت اطلاع داد که ارنست پرون دوساعت درزندان با بهرام شاهرخ ملاقات محرمانه کرده و معلوم نیست مذاکرات چه بوده است؟ من به بهانه ای شرفیاب شدم وضمن مذاکرات گفتم: (من می دانم که پرون با شاهرخ دوست است و ملاقاتی هم درزندان بااو کرده ولی مردم خواهند گفت که اعلیحضرت پیغامی به او داده اند و تعبیر بد می شود ، دستور بفرمائید دیگر از اوملاقات نکنند . من هم دستورداده ام مراقبت بیشتری از اوبکنند) شاه فوراً حرف مراقطع کرد و گفت: شاهرخ با پرون دوست است ولی شاهرخ مریض است بهترنیست اورا آزادکنید ؟ عرض کردم مطالعه خواهم کرد . با این طرز خواستم جواب مؤدبی داده باشم.

چندروز بعدکه شرفیاب بودم مجدداً فرمودند هنوز شاهرخ را آزاد نکرده اید ؟ گفتم این همان شخصی است که دررادیو برلن به پدرتان ناسزا می گفت، چطور به خوداجازه دهم که اورا آزادکنم. شاه گفتند: (بلی،آنکه سیاست بود) من مبهوت شدم وگفتم اجازه بفرمائید پست خودراعوض کنم چون ازاین پست خسته شده ام ولی گفتند نه مطلب مهمی نیست که شماپست خودراعوض کنید . شاهرخ کماکان درزندان بسر برد .

سالهابعد درروزنامهٔ کیهان مورخ ۲۲ دی ماه ۱۳٤٤ این مطلب

چاپ شد:

(تشرف به دین اسلام - به طوری که امروز محضر شماره ۱۲۷۶ اطلاع داد آقای بهرام شاهرخ درآذرماه سال گذشته درحضورآیت الله قوامی به دین اسلام مشرف گشته است).

درشمارهٔ دوم بهمن ۱۳٤٤ این خبر درکیهان به چاپ رسید:

روزنامه کیهان - پیرو خبری که محضر ۱۲۷۶ دربارهٔ تشرف این جانب به دین مبین اسلام منتشر نموده و درشمارهٔ چهارشنبهٔ آن روزنامه به چاپ رسیده بود لازم به توضیح می دانم که اصولاً اعتقادات مذهبی افراد جنبهٔ شخصی دارد و این جانب با وجود اعتقاد دیرین به دین مبین تمایل به تظاهر نداشته ام و گرنه زودتر ازاینها شخصاً به انتشار آن مبادرت ورزیده بودم. با تجدید ارادت

بهرام شاهرخ

دکتر امیرعلائی می نویسد:

از اسنادی که ازخانهٔ سدان به دست آمده، سندی دربارهٔ کارهای شاهرخ بود که دکترمصدق آن را درشورای امنیت سازمان ملل خواند که خلاصه اش چنین است:

نامهٔ یك شخصیت برجسته شرکت سابق نفت درلندن به نام (گس) به (نورتگرافت) ازمقامات شرکت سابق نفت درتهران

بهرام شاهرخ مذاکراتی را درانگلستان با لحن مساعدی شروع کرده که این مذاکرات باید بین شخصیت های ممتاز محصورباشد و هیچگونه اطلاعی به مطبوعات داده نشود. پس از مذاکراتی به این نتیجه رسیدیم:

مابا‌ید موافقت نامهٔ اضافه بها راقبول کنیم. کمپانی بعداز سال ها کوشش فهمیده که هیچ ایرانی جرأت ندارد دربرابر کمپانی نفت مقاومت کند و موافقت نامه ای که مردم یا مجلس ازترس به آن رأی بدهند یك پول سیاه برای انگلستان ارزش ندارد. شاهرخ فهمیده که مسئله تا چقدر اهمیت دارد و اگر از طرف کمپانی کمی بیشتر خرج شود ممکن است از خرجهای آینده جلوگیری گردد.

ایران اکنون در وضع وحشتناکی بسر می برد.

شاهرخ انتقادات خیلی جدی در مورد ساعد و روشی که در مورد موافقت نامه پیش گرفته داشت و گفت: این روش ساعد و گلشائیان در مجلس پانزدهم بسیارتأسف آور می باشد. بسیار مشکل است که قبل از پختن وکلا و انحراف افکار عمومی به عنوان دادن منافع بیشتر به ایران بتوان قرارداد را برملا ساخت. شاهرخ امیدواراست که کمپانی بتواند در زمینهٔ قرارداد تبلیغات کافی بکند و این کوشش او همان طوری است که نه ساعد و نه گلشائیان نتوانند هیچ کاری دراین زمینه انجام دهند و اگر مبتنی برروش عاقلانه نباشد به مرحلهٔ عمل در نخواهدآمد. بنا براین کمپانی باید به دولت کمك کند تا لباس عمل به نظریات او پوشیده شود. همچنین شاهرخ نظر می دهد که مسائل تبلیغاتی کامل نیستند و خیال نمی کند که سرویس تبلیغات انگلیس بتواند دراین زمینه اقدام مؤثری بنماید و نباید اقدام کمپانی نفت را دراین لحظاتی که ازنظرتشخیص افکارعمومی دربرابر قراردادی که درآستانهٔ تحول است و اهمیت بسیاردارد تأییدکرد.

یك کمسیون ازطرف بانك بین المللی به تهران خواهد آمد و مبلغ ده میلیون دلار پیشنهاد قرض می کند، به شرطی که بتوان ازطرف سفارت مقدمات تصویب جریانات را خواستاربود.

حکومت ایران نخواهدتوانست این شرایط راقبول کند زیرا اعتماد حکومت به آن جلب نخواهدشد. خلاصه باید گفت به زودی موقعیت برای ارسال قرارداد به مجلس فراهم خواهد شد و کوششها ازاین جهت بیشتر مثمر ثمر می گردد که ایران احتیاج به پول دارد و شروع مذاکرات را با حضورآمریکائیها قبول نخواهد نمود. وقتی راجع به مسائل فوق با شاهرخ صحبت کردم و دربارهٔ امور تبلیغاتی شاهرخ را درجریان گذاردم خیلی خوشوقت شدم که اونظریات مارا قبول کرد و قول داد با کوششهای خود بتواند افکار

عمومی مردم ایران رابه نفع کمپانی عوض کند. ما همیشه مطمئن بودیم که کمپانی باداشتن دوستان وفادار خود می تواند کوششهای خود را ادامه دهد و هم چنین نمایندگان ما دستوردارند از اطلاعات تازه ای که دریافت می دارند حکومت را بی خبر نگذارند. دربارهٔ سئوال شاهرخ راجع به بهبود وضع قرارداد من صریحاً اعلام داشتم که حل این مسائل غیرممکن نیست. گفتم ما حاضریم دراین مسائل چانه بزنیم و به مجرد شروع مذاکرات می توانیم مبالغی دراختیار آنان بگذاریم.



امیدوارم ریاست کمپانی این مسائل را درسفرساعد به لندن تذکر داده و طی مصاحبه ای که درسفارت ایران با نخست وزیر می شود ، مسائل را یادآور گردد . من اضافه کردم اگر قرارداد اضافه بها ازطرف مجلس رد شود و اگرحکومت باردیگر نظریات خودرا ، برای این که مذاکرات شروع شود ، به شرکت اعلام کند این نظر عملی نیست و این پیمان برای اضافه کردن قیمت جامهٔ عمل نخواهد پوشید .

شاهرخ گفت: اگر حکومت انگلستان درمورد کمپانی و اضافه کردن قیمت قرارداد کمك هائی بکند از این بن بست کامل دربرابر مجلس خارج خواهدشد و اگر مجلس قراردادرا ردکند راه حلی دیگر خواهیم یافت و حیثیت حکومت قبل که حکومت واجد شرایط بود برقرار خواهدماند . من جواب دادم که بدواً آرزو داشتم همواره امور به طور وحدت نظرحل شود و درشرایط گوناگون من گمان نمی کنم که یك لحظه حکومت فکرکند که کمپانی را برای اضافه کردن قیمت می تواند تحت فشار قراردهد .

۱۳ ـ رضاشاه و املاك موقوفه

سیدحسین دهاسناتور و معاون سابق نخست وزیر که خاطرات خود را تحت عنوان (یادداشت های عمر) در چهار جلد تنظیم کرده و در آمریکا منتشر ساخته دربارهٔ اوقاف و روحانیون چنین می نویسد:

درخردادماه ۱۳۱٤علی اصغرحکمت به سمت وزیرفرهنگ به رضا شاه معرفی شد . شاه می دانست چنانچه روحانیون درامور دخالت داشته باشند امکان پیشرفت برای کشور وجود نخواهد داشت. به همین جهت با ایجاد تشکیلات دادگستری و ثبت اسناد و افتتاح دفاتر رسمی به دست داور تا آنجا که مقدوربود ازقدرت روحانیون کاست. همچنین وسیلهٔ حکمت قانون اوقاف را به جریان انداخت

زیرا بیش ازآن اوقاف به طور دربست دراختیار روحانیون بود. آخوندها هنگام اجرای قانون ثبت اسنادوصدور اسنادمالکیت برای مقدارزیادی از رقبات وقفی سندمالکیت صادرکرده بودند. یعنی تصرفات خودرا دلیل مالکیت دانسته و اسناد راهم جعل کردند درنتیجه مقدار زیادی از رقبات وقفی از ید اوقاف خارج و به عنوان مالك به دست متولیان افتاد.

هنگامی که رئیس اوقاف مرکزبودم بازرس اوقاف گزارش داد یکی از ملاها دکان های ناحیه عباس آباد را که موقوفه بوده ثبت داده و سند مالکیت گرفته است. من آن ملارا می شناختم و باور نمی کردم که دست به چنین کاری زده باشد. پس از بررسی اسناد معلوم شد که حقیقت دارد. مؤدبانه از ملا خواستم که ساعتی به ادارهٔ اوقاف بیاید. باحضور معاونینم سیدمحمدباخدا و دکترحسن مینوچهر ازاو پرسیده شد که سندمالکیت ملك اوقاف راگرفته اید؟ گفت بلی. گفتم ازخدانترسیدید؟ گفت پس بگذارم شما بخورید. گفتم مگرما اینجا نشسته ایم که رقبات وقفی را بخوریم. گفت بلی شماهاکارخلاف شرع می کنید ولی من نمی کنم. درمنزل خود روضه می خوانم و کارثواب انجام می دهم. واقف هم مسلماً بهترخوش دارد که من ارتزاق کنم.

با این قبیل اقدامات به شدت مبارزه شد. به همین جهت از آن تاریخ آخوندها کمرقتل حکومت رابستند و رضاشاه و وزیر وکیل و کارمندبه نظرآنهادزد وخائن ومتقلب وخداناشناس معرفی شدند ولی قدرت رضاشاه طوری بود که هیچ فردی نمی توانست پای خودرا از خط بیرون بگذارد. رضاشاه باروحانیون سالم کاری نداشت به امثال شیخ علی مدرس ـ شریعت سنگلجی ـ سیدکاظم عصّار وامثال آنها که ازلباس روحانیت سوء استفاده نمی کردنداحترام می گذاشت ولی برای عمامه داشتن شرائطی قایل بود و جلسات امتحانی گذارد.

یکی ازنمایندگان مجلس متولی یك تیمچه ای دربازاربود ونظارت

موقوفه را برادرش که اوهم نماینده مجلس بود برعهده داشت. سالی ۵ هزارتومان به اوقاف می دادند. وقتی آگهی منتشرشد شمشیری پیشنهاد کرد که ماهی ۵ هزارتومان به اوقاف خواهد داد. آنها سروصدا راه انداختند. شکوه الملك از دربار مراخواست.جریان را توضیح دادم قانع شد. از دربار آن دو وکیل را خواستند و گفتند موضوع به عرض اعلیحضرت رسیده دستورداده اند اگر میزان اجارهٔ جدید را قبول نکنید از شما سلب مصونیت خواهد شد. آنها هم ناچار به اوقاف آمدند و صورتجلسه را امضاء کردند.

درسال ۱۳۱۷ وزیرمعارف مراخواست وگفت اعلیحضرت دستورداده اند که تولیت متولی آستانه قم برکنارشود. همراه ستوده رئیس اوقاف قم نزد تولیت که نماینده مجلس هم بود رفتیم و جریان را گفتیم و پیشنهاد کردم بهتر است توخودت به علت گرفتاری مجلس کناره گیری کنی و همین الان نزد آیت الله شیخ عبدالکریم مرجع تقلید بروی و بگوئی به علت تقاضای شخصی این کارصورت گرفته است تا پیشنهاد مارا بپذیرد. تولیت که مرد فهمیده ای بود نظرمارا قبول کرد و نزدآیت الله رفتیم وجریان کارانجام شدونظرایشان را خواستیم گفت نظرشما چیست؟ گفتم رئیس اوقاف قم این کار را عهده دار می گردد که مورد قبول ایشان قرار گرفت. چندروز بعد حکمت مرا خواست و گفت شاه از اینکه شیخ عبدالکریم را راضی کرده اید خوشحال است و به من پاداش و انعام داد.

کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران

منابع و مآخذ

۱ ـ پاسخ به تاریخ ـ مأموریت برای وطنم ـ محمد رضا شاه پهلوی
۲ ـ ظهور وسقوط سلطنت پهلوی ـ مؤسسه مطالعات وپژوهشهای سیاسی
۳ ـ خاطرات ارتشبد فردوست ـ مؤسسه پژوهشهای سیاسی
٤ ـ ایران، ابر قدرت قرن ـ یوسف مازندی ـ انستیتو پژوهش ایران
٥ ـ دولت های ایران ـ از سید ضیاء تا بختیار ـ مسعود بهنود
٦ ـ تاریخ سیاسی معاصر ایران ـ سیدجلال الدین مدنی
۷ ـ اسناد لانه جاسوسی ـ از انتشارات جمهوری اسلامی
۸ ـ فرازهائی از تاریخ انقلاب به روایت اسناد ساواك
۹ ـ خاندان حکومتگر در ایران ـ ابوالفضل قاسمی
۱۰ ـ تاریخ به شاه پاسخ می دهد ـ ابراهیم همایونفر ـ روزگار نو
۱۱ ـ خاطرات آخرین سفیر شاه در لندن ـ پرویز راجی
۱۲ ـ سقوط شاه ـ فریدون هویدا ـ ترجمه ح ـ ا ـ مهران
۱۳ ـ گاهنامه شاهنشاهی پهلوی ـ (٥ جلد)
۱٤ ـ روزشمار تاریخ ایران ـ باقر عاقلی
۱٥ ـ آخرین سفر شاه ـ ویلیام شاکراس ـ ترجمهٔ هوشنگ مهدوی
۱٦ ـ شرح حال رجال ایران ـ مهدی بامداد
۱۷ ـ سی و هفت سال ـ احمد سمیعی
۱۸ ـ صورت مذاکرات مجلس شورایملی ایران
۱۹ ـ عقاب و شیر ـ نویسنده ـ ویلیام اندرمری ـ جیمزبیل
۲۰ ـ نشریهٔ هست و نیست ـ دکتر مظفر بقائی کرمانی
۲۱ ـ نهضت روحانیون ایران ـ علی دوانی
۲۲ ـ شاه و من ـ خاطرات علم ـ ازانتشارات (آی ـ بی ـ توریس)
۲۳ ـ برگ سبز ـ جعفر رائد
۲٤ ـ زندگی ناشناخته شاه ـ امیر طاهری ـ (انگلیسی)
۲٥ ـ خاطرات ابوالحسن ابتهاج ـ به کوشش علیرضا عروضی
۲٦ ـ چهل سال در صحنه ـ دکتر جلال عبده
۲۷ ـ قدرت وزندگی ـ خاطرات ژیسکاردستن رئیس جمهورسابق فرانسه
۲۸ ـ چهره هائی در آئینه ـ خاطرات اشرف پهلوی
۲۹ ـ یادداشتهای عمر ـ سیدحسین دها (٤جلد)
۳۰ ـ خاطرات نویسندهٔ کتاب
۳۱ ـ گفتگو با مقاماتی از رژیم سابق و نامه های رسیده
۳۲ ـ نقل مطالبی از روزنامه ها و نشریات فارسی و انگلیسی

صفحه	سطر	غلط	صحیح
ص	٦	درست	دوست
٢٠	٢٥	تطاهر	تظاهر
٢٨	٢٦	١٩٢٦	١٩٦٣
٣٣	٥	یحه	لایحه
٤٨	٥	١٣٥٧	١٣٦٧
٩٥	١٦	نقدس	نقض
١٠٥	١٤	مهم وترور	مهم ترو
١٩١	٢٥	میرسانیه	میرسانند
١٩٩	٢٠	درلت	دولت
٢٠٤	زیرعکس	شیلاتی	تشکیلاتی
٢٢٨	١٠	ابران	ایران
٢٢٩	٢٧	بهداشت	وبهداشت
٢٣٣	٢٧	به ارث	برارث
٢٧٢	زیرعکس	بوموسی	ابوموسی
٢٨١	٨	شاهشاه	شاهنشاه
٣٠٦	٢٦	حانی	جانی
٣٣٠	٨	شاهنشاهی	بازرسی شاهنشاه
٣٣٣	١٠	امار	آمار
٣٤٠	٢٤	می بینیم	می بینیم
٣٥٨	٤	با از	با
٣٧٤	٢٢	آمورکار	آموزکار
٣٧٦	٢٤	حنی	حتی
٣٧٩	٤	قدرت	و قدرت
٣٧٩	٦	تحمل	تحمیل
٣٨٢	٢	که از	از
٣٨٤	٢٦	از	در
٣٩٢	٢٤	هنت	هیئت
٣٩٤	١٠	آذزبایجان	آذربایجان
٣٩٩	٢٢	حسین موسوی	محمدحسین موسو
٤١٦	٧	غرغانی	غوغائی
٤٦٥	٢٦	دو	در
٤٨٤	٢٧	نمایدگان	نمایندگان
٤٨٤	٢٨	وحرمت	حرمت
٤٨٥	١٨	جت	جهت
٤٨٦	٢٥	رفت	وقت
٤٨٨	١٤	بگذزد	بگذرد
٤٩٠	٢	مالیا	مالیات
٤٩٠	١٥	به واگذار	واگذار